

A COMPARATIVE VOCABULARY OF CENTRAL IRANIAN DIALECTS

WITH NOTES ON DIALECTOLOGY AND LOCAL TOPONYMY,
AND A GRAMMATICAL ESSAY

GARNIK S. ASATRIAN

SAFIR ARDEHAL PUBLICATIONS



TEHRAN 2011

Contents

Foreword.....	i
Vocabulary	9
English Index.....	459
Thematic Index.....	493
۷.....	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۱۳۹.....	روش استفاده از واژه‌نامه
۵۴۵.....	نمایه فارسی

Foreword

The *Comparative Vocabulary of Central Iranian Dialects (CVCID)* incorporates the basic (predominantly genuine) lexicon of the dialects spoken in the Kashan and the neighbouring *šahrestāns* of the Isfahan and parts of the Central (*markazī*) and Qom provinces. It is based mainly on the field materials recorded in the area, during summer-autumn 2005, by a group of scholars from the Department of Iranian Studies, Yerevan State University, and the Caucasian Centre for Iranian Studies, Yerevan.

The book opens with a general overview of the area, its linguistic affiliation, methodological aspects of the comparative-historical study of the Iranian dialects and the local toponymy, as well as a short historical grammar of the Abyane dialect group (Hanjan, Komjān, Yārand, Tare, Abyāne, Farīzhand, Bīdhand, Tekye-sādāt, Volūgerd, and Čīme).

The lemmas of the "vocabulary" present mostly the genuine dialectal forms. The transparent Arabic and Turkic borrowings (mostly through the official language) were omitted, except for those having cultural value or showing obvious fluctuations (both phonetical and semantical) from the normative *usus*; in several cases these have no circulation in Modern Persian, or are

attested only in the *Farhangs* and in the Classical Literature.

In identifying the provenance of the words and supplying the respective entries with historical explanations, the preference is given to the dialectal lexemes; the author tried, as far as possible, to avoid repeating well-known etymologies.

The transcription is historical, i.e. for defining the quality of the respective vowels, in most cases the historical aspect of the phonetic changes is taken into account, although the synchronic aspect is considered as well.

The Iranian dialects of this area reveal almost all the characteristics of a pure North- Western group (except, perhaps, the lack of *-hr-* (*-r-*) < OIran. **-θr-* in “three”: in all the dialects it sounds like *se* (*sa*), not **hre*, or **hrē*, as, for instance, in the Azari dialects; cf. *here* in Galīn-qaye and Harzan(d), or in Zaza *hirē*, etc.). This group of dialects is usually called “Median” (Oskar Mann, Ernst Herzfeld, and recently, Prof. Ehsan Yarshater), which is substantiated both historically and linguistically.

The dialects of Kashan possess a highly archaic lexicon concerning various fields of human life and activities (animal husbandry, agriculture, dwelling, customs, cult and magic, etc.), anatomy of man and animals, natural phenomena, landscape, flora and fauna, etc. The preservation in these dialects of a series of typical North-Western lexemes (OIran. **spaka-* (Middle Median **aspak*), **xšwipta-*, etc. → *esba*, *šet*, etc.) and merely very old forms and compounds (such as **xwā-auθra-*, **xwā-wastra*, **gau-dāna-*, **anya-zāta-*, **yawa-šana-(ka-)*, **yawa-arna-*, **uz-(h)rāba-*, **wi rauka-*, **yās-* “yawn”, **sikurna-*, **āhan-*, **bīza-*, **rāz-* “cry, shout”, **snaij-*, **yātar*, **zrāduni-*, etc. → *pāxāra*, *xaravā*, *gōn*, *nezā(d)*, *yayšen*, *aynuvā*, *feray*, *sanyūra*, *vēš*, *āyn*, *ārās*, *āzrōbā*, *yana*, *zīz*, *yāde*, *čūzīl*, etc.), as well as a number of lexical units having fair correspondences in Middle Iranian, or unexpected manifestations in this linguistic area (e.g. *čayz*) makes this lexical corpus an important source for any study in comparative Iranian dialectology, historical lexicology and

etymology, linguistic geography, and the Iranian local cultures.

The entries usually include – along with the related Central Iranian forms – comparative material from the other Iranian dialects, again mainly recorded by the author or taken from unpublished sources, covering a wide linguistic area from Kerman and Sistan to Azerbaijan, Gilan, Mazandaran, Gorgan, and Khorasan. Particularly, Kurdish vocabulary is extensively cited for the historical interpretations of the given lexemes. Moreover, in the case of the cultural terms, the names of important phenomena, and institutions, a thorough explanation of each subject is given as well.

The *Vocabulary* is supplemented by Persian and English Indexes, the latter also having a detailed classification by thematic groups. The English Index will considerably facilitate the use of the lexical materials in the *Vocabulary* for comparative studies by the Indo-Europeanists with a limited knowledge of Persian.

Garnik S. Asatrian
25 May 2011, Yerevan,
Armenia

Ā / A

ābād (ابیانه، نراق، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

دارای رونق و صفا، خوش آب‌وهوا، جای مناسب برای زندگی

برگرفته از آباد فارسی است، زیرا **-p-** ایرانی باستان در لهجه‌های اصیل کاشان به **-v-** تبدیل می‌شود، گرچه در صورت اصیل بودن، این واژه می‌بایست به شکل ***āvā** یا ***āvād** جلوه می‌کرد. بنابراین در کردی که از گویش‌های شمال غربی ایران است گونه **āvā** را می‌بینیم: *malī āvā!* جمله ندا به معنی «خانه‌ات آباد شود» = فارسی «باغت آباد!»

← **ābādī**

آبادی، روستا

ābādī (ابوزیدآباد) **ōbōdī** (ابیانه، نراق، قهرود)

ظاهراً از آبادی فارسی > پهلوی ***āpātīk**، از ایرانی باستان **-ā-pāta-** (ریشه ***pā-**) به معنی «جای محفوظ، مکان امن»؛ مقایسه شود: در ارمنی **apat** از ایرانی میانه (>***āpāta**)

← **ābād**

ābāddī (دلیجان)

باد دادن خرمن برای جدا کردن کاه از دانه؛ بلند کردن لحاف کرسی از روی آن به گونه‌ای که کرسی سرد شود

ظاهراً از **ba-bād-dahī** * با حذف **-b** در آغاز واژه و به‌ازای جبرانی واکه بعدی، یعنی **-a-** >**-ā-**

abar (دلیجان)

پیشوندی به معنی بیرون، بیرون از گستره‌ای معین

• **vesī-abar-** «بیرون انداختن»؛ • **barī-abar-** «بیرون بردن»؛ • **rētan-abar-** «بیرون ریختن»؛ • **ĉōnī-abar-** «بیرون نشاندن»؛ • **dārī-abar-** «بیرون نگهداشتن»؛ •

di-abar - «بیرون دادن»؛ • šī-abar - «بیرون رفتن»؛ • γoli-abar - «پريدن آب به بیرون هنگام جوشیدن»؛ • kī-abar - «بیرون افتادن»؛ • gīrī-abar - «بیرون گرفتن»؛ • nī-abar - «بیرون نهادن»

پهلوی abar، فارسی ابر، بر

abārbayrī (دلیجان) از بار گرفتن، از روی آتش برداشتن ظرف مایعات و غذا
ظاهراً از a-bār-gayrī* یعنی از بار گرفتن با تبدیل -g- به -b- تحت تأثیر -b- در هجای نخست

abārḥākatan (دلیجان) پایان یافتن کار بافندگی قالی، گلیم، کرباس
ترکیبی با پیشوند فعلی abar (←) و فعل ḥākatan احتمالاً به معنی «تمام کردن، کلک کاری را کردن»، از katan «افتادن» (← kāt-(-k) و پیشوند فعلی -hā (←)

← abārḥākī

abārḥākī (دلیجان)

پایان یافتن

← abārḥākatan

آبستن

ābes (نراق) ōesda (آشتیان)

با وجود اینکه گویش نراق به گروه شمال غربی لهجه های ایرانی تعلق دارد، پنداره آبستن در این لهجه با واژه ای که ویژگی گویش های جنوب غربی را دارد بیان می شود. در بیشتر گویش های اصیل کاشان دگرگونی آوایی -hr->-θr-* حکم فرماست (← āvīra) در حالی که در نراق دگرگونی -s->-θr-* دیده می شود: āpus<*ā-puθra- ābes مانند آبستن در فارسی که از گویش های جنوب غربی است. معنی نخستین شکل ایرانی باستان «کسی که (در تنش) بچه (پسر) دارد» است: -puθra* یعنی «پسر»، جزء تن در فارسی آبستن (پهلوی āpustan) در دوره میانه اضافه شده است (تن > ایرانی باستان -tanū*)؛ پیشوند -ā معنی روند مثبت داشتن چیزی را دارد. ظاهراً در تصورات انسان های پیشین، از جمله ایرانیان باستان، تنها پسر، فرزند پنداشته شده است. دختر بیشتر مال و دارایی برای خرید و فروش انگاشته می شد. از زبان های دیگر شمال غربی که ویژگی جنوب غربی (یعنی -s->-θr-*) را دربر دارند می توان کردی āvis «حامله» (در رابطه با چهارپایان)، بلوچی āfsin, āfs, āpus, āpus, مازندرانی āwisin و خوانساری ōwis را نام برد.

← āvīra

ābi (ابوزیدآباد) **ōbī** (دلیجان)

آبی

← **evī**

یکی دیگر، دیگری (ابوزیدآباد) **ībī** (جوشقان، طره) **bī** (ایبانه، ابوزیدآباد، چیمه، قهرود) **ābi**

از ایرانی باستان ***dwitiya-** «دومین» با دگرگونی آوایی اصیل **-b > dw-** برخلاف دگرگونی آوایی **-b > dw*** در گویش‌های جنوب غربی؛ مانند فارسی، در پارتی **bidīg** «دومین، دیگر»، ولی در پهلوی **dūdīkar** (**dudīgar**), **dūdī**, فارسی معاصر دیگر

← **nōmbī, ēvdī, čībī, čandībī, vādī**

ābjī (بادرود)

خواهر بزرگ

این واژه به شکل **آبجی** در بسیاری از گویش‌های ایران از جمله در زبان محاوره منطقه‌های شهری ایران (مانند تهران) نیز رواج دارد و گونه ساده شده **آخاباجی** است که واژه‌ای ترکی است.

(ابوزیدآباد) **böröma** (جوشقان، قهرود) **börma, berma** (فریزهند) **abrome**

(ایبانه) **berammā** (چیمه) **beromba**

گریه، لابه، گریه و زاری

یکی از تک‌واژه‌های بسیار اصیل که ویژه زبان‌های شمال غربی از جمله گروه «مادی» است؛ مقایسه شود: گبری **b(e)rema** «گریه»، **bremōdvūn** «گریه کردن»، زازایی **-barm**, مازندرانی **-barm**, هرزنی **beram** (یا **berām**), تالشی **bāme**, گیلکی **barmē**, نایینی **biremba**. همه این واژه‌ها از ریشه ایرانی باستان **-bram*** به وجود آمده‌اند که از دوره زبان‌های میانه ایرانی در پارتی به شکل **-bram** و با همان معنی دیده می‌شود.

ourū (نراق) **ōrū** (ابوزیدآباد) **ōberū** (ایبانه) **āvrū** (قهرود) **ābürrü** (جوشقان) **ābrou**

(چیمه، ولوگرد)

آبرو، ناموس، حیثیت

مترادف آبروی فارسی است. گونه‌های ایبانه‌ای، نراقی و چیمه‌ای اصیل هستند، زیرا **-b*** آغازین در میان دو واکه در گویش‌های کاشان (به سان **(-p*)** به **-v** تبدیل می‌شود، ولی گونه‌های جوشقانی و قهرودی برگرفته از فارسی هستند. ترکیبی است از **āv** «درخشش، تابش، روشنایی، فروغ» و **rū** «روی، صورت». بخش نخست این ترکیب یعنی **āv** جداگانه دیده نشده است، چنانچه آب در زبان معاصر فارسی نیز تنها در ترکیب‌های جفت و واژه‌های مرکب آمده است، مانند: آب و تاب، آب و رنگ، آب گوهر، آفتاب؛ ولی در ادبیات کلاسیک فارسی واژه آب به معنی «درخشش، تابش و روشنایی، رونق» بارها به شکل مستقل ثبت شده است؛ مقایسه شود:

چو آمد به برج حمل آفتاب جهان گشت با فر و آیین و آب

(فردوسی، به نقل از لغتنامه)

بشد آب گردان مازندران چو من دست بردم به گرز گران

بیامد بگفتش به افراسیاب که این شاه با دانش و فر و آب

(فردوسی، به نقل از لغتنامه)

ظاهراً همنامی یا هم‌آوایی آب به معنی «درخشش» با آب به معنی «مایع» باعث شده است که این واژه بسیار زود (حتی در پهلوی و پارتی) از کاربرد بیفتد و اثر آن تنها در ترکیب‌ها باقی بماند.

● از ایرانی باستان **ā-bā-* (سنسکریت *ābhā-*) «درخشش، فروغ»، ترکیبی از پیشوند *-ā* با ریشه **bā-* (اوستا *-bā*)، هند و اروپایی **bhā-* «درخشش» که در واژه «بامداد» نیز نهفته است.

● البته واژه با آبرو با اشتقاق عام به معنی آب روی (صورت) تشریح می‌شود که از آن‌هم اصطلاح آبروریزی به‌وجود آمده است، یعنی «ریختن آب صورت» ← «رسوایی، بدنامی». چنین برداشتی به‌طور چشمگیر در واژه *eresi-Ĵur* در گویش‌های جنوبی ارمنی به معنی «حیثیت، شرف»، عربی ماء الوجه «اعتبار» و ترکی *yüz suyu* «آبرو، احترام» دیده می‌شود که همگی ترجمه تحت‌اللفظی واژه فارسی می‌باشند به معنی «آب (مایع) صورت».

ābūrū (قهرود)

ačarā (ابوزیدآباد)

← **ābrou**

هرگز، هیچ‌وقت

واژه‌ای است اصیل، از ایرانی میانه *hakarč* که در پهلوی نیز شواهد زیادی دارد و نیای هرگز فارسی نیز هست. شکل ایرانی باستان این واژه **ha-karči-* «یک بار» بوده است. ریشه **kar-* به معنی بار، دفعه در واژگان دودیگر «دو بار»، سدیگر «سه بار»، اگر و مگر نیز دیده می‌شود. دگرگونی معنایی یک‌بار به هرگز ظاهراً به‌وسیله ساخت شرطی اگر یک‌بار به‌وجود آمده است. اگر در فارسی از **ha-kar-* «یک‌بار» و مگر از **ma-hakar-* «نه یک‌بار» مشتق شده‌اند.

● تبدیل *-k-* میانی به *-č-* در واژه ابوزیدآبادی وابسته به کامی شدن *-k-* در میان دو واکه است.

← **agar, magar**

ettesa (هنجن) (ابیانه) *ošnūša* (چیمه) *hadīsa* (بادرود) *ešmešū* (ابوزیدآباد) *aččow*
savr (قهرود) *ušvuša* (ازوار) *aksa* (کمجان) *öšnūša* (یارند) *ašnūša* (بیدهند) *atesa*
 (میمه) *hošnja* (فریزهند) *sabr* (ابوزیدآباد)

عطسه

چنان که می‌بینیم پنداره «عطسه» در گویش‌های خطه کاشان با واژگان گوناگون بیان می‌شود که تنها گونه‌های خالداآبادی، بادرودی، ابیانه‌ای، یارندی، قهرودی، میمه‌ای و کمجانی اصیل هستند و از یک نیای مشترک به وجود آمده‌اند. در چیمه، هنجن، ازوار و بیدهند، گونه‌های تغییر یافته عطسه و در فریزهند صبر به کار می‌رود. صبر تحت تأثیر باورهای عامیانه که پس از یک عطسه باید صبر کرد و از آغاز کار یا سفر خودداری ورزید، جایگزین شکل اصیل شده است.

• گونه‌های اصیل لغوی پنداره فوق از کهن‌واژه ایرانی باستان **xšnauša* به وجود آمده‌اند و تنها در زبان‌های ژرمنی خویشاوند دارند؛ مقایسه شود: در انگلیسی *sneze* «عطسه (کردن)» > هندواروپایی **ks(n)eus*. در میان زبان‌های ایرانی (باستان و میانه) تنها در پهلوی *šnōšak* (فارسی اشنوشه (شنوشه) که در نوشتارهای کلاسیک آمده است) گواه دارد. کردی *(hēniž-)* *hēnižīn* «عطسه کردن»، سمنانی *ašnīš*، سیوندی *ešnīš*، خوانساری *išnīža*، یغابی *xunúšta* (*-xunúš*)، پشتو *nžai*

• در گویش لری (در ایزه) واژه دیگری برای عطسه ثبت شده است: *vaxše* که بی‌گمان باید از فارسی میانه *vaxš* به معنی «صدا، نوا» باشد؛ مقایسه شود: در پهلوی *vaxš* «سخن»

← *pīhī*

مثل، مانند

adā (ابوزیدآباد)

از ایرانی باستان **adā* «این‌طور، آن‌گاه»، مقایسه شود در *adā*، *adā*، *adā*، سنسکریت *adha*

← *ādem*

(ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

taš (دلجان) *āteš* (فریزهند) *ātaš*، *ōtaš* (ابوزیدآباد، بادرود، نسلج، طره) *ataš* (ابیانه) *ādāš*

(نراق)

آتش، شراه، شعله، یکی از عناصر چهارگانه طبیعت، متضاد آب در آب و آتش

• *ataš-bebeyāta* (ابوزیدآباد) - «آتش گرفتن»؛ • *ataš-bōzī* (ابوزیدآباد) - «آتش‌بازی»؛

• *ataš-begerata* (ابوزیدآباد) - «آتش گرفتن»؛ • *adāš-sūjī* (ابیانه) - «آتش‌سوزی»

از واژه‌هایی که همواره بار پرستشی داشته است، چه در دوران باستان و چه پس از اسلام.

اصولاً واژه آتش در همه زبان‌های جهان از این ویژگی برخوردار است، چنان‌چه از آخشیج‌های بنیادین باورهای دینی انسان نخستین، به‌ویژه در ایران، بوده است. آتش از ātaxš پهلوی می‌آید (با -x- اضافی) که واژه‌ای است علمی یا فنی (به فرانسه: mot-savant. به آلمانی: theologenwort) و نه حاصل دگرگونی‌های قانونی زبانی. شکل آتش می‌تواند از *ātarš نیز باشد که حالت ساده (nominative) مفرد از -ātar* (یعنی -ātrša*) است، درحالی‌که گونه «طبیعی» این واژه در فارسی آذر است.

- گسترش بسیار کمی در گویش‌های ایرانی دارد: جدا از فارسی و گویش‌های مرکزی ایران (از جمله خطه کاشان) در لری و بختیاری taš, teš, vuteš و چند گویش دیگر
- در گویش‌های وفس و آشتیان گونه‌ی اصیل این تک‌واژه از -ātar* به شکل āyr دیده می‌شود؛ مقایسه شود: کری āgir، از همان بن‌واژه

- در پهلوی ātaxš معنی «آتش مقدس» را می‌رساند: ātaxšnišāstan یعنی «آتشکده ساختن، آتشکده بنیاد نهادن»، ātaxšsardārīh «امین آتشکده، بنیان‌گذار آتشکده»، -ātaxš- bandak «خدمت‌گزار آتش، مگی که در خدمت آتش باشد»، یا به اصطلاح بهدینان ایران آتش‌بند، ātaxš-zōhr «قربانی آتش»، گرچه در بسیاری از موارد ātaxš و ātur در پهلوی واژگانی هم‌وزن و مترادف یکدیگر به نظر می‌رسند، ولی در میان نام‌های آتشکده‌ها آنهایی که ātur نامیده می‌شوند، قدیمی‌تر از پرستشگاه‌هایی هستند که با ātaxš بیان می‌شوند.

- در روستای ایبانه، در محله‌ای در میان روستا که مردم آن را Barāze می‌نامند و «بر آذرگاه» ترجمه می‌کنند، آتشکده‌ای وجود دارد که Hārpāk نامیده می‌شود. به عقیده روستاییان این نام برگرفته از نام وزیر اژدهاک، آخرین پادشاه ماد است. ظاهراً این اعتقاد بازتاب داستان ضحاک و اربق، وزیر اوست و جز اسطوره نیست. به احتمال زیاد این نام، یعنی هارپاک، باید واژه‌ای بومی یا شکل دگرگون‌شده یک جاینام باشد. بعید است ربطی به Arbākēs مادی داشته باشد. این نام در نگاه نخست آمیزه‌ای است که بخش دوم آن، در برخورد سطحی، واژه پاک فارسی را به یاد می‌آورد که می‌بایست صفتی باشد که به نام اصلی اضافه شده است، ولی پاک در دوران اسلامی نمی‌توانست به آتشکده اطلاق شود؛ هرچقدر هم ساکنان ایبانه دیر به اسلام گرویده باشند. گذشته از این، اگر هارپاک را ترکیبی کهن بینداریم این واژه در ایبانه‌ای باید به شکل *hārvā* جلوه می‌کرد (زیرا در گویش‌های مرکزی

-p- *باستانی به -v- تبدیل می‌شود). البته می‌شود به طور فرضی بخش نخست این ترکیب، یعنی -hār- را از ایرانی باستان -āθr- *آتش مشتق دانست که برای نام آتشکده بسیار مناسب است و از دیدگاه دگرگونی‌های آوایی نیز مسئله‌برانگیز نیست، هرچند احتمال آن بسیار اندک است.

• آتشکده‌ای دیگر نیز در غرب ایبانه پشت خانه غلام نادرشاه وجود داشت که اینک اثری از آن موجود نیست، ولی در یاد مردم هنوز باقی مانده است: hēršougāh. این نام ساختی شفاف دارد و ترکیبی است از hēr زیر (←hēr, hērda) و šougāh که ظاهراً باید شبگاه باشد به معنی مهمانسرا؛ احتمالاً این آتشکده نزدیک مهمانسرا یا خانه‌ای بزرگ قرار داشته است.

آدم، انسان (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان) *ādem, ādam*
 وفور، فراوانی، خوراک فراوان (دلیجان) *adema*
 برگرفته از عربی اطعمه (جمع طعام) به معنی «خوردنی‌ها، غذاها» با دگرگونی قانونی ط (در واژگان دخیل عربی از زبان معیار) به -d- در لهجه دلیجانی، مقایسه شود: adrāf > اطراف. همین پدیده آوایی در وام‌واژه‌ها، در گویش ابوزیدآبادی نیز مشاهده می‌شود.

← *adresā*

آدمیزاد (ابوزیدآباد) *ādemēzāt*

جمعه، آدینه (ایبانه) *ayna* (بادرود) *ādina*

عرض، پهنای پارچه (ابوزیدآباد) *adresā*

برگرفته از روسی *otrez* «یک قسمت بریده شده از توپ پارچه»، تحت‌اللفظی: «چیز بریده شده»، از فعل *rezat* (ot) «بریدن» (درباره تبدیل -t- به -d- ← *adema*)

(فریزهند، *ausār* (ابوزیدآباد) *awsör/avsār* (کمجان، طره) *asvār* (ایبانه) *āfsār, ofsör*

(یارند، ازوار) *apsār* (میمه، دلیجان) *owsār* (قهرود) *owsar* (خالدآباد، بادرود، هنجن، یارند)

افسار، دهنه اسب

ōftov (ابوزیدآباد) *ōftōw* (یارند) *āxdo* (بادرود) *āftow* (ایبانه، کمجان، طره) *āftāv, ōftōv*

(هنجن) *oxtou* (ازوار) *āxtou* (دلیجان) *aftow* (چیمه) *ōxtāv* (فریزهند) *ōftou* (قهرود)

آفتاب، خورشید

• *ōftōw-daršeda* (ابوزیدآباد) - «هنگام غروب آفتاب»؛ • *ōftōv-daršo* (ایبانه) -

«وقت غروب»؛ • *ōftōw-zarda* (ابوزیدآباد) - «آفتاب زرد، نزدیک غروب آفتاب»

این واژه در پهلوی نیامده است و تنها گواه آن یا بهتر است بگوییم گونه‌ای دیگر از آن در

نوشتارهای ایرانی میانه *abdāb* در پارتی و *aβdāβ* در یک متن سریانی مربوط به قرن هفتم میلادی است - با الف کوتاه در آغاز واژه. در پهلوی برای آفتاب دو واژه وجود دارد: *xvar* و *mihr* یعنی «خور و مهر» فارسی. ظاهراً آفتاب واژه‌ای عامیانه برای نامیدن این جسم آسمانی و خورشید بیشتر ادبی بوده و از دیدگاه سبک و اسلوب کلام در سطح بالاتری قرار داشته است، هرچند هر دو در ادبیات دری از کاربرد کم‌وبیش همسان برخوردارند.

• شکل‌های گوناگون آفتاب در گویش‌های گستره کاشان بی‌گمان از ایرانی میانه **āb-tāp* می‌آیند که ترکیبی است از **āb* «درخشش، روشنایی» (آب فارسی در آب و تاب) و **tāp* «تاییدن، روشن کردن» (ایرانی باستان **tapa*). افزون بر این بخش دوم این ترکیب با *xvar* در پهلوی (دینکرت) نیز آمده است: *xvar-tāpak* به معنی «خورشید تابان»

• البته گونه *abdāb* که در پارتی و سریانی ثبت شده، ممکن است وجه تسمیه دیگری داشته باشد، زیرا *a*- کوتاه در آغاز واژه از دیدگاه دگرگونی تاریخی و آوایی به هیچ‌وجه قابل تعریف نیست و احتمال تخفیف آن نیز از *-ā* کشیده در این جایگاه لغوی (*position*) بسیار کم است. پس باید از **abi-tāpa* باشد؛ یعنی با همان ریشه (**tap*)، ولی با پیشوند **abi*. درستی این وجه تسمیه با وجود واژگان هم‌معنی در گویش‌های پرشمار کردی تأیید می‌شود؛ مانند: *tav, tāv, taw, hatāv, axtāw* (با *xōratāw : xōr*) که همه بنابه قانون‌های آوایی این زبان از **abi-tāpa* به‌وجود آمده‌اند. وجود احتمالی **āb* در آغاز این ترکیب یا تخفیف *-ā* از دیدگاه تاریخی قابل توجیه نیست.

• در گویش‌های ایرانی برای پنداره آفتاب بیشتر واژه‌های مشتق از ریشه ایرانی باستان **rauča-* و **hwar-* (**hwan-*) به کار می‌روند؛ برای نمونه: کردی *xōr, xwēr, rōž*؛ زازایی *rōž*؛ لری *hwar*؛ گورانی *war*؛ خوری *fār*؛ آسی *hor*؛ تالشی *xuwar, xwer* و وفسی *xōr*. فارسی مهر، منجی *miro*، یدغا *mira*، ارمری *myēr, mešr*، پشتو *mīr* از *Miθra*- مشتق هستند، در حالی که ختنی *urmaydā*، اشکاشمی *remuzd* و سنگلیچی *ormōzd* از نام بزرگ خدایان ایران *Ahura-mazdā* می‌آیند و گویای آن هستند که نماد پرستش آفتاب در میان برخی از قوم‌های ایرانی در پیکر میترا و اهورامزدا متجلی بوده است. چنان‌چه در هند باستان نیز میترا (سوریا و ویشنو) نیز رابطه مستقیم با خورشید داشته‌اند.

• دگرگونی آوایی *-f-* به *-x-* که در گونه‌های هنجن (*oxtou*)، یارند (*āxdo*) و ازوار

(āxtou) دیده می‌شود، پدیده‌ای است طبیعی و در کردی نیز ثبت شده است (axtāw).

← **āftova** (طره) **āftoba** (ابوزیدآباد، ابیان) **ōftowa** (خالدآباد) **āftua** (فریزهند) **āftova, oftua** (ازوار) **āxtōba** (هنجن) **oxtowa** (چیمه) **ōxtāva** (بیدهند) **ōxtōva** (یارند) **āxdova** آفتابه، ظرفی با تنه استوانه‌ای دارای لوله‌ای بلند، دسته، دهانه و گردن که برای شست‌وشو در مستراح به کار می‌رود.

در نوشتارهای دوره کلاسیک و در فرهنگ‌ها نیامده است، ولی چنان‌که از ساختار آن می‌توان دریافت واژه‌ای است ظاهراً کهن ساخت. آمیزه‌ای است از āb (به معنی «آب») که در گونه‌های بالا به شکل -āf-, -of-, -ōf-, -ōx- و -ox- و مانند اینها جلوه می‌کند و -tāba- (یعنی تابه) که به گونه‌های -tōva-, -tāva-, -towa-, -tua-, -tōba-, -dova-, -toha- آمده است و از tāpak پهلوی به معنی «تابه» که معرب آن طابق است و در ارمنی نیز به همان معنی و به شکل tapak دیده می‌شود، مشتق شده است. در فارسی گونه تاهه نیز ثبت شده است که در گویش‌های ارمنی (به شکل t'ava) به معنی «ماهیتابه» رواج دارد. همچنین مقایسه شود: در بلوچی t'afay «اجاق آتش». از زبان‌های دوره میانه در سغدی tapē/tpy را داریم که مشتق از *tapak است به معنی «دیز، کوزه» (C2,94 V.21). این تک‌واژ از ریشه *tap- ایرانی باستان می‌آید که با معنی «گرم کردن، حرارت دادن» کاربرد وسیعی در گستره زبان‌ها و گویش‌های ایران دارد. بعید است که از ریشه *tap/b- به معنی «پرتاب کردن، انداختن» باشد (مقایسه شود: دری افغانستان پرتافتن) زیرا این ظرف (یعنی «آفتابه») برای گرم کردن آب به کار می‌رفت (مانند ماهیتابه که از آن برای سرخ کردن ماهی و گوشت استفاده می‌کنند). معنی کنونی آفتابه - «ظرف شست‌وشو در مستراح» - در پی دگرگونی معنایی به وجود آمده است.

- تبدیل -f- به -x- که در گونه‌های یارند، بیدهند، چیمه، هنجن و ازوار می‌بینیم همان پدیده آوایی را می‌رساند که در واژه آفتاب در این گویش‌ها دیده می‌شود.
- این واژه در قرن یازدهم میلادی در ترکی اغزی (برپایه داده‌های فرهنگ دیوان لغات/الترک از محمود کاشغری) به شکل aftarbī و به معنی «کوزه» ثبت شده است. از اینرو می‌توان با اطمینان تأکید کرد که آفتابه در آغاز نگرش فارسی به سان واژه‌ای زنده وجود داشته و در ماوراءالنهر به معنی «کوزه» به کار می‌رفته است که بازتاب آن را در ترکی اغزی

هزار سال پیش می‌بینیم.

← **āftāv**

← **āftāv**

← **āftāv**

← **āftova**

باید، بایستی

āftow (بادرود)

aftow (دلیجان)

āftua (خالدآباد)

āgā (دلیجان)

ظاهراً از دگرگونی معنایی جملهٔ ندایی آگاه باش! به وجود آمده است.

agar (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

اگر

← **magar, ačarā**

صورت، روی

āgīm (گز، ازوار)

bad āgīm (گز) - «زشت روی، بدترکیب»

احتمالاً از ***ābe-dīm** («آب صورت، درخشش صورت» ← صورت) **<*āvdīm>*āyīm**

و سپس برای پرهیز از مکث یا دهن‌دره **<(hiatus) āgīm>** چنانچه در کردی **āgir** «آتش» می‌بینیم **<*āyir> *ādir>(ātar)**. چنین دگرگونی آوایی در قهرودی پیش از **-i-** یا **-ī-** ثبت شده است؛ برای نمونه: **pīgāz** «پیاز»، **pīgāda** پیاده **<(bādīgā)**

agīra (فریزهند)

آسم (نفس‌تنگی)

ظاهراً از ***ayn-gīra** می‌آید که ترکیبی است از **ayn** «دهان» **<(āyn)** و **gīra** «گیره»

(اسم از مصدر گرفتن) به معنی «دهان گرفته، نفس گرفته»

← **tangenafas**

āγ, āγōra, āγara (فریزهند) **āγol** (کمجان، طره) **āγel** (دلیجان) **āγor** (ابیانه)

جای و مکان گوسفندان هنگامی که در صحرا می‌مانند، زاغه، آخور، اصطبل

āγ مخفف **āγol** است که در فارسی هم آمده است (آغال، آغل، آغول، آغیل)؛ **āγāra**،

āγōra نیز دگرگونی‌های آوایی **āγol** هستند و به احتمال بسیار تحت تأثیر آخور به وجود

آمده‌اند. شباهت این دو گونه با **ἀγορά** «بازار، جای اجتماع» در یونانی اتفاقی است.

• برای یافتن خاستگاه این واژه باید ویژگی معنایی آن را که اصولاً بنای زیرزمینی را بیان می‌کند در نظر گرفت: «جای چارپایان که بیشتر در زیرزمین درست می‌کنند» (برای نمونه

نزد کردان **āγil** یا **āxil**). با در نظر گرفتن این نکته، بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ **āγōd** را می‌توان

برای **āγōl** پیشنهاد کرد با دگرگونی آوایی **-d-** (یا **-δ-**) به **-l-** که در زبان‌های غربی از

جمله فارسی نمونه‌های بسیار دارد (مقایسه شود: **لاد، بنلاد، پلندین، ملخ**). واژه ایرانی میانه āyōḍ * نیز از ā-gauda * ایرانی باستان مشتق است (با ریشه -gaud/z * یعنی «پوشاندن، پنهان کردن»). بدین ترتیب **آغول** یعنی «بنایی پوشیده شده، جای پوشیده» (گذشته از این **گوز** «جوز، گردو، گردکان» نیز در فارسی از همان ریشه به معنی «چیزی که با پوست پوشیده شده» به وجود آمده است).

- گونه āyūz (یا āyōz) که در لری بختیاری به همین معنی وجود دارد نیز، از بن‌واژه ā-gauza * (با -z شمالی‌غربی) ایرانی باستان مشتق شده است.
- درستی این ریشه‌یابی با وجود واژه āyōz «پوشش، محوطه حصار کشیده شده» در پارسی مانوی که باز به بن‌واژه ā-gauza * برمی‌گردد به روشنی تأیید می‌شود.
- گونه‌های **آغول** (آغال، آغیل، آغل) احتمالاً در پی تأثیر گویش‌های ترکی به وجود آمده‌اند. در رابطه با **آغال** امکان دارد که این واژه تحت تأثیر پدیده hypercorrection از **آغول** به وجود آمده باشد، یعنی وقتی که در ذهن عوام **آغول** یک واژه «روستایی» پنداشته می‌شود (مثل نون از نان، جون از جان و غیره) و **آغال** شکل «درست» آن قلمداد می‌گردد.
- واژه دیگری نیز در فارسی از همین ریشه و با معنی همگنی («زاغه گوسفندان») دیده می‌شود که باز به درستی این وجه تسمیه اشاره می‌کند: **نغل** که در مصراع زیر از رودکی گواه دارد:

گوسفندیم و جهان هست به کردار **نغل** چون گه خواب بود سوی **نغل** باید شد

(رودکی، چاپ جعفر شعار، ۱۳۷۸، ۱۳/۸۱)

- اگر **نغل** (ni/ayul) مخفف ni-gauda * باشد از ni-gauda * (شکل میانه ni-yōḍ *)، وگرنه از ni-guda *(ni-yuḍ *) مشتق است – با پیشوند ni- * و با معنی نخستین «محوطه گود و پوشیده، گودال پوشیده»

• در پژوهش‌های ایران‌شناسی **آغول** را وام‌واژه‌ای ترکی به‌شمار می‌آورند؛ که درست نیست (به‌ویژه که وجه اشتقاق موثق ترکی نیز برای این واژه وجود ندارد) و برعکس، در ترکی این واژه برگرفته از فارسی است. البته بیشتر ترک‌شناسان در ترکی بودن **آغول** فارسی اصرار می‌ورزند (از جمله Gerhard Dörfer).

- فارسی **غال** «غاری که گاو و گوسفند شب را در آن می‌گذرانند؛ سوراخ روباه یا مار» ربطی

با گروه واژگان فوق ندارد. نیای این واژه در پهلوی به شکل *gāl/r* «سوراخ» آمده است و به ایرانی باستان **garda-* «سوراخ، چاله، خانه» بر می گردد.

← *ōyōra*

برادر، داداش

(بیدهند، چیمه و بیشتر گویش‌های کاشان) *āyā*

- *āyā-gorda* (بیدهند) - «برادر بزرگ»؛ • *āyā-jen* (بیدهند) - «برادر زن»؛ *āyā-mēr/g*
- (بیدهند) - «برادر شوهر»؛ • *āyā-kasle* (بیدهند) - «برادر کوچک»

در جامعه‌های ایرانی پدر یا برادر بزرگ را آقا می‌نامیدند که واژه‌ای است ترکی؛ ولی نام‌های دیگری نیز (افزون بر پدر و برادر) برای این پنداره‌ها به کار می‌روند، مانند: کاکا، *akā, dada, gau, gagū*

برادر، داداش

(ایبانه) *āyāra*

(کمجان، طره) *āyel*

(فریزهند) *āyol*

(دلیجان) *āyor*

(ایبانه) *āyōra*

(بادرود) *aryab* (طره، ابوزیدآباد) *āyrab*

← *āy*

← *āy*

← *āy*

← *āy*

عقرب

برگرفته از عقرب فارسی - عربی است. گونهٔ بادرودی با جابه‌جایی *-yr-* پدید آمده است. واژهٔ اصیل برای این جانور خطرناک در گویش‌های ایرانی، از جمله در فارسی، *gazdum*، *gaždum*، کژدم است که آمیزه‌ای است از *gaz-* «گزیدن» و *dum* «دم»، یعنی «حیوانی که دمش گزنده است یا با دم می‌گزد».

← *kažolom*

آویختن

(جوشقان، ابوزیدآباد) *āyūt-(āyūj-)*

از **āwajj-* (ریشهٔ **waig/j-* «تکان دادن، آویزان کردن»)، فارسی: آویختن (آویز) (← *darhōvta*) - شکل مجهول: *āyūjyā* «آویخته شده»

(جوشقان) *āyūz*

شیر غلیظ گاو یا گوسفند پس از زایمان

این واژه در بیشتر گویش‌های کاشان و اطراف اصفهان یا به اصطلاح دیگر در گویش‌های مرکزی ایران رواج دارد. خاستگاه آن روشن نیست. واژگان گوناگونی با این معنی در گویش‌های ایران ثبت شده‌اند؛ مقایسه شود: در کردی *firō* (>**frauša*), کردی جنوبی *žak*، بختیاری *karka* یا *levī, lüyī*، میمه‌ای *zahak*

(ابوزیدآباد، ایبانه، جوشقان) *ah*

آه

āhā(d)-(āh-) (قهرود)

نشسته بودن، قرار داشتن

<-*ā-had- ایرانی باستان از ریشه *had-، هندواروپایی *sed- «نشستن» با پیشوند *-ā*، برخلاف فارسی نشستن، کردی (rū-nišin) که از همان ریشه، ولی با پیشوند *-ni* ساخته شده‌اند؛ مقایسه شود: در قهرودی āhe، āhast «نشسته»

āhak (ابوزیدآباد)

آهک، ساروج

ظاهراً از *āhaka- در ایرانی باستان (هندواروپایی *ās- «سوختن»)، سنسکریت ā-sa «خاکستر»؛ از همین بن‌واژه نیز hāγ «خاکستر» در پراچی و āx «خاک، خاکستر» در کردی به‌وجود آمده‌اند.

← āk

گونه‌ای علف

āhangay (دلجان)

ظاهراً از *āhan-giyāh «آهن‌گیاه»، گونه‌ای گیاه وحشی

āhangra (ابوزیدآباد)

آهنگر

āhar (ابوزیدآباد)

آوار

← viyard- (viyar)

← āhen

āhən (چیمه)

آهن

āhen (دلجان) **ābön** (چیمه) **ābən** (ایبانه)

چیمه **ōyna** (یارند، فریزهند) **āyna** (طره، ایبانه) **ōyīnā** (ایبانه) **āhīna** (قهرود) **āvūna** (خالدآباد) **āvīne** (بیدهند) **ōynā** (ابوزیدآباد، فریزهند، هنجن) **ōīna** (میمه)

آیینه

از ایرانی میانه *āyēnag؛ مقایسه شود: در پهلوی **ādvēnak**، سغدی ”δ’yn’k“، پارتی **ādēnag**، بلوچی **ādēnk**. همه این واژگان از *ādaina-ka- ایرانی باستان به‌وجود آمده‌اند.

āhön (ایبانه)

← āhen

āhor (یارند) **börā** (کمان) **ōxera** (طره) **axor** (بادرود) **xorā** (فریزهند)

آخور، طویله

از **āxvarr** که در پهلوی نیز آمده است؛ مقایسه شود: **āxvarr-sardār** «آخورسالار»، **āxvarr-pat** «آخورچی، مسئول آخور». این واژه در بیشتر گویش‌های زنده ایرانی دیده می‌شود: افغانی **āxōr**، خوری **āxor**، کردی **āxōr** (و همچنین **āfir**). به زبان‌های همسایه نیز راه یافته است؛ برای نمونه: ارمنی **axor**، گرجی **axori**، **axuri**، سریانی **axur**، ترکی

جغتایی axor، ترکی عثمانی ahīr، axīu، یونانی axouri

• از ایرانی باستان -ā-xwar* یا به احتمال بیشتر از -ā-xwar* که ترکیبی است با پیشوند -ā*، ریشه -xwar* «خوردن» و نشانهٔ رای (مفعولی) -na- به معنی «جای خوردن، محل تغذیه». چنین شکل رایای در *اوستا* هم گواه دارد: ترکیب -xvarəna-(avo) «جای خوردن، آخور، اصطبل»

• نظریهٔ برآمدن این واژه از آب‌خوار درست به نظر نمی‌رسد.

āhōr (کمجان)

← āhor

āhū (ابوزیدآباد) *ōbhū* (ایبانه)

آهو

ظاهراً برگرفته از فارسی است، زیرا در زبان‌های شمال‌غربی شکل درست این واژه با -s- است؛ چنان که در کردی می‌بینیم: āsik «آهو»

• در ایرانی باستان -āsu-ka* یعنی «تند(رو)» (هندواروپایی -ōsu*)

āhūn (میمه، ایبانه، طره، کمجان) *āxūn* (چیمه)

خرمن

از واژه‌های بسیار اصیل کشاورزی است و در لری (بختیاری) و گزی به شکل āxūn (āxun) دیده می‌شود.

• احتمالاً از -āxwāhaya-na- یا -āhawana* ایرانی باستان به معنی «(جای) فشار دادن، زدن، خرد کردن» مشتق شده است.

ajay (دلیجان)

یکی

احتمالاً از -ya-ča(y)* «یک چیزی»

ājayā-(āje-y-) (ایبانه)

نزدیک شدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -čai-(kai*) «تکان خوردن، به حرکت درآمدن»

← kīnāda-(kīn-) (?)

ajayjay (دلیجان)

یکی یکی

ترکیب تکراری از ajay (←)

ajaynya (دلیجان)

یکی دیگر

ترکیبی از ajay (←) و -nya> ایرانی باستان -an(i)ya* «دیگر، دیگری»

ājor (ابوزیدآباد) *ōjor* (ایبانه، یارند)

آجر

از آجر فارسی که خود معرب آگور است. از واژه‌های فنی بسیار باستانی که به agurru در اکادی بر می‌گردد و در بیشتر زبان‌های خاور نزدیک به همان معنی به کار می‌رود؛ مقایسه شود: ارمنی agurr، گرجی aguri

xāk (طره) *hōka* (ابیانه، کمجان) *hāy* (ابوزیدآباد، ابیانه) *hāk* (بادرود، چیمه، ولگرد، هنجن) *āk* (قهرود، فریزهند، یارند، چیمه)

خاک

از دیدگاه تاریخی، گونهٔ ابیانه‌ای اصیل‌تر از خاک فارسی است، زیرا -x در آغاز واژه در خاک جنبهٔ ثانوی دارد. بن‌واژهٔ آن در ایرانی باستان -*āhaka** بوده است؛ البته احتمال دارد *āk* ابیانه‌ای از *hāk** مشتق باشد - با حذف -h در آغاز واژه

← *āhak*

aklūšye (فریزهند)

خارش

بن‌واژهٔ معینی ندارد و احتمالاً خاستگاه آن آوایی است.

← *eklāčī*, *kelāš*

aksa (فریزهند)

← *aččow*

āl (ابوزیدآباد) *ālā*, *āla*, *āle* (قهرود)

کنار، سمت

• *ālā-kāt* (ابوزیدآباد) - «افتاد از کنار»

از ایرانی میانه **ālak* که در پهلوی نیز گواه دارد:

ālak «کنار، طرف»، همچنین در *اوستا* *arəδah* «طرف» فارسی میانهٔ مانوی *ārag*، کردی *ālī* (← *ālā*²)

← *ōla*, *nēla*, *nala*

ālā (ابوزیدآباد)

← *āl*

*ālā*¹ (قهرود)

← *āl*

*ālā*² (جوشقان، نوش‌آباد)

نصف، نصفه، نیم، نیمه

از ایرانی میانه **ālak* به معنی «نصف، نیم، نصفه»؛ مقایسه شود: فارسی باستان *arda* «نیم»، *اوستا* *arəδa* «نصف، نیم» که معنی «کنار، طرف» نیز می‌دهد (← *āl*). در سنسکریت این دو معنی در یک تک‌واژ با تفاوت در تکیه معین می‌شوند: *ardhá* «نصفه، نیم» و *árdha* «طرف». در زبان‌های زندهٔ ایرانی این تک‌واژ به معنی «نیم، نصف» گسترش چشمگیری ندارد؛ جدا از گویش‌های کاشان مقایسه شود: در آسی *ārdäg* «نیم»

← *āl*

*ālā*³, *ale* (ابوزیدآباد)

گندم یا جوی نیمه کوبیده

احتمالاً از **a-rta-ka* به معنی «(خوب) آرد نشده» با دگرگونی آوایی (-rd-) (> **rt-*) به -l- و کشیده شدن -a- کوتاه آغازین (علامت نفی) در گونهٔ نخست: شکل نخستین واژه ظاهراً **alak* بوده است. آرد فارسی از همین بن‌واژه می‌آید (از **ārta*).

← ārd

گیاه مسکن و ضد تشنج، سنبل‌الطیب

alaf-oškar (پارند)

alak (دلیجان و بیشتر گویش‌های کاشان)

چوبی است به طول حدود ده سانتی‌متر و قطر دو تا سه سانتی‌متر که در بازی الک‌دولک از آن استفاده می‌شود.

این واژه را گاه با الک به معنی «غریال» (← alhāl) یکی می‌دانند (برای نمونه: دهخدا در لغتنامه؛ نجفی در فرهنگ فارسی عامیانه) که از دیدگاه معنایی به هیچ‌وجه قابل توضیح نیست. به احتمال زیاد از یک‌لنگ دولنگ به معنی (چوب) یک اندازه یا با درازی یک پا (لنگ) و دو پا (یعنی چوب یک اندازه و دیگری دو برابر آن) به‌وجود آمده است. سیر آوایی واژه به‌خوبی قابل توجیه است: یه‌لنگ دولنگ ← یه‌لک دولک ← الک‌دولک

alāla (ایبانه) allāla (دلیجان)

ریش خروس

گمان می‌رود این واژه شکل تغییر یافته هلاله به معنی «هلال شکل» باشد یا از āl «سرخ»؟ بعید است از لالک (لالکا) به معنی «تاج خروس» باشد که در فارسی کلاسیک آمده است.

• آیا از عربی لحيه «ریش» (؟)

← balīle, lala, elāla

النگو

alangū (ایبانه)

از ریشه *ang/k- به معنی «کج کردن، خم شدن»، سنسکریت anka- «چنگال»، ایرانی باستان *anguli «انگشت (هم در دست و هم در پا)»؛ فارسی انگولک یعنی «انگشت»، انگولک کردن «انگشت زدن»

alānja (ابریزیدآباد)

حالا

الان + گاه؟

alarze (فریزهند)

رعشه، لرزش مداوم دست و پا

فارسی لرزه، پهلوی rarz

ālās (ابریزیدآباد، گز)

زغال

آمیزه‌ای از āl «سرخ، قرمز» و ās «آتش» (از ایرانی باستان *āθr-). در فارسی دری نیز به همین شکل و معنی (آلاس) آمده است.

← zāqol

آفت گندم

ālāsā (هنجن)

ظاهراً شکل پسوندی از ālās «ذغال» (←) با معنی تقریبی «سیاه (شده)»

← **ālās**

زغال‌دان

ālā-dūna (ابوزیدآباد)← **hōrūt- (hōrūš) ,ālās**

زغال‌فروش

ālās-rūša (ابوزیدآباد)← **(ālās-dūna)**

ادویه، زردچوبه

alat (ابوزیدآباد) **odiiva** (جوشقان، نوش‌آبادی)

گونه نخست آلت «وسیله» است که به معنی «ادویه» در فارسی کاربرد ندارد. افزون بر گویش‌های کاشان آلت به این معنی در مازندران نیز به کار می‌رود. در ابوزیدآباد گونه گویشی ادویه ثبت شده است.

alāw (گن) **alō** (ابوزیدآباد) **olow** (ایبانه)

آتش، شعله

در فارسی امروز به کار نمی‌رود، ولی در خراسان فارسی ماوراءالنهر هنوز واژه‌ای است زنده. در دیگر زبان‌های ایرانی مقایسه شود: تاجیکی **olou**، کردی **ālāv**، در فهلویات آذری **ālāv**، یغنایی **olou**، افغانی **alāv**، گویش‌های پامیری **alōw**. در بیشتر زبان‌های ترکی نیز دیده می‌شود.

در باستانی‌ترین نوشتارهای فارسی کلمی به شکل **اوله** (شکل نوشتاری **عوله**) ثبت شده است. در فارسی کلاسیک (دری) بارها آمده است:

ترا ای خواجه گر هیزم نباشد دم سرما که هنگام **الو** است
سواد شعر طوسی را طلب کن بسوزانش که او سرگین گاو است

(مولانا طوسی، به نقل از لغتنامه)

این واژه در فارسی دری به دو گونه ثبت شده است: **الو** و **الو**: نمونه‌ای از ترکیب‌های آن: **الو (الو) زدن، الو کردن** «آتش افروختن»

• بیشتر وام‌واژه‌ای ترکی به شمار می‌رود، ولی در ترکیب وجه تسمیه موثقی ندارد. در هر صورت باستانی‌ترین گواه این واژه در نوشتارهای بودایی سغدی به شکل **ārāv** به معنی «شعله» دیده می‌شود که به احتمال ایرانی بودن آن می‌افزاید و ظاهراً از همین زبان (یعنی سغدی) به ترکی رسوخ کرده است. متأسفانه از دید زبان‌های ایرانی نیز این واژه تن به اشتقاق نمی‌دهد و تاکنون وجه تسمیه قانع‌کننده‌ای ندارد. امکان دارد از تک‌واژه‌های منطقه‌ای باشد؛ مقایسه شود: در آسی **ala** «خاکستر»، گرجی **ali** و **hal** «شعله»، ابخازی **alwa** «دود».

پیشنهاد ویلهلم ایلرس (در WiM II، ص ۶۳۶) دربارهٔ انشقاق آن از *āl* «سرخ» بعید می‌نماید.

angal (قهرود) *alayngāla* (دلجان)

انگل، تنبل

احتمالاً برآمده از ریشهٔ **ang-* در ایرانی باستان (هندواروپایی **ank/g-* «خم کردن») به معنی «خم شده، کوچک، کج» است که با پسوند *-al* جنبهٔ تحقیرآمیز به خود گرفته است (مقایسه شود: *کچل، کپل*). پسوند *-al* در این واژه جنبهٔ آوایی دارد و بدون ارزش تکوینی است. ستاک *-alayng-* در گونهٔ دلجان تغییر یافتهٔ *angal* است. بدون پسوند *-al* شکل *ang* در گویش‌های ایرانی برای نامیدن برخی حشره‌ها به کار می‌رود که باز از دیدگاه معنایی کاملاً طبیعی است (*ang*^{1,2} ←).

← *alangū, angöš*

← *alhāl*

← *āl*

ذره

albāl (هنجن)

*āle*¹ (ابوزیدآباد)

*āle*² (ازوار)

در پی دگرگونی معنایی از واژه‌ای هم‌آوا به معنی «نصف، نیم» به وجود آمده است (*āl*² ←).

āle-āle (ازوار)

ذره ذره

گونهٔ تکراری از *āle* (*āl*² ←)

āle-bōy (ازوار)

ālenjen (جوشقان)

← *bōy*

آبزه باغ

آمیخته‌ای است از *āle* به معنی «کنار، طرفه» (*āl* ←) و *henjen* (با حذف *-h* آغازین در ترکیب) به معنی «جای آبیاری» (*henjōyan* ←).

ālesi (ابیانه)

algālay (دلجان)

algālay/algay (دلجان)

← *ālīšī*

← *algay*

گونه‌ای شلیل

در گویش فارسی شهر کاشان الگاله به معنی «برگهٔ خشک هلو» است.

← *algī*

halg (ابیانه) *hālū* (میمه) *hōlt* (قهرود) *hōleke* (قالهر) *alk* (ابیانه) *algī*

(جروشقان)

هلو

ظاهراً از نام‌های منطقه‌ای که ریشه‌یابی نمی‌شود؛ با شکل‌های گوناگون و با معانی نزدیک به هم («هلو، آلو») در زبان‌های ایرانی آمده است؛ برای نمونه در پهلوی *ālūk* (ūluk) و *halu*.

halī, xulī, xulī, ālī در گویش‌های زندهٔ معاصر. احتمالاً با algay (←) و alītčē (←) هم‌ریشه هستند.

← alītčē, algay

الک، غربال

alvōl (فریزهند) alvōl (هنجن) albbāl (بیدهند) alhāl

احتمالاً از *alag-āl (از alag یعنی الک با پسوند -āl) در پی فراوانی کاربرد در طول زمان به alhāl تبدیل شده است. الک فارسی و alag به احتمال زیاد از بن‌واژهٔ ایرانی باستان *a-ṛta-ka- یعنی «آرد نکننده» (و سپس «ابزاری که عمل ضد ساییدن را انجام می‌دهد») به‌وجود آمده است (← āla³).

• البته، الک را با در نظر گرفتن اشتقاق احتمالی آن از فعل ترکی -ela/-ala «الک کردن» بیشتر یکی از عناصر لغوی ترکیب در فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی می‌دانند. همچنین این تک‌واژ گسترش بسیاری در زبان‌های ترکی دارد (مقایسه شود: در ترکی آذری alak، ازبکی elak) و در ترکی باستان نیز گواه دارد (به شکل ilyak). باین‌همه امکان ایرانی بودن این واژه وجود دارد که دست‌کم در سطح فرضیه‌ای مقدماتی می‌تواند اعلام وجود کند.

← ken, yalbāl

اشتباه، نادرستی، عوضی

ālesī (ایبانه) ālesī (ابوزیدآباد) ōlešt (قهرود) ališī

• (ker-) ališ ka- (قهرود)، āles kā- (ایبانه) «عوض کردن، تغییر دادن»؛ • از ترکی aliHš (فعل almak «گرفتن، خریدن، برداشتن») به معنی «ستد» — ظاهراً بخش نخست اصطلاح دوتایی ališ-veriš «داد و ستد»، یعنی «خرید و فروش، رد و بدل چیزی».

alītčē (چیمه)

آلوچه

ālk (جوشقان)

← algay, algī

دندان آسیا

به‌عنوان بن‌واژهٔ احتمالی برای این واژه -arθraka* (ریشهٔ -ar* «آرد کردن») را می‌توان پیشنهاد کرد، به معنی «آردکننده، خردکننده» (با روند تکاملی *āhr(a)k < *ārka < *ālk). این واژه دگرگونی اصیل «مادی» (شمال‌غربی) خوشهٔ -θr-* به -hr- را نشان می‌دهد که در گویش‌های «پارسی» (جنوب‌غربی) به -s- می‌انجامد (در فارسی: آس، دست‌آس، آسیاب، خرآس، گاوآس).

← ar/ār²

← algī

alk (قالهر)

ālkana (ابوزیدآباد)

چانه

احتمالاً با همان منطق **ālk** «دندان آسیا» (←) ساخته شده است، یعنی «خردکننده». ترکیبی است که بخش نخست آن (āl-) از ***ār-θra-** به وجود آمده و بخش دوم آن (kana-) ظاهراً گونه‌ای از **čana** («چانه») است.

← **ār¹**

allāla (ابیانه)
alō¹

← **alāla**

← **alāw**

alō², öloh (ابیانه) **ölüh, üloh** (طره) **höla(h), hölō** (چیمه) **oloh** (فریزهند، بیدهند) **ola** (ابیانه) **faša, foša** (قهرود) **fāša** (یارند) **fāšā** (ابوزیدآباد)

عقاب، لاشخور

در این مدخل دو تک‌واژ هم‌معنی در گویش‌های کاشان دیده می‌شوند: **alō, hölō** و **foša**. **faša** تک‌واژ نخست در فارسی به گونه‌های آله، اله و اوله و در کردی **halō** ثبت شده است. در فارسی میانه مانوی گونه **āluf** به ما رسیده است. گونه‌هایی از این تک‌واژ که **-ā** کشیده در آغاز خود دارند از ***ardifya-** فارسی باستان مشتق شده و گونه‌هایی که با **-a** کوتاه هستند از ***rdifya-** می‌آیند. تنها گواه این واژه مهم در زبان‌های باستان ایرانی **ərəzifya-** در *اوستاست* که خویشاوند **arciv** ارمنی و **ṛjipyá** هندی است. افزون بر این نام قلعه الموت احتمالاً از ***اله مخت** (یا ***اله اموخت**) به معنی «عقاب آموخت» می‌آید (توجیه این نام به معنی «لانه عقاب» درست نیست).

• درباره **foša** (**faša**) نیز باید گفت که این نام ظاهراً باید با **فيسا** در فارسی به معنی «طاووس» که بعدها معنی آن دگرگون شده، هم‌ریشه باشد. **فيسا** نیز بایستی با **پيسه** (**pīsa**) «رنگارنگ، خالدار»، که از فارسی میانه **pēsak** مشتق شده است، یکی باشد؛ یعنی درواقع چون «طاووس» پرندۀ‌ای رنگین و پرنگار است به این نام خوانده شده.

āloul (جوشقان)

گیاهی تیغ‌دار که برای خوراک چهارپایان از آن بهره می‌برند.

alpar (چیمه)

بیهوش

از حال پَر «حال‌پریده»؟

ālū (ابیانه)

← **algī**

ērvēra (خالدآباد) *ēvrere* (یارند) *arvāra* (فریزهند) *ārvāra* (دلجان، آشتیان) *alvāra*
(محلات) *ēlvāra* (ابیانه) *ērvāra* (بادرود)

آرواره، فک

از پهلوی *ērvārak*, *adarvārak* به همان معنی احتمالاً از *adar* «زیر» و *vārak* (از **war-* «پوشاندن») به معنی «چیزی که قسمت پایینی (صورت) را می‌پوشاند» (در بر می‌گیرد). در برخی از خطه‌های کاشان، گونه *elgevāre* نیز به کار می‌رود.

alvöl (فریزهند)

← *alhāl*

am (قهرود، دلجان)

هم، باز، دوباره

ama (بادرود) *hama* (ابوزیدآباد) *hāmā* (چیمه، قهرود، جوشقان، قالمهر، نراق، ابوزیدآباد) *ama*

hamā (بیجگان، فریزهند، نشلج)

ما، ضمیر اول شخص جمع

āma (هنجن، یارند) *āmū* (ابیانه، ازوار، *āmū* (ابیانه، ابوزیدآباد، طره، فریزهند، قهرود) *omū* (هنجن) *āma*
عمو

amālā (کمجان)

اماله، تنقیه

ambār (طره) *anbūr* (ابیانه) *anbor* (دلجان) *ombār* (آشتیان) *ünbör* (ابوزیدآباد) *ambār*

embār (خالدآباد) *anbö* (هنجن، محلات) *embar* (یارند، جوشقان) *ambor*

انبار، انبار نان

ambör (ابوزیدآباد، قهرود)

انبر

ambor (یارند، جوشقان)

← *ambār*

ame¹ (ابیانه) *ūma* (یارند)

عمه

ame² (بادرود)

← *ammayan*

āmerz (قهرود) *āmorz* (ابیانه)

بخشایش، آمرزش

amālā (کمجان)

اماله، تنقیه

ammayan (ابیانه) *ame* (بادرود) *emen* (دلجان) *āmmēden* (قالمهر)

آمدن

← *madan*

āmmēden (قالمهر)

← *ammayan*

āmorz (ابیانه)

← *āmerz*

amrīšam (نراق) *orīšon* (قهرود) *awrūšōm* (ابوزیدآباد، ابیانه، طره، فریزهند) *amrīšam*

(ابوزیدآباد)

ابریشم

āmrū (یارند)

← *āmrūd*

ermūd (محلات) **emrūt** (چیمه) **emrū** (یارند) **āmrū** (کمجان) **āmrūt** (ابیانه) **āmrūd** (ازوار) **hermūd** (قالهر)

گلابی

واژه‌ای است «فرهنگی» که در بسیاری از زبان‌های ایرانی و غیرایرانی منطقه (برای نمونه ترکی) به معنی «گلابی» یا گونه‌ای از این میوه به کار می‌رود. در پهلوی (متن بُندهشن) نیز به شکل **urmōt** آمده است. در فارسی امروز، کردی **hurma**. به شکل **(h)u-ma-ru-ud-da** در نوشتارهای ایلامی تخت‌جمشید نیز آمده است که برپایه آن، واژه ***umrūta** «گلابی» در فارسی باستان بازسازی می‌شود.

← **āmrūd** (کمجان) **āmrūt** (ابیانه) **ēšāv** (بادرود) **ēšāv** (جوشقان) **ēišav** (چیمه) **amšou** (یارند، طره) **tšāv** (ازوار) **tšey** (فریزهند)

امشب

amū (ابوزیدآباد)

برادرزن

احتمالاً از واژه‌های خودساخت خویشاوندی و رابطه آن با **عمو** بعید می‌نماید.

āmū¹ (نراق)

ناپدری

در پی دگرگونی معنایی **عمو** به وجود آمده است. گاه کودکان ناپدری را **عمو** و نامادری را **خاله** می‌نامند.

āmū (بادرود، هنجن، یارند، ابیانه، ازوار) **amūne** (چیمه، جوشقان)

← **āma**

همانا، مانند

مدفوع، گه، **فضله انسان** (ولوگرد، بادرود، ابوزیدآباد، ازوار) **an** (چیمه، ابیانه، طره، فریزهند) **ān** با آن در فارسی محاوره‌ای یکی است. این واژه را با حرف عین نیز می‌نویسند (عن) که درست نیست، زیرا خاستگاه آن بی‌گمان ایرانی است. بیشتر پژوهشگران که در این باره سخنی رانده‌اند (برای نمونه آیلرس) آن را از نمونه‌های واژگان کودکانه (**baby-words**) می‌دانند؛ ولی با پژوهش ژرف‌تر در می‌یابیم که واژه یادشده از پشتوانه تاریخی کهنی برخوردار است و چون دیگر واژگان این چینی (برای نمونه **میز** «شاش، ادرار»، **میختن** «شاشیدن»، **گه**، **ریدن**، **ریم** «کثافت»، **گادن** یا **گاییدن**) ریشه در ایرانی باستان دارد.

• نیای مستقیم آن در پهلوی کتابی به ما نرسیده است، ولی در نوشتارهای مانوی واژه‌ای وجود دارد که می‌تواند گونه باستانی آن باشد: **abanm** (bn'm) به معنی «آن، مدفوع، فضله». این

واژه نیز خود برگرفته از **apa-nma-* (ریشه **nam*) ایرانی باستان است که در *اوستا* گواه دارد: *apanəma*؛ ریشه **nam-* با پیشوند **apa* به معنی «رستن، گریختن، بیرون آمدن» است که از دیدگاه معنایی برای آن بسیار مناسب به نظر می‌آید. روند تکاملی *abnam* به *an* یا *ān* احتمالاً با گونهٔ میانه‌ای **aβn* یا **awn* انجام پذیرفته است. این دگرگونی آوایی کم-ویش همان است که در تبدیل *adam* فارسی باستان (ضمیر اول شخص مفرد در حالت ساده) به *an* (به همان معنی) در فارسی میانهٔ مانوی می‌بینیم.

• واژهٔ *an* گسترش ویژه‌ای در گویش‌های ایرانی ندارد و ظاهراً محدود به لهجه‌های فلات ایران است. این واژه در خوانساری و برخی از گویش‌های همسایه و در لهجه‌های کاشان به همان شکل و معنی ثبت شده است.

an (ولوگرد، بادرود، ابوزیدآباد، ازوار)

anbö (خالدآباد)

anbor (ایبانه)

anbi (ابوزیدآباد)

anbür (طره)

andāhā (قهرود)

andar, ande (ازوار) *andehou, andāhū* (قهرود) *andejē, anjē,*

anjejē (ابوزیدآباد)

← *ān*

← *ambār*

← *ambār*

از اینجا

← *ambār*

← *andar*

اینجا

اونجاها، اینجاها

در ایرانی باستان چند قید مکان به معنی «اینجا» بازسازی می‌شود: **i-dā/a* (مقایسه شود: سنسکریت *ihá*، اوستایی *iḍa*، *iḍā*، فارسی باستان *iḍā* و **ima-da* (مقایسه شود: بلخی *malo*، سغدی *əmaḍē*). شکل‌های گویشی بالا به احتمال زیاد از ادغام این بن‌واژه‌ها و ظاهراً با قرینه‌سازی (analogy) با **anyadā-* (اوستایی «جای دیگر، آنجا») به‌وجود آمده‌اند. گونه‌های ابوزیدآبادی تحت تأثیر آنجای فارسی و شکل‌های قهرودی مانند *آنجاها* در فارسی پسوند جمع به خود گرفته‌اند. شکل جمع برای قیدهای *آنجا* و *اینجا* در فارسی محاورهٔ امروزی پدیده‌ای عادی است:

← *ēnde*

← *andar*

← *andar*

ande (فریزهند، طره، ازوار)

andehou (قهرود)

andejē (ابوزیدآباد)

andö (ابوزیدآباد)

andou (نوشآباد)

از ریشهٔ ایرانی **daw-* به معنی «اندودن، مالیدن»؛ مقایسه شود: سغدی *nd'w-*، فارسی اندودن، کردی *hindōtin* (در نوشتارهای دینی یزیدی)

andüna (بادرود)

ang¹ (یارند)

ang² (قهرود) *ange* (ابیانه، فریزهند، کمجان)

angal (قهرود)

angāšt- (angāš-) (قهرود، ابیانه)

ange (قهرود)

angöš (ابوزیدآباد) *angüšt* (قهرود) *angüšta* (ابیانه) *angöšt, engüš* (بیدهند) *engöšt* (آشتیان)

انگشت

از **angušta* > ریشهٔ ایرانی باستان **ank/g-* (← *alangū*, *alayngal*)

angöšpēla (ابوزیدآباد) *angüštiina* (قهرود) *angöštavūna, angöšta-vüjüčče*

(فریزهند) *angöšta-kasle* (ابیانه)

انگشت کوچک

māmāčelik, qalīč, čelik ←

angöšt (ابیانه)

angöšta (ابیانه)

angöšta-görde (ابیانه)

angöš ←

انگشت سبابه

انگشت میانی

معنی لفظی «انگشت بزرگ» (← *angöš*, *gerd¹*)

kūreqor-ōxōne ←

angöšta-kasle (فریزهند)

angöšta-vüjüčče (ابیانه)

angöštavūna (ابیانه)

angöštar (قهرود) *angüštiura* (ابیانه، ابوزیدآباد)

angöšpēla ←

angöšpēla ←

angöšpēla ←

angöšpēla ←

انگشت، انگشتی

angür (قهرود)	انگور
angüšt (قهرود)	← angöš
angüšta (ابیانه)	← angöš
angüštüna (قهرود)	← angöšpēla
angüštūra (قهرود)	← angöštar
anjē (ابوزیدآباد)	← andar
anjejē (ابوزیدآباد)	← andar
anjī-anjī (ابوزیدآباد)	تکه تکه

مقایسه شود: در فارسی انجین «ریزه ریزه»، انجیدن

anjil (ابیانه)	injl (چیمه، هنجن) enjil (ابوزیدآباد، قهرود، طره، فریزهند، کمجان، چیمه، بادرود، ازوار)
-----------------------	---

انجیر

از ***hama-čiθra- *čiθra-** به معنی «دانه، بذر» یعنی «میوه‌ای که» دانه دارد، از دانه تشکیل شده است؛ مقایسه شود: آجیل که ظاهراً از همین ریشه می‌آید - از ***hadā-čiθra-** (مارتین شوارتس، شفاهی)

antar (قهرود)	← ōjil
antargardūna (قهرود)	میمون، عنتر
anyerīša (فریزهند)	میمون‌بازی، عنترگردانی
apsār (یارند، ازوار)	صرع (غش)
aqāle (قهرود)	← āfsār
	صدای گاو
āqār (ابوزیدآباد)	← bārnāsa, ārās
	جای نگهداری نان

ظاهراً باید گونه‌ای از **taγār** (←) با حذف **t-** ؟

آروغ (یارند) **oroq** (طره) **oroγ** (فریزهند) **āroγ** (ابوزیدآباد، قهرود) **ār¹**
 شکل **ār** از **āroγ** (در فارسی آروغ) می‌آید به سان **āγ** (←) که مخفف **āγol** است. احتمالاً واژه‌ای آوایی (onomatopoeic) است. در زبان‌های دیگر مقایسه شود: لاتینی (**ērūgō**) **ructāre**، لیتوانی **rugiu, raugmi** روسی **rygat** یونانی **ereúgomai**. اگر دقت کنیم همه این واژه‌ها، از جمله آروغ، از یک ساخت آوایی برخوردارند که می‌توان آن را با فرمول **(V)rVg/k/γ-** بیان کرد. از سوی دیگر هارولد بیلی با در نظر گرفتن برخی دیگر از واژگان مترادف در زبان‌های ایرانی (پشتو **aržai**، منجی **yōruya**، یدغا **ararōy** و مانند

اینها) بن واژه *raug- (> هندواروپایی *reu-g) را برای این گروه واژگان، از جمله آروغ، پیشنهاد می‌کند.

فریزهند) *āsīyou* (ابیانه، کمجان، یارند، بیدهند، ازوار، بیجگان و بیشتر گویش‌های کاشان) *ār²*, *āra* (طره) *ōr* (بادرود) *āsrou* (ابوزیدآباد،

آسیاب

شکل *ār* از واژگان اصیل شمال‌غربی («مادی») برای بیان پنداره «آسیاب» در گویش‌های کاشان است. از بن‌واژه ایرانی باستان *ar-θra- *ar- «خرد کردن، آسیاب کردن، آرد کردن» با دگرگونی قانونی *θr- به -hr- و سپس به -r- (مقایسه شود: در هرزندی *ōr-ār* «آسیاب»؛ بخش نخست ترکیب «آرد» است). از همین ستاک باستانی با دگرگونی *θr- به -s- (که ویژه زبان‌های جنوب غربی ایران است) واژه‌های *āsyāb* در پهلوی، آس (آسیاب، خراس، دست‌آس، گاو‌آس) در فارسی، *āš* در کردی، گونه‌های ابوزیدآبادی، فریزه‌ندی، بادرودی و گویش‌های جنوب غربی به‌وجود آمده‌اند.

• در گویش وفس فرایند شمال‌غربی این تک‌واژه به گونه *āhra* ثبت شده است.

← *ālkana*, *ālk*

بلند، بالا، بر، روی

(ابیانه) *ār³*

• *ār-čīd- (čīn-)* *ār-čī (čīn)* (ابیانه) - «چیدن، جمع کردن»؛ • *ār-derezova* (ابوزیدآباد) - «پریدن، جستن»؛ • *ār-gandā- (gantov-)* (ابوزیدآباد) - «درخشیدن»؛ • *ār-geretan* (ابیانه) - «برداشتن»؛ • *ār-jonbīdan* (جوشقان) - «حرکت کردن»؛ • *ār-kendan* (جوشقان)، «برکندن»؛ • *ār-kešva* (ابوزیدآباد) - «ورکشیدن و بالا کشیدن»؛ • *ār-parā* (ابوزیدآباد، قهرود)، *ār-parrā- (parr-)* (ابیانه) - «پریدن، بلند شدن»؛ • *ār-pešeštan* (جوشقان) - «پاشیدن غلات بر روی زمین»؛ • *ār-satan* (جوشقان، ابیانه، ابوزیدآباد) - «وزن کردن، سنجیدن»؛ • *ār-vašt- (vaz-)* (ابیانه، جوشقان) - «پریدن، جستن»؛ • *ār-vata* (ابوزیدآباد) - «کندن»؛ • *ār-ves- (vēs)* (ابوزیدآباد) - «پرت کردن به بالا»؛ • *ār-vījva* «جدا شدن چیزی از چیز دیگر»؛ • *ār-xōnd* (ابیانه) - «خواندن، تعریف کردن»؛ • *ār* پیشوندی است که با فعل به‌کار می‌رود و معنی «بالا» را می‌سازد. در پهلوی *ul*، کردی *hil-* (یا *hal*)، گورانی *ar*, *har* از ایرانی باستان **rdwa* «بالا»، در *ərəḍwa-* «به سوی بالا»

• گونه هم‌آوای *ār* (homonym) به معنی «بر، روی» از ایرانی میانه *apar* به وجود آمده است.

← *ār²*

āra (ابیانه، کمجان، یارند، بیدهند، ازوار، بیجگان و بیشتر گویش‌های کاشان)

ara (بیدهند، هنجن، چیمه، ابیانه، ولوگرد) *erra* (فریزهند)

اره

برگرفته از **harnaka-* (**harn-*) در ایرانی باستان؛ شکل بازسازی شده ایرانی میانه باید **harrak* و گونه باستانی‌تر آن **harnak* باشد.

← *ūra*

āradoune (جوشقان)

پهن کردن خمیر

aray (ابیانه، طره، چیمه، زفره) *arax* (قهرود) *oroq* (هنجن) *eray* (یارند) *eraq* (قهرود، ابوزیدآباد)

arak (کشه)

عرق (بدن)

• *aray berīta* (ابوزیدآباد) - «عرق ریختن»

ظاهراً در گویش‌های کاشان نام اصیل ایرانی این پنداره که در پهلوی به شکل *xvēd* «عرق» و *xvistan* «عرق کردن»، در فارسی **خوی** «عرق بدن» و در کردی *xwēdān* «عرق» آمده است، جای خود را به واژه مترادف عربی سپرده است؛ مقایسه شود: در *اوستا* *-xvaēda-* هندی باستان *-svēda-* «عرق»، *-svid-* «عرق کردن» > هندواروپایی *-sueid-**. واژه اصیل ایرانی در حال حاضر بیشتر در زبان‌های شرقی ایرانی رواج دارد، برای نمونه در پشتو *xwala* و در یدغا *xul*. واژه‌های ارمنی *k'irtn* «عرق بدن» و *k'rtnem* «عرق کردن» به طور مستقیم از بن‌واژه هندواروپایی آمده‌اند.

← *aray*

arak (کشه)

āramda (ابوزیدآباد)

رسیدن، بالا آمدن خمیر نان

از *ār-āmada* «رسیده»

ārangīnova (ابوزیدآباد)

صفت شخصی که فراموشکار است.

آمیژه‌ای است از پیشوند *ār-* (← *ār³*) و صفت فعلی *angīnova* که باید از **bangīn(ova)* باشد: *bang* یا *mang* به معنی گیاه بنگ که با خوردن آن حالت دیوانگی یا گيجی به انسان دست می‌دهد؛ مقایسه شود: در کردی *bangī* «مجنون، عاشق سینه‌چاک». *b-* آغازین واژه *bangīn* می‌تواند میان *-r-* و *-a-* به راحتی بیفتد.

← *ārenj*

āranj (یارند)

araqčī (قهرود) *araqgīr* (هنجن) *eraqčī* (ابیانه، ابوزیدآباد)

عرقچی، کسی که عرق درست می‌کند.

← **araqčī**

فریاد، عوعو سگ، پارس سگ

در فارسی عرعر (خر)

صدای گاو

araqgīr (قهرود)**arar** (ابوزیدآباد)**ārās** (ابوزیدآباد)

از ایرانی باستان ***ā-rāz-** (ریشه ***rāz-** «فریاد کشیدن، داد زدن»؛ مقایسه شود: در سیستانی **arāz** «حالت غم و غصه شدید»، **arezd** «داد کشیدن»، منوجانی (کرمان) **arraštān** به همان معنی. در میان زبان‌های غربی ایرانی ریشه ***rāz-** تاکنون جای دیگر دیده نشده و در گستره زبان‌های ایرانی عنصری کم پیدا است (در *اوستا*، ختنی و بلخی چند گواه دارد).

• گونه دیگر این تک‌واژ، **ār-nāsa**، در گویش ابوزیدآباد به دو معنی به کار می‌رود: «صدای ناله‌های گاو به هنگام درد شدید» و «عربده کشیدن انسان»

← **bārnāsa, aqāle**

آسیابان

āravūn (ابیانه) **ōravūn** (چیمه) **ār-vān** (قهرود) **ārevūn** (ابیانه)

از **ār** (**ār²**) با پسوند **-pān** (***pāna->**) که به روشی قانون‌مند - در پی دگرگونی طبیعی **-p*** به **-v** در گویش‌های کاشان به **-vūn** (یا **-vān**) تبدیل می‌شود.

← **aray****arax** (ابیانه، چیمه، طره، زفره)**harbeza** (فریزهند) **xārbezā** (قهرود) **xarbīza** (نراق) **xarbeja** (بادرود)**hābezā** (طره) **harbīzā** (ازوار) **harboza** (ابیانه) **hārbeza** (ابوزیدآباد)

خریزه

پهلوی **xarbuz(ak)** به همان معنی، نیز **xar-buz** «گوزن، خربز»**ārd- (tōr-), ōrd- (tōr-)** (ابیانه) **bevarda** (ابوزیدآباد)

آوردن

از ***ā-bar-**← **hār- (tār-), hūnīd- (hūn-)****ārd** (ابیانه) **ōrda** (کمجان) **ōrd** (جوشقان، هنجن، ابوزیدآباد، ازوار، محلات) **ārt** (ابیانه، قهرود)

آرد

پهلوی **ārt** > ایرانی باستان ***ārta-**← **āla³**

بلند کردن

ārdārdan (ابیانه)از پیشوند **ār-** (**ār³**) و فعل ***dār-** «گرفتن، نگه داشتن»**ārdavējā** (ابیانه) **ārtavīj** (جوشقان) **ārtovēj** (فریزهند) **kam** (بارود، دلیجان)**mivīč** (ابوزیدآباد) **kema-ārdvīj** (چیمه) **keme, kama** (کمجان) **meyvīz** (ازوار)**mivīj** (طره) **ōrdemēj** (کمجان)

الک، آردبیز

گونه‌های ایبانه‌ای، بیدهندی، جوشقانی و فریزه‌ای از ārd (←) و -vēj (ستاک حال فعل «بیختن، غربال کردن، پاشیدن» ← ((vet- (vēj-)) در پهلوی (-vēxtan, -vēč) هستند. گونهٔ چیمه‌ای با همین واژه ترکیبی با kema ساخته است که این آخری ظاهراً شکل تغییر یافتهٔ کمان است به معنی «کمان غربال، الک» یا «الک کمان‌دار، غربال چارچوب‌دار». در بادرودی، دلجانی و کمجانی بخش دوم این ترکیب حذف شده و تنها کمان مانده است. احتمالاً واژه‌های طره‌ای و ازواری نیز گونه‌های دیگری از ārdavējā هستند با سیر تکاملی: meyvīz و mivīj < *bivēj < *virēj < *avrēj < *ārvēj

← pārgan, vet- (vēj-) ←

āre (ایبانه)

ظرف‌های آشپزخانه

are (ابوزیدآباد) *ōbhō* (قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

بله، آری

افزون بر فارسی در بسیاری از گویش‌های کنونی ایران نیز گسترش دارد، برای نمونه: کردی arē، تالشی are. از پهلوی ēvar به معنی «البته»

• گونهٔ ابوزیدآبادی یکی از واژه‌های آوایی تأییدی است که در بسیاری از زبان‌ها دیده می‌شود؛ مقایسه شود: ارمنی ha, aha, روسی aga

āre-bāqāt- (bāqov-) (ابوزیدآباد)

بستن، دوختن، زدن

← bāqāt- (bāqov-) ←

āre-čawsā- (čaws-) (ابوزیدآباد)

بستن، چسباندن

← bečavsova, bečavsēnova ←

āre-grata- (gēr-) (ابوزیدآباد)

گرفتن

← grata- (gēr-) ←

ār-jmard- (jmar-) (جوشقان)

شمردن

āre-maryan (جوشقان)

ورشکست شدن

← baxmarda, hemard- (hmar-) ←

ārenj, korre-bōhī (ایبانه، فریزه‌ای) *ešnīza* (یارند) *āranj* (آشتیان)

آرنج

از ایرانی باستان -araθni*؛ مقایسه شود: فارسی باستان -arašni، پهلوی āranj. افزون بر ārenj در ایبانه‌ای و فریزه‌ای به «آرنج» korre-bōhī نیز می‌گویند که نام توصیفی این اندام است و معنی تحت‌اللفظی آن «پسر بازو» (← korre و bōhī) یعنی «بازوی کوچک» است. گونهٔ آشتیانی شکل «پارسی» این تک‌واژ است و به ایرانی میانه *a(r)šnīčak برمی‌گردد.

انداختن

āravūn ←

(زفیه)

نام این پدیده در ایرانی باستان -asruka* بوده که در گویش‌های ایرانی به شکل‌های ask (اشک)، asr، ars، asl بازتاب یافته است. واژهٔ فریزهندی به گونهٔ دیگری از این بن‌واژه برمی‌گردد. ظاهراً به -aθruka* با دگرگونی قانونی -θr-* به -r- (<-hr-*) در این صورت شکل اصیل این واژه در گویش‌های کاشان همین areye است و asl باید برگرفته از گویش‌های جنوبی باشد. گونهٔ berme در زفره‌ای از ریشهٔ -bram* (←abrome) درست شده است: ظاهراً از شکل -bramak*

ār-feseta (ابوزیدآباد)

به احتمال زیاد فعلی است آوایی میشوند $\bar{ar}-(\bar{ar}^3\leftarrow)$

ārfeštūn (سدهند)

ā-r-grandova (ابوزیدآباد)

seram ārgandā (ابوزیدآباد) - «سرم (به چیزی) خورد.»

از رشه *gan- «زدن» (؟)

ārgendā (جوشقان)

بدکردار، بدرفتار

در فارسی ارغنده «خشمگین»، در پهلوی aryand «وحشتناک»، در اوستا ərəyānt- به همان معنی

• یا ترکیبی از ā- (←) با گند، گندیده به معنی «آدم بد، گند» (؟)

aryab (بادرود)

ārhašta (ابوزیدآباد)

از $\bar{a}r-$ ($\bar{a}r^4 \leftarrow$) و هشته (?)

ārhöškā (ابوزیدآباد)

ārje (جوشقان)

ark (قهرود)

قلعه، ارگ

ārmēšta (جوشقان، میمه)

شخص کثیف، هیز، هرزه

احتمالاً از *mēšta*: صفت مفعولی از فعلی به معنی «شاشیدن» که گروه پژوهشی در گویش‌های کاشان آن را به شکل جداگانه ثبت نکرده است (مقایسه شود: در فارسی میختن/میز، کردی *mīstin/mēz*) با پیشوند *ār-* (*ār³*) که به معنی اصلی شدت می‌بخشد.

darmēšta ←**āroy** (فریزهند)**ār¹ ←****ārpeštūn** (ابوزیدآباد)

آراسته، ژيگولو

ظاهراً ساختی کهن است: باید به شکل *ār-p/feštūn* تجزیه شود که شامل دو بخش است: *ār-* (*ār³*) و *p/feštūn*، که بی‌گمان نام بومی «پستان» در گستره گویش‌های کاشان است (با *-st->-št-**)، ولی جداگانه ثبت نشده (*←jeje, čeje, pestūn.keš¹*). معنی نخستین ترکیب، «پستان بلند، با پستان‌های افراشته» بوده و به احتمال زیاد در رابطه با زنان به کار می‌رفته است. این صفت در قالب یک اصطلاح ثابت در *اوستا* نیز به شکل *ərədvā-fšnī-* (*←*ərədvā-fštānī->*) آمده است؛ مقایسه شود: *sṛīrayā ərədvā-fšnanyā kainīnō* «دختر زیبای پستان‌افراشته» (هدوخت نسک ۹۰۲). سیر معنایی «پستان افراشته» ← «آراسته» ← «ژيگول» بسیار طبیعی است.

pestūn, keš², čeje, jeje ←**ārt** (جوشقان، هنجن، ابوزیدآباد، محلات، ازوار)**ārd ←****ārtavīj** (جوشقان، بیدهند)**ārdavējā ←****ārtavīj** (جوشقان، بیدهند)**ārdavējā ←****ārtī** (ابوزیدآباد)

آردآلود، آغشته به آرد

ārtovēj (فریزهند)**ārdavējā ←****ārū** (دلیجان) **emrū** (ابیانه) **ērū** (جوشقان، قالهر) **eirū** (گز) **ārūž** (راجی‌زر، واران، نراق، گز)(ابوزیدآباد، بیدهند، چیمه، بادرود، ازوار، طره، هنجن، فریزهند، یارند، کمجان) **īrū** (محلات،

امروز

ārūne (ابوزیدآباد)

شتر ماده

فارسی اروانه، الوانه «نوعی شتر، شتر ماده»، ترکی عثمانی *arvana* به همان معنی**ārūs** (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، طره، چیمه، فریزهند) **orūs** (ابیانه، قهرود)

عروس

چنان که می‌بینیم در گویش‌های کاشان نام عربی این پنداره گسترش دارد که ظاهراً از زبان معیار گرفته شده است؛ ولی گونهٔ اصیل این اصطلاح مهم اجتماعی در وفس به شکل *vayva* که خویشاوند بیوگ در فارسی، *būk* در کردی و *veyve* در زازایی است و به **waduka* ایرانی باستان بر می‌گردد (ریشهٔ **wad-* «بردن، هدایت کردن») ثبت شده است. برای «عروس» در فارسی میانهٔ مانوی واژهٔ *zastag* ثبت شده است که از ریشهٔ **gad-* «پرسیدن، اجازه گرفتن» می‌آید.

عروسی (ابیانه، بیجگان، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان) *ārūsī*

عروسک (ابیانه) *orūsak* (ابوزیدآباد) *orūsče* (قهرود) *ārūsje*

از *ārūs* (←) + پسوندهای تصغیر *-je/-če* و *-ak*

کفشدوزک (یارند) *ārūsye* (هنجن) *ārūsle*

از *ārūs* (←) + پسوندهای تصغیر *-le* و *-ye*

← *orūse-xodā*, *pālūdūz*

(یارند) *ārūsye*

← *ārūsle*

(گز) *ārūž*

← *ārū*

(ابوزیدآباد) *ārvāj*

پرحرف، حراف، وراج

آمیزه‌ای از پیشوند *ār* (← *ār³*) و ستاک حال فعل «گفتن» *-vāj*. معنی اصلی‌اش «پرحرف» است و معنی تحت‌اللفظی آن «بلند سخن».

(چیمه) *ārvin*

← *āravūn*

(فریزند) *ārvāra*

← *alvāra*

(یارند) *arvāra*

← *alvāra*

(ابیانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان) *arzan*, *arzūn*

ارزن (*Panicum miliaceum*)؛ گونه‌ای غله که به گاورس شبیه است.

بیشتر گویش‌های غربی ایرانی همین واژه را به کار می‌برند (مقایسه شود: فارسی ارزن، کردی *harzin*). گونهٔ دیگر این تک‌واژ *الم* است. ارزن در فارسی معاصر، چه در ادبیات و چه در زبان محاوره، نام انحصاری این غله است، درحالی که *الم* تنها در برخی از فرهنگ‌ها (مانند: برهان قاطع، جهانگیری و آندراج) و در نوشتارهای اندکی (مانند: شاهنامه و فرخی) آمده است؛ ولی درواقع گونهٔ اصیل فارسی همین *الم* است که در پهلوی نیز گواه دارد: **lwm*

(alum یا ālum). در این صورت اوزن در فارسی برگرفته از پارتی یا یکی از گویش‌های شمال‌غربی است. برای لهجه‌های کاشان arzan (یا arzūn) را باید گونهٔ اصیل پنداشت. شکل اصلی جنوب غربی («پارسی») این واژه در میان گویش‌های ایرانی در halum بختیاری و الم فارسی به ما رسیده است. شکل نخستین آن می‌بایست در پهلوی *alan، در فارسی *الن و در بختیاری *halun می‌بود و این دگرگونی تحت تأثیر gandum (گندم) صورت گرفته است. در ضمن ālem «ساقهٔ گندم، جو و برنج» در مازندرانی نیز بی‌گمان به این گروه تعلق دارد.

● گونهٔ «مادی» arzan از ایرانی باستان -arzana* و گونهٔ «پارسی» alum از -ardana* به وجود آمده‌اند؛ البته بن‌واژهٔ ایرانی باستان نیز خود وام‌واژه‌ای است بسیار کهن از سومری ar-za-na (اکادی ar-sā-an-nu) که نام غله‌ای بوده و به احتمال زیاد مانند واژه‌ای فرهنگی به ایران راه یافته است.

arzan ← (ابیانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان) arzūn

(فریزهند) asm (ابیانه) esp (ابیانه، طره، دلیجان) asp (ابوزیدآباد، ابیانه) asb (قهرود) as

اسب

ovīsa (قهرود) āsūn (فریزهند) āstīn, ossīn (محلات) āsdīn (یارند) assa (قهرود) āsa

(هنجن) ousūn (بادرود) ousa (ابوزیدآباد)

آستین

ظاهراً برآمده از بن‌واژهٔ ایرانی باستان -ā-dastaina* است، به معنی «وابسته به دست چیزی که دست را می‌پوشاند».

asā (طره) asō (ابیانه)

عصا

āsā (نوش‌آباد)

آهسته

asal (فریزهند)

عسل

āsemūn (ابوزیدآباد) āsmō (ابیانه، چیمه) āsmūn (فریزهند) āsamūn

(گویش‌های کاشان)

آسمان

در وفس و آشتیان: āsuvān

asb (ابیانه، ابوزیدآباد)

as ←

asbas (ابیانه) aspaz (فریزهند) aspaz (ابیانه، طره، یازند، کمجان)

یونجهٔ وحشی

در فارسی اسپست، اسفست، سپست - «علفی است که به ترکی یونجه خوانند و معرب آن فصفه است» (برهان قاطع). نام علمی این گیاه *Medicago sativa* است. در انگلیسی آن

را Alfalfa و Lucerne می‌خوانند. اسفست معرب اسپست است، در عربی فصفص، فصفصه، جمع فصافص، اسفستی «یونجه‌زار» (لغتنامه).

• از باستانی‌ترین گیاهان فرهنگی که نام آن از دوره بابل (قرن هشتم پیش از میلاد مسیح) به شکل *aspadti/u* به ما رسیده است؛ از نشانه‌های روشن نفوذ تمدن ایرانی در آسیای مرکزی و خاور نزدیک. در ایران باستان اسپست از مهم‌ترین فرآورده‌های کشاورزی بوده و به‌ویژه برای تغذیه اسب‌های اصیل به کار می‌رفته است و از این رو طبیعی است که یونانیان این گیاه را «علف مادی» می‌نامیدند. اسم جنس در نام علمی این گیاه (*Medicago*) گویای این حقیقت است. این گیاه از میانه سده دوم پیش از میلاد به ایتالیا و کم‌وبیش در همان دوره به چین رسید.

• در زبان‌های کهن ایرانی گواهی ندارد، ولی در پهلوی به گونه *aspast* ثبت شده و در ارمنی باستان و سریانی نیز به شکل‌های *aspast* و *aspastā* آمده است. از گویش‌های زنده ایرانی غیر از فارسی و پشتو (*išpišta*, *špēšta*) چنان که می‌بینیم در لهجه‌های مرکزی نیز گسترش دارد.

• این واژه وجه تسمیه روشنی دارد: آمیزه‌ای است از **aspa-* «اسب» و *-(a)sti-* (از ریشه **da-* «خوردن») «خوراک، غذا» (در هندی *asti* «خوراک») به معنی «خوراک اسب، علف اسب».

• اسپست در واقع یکی از عناصر مادی در زبان فارسی است؛ البته برای گویش‌های کاشان واژه‌ای اصیل به‌شمار می‌آید، زیرا بخش نخست آن در صورت فارسی بودن، می‌بایست به شکل **as-* (به جای *asp-*) جلوه می‌کرد. در فارسی باستان این واژه شکل **asa-(a)sti-* داشته است که **aspa-(a)sti* گونه مادی آن است.

میمه، جوشقان (*esbīd*) (چیمه، نراق) (*esbī*) (طره) (*esbey*) (یارند، ابیانه) (*esbe*) (فریزهند) (*asbey*)
ispīd (بادرود) (*ospī*) (نشلیج، قهرود) (*esped*) (ابوزیدآباد) (*esbīda*) (هنجن، ابیانه) (*espey*) (قالهر، ازوار) (*espīd*) (میمه)

سفید

asčau (بادرود)

asdar (نراق) (*astar*) (ابیانه، یارند، طره) (*assar*) (کمجان)

← *hasājēn*

قاطر، استر

اصولاً برای پنداره «قاطر» در ایرانی باستان دو تک‌واژ وجود داشته است که هر دو نیز در گویش‌های ایران بازتاب یافته‌اند: **xara-tara* صفت تفضیلی از **xara-* «خر» به معنی «از

خر برتر» یا «گونه دیگری از خر» و *-aspa-tara** همان صفت در رابطه با «اسب» به معنی «گونه دیگری از اسب». از بن‌واژه نخست واژهٔ معرب قاطر را داریم و از دومی استر که در گویش‌های کاشان با شکل‌های *asdar*، *assar* و *astar* نمایان است.

← *qātar*← *āsa*← *āsamūn*(محلات) *āsdīn*(قهرود) *āsemūn**asfand* (یارند، فریزهند) *esbenāj* (محلات) *espenāj* (ازوار) *espenaj* (قهرود، ازوار) (ابیانه)

اسفناج

گیاه معروف «فرهنگی» که در آش‌ها و غذاهای دیگر به کار می‌رود و خواص ارزنده‌ای دارد. کم‌وبیش در بیشتر زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی دیده می‌شود. در فارسی گونه‌های زیادی دارد:

اسپناج، اسفناج، اسپنایج، اسفاناج، سفاناج، اسپاناج، اسپانخ و سبانخ

• واژه‌ای است بی‌گمان ایرانی، همان‌طور که رویشگاه نخستین این گیاه نیز ایران بوده است و این در نام چینی اسفناج نیز بازتاب یافته است: *po-se ts'ai* یعنی «سبزی پارسى». اسفناج برای نخستین بار در قرن هفتم میلادی احتمالاً از راه نپال به چین آمد. تا قرن دوم پیش از میلاد اسفناج برای سامی‌ها و دیگر اقوام شرق کهن گیاهی ناشناخته بود. نخستین بار در سدهٔ یازدهم میلادی اعراب آن را از راه اسپانیا به اروپا بردند و از این‌رو همهٔ نام‌های اسفناج در زبان‌های غربی به شکل اسفناج که در عربی ثبت است برمی‌گردند؛ مقایسه شود: در لاتینی *spinachium* (یا *spinarium*)، اسپانیایی *espinaca*، ایتالیایی *spinace* (یا *spinaccio*)، فرانسوی *épinard* (فرانسهٔ باستان *e(s)pinoche*)، انگلیسی *spinach* (یا *spinage*)، آلمانی *spinat* (و روسی *špinat* که از آلمانی می‌آید)، یونانی *spinákia* (یا *spináki*). در ادبیات انگلیسی، پس از آغاز سدهٔ شانزدهم از اسفناج یاد می‌شود. ارمنیان از سدهٔ دوازدهم میلادی با این گیاه آشنا شدند و آن را با نام *spanax* شناختند که هنوز هم متداول است. در میان ترکان اسفناج با نام‌های *spanak*، *ispanak* شناخته می‌شود. نام این گیاه احتمالاً **spanāk* (یا **spināk*) بوده و دگرگونی *k*-پایانی به *x*-ظاهراً در یکی از گویش‌های ایرانی رخ داده است. بی‌گمان در آغاز گسترش اسلام در ایران در فارسی دو شکل جداگانه از این واژه وجود داشته است: **ispanāg* (یا *ispanāg*) و **ispanāx* (یا **ispināx*) که معرب آنها به ترتیب اسفناج و اسفناخ بوده است. در فارسی شکل نخست و در عربی شکل

دوم گسترش یافته است. اسفناخ عربی درواقع گونه نیمه‌معرب واژه است (با در نظر گرفتن ف در میان واژه به جای پ اصل). در سمنانی *esbenāya*

• در گویش‌های ایرانی، ازجمله در گویش‌های خطه کاشان، کم‌وبیش همه نام‌های این گیاه برگرفته از فارسی است. تنها نامی که احتمالاً از دوره میانه می‌آید *sping* در کردی است که نام گیاهی است خوردنی، ولی نه اسفناج و مستقیماً از **spinak* می‌آید (با گونه کوتاه *a-* در پسوند *-ak*؛ در کردی تبدیل این پسوند به *(i)g-* پدیده‌ای است قانونی، برای نمونه: *pūng* «پونه» از **bōdēnak*، *sīng* «سینه» از *sēnak*

• درهرحال، با آنکه تردیدی در ایرانی بودن این تک‌واژ وجود ندارد تاکنون خاستگاه آن روشن نشده است، هرچند شکل ایرانی میانه آن به آسانی بازسازی می‌شود (**spi/anāk/x*). البته ریشه‌یابی نام‌های گیاهان و اصولاً پنداره‌های منطقه‌ای، یا به اصطلاح فرهنگی (*Kulturwörter*) کاری است بسیار ظریف و حساس و گاه هم‌مرز با تخیلات و فرضیه‌های گذرا و بی‌اعتبار. درباره اسفناج نیز ظاهراً با همین مسئله روبه‌رو هستیم، هرچند شماری از نام‌های گیاهان در زبان‌های ایرانی (افزون بر کردی *sping*) وجود دارند که از دیدگاه ساختاری کاملاً می‌توانند با واژه یاد شده در مقایسه دست‌کم سطحی قرار گیرند؛ بدون ادعای حل نهایی مسئله.

• ریشه این واژه بی‌گمان **spin-* است که با در نظر گرفتن گوناگونی گویشی گونه دیگر آن باید **sin-* باشد: گروه همخوان‌های آغازین واژه **sp-* ویژه زبان‌های شمال‌غربی یا مادی است و مخفف آن، یعنی **s-*، ویژه زبان‌های جنوب‌غربی، که فارسی نیز یکی از آنهاست. حال ببینیم در گستره گویش‌های ایرانی چه گیاه‌نام‌هایی چنین ویژگی‌ای دارند: کردی *sping* (با *-sp*)، فارسی *سنجد*، پهلوی *sinčāt* (با *-s*)، آسی *sinj(a)* «خار، گیاه خاردار» (با *-s*) و بلوچی *šinž* «گیاه بوته‌دار» (با *-s*). ریشه این واژگان در ایرانی باستان باید **spai(*spi-* باشد از هندواروپایی **spei-* (**spi-*) به معنی «تیز، خارمانند». بدین ترتیب بن‌واژه *سنجد* می‌شود *-sinčātā*، **spinti->sinj(a)*، **spinti->sinj*، **spina->sin* و **spinti-* *šinž* (یا **spinača*). در مورد اسفناج و *sping* در کردی، بن‌واژه ایرانی باستان این واژگان باید **spināka* (یا **spinaka*) باشد که از جنبه معنایی شاید مناسب به نظر نرسد، ولی از دیدگاه دگرگونی‌های آوایی کاملاً قابل قبول است. معنی نخستین این واژه

احتمالاً «سوزان، سوراخ کننده» بوده، در حالی که شکل و خواص گیاه اسفناج چنین ویژگی‌هایی را نشان نمی‌دهد (باین حال جالب توجه است که یکی از نام‌های گیاه سوزنک *Erodium cicutarium*، اسفناجک است). از سوی دیگر نام‌های گیاهان همواره در معرض دگرگونی‌های معنایی و نقل و انتقال هستند، به‌ویژه هرگاه که معنی نخستین واژه تیره شده و درک آن برای گویشوران امکان‌پذیر نباشد. گاه نامی با معنی معین می‌تواند در طول تاریخ به گیاهان بسیار دور از هم و با ویژگی‌های ناهمگون و نامتناسب اطلاق شود یا حتی در یک فضای زبانی و در یک زمان چندین پنداره گیاهی را بیان کند.

• نویسنده به‌تازگی دو تک‌واژ دیگر نیز ثبت کرده که ظاهراً به همین گروه تعلق دارند:

- (۱) *šeng* «گیاهی خوراکی که به‌طور وحشی در کوه و صحرا می‌روید» و گاه به‌عنوان گونه‌ای سبزی در بازارها به فروش می‌رسد؛ و
(۲) *šank* «خار» در کرمانی، مقایسه شود:

Manā makon be mardom
Band agerī be šankōn

مردم را مسخره نکن.

که به خار بند می‌شوی.

(ضرب‌المثل کرمانی)

esparze (ابیانه) *esparzā* (هنجن، ابوزیدآباد) *esparza* (طره) *espārzā* (فریزهند) *asfarza* (پارند)

گیاه اسفرزه، قطلونا، اسپغول

نام گیاهی است که در فارسی از واژگان مهجور ارزیابی شده و تنها در فرهنگ‌ها و نوشتارهای قدیمی آمده است. بی‌گمان معرب اسپرزه به معنی «طحال، سپرز، اسپل» است (*←asparza*)، ولی روند معنایی آن از عضوی درون بدن تا نام گیاه روشن نیست.

←asparza، *čosī*

آهسته

āsfeja (ابوزیدآباد)

گونه *āsteja* نیز در همان گویش ثبت شده است.

āsīyou (فریزهند، ابوزیدآباد)

askar-mūrča (ابوزیدآباد)

←ār²

مورچه بزرگ

ظاهراً یعنی «مورچه عسکر، مورچه نظامی». در قزوین و برخی شهرهای دیگر ایران این مورچه‌ها را «مورچه سرباز» می‌نامند.

asl (ایبانه، قهرود)

asla (ایبانه، قهرود)

aslahasāj (ایبانه)

aslehesāj (ایبانه) **aslahasāj** (قهرود)

آمیخته‌ای از **aslaha** عربی (اسلحه) و ستاک حال فعل «ساختن»، یعنی **sāj-** (←) **sāt-** ((sāj))

asm (فریزهند)

āsmō (ابوزیدآباد)

āsmūn (ایبانه، چیمه)

āsō (ابوزیدآباد) **āsōn** (نوش‌آبادی) **assa** (جوشقان، محلات، جوشقان) **āsta, āstela** (جوشقان) **ōsūn**

(ایبانه)

آسان

asō (طره)

āsōn (نوش‌آباد)

asp (ایبانه، طره، دلیجان)

aspal (فریزهند)

asparza (ایبانه) **asparza** (فریزهند) **esbarza** (کمان) **esborz** (چیمه)

طحال، سپرز، اسپل

جالب توجه است که در یک گروه گویشی (گروه گویش‌های ایبانه) و نیز در دهکده‌های همسایه دو گونه «مادی» و «پارسی» این تک‌واژ مهم ایرانی کاربرد دارند که هر دو در فارسی آمده‌اند: اسپل (اسبل) در تداول عام به کار می‌رود و اسپرز (سپرز) بیشتر در فرهنگ‌ها و ادبیات کلاسیک آمده است. هر دو گونه این تک‌واژ نیز از ایرانی باستان ***sprd/zan-** به وجود آمده‌اند که باستانی‌ترین گواه آن **spərəzan-** اوستایی است، با دو دگرگونی آوایی جداگانه - ویژه «مادی» (زبان‌های شمال غربی) و «پارسی» (زبان‌های جنوب-غربی) - یعنی تبدیل خوشه همخوان **-rd-** به **-l-** (اسپل در «پارسی») و حفظ خوشه همخوان **-IZ-** (سپرز در «مادی»). نیای مستقیم گونه پارسی (اسپل یا اسبل) واژه **spu(h)l** در پهلوی است. در فارسی اسپرز (سپرز) بی‌گمان از پارتی می‌آید، یعنی متعلق به میراث واژگان شمال-غربی در این زبان است. بدین ترتیب اسپل (اسبل)، برخلاف آنچه مرحوم دهخدا می‌پندارد، به هیچ‌روی نمی‌تواند مصحف اسپرز باشد (نک: لغتنامه، مدخل اسبل‌تو).

• جالب توجه است که در کردی که خود از لهجه‌های شمال‌غربی ایران است، منحصرأ گونه

kopūle ←

areye ←

areye ←

aslehesāj ←

اسلحه‌ساز، اسلحه‌فروش

as ←

āsamūn ←

āsamūn ←

asā ←

āsō ←

as ←

asparaza ←

جنوب غربی این تک‌واژ، یعنی «فارسی» آن (sip'il یا sipil)، به کار می‌رود. در فارسی امروز طحال عربی جایگزین واژه‌های اصیل شده و تنها در برخی از موارد در زبان محاوره و در زبانزدها و اصطلاحات مهجور، شکل سره فارسی به چشم می‌خورد؛ مقایسه شود: اسبل رو خاکستر- کنایه از شخص بسیار زشت و بدریخت

← čosī, asfarza

← asbas

← asbas

← ar/ār²

← āsō

← āsa

← estekān

← asdar

آستر

aspas (فریزهند)

aspaz (ابیانه)

āsrou (بادرود)

assa (محلات، جوشقان)

āssa (یارند)

assakūn (فریزهند)

assar (ابیانه، طره، یارند)

āssar (محلات)

پهلوی āstar > ایرانی باستان -ā-star(a)na* (ریشه -star* «پهن کردن، گستردن»؛ مقایسه شود: در اوستا -upastarēna «فرش، پوشش» (با پیشوند -upa)، کردی stēr «جایی ویژه برای نگهداری لحاف و تشک در خانه که یزیدیان آن را مقدس می‌شمارند» -starya* > astar در ارمنی برگرفته از پهلوی است.

āsta (جوشقان)

astar (نراق)

āstar (ابیانه) össār (قهرود)

← āsō

← asdar

تالاب، آبگیر، برکه

واژه‌ای است بسیار جالب توجه و ظاهراً کهن، بی‌گمان باید ریشه ایرانی داشته باشد. احتمالاً -āpa-stara* یا -āpa-star(a)na* با روند تکاملی -āpa* < -āvastar* < -āstar < -star(a)na* و با معنی نخستین «جای آب، بستر آب»
• بعید است از استخر، ستخر، استرخ باشد.

astaxūn (جوشقان) osexān (نشلج) ostoxō (ابرزیدآباد، قهرود)

ostexūn (میمه) estoxon (قالهر) (میمه) estexān (طره، فریزهند) ossoxūn (میمه)

استخوان

پهلوی astak, astuxān (هسته از اینجاست)، اوستا -ast-

← neydast, pīša¹

← āsō

āstela (جوشقان)

āstīn (فریزهند)**āsū** (ابوزیدآباد)**āsūn** (قهرود)**āsūna** (ابیانه، یارند)

فارسی میانه مانوی و پارتی **āstānag** > ایرانی باستان ***ā-stānaka** («ریشه ***sta** ایستادن، قرار داشتن»، با پیشوند **-ā**)

← āsa

دو قسمت چوبی دستگاه زیلوبافی

← āsō

آستانه در

← ōsōna-bar**← āfsār****asvār** (کمجان، طره)**āš** (ابیانه، طره، فریزهند) (هنجن، ولگرد، **ōš**) (ابوزیدآباد، قهرود، چیمه و بیشتر گویش‌های کاشان)

آش، سوپ

به احتمال زیاد، واژه‌ای ایرانی است، هرچند در گویش‌های ترکی هم رواج دارد. در پهلوی به شکل **āš** آمده است. ظاهراً از ریشه ایرانی باستان ***asa** از هندواروپایی ***ak** «خوردن» و البته از شکل **āsyā** ریشه یاد شده

استیوارت مان (در *IECD.231*) آش فارسی را مشتق از هندواروپایی ***ēds** «خوراک» می‌داند.

āšdād (قهرود)

طایفه، قبیله، عشیره

از اجداد؟

āš-e rešta (قهرود)

آش رشته

← āšval

شیخ

āšeyx (قهرود)

از آقا شیخ

āšgam (جوشقان) **āšgem** (قالهر) **āškam** (نشلج) (بادرود، هنجن، نشلج)**āškam** (ابیانه)

شکم

پهلوی **āškamb**، پارتی **āškamb**، فارسی اشکم، شکم، شکمه**āšgem** (قالهر)**← āšgam****āšyāl** (قهرود) **āšxōla** (طره)

آشغال، زباله

احتمالاً از ترکیب پسوندی ***āš-ak-āl** که بخش نخست آن همان آش است (**← āš**) و نه اش (**āšš**) عربی به معنی نان خشک.

āšīna (ابوزیدآباد)

گونه‌ای بیماری روحی، کسی که دچار سندرم داون شده است.

مقایسه شود: در اوستا *yaska-* «بیماری»، پهلوی *yask* به همان معنی، کردی *(h)ēš* «بیماری»، *ēšān (ēš-)* «بیمار بودن»، گورانی *īšān (īš-)* به همان معنی (؟). یا از **auša-*

ašiyūne (محلات)

آشیانه

ašk¹ (فریزهند، طره، ابوزیدآباد، یارند، چیمه)

← *areye*

ašk² (جوشقان)

گونه‌ای گیاه خاردار، گویا درختچه زرشک

از ریشه ایرانی باستان **as-* «تیز» (هندواروپایی **ak-*). فارسی اشک «نوعی درخت»، در سمنانی *aska* «خار و تیغ بوته‌ها و درختان»

aškam (ابوزیدآباد، قهرود، خالدآباد، بادرود، هنجن، نشلج)

← *ašgam*

• *aškam-ban* (ابوزیدآباد) - «شکم بند»؛ • *aškam-dār(d)* (ابوزیدآباد) - «شکم دار، زن

یا جانور آبستن»؛ • *aškam-xersa* (ابوزیدآباد) - «خرس شکم، مرد پرخور»

aškejā (طره) *āškeje* (یارند) *aškeje* (ابیانه، ازوار)

زرشک

← *aškejā* (طره)

← *aškeje* (یارند)

← *aškejā*

← *aškejā*

ašma (قهرود، قالدهر، بیدهند، طره) *māh* (ابیانه، میمه، ابوزیدآباد) *mā* (نشلیج، لهجه باستانی نراق)

möh, möh (ابیانه) *möh* (بیدهند) *mō* (نراق) *māh* (کمجان، ابیانه، فریزهند، چیمه،

ماه

برای پنداره «ماه» (جرم آسمانی) در بیشتر گویش‌های ایرانی نوین، بازمانده‌های دو بن‌واژه ایرانی باستان به کار می‌روند: **māh-* و **māsti* (شکل مرکب پسوندی از **mās-*) که به هندواروپایی **mēns-* برمی‌گردد (مقایسه شود: در هندی *mās(a)-* فارسی باستان *māh-* ارمنی *amis*).

• در زبان‌های شرقی ایرانی بیشتر گونه‌های این تک‌واژ از **māsti* مشتق هستند، برای نمونه: پشتو *myāšt, miyāšt*، شغنی *mēst*، یزغلامی *māst*. از زبان‌های غربی ایرانی ظاهراً تنها در زبان زازایی (از گویش‌های شمال‌غربی ایران) واژه «ماه» (به شکل *māšti*) از **māsti* می‌آید. دیگر گویش‌های غربی چه شمال‌غربی (یعنی «مادی») که گویش‌های کاشان بخشی از آن هستند و چه جنوب‌غربی (یعنی «پارسی») گونه‌های مشتق از **māh-* را ترجیح می‌دهند.

مقایسه شود: در پهلوی *māh*، فارسی ماه، گویش‌های کاشان و اطراف اصفهان *mā(h)*

• ولی در زبان روستای نشلج (نشلیج) و گویش باستانی نراق در کنار واژه معمولی *mā(h)* برای نامیدن این جرم آسمانی واژه دیگری نیز ثبت شده است: *ašma* که از باستانی‌ترین و

اصیل‌ترین واژه‌ها برای مفهوم «ماه» در زبان‌های ایرانی است. ظاهراً این از همویژگی‌های مهم گویش‌های «مادی» بوده است و بی‌گمان در لهجه‌های کاشان نیز زمانی تنها این واژه کاربرد داشته است؛ مقایسه شود: زازایی *āšma*, *āsmi*, تاتی *ušmā*, طالشی *ovšim*, هرزنی *ōšma*. از زبان‌های میانه ایرانی این گونه تنها در پهلوی (متن زبور حضرت داوود) به شکل *āyišm* دیده شده است. احتمالاً *hīv* (*hayv*) در کردی نیز به این گروه واژگان تعلق دارد.

• این واژه، به احتمال زیاد، اصطلاحی توصیفی است و از بن‌واژه ایرانی باستان **waxša-* *māhka-* به‌وجود آمده است که ترکیبی است از **waxš-* «رشد نمودن، نمو کردن» با نام **māh-* و در ظاهر معنی نخستین آن «ماه کامل، ماه بالنده، بدر» بوده است.

āšnā (ابوزیدآباد، ایبانه، قهرود)
āšnīda-(šōnov-)
āšnōfta-(ašnōv-) (قهرود)

āšnūša (یارند)

ašōn (نشلج)

ašta (ابوزیدآباد)

از **ašti* (>*asti*) از ریشه **ad-* «خوردن» به معنی خوراک (حیوان). مقایسه شود: در مازندرانی *astō* «گونه‌ای گیاه» (<*asbas*). برای نی سبز و دراز کنار جوی و رودخانه واژه *nīya* به کار می‌رود.

ašūr (جوشقان)

ašval (قهرود)

ašxōla (طره)

ataš (ابوزیدآباد، بادرود، نشلج، طره)

ātaš (فریزهند)

atesa (بیدهند)

āteš (دلیجان)

atōšyāl (ابوزیدآباد)

āudomī (جوشقان)

خار و خاشاک، به درد نخور و دور ریختنی، آت و آشغال
 گونه‌ای نان شبیه به نان بربری که با خمیر آبدار درست می‌شود.
 بخش نخست این واژه مرکب آب است. بخش دوم؟

aur (ابوزیدآباد، کمجان) *avr* (ایبانه، طره) *āvr* (قهرود، فریزهند، جوشقان، ازوار، هنجن، بادرود)

(نراق، میمه) *owr* (قالهر) *eyvir* (بیدهند) *evr* (چیمه)

ابر

← **aurā**

āurā (یارند)

هوای ابری

aur ←**aurī** (بادرود)**avrī** ←**āurū** (فریزهند)**avrī** ←**aurū** (هنجن)**avrī** ←**ausār** (فریزهند، خالدآباد، بادرود، هنجن، یارند)**āfsār** ←

āv (یارند) **ōv** (میمه، محلات) **ōw** (نراق، ایبانه، طره) **ōw** (دلیجان) **ōw** (نراق، ایبانه، طره) **ōw** (فریزهند، بادرود، چیمه) **ōu** (قالهر، بادرود، میمه، جوشقان) **ū** (فریزهند، بادرود، چیمه) **ōu** (قالهر، بادرود، میمه، جوشقان)

آب، مایع نوشیدنی، یکی از آخشیح‌های چهارگانه طبیعت

از مادی میانه ***āp-**؛ از واژه‌هایی است که در همه زبان‌های ایرانی - غربی و شرقی - رواج دارد و گواهی‌های آن به دوران باستان زبان‌های ایرانی برمی‌گردد: در **اوستا** **āp-**، فارسی باستان **āp-**، سکایی ختنی **ūtčā-** (**āpača->**)، سغدی **āp/ʔph**، فارسی میانه و پارتی مانوی **āb**، خوارزمی **yʼb**، بلخی **oββu**، فارسی معاصر **āb**، اشکاشمی **vek** (***āpāk(i)ya-**)، افغانی **obə**، کردی **āv**، لری **au** و **ō**، آسی **avg** (***āpaka->**) به معنی «شیشه»، منجی **yówya**، یدغا **youyo**، وخی **yupk** (***āpakā->**) ایرانی باستان ***āpa-**، سنسکریت **āpa-** از هندواروپایی ***āp-** «آب»

āval (یارند) **āvele** (طره) **owle** (ابوزیدآباد) **ouela** (ازوار) **oula** (هنجن، چیمه)

آبله

واژه‌ای است بسیار رایج به‌ویژه در زبان فارسی به شکل‌های آبله، آبل با معنی «گونه‌ای بیماری عفونی و واگیر همراه با تب و دانه‌های تاول مانند چرکی بر روی پوست؛ تاول چرکی در چهره به‌ویژه در پیرامون لب‌ها، تبخال، تکه‌ پستان، سر پستان، حبابی از بخار که از آب جوشان خارج می‌شود». در ترکیب‌های بسیاری دیده می‌شود: آبله‌دار، آبله‌رو، آبله‌پا «کسی که پایش از بسیار راه رفتن زخم شده است»، آبله‌زار «پرابله»، آبله‌پرور «انسان پایدار، پرمقاومت»، آبله‌ریز «پرابله»، آبله‌فرسا «آبله‌دار، زخمناک»، آبله‌فرنگ «مرض آتشک، کوفت، سیفلیس»، آبله‌گون، آبله‌ناک، آبله‌کوبی، آبله‌مرغان «گونه‌ای بیماری آبله که بیشتر کودکان به آن دچار می‌شوند»، آبله رخ فلک «کنایه از ستارگان»، آبله گاوی «بیماری آبله در گاو که در پی آن دانه‌های آبله روی پستان‌های گاو پدید می‌آید»، آبله روز «کنایه از آفتاب»

• واژه ترکیبی پسونددار از دوره میانه: در پهلوی *āpilak* «آبله، تاول» *āp* «آب» (←*āv*) و پسوند *-i/īl-ak* (فارسی و گویش‌های جدید ایرانی *-al*، *-ēle*، *-ila*، *-īla*) با عنصر *-l-* که نشانه مفهوم کوچکی، گردی و نرمی است. گاه، این پسوند مترادف پسوند *-ak* (فارسی *-a/e*) است؛ چنانچه واژه آبک در فارسی همان معنی آبله را دارد.

کلید *avarā* (دلیجان) *var* (ابوزیدآباد) *vara* (بیجان) *avara*
از **varak* «گرداننده (بازکننده)» > ایرانی باستان **war-* «گرداندن»

āvāra (ابوزیدآباد) آواره شدن
āvāz (ابوزیدآباد) آواز
āvele (طره) ← *āval*
āvgūšt (ابوزیدآباد) *ōgūš* (یارند) آبگوشت
āvi (ابوزیدآباد) *ōwī* (محلات) *ōyī* (قهرود، ابیان، ولوگرد) *ōvī* (ابوزیدآباد) *ōbī* (یارند) آبی، رنگ آبی و صفت آب (←*āv*)

āvīne (خالدآباد) ← *āhīna*
āvīr (کمجان) ← *āvīra*
āvīra (کمجان) *āvīr* (خالدآباد، بادرود) *āvīrū* (طره) *āvīre* (یارند، فریزهند، ابیان، جوشقان)
ōvīr (نطنز) *ōurī* (میمه، قهرود) *āvūr* (ابوزیدآباد، بیدهند، ولوگرد، میمه، بیدهند، ولورد) *ōvīra*
(کشه)

آبستن، باردار
واژه‌ای است اصیل، ویژه بیشتر گویش‌های گروه «مادی» به استثنای نراق و برخی دیگر از لهجه‌ها (←*ābes*). مشتق از ایرانی باستان **ā-puθra-(tanu-)* با دگرگونی خوشه همخوان **-θr-* به *-hr-* برخلاف زبان‌های جنوب غربی (یا فارسی) با دگرگونی آوایی **-θr-* به *-s-* که در آبستن فارسی (از پهلوی *āpustan*) و *āvis* کردی دیده می‌شود؛ روند تکاملی شکل ایرانی باستان:

ā- *puθra-(tanu-)* < **āvuhrt* < **āvuhr* < *āvīr(a)*
• از دیگر گویش‌های شمال غربی مقایسه شود: زازایی *āwirā*، هورامانی (اورامانی) *āwir*، گورانی *āwir*، گزی *ōv/wir* – همه به معنی حامله، آبستن. گونه آبسته (برهان قاطع) که همراه با «آبستن» معنی زهدان را نیز دارد، ظاهراً از پهلوی **āpustak* به وجود آمده است.

- در ابوزیدآبادی واژه *ōvīra* به معنی «منی، اسپرم مرد» نیز به کار می‌رود. که ظاهراً وجه اشتقاق دیگری دارد از *āv* «آب» و *vīra* - که از ایرانی باستان *wīr* «مرد» می‌آید، یعنی «آب مرد».

← *ābes*← *āvīra*← *āvīra*

آویشن

āvīre (طره)*āvīrū* (بادرود، خالدآباد)*āyšōm* (فریزهند) *ōišan* (ازوار) (یارند، هنجن)

گیاه آویشن، گونه‌ای گیاه ستر، پودنه کوهی یا کاکوتی، نام علمی *Origanum vulgare* (آویشن کوهی)، *Thymus vulgaris* (آویشن شیرازی)

- گونه‌های دیگر واژه در فارسی: آویشم، آوشن، آویشن، آویشه، آویشن، آوشین، اوشه، آوشن، یوشن

- در ادبیات کلاسیک نیز بارها آمده است، مقایسه شود:

چکنی دنیا بی‌دین و خرد زیراک خوش نباشد بی‌نان تره و آویشن

(ناصرخسرو، به نقل از لغتنامه)

آویشه خوری چو نیم مثقال بیرون برد از تن تو بلغم

نیکو بود از برای معده قوت یابد از او جگر هم

فارغ کند ز درد سینه تشویق سپرز را کند کم

(یوسفی طیب، به نقل از لغتنامه)

- احتمالاً آمیزه‌ای است از *āb* یا *ābī* (← *ābī*) و *šān* (از پهلوی *šēn* «جای زیست»، ارمنی *šēn*، اوستا *šayana*) که در گلشن نیز دیده می‌شود.

āvōrda (ابوزیدآباد)

شخم زدن، آماده کردن زمین برای کشت

ظاهراً از ایرانی باستان **awa-rad* (*-hrad*) «کندن، هموار کردن» - ریشه‌ای کمیاب در زبان‌های ایرانی

← *aur*← *aur**āvr* (ایبانه، کمجان، طره، ابوزیدآباد)*avr* (ابوزیدآباد، کمجان)*āvrī* (ابوزیدآباد، ایبانه) *āvrū* (هنجن) *aurū* (بادرود) *aurī* (فریزهند) *āvrū/avrī**āvrīya* (بیده‌ند) *eurī* (مونث، طره)

ابرو

پهلوی brūk، فارسی میانه مانوی brūg، فارسی ابرو، کردی birū، لری بختیاری >būr
ایرانی باستان *brūka- (مقایسه شود: در سنسکریت bhrū)

āvrī (مذکر، طره)

avrišam (ابوزیدآباد)

āvrīū (کمجان)

āvrīya (مونث، طره)

āvrū¹ (ابیانه)

āvrū² (ابیانه، ابوزیدآباد)

avrüya (ابیانه)

avsār (ابوزیدآباد)

avū (ابوزیدآباد)

āvūna (قهرود)

āvūr (میمه، قهرود)

āvva¹ (ابیانه)

āvxūna² (ابیانه)

از āv (←) «آب» و xūna «خانه» یعنی «خانه آب، زهاب» که در عین حال دو معنی دارد: «زادگاه» (احتمالاً با دگرگونی معنایی «زهاب» ← «چشمه» ← «زادگاه، موطن») و «مستراح، توالت» (با دگرگونی معنایی «آبخانه» ← «دستشویی» ← «توالت»)

āvxūna² ←
مستراح، آبریز، دستشویی

āvxūna² (ابیانه)

فارسی آبخانه «مستراح». در بسیاری زبان‌ها نام «توالت» تحت پدیده euphemism («خوشگویی، دگرگویی»، بیان معنی اصلی پنداره‌ای که از دیدگاه عرفی خوشایند نیست با اصطلاح‌های توصیفی) با اصطلاح‌های گوناگون بیان می‌شود؛ مقایسه شود: در فارسی مستراح، توالت، سرویس بهداشتی، در کردی dava-dūr یعنی «دهانه دور»، čašma «چشمه» در تاجیکی حاجت‌خانه. از دوران میانه در پهلوی čamišn، فارسی میانه مانوی čambišn که ظاهراً ترکی cemiš «مستراح» از آن می‌آید.

āvxūna¹ ←
سلاح

āvzōr (ابیانه)

از افزار
گذشتن، شدن

āwdaš-(awder-) (قهرود)

پهلوی (viter-) vitart- «گذشتن»، فارسی گذر > ایرانی باستان *wi-tar-؛ فارسی گذار،
پهلوی vitār، ارمنی vtař (>vitār*) *wi-tar->

awrüşöm (قهرود)

← **amrišam**

awsör (ابوزیدآباد)

← **āfsār**

āxären (ایبانه)

خرد کردن گندم و جو در خرمگاه

از *ā-xwar- در ظاهر از ادغام ریشه *hwar- با *xrau-

← **xāvīd-(xāv-)**

āxdo (یارند)

← **āftāv**

āxdova (یارند)

← **āftova**

axe (جوشقان) **āxo** (بادرود) **axīn** (قهرود، گز)

شخص، مرد، نفر، آقا

مقایسه شود: در اوستا ahū- «آقا» و صفت آن ahuna- پهلوی axv «آقا»

āxetof (کمجان)

مرض بلغم

اختف «بلغمی که با آواز گلو به دهن آرند و بیرون اندازند» (لغتنامه). در سمنانی axatōf

«خلط سینه»

axīn (قهرود، گز)

← **axe**

āxo (بادرود)

← **axe**

āxon (قهرود) **āxūnd** (ابیزیدآباد)

آخوند، فرد روحانی، شخص فرهیخته، دانا

وجه تسمیه روشنی ندارد: ربط آن با خداوند و خواندن بدون پایه بنیادین است. در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی با گونه‌های مختلف آمده است (برای نمونه: بختیاری āxānd, āxun). به معنی «فرهیخته، دانا» احتمالاً برپایه پیوند ظاهری آن با فعل خواندن در تداول عام به وجود آمده است (مقایسه شود: آخوند (یا ملا) شدن چه آسان/آدم شدن چه مشکل، یعنی تنها با خواندن و کسب علم نمی‌شود به مرحله کمال رسید). در بیشتر موارد آخوند مترادف ملا است.

axor (بادرود)

← **ahor**

āxor (فریزهند)

← **āhor**

axta (ابوزیدآباد)

اخته شده، بی‌خایه، بی‌تخم

اخته فارسی ظاهراً برگرفته از ترکی است. از اصطلاح‌های اصیل برای اخته کردن حیوان‌ها می‌توان درون‌کن و خایه‌گردان را نام برد که در ماوراءالنهر ثبت شده‌اند.

āxtōba (ازوار)

← **āftova**

āxtou (ازوار)

← **āftāv**

āxūn (میمه، ابیانه، طره، کمجان)

āxūnd (ابیانه، ابوزیدآباد)

āxūngāh (بیدهند)

āhūn ←

āxon ←

خرمنگاه

آمیزه‌ای است از āxūn (←āhūn) و gāh «جای، مکان، گاه»

ay¹ (ابیانه)

بودن

از -ah* که یکی از دو تک‌واژ به معنی «بودن» در ایرانی باستان بوده است. تک‌واژ دیگر -baw* است. گونه نخست بیشتر جنبه «پایا» (static) و دومی «پویا» (dynamic) را در بیان مفهوم «بودن، وجود داشتن» می‌رساند (←(bā-(b-)).

ay² (نشلیج)

او

āy (قهرود)

باید

به احتمال فراوان از گونه کهن *vāy که به بن‌واژه ایرانی میانه apāy- برمی‌گردد (باید فارسی نیز از همین جاست) با دگرگونی آوایی -p- به -v- و سپس حذف آن.

āyn (ابیانه، کمجان، طره، یارند) **ayn** (ولوگرد، چیمه، تکیه سادات، بیدهند)

دهان

برای پنداره «دهان» بیشتر گویش‌های مرکزی و اصولاً شمال‌غربی ایرانی واژگانی به کار می‌برند که هم‌ریشه دهان و دم فارسی هستند؛ مقایسه شود:

نایینی dehen، محلاتی dūn، اردستانی dahūn، افتری dahon، بلوچی daf, dap، ابوزیدآبادی dava (یا da'va)، کردی dav، لری dam

• باین حال واژه‌ای که در گویش‌های گروه ابیانه برای پنداره «دهانه» دیده می‌شود (ayn یا āyn) منحصر به فرد است و تنها در گروهی از زبان‌های زنده ایرانی گواه دارد (در گستره کاشان - اصفهان). بیرون از این گروه، بنابه داده‌های میدانی، این واژه در بادرودی در واژه مرکب aynua «دهن‌دره» ثبت شده و در یارند نیز به شکل aynuvā و به همان معنی آمده است (←)؛ همچنین agīra به معنی «تنگ‌نفسی» (←) در فریزهند. واژه aynove در طره به معنی «عطسه» بی‌گمان به همین گروه تعلق دارد (← aynuvā). احتمالاً خمیازه و آهن‌بایه (در فرهنگ‌ها ثبت شده است) در فارسی نیز همین وجه تسمیه را دارند (← aynuvā و زیرنویس ۵۹).

• واژه āyn (ayn) بی‌گمان مشتق از ایرانی باستان -āhan* است که در اوستا به شکل -āh، anhan، در سنسکریت به شکل -āsán، -ās و در لاتین به شکل ōs دیده می‌شود؛ بنابراین

āyn (ayn) در گروه ایبانه و گویش‌های منطقه باید همچون عنصری کهن متعلق به میراث واژگان ایرانی باستان ارزیابی شود. جالب توجه است که در *اوستا* -āh از واژگان اهورایی بوده، برخلاف -zafar- (zafan-) (دهان فارسی از آنجاست) که از واژگان اهریمنی به‌شمار می‌رفته است.

← agīra, aynuvā

← āyn

← ādīna

← āhīna

← aynuvā

← aynuvā

دهن‌دره

(ایبان، کمجان، طره، یارند) ayn

(ابریزیدآباد، ایبانه) ayna

(فریزهند، یارند) āyna

(طره) aynove

(بادرود) aynua

(طره) aynove (بادرود) aynua (یارند) aynuvā

آمیزه‌ای است جالب توجه از āyn (ayn) (←) «دهان» و -vā (-ua, -ve) < *yās- به معنی دهن‌دره. احتمالاً خمیازه در فارسی نیز همین ترکیب باستانی را بازتاب می‌دهد: از āxove = خمیازه. ظاهرāhan-yāsa- < *āhn-yāsa- < *xanyāza < xamyāza = خمیازه. ظاهرāxove «دهن‌دره» در آباده‌ای هم از این گروه واژگان است.

• به تازگی دو نمونه دیگر نیز از این تک‌واژ به معنی «دهن‌دره» در یافته‌های میدانی از منوجان و رودان (ثبت شده به‌وسیله هیئت علمی دانشگاه بین‌المللی آریا در ایروان) کشف شده است: gāhāstak (منوجان) و ājāhk (رودان)، که ریشه *yās- «دهان بازکردن، خمیازه کشیدن» در آنان بدون *āhan- «دهان» و با پیشوندهای فعلی آمده است؛ گونه نخست از *wi- yāsaka-؛ (با -t- اضافی پس از -s-) و دومی از *ā- yāh(a)ka-؛ به معانی خمیازه، دهن‌دره، یا عطسه. چند واژه دیگر نیز در زبان‌های ایرانی ثبت شده‌اند که همه از *yās- سرچشمه می‌گیرند: فارسی بیاستو، هاک (در لغت فرس)، باسه یا باشه، آهنبایه، سمنانی viyās، بیرجندی giyās – پهلوی vāšak, viyāzak.

• از همین ریشه، ولی با «دهان» و «لب» ترکیب‌های دیگری هم در گویش‌های کاشان ثبت شده‌اند (← lounaya, daounā'a و «مقدمه»، زیرنویس ۵۹).

- در گویش لری (در ایزه) برای نامیدن «دهن‌دره» واژه var-kuwāre به کار می‌رود که خاستگاه آن بر نگارنده روشن نیست. البته بخش آغازین واژه (var-) پیشوند است و پایه آن را بخش دوم تشکیل می‌دهد.

← āyn

← āyn

← āvīšūn

مهتابی (ایوان)

āyšom (یارند، هنجن)

ayvūn (یارند) eyvūn (محلات) ōyvōn (طره، فریزهند)

az¹ (ایبانه و در بیشتر گویش‌های گروه ایبانه)

من، ضمیر اول شخص مفرد

بازتاب حالت ساده ضمیر اول شخص مفرد هندواروپایی *eġ(h)om- در زبان‌های ایرانی باستان دو گونه داشته است: *azam (مقایسه شود در اوستا azəm) و *adam (فارسی باستان adam). در زبان‌های شمال غربی (از جمله در مادی و گویش‌های کنونی آن) شکل نخست ادامه یافته است؛ مقایسه شود: پارتی az، پهلوی (از پارتی) az، کردی az، گویش‌های گروه ایبانه az؛ از بن‌واژه *adam در گویش‌های جنوب غربی تنها یک گواه در پهلوی مانوی به ما رسیده است: an (از adam)

در همه گویش‌های جنوب غربی («پارسی») تنها بازماندگان حالت ملکی این ضمیر یعنی *mana دیده می‌شوند: فارسی من، لری mo

← ma

از

az² (ابزیدآباد) ō (قهرود، گویش‌های ایبانه)

در ایرانی باستان *hača- (فارسی باستان hača) که بازماندگان آن با -ž- (گویش‌های مادی) و -z- (گویش‌های پارسی) در زبان‌های جنوب غربی ایرانی دیده می‌شوند؛ مقایسه شود: پارتی až، پهلوی پسین az، فارسی از، کردی ži

- شکل az در گویش‌های کاشان گونه «پارسی» تک‌واژ و برگرفته از فارسی است.

āzād (ایبانه)

آزاد

āzādār (ابزیدآباد)

عزادار

āzegār (ابزیدآباد)

دراز و طولانی، تمام، آزار

azmūn (بیدهند، طره، ایبانه، خالدآباد، بادرود، طره) ōzūn (بادرود) ozū (فریزهند)

zemō, (میمه) zubūn (قالهر) zowūn (نشلیج) zabūn (قهرود) elzūn (کمجان، یارند)

üzān (ابوزیدآباد) *zoyūn* (ابیانه) *zozūn* (قهرود، هنجن، چیمه) *zebūn* (ابوزیدآباد) *zoyō* (ابیانه)

زبان

azmūn-kasle (فریزهند) *üzān-vüjüččā* (ابیانه) *özūn-jīja* (خالدآباد)

زبان کوچک

← *kola, qālqala, gālgala*

āzrōbā (ابیانه)

گیاهی خوشبو که دم می‌کنند و می‌نوشند.

از آغاز فروردین ماه تا پایان خرداد ماده دیده می‌شود. هنگامی که آن را می‌چینند شیرۀ از ساقۀ آن بیرون می‌آید، خوشمزه است و خام هم استفاده می‌شود. ظاهراً از گیاهان متعلق به گروه «ریواس مانندان» است؛ مقایسه شود: فارسی ریواس، رواس، راوند، روند، رواج، ریباس، در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر: راو، راوه، و مانند اینها همه از ایرانی باستان **hrāba-* (ریشه **hrab-* «مکیدن») یعنی درواقع گیاهانی که دارای شیرۀ هستند (گیورگ مورگستیرنه). بن‌واژه *āzrōbā* را می‌توان به شکل **uz-(h)rāba-* بازسازی کرد، با پیشوند **uz-*: *ā-* کشیده در آغاز واژه البته پدیده‌ای است ثانوی. برای استفاده از این پیشوند در نام‌های گیاهان، مقایسه شود: بلوچی *zbōtk* «گیاه انجدان» (**baud->*uz-bauda* «بو دادن»). ظاهراً زبوده در فارسی به معنی «موسیر، تره‌فرنگی» نیز باید همین وجه اشتقاق را داشته باشد. جالب توجه است که نام گیاه ریواس در نوشتارهای ایلامی از تخت‌جمشید آمده است، به شکل *ra-ab-ba-kaš* که برپایۀ آن واژه **rābaka-* در فارسی باستان بازسازی می‌شود.

azzā (ابوزیدآباد)

مجبور

əvyōna (ابیانه)

← *vīyōna*

B

ba¹ (ایبانه) **ba** (ابوزیدآباد، قهرود)

حرف اضافه - در

ba² (قهرود)

← **ba**⁴

ba¹ (ایبانه)

← **ba**²

ba² (ایبانه) **bā** (قهرود)

حرف اضافه - به

حرف اضافه - با

• **ba del o jorat** (ایبانه) - «دلیر»

در پهلوی **apāk**، فارسی با

ba³ (ایبانه) **bar** (ابوزیدآباد)

حرف اضافه - از

ba⁴ (ایبانه)

حرف اضافه - در

با این معنی در جمله تنها در هماهنگی با حرف اضافه **dar**، یعنی **ba...dar** کاربرد دارد.

← **bā**¹

baad (یارند)

← **ba'd**

bāba¹ (ایبانه) **bābe** (قهرود، چیمه، هنجن، میمه، بیدهند، ازوار)

(بیچگان، نراق، محلات، دلیجان) **buwā** (یارند) **bua** (ابوزیدآباد)

بابا، پدر

از گروه واژگان «کودکان» (baby-words). **Bābā** (بابا) قدمت قابل توجهی دارد، هرچند

از دیدگاه تکوینی از واژگان پشته‌دار نیست و ریشه‌ی معینی ندارد که این از ویژگی‌های

واژگان «بچگانه» است.

• در کنار مفهوم «پدر» این واژه خیلی زود معنی نزدیک دیگری نیز در محفل‌های صوفی‌گرا گرفته است (پدر روحانی، مرشد، پیر) و با این شکل و معنی به همه گستره ایران امروزی، ماوراءالنهر و تا شبه‌جزیره هند راه یافته است؛ مقایسه شود: باباطاهر، بابایادگار، ساتیا سی‌بابا. اصولاً در طریقه‌های صوفی‌گرا بابا مترادف پیر است.

babājī, babaqa (ایبانه، یارند، قهرود) *bābāje* (ایبانه، طره) *bōbō* (ابوزیدآباد) *bābā²*
bō-xōji, bā-xāji (چیمه) *bā-xajā* (بیدهند) *bā-γojā* (هنجن) *bābā-gord* (جوشقان)
 (فریزهند)

پدربزرگ

البته این همان واژه *bābā* به معنی «پدر» است که در برخی از گویش‌های کاشان مفهوم «پدربزرگ» را می‌رساند، ولی برای پرهیز از هم‌آوایی با *bābā* با صفت‌های *gord* «بزرگ» و *γojā* (xajā) یعنی «خواجه، بزرگ» به کار می‌رود. *-aje* و *-aje* در گونه‌های ایبانه و قهرود مخفف خواجه و *-aqa* در جوشقان مخفف آقا است.

بودن، شدن (ایبانه) *babō-(beb-, b-)* (ابوزیدآباد) *bābā-(bāb-, b-)*
 از ایرانی باستان **baw- (←ay¹)*

bābā-gord (هنجن)
bābā-jen (بیدهند، هنجن)

bābā² ←

پدرزن

آمیخته‌ای است از *bābā (←)* و *jen (←jan)*

bāysūra, bōbe-žan, pežena ←

babājī (جوشقان)

bābā² ←

bā-bālā (ابوزیدآباد)

در بالا

babaqa (جوشقان)

bābā² ←

babāsīl (فریزهند، یارند)

یواسیر

mavāsīl ←

bābe (ایبانه)

bābā¹ ←

babō-(bāb-, b-) (ایبانه) *bābā-(bāb-, b-)*

bāböt (قهرود)

فرزند ناخلف

آیا از بی‌بیعت «پیمان‌شکن، کسی که فرمانبرداری نمی‌کند» (؟)

babr (جوشقان)

بیر

پهلوی *babr*، ارمنی *vagr-* برگرفته از هندی؛ مقایسه شود: در سنسکریت *vyāghra* «بیر».

جالب توجه است که نام پلنگ نیز (مقایسه شود: پهلوی *palang*، سغدی *pwrδ'nk*،

کردی piling، پشتو prāng) باز ظاهراً از هندی گرفته شده است؛ مقایسه شود: در سنسکریت -prḍāku «پلنگ، ببر»

باد دادن خرمن برای جدا کردن کاه از گندم
 احتمالاً از بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ *vāt-vičār با معنی «جدا کردن (دانه‌های گندم از کاه) با باد» و با دگرگونی آوایی *vābijār به bābūjār تحت تأثیر پدیدهٔ assimilation
 بعد، پس
 • ba'd-az pīšīn (هنجن)، baade pīšīm (یارند) - «بعد از ظهر، عصر»؛ • ba'daz (ایبانه)
 - «بعد»

بد
 پهلوی vat، پارتی vad، ارمنی vat
 (یارند) bedan (هنجن، میمه) bedan (میمه، هنجن) beden (ابوزیدآباد) bada, beda, bede
 بدن

← bādanjū
 (ابوزیدآباد) bādanjō, bādanyō, bādanjū (ایبانه) bādanjūn (قهرود) bādanjū
 بادنجان

← bādanjū
 ← bādanjū
 بدچشم، دارای نظر بد
 بددهان، فحاش
 ← bad-zeyō
 سطل

← bādīgā (قهرود)
 برگرفته از بادیه (← bādiyā) تبدیل -y- پیش از -ī- به -g- و کشیدگی -ī- که از قانون‌های آوایی گویش قهرودی است (مقایسه شود: pīgāz > پیاز)

دیگ مسی کوچک دهان گشاد
 فارسی بادیه
 ← bōdiyā

(کمجان) māyūm (قهرود) bādōm (ابوزیدآباد، نوش‌آباد، بادرود) bādōm, bādūm
 (میمه) vādū (بیجگان، دلیجان، آشتیان) vāma (نراق) vōma (ایبانه، جوشقان) vadūm
 (یارند) vārūm (فریزهند، هنجن) vāyōm (طره، چیمه) vōyūm (قالهر) vāyeme

بادام

پهلوی *vātām*، کردی *bāhīv*، لری بختیاری *bāhūm*. خاستگاه روشنی ندارد، ظاهراً از واژگان منطقه‌ای است.

bādōm (قهرود)
badpita (جوشقان)

← bādōm

نیمه‌پز، کم‌پخت

آمیخته‌ای است از *bad* (←) و *pita* «پخته» (یعنی «بدپخته شده»)

bādūm (ابوزیدآباد، بارود)
bādūm-tel (بادرود) *badūm-tāl* (ابیانه) *vāyōm-tal* (فریزهند)
dadvīn (ابوزیدآباد)
bad-zeyō (ابوزیدآباد، دلیجان)

← bādōm

بادام تلخ

بدبین

بدزبان، بددهان، فحاش

← bad-dava

بافه، بسته

bafa (قهرود)

bāfi (بیدهند) *bāhī* (ابیانه) *bāhū* (قهرود، چیمه) *bāzū* (یارند، قهرود) *baū* (هنجن) *bōhī* (جوشقان) *baū* (ابوزیدآباد) *bājū* (طره) *bōzūy* (فریزهند، ابیانه)

بازو

در ایرانی باستان دو گونه گویشی یک تک‌واژ برای رساندن مفهوم «بازو» به کار می‌رفت: **bāzu-* (برای نمونه در *اوستا*) و **bādu-* (در فارسی باستان در نوشتارها گواهی ندارد، ولی شکل آن را می‌توان با اطمینان بازسازی کرد). در واقع گونه نخست، ویژه زبان‌های شمال‌غربی (مادی) و گونه دوم ویژه زبان‌های جنوب‌غربی (پارسی) است، ولی در پی آمیختگی گویش‌ها و جابه‌جایی گویشوران، این دو واژه ارزش معیاری خود را از دست داده و در حال حاضر وجود آنان در گویش‌های معین، نشانگر وابستگی به گروه شمال یا جنوب نیست؛ برای نمونه گونه شمال‌غربی می‌تواند در لهجه‌های جنوب غربی دیده شود و برعکس، یا هر دو گاه در یک گویش دیده می‌شوند. البته شکل شمال‌غربی این تک‌واژ، ظاهراً تحت تأثیر بازوی فارسی که خود واژه‌ای شمال‌غربی است، گستره بیشتری را دربر می‌گیرد؛ مقایسه شود: در پهلوی *bāzūk* (از پارتی) و شکل اصیل «پارسی» *bāduk* (که در زبور حضرت داوود آمده است)؛ فارسی دری *bāhū*، فارسی کلیمی *bāhū* (گونه‌های اصیل)، فارسی معاصر بازو، لاری *bāū*، گبری *bāyī*، لری *bōhī*، کردی *bāsk* (از **bāzu-*)

• در گویش‌های خطه کاشان نیز هر دو گونه ثبت شده‌اند و در برخی از آنها به طور موازی به کار برده می‌شوند. در بیدهندی *bāfi* ظاهراً از **bādu* می‌آید - احتمالاً در پی تلفظ سایشی *-d* (یعنی *-θ*) که گاه می‌تواند تبدیل به *-f* شود.

baft (میمه)

لاف، گزافه‌گویی

واژه‌ای است بسیار جالب توجه، برآمده از **wafta* (ریشه ایرانی باستان **wab/f* «خواندن، سرودن، سخن گفتن»؛ مقایسه شود: در اوستا *-vaf*، *ufya* «سرودن»، *vavaf* «گفتار»، *باف* در زندباف «بلبل» در فارسی. در ایرانی باستان ریشه هم‌آوای دیگری نیز به شکل **wab/f* و به معنی «بافتن» وجود داشته که البته واژه یاد شده ربطی به آن ندارد.

bāyā (ایبانه)

bāyāla (طره) *bāqal* (قهرود) *vaqal* (جوشقان) *bāqel* (قهرود)

← *böy*

بغل

← *gala²*

باقلا

bāyli (ابوزیدآباد) *bōyeli* (بادرود)

ba-yāla (بیدهند)

bāysīra (ازوار)

bāysū (هنجن)

bāysūra (هنجن) *bāysū* (بیدهند، چیمه، ولوگرد، تکیه سادات، جوشقان، ابوزیدآباد)

boxsūra (ابوزیدآباد) *böysūra* (میمه) *baxsīra* (بادرود) *bāxsūra* (ایبانه) *boxsūra*

(ازوار) *bāysīra* (یارند) *bāsīra* (فریزهند)

پدرشوهر، پدرزن

آمیخته‌ای است از گونه مخفف *bābā* (←) و *xasūrā* به معنی «پدرشوهر»؛ مقایسه شود: فارسی خسور، کردی *xazūr*، شکل نخستین واژه بی‌گمان **bābā - xasūra* بوده است.

• برای «پدرشوهر» یا «پدرزن» در زبان مادر هندواروپایی تک‌واژ **suekuro* بازسازی می‌شود که گواه‌های بسیاری کم‌وبیش در همه زبان‌های این خانواده دارد؛ برای نمونه: سنسکریت *çvaçura*، اوستایی *xvasura*، ارمنی *skesrayr*، *skesur*، روسی *svëkor*. شکل *xasūra/ā*، خسور در فارسی و *xazūr* در کردی البته از **xwasura* ایرانی باستان می‌آیند.

• در لهجه شهر کاشان: *خُسره‌جو* (*xosrejū*) به معنی «خویشاوندان شوهر» و *خشرو* (*xašrū*) به معنی «مادرزن و مادرشوهر»

← *pežena, bābā-jen, bōbe-žan, mamxesrī*

bāh (ابوزیدآباد) *be* (ابیانه) *bo* (قهرود)

به (میوه)

bah (قهرود و بیشتر خطه‌های کاشان)

حرف صوتی - به!

baha (ابوزیدآباد)

تا به حال

bāhār (محلات، قهرود)

بهار

bāhī (ابیانه)

← **bāfi**

bahrā (ابوزیدآباد، جوشقان) *bara* (ابیانه، کمجان، قهرود)

کفگیر آشپزخانه

یکی از تک‌واژه‌های مهم که خویشاوندان پرشماری در گستره‌ی گویش‌های غربی ایرانی دارد؛ مقایسه شود: در بلوچی *bard*، گبری *bard(a)*، سمنانی *bāla*، *bāleh*، گزی *bard*، بشاگردی *bahr*، بختیاری *bahra* که همه به معنی «بیل» یا «کفگیر، قاشق بزرگ برای هم زدن غذا» هستند.

• از ایرانی باستان **badra* (ریشه **badar* «کندن»، هندواروپایی **bhedh*), که نیای *bah* «بیل» ارمنی نیز هست.

← **bāl**

bāhū (چیمه، قهرود)

← **bāfi**

bāj (قهرود، نراق)

صدا، آواز

مسلماً از **wāč* که در آواز فارسی نیز نهفته است.

← **bāz**

baja (جوشقان)

با هم

bajiens (ابوزیدآباد)

بدجنس

bājonōy (فریزهند)

باجناق

برگرفته از ترکی. در گویش‌های غربی برای این مفهوم اصولاً واژه‌ها و آمیزه‌های اصیل به کار می‌رود؛ مقایسه شود: در کردی *havling* «هم‌لنگ، هم‌پا»، فارسی هم‌ریش، *hampūča* «هم‌پاچه» و *hemedūmade* «هم‌داماد» در کاشی

← **hambāčč**

bājū (ابوزیدآباد)

← **bāfi**

bōla (طره) (بیدهند، جوشقان، ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد، چیمه، فریزهند، ازوار، بادرود، یارند)

بیل

جدا از گویش‌های کاشان این تک‌واژه به همین معنی در لهجه‌های دیگر نیز آمده (← *bahrā*) و در اصل با بیل فارسی و *bahrā* (←) هم‌ریشه است.

• واژه *bāl* از دگرگونی گونه **bard-* (در پی جابه‌جایی *-dr-* در **badra-*) به وجود آمده و *bēl* (در پهلوی *bēr*) یعنی «بیل» از دگرگونی **badar-* (به وسیله دگرگونی میانه‌ای **bayar-*) پدید آمده است.

← *bahrā*

bal (میمه، محلات) *pāl* (قالهر) *pal* (نراق، دلیجان، ابوزیدآباد، جوشقان)

پر و بال

bālā (میمه، جوشقان) *berāye* (قهرود) *berāye* (جوشقان) *bura*

برای

bālābōn (دلیجان)

پشت‌بام

← *dümbō*

bālākīya (یارند)

بالاخانه

آمیخته‌ای است از *bālā* (←) و *kīya* «خانه» که برآمده از **kata-* در ایرانی باستان است (در پهلوی *katak*). معنی نخستین این بن‌واژه ظاهراً «(خانه) زیرزمینی» بوده است (از ریشه **kan-* «کندن»).

در بیشتر گویش‌های شمال‌غربی ایرانی آمده است و در فارسی نیز، هرچند به طور جداگانه، کاربرد اندکی دارد (به شکل *کده*)، ولی در ترکیب‌های فراوان دیده می‌شود: *کدبانو*، *کدخدا*، *کدیور*؛ مقایسه شود: *گردد کده ویران چو کدیور* دو شود

← *bālāxōna, māl-xuana, kad*

bālozm (ایبانه) *bāleš* (جوشقان) *bāleš* (هنجن) *bālešū* (ابوزیدآباد) *bāleš* (فریزهند) *bālāš*

bofka (طره) *bōlešma* (بادرود)

بالش، متکا

اگر واژه *بالش* (پهلوی *bāliš*، همچنین *bālēn* بالین) را برآمده از **bard-* بدانیم (با پسوند فارسی میانه *-išn*)، می‌توانیم شکل *bāleš* در جوشقانی را با پسوند *-ef* (به جای *-eš*) برآمده از پارتی بدانیم (با پسوند *-ift*).

• *bālozma* و *bōlešma* در ایبانه‌ای و طره‌ای با پسوند *m(a)* پیوند خورده‌اند که چگونگی آن برای نگارنده روشن نیست.

← *mālīn, motakā*

bālāxōna (ابوزیدآباد)

بالاخانه، طبقه دوم خانه

← *māl-xuana, bālākīya*

bālče (یارند) *bālje* (ابوزیدآباد)

بیله‌چه

← *bāl-jem, bāl*

bāleš (جوشقان)

← *bālāš*

bāleš (ابوزیدآباد)

bālešū (هنجن)

balg (ابوزیدآباد، چیمه، آشتیان، ازوار، قهرود، نراق، ابیان، جوشقان) *valg* (قالهر، دلجان، بادرود) *valk* (میمه) *val* (نشلیج) *vāлга* (طره، یارند) *malg* (کمجان) *valg* (فریزهند، هنجن،

برگ درخت

پهلوی *varəka*، فارسی برگ، *varəka*-اوستا

balile (بادرود، خالدآباد)

لاله گوش

bāl-jem (چیمه) *bāl-jīm* (بادرود)

alāla, elāla ←

بیلچه بنایی

bālje (یارند)

bālče, bāl ←

bāl-jīm (چیمه)

bālče ←

balkö (ابیانه)

bāl-jem ←

bālkom (ابیانه)

برای اینکه

bālna (ابوزیدآباد) *bālūna* (جوشقان) *bālūna* (ابیانه) *bālūna* (طره) *dōlūja*

راهره، دالان

فارسی بالان، بالانه «دهلیز، راهرو»، «فضای میان دو در» (ناظم/الطبا)، شکل طره‌ای از

دالانچه

bālozm (ابیانه)

bālaš ←

balta (ابوزیدآباد)

تبر

مقایسه شود: در کردی *bālt'a*

bālūna (جوشقان)

bālna ←

bamarīya (جوشقان)

behmerīya ←

bambūlbāz (جوشقان)

حقه‌باز

در زبان محاوره فارسی بامبول بازی (بامبول در آوردن). در فارسی کاشان بمبول به معنی

«حقه، کلک و نیرنگ» به کار می‌رود.

bamda (ابوزیدآباد)

آمدن

madan, ammayan ←

bamene (ابوزیدآباد)

جغد، بوم

این واژه بی‌گمان شکل گویشی بهمن است. در پهلوی این پرنده را «مرغ بهمن» (Vahman)

murv) می‌نامیدند.

بهمن نخستین امشسپند و مظهر نیک‌فکری بوده است. چنان‌که از نامش هویدا است: Vohu Manah یعنی «اندیشه نیک». در پهلوی برای جغد دو واژه ثبت شده است: būf و būk (būg) که خاستگاه آوایی دارد (←kakou)، در گویش یزد *kokova*. به نظر ایلرس جغد فارس نیز از *-(aša)yuxta** می‌آید یعنی «وابسته به اشته» چونکه این مرغ در ایران باستان به‌رغم پندارهای کنونی مورد احترام و حتی پرستش بوده است. در حال حاضر جغد در اکثر فرهنگ‌های منطقه پرندۀای نحس، شوم و بدشگون به‌شمار می‌رود. از این نظر واژه ابوزیدآبادی نمایانگر یکی از نهادهای ایران باستان است که اکنون به فراموشی سپرده شده است.

• البته آثار برخورد محترمانه با این پرندۀ هنوز هم در نام مرغ حق که به آن اطلاق می‌شود تا حدی بر جای مانده است.

← *būf, joyd, kakou*

چغاله

bāmjo (دلیجان)

← *kūwānda*

← *band*

ban (ابوزیدآباد)

bōna (یارند) ← *bonā* (نشلیج) ← *bone* (ابیانه) ← *bōne, böna* (محلات) ← *bona* (قهرود) ← *bana* (ابیانه) ← *bünā* (ابوزیدآباد)

درخت، بوته، بوته خیار و گوجه

برآمده از ایرانی باستان *-wana** «درخت»، در *اوستا* *vanā*، پهلوی *van*، در فارسی *بن*؛ همچنین مقایسه شود: *ون*، برای نمونه در آمیزه‌ای چون *نارون* «درخت انار». این واژه در جای‌نام‌های خطۀ کاشان به شکلی قدیمی‌تر دیده می‌شود؛ مقایسه شود: *ون*، *ون‌آباد*

banafša (بنفشه) ← *bonoš* (محلات) ← *bonoš* (جوشقان)

در پهلوی *vanafšak*، ارمنی (از ایرانی) *manušak*

ban-angöš (ابوزیدآباد)

بند انگشت

band (هنجن) ← *bend* (ابوزیدآباد) ← *ban* (ابیانه، قهرود)

بند

band-(bar-) (قهرود)

← *bārd-(bar-)*

bandas (قهرود)

آستین

بند دست

bande (قهرود)

بند

band kišā-(kiš-) (قهرود)

بستن، پیوند دادن

ban-girove (ابوزیدآباد)	بند جوراب
banj (ابیانہ) panj (قهرود) pay (طره، ابیانہ، قهرود)	پنج
banjā (ابیانہ) bōnjō (ابوزیدآباد، یارند، قهرود)	پنجاه
ban-kavš (ابوزیدآباد)	بند کفش
bāqal (قهرود) bāqāt-(bāqov-) (ابوزیدآباد، قهرود)	← bāyāla زدن، انداختن، گذاشتن
bāqel (قهرود) bāqessōn (ابیانه)	← āre-bāqāt-(-bāqov-) ← bāyāla باغ
baqūr (ابیانه)	از باغستان صدای پرندگان
واژه‌ای است آوایی، مقایسه شود: بغبغو «صدای کبوتر» در فارسی	
bār (قهرود) bar (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان)	بار
Bar¹ (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، بیجگان، ازوار، بادرود، فریزهند، یارند، بیدهند، طره، میمه، دلیجان، نراق) bara (قالهر) (محلات،	
در، دروازه خانه	
این واژه در مقایسه با dar (در فارسی) یکی از نشانه‌های مهم گویش‌های شمال‌غربی (مادی) است و به همین شکل در بیشتر لهجه‌های این گروه دیده می‌شود (مقایسه شود: گبری bar، آذری bar). از زبان‌های میانه در پارتی (bar) گواه دارد و در ارمنی نیز در واژه مرکب bar(a)pan «دربان» آمده است.	
• از ایرانی باستان *dwar- با دگرگونی قانونی *dw- به b-، برخلاف dar در فارسی میانه و گویش‌های «پارسی» که در آن خوشه همخوان *dw- در آغاز واژه به d- تبدیل می‌شود.	
bar² (دلیجان، میمه، قالهر، جوشقان و بیشتر گویش‌های کاشان)	
← abar	
• bar-ka-(kar-) «بیرون آمدن» • bar-ammayan, bar-amma-(tt-) (ابیانه) — «بیرون آمدن» • bar-kata (ابوزیدآباد) — «بیرون افتادن» • bar-šā-(š-) (ابوزیدآباد)، bar-šō-(š-) (ابیانه، قهرود) — «بیرون شدن» • bar-vēstā- (ابوزیدآباد) — «بیرون انداختن»	
bar³ (ابوزیدآباد) ba³ ←	
bar⁴ (قهرود)	بر، روی
پهلوی apar، فارسی ابر، بر	

bar⁵ (قهرود)	bār ←
bara¹ (ابوزیدآباد، جوشقان)	bahrā ←
bara² (قالهر)	bar¹ ←
barā (دلیجان، ازوار، نراق، واران، ابوزیدآباد) berā (بادرود) barād (بادرود) barāt (بیجان)	
berādar (قهرود) būrā (ابوزیدآباد)	
	برادر
bārā (ابوزیدآباد)	barā ←
barād (بادرود)	barā ←
barasta (جوشقان)	در ورودی حیاط
	احتمالاً از *bar-āstānah «در آستانه» asta مخفف āstānah در جوشقانی است.
bārāšūa (ابوزیدآباد)	berāšūya ←
barāt (بادرود)	barā ←
barātjena (بادرود) bārāžen, berāžena (ابوزیدآباد)	برادر زن
barāvorda ka-(kar-) (ایبانه)	آشکار کردن
	بر آورد کردن
beray, baray (ابوزیدآباد) berenj (جوشقان و در بیشتر گویش‌های مرکزی ایران)	beran
(قهرود)	
	برنج
	شکل beray, baray در ابوزیدآباد گونه‌ی دگرگون‌شده‌ی برنج است با حذف -nj در هجای پایانی. مقایسه شود: در گویش یهودیان کاشان berayn به همان معنی
bārāžen (ابوزیدآباد)	barātjena ←
bar-bačča (جوشقان) dar-beče (میمه)	پنجره‌ی کوچک چوبی
	dar³, bar¹ ←
bārban (ابوزیدآباد)	
	جایی که در آن بار شتر بر زمین گذاشته می‌شود تا شتر استراحت کند.
bard-(ber-) (ابوزیدآباد)	bārd-(bar-) ←
bārd-(bar-), bōrdan (ایبانه) band-(ber-) (قهرود) bebarda, bard-(ber-)	
(ابوزیدآباد)	
	بردن
bārde (جوشقان)	غربال کوچک برای الک کردن گندم
bārdī (نوش‌آباد) bōrdī (ابوزیدآباد)	شوخی
	bared ←

bar-dīz (ابوزیدآباد)

در دیزی

← **bar¹**

bār-dūl (قهرود)

متصل، جفت

bared (میمه)

شادمنش، شوخ

از عربی بارد «سرد و خنک» که «فارسیان به معنی بی‌مزه و ناخوش آورند» (غیاث‌اللغات).

← **bārdī**

bāren (ایبانه)

برای آنکه

bargāh (هنجن)

در خانه

از **bar** (← **bar¹**) با **gāh** «جای مکان»، یعنی «جای در» = درگاه

bar-görda (ابوزیدآباد)

در بزرگ

← **gerd¹, bar¹**

bāry (فریزهند)

← **bāry**

bār-yede (ابوزیدآباد)

جوانه درخت مو

baryeje (ابوزیدآباد)

خرده، کم

barīnja (ایبانه)

پنجره کوچک

ظاهراً از **bar-bačča** (←) که در جوشقان ثبت شده است، یعنی «در کوچک (پنجره)».

همچنین ممکن است از ***barīža** (>***barīčak**؛ مقایسه شود: پهلوی **darīčak**) باشد با

اضافه شدن **-n** میان **-ī** و **-ž** و تبدیل همخون پایانی تحت تأثیر **-n** به **-j**.

← **bar¹**

barkayā (بادرود، فریزهند، میمه) **barkayāt** (چیمه، تکیه‌سادات، بیدهند) **barkeya** (ایبانه، طره)

در ورودی خانه

آمیخته‌ای از **bar** (← **bar¹**) و **kayā, keya** «خانه» (← **kad**)

barkayāt (بادرود، فریزهند، میمه)

← **barkayā**

barker (دلیجان) **barkera** (ایبانه، ابوزیدآباد)

در روی تنور

آمیخته‌ای از **bar** (← **bar¹**) و **ker(a)** «کوره، تنور» (مقایسه شود در گبری **kārī** «تنور»،

pōkrī «آشپزخانه، پای تنور»)

← **barkervenā**

barkera (دلیجان)

← **barker**

barkervenā (طره)

پوشش تنور، در تنور

آمیخته‌ای است از **bar** (← **bar¹**) و **kervenā** «تنور» (← **karūna**), **ker(a)** (← **barker**)

و **karūna**. بعید است برگرفته از کوره عربی باشند. به احتمال بسیار این تک‌واژه خاستگاه

ایرانی دارد، ولی ریشه آن معلوم نیست (مقایسه شود: کردی *karak*، خوری *karg*، فارسی کلک، مازندرانی *kalāna*، *kale*، گزی *kīlak*، وفسی *kelaka*، همگی به معنی «تنور»). ویلهلم آیلرس این گروه واژگان را از **kar-* (هندواروپایی **ker-* «سوختن، سوزاندن») مشتق می‌داند.

• ظاهراً گونه دیگر همین تک‌واژ را در نام ساختمان مرکزی حسینیه‌های برخی از ناحیه‌های روستایی ایران (نایین، یزد) که کلک (*kalak*) نامیده می‌شود، می‌بینیم و در ماه محرم روی آن شمع یا چراغ موشی روشن می‌کنند. بی‌گمان کله (*kolle*) در فارسی، به معنی «اجاق، تنور» نیز به همین گروه واژگان تعلق دارد؛ مقایسه شود در گونه‌ای سوگند: قسم به کله داغ مرتضی علی، یعنی «قسم به اجاق یا تنور مرتضی علی»

← *kalak* **kar¹*, *karūna*, *barker*

barkeya (چیمه، تکیه‌سادات، بیدهند)

← *barkayā*

barkūbā (ایبانه)

کوبه در

از *bar* (← *bar¹*) و کوب. این گونه کوبه ویژه مردان است، کوبه زنان *halvā* (←) نامیده می‌شود.

barm (جوشقان)

چمن

پارتی *brahm* «شکل خارجی، رحمت، پوشش»، پهلوی *brahmak* «شکل، رسم و رفتار» (۴)

barna (قهرود) *berebna* (بادرود)

لخت، برهنه

پهلوی *brahnak*، پارتی *brahnag* فارسی برهنه

bārnāsa (ابوزیدآباد)

صدای گاو

از ستاک آغازین ریشه **an-* «نفس کشیدن»، یعنی *-ana-s-* با پیشوند (← *hanās*) *pari-* تبدیل **p-* آغازین در ابوزیدآبادی و ایبانه‌ای به *b-* پدیده‌ای معمول است (*banjā*, (← *bāxš*)

← *aqāle*, *ārās*

bārpeša (ابوزیدآباد)

چوبی که برای حمل سطل‌های آب روی پشت به کار می‌رود.

barqē (قهرود)

کمی، یک کمی

بیشتر با *ī* «یک» به کار می‌رود: *ī barqē*

barriyan (ایبانه) *birīd-(bir-)* (قهرود)

بریدن

← *verī-(vrīn-)*

barrū (بادرود)

بره

واژه اصیل ایرانی، از ایرانی باستان **warnaka*؛ مقایسه شود: در پهلوی *varrak*، فارسی میانه مانوی *warrag*، فارسی بَره، کردی *barx*، زازایی *vorrik*. گونه بادرودی البته برگرفته از فارسی است. شکل اصیل «مادی» باید با *v-* یا *w-* آغازین باشد.

vara¹ ←

باران

bārūn (محلات)**barvajī** (دلیجان)**vārō** ←

کندن، مجزا کردن، جدا کردن

آمیزه‌ای از *bar* (←*bar²*) و *vajī* (←*var-(vaj-)*)**barz¹** (ابوزیدآباد)

آمیزه‌ای از روغن کرچک و آفتابگردان که در چراغ موشی می‌سوزانند.

احتمالاً از ایرانی باستان **wazda* «چربی، پیه، روغن» با *-r-* اضافی میان *-a-* و *-z-*؛ مقایسه شود: در کردی *baz* «چربی»، فارسی وز (*vaz*) «چربی، پیه» (فرهنگ معین)

vārō ←

بذر

barz² (نشلیج)**bas-(band-)** (ایبانه) *vess-(vand-)* (ایبانه، قهرود)

بستن، زدن

bas (قهرود)

بس، کافی؛ قید مقدار

vas ←

دیوار دور بام

basīl (کمجان)**bāyūra** ←

پاکت، بسته، بقچه

bāsīra (یارند)**bassa** (ایبانه)**basūtfa** ←

بقچه

bassüt (فریزهند)**bastena** (ابوزیدآباد)**basūtfa** (فریزهند) *bassüt* (بادرود)

سوختگی

söt-(sūj-) ←

باز، قرقی

vāša, bāša (ابوزیدآباد، ایبانه)

گونه‌هایی از این تک‌واژه در فارسی به همان معنی به چشم می‌خورد: *باسق*، *باشه*، *باش*، *واشه*، *واشک*، *واشق*. باید از پهلوی **vāšak* باشد که گواهی در نوشتارهای برجسته مانده ندارد. در گویش‌های دیگر مقایسه شود: کردی *wāša*، لری *vāša*، مازندرانی *vāša*

bāšde (ابوزیدآباد)

به‌خاطر

bāšna (طره)

دامنه کوه

ظاهراً از *pāšna* «پاشنه»**bat** (قهرود)

تا به حال، تاکنون

bātrī (فریزهند)	بطری
bāū (جوشقان)	bāfi ←
baū (هنجن)	bāfi ←
bavah (ابیانه)	بافنده
bavar (جوشقان)	باور
bāvo-nebā (ابوزیدآباد)	بود و نبود
bawdarī (دلیجان)	گذشتن، عبور کردن
با پیشوند ba- از ستاک *wadār- > ایرانی باستان *wi-tar- ؛ مقایسه شود: پهلوی -vitar ، ارمنی vtař ، فارسی گذر، کردی buhur . گونهٔ سببی این فعل در دلیجانی: bawdarēnī	

bā-xajā (چیمه)	veyāšt-(ver-) ←
bā-xājī (فریزهند)	bābā² ←
baxarī (جوشقان) boxāī (ابیانه) bōxāī (ابوزیدآبادی)	bābā² ←
bāxādūrā (ابیانه)	bāysūra ←
bāxča (یارند)	vāk ←
baxmarda (ابوزیدآباد)	شکستن
behmerīya ، āre-maryan ، hemard-(hmar-) ←	
baxsīra (میمه)	bāysīra ←
bāxsūra (بادرود)	bāysūra ←
bāxš (ابوزیدآباد)	پخش
bāxt (ابیانه)	بختک، کابوس

دیو بختک که همان کابوس است و گاهی نیز آل (**←hōl**). واژهٔ ابیانه‌ای (مانند بختک در فارسی) البته از **baxt** (**←**) می‌آید، ولی از واژهٔ کابوس ریشهٔ لاتینی دارد از **incubus**؛ نام گروهی از موجودات وهمی مذکر که در باورهای عامیانه گویی شب‌ها به سراغ زنان می‌آیند و به آنان تجاوز می‌کنند.

baxt (جوشقان)	بخت
baxtekūrja (ابوزیدآباد)	کوربخت، بخت‌برگشته، بدبخت
bay (ابوزیدآباد)	حالت تهوع

از **بد(ی)** با دگرگونی قانونی **ad-** (همچنین **-ang**، **-ard**) در پایان واژه به **-ay** در ابوزیدآبادی و ابیانه‌ای (**←zay^{1,2,3}**). امکان دارد از **bang(ī)** هم باشد با همان دگرگونی آوایی و با معنی نخستین «مستی، حال خراب».

bāyā (ابوزیدآباد، بیدهند، طره، دلیجان) ترس
از ایرانی باستان ***bai-** «ترسیدن»؛ مقایسه شود: بلوچی **bēm** «ترس»، فارسی **بیم**، **باک**

bayā (ابیانه) با هم

bāyad (قهرود) باید

bāyere (قهرود) جلگه

بایر

bāyona (دلیجان) بادیان (گیاه)

baz (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد، جوشقان، زر، بیجگان) **bez** (چیمه)

بد، زشت، بدصورت، بدترکیب

واژه‌ای است اصیل و کم‌پیدا در گویش‌های ایرانی: از ایرانی باستان ***bazda-** «بد، پلید»؛

مقایسه شود: در سغدی **ʾβz'y(h)** (از ***bazdya-**) «بد، زشت»

• بخش آغازین ترکیب **vezgel** (به معنی «بدترکیب، زشت») در گویش‌های برخی از خطه‌های کاشان، یعنی **-vez**، نیز یکی از گونه‌های همین تک‌واژه است. بخش دوم، یعنی **-gel**، تحت تأثیر خوشگل و بدگل فارسی به واژه اضافه شده است.

← bazbū

آواز، صدا

bāz (نراق)

از ***wāč-** (***vāz-**) با دگرگونی آوایی **w-** به **b-**

← bāj

بازار

bāzār (ابوزیدآباد)

bāzārča (قهرود) بازار کوچک

bazbū (چیمه) زشت‌روی

از **baz** «بد، زشت» (**←**) و **bū** «(بو، مشام)» با معنی نخستین «بدبو، گندروی»

← bū, baz

بازجویی، بازخواست، سؤال‌جواب

bāz-ö-xās (قهرود)

bāzū (یارند، قهرود)

← bāfi

bažū (یارند، قهرود)

← bāfi

baža (ابوزیدآباد) جلبک، خزه، جلوزغ

توضیح واژه ابوزیدآبادی وابسته به روشن کردن جنبه معنایی در نام‌های فارسی آن است. چنان‌که می‌دانیم خزه گونه‌ای پوشش گیاهی نازک است که در کنار آب می‌روید و جلبک به صورت پوششی بر سطح آب ظاهر می‌شود. **جلوزغ** در فارسی باید معنی «جُل یا فرش

قورباغه» داشته باشد و جلبک نیز به احتمال فراوان باید از **jolābak* باشد (با حذف -ā-) به معنی «فرش روی آب». به نظر می‌رسد *baža* در ابوزیدآبادی یکی از نمایندگان گروه واژه‌ای وزغ است (← *vaza*) به معنی «قورباغه». ظاهراً این واژه بخش دوم ترکیبی است که بخش نخست آن واژه‌ای به معنی «جل، فرش» بوده (چیزی مانند **jol-baža*) که بعدها دیگر به کار نرفته است.

• افزون‌بر این جلبک فارسی هم مانند *جل‌وزغ* به احتمال فراوان باید «فرش قورباغه» باشد تا «فرش روی آب»، زیرا بخش دوم این ترکیب گویا *bak* است (پهلوی *vak*) به معنی «قورباغه» که در کردی نیز به شکل *baq* دیده می‌شود.

← *vaza*

شوهر

bəa (میمه، جوشقان)

احتمالاً از واژگان خودساخته مانند *bāv* در کردی به معنی «پدر» و بابا در فارسی (← *bābā*¹). گاه در جامعه‌های گوناگون، به‌ویژه روستایی، زن همسر خود را «پدر» و شوهر زن خود را «مادر» می‌نامد؛ یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های این پدیده را در روسیه می‌بینیم.

← *mard*

bəl (چیمه)

گاؤرس، گونه‌ای ارزن با دانه‌های خاکستری رنگ که برگ و خوشه آن شبیه به جو است. ظاهراً واژه‌ای است از گروه واژگان خودساخته که بیشتر برای نامیدن چیزهای گرد، کوچک یا نرم به کار می‌رود؛ مقایسه شود: در ارمنی *gəlgəl* «ارزن»

bəlbəl (جوشقان) *bölböl* (قهرود) (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود)

شوهر

bərma (جوشقان، قهرود)

بلبل

← *abrome*

حرف اضافه - به، برای

*be*¹ (قهرود)

حرف اضافه - به، با

*be*² (ابوزیدآباد)

*be*³ (ابوزیدآباد)

← *bāh*

bebarda (ابوزیدآباد)

← *bārd-(ber-)*

beberīda (ابوزیدآباد)

بریدن

← *barriyan, verī- (vrin-)*

سرد، سردی، سرما

beča (ایبانه) *čōyemūn* (نشلج)

← *bečāda*

چاییدن، سرما خوردن

bečāda (جوشقان) *čā'an* (ابوزیدآباد)

مقایسه شود: فارسی چاییدن، مازندرانی *čā* «سرما»، زازایی *čī* «سرد شدن». ریشه همه این واژگان **čyā- (*čī-)* در ایرانی باستان است.

bečarxova (ابوزیدآباد)	beča ←
bečašta (ابوزیدآباد)	چرخیدن
bečavsēnova (ابوزیدآباد) <i>ča'ousnā'an</i> (جوشقان)	چشیدن
bečavsova (ابوزیدآباد)	češā'an ←
bečekova (ابوزیدآباد)	چسباندن
bečernova (ابوزیدآباد)	āre-čawsā-(čaws-) ←
bečerova (ابوزیدآباد)	چسبیدن
bečīda (ابوزیدآباد)	āre-čawsā- (čaws-) ←
bečölözova (ابوزیدآباد)	چکیدن
beda (ابوزیدآباد)	چراندن
bedan (یارند)	čāmā-(čām-) ←
bede (ابوزیدآباد)	چریدن
beden (میمه، هنجن)	čāmā-(čer-) ←
bederaxšova (ابوزیدآباد)	چیدن
bedīda (ابوزیدآباد)	čī-(čīn-) ←
begandova (ابوزیدآباد)	خشک شدن پوست دست و صورت
begandova (ابوزیدآباد)	čelezgā'a ←
begelova (ابوزیدآباد)	bada ←
begerate (ابوزیدآباد)	bada ←
begerate-mā (ابوزیدآباد)	bada ←
begerate-xöršīd (ابوزیدآباد)	bada ←
	درخشیدن
	دیدن
	گندیدن
	گرداندن
	vayla-(vayl-) ←
	گردیدن، گشتن
	vayla-(vayl-) ←
	گرفتن
	گرفتن ماه
	گرفتن خورشید

begerate-zeyō (ابوزیدآباد)	گرفتن زبان
begūzova (ابوزیدآباد)	گوزیدن
behanjēnova, beheta (ابوزیدآباد)	آبیاری کردن
beharda (ابوزیدآباد)	henjōyan ← آرد کردن
beheš (قهرود، ابوزیدآباد)	vahešt ←
beheta (ابوزیدآباد)	behanjēnova ←
behmerīya (جوشقان) <i>bamarīya</i> (میمه)	شکسته
behöškēnova (ابوزیدآباد)	hemard-(hmar-), baxmarda ← خشکاندن
behöškova (ابوزیدآباد)	خشکیدن
bejōmovö (ابوزیدآباد)	جنبیدن
bejōmōnovö (ابوزیدآباد)	جنباندن
bekašta (ابوزیدآباد)	کاشتن
bekelāšēnova (ابوزیدآباد)	خاراندن
bekelōšīva (ابوزیدآباد)	aklūšye, eklāčī ← خاریدن
bekešova (ابوزیدآباد)	qalāštin ← مقایسه شود: کردی
bekīnova (ابوزیدآباد)	کیشدن
belangova (ابوزیدآباد)	keššā-(kešš-) ← فرستادن
bēlāgo (ابوزیدآباد)	ājayā- (ājey-), kīnāda-(kīn-) ← لنگیدن
belarzova (ابوزیدآباد)	کثیف
belēšta (ابوزیدآباد)	لرزیدن
belūt (قهرود) <i>beliūt</i> (ابوزیدآباد)	alarze ← لیسیدن
belūt (ابوزیدآباد)	بلوط
bemanda (ابوزیدآباد)	belūt ← ماندن
bemarda (ابوزیدآباد)	مردن
bemōlīda (ابوزیدآباد)	مالیدن
bemöta (ابوزیدآباد)	مکیدن
	mot(a)-(mok-) ←

benā (محلات)	bana ←
benālova (ابوزیدآباد)	نالیدن
bend (هنجن)	band ←
beordan (ابوزیدآباد) <i>bexarda</i> (نراق)	خوردن
beparnova (ابوزیدآباد)	xarda-(xor-) ←
beparova (ابوزیدآباد)	پرت کردن
bepāšēnova (ابوزیدآباد)	پریدن
bepēčīyā (ابوزیدآباد)	پاشیدن
bepējīyā (محلات)	bepeta ←
depelānova (ابوزیدآباد)	bepeta ←
	سوزاندن (کز دادن) موی کله و پاچه گوسفند، کز دادن

مقایسه شود: در کردی (palāndin (palīn-) «لمس کردن، موی بدن را در آوردن»

bepeta (محلات) <i>bepējīyā</i> (ابوزیدآباد) <i>depēčīyā</i> (نراق)	پخته
	ستاک گذشته این گونه‌ها به ترتیب pet-, pēčī- و pējī- است.

bepīčonova (ابوزیدآباد)	pā-(pač-, pēč-, poč-) ←
bepörsova (ابوزیدآباد)	پیچیدن
bepova (ابوزیدآباد)	پرسیدن
	پختن
	ستاک گذشته این شکل pov- است.

bepūšēnova (ابوزیدآباد)	pā-(pač-, pēč-, poč-) ←
bepūšova (ابوزیدآباد) <i>vapūštan</i> (ابیانه)	پوشاندن
berā (ابوزیدآباد، دلیجان، نراق)	پوشیدن
berādar (قهرود)	barā ←
beraft-(b(e)ram-) (جوشقان) <i>börat-(börm-)</i> (قهرود) <i>börömā-(böröm)</i>	barā ←
(ابوزیدآباد)	

گریستن، گریه کردن

خوشه همخوان -ft- از -mt- (ریشه *bram-) در گونه جوشقانی

berammā (ابیانه)	verāt-(veramm-) ←
beran (قهرود)	abrome ←
	baray ←

berārī (قهرود)	برادری
berasova (ابوزیدآباد)	رسیدن میوه، رسیدن کسی به جایی
berasēnova (ابوزیدآباد)	رساندن
berāšī (ازوار)	← berāšūya
berāšūya , bārāšūā (ابوزیدآباد)	← berāšt (ازوار) ← borāyešt (ابوزیدآباد) ← bārāšūn (ابوزیدآباد)
(یارند)	برادر شوهر
beray (ابوزیدآباد)	← baray
berāye (قهرود)	← bala
berāye-nö-kö (قهرود)	برای آنکه، چونکه
berāžena (ابوزیدآباد)	← barātjena
berehna (قهرود)	← barna
beremba (دلیجان)	بوته، خار
شباهت چشمگیری با انگلیسی bramble دارد که نام هرگونه بوته خاردار است، ولی درواقع، این دو هیچ رابطه تکوینی‌ای با یکدیگر ندارند. واژه انگلیسی از ژرمنی باستان *brēma- «هرگونه بوته خاردار» می‌آید و آن نیز به ریشه *bhrem در هندواروپایی برمی‌گردد که در زبان‌های ایرانی هیچ اثری از خویش باقی نهماده است. واژه broom «جارو» در انگلیسی نیز از همین ریشه هندواروپایی سرچشمه می‌گیرد. واژه دلیجانی beremba ظاهراً باید ساختی آوامعنایی باشد و بنابراین ریشه معینی ندارد.	
berenj (جوشقان و در بیشتر گویش‌های مرکزی ایران)	← döröma
berīda (ابوزیدآباد)	بوته، خار
	← baray
	خریدن
berīna (ابوزیدآباد)	← hernī-(hrīn-), rīd-(rēn-)
berīta (ابوزیدآباد)	دیوار تیغه‌ای
bēr-kārd-(bēr- ka/er-) (ایبانه)	ریختن
ba (افزودن حرف اضافه)	پایین انداختن
bēr (افزودن حرف اضافه)	فعال پیشوندی با کردن (← (ka- (ker-) و پیشوند bēr- که خود از آمیزش حرف اضافه ba (← ba¹) با hēr «زیر، پایین» (← hēr) به وجود آمده است: bēr < *ba- hēr)
berme (زفره)	← areye
berna (قهرود)	پنجره
	از ber «در» (← bar¹)

bērō (ابوزیدآباد)

beromba (چیمه)

besāta (ابوزیدآباد)

bešōšta (ابوزیدآباد)

betarsēnova (ابوزیدآباد)

betarsova (ابوزیدآباد)

betata (ابوزیدآباد)

beteda (ابوزیدآباد)

از ریشه *tan-؛ پهلوی (tat-) tan, tanand «عنکبوت»، فارسی تنیدن

betekōnova (ابوزیدآباد)

beterakēnova (ابوزیدآباد)

beterakova (ابوزیدآباد)

beterašova (ابوزیدآباد)

beterošīva (ابوزیدآباد)

betōnova (ابوزیدآباد)

betörnova (ابوزیدآباد)

betörova (ابوزیدآباد)

bevarda (ابوزیدآباد)

bevata (ابوزیدآباد)

در این واژه با در نظر گرفتن معانی آن، دو ریشه مستقل ایرانی باستان ادغام شده‌اند:

یکم) ریشه *waj- «کندن، بیرون آوردن» (←(var-(vaj) و دوم ریشه *wab/f- «بافتن»

bevāta (ابوزیدآباد)

bevereta (ابوزیدآباد)

از

← **abrome**

ساختن

← **sāt-(sāj-)**

شستن

ترساندن

← **tārsnā-(tārsn-)**

ترسیدن

← **tārsā-(tārs-)**

دویدن

• betay (ابوزیدآباد) - «بدو»

← **tat-(tēj-)**

تنیدن

تکاندن

← **tekna-(tekn-) ,hōtūšēnova**

ترکاندن

← **ār-festa**

ترکیدن

← **tarakā-(tarak-)**

تراشیدن

ترشیدن

تاب دادن نخ

غلطاندن

غلتنیدن

← **ārd-(tōr-)**

کندن (بوته)، بافتن قالی

گفتن

← **vā-(vāj-)**

فرار کردن

• **beverīj** (ابوزیدآباد) - «فرار کن»

ستاک گذشته این فعل را در ابوزیدآبادی **veret-** و ستاک حال آن **verīj-** است، در یارندی و فریزهندی **wret(wrēj)**. از ایرانی باستان ***wi-raič-** می‌آید (ریشه ***raič-**)؛ مقایسه شود در پهلوی **(virēz) -virēxt-** «فرار کردن، گریختن»، در فارسی گریختن (گریز). این ریشه در پرهیز فارسی نیز نهفته است. ظاهراً ارمنی **vrež** (>پارتی ***virēž**) به معنی «انتقام، کینه‌توزی» نیز به این گروه تعلق دارد.

bevesta (ابوزیدآباد)

دروغ گفتن، فریب دادن

همان فعل «انداختن، زدن» است (**←(vest-(vēs)**). سیر معنایی «انداختن» ← «فریب دادن، گول زدن، دروغ گفتن» در زبان‌های دیگر نیز دیده می‌شود؛ مقایسه شود: روسی **kinut'** «انداختن/ گول زدن». گذشته از این در شهر کاشان به «دروغ گفتن» پراندن هم می‌گویند.

beviyarda (ابوزیدآباد)

پاره کردن

←viyard-(viyar)

بن، بنیاد، بیخ

bēx (ابوزیدآباد، قهرود)

از ایرانی باستان ***waixa-**؛ مقایسه شود: در سغدی **wēxe/ē/wyγ'k**، پشتو **wēx**، فارسی

بیخ

bexarda (ابوزیدآباد)**←beordan**

سیلی، کشیده

bēxgūšī (قهرود)

بیخ گوشی

bēxod (ابوزیدآباد) **bīxod** (قهرود)

بی خود

bexovl (ابوزیدآباد)

چوبی است که به دو پای جلویی خر یا اسب بسته می‌شود تا از حرکت آنها جلوگیری شود و نتوانند راه بروند.

boxloq) «بخل» (مچ دست و پای اسب و خر). گویا واژه‌ای است ترکی. همچنین مقایسه

شود: در فارسی **بخو، بخاو** «حلقه و زنجیری که دست و پای چارپایان را به آن بندند».

(لغتنامه)

beyöšta (ابوزیدآباد)**←vīšt-(vīz-)**

جوشاندن

beyūšēnova (ابوزیدآباد)**←vūšūnā-(vūšūn-)**

جوشیدن

beyūšova (ابوزیدآباد)**←vūšūnā-(vūšūn-)**

bez (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد، جوشقان، زر، بیجگان)

beza (ابیانه، قهرود) (قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند، *boz, böz, böza* (ابیانه) *buza* (اران، بیجگان) بز

از ایرانی باستان -**buza*

kowre, bezila ←

زاییدن

bezāda (ابوزیدآباد)

zā-(zōn-) ←

ترش شدن ماست

bezelova (ابوزیدآباد)

bezila (بادرود) *bozγālū* (ابوزیدآباد) *bōzγāla* (نراق) *bīzīla* (قالهر)

بزغاله

برآمده از buz(a) ← (beza) در پیوند با پسوند -γāla. این آمیزه در فارسی نیز در واژه

بزغاله دیده می‌شود.

kowre, beza ←

زدن ماست برای کره‌گیری

bežan (ابوزیدآباد)

jīd-(jīn-) ←

بی، بدون

bī¹ (طره، جوشقان)

bī² (ابوزیدآباد، قهرود)

دخترخاله

bībāla (جوشقان)

• *bībāmū* (جوشقان) - «دختر عمو»؛ • *bībīdāyī* (جوشقان) - «دختر دایی»

آمیخته‌ای از *bībī* «دختر، خواهر» (از ترکی) و خاله، عمو، دایی

bīčāra (قهرود)

بی‌چاره

bīdār (ابیانه) *bīyār* (قهرود)

بیدار

bīgonā (قهرود)

بی‌گناه

bīhādāyan (ابیانه)

گزیدن

از ریشهٔ ایرانی باستان -**da(n)s* «گاز گرفتن، گزیدن، نیش زدن»؛ مقایسه شود: در

سنسکریت -*damś-* «نیش زدن»، بلوچی -*daj-* به همان معنی، وخی *δys* «زنبور، خرمگس».

درواقع پایهٔ اصلی فعل *dāyan* است که معنی «گزیدن» را می‌رساند. -*bīhā-* از ادغام حرف

اضافه و پیشوند فعلی به‌وجود آمده است (←*be¹*، *hā*)

bīj (بادرود)

جیب

birīd-(bir-) (قهرود)

barriyan ←

bīrjāma (فریزهند، بیدهند، ابیانه، ازوار)

پیژامه، لباس خواب

از **بیرجامه**، زیرا واژه **بیر** در فارسی «جامه خواب را گویند» و در نوشتارهای کهن و فرهنگ‌ها آمده است (مانند: *برهان قاطع*، فرهنگ رشیدی، *آندراج*، *ناظم الاطباء*). هرچند ترکیب **بیرجامه** در نوشتارها گواهی ندارد، ولی داده‌های گویشی به امکان وجود چنین واژه‌ای در فارسی اشاره می‌کنند. به همچنین مقایسه شود: فارسی **باشامه**، **واشامه**، ارمنی **varšamak** که ظاهراً توضیح دیگری دارد. واژه فرانسوی **pyjama** «پیژامه» بی‌گمان برگرفته از **بیرجامه** است نه چنان که می‌پندارند از پای‌جامه.

būva, (فریزهند) **bīvasā** (بیدهند، ازوار) **bīvajen** (دلجان، ابیانه، جوشقان) **bīva**, **bīvazan** (ابیزیدآباد) **bīvežange** (ابیانه)

بیوه، بیوه‌زن

برخی از نمونه‌های تک‌واژه **bīve** به شکل ترکیب آمده است: با **jen**, **zan**, **sā** - (که مخفف **zan** است) و **žange** همه به معنی «زن». در پهلوی **vēvak**: از ایرانی باستان ***widawakā**؛ مقایسه شود: سغدی **wyd'wc('yne)**، آسی **idāj**، کردی **bī** (**žinā bī**)

← **jenbīva**, **žaneweye**, **merdebīva**

← **vīga**, **bīva**

bīvajen (بیدهند، ازوار)

← **bīva**

bīvasā (فریزهند)

← **bīva**

bīvazan (ابیانه)

← **bīva**

bīvežange (ابیزیدآباد)

← **bīva**

bīxod (قهرود)

صحرا، بیابان

biyābō (قهرود، ابیانه) **biyābūn** (ابیزیدآباد)

← **biyābō**

biyābūn (قهرود، ابیانه)

← **bīdār**

bīyār (ابیانه)

درخت گز (*Tamarix l.*)

bīz (ابیزیدآباد، بادرود، خالدآباد)

در ایران ۲۷ گونه جنس گز (*Tamaricaceae*) وجود دارد که معمولاً در ناحیه‌های با خاک شور و بیابانی می‌رویند و در برابر شوری خاک مقاومت ویژه‌ای دارند.

• ظاهراً نزدیکی تکوینی با **būz** در کردی مَکری و **vīsk** در گویش گزی دارد که هر دو به معنی «درخت نارون» (*Ulmus l.*) به کار می‌روند و هم‌ریشه **vyaz** «نارون» در روسی هستند. در ترکی این درخت قره‌آغاج «درخت سیاه» نامیده می‌شود. درباره خاستگاه این واژگان در گستره زبان‌های هندواروپایی ویلهلم آیلرس و مانفرد مایرهوفر در مقاله‌ای (در *MAGW*، ج ۹۲، ۱۹۶۲، ص ۶۱-۹۲) به تفصیل سخن رانده‌اند؛ و همچنین والتر هنینگ.

bīzāla (دلیجان)**bīzīla** (نراق)**bīzōvōy** (ابوزیدآباد)

شاید از **bīz-ābād**، آمیزه‌ای از **bīz** (←) و آباد، یعنی «(جایی که) درخت گز فراوان است». نام رسمی این قریه (ابوزیدآباد) البته جنبهٔ ثانوی دارد (برای توضیح بیشتر رجوع شود به «پیش‌گفتار»).

bīzōvōyja (ابوزیدآباد)

از جاینام **bīzōvōy** (←) با پسوند **-ja** که باید از پسوند **-čīk** ایرانی میانه باشد؛ مقایسه شود: در پهلوی **rāčīk** «رازی، ساکن ری»، **sākčīk** «سگزی، ساکن سیستان، سکستان»، **hrōmčīk** (سغدی **frōmčīk**) «رومی، ساکن روم»

bo (ابیانه)**bō** (ابیانه، فریزهند) **būm** (جوشقان، قهرود، میمه، هنجن) **būn** (دلیجان) **bon** (ابوزیدآباد)**bāh** ←

بام

bō-(b-) (بادرود)**bōba** (ابوزیدآباد)**bōbe** (طره)**bōbešū** (طره) **buašt** (یارند)**bōbe-žan** (طره)**bābā-(bāh-, b-)** ←**bābā**¹ ←**bābā**¹ ←

پدرشوهر

پدرزن

bāysūra, bābā-je, pežena ←**bābā**² ←

سطل بزرگ

bōbō (ابیانه، طره)**bōdiyā** (ابوزیدآباد)**bādiyā** ←

کاهگل ویژه برای پشت‌بام

بخش نخست ترکیب **bō** (←)، **düm** ؟**bōdüm** (ابوزیدآباد)**bofka** (بادرود)**bōfūr** (ابوزیدآباد)**bōy** (چیمه)**bōy** (ابوزیدآباد، ابیانه، نوش‌آباد، قهرود، جوشقان، خالدآباد) **bōq** (چیمه) **bōy** (ابوزیدآباد)**āle-bōy** (ازوار) **bāyā** (ابیانه)**bālaš** ←

وافور، ابزار تریاک‌کشی

bōy ←

گونه، رخسار، چانه

واژه‌ای است با خاستگاه نامعلوم؛ آیا ربطی با **بوغاس** («گلو») و **بوغاق** («مرض گلو، برآمدگی‌ای در گلو») ترکی دارد (؟) در زبان ارمنی واژه‌ای است به شکل **bouyūr** و به معنی «گونه» که ظاهراً ریشه هندوآریایی دارد، ولی رابطه آن با **böy** روشن نیست. گونه ازواری آمیزه‌ای است با **āl** (←) به معنی «گونه، کنار چانه».

در خراسانی **boč, boy, bok** «گونه و اطراف دهان»، کرمانی **gok** «گونه» (← **vöz**)

boyčā (ابیانه، یارند)

boyeli (ابوزیدآباد)

böyörova (ابوزیدآباد)

böysūra (ابوزیدآباد)

bōhī (فریزهند، ابیانه)

bohl (ابوزیدآباد)

bōhū (ابوزیدآباد)

bok (ابوزیدآباد)

boköšta (ابوزیدآباد)

böl (قهرود)

böl¹ (ابوزیدآباد)

böl² (ابوزیدآباد)

bōla (طره)

böland (ابیانه، قهرود، میمه)

bōlang, bōrahang (ابیانه) **vālēngū** (هنجن)

پهلوی **vātrang**، ارمنی **varung, vatrang**، فارسی **بادرنج**، **بالنگ**، **وانگ**، **تاجیکی bodring**. گونه **patrinj** بازتاب شکل معرب واژه **بادرنج** در ارمنی میانه است و قدمت چندانی ندارد.

bölböl (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

bōlešma (طره)

bölyešū (ابوزیدآباد)

بقچه

← **bāylī**

غریدن

واژه آوایی

← **bāysūra**

← **bāfi**

کندذهن

مقایسه شود: کردی جنوبی **bilk** «آدم جلف» > عربی **بله** (ابله)

← **bāfi**

جرعه آب

کشتن

← **košt-(koš-)**

← **bālā**

رتیل

بوته

• **böl-hayna** (ابوزیدآباد)، «بوته هندوانه»

← **bāl**

بلند

بالنگ

← **bəlbəl**

← **bālaš**

گونه‌ای گره

- bölnova** (ابوزیدآباد) برگرداندن ظرف
 فعل اسمی از bö- (←bālā) شبیه (dāqnā-(dāqna-) ← به معنی «بالا بردن، برگرداندن»
böltovsēnā (ابوزیدآباد)
 گور به گور شدن (دربارهٔ شخص بدسرشتی که مرده است)
 آمیزه‌ای از bö- «بالا» (←bālā) و ta-vesta «پایین انداختن» (←(vest-(vēs-)) معنی
 نخستین این واژهٔ مرکب «بالا پایین شدن» بوده است.
- bolū** (ابوزیدآباد) کوزهٔ سفالی سوراخ‌دار
bōlūn (ابیانه) ←bālna
bölvēndā (طره) عبوس، اخم و تخم
 آمیزه‌ای از bö- «بالا» (←bālā) و صفت مفعولی از فعل «انداختن» (←(van(d)-(van-)) به
 معنی «اخم‌ها را بالا انداخته، (اخم‌ها را) درهم برده»
bon (دلیجان) ←bō
bön (ابوزیدآباد) صدا، آواز
 مقایسه شود: بانگ در فارسی، vānk در پهلوی، vank ارمنی (از ایرانی) «هجا»
- bonā** (یارند) ←bana
bōna (ابوزیدآباد) ←bana
bōna (ابیانه) ←bana
bōne (ابیانه) ←bana
bone (نشلج) ←bana
bōnjō (ابیانه) ←banjā
bonja (یارند) ←bunyalā خریشته
bonoš (محلات) ←banafša
böq (ابوزیدآباد، ابیانه، نوش‌آباد، قهرود، جوشقان، خالدآباد) ←böy
bōqolomō, būyelemō (ابوزیدآباد) بوقلمون
bora (ابیانه) خرمگس
 مقایسه شود: در ارمنی bor به همان معنی
- böra** (ابوزیدآباد)
 انبوه، گروه (بیشتر دربارهٔ مردان)
 بر (bor) «گروه، طایفه، دسته»
bōrang (ابیانه) ←bōlang
borāyešī (یارند) ←berāšūya

• borāyešī-joxče (یارند) - «برادرشوهر کوچک»

börat-(börm-) (قهرود)

beraft-(b(e)ram-)

←

börč (قهرود)

برج

bord (ایبانه)

آخرین تکه کفن که سر تا پای مرده را می پوشاند.

bördan (ایبانه)

bārd-(bar-) ←

bördī (ابوزیدآباد)

bārdī ←

börma (قهرود، جرشقان)

abrome ←

borme (ایبانه)

خاک سفال که روی زخم ختنه می ریختند

(?) borme ←

abrome ←

boroma (کمجان)

abrome ←

böröma (ابوزیدآباد)

abrome ←

böröma-(böröm-) (ابوزیدآباد)

beraft-(b(e)ram-) ←

borūta (ابوزیدآباد)

فروختن

hörütt-(hörüş-) ←

bösö (ابوزیدآباد)

باغ، بستان

بوستان

bösöta (ابوزیدآباد)

سوخته

söt-(sūj-) ←

bosounova (ابوزیدآباد)

ساییدن

bösqāl (ایبانه)

بشقاب

bosūjōnova (ابوزیدآباد)

سوزاندن

söt-(sūj-) ←

böška (فریزهند) *boška* (ابوزیدآباد)

بشکه آب

bočka از روسی

boška (فریزهند)

böška ←

bötri (ابوزیدآباد)

bātrī ←

bōxārī (ایبانه)

baxarī ←

boxāsūra (ایبانه)

bāysūra ←

bō-xōjī (فریزهند)

bābā ←

boxōrī (ابوزیدآباد)

baxarī ←

bōxsūra (فریزهند)

bāysūra ←

böz (ایبانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

beza ←

boz (ایبانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

beza ←

böza (ابیانه، قهرود، قالهر، ابوزیدآباد، بیدهند)

bözyāla (ابوزیدآباد)

bozyālū (بادرود)

bözmeja (قهرود)

bozmoc (ابوزیدآباد) **bözmeja** (قهرود) **bozmok** (جوشقان) **bozmoja** (ازوار)

چلپاسه، گونه‌ای سوسمار، بزوجه

می‌گویند این جانور پستان بز را می‌مکد و سمّ خود را از این راه در او وارد می‌کند؛ در فارسی بزوجه (لغتنامه). آمیزه‌ای است از بز (←beza) و *mačak (←*mačaka) «مکنده» (←*mač-): مقایسه شود: کردی mēžōk «مکنده» (←(mot(a) (mok-)) یعنی «مکنده بز، (موجودی که) بز را می‌مکد». مقایسه شود: bezenmežak در کلهری به همان

معنی

• در قریهٔ برزُک کوهی است که کوه بزوجه نامیده می‌شود.

bozmoja (ازوار)

bozmok (جوشقان)

bözmöve (ابوزیدآباد)

gāmoje, γālmeje ←

bözmöč ←

bözmöč ←

بز ماده

آمیزه‌ای از بز (←beza) و ماده، یعنی «بز ماده»

bözörg (قهرود)

بزرگ

bözūy (طره)

gerd¹ ←

bāfī ←

bū (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود)

بوی، عطر

در پهلوی bōδ، از ایرانی باستان *bauda-؛ در کردی bī(h)n بوی ←*baud-na

bua (یارند)

bābā¹ ←

būbūjō (دلیجان)

مردمک چشم

این پنداره در بیشتر زبان‌ها با معانی «مردم، مرد، کودک» بیان می‌شود؛ مقایسه شود: خوانساری babak، ترکی bebek، ارمنی (در لهجه‌ها) pipik، انگلیسی pupil. بنابراین معنی نخستین واژهٔ دلیجانی نیز باید «کودک» باشد.

būd-e-savāl (هنجن)

خشتک شلوار

būdūna (ابوزیدآباد)

دولاچهٔ چوبی

büf (میمه)

بوف، جغد

bamene, joyd, kakou ←

būgā (فریزهند)	پدر
احتمالاً حالت ندای شکل *baug (از bau با پسوند -k یا -g) است.	
būyelemō (ابوزیدآباد)	bōqolomō ←
būj (نراق)	صدا، آواز
būjūla (ازوار)	bāj ←
	کوچک
bülūka (ایبانه)	ūrjūk, vejīj ←
	بشکه بزرگ
	روسی blyudo (؟)
būm (ایبانه، فریزهند)	bō ←
būmyaltōn (یارند) būnqaltūn (میمه)	غلتک پشت بام
	بام غلطان
būmōdarān (ایبانه)	بومادران (گیاه)
būn (جوشقان، قهرود، میمه، هنجن، طره)	bō ←
būnā (ایبانه)	bana ←
bunda (جوشقان)	طنابی ضخیم برای حمل آذوقه و هیزم
	از بند
būndešeyv (جوشقان) būndišav (قالهر)	فرود شب
بخش نخست این واژه از be (← ^{1,2} be) و (←)ēnde به وجود آمده است به معنی «به اینجا» ← «فردا» و بخش دوم «شب» است (←)šav(a).	
būndišav (جوشقان)	būndešeyv ←
bunyalā (کمجان)	bonja ←
bunja¹ (میمه)	قوه
bunja² (ایبانه)	پنجه
bunja-yalā (ایبانه)	پنجه کلاغ
būnqaltūn (یارند)	būmyaltōn ←
būn-kat (ایبانه)	افتادن بر زمین
bura (جوشقان)	bala ←
burda (ابوزیدآباد)	gerd² ←
būsā- (būs-) (ایبانه، قهرود، ابوزیدآباد)	بوسیدن
	mūs ←

bussūne-esbe (ابوزیدآباد)

باغ سگ، کنایه از جای کثیف، نجس

بُستان سگ

büšta (ابوزیدآباد)

رفتن

šā-(š-) ←

būva (ایبانه)

bīva ←

buwā (بیچگان، نراق، محلات، دلیجان)

bābā¹ ←

büxüssen (ایبانه)

کنک زدن؛ انداختن

از ستاک آغازین فعل **hwah-* «زدن، خرد کردن، خسته شدن»

buza (ایبانه)

beza ←

Č

چاه	(ابیانه) <i>čōh</i> (طره) <i>čō</i> (یارند) <i>čah</i> (ابیانه، ابوزیدآباد، فریزهند، یارند) <i>čā</i>
از بن واژهٔ *čāθa- (ریشهٔ *kan- «کندن»)	
← bečāda	(جوشان) <i>čā'an</i>
چابک	(قهرود) <i>čābök</i>
چادرشب، رختخواب پیچ	(فریزهند) <i>čāšou</i> (ابیانه) <i>čošav</i> (هنجن) <i>čoršou</i> (قهرود) <i>čacčö</i>
در کردی <i>čāršav</i>	
(طره) <i>čōdor</i> (قهرود) <i>čādör</i> (ابوزیدآباد) <i>čādāre, čādere, čādore</i>	
چادر، پوشش، پرده، خیمه، وسیله‌ای برای حمل کاه	
پهلوی <i>čatur</i>	
← čādāre	(ابوزیدآباد) <i>čādere</i>
← čādāre	(قهرود) <i>čādör</i>
خوب است (لفظ تأیید)	(ابوزیدآباد، ابیانه) <i>čāyā</i>
ظاهراً از چاق (ترکی)	
← čak	(فریزهند) <i>čayā</i>
← čārā	(ابوزیدآباد) <i>čāyā-beda</i>
شفایافتن، فربه‌شدن	
← čak, čāyā	
← čandagar	(بادرود) <i>čayde</i>

چاقو، کارد *čayū* (ابوزیدآباد) *čōyū* (ابیانه، طره، یارند، فریزهند) *čayū*
čayūndar, čaqūnda (ابیانه) *čūinda* (بادرود) *čāxondōr* (فریزهند) *čeyandar*
čondar (جوشقان) (ابوزیدآباد)

چغندر

در پهلوی *čakundar*، در ارمنی *čakndeł*، در کردی *čawandar*

غوک، قروباغه، وزغ *čax* (ازوار) (فریزهند، ازوار) *čayz*
 واژه‌ای است بسیار جالب توجه. ظاهراً یکی از واژه‌های شرقی (سغدی) که تا خطه کاشان رسیده است. جالب توجه است که این واژه به شکل چغز در فارسی، همچون واژه‌ای مهجور، تنها در فرهنگ‌ها و نوشتارهای دروه کلاسیک ثبت شده است. ظاهراً این مورد از نمونه‌های نادر این کهن‌واژه در گویش‌های زنده ایرانی است. در گویش‌های کرمان و سیستان نیز به همین شکل و معنی به کار می‌رود.

از سغدی *čayz / čyz* / به همان معنی، مقایسه شود: *čayz-rāy / čyz-r'γ* «دشت قورباغه‌ها» «frog-plain»

← *vaza, qūrbāqa, γūrbāye*

čah (یارند)

← *čā*

čāhār (طره) *čār* (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چهار

čāhārsü (قهرود)

چهارراه

čaim (جوشقان) *čem* (ابیانه، نراق) *čam* (چیمه) (یارند، بیدهند، طره، فریزهند، خالداآباد، فریزهند، یارند، چیمه)

čēš (ابوزیدآباد) *čeym* (قالهر) *čēš* (نشلج، ابوزیدآباد) *čīn* (ابوزیدآباد)

چشم

• *češ karda* (ابوزیدآباد) - «چشم زدن»

از بن‌واژه **čašman* که در بیشتر زبان‌های ایرانی کاربرد دارد: پهلوی *čašm*، فارسی چشم،

کردی *čav, ča'v, čam* زازایی

čaimkata (جوشقان)

کسی که از چشم دیگران افتاده است.

← *kat-(k-), čaim*

čak (جوشقان)

چاق

← *čāyā*

čāk (ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چاک لباس

čāke (ابوزیدآباد)

چاه کوچک

از *čā* (←) و پسوند مصغر *-ke*

čaköš (ابیانه، ابوزیدآباد، طره)

چکش

čakuč پهلوی

čakoš (خالدآباد)

← čakoš

تیشه خارکنی

ظاهراً از چکش

← čaköš

čāl (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره) **čel** (یارند)

چهل

čāla¹ (دلیجان، میمه)

پایین

از **čāla²** (←) با دگرگونی معنایی «چاله» ← «جای پست، پایین»

← čōla

چاله آب

čāla² (قهرود)

از **čā** (←) با پسوند مصغر **-la** که گسترش بسیاری در گویش‌های نوین ایرانی دارد.

← čōla

چله، مراسم چهلمین روز درگذشت

čāla (فریزهند، کمجان، هنجن) **čellā** (قهرود) (ابیانه، قهرود)

خجالت کشیدن

čālavaš(-vüz-) (قهرود)

چاله کود

čāla-kūdgāh (جوشقان)

هزارپا

čālpā (یارند) **čel-pā** (ازوار)

یعنی «چهل پا»

čālzou (دلیجان)

چاهک

از **čā** (←) و **-zau** که معنی‌اش روشن نیست. احتمالاً **zah** که در زهاب فارسی دیده می‌شود.

čam (بادرود، محلات، دلیجان، میمه، فریزهند، چیمه، یارند، بیدهند، طره، خالدآباد، ابوزیدآباد)

← čaim

چرانیدن

čāmā-(čām-) (ابیانه) **čēmā-(čēm-)** (قهرود، ابوزیدآباد)

← bečernova

چشمه

čama (دلیجان، کمجان) **čūšma** (قهرود، ابوزیدآباد)

čamedān (آشتیان) **čarmedō** (ابوزیدآباد) **čarmedūn** (یارند) **čarmedūn** (طره)

چمدان

برگرفته از روسی **čemodan** که به نوبه خود برگرفته از جامه‌دان فارسی است.

čamča (بادرود) **čomča** (ابوزیدآباد)

قاشق، چمچه

• **čamče-čūvayna** (ابوزیدآباد) - «قاشق چوبی»

čamōy (هنجن) **čemāy** (فریزهند) **čūimāy** (طره)

چماق

čam-rōšanī (ایبانه)

čamüša, čamüš (طره، ایبانه)

چشم‌روشنی

کفش

چموش، چاموش «گونه‌ای کفش»

kāfš, orosī ←

čamüša (طره، ایبانه)

čamüš ←

čanja (ایبانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های، کاشان) **čan, čen, čand**

(ابوزیدآباد)

چند

čanārdūn (کمجان)

čanārdūna ←

čanārdūna (کمجان) **čanārdūn** (هنجن) **čenārdouā** (فریزهند)

چینه‌دان، سنگدان پرندگان

آمیزه‌ای از واژه چینه که در پهلوی به شکل **činak** و در پارسی به شکل **čīnag** - هر دو به

معنی «دانه» - ثبت شده و پسوند **dān** - (فارسی-دان)

sandoyūna ←

čand (ایبانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های کاشان)

čan ←

čandagar (طره) **čandaya** (بادرود) **čayde** (ایبانه)

چقدر

čendeqar ←

čandaya (طره)

čandagar ←

čande (ایبانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

چندین

čandesš (ابوزیدآباد، محلات، دلیجان)

لرزش، چندش

پهلوی **čandišn** به همان معنی، **čandītan** «لرزیدن»، فارسی میانه مانوی **čannistan**،

پارسی - **čand**- ایرانی باستان ***ča(n)t** «لرزیدن»

čandībī (جوشقان)

چندتای دیگر

آمیزه‌ای از چند **(čān←)** و **bī** **(abī←)**

vədī, abī, čībī, ēvdī, nōmbī ←

čang (جوشقان) **čangūl** (طره، ابوزیدآباد) **čangūla** (فریزهند) **čanga** (ایبانه، قهرود)

چنگ، پنجه

čanga (فریزهند)

čang ←

čangak¹ (جوشقان)

چارچوبی که برای نگهداری شیر و دیگر مواد خوراکی در حیاط خانه آویزان می‌کنند.

آمیزه‌ای از **čang** (←) و پسوند **-ak**

čangak² (یارند)

چنگک قصابی
با ¹čangak یکی است.

čangūl (جوشقان)

← čang

čangūla (طره، ابوزیدآباد)

← čang

čanja (ابوزیدآباد)

← čan

ča'ousnā'an (جوشقان)

← bečavsēnova

čāp (ابیانه)

چپ

čapar (ابیانه)

چپر، کومه، آلونک

از ترکی *čeper* «پرچین»

čaparī (جوشقان)

دستمالی که به سینۀ نوزاد می‌بندند.

čāpči (ابیانه)

گرافه‌گو، حراف، لاف زن

čappeš (گز) **čappöš** (ابوزیدآباد) **čappeš** (ابیانه)

بزغاله ماده یک تا دوساله

فارسی چپش، کردی *čāpiš*. بیشتر وام‌واژه‌ای ترکی به‌شمار می‌رود، ولی به احتمال زیاد ریشه

ایرانی دارد: از ایرانی باستان **kapra-* (۹)

← kowre

čappeš (گز)

← čappeš

čappöš (ابوزیدآباد)

← čappeš

čaqūnda (ابیانه)

← čayūndar

čār¹ (ابیانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)

← čāhār

čār² (آشتیان) **čāra** (ابیانه، هنجن)

چرخ

برآمده از بن‌واژه **čaxra-* (در هندی *čákra*)، چرخ در فارسی

← čār³, čarxejā, čār³

čār³ (فریزهند، ابیانه) **čōr** (بیدهند، ابوزیدآباد) **čāra** (یارند، طره، کمجان، فریزهند، چیمه)

چرخ نخریسی، دوک نخ

ظاهراً از *čār²* (←)

← čarxejā

čārā (فریزهند) **čayā** (محلات، دلیجان، بیدهند، هنجن، کمجان، چیمه، قهرود) **čērā** (ابوزیدآباد)

čār¹ (جوشقان) **čōrā** (یارند، ابیانه) **čörā** (ابوزیدآباد)

چراغ

← čarāy

čār¹ (آشتیان)

← čār²

čār² (بیدهند، ابوزیدآباد)

← čār³

čāra³ (قهرود)

چاره

čar(ak) پهلوی ارمنی

čārā (فریزهند)

← **čōrā¹**

čara (جوشقان)

چرخ که برای گرفتن خامه به کار می‌رود

← **čār²**

čarāg (دلیجان)

سبد

← **čargīna, čerge**

čārāy (ابوزیدآباد) **čūrā** (طره) **čōrāq** (ایبانه)

چراغ زنبوری

← **čārā, muši-gersūj**

čārbör (ابوزیدآباد)

بز چهارساله

از «چهار بر» یعنی «بزی که چهار بار مویش را چیده‌اند (بریده‌اند).»

← **yakbor, döbör, sabor, šošbor, paybor**

čārčaxa (ابوزیدآباد)

چهارچرخه

čārčū(a) (ابوزیدآباد)

چارچوب، وسیله‌ای چوبی که برای نگهداری خوراک از سقف آویزان می‌کنند.

← **čārčū**

čārčūye (ایبانه)

چارچوب در

← **čārčū(a)**

čārčūve-ba (ابوزیدآباد)

← **čārčū**

čārčūye (ایبانه)

← **čārčū**

čārde (ابوزیدآباد، قهرود)

چهارده

čārdiyom (بادرود)

شب چهاردهم ماه، نیمه ماه قمری

čargīna (فریزهند، جوشقان)

سبدی بزرگ برای حمل گوشت و میوه

← **čarāg, čerge**

čaryat (کمجان، ابوزیدآباد) **čarqat** (جوشقان، نوش‌آباد) **čārquad** (ایبانه)

لچک، چارقده

چهارقد

čāryūne (ابوزیدآباد)

چهارتا، چهارگانه

čark (فریزهند، یارند) **čerk** (ایبانه، طره، ابوزیدآباد)

چرخ زخم، کثافت

čārma (ابوزیدآباد)

چهارمین

čarmedān (آشتیان)

← **čamadūn**

čarmedūn (یارند)

← **čamadūn**

čārpeškema (ابوزیدآباد)

چهار ایوان بزرگ وسط محوطه خانه، چهارپشکم

← **pešgā**

čār-pōva (ابوزیدآباد)	چارپایه
čārqađ (ابیانه)	čaryat ←
čarqat (جوشان، نوش آباد)	čaryat ←
čāršama (ابوزیدآباد)	چهارشنبه
čāršūna (ابوزیدآباد)	چارشانه
čārvā (جوشقان) <i>čarvā</i> (فریزهند)	چارپا، حیوان
مقایسه شود: چاروادار، یعنی «چارپادار» - «چوپانی که گلهٔ گوسفند و گاو را برای فروش از جایی به جای دیگر می‌برد.»	
čārvā (جوشقان)	čārvā ←
čarx (ابوزیدآباد)	čārā ←
čār (کمجان) <i>čarxčā</i> (ابیانه، طره، بیدهند)	چرخ چاه
	čār ² ←
čarxā'on (جوشقان)	چرخیدن
čarxčā (کمجان)	čār ←
čarxejā (جوشقان، کمجان)	چرخ پشم‌ریسی
	čār ² , čār ³ ←
čarxnā'an (جوشقان)	چرخاندن
čās(t) (ازوار)	čāšt ←
čāšda (ابوزیدآباد)	چاشت، صبحانه
	češā'an, čāšt ←
čāšma (ابیانه، طره، فریزهند، قهرود، ابوزیدآباد)	čama ←
čašmak (ابوزیدآباد) <i>čemak</i> (نراق)	چشمک
čāšou (فریزهند)	čāččö ←
čāšt (ابیانه) <i>čās(t)</i> (ازوار)	بین صبح و ظهر، نزدیک به ساعت ۱۰ صبح
	češā'an, čāšda ←
čāšt-(čāš-) (ابیانه)	چشیدن، مزه کردن
	češā'an, bečašta ←
čāšt-(čīn-) (ابیانه) <i>čīš(t)-(čīn-)</i> (قهرود)	نشستن
از ریشهٔ *čai- «استراحت کردن، نشستن» که تنها در گویش‌های مرکزی ایران به‌جا مانده است (جانی چونگ).	
čašta (جوشقان)	خاموش
بی‌گمان از شکل مفعولی فعل (←) čāšt-(čīn-)	

čatr (خالد آباد)

زلف

از چتر مو

čawdār (ابوزیدآباد)

چاودار، شبدر

گیاه شبدر که گونهٔ باستانی آن **جودر** است و از بن‌واژهٔ ***yawa-tara-** به معنی «شبهه جو» ***yawa-** «جو» به وجود آمده است.

čax (تکیه‌سادات، ازوار)

← **čayz**

čāxondār (فریزهند)

← **čayundar**

čāy¹ (ابیانه)

کبوتر

کبوترهای وحشی بیشتر در دیوارهای چاه زندگی می‌کنند. استفاده از این واژه (= چاه) برای نامیدن کبوتر احتمالاً در پی دگرگونی معنایی عبارت «کبوترچاهی» (در محاوره **کفترچایی**) به چای به معنی «کبوتر» است - با حذف **کبوتر**.

čāy² (فریزهند) **čot** (ابیانه)

چای

čaz (ابیانه)

گونه‌ای بوتهٔ خار که تیغ بسیار دارد و رنگش نزدیک به خاکستری است. بیشتر برای پوشش سقف از آن استفاده می‌شود.

از بن‌واژهٔ منطقه‌ای ***čaxša-** (***čakša->**) به معنی «تلخ، تیز» که بر پایهٔ داده‌های زبان‌های شرقی ایرانی بازسازی شده است (از جوی ادلمان) و تاکنون در گسترهٔ گویش‌های غربی دیده نشده است. مقایسه شود: شغنی **cīx**، خوفی **cox**، سرکلی **ceX** «تلخ» و همچنین نام‌های: برتنگی **cāx** «پیاز وحشی»، یزغلامی **čaš** «گونه‌ای خار»، روشنی **cix** «بوتهٔ خار»، شغنی **cix** «بوته»

گونهٔ **čazze** هم در برخی از روستاهای کاشان برای نامیدن این گیاه به کار می‌رود. در فارسی کاشان نیز به شکل **چژه** و به معنی «گونه‌ای بوتهٔ تیغ‌دار» دیده می‌شود.

← **čazda**

čazda (قبرود، جوشقان)

هیزم

ظاهراً از **čaz** (←)

← **heyma**

غذا (بیشتر آبکی)، خوردنی
 از ایرانی باستان -**čīθra* به معنی «دانه، بذر». اصولاً نامیدن غذا (به‌ویژه آش و سوپ) با واژهٔ دانه یا نام غلات پدیده‌ای است رایج، چنان‌که در ارمنی نیز می‌بینیم: *hatik* «دانه، بذر» و در عین حال «آش، سوپ»

← *če⁴*

چیز، چه چیز (ابوزیدآباد، ابیانه) *čēs* (ابیانه، فریزهند و بیشتر گویش‌های کاشان) *čē², čī*
 چه، چی (قهرود، ابوزیدآباد) *čö* (ابیانه و بیشتر گویش‌های کاشان) *če³*
 • *čade* (ابوزیدآباد) - «چه‌ات است؟»

مال‌ومنال، ثروت (ابیانه) *če⁴*
 ظاهراً باید از -**ciθra* «دانه، بذر» (و «خانواده، قبیله») باشد- با روند دگرگونی معنایی: «دانه، بذر» ← «کشتزار، مزرعه» ← «دارایی، ثروت، مال و منال» یا «خانواده، قبیله» ← «دارایی، ثروت»

← *če¹*

← *čeft*
 چفت در (ابوزیدآباد) *čef-bar* (ابیانه) *čeft¹*
 دگمه (بارود) *čeft²*

← *čayundar* (ابوزیدآباد) *čeyandar*
 پستان، نوک پستان (ابیانه) *čiča* (ابوزیدآباد) *čiče, čeje*

از واژگان «کودکانه» که بیشتر برای نامیدن اندام‌های بدن، به‌ویژه بخش‌هایی که پوشیده می‌شوند، به کار می‌روند. مقایسه شود: *čīj, čīj, čīj, čīj* «پستان»، *چول* «آلت تناسلی بچه». *چچول* یا *چچوله* «زبانک فرج زن»، *ممه* «پستان زن»، ارمنی *cic* «پستان زن»، کردی *mamik* به همان معنی

← *jeje*

قطره، چکه (یارند، ابیانه، طره، فریزهند) *čekā, čekkā*

← *čekā*

← *čāl* (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره) *čel¹*

(نراق) *čela* (دلجان، بادرود، میمه، جوشقان) *čel²*

← *čel²* (نراق) *čela*

سر پا (ابوزیدآباد) *čelay*

چین و چروک دست (جوشقان) *čelīz* (ابوزیدآباد) *čelezg*

← čelezgā'a, čolūz

پژمرده

čelezgā'a (جوشقان)

ریشه این فعل اسمی (← bečölözova) ظاهراً یک عنصر آوامعنایی است که در čelezg (←) و čelezyī (←) نیز دیده می‌شود، مقایسه شود: در ارمنی čəlez «چین و چروکدار»

← bečölözova, čolūz

دریده، پاره شده

čelezyī (جوشقان)

← čelezgā'a

انگشت کوچک دست

čelīk (ابوزیدآباد)

← qalīč, māmāčelik, angöšpēla

← čelezg

گره قالی

čelīz (جوشقان)

čella (ابوزیدآباد)

چهل لا (؟)

čellā (ایبانه، قهرود)

← čala

چهلمین

čelma (ابوزیدآباد)

čel-pā (ازوار)

← čalpā

← čaim

čem (نراق، ایبانه)

čemā-(čēm-) (قهرود، ابوزیدآباد)

← čāmā-(čām-)

← čamōy

čemāy (فریزهند)

← čašmak

čemak (نراق)

← čan

čēn (ایبانه، فریزهند، ابوزیدآباد، طره، بادرود و دیگر گویش‌های کاشان)

← čanārdūna

چه اندازه، چه مقدار

čēnārdouā (هنجن)

čendaqar (جوشقان)

← čandagar

حسود

čensür (ایبانه)

واژه مرکب به معنی «چشم سرخ، چشم قرمز»- آمیزه‌ای از čēn «چشم» (← čaim) و sür به معنی «سرخ» (← sür')

در باورهای عامیانه قوم‌های شرق، از جمله ایرانیان، کسانی که چشمان آبی یا سرخ دارند دارای ویژگی‌های بد به‌شمار می‌آمدند. از این گروه انسان‌ها باید دوری جست، زیرا پلیدی همراه با حس حسادت باعث می‌شود با نگاه خود به دیگران ضرر برسانند که در تداول عام همان چشم‌زخم نامیده می‌شود.

آیا از چشم‌شور (؟)

čerā¹ (محلات، دلیجان، بیدهند، هنجن، کمجان، چیمه، قهرود)

čerā² (ابوزیدآباد، طره)

čerā-(čer-) (ابوزیدآباد)

از ریشه *čar- «رفت و آمد کردن، گشتن»، پهلوی čarak «چراگاه، چریدن»، ارمنی čarak

به همان معنی

bečerova ←

چراغ موشی

čerā-müšī (ابوزیدآباد)

müšī ←

خرچنگ

čerečelang (محلات)

ظاهراً شکل تغییر یافته خرچنگ است.

karčayng ←

čerge (قهرود، ابوزیدآباد)

گونه‌ای سبده که با شاخه‌های نرم درخت انار درست می‌شود.

čarāg, čargīna ←

čark ←

خیلی کثیف

čerk (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

čerkūnd (ابیانه)

چرکین

češ (نشلج، ابوزیدآباد)

čēš (ابوزیدآباد، ابیانه)

čēšā'an (جوشقان)

čaim ←

če² ←

چشیدن

از ایرانی باستان *čaš- «چشیدن، نوشیدن، خوردن». پهلوی čaxšišn «مزه»، čāšt «چاشت»،

čāštak «غذا»، čāšnīk «مزه، چاشنی»، فارسی چاشت، چاشنی، چشیدن، ابیانه‌ای čāšt،

ارمنی (> ایرانی) čaš «غذا»، čašak «سلیقه، مزه»، čašel «غذا خوردن»

čāšt -(čāš-)· bečašta ·čāšda ·češd ←

češd (دلیجان)

لذت، کامیابی

češā'an ←

چشانندن

češnā'an (جوشقان)

češā'an ←

دانا، حکیم

čēšzūn (ابیانه)

چیزدان

četār (ابیانه) **šetār** (ابوزیدآباد)

بند پای بزغاله

در منوجانی čedār «بستن دست و پای دام»

چگونه، چطور četaw ← (قهرود) četenī (بادرود) četayī (فریزهند) četaw

← četaw (قهرود) četenī

← četaw (ابیزیدآباد) čēye (ایبانه) čey چیزی

← čey (ابوزیدآباد) čēye

← čaim (قالهر) čeym

گوشت کباب‌شده čez (ابوزیدآباد) čez

واژه‌ای آوایی، مقایسه شود: فارسی محاوره چلغوز «جگر سرخ‌شده با پیاز»، ارمنی təž (در) təžvəžik به همان معنی

چیدن čīd-(čīn-) (قهرود) čīd-(čēn-) (ابوزیدآباد) čīd-(čīn-) (ایبانه) čīd-(čīn-)

از ریشه *čai-(*čī-) «چیدن» فارسی میانه، پارتی čīn-

← čē² (ایبانه، فریزهند و بیشتر گویش‌های کاشان) čī

چیز دیگر čībī (جوشقان) čībī

← abī ·vədī ·nōmbī ·ēvdī

← čēje (ایبانه) čīča

← čēje (ابوزیدآباد) čīče

پستان‌بند زنان čīče-ban (ابوزیدآباد) čīče-ban

← jeje-band ·pessūn-band

← čī-(čīn-) (ابوزیدآباد) čī-(čēn-)

← čī-(čīn-) (قهرود) čīd-(čīn-)

تنور گلی، اجاق čīl (هنجن، جوشقان) čīl

مقایسه شود: در بختیاری čālē. čūl «اجاق» - برآمده از čāh (>čāθa*) با افزوده شدن پسوند مصغر (-al) و سپس تبدیل -ā- به -ū- و آنگاه به -ī-

← čā

چوب نازک، شاخه‌های خردشده درخت čīla (جوشقان) čīlla (ابوزیدآباد) čīla

از čū (<) + پسوند مصغر -la

← čīla (جوشقان) čīlla

چینه، دیوار čīma (محلات) čīna (بادرود) čīma

چیزی، یک کمی čīmī (ابوزیدآباد) čīmī

← čaim (ابوزیدآباد) čīn

čīna (بادرود)	← čīma
čīn-düm (ابوزیدآباد)	چین صورت
čīš(t)-(čīn-) (قهرود)	← čāšt-(čīn-)
čö (ابوزیدآباد، قهرود)	← če ³
čö¹ (ابوزیدآباد) čōm (محلات) čōn (چیمه) čūm (فریزهند، بیدهند، کمجان، قهرود، یارند، قهرود، کمجان، بیدهند، فریزهند) čom (یارند، قهرود، قهرود، کمجان، بیدهند، فریزهند)	
čūn (ازوار، ابیانہ) (ازوار)	خرمنکوب
احتمالاً از ریشهٔ ایرانی باستان *čam- (هندواروپایی *kem- به معنی «فشار دادن، له کردن») مقایسه شود: درارمنی čam به همان معنی	
čö² (طره)	← čā
čöböq (ابوزیدآباد)	چپق
čodor (طره)	← čādere
čoyolī (جوشقان) čoyulī (ابوزیدآباد)	شکایت، چغلی (کردن)
čöyū (ابوزیدآباد)	← čayū
čoyulī (ابوزیدآباد)	← čoyolī
čoh (ابیانه)	← čā
čoi (فریزهند)	← čāy ²
čöjüre (ابوزیدآباد) čöjürī (قهرود)	چگونه
čöjürī (قهرود)	← čojürē
čok (جوشقان)	گوشهٔ روسری
	← čonba
čola (جوشقان) čölla (ابیانه)	پنبه
čöla (ابوزیدآباد، ابیانہ، یارند)	گودال، چمن، زمین پست و گود
	← čāla ² ، čā، čāla ¹
čolayala (ابیانه)	سید حصیری خرما
	← čolale، čolaqal، čolyāl
čolale (فریزهند)	سید دسته‌دار
	← čolayala، čolaqal، čolyāl
čolaqal (جوشقان) čolār (ابیانه)	سید کوچک
čolār (جوشقان)	← čolayala، čolale، čolyāl
čolyāl (یارند)	← čolaqal
	سیدها
	← čolayala، čolale، čolaqal

čölla (ابیانه)

čölm (ابیانه، بیدهند) čülm (ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود)

← čola

آب بینی (بیشتر خشک شده)

مقایسه شود: در زفره‌ای و کشه‌ای lunj به همان معنی

← ōdumāy

čölmēna (ابوزیدآباد) معنی تحت‌اللفظی: دماغو، کسی که همیشه آب بینی‌اش روان است.

فارسی (آدم) چلمن

čolūz (ابیانه)

چین و چروک

← čelezg, čelezgā'a

čōm (محلات)

← čō¹

čomča (بادرود)

← čamča

čomedō (ابوزیدآباد)

← čamadūn

čōn (چیمه)

← čō¹

čon (ابیانه) čūn (قهرود)

چون

čōnā-(čōn-) (قهرود، ابیانه) čūnā-(čūn-) (ابوزیدآباد)

نشانندن

از ریشه *čai- «استراحت کردن، نشستن»

← čūnā'an

čōna (محلات) čūna (قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

چانه

čonba (جوشقان)

گوشه

← čok

čondar (جوشقان)

← čayundar

čöppūn (جوشقان) čoppūn (جوشقان) čöwppōn, čūppū, čūppō(n) (ابوزیدآباد)

čūppūn (قهرود)

چوپان

čon (ابیانه) čūn (قهرود)

چون

čoppūn (جوشقان)

← čöppūn

čōr (ابیانه، فریزهند)

← čār³

čōra (دلیجان) čora (محلات، بادرود، جوشقان) čor (ابوزیدآباد، ابیانه) čōra

(آشتیان)

شاش، میز، ادرا

مقایسه شود: čūrčūre (←) در میمه به معنی «شاش شخص بیمار»، در ارمنی šer «شاش»،

č'ərč'ər- «جریان مایع». ظاهراً این واژه (čör) تکواژی آوایی است.

← šāš, jīč

čor (فریزهند، ابیانه)	čār^۳ ←
čor (محلات، بادرود، جوشقان)	čör ←
čörā¹ (فریزهند) čarā (طره، ابوزیدآباد) čerā (یارند) čorā (ابیانه)	چرا
čörā² (یارند، ابیانه)	čārā ←
čorā¹ (ابیانه، جوشقان)	čārā ←
čörā² (یارند)	čörā¹ ←
čora (دلجان)	čör ←
čōrah, čōrak (طره)	چارک، ربع از چهاریک
čōrak (طره)	čōrika ←
čörāq (ابیانه)	čōrah ←
čorband (کمجان)	čarāy ←
čordün (خالدآباد، ابوزیدآباد) čördüna (طره) čördünā (بیدهند، یارند)	čordün ←
čoudän (آشتیان) čorband (کمجان)	

مثانه

آمیزه‌ای از čör «شاش» (←) و پسوند مکان دان

čördünā (طره)	dordün ←
čördüna (خالدآباد، کمجان)	čordün ←
čördüna (ابوزیدآباد)	čordün ←
čōrika (ابوزیدآباد)	čordün ←
	نیمه آجر
	از چهاریک، چارک
čörsūja (ابوزیدآباد)	čōrah ←
	ادار با سوزش

آمیزه‌ای از čör (←) و ستاک حال فعل «سوزاندن، سوختن» (←) (söt-(sūj-))

čoršou (هنجن)	čāččö ←
čortka, čorta (دلجان)	

ابزار حساب، چهارچوبی کوچک که در داخل آن مهره‌هایی با ترتیب ویژه به سیم کشیده شده است.

فارسی چرتکه، از روسی četki به همان معنی

čortka (دلجان)	čorta ←
-----------------------	----------------

čos (یارند، بیدهند، فریزهند، چیمه) چس
واژه‌ای آوایی که در بیشتر زبان‌ها به شکل‌های همگون دیده می‌شود: کردی *fis*، سیوندی *pēs*، نایینی *šus*، ارمنی *t'is*، منوجانی *toe*. در کردی فعل *fiskirin* «چسیدن» به معنی «گادن» در رابطه با پرندگان به کار می‌رود: *dik fisā mirīškā dika* «خروس مرغ‌ها را می‌گاید».

← **čosane**

سوسک سیاه

čosane (فریزهند) از *čos* (←) به معنی «چسو، بدبو». ظاهراً این گونه نام‌ها برای سوسک سیاه پدیده‌ای است معمول، زیرا ارمنیان نیز این حشره را *t'əstan-bəloč* می‌نامند که «سوسک چسو» ترجمه می‌شود. در منوجانی گونه‌ای مورچه بدبو را *mūrīke tosū* یعنی «مورچه چسو» می‌نامند و همین مورچه در رودانی *tosouk* «چسو» نام دارد. اصولاً بسیاری از حشرات در برداشت‌های عامیانه به انواع مدفوع نسبت داده می‌شوند و این پدیده از پشتوانه تاریخی برخوردار است. برای نمونه در زمان ساسانیان همین کرم را *pazūk-ī guhgart (guhvart)* می‌نامیدند که «کرم گه گرد (کرمی که در گه می‌گردد)» ترجمه می‌شود. مقایسه شود: فارسی محاوره گه لوله «حشره‌ای که در کثافت و نجاست لول می‌خورد و می‌زید».

● در وفسی **māčese**

ذرت برشته، چس فیل در فارسی

čosgorg (دلجان)**čös-yaltūna** (ابوزیدآباد)

رختخواب

معنی تحت‌اللفظی: «چیزی که چس می‌غلطاند»، کنایه از «رختخواب». در گویش فارسی شهر کاشان به «رختخواب» گوز خفه‌کن می‌گویند.

čosi (فریزهند)

طحال

از *čos* (←)؛ در برخی باورهای عامیانه باد شکم را به بیماری این عضو نسبت می‌دهند.

← **asparza, asfarza, aspal**

حراف، پر حرف، آدم پوچ، کنس، نوکیسه

čosmēj (دلجان)

آمیخته‌ای از *čos* «چس» (←*čos*، *čosane*) و *mēj* (←*vēj*) ستاک حال از «بیختن» (←*ārdavējā*، *vet-(vēj-)*) با معنی نخستین «کسی که چس می‌بیزد (چس الک می‌کند)»، یعنی «بیکار، لاابالی» ← «حراف...».

čošav (ابیانه)← **čāččö****čošnī** (ابوزیدآباد)

دانه، چینه

همان چاشنی است (←*česā'an*)

čoua (آشتیان)

čoudān (آشتیان)

čöwpōn (ابوزیدآباد)

čöyemūn (ابیانه)

Čū (قهرود) **čūgā** (ابوزیدآباد، ازوار، ابیانه، جوشقان، دلیجان، محلات، فریزهند، چیمه، هنجن، یارند، طره)

چوب

● čūyīn (ابیانه) - «جویی»

پهلوی čöp، گونه قهرودی از čōpak

čūgā (قهرود)

čūla (محلات)

← čū

خرده‌هیزم

از چوب (←čū) همراه با پسوند مصغر -la، مانند rūla در لری و rōlay در کردی جنوبی

به معنی «بچه» (از rū «فرزند، رود» با همان پسوند)؛ مقایسه شود: در فارسی بروجنی čūla

«چوب کبریت»

← heyma

čūlm (ابیانه، بیدهند)

← čölm

čūlū (ابوزیدآباد)

پرنده‌ای کوچک که سینه‌ای سرخ رنگ دارد.

čūlūfta (جوشقان)

ریزه‌های خردشده جارو

از čū (←) و lufta یعنی «رفته» (ریزه‌های چوب رفته‌شده). یا از čūl (←čūla) و ufta

(«افتادن») یعنی «چوب‌ها (ریزه‌های) افتاده» (؟)

čūm (کمجان، بیدهند، فریزهند، یارند، قهرود)

← čō¹

čümāy (طره)

← čamōy

čūn¹ (ابیانه)

← čon

čūn² (ازوار، ابیانه)

← čō¹

čūnā-(čūn-) (قهرود، ابیانه)

← čōnā-(čōn-)

čūna (چیمه، بیدهند، طره، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

← čōna

čūnā'an (جوشقان)

خاموش کردن

از čōnā-(čōn-) (←) با روند دگرگون معنایی «نشاندن» ← «نشاندن آتش» ← «خاموش

کردن»

← čōnā-(čōn-)

čūndar (بادرود)

← čayundar

čūppō(n) (ابوزیدآباد)

← čöppūn

čūppū (ابوزیدآباد)

čūpūn (قهرود)

čūra (ابیانه)

čürā (طره)

čūrčüre (میمه)

čürešta (ابیانه)

čūrn (میمه)

čūrtkā (طره)

čūxat (طره) **čūrtkā** (فریزهند، ابوزیدآباد)

چوب باریک خطدار که به مثابه معیار برای خرید و فروش شیر به کار می‌رود.

آمیژه‌ای از čū (←) و خط. گونه طره‌ای ممکن است همان čortka باشد (←čorta).

čūzīl (طره)

شبنم یخ‌بسته

آمیژه‌ای از čū (←) و zīl؛ نخست با معنی «چوب» یا «درخت» با در نظر گرفتن اینکه

شبنم روی برگ‌های درخت یخ می‌بندند، بنابراین بخش دوم باید به معنی «یخ» یا چیزی

یخ‌مانند باشد. از این‌رو رابطه این واژه با گروه واژگانی که به معنی «تگرگ» در زبان‌های

ایرانی کاربرد دارند به خاطر می‌آید: سغدی /zēdēn /zydēn/، یدغا žīlo و فارسی ژاله

«شبنم» (البته وابستگی‌های نمونه آخر با گروه یادشده مسئله‌انگیز است) > ایرانی باستان

فارسی -zrāduni* و بشاگردی *dərāyēn* > باستانی *drāduni*. طره‌ای zīl بی‌گمان

متعلق به این گروه واژگان است با معنی نخستین «تگرگ».

• یا به احتمال زیاد zīl در طره‌ای از *jardya* می‌آید چنان‌چه ژاله مشتق از *jarda* در

ایرانی باستان است.

zīz ←

čöppūn ←

čöppūn ←

čör ←

čarāy ←

ادرار شخص مریض

jīš, šāš, čör ←

دوک ریسندگی

از čū (←) و rešta (رشته)

وسيله خرد کردن گندم

čūxat ←

D

- da¹** (ابوزیدآباد، قهرود) حرف اضافه- اندر، به، برای
- **da-lā** (ابوزیدآباد)- «در، بین، درمیان»، • **da-rū** (ابوزیدآباد)- «در، بین، درمیان»؛ • **da-** (ابوزیدآباد)- «نزد، پیش، درکنار»؛ • **da-var** (ابوزیدآباد)- «به، جلو، درمقابل»
- da²** (ابوزیدآباد، جوشقان) حرف اضافه- از، بعد
- **da-čaš bekata** (ابوزیدآباد) - «از چشم افتادن»
- da³** (قهرود، ابوزیدآباد) **dard** (ایبانه) **dārd** (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود) درد
- dōrda ←** داد
- dā-(d-)** (ایبانه، قهرود) دف، دایره
- dab** (ابوزیدآباد) دبهٔ روغن
- dabba** (فریزهند) سطل فلزی بزرگ
- dabla** (ابوزیدآباد) **dabba ←** شخصی که ریش بلند دارد.
- dabriša** (ابوزیدآباد) احتمالاً برآمده از درویش (یا از **dabba-rīša** - *دبه ریش (؟))
- dača** (نراق) **darvūš ←** صبیح، درست
- dād** (ابوزیدآباد) فریاد، داد
- dādā¹** (بادرود) مادر
- **dādā-gordū** (بادرود)- «مادربزرگ»
- duwā ←**

dādā² (قهرود، ابیان، جوشقان، میمه، ابوزیدآباد، ازوار، کمجان، فریزهند، هنجن، چیمه، بیدهند)
dādā (یارند) **dāya** (ابیانه، طره) **dodō**

خواهر

• **dādā-gorda** (بیدهند)، **dādā-gorde** (چیمه، فریزهند، کمجان)، **dādā-gord**
 (فریزهند)، **dōdō-gorde** (طره)، **dāya-gorda** (یارند) – «خواهر بزرگ» • **dādā-kasle**
 (بیدهند، فریزهند، چیمه)، **dōdō-kūjūlīye** (طره)، **dādā-jakče** (کمجان) – «خواهر کوچک»

dedī (یارند، هنجن) **daye** (کمجان، ابیان) **dāde** (فریزهند) **dade** (جوشقان، میمه، ازوار) **dada**
 (قهرود) **dādū** (ابوزیدآباد) **dōdū** (ابیانه، طره) **dōde** (چیمه)

برادر

• **dōde-gurdā** (ابیانه، طره)، **dōdu-gōrda** (ابوزیدآباد)، **daye-gordtar** (هنجن)،
daye-gorda (یارند)، **dāde-gorde** (کمجان)، **dade-gord** (فریزهند) – «برادر بزرگ» •
dade-kasle (فریزهند)، **dāde-jakče** (کمجان)، **dōde-kūjūjīyā** (طره)، **dedī-kasle**
 (چیمه) – «برادر کوچک»

dāde (کمجان، ابیان)

← **dada**

dade (فریزهند)

← **dada**

dādebīdād (ابیانه)

بدبختی

dadejana (فریزهند)

← **dayejen**

adešū (طره) **dōdešū** (ابیانه) **dōdešūy** (فریزهند، کمجان)

برادرشوهر

← **dōdōšūy**

dādū (قهرود)

← **dada**

dagā (ابوزیدآباد)

حالا این را می‌خواستی!

dagga (محلّات) **taka** (ابوزیدآباد)

بز نر برای جفتگیری

در گویش‌های ایرانی گسترش بسیاری دارد: کردی **tak'a**، خوانساری **tega, dega** – واژه‌ای
 است ترکی – تکه (**tekā, taka**) به معنی «بز نر، بز کوهی» که در بیشتر زبان‌های ترکی
 به کار می‌رود و در ترکی قدیم نیز گواه دارد.

گرم

dāy¹ (نشلج)

← **tāq**

dāy² (ابوزیدآباد)

day (ابوزیدآباد)

زمین سفت

dāynā-(dāyna-) (ابیانه)

← **dāqnā-(dāqna-)**

dayya (ابوزیدآباد)

پینه دست و پا

dah¹ (ابیانه)

← **daqū**

دهکده، روستا

h- در پایان واژه بسیار ضعیف تلفظ می‌شود و گاه (به‌ویژه در ترکیب‌ها) به‌طور کامل حذف می‌شود (←hērda).

dah² (ابیانه) **deb** (قهرود، ابوزیدآباد)

ده (۱۰)

dahān (ابیانه) **dabūn** (فریزهند، طره) **dūhūn** (بیدهند) **dubūn** (هجن) **dūn** (خالدآباد) **deōne** (نشلیج) **dohon** (قالهر) **dovūn** (ابوزیدآباد) **dovone, deban, davā(n)** (چیمه، محلات) **don** (ازوار)

دهان

مقایسه شود: کردی **dav**، بلوچی **dap**

dahana (ابیانه) **dahanā** (ابوزیدآباد)

← **āyn**

لگام، افسار، عنان

dahanā (ابیانه)

← **dahana**

dahū (بادرود)

← **dāval**

dahūl (ابیانه) **dāvūl** (قهرود) **doval** (ابوزیدآباد)

شکلک، مترسک

dahūn (فریزهند، طره)

← **dahān**

daja (میمه)

← **dēja**

dal, del (یارند، ابیانه، قالهر و بیشتر گویش‌های کاشان)

دل، قلب

dāla (ابیانه) **dala** (ابوزیدآباد)

پوست خشک شده روی زخم

دلمه «خون بسته شده»

dala (ابوزیدآباد)

← **dāla**

dalangāl (طره)

چارچوبی که برای حمل بار روی الاغ می‌گذارند.

dālesbīd (ابوزیدآباد)

سپیدار

dālgūš (ابوزیدآباد)

بز یا گوسفندی که گوش‌های بزرگ داشته باشد.

dallak (قهرود)

دلاک

dallakū (محلات)

دارکوب

dalm (محلات)

دلو آب، سطل

dālō (چیمه) **dālūn** (ابوزیدآباد)

راهرو، دالان

dālūn (چیمه)

← **dālō**

dām (ابوزیدآباد)

دام

dam¹ (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

دم، کنار

dam² (بادرود)

dāman (چیمه)

damanā (ابیانه)

damb (ابوزیدآباد)

dambargāh (هنجن)

dam bedovā (ابوزیدآباد) **dam dā-(d-)** (قهرود، ابوزیدآباد)

dam bekešova (ابوزیدآباد)

damdā-(d-) (قهرود، ابوزیدآباد)

damkonī (فریزهند، کمجان)

damvar, dampašā (ابوزیدآباد)

damtarešta (ابیانه)

damvar (ابوزیدآباد)

dandā (طره)

danda¹ (فریزهند، بیدهند، ابوزیدآباد، خالد آباد)

danda² (قهرود، محلات، فریزهند)

dandō, dandūn (ابوزیدآباد، بادرود، یارند، بیدهند، ابیانه، فریزهند، طره، کمجان) **dendōn**

(هنجن، قالهر) **dendūn** (چیمه)

نفخ شکم

dūman ←

domena ←

ضربت، ضربه

مقایسه شود: کردی **dirb**

آستانه در

حرف زدن

دم کشیدن غذا و چای

dam bedovā ←

دمکش دیگ پلو

تا آخر، به نوبت

براده، تراشه

dampašā ←

dānde¹ ←

dānde¹ ←

dānde² ←

دندان

• **dandō-gerd** (ابوزیدآباد) - «دندان گرد (پر طمع)» • **dandūn-ālk** (کمجان)،

dandūn-ōra (طره)، **dandūn-ār** (بیدهند) - «دندان آسیاب» • **dandūn-gurd** (ابیانه) -

«دندان بزرگ» • **dandūn-kors** (یارند) - «دندان کرسی» • **dandūn-jajawe** (کمجان)،

dandūn-jelav (ابوزیدآباد)، **peš-dandūn** (یارند) - «دندان پیشین» • **dandūn-**

γuruča (ابوزیدآباد) - «به هم خوردن دندان‌ها» • **dandūn- kuruče** (جوشقان)

dandūn-γuruča (ابوزیدآباد) - «به هم خوردن دندان‌ها»

dandūn (ابوزیدآباد، بادرود، یارند، بیدهند، ابیانه، فریزهند، طره، کمجان)

daounā'a (ابوزیدآباد) **dehanwe** (جوشقان)

آمیزه‌ای از **dehan** «دهان» (←**dahān**) و **aynuvā** (←**aynuvā**)

dandō ←

دهن‌دره، خیمازه

آمیزه‌ای از **dehan** «دهان» (←**dahān**) و **aynuvā** (←**aynuvā**)

aynuvā ←

dappa ←

پهن، تپاله

dāpā (ابیانه)

dappa (ابیانه) **dāpā** (ابیانه، ابوزیدآباد)

dāq (ایبانه، ابوزیدآباد)

گنبد، قلک، آسمان

از طاق

daqar (ایبانه)

← **tāy**

تعداد، مقدار

daql (ایبانه)

← **nēndaqar** 'nāndegar

مصادره، ضبط

دخل

dāqnā-(dāqna-) (قهرود، ابوزیدآباد) **dāynā-(dāyna-)** (ایبانه) **taqnā-(tāqna-)**

dāynova (ابوزیدآباد) (جوشقان)

باز کردن، گشودن

فعل اسمی از **dāq** (← **tāq**)

daqū (بادرود)

پینه، تاول میان انگشتان پا

daya (← **dayya**)

dār¹ (ایبانه، فریزهند، قهرود) (میمه، جوشقان، **dāre**) (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، راجی، یارند، ازوار)

dōre (طره) (بیدهند)

داس بزرگ

شکل اصیل واژه برای «داس» در گویش‌های «مادی» برخلاف **dās** در لهجه‌های «پارسی»

جنوب‌غربی. در وفس و آشتیان: **dāxra**, **dāre**

• ایرانی باستان ***dā-θra** به‌وسیلهٔ زنجیرهٔ میانی **dahra** که در برخی از گویش‌های

شمال‌غربی هم دیده می‌شود به **dār** یا **dōr** تبدیل شده است- با دگرگونی آوایی **-θr-** * به-

-hr- و **-r-** برخلاف گویش‌های جنوب‌غربی که در آنها **-θr-** * به **-s-** تبدیل می‌شود.

(مقایسه شود: فارسی و کردی **dās**)

dār² (نراق)

درخت

از ایرانی باستان ***dāru**. در بیشتر گویش‌های ایرانی به‌کار می‌رود.

dar¹ (ایبانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

برای

dar² (ایبانه، قهرود و بیشتر گویش‌های کاشان)

در، اندر، تو (پیشوندی برای برخی فعل‌ها)

• **dar-āqūt (tāyūj-)** (ایبانه) - «آویختن، آویزان کردن»؛ • **(čīn-) dard-čīd** (قهرود،

ابوزیدآباد) - «جمع کردن، چیدن»؛ • **dar-gelnā** (ابوزیدآباد)، **(gel-) dar-gelā** (قهرود) -

«برگردان، وارونه کردن»؛ • **(k-) dar-kat** (قهرود، ابوزیدآباد)، **dar-katan** (جوشقان) -

«افتادن»؛ • **(k-) dar-kat** (ایبانه) - «پدید آمدن، به‌وجود آمدن»؛ • **(pēč-) dar-pēčā**

(ابیانه) - «پیچاندن» • **dar-pešt-** (peš-) (ابیانه) - «کوبیدن، میخ کوبیدن» • **dar-šā-** (š-) (ابوزیدآباد) - «فرونشستن خورشید» • **dar-vāšt-** (vaz-) (ابیانه) - «گم کردن» • **dar-** (xāv-) (xāv-) (ابوزیدآباد) - «فرو بردن» • **dar-xāvīd-** (xāv-) (ابوزیدآباد) - «فرو بردن» • **dar-** (xos-) (xos-) (قهرود) - «انداختن»

dar³ (قهرود)

سر، در، سرپوش

darafš (ابوزیدآباد)

← **derafš**

darāyza (ابیانه، ابوزیدآباد)

ترازو

پهلوی **tarāzōk**، فارسی میانه مانوی و پارتی **talāzūg**

← **tarāz**، **terāz**

darauš (فریزهند)

← **derafš**

darāz (ابیانه) **dorāz** (ابوزیدآباد)

دراز

← **derāj**

darbas (ابیانه)

مخصوص، ویژه

از دربست در فارسی محاوره که درواقع اصطلاح تاکسیرانی است: زمانی که مسافر تاکسی را کرایه می‌کند (دربست) و راننده اجازه ندارد مسافر دیگری سوار کند.

dar-beče (میمه)

← **bar-bačča**

darbō (ابوزیدآباد)

دربان

dārd (ابیانه)

← **da³**

dard (قهرود، ابوزیدآباد)

← **da³**

dārd-(dār-) (ابیانه) **dard-(dar-)** (فریزهند، یارند)

داشتن

از ریشه ***dar-** «نگهداشتن، گرفتن» که در بیشتر زبان‌های کنونی ایرانی در واژه‌های گوناگون به معنی «داشتن» دیده می‌شود (برای نمونه، **داشتن**، **دار** در فارسی)؛ گرچه در برخی از زبان‌ها فعل «داشتن» وجود ندارد و برای بیان معنی آن از ساخت‌هایی چون **dativus possessivus** استفاده می‌شود: در کردی **qīzaka min haya** «من یک دختر دارم»، معنی تحت‌اللفظی: «مرا دختری هست». البته ریشه ***dar-** در کردی در برخی ترکیب‌ها آمده است ولی با معانی دیگر، برای نمونه **hinārtin** (hinēr-) (یا (ha)nārdin) «فرستادن» ***ham-dar->**

dard-(dar-) (فریزهند، یارند)

← **dārd-(dār)**

dāre (ابیانه، فریزهند، قهرود، میمه، جوشقان)

← **dār¹**

dare-kīn (آشتیان)

مقعد

مقایسه شود: در کون در فارسی

← kün

گاز، نیش

dargašta (ابوزیدآباد)

آمیخته‌ای از dar (←dar²) و gašta به معنی «نیش زده» (از ریشه *gaz-)

dāryōli (ابوزیدآباد)

دار قابلیافی

darhel (ایبانه)

همین لحظه

در حال

darhōvta (ابوزیدآباد)

آویخته

فعل مرکب با پیشوند dar (←dar²)

hōvt-/hōvj بی گمان ریشه *waig/j- «تکان دادن، آویختن» را دربر دارد- ظاهراً از *fra- waij-، برخلاف (āyūt-(āyūj-) که از *ā-waij- می آید.

← āyūt-(āyūj-)

آویزان شدن

darhōvjova (ابوزیدآباد)

← darhōvta

darī (ابوزیدآباد)

← daurī

darīja (یارند)

پنجره

از *darīčak - «در کوچک»

dārjen (جوشقان)

تبر

ظاهراً از تبرزین با دگرگونی آوایی ویژه خود لهجه: -j-، با ارتباط ثانوی بخش نخست واژه با dār به معنی «درخت، چوب» یا با دگرگونی معمولی t- آغازین به d-(darāyza←)

darmēšta (ابوزیدآباد)

در شلوار ریدن

معنی نخستین واژه «در شلوار ادرار کردن» بوده است، چنانچه فعل mēštan معنی «شاش کردن، میزیدن، میختن» را دارد: از *maiz-

← armēšta · mēšt-(mēz-)

درمان

darmū (ابوزیدآباد)

darpa (ایبانه)

آخرین، آخر

darpaynova (ابوزیدآباد)

تلیت کردن

ترکیب فعلی با پیشوند dar-(←dar²). با درنظر گرفتن قانونهای آوایی گویش ابوزیدآبادی (دگرگونی -ad-، -ang- به -ay-←-(payīsa- (payīsa) شکل -payn(a)- را می توان از

ایرانی باستان **pati-dṛna-* دانست (از ریشه **dar-* «پاره کردن، شکافتن» ← «خرد کردن» که دره در فارسی نیز از همین ریشه است ← *darra*).

← *darra* 'dernaṃya

دره

← *darpaynova*

درس

dārs (ایبانه)

daršeda (ابوزیدآباد)

غروب آفتاب

درشدن، دررفتن، آمیزه‌ای از *dar* (← *dar*¹) و مصدر فعل *šā-(š-)*¹ (←)

darvāštan (جوشقان، ابوزیدآباد)

باختن در بازی

آمیزه‌ای از *dar* (← *dar*²) و *vāšt-(vāz-)*¹ (←)

darvēsta (ابوزیدآباد)

انداختن (سرکه و شراب)

از *dar* (← *dar*²) و فعل *vāšt-(vāz-)* (←). به‌طور کلی در زبان‌های منطقه درست کردن سرکه، ترشی و شراب با فعل «انداختن» بیان می‌شود.

darvūš (ایبانه) *davrēš* (قهرود)

درویش

فارسی درویش، کردی *darvēš* و در بیشتر زبان‌های ایرانی و غیر ایرانی منطقه (برای نمونه در ارمنی *darviš*، ترکی *darviş* و حتی در روسی *derviš*، انگلیسی *dervish*). بیشتر به معنی پیرو طریقه‌های صوفی‌گرا به کار می‌رود، برای نمونه دراویش قادری یا نقشبندی، ولی در تداول عام به گدایان و فال‌بینان دوره‌گرد نیز درویش می‌گویند که درواقع بیشتر آنان همان درویشان طریقه‌های گوناگون هستند. در فارسی امروز اصطلاح درویش به‌عنوان صفتی برای شخص فروتن، زاهد و کم‌توقع هم کاربرد دارد (مقایسه شود: درویش مآب).

• از دوره میانه زبان‌های ایرانی گواه دارد: در سغدی *žəxušk/δrywšk* به معنی «شاگرد، پیرو» که از ایرانی باستان **driguška-* می‌آید، یعنی «مطیع، گوش‌به‌زیر». گونه درغوش در فارسی کلاسیک به همین معنی آمده است.

← *dabrīša*

دریا

daryā (ایبانه)

dārz (ایبانه)

← *darz*

doqz (ابوزیدآباد) *dayaz* (ایبانه) *dārz* (نراق) *derj* (جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود)

darz (قهرود) *daš* (نوش‌آباد)

شکاف، درز

از **darza-*

dārzā-kū (ایبانه)

شکاف کوه

درز کوه

dārzān (کمجان، ایبانه، طره)**darzan** ←**darzan** (کمجان، ایبانه، طره) **dārzān** (فریزهند، ازوار، آشتیان، ابوزیدآباد، یارند، ایبانه، جوشقان)**dārzen** (نراق) **derjan** (بادرود)

سوزن خیاطی، وسیله بیرون آوردن خار از دست

• **darzan γollōbī** (یارند) – «سوزن قفلی، سوزن قلاب‌دار»از ***darzana-** (ریشه ***darz-**)**dārzen** (بیده‌ند، هنجن)**darzan** ←**das** (طره، ایبانه) **dās** (ابوزیدآباد، چیمه، یارند، نشلج، محلات، نوش‌آباد، ایبانه، قهرود)

(دلجان، قالهر،

دست

dās¹ (طره، ایبانه)**das** ←**dās²** (کمجان)

نُنگ حمام

dāsā (یارند) **dassa** (آشتیان، ابوزیدآباد، هنجن، فریزهند، **dāssā** (ایبانه) **dasso** (بادرود) **dasse**

(ابوزیدآباد)

دسته کلنگ، دسته بیل

• **dasse-bāl** (ابوزیدآباد) – «دسته بیل» • **dāssā-yenna** (ایبانه) – «دسته هاون»**dāsar** (کمجان) **dassūr, dāssōra, dasūra** (ایبانه) **dāsōra** (طره) **dastāsiyō**(هنجن) **dastar** (قهرود، فریزهند)

دست‌آس

آمیزه‌ای از **das** «دست» (←) و **ār** «آسیاب» (←)، با معنی «آسیاب دستی»، چنان‌که در

دست‌آس فارسی می‌بینیم.

• گونه **dastāsiyō** (فریزهند، قهرود) از دست‌آسیاب می‌آید.**dasāra** (ایبانه)**dāsar** ←**dasban** (ابوزیدآباد)**disband** ←**dasband** (جوشقان) **dastūna** (ابوزیدآباد) **dasban** (قهرود، یارند)

النگو

دستبند، دستانه

dasbajī (قهرود) **das-bežeda** (ابوزیدآباد)

کف زدن

das-bežeda (ابوزیدآباد)**dasbajī** ←**dasgīra** (فریزهند) **dastvākera** (هنجن)

دستگیره

dasgū (ابوزیدآباد)

دستگاه

dāsyāla (بیدهند، کمجان، یارند، چیمه) *dasxāla* (طره) *dāsyōle* (نراق، ابوزیدآباد)
dasxōlā (هنجن)

داس کوچک، دستغاله

آمیزه‌ای از *dās* «داس» که گونه غربی جنوب غربی (پارسی) *dār*¹ (←) به شمار می‌آید و پسوند *-yāla* که در بزغاله نیز دیده می‌شود (*bezīla*).

dāsyōle (طره)

dāsmāl (ابیانه)

dasnāmāz (ابوزیدآباد)

dāsōra (طره)

dāssā (ابیانه)

dassa¹ (فریزهند، هنجن، ابوزیدآباد، آشتیان)

dassār (ابیانه)

dasse (ابوزیدآباد)

dasso (بادرود)

dāssōra (ابیانه)

dasšūrī (قهرود)

dast (قالهر، راجی، فریزهند)

dasta (قهرود)

dastar (هنجن)

dastāsiyō (فریزهند، قهرود)

dasteyā (کمجان)

dastūna (جوشقان)

dastvākera (هنجن)

dasxāla (بیدهند، کمجان، یارند، چیمه)

dāsxāt (ابیانه)

dasxōlā (هنجن)

daš¹ (قهرود)

daš² (فریزهند، یارند) *dašt* (ابیانه) *dāšt* (طره) *dāšta* (ابوزیدآباد)

dāšēi¹ (قهرود)

dāšt (ابیانه)

dāšt-(dārz-) (جوشقان) *dāštan* (ابیانه)

از ریشه **darz-* «به هم وصل کردن، پیوند دادن، چسباندن، دوختن»

← **dāsyāla**

دستمال

وضو

← **dāsar**

← **dāsā**

← **dāsā**

← **dāsar**

← **dāsā**

← **dāsā**

← **dāsar**

حوض

← **das**

مشت

← **dāsar**

← **dāsar**

رختخواب پیچ

← **disband**

← **dasgīra**

← **dāsyāla**

دستخط

← **dāsyāla**

← **darz**

دشت

جاروی دسته بلند

دسته بیل (?)

← **daš**²

دوختن

dašt (فریزهند، یارند)	daš² ←
dāšta (طره)	daš² ←
dāstan (جوشقان)	dāšt-(dārz) ←
daštavō (ابوزیدآباد)	daštavōna ←
daštavō, daštavōna (ابوزیدآباد)	دشتبان
daur (ایبانه)	dūr ←
daurī darī (ابوزیدآباد) dāvri (طره، ایبانه)	بشقاب، دوری
dava(n) (ابوزیدآباد)	dahān ←
davā (ایبانه) dovā (یارند) devā (قهرود)	دارو، دوا
davā² (ایبانه)	دعوا، نزاع
dāval (ایبانه) dōvala (بیدهند) dōvol (بادرود) dahū (یارند)	تاوُل، دمل
	dombal ←
dāvāzze, devāzze (ابوزیدآباد) dōvāzza (ایبانه) duāza (یارند) dāzde (قهرود)	دوازده
dāvlat (ایبانه)	دولت
davrēš (ایبانه)	darvūš ←
davreyā (ابوزیدآباد)	به گرد هم
dāvri (طره، ایبانه)	daurī ←
dāvul (قهرود)	dahul ←
dax (ابوزیدآباد)	کتک (لفظ کودکانه)
dāya (یارند)	dādā² ←
dayā-berasva (ابوزیدآباد)	به هم رسیدن
dayā-gandova (ابوزیدآباد)	به هم خوردن
	deyā-beyāta, ār-gandova ←
dayā-mōlīda (ابوزیدآباد)	به هم مالیدن، همدیگر را زدن
daya (ابوزیدآباد)	پینه دست و پا
dayaz (ابوزیدآباد)	daqū ←
daye (یارند، هنجن)	darz ←
dayejen (هنجن) dōdežan (طره) dōdezan (ایبانه) dadejana (فریزهند)	dada ←
	برادرزن
dayī (یارند) dāyī (فریزهند، بیدهند) döyī (فریزهند)	دایی
dāyī (فریزهند، بیدهند)	dayī ←

dāynova (ابوزیدآباد)

dāzde (قهرود)

dālī (میمه)

dāmbevati (جوشقان)

dānde¹ *danda* (فریزهند، بیدهند، ابوزیدآباد، خالدآباد) (میمه)

dānde² *danda* (کمجان، بیدهند، میمه، آشتیان) *donda* (قهرود، محلات، فریزهند) (میمه)

dündā (اردستان) *dünde* (خوانسار) *dinda* (جوشقان، انارک) *dünda* (چیمه، طره)

dönda (ابیانه)

dāqnā-(dāqna)- ←

dāvāzze ←

دیگ، دول

ریسمان

دنده

زنبور

• *danda-sūra* (فریزهند)، *dönda-süa* (ابیانه) - «زنبور قرمز»؛ • *dündā-vāš* (طره) -

«زنبور وحشی بزرگ»؛ • *dündā-zardā* (طره) - «زنبور زرد»؛ • *dündā-asal* (طره) -

«زنبور عسل وحشی»

از گروه واژگان آوایی. اصولاً نام‌های حشرات پرنده را حتی در گسترهٔ زبان‌های هندواروپایی، بیشتر، واژگان آوایی (onomatopoeic) تشکیل می‌دهند، بعید است این واژه وجه تسمیه‌ای معین از ایرانی باستان داشته باشد. البته در زبان بازسازی‌شدهٔ هندواروپایی بن‌واژه‌ای وجود دارد به شکل **dhrōn* به معنی «خرمگس» که شباهتی با این گروه از واژگان در کاشان و دیگر منطقه‌های ایران دارد و شکل ایرانی باستان آن، در صورت وجود، می‌بایست **drān* باشد. افزون‌براین خود **dhrōn* در هندواروپایی باز جنبهٔ آوایی دارد.

جالب‌توجه است که این واژه به شکل *دنده* و *تنده* به معنی «زنبور، زنبور سرخ» در فارسی نیز آمده است. ویلهلم آیلرس با در نظر گرفتن گونهٔ *تنده* در فارسی برای این گروه واژه‌ها بن‌واژهٔ ایرانی پیشنهاد می‌کند. وی می‌پندارد که شکل نخستین همهٔ گونه‌های بالا با *t-* آغازین بوده است به‌سان *tunda* (یعنی *تنده*) در فارسی و بنابراین، گونهٔ باستانی آن را باید **tundak* بازسازی کرد به معنی «تند، سریع» که به نوبهٔ خویش به **tavandak* «قوی، زورمند» پهلوی برمی‌گردد. پیشنهاد آیلرس از چند روی قابل قبول نیست: ۱) از دیدگاه معنایی (semantical) «تند» و «زورمند» معنی نخستین نام این حشره را توجیه نمی‌کند؛ ۲) همهٔ گونه‌های این تکواژ در گویش‌های ایرانی با *d-* آغازین هستند و تنها در یک مورد در فارسی شکل *تنده* ثبت شده است (آن‌هم به احتمال زیاد باید اشتباه نوشتاری باشد)، بنابراین، اصل این واژه با *d-* بوده است و نه *t-*؛ ۳) کیفیت آوایی این تکواژ در دستگاه آوایی آن به‌خوبی نمایان

است (تکرار -d-، وجود -n- و فراوانی گونه‌های با واکه‌های گوناگون) و تن به ریشه‌یابی قانع‌کننده‌ای نمی‌دهد؛ و سرانجام ۴) در هجای نخست (-a-، -ə-، -i-، -ü-، -o- در همه موارد کوتاه است، در حالی که اگر ریشه‌یابی آیلرس درست باشد این واکه می‌بایست حتماً با -o- (u یا -ī-) کشیده می‌بود.

در گویش‌های غربی ایرانی برای «زنبور» تکواژ دیگری نیز وجود دارد که در گستره کاشان هم ثبت شده است (vāž). این تکواژ برخلاف گونه‌های بالا بن‌واژه ایرانی باستان دارد: *wabsā- (> هندواروپایی غربی ایرانی، حتی در اوستا و پهلوی، با نمونه‌های گوناگون دیده می‌شود. مقایسه شود: در اوستا -waβžaka-، پهلوی vabz، بلوچی gwabz، gwamz، منوجانی (در کرمان) gōuz، guazī(n)k، رودانی (نزدیک منوجان) mōuk، لاری bōz، bāz، لری bauz، آباده‌ای benj، گبری bowz، کردی mōz و فارسی بوز

← vāž

دروغ (نراق، قهرود) *derū* (ابوزیدآباد، میمه، ایبانه) *durū*، *dorū* (میمه) *dərū* در پارتی *drōy*، پهلوی *drō(v)*، فارسی دروغ، کردی *daraw*، بلوچی *d(a)rōg*، *drōy* → *drauga** یکی از ویژگی‌های زبان‌های جنوب‌غربی ایرانی تبدیل -g- * ایرانی باستان میان دو واکه به -w- (-v-) است، برخلاف تبدیل این همخوان به -γ- در گویش‌های شمال‌غربی. در نمونه‌های یادشده از جمله در کردی ویژگی جنوب‌غربی (پارسی) را می‌بینیم، در صورتی که خود فارسی از قانون «مادی»، یعنی شمال‌غربی، پیروی می‌کند (مقایسه شود: دروغ).

← dū¹

حرف اضافه-از، به (قهرود، میمه) *de* این حرف اضافه پشته‌تاریخی ندارد و در واقع در سطح *parole* به وجود می‌آید یعنی هنگام سخن گفتن، مخاطب معنی آن را از محتوای صحبت در می‌یابد؛ از این‌روست که چنین واژگانی در موارد گوناگون می‌توانند معنای کاملاً متفاوت و حتی متضاد داشته باشند، مانند معنی حرف اضافه از (*ablativus*) و حرف اضافه به (*dativus*) که در واژه یادشده می‌بینیم. چنین حرف اضافه‌ای در کردی (کرمانجی) هم به شکل *di* وجود دارد > مقایسه شود: *az di Armanīstānē hātima* «من از ارمنستان آمده‌ام» و *az di Rawānē*

dičim «من به ایروان می‌روم». معنی حرف اضافهٔ *di* در این دو جمله تنها به کمک معنی فعل روشن می‌شود.

بعید است از **da* ایرانی باستان - نشانهٔ انکلیتیک (*enclitic*) با معنی «طرف، سو» باشد - زیرا این گونه عناصر لغوی هیچ گاه به طور مستقل در درازمدت حفظ نمی‌شوند.

سریع، تند، با سرعت (حرف ندا برای تشویق) *dē* (ابوزیدآباد)
 ← *dada* (چیمه) *dedi*
 (محلات) *dūgūla* (ابوزیدآباد) *dīk* (جوشقان) *dīj* (ابیانه) *dēv* (بیدهند) *dīg* (ابوزیدآباد) *dēg* دیگچه

گونهٔ محلاتی - با پسوند تصغیر *-ula* از ایرانی باستان **dai(a)ka-* **dai(-)* سوختن، سوزاندن (؟) یا از ریشهٔ **daiz-* که برای *dēza* (←) دیز (دیزی) نیز باید درست باشد (؟)

← *dēz*، *deyz*، *dīzūle*، *dēza*، *dēgbar*
 دیگ بزرگ مسی

← *dēg*، *dīz*، *dyez*، *dīzūle*، *dēza*
 مرد بزرگ و قوی‌هیکل

degena (ابوزیدآباد)
 دگل، دکل، تکل «درشت‌اندام با دست و پای گنده، نتراشیده، نخراشیده»؛ مقایسه شود: در ارمنی *dangalax* «مرد هیولا مانند، ولی احمق»، *daganak* «گرز کلفت»

← *dah²* (قهرود، ابوزیدآباد) *deh*
 ← *dahān* (ابوزیدآباد) *dehan*
 ← *daounā'a* (ابوزیدآباد) *dehanowe*
 دهمین *dehma* (ابوزیدآباد)

گندم باد داده شده (از گاه جدا شده) و در خرمنگاه انباشه شده (میمه) *daja* (ابیانه) *dējā*
 احتمالاً از **dēja* به معنی «چیز انباشته شده، دژ مانند»، در فارسی دژ/دژ-**daiza*، ارمنی *dēz*

← *dīgbar* (ابیانه) *dēkbar*
 ← *dal* (یارند، ابیانه، فالهر و بیشتر گویش‌های کاشان) *del¹*
 شکم، معده *del²* (فریزهند، ابیانه، یارند)
 از دل «قلب»

← *teldār*، *tel*
 دله

(ابوزیدآباد) *delā*
 سرماخوردگی درختان پس از شکوفایی *delčā* (ابوزیدآباد)
 از *del* (← *dal*) و چاییدن (← *bečāda*)

deldel (ابوزیدآباد)	مردد، دودل
delengōn (محلات)	آویزان
delgā (ابوزیدآباد)	← ōngōn خواستن، دلخواه
	آمیژه‌ای از del (←dal) و gat (←(gā-/gō-))
deltay (ابوزیدآباد)	دلتننگ
delvāpey (ابوزیدآباد)	دلواپس
delvāz (ابوزیدآباد)	دل‌باز، جای گشاده و باصفا
dema (قهرود)	باد گرم
demāy (قهرود) domāy (بیدهند، چیمه، ابوزیدآباد، قهرود)	بینی، دماغ
	از damāk (ریشه -dam* «نفس کشیدن») به معنی «نفس کش»
dendōn (چیمه)	← dandō
dendūn (هنجن، قاهر)	← dandō
deng (ابیانه)	دانه، چین، طعمه
	کرمانی dang «دانه»، از -dānaka* ؛
deōne (ازوار)	← dōn
dēr¹ (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)	← dahān
dēr² (فریزهند)	دیر
derafš (یارند، ابیانه) darauš (فریزهند) derauš (هنجن) darafš (ابوزیدآباد) dorous	خمرة آب
dorouš (محلات) (نراق)	
	درفش، سوزن بزرگ
	پهلوی drafš ، فارسی درفش، ارمنی (>پهلوی) drawš . هم در فارسی و هم در ارمنی این واژه به دو معنی «پرچم» و «سوزن بزرگ» به کار می‌رود.
derā-hāxōten (قاهر)	دراز کشیدن، خوابیدن
	آمیژه‌ای از derā (←derāj) و فعل xoten «خوابیدن»
	(←hōt-(hōs-) hā (←) با پیشوند
derāj (نراق) derāz (قاهر، نشلج)	دراز
	← darāz
deramba (محلات) derembe (ابیانه)	
	گونه‌ای بوته خار با تیغ‌های کم و رنگی نزدیک به خاک که بیشتر برای پوشاندن سقف از آن استفاده می‌شود.
	← döröma

derauš (هنجن)**derafš** ←**derax** (چیمه، میمه، ایبانه) **deraxt** (طره) **derāxt** (ابوزیدآباد) **derāxt** (ابوزیدآباد)

درخت

derāz (قالهر، نشلج)**derāj** ←**derāxt** (طره)**derax** ←**deraxt** (چیمه، میمه، ایبانه)**derax** ←**derazdena** (جوشقان)

مقدار کم

derāz vaka-(ker-) (قهرود)

صبر کردن

deremba (بیدهند)

قلیان

derembe (ایبانه)**deramba** ←**derezā-(derez-)** (ابوزیدآباد)

جستن، دویدن

به احتمال زیاد از ریشه ***tarč-(*tark-)** «برگشتن، رفت و آمد کردن» که در میان زبان‌ها و گویش‌های غربی ایرانی تنها در فارسی **ترکنده** (پیشنهاد جانی چونگ) و در زبان‌های شرقی در یک واژه ختنی آمده است (رولاند امریک، *دستور زبان سکایی*، ص ۱۴۵) واژه ابوزیدآبادی درواقع سومین نمونه اعلام وجود این ریشه در گستره زبان‌های ایرانی است. در گویش ابوزیدآباد (و همچنین در ایبانه‌ای) **d-** آغازین در بسیاری از موارد از **t-** می‌آید (← **dāy**, **dappa**, **darāyza**)، چنان‌چه در مواردی نیز **p-** آغازین به **b-** تبدیل می‌شود (برای نمونه ← **banjā**).

derī-xōvīda (ابوزیدآباد)

به زور فرو کردن

derj (نراق)**xāvīd-(xāv-)** ←**derjan** (نراق)**darz** ←**dernāya** (ایبانه)**darzan** ←

دریده شده، پاره شده

از ***dṛna-****derū** (نراق، قهرود)**darpaynova** ←**derūn** (قهرود)**dərū** ←**derūvājen** (جوشقان، میمه) **dorvājen** (ابوزیدآباد) **dorūvājena** (قهرود)**dorō** ←**dorūvājen** (ایبانه)

دروغگو

آمیزه‌ای از دروغ (←dərū) و ستاک حال فعل گفتن ویژه گویش‌های شمال‌غربی: vāj- از ایرانی باستان *wāč-. این واژه ظاهراً باید ترکیبی باستانی باشد، احتمالاً از *drauga- wāčana- ایرانی باستان.

• دروغ‌زن (با همان معنی) در فارسی ترکیب دیگری است (فارسی باستان draujana-)

دشمن *dōšman* (ایبانه) *dōšma* (ابوزیدآباد) *dōšma* (نراق) *desman*
 دشنام، فحش *dožmūn* (جوشقان) *dōšmū* (ابوزیدآباد) *dōšmū* (قهرود، محلات) *dešmūn*
 فریزهند، ایبانه، چیمه، قهرود *döt* (ابوزیدآباد) *döče* (واران، بیجگان) *deto* (نراق، دلیجان، زر) *det*
 (میمه، جوشقان، ابوزیدآباد، بادرود، ازوار،

دختر، دوشیزه

• *det-āmū* (محلات)، *döt-omū* (ایبانه) – «دختر عمو»؛ *det-xāla* (محلات)، *döt-*
xala (ایبانه) – «دختر خاله»؛ *döt-dādā* (فریزهند) – «دختر خواهر»؛ *döt-*
gorde (چیمه) – «دختر بزرگ»؛ *döt-kasla* (فریزهند)، *döt-kasle* (بیدهند)، *döt-*
kasliye (چیمه) – «دختر کوچکتر»

از **duxtā* با حذف -x- در بیشتر گویش‌های غربی ایران (مقایسه شود: کردی *dō*, *döt*)

det ← *deto* (واران، بیجگان)
 دیو *dīb* (ابوزیدآباد) *dēv¹* (قهرود، ابوزیدآباد)
dēg ← *dēv²* (ایبانه)
davā² ← *devā* (قهرود)
dāvāzze ← *devāzze* (ابوزیدآباد)
dövēs ← *deves* (یارند)
 دیوانه *dōvēs* (یارند) *devīs* (ابوزیدآباد)
dīvūna (قهرود) *dīvōna* (ابوزیدآباد) *dēvōna*

دیوانه

به هم خوردن *deyā-beyāta* (ابوزیدآباد)
 بخش نخست این فعل مرکب *deyā-* به معنی «به هم» به کار می‌رود و در بسیاری از فعل‌ها ثبت شده است. (برای نمونه ←*deyā-berasva*). بخش دوم نیز اگر پیشوند فعلی *be-* را برداریم ستاک گذشته *-yāta* را دربردارد و این به احتمال زیاد به ریشه ایرانی باستان **hwar-* (**xwar-*) به معنی «گرفتن، برداشتن، به هم خوردن» برمی‌گردد که در خوردن

فارسی (در فعل‌های مرکب زمین خوردن، به هم خوردن نه به معنی غذا خوردن) نیز نهفته است.

← **dayā-gandova** ، **ār-gandova**

← **dēyargove**

deyargā (ابوزیدآباد)

deyargove, **deyargā** (ابوزیدآباد) **digīr** (قهرود) **diyar** (محلات) **diyar** (بادرود)

عصر، نزدیک عصر، غروب

آمیخته‌ای از سه بخش: **de** «در، اندر»، **ēvār** «عصر، غروب» (در فارسی دری **ایوار**، در فارسی کلمی **ایوار**، کردی **ēvār** (<*adi-bāra-)) و سرانجام پسوند **-gā** (گاه)

deylam (ابوزیدآباد)

اهرم، دیلم

dēza (ابیانه)

دیزی

← **dēgbar** ، **dīzūle** ، **dyez** ، **dīz** ، **dēg**

dēzandō, **dīzandū** (ابوزیدآباد) **dēzandūn** (ابیانه) **dēzendōn** (میمه)

سه پایه‌ای برای آشپزی

یعنی «دیگ‌دان، دیزی‌دان» (<dēg>)، جایی یا وسیله‌ای که روی آن دیگ می‌گذارند، به گفتهٔ آیلرس: Topfhalter

dēzandūn (ابیانه)

← **dēzandō**

dēzendōn (میمه)

← **dēzandō**

dī-(vün-, yīn-) (جوشقان) **dīyan** (ابوزیدآباد) **dīd-(vīn-)** (ابیانه) **dī-(vīn-)** (قهرود)

دیدن

dī-(vīn) (ابیانه)

← **dī-(vün-, yīn)**

dī (یارند)

← **dū¹**

diār (جوشقان)

پیدا، دیدار

کردی **dīhār**

dīb (ابوزیدآباد)

← **dēv¹**

dīd-(vīn-) (ابوزیدآباد)

← **dī-(vün-, yīn)**

dīg (بیدهند)

← **dēg**

digīr (قهرود)

← **dēyargove**

dīgla (خالدآباد)

پاتیل مسی

درواقع «دیگ کوچک»، از **dīg** (<dēg>) با پسوند مصغر **-la**

dīgar (نراق)

دیگر

dīgbar (ابیانه) **dēkbar** (ابوزیدآباد)

در دیگ یا دیگ

از $\bar{d}i\bar{g}$ (←dēg) و $\bar{b}ar^1$ «در» (←)

$\bar{d}i\bar{y}ar$ (محلات)

← $\bar{d}ēyargove$

$\bar{d}i\bar{j}$ (جوشقان)

← $\bar{d}ēg$

$\bar{d}i\bar{k}$ (ابوزیدآباد)

← $\bar{d}ēg$

$\bar{d}i\bar{m}^1$ (ازوار) $\bar{d}i\bar{m}$ (فریزهند، کمجان، هنجن) $\bar{d}i\bar{m}$ (طره، ابیانہ) $\bar{d}i\bar{m}a$ (ابیانه، ازوار) $\bar{d}i\bar{m}^1$ (صورت، رخسار)

از ایرانی میانه $\bar{d}ē\bar{m}$ ؛ مقایسه شود: پهلوی $\bar{d}ē\bar{m}$ ، ارمنی $\bar{d}ē\bar{m}(k^1)$ ، فارسی دیم

$\bar{d}i\bar{m}^2$, $\bar{d}i\bar{m}$ (ابیانه)

بر، روی

$\bar{d}i\bar{m}a$ (طره، ابیانہ)

← $\bar{d}i\bar{m}^1$

$\bar{d}i\bar{n}da$ (خوانسار)

← $\bar{d}ā\bar{n}de^2$

$\bar{d}i\bar{n}del$ (ازوار)

اسهال

← $\bar{d}el^2$

$\bar{d}i\bar{s}tan$ (قهرود)

قرار داشتن

از دو بخش $\bar{d}e$ (←) و $\bar{e}s\bar{t}a$ «ایستادن» ($\bar{e}s\bar{t}a > *stā$)

← $\bar{e}s\bar{t}a-(\bar{e}s\bar{t}ov-)$ $\bar{h}ō\bar{v}e\bar{s}tova$ $\bar{v}e\bar{s}tōyan$

$\bar{d}i\bar{v}āl$ (چیمه)

← $\bar{d}i\bar{w}al$

$\bar{d}i\bar{v}ōna$ (ابوزیدآباد)

← $\bar{d}ē\bar{v}ōna$

$\bar{d}i\bar{v}ūna$ (ابیانه، قهرود)

← $\bar{d}ē\bar{v}ōna$

$\bar{d}i\bar{y}an$ (جوشقان)

← $\bar{d}i-(\bar{v}ün-, \bar{y}in)$

$\bar{d}i\bar{y}anā$ (ابیانه)

مراسم مهمانی که در خانه عروس برای خانواده داماد انجام می‌گیرد و پس از آن پای داماد به منزل عروس گشوده می‌شود.

$\bar{d}i\bar{y}ar$ (بادرود)

← $\bar{d}ēyargove$

$\bar{d}i\bar{z}$ (جوشقان)

ظرفی سفالی برای نگهداری فراورده‌های شیر

فارسی دیز

← $\bar{d}ē\bar{z}a$ $\bar{d}i\bar{z}ūle$ $\bar{d}yē\bar{z}$ $\bar{d}ē\bar{g}$

$\bar{d}i\bar{z}andū$ (ابوزیدآباد)

← $\bar{d}ē\bar{z}andō$

$\bar{d}i\bar{z}ūle$ (جوشقان)

دیز کوچک، دیگ سفالی کوچک

آمیزه‌ای از $\bar{d}i\bar{z}$ (←) و پسوند تصغیر $\bar{ū}le$

← $\bar{d}ē\bar{g}bar$ $\bar{d}ē\bar{z}a$ $\bar{d}i\bar{z}$ $\bar{d}ē\bar{g}$

$\bar{d}o$ (راجی‌زر، نسلج، قاهر)

← $\bar{d}ō$

dö (زر، نسلج، قالهر)	do (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره)	دو
döbör (ابوزیدآباد)	dobör (محلات)	dobor (قهرود، ابیانه)
از دوبرُ به معنی «بزی که موی آن دوبار چیده شده است.»		بزغالهٔ نر دوساله
sabor ←	šošbor ←	paybor ←
čārbör ←	yakbor ←	döbör ←
döbör ←		det ←
döčeje • (ابوزیدآباد) - «دخترک، دختر بچه» •	döče-lekāte (ابوزیدآباد) - «دختر	
döče-šūxe • (ابوزیدآباد) - «دختر خوشگل»		هرزه»
dādešū (طره)		dadešū ←
dādešūy (ابیانه)		dadešū ←
dādezan (ابیانه)		dayejen ←
dādežan (طره)		dayejen ←
dādō (ابیانه، یارند)		dādā² ←
dādōšū (طره)		dādōšūy ←
dādōšūy (ابیانه)	dādōšū (طره)	خواهرشوهر
dādēdū (ابوزیدآباد)		dadešū ←
dogma (ابیانه)	dūgma (ابیانه، یارند، هنجن)	dada ←
dōya (ابیانه)		دگمهٔ لباس
doyālī (آشتیان)	doloyī (ابیانه)	döqūl (بادرود)
doylī (بادرود)	doylī (هنجن)	doyālī ←
döhöl (قهرود)	dömbak, dowra (ابوزیدآباد)	دوقلو
dohon (نسلج)		دوکل
döhös (ابوزیدآباد)		dahān ←
		شش کیلو، یک من
		واحد «من» کاشان، برخلاف «من» سه کیلویی تبریز، برابر شش کیلو گرم است.
döka (طره، ابیانه)		douk ←

قیچی پشم‌چینی (ایبانه) *dökārt* (ابوزیدآباد، فریزهند، میمه، بادرود، ازوار) *dokārt*
 ظاهراً از *dō* «دو» (←) و *kārt* یعنی «قیچی» به معنی «وسيله‌ای که از دو کارد ساخته شده است»؛ مقایسه شود: *dokārč*. *dokārd* به همان معنی در گویش‌های کرمان و سواحل خلیج فارس

dökārt (ایبانه) *dokārt* ←
dōkeja (ابوزیدآباد) *douk* ←
dökkö (ایبانه) *dökün* (ابوزیدآباد) دکان
dökün (ایبانه) *dökkö* ←
dökūna (ایبانه) زین، نشیمنگاه، کفل
 از *dō* «و» (←) و *kūna* «کون» (←*kün*). درواقع کون به معنی یک لب کون به کار می‌رود.

döl (قهرود) بستن آب پس از آبیاری مزرعه
döllā (ابوزیدآباد) *döllā* (قهرود) دولا
dolī (جوشقان) دیگ کوچک
dolīj (ایبانه) راهرو، دهلیز
 از ایرانی میانه **dahlīč* که در پهلوی *dahlīč*، در فارسی میانه مانوی *dahrīz*، در ارمنی *dahlīč* و در فارسی به شکل دهلیز آمده است.

döllā (ابوزیدآباد) *dölā* ←
dolyī (آشتیان) *doyalī* ←
dölūja (طره) *bālna* ←
dom (هنجن، یارند، میمه، جوشقان) *domb* (طره، ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود) *döm* (نشلیج، قالهر)

دُم

در پهلوی *dumba->dum(b)*، فارسی دمب، دم، دنبه، ارمنی *dmak*، کردی *dūv*

döm (طره، ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود) *donba* ←
domāy (قالهر، میمه) *dom* ←
domayā (یارند) *demāy* ←
 پوزه کوه
 از دماغ (←*demāy*) با پسوند *-ak*
domb (هنجن، یارند، میمه، جوشقان) *dom* ←
dombal (ایبانه) *dömmal* (جوشقان) دمل
dāval ←

dömbāl (ایبانه)

دنبال

dombe (یارند)**donba** ←**domena** (ابوزیدآباد) **damanā** (ایبانه)

سوراخی در بخش پایینی تنور برای هواگیری

höl, olök ←**dömkola** (ابوزیدآباد)

دم بریده، دم کوتاه

از döm «دم» (←dom) و kola که واژه‌ای است رایج به معنی «بریده، کوتاه» در گویش‌های ایرانی (مقایسه شود: کردی *k'öl, düvk'öl* «دم کوتاه»). در کردی همچنین *kurt* «کوتاه، بریده». احتمالاً از **kr̥du-* (؟)

kol⁴ ←**dömma** (ابوزیدآباد، ایبانه)**donba** ←**dömmal** (ایبانه)**dombal** ←**dömsüre** (ابوزیدآباد)

دم قرمز، دم سرخ

don (محلات)**dahān** ←**dōn** (ابوزیدآباد) **dōna** (ابوزیدآباد) **dūna** (ابوزیدآباد) **dūne** (ابوزیدآباد)**dūnā** (ابوزیدآباد)

تخم، دانه

• **dūne-vōyūm** (طره) – «مغز بادام»پهلوی **dān(ak)** از **danaka-*، فارسی دانه**deng** ←**dōna** (ابوزیدآباد)**dōn** ←**dōna** (فریزهند)**dōn** ←**donba** (ایبانه) **dumme** (ابوزیدآباد) **dömma** (ایبانه، طره) **dunbā** (چیمه، فریزهند، بیدهند)**dombe** (یارند)

دنبه

پهلوی ***dumbaka->dumbak****dom** ←**donda** (کمجان، بیدهند، میمه، آشتیان)**dānde²** ←**dōnda** (ایبانه)**dānde²** ←**dö-passā** (ایبانه)

دودفعه، دوبار

döq (ایبانه)**tāq** ←**döqül** (ایبانه)**doyalī** ←**doqz** (نوش‌آباد)**darz** ←

dör (ابوزیدآباد)

گوهر، درّ

dorāz (ابیانه)**darāz** ←**dörda** (ابوزیدآباد، ازوار)

دُرد سرکه و شراب

از ایرانی باستان ***drti-** (ریشه هندواروپایی ***dher-** «کثافت، بیشتر به شکل مایع»؛ مقایسه شود: سغدی **-drt-/dōrt-**، ارمنی **dirt**، وخی **dərt** و فارسی دری **لرد**، لرت (با تبدیل **d-** آغازین به **l-** که یکی از ویژگی‌های واژه‌های بختیاری، کلهری **tart** (از ***dart**) به معنی «تپاله گاو» (**tart-i gā**) و تاجیکی **lar dal** «تپاله خشک گاو» مشتق از همین ریشه هستند، ولی از ستاک ***darti-**. البته **tart** ارمنی و **tart** در کردی (از ارمنی) به معنی «پهن خشک تراشیده شده از کف طویله» ظاهراً از ریشه ***der-** («شکافتن، بریدن») در هندواروپایی به وجود آمده است؛ از شکل ***drti-**.

از همین بن‌واژه آخری نیز ظاهراً **درد** در فارسی به وجود آمده است.

همچنین مقایسه شود: کلهری **tars** «تپاله الاغ»

dordorā (یارند)

دارکوب

dördün (چیمه)

مثانه

از **dord** (← **dörda**) با پسوند مکان دان (س)

čordün ←**döre** (طره)**dār¹** ←**dorō** (ابوزیدآباد) **dörōw** (محلات) **dörün** (ابیانه) **derün** (قهرود)

درو

dōrī (بیدهند)**dār¹** ←**döröma** (ابوزیدآباد)

بوته‌ای صحرایی که برای سوخت به کار می‌رود.

ظاهراً همان گیاه درمنه *Artemisia herba* یا *Asso alba* نیای این واژه در پهلوی به شکل **deramanak** و به همان معنی ثبت شده است.

deramba ←**dörös** (ابوزیدآباد، ابیانه)

درست

dorous (نراق)**derafš** ←**dorouš** (محلات)**derafš** ←**döröw** (محلات)**dorō** ←**dorū** (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان)**dārū** ←**dörün** (ابیانه)**dorō** ←**dorūvājen** (ابیانه)**derūvājen** ←

dorūvājena (ابوزیدآباد)

döšak (هجن) *düšak* (ابیانه)

döšama (ابیانه) *döšammay* (ابوزیدآباد)

döšammay (ابیانه)

döšma (ابوزیدآباد)

döšman (ابیانه)

döšmū (ابوزیدآباد)

došva (کمجان) *došval* (جوشقان)

ظاهراً آمیزه‌ای کهن از شکل میانی **duš-vād* به معنی «باد (ورم) بد(خیم)» است. در برداشت‌های عامیانه تورم برخی غده‌ها یا گونه‌هایی از تاول‌ها را باد می‌نامند: باد کردن = «ورم کردن».

došval (کمجان)

döšvār (قهرود)

döt (فریزهند، ابیانه، چیمه، قهرود، سیمه، جوشقان، ابوزیدآباد، بادرود، ازوار)

döt-(dūš-) (جوشقان) *dōtan* (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

در پهلوی *dōxtan* (dōšītan)، فارسی دوختن، کردی *dōš-* (dōtin) **daug->dōtin*

dōtan (جوشقان)

doulače (نوش‌آبادی)

dovā (ابوزیدآباد)

dōvala (ابیانه)

dövēs (طره، ابیانه، طره) *dövīs* (قهرود) *deves* (یارند) *devīs* (ابوزیدآباد)

dövet (ابیانه)

dövīs (قهرود)

dovl (بیدهند)

dovone (ابوزیدآباد)

dovūn (قالهر)

dowra (قهرود)

douk (جوشقان) *dūk* (فریزهند، ابوزیدآباد، قهرود، ابوزیدآباد، طره، ابیانه) *dōka* (طره، ابیانه) *dōkeja* (ابوزیدآباد)

چرخ نخریسی، دوک نخ

derūvājen ←

تشک

دوشنب

döšama ←

desman ←

desman ←

dešmūn ←

غده، تاول

došva ←

دشوار

det ←

دوشیدن

dū¹ ←

döt-(dūš-) ←

سطل کوچک، دول

از شکل *dōl-čak*، پهلوی *dōl*

dūl ←

davā¹ ←

dāval ←

دویست

دوات

dövēs ←

dāval ←

dahān ←

dahān ←

döhöl ←

در پهلوی *dōk*، فارسی دوک. از بن‌واژه **dawaka-* «دونده، محرک»

<i>döye</i> (ابوزیدآباد)	دوتا، دوتایی
<i>döyī</i> (فریزهند)	← <i>dayī</i>
<i>döz(d)</i> (ایبانه) <i>dözz</i> (قهرود، ابوزیدآباد، نوش‌آباد)	دزد
<i>dözdā-(döz-)</i> (قهرود)	دزدیدن
<i>dözdī</i> (ایبانه) <i>dözzī</i> (قهرود)	دزدی
<i>dözz</i> (ایبانه)	← <i>döz(d)</i>
<i>dözzī</i> (ایبانه)	← <i>dözdī</i>
<i>dožmūn</i> (جوشقان)	← <i>dešmūn</i>
<i>dū¹</i> (ابوزیدآباد، ایبانه، چیمه، طره، فریزهند، کمجان، بادرود، جوشقان، یارند، محلات، دلیجان)	<i>dūd</i>
(فریزهند) <i>düy</i> (یارند) <i>dī</i> (بیده‌ند)	

دوغ

از **daug-*، مقایسه شود: کردی *daw*، *dō* و فارسی دوغ

	← <i>döt-(düş-)</i>
<i>du²</i> (ایبانه) <i>dü</i> (چیمه، ایبانه)	<i>dūd</i> (کمجان) <i>düya</i> (هنجن، طره، فریزهند، نسلج، ایبانه) <i>dü</i> (چیمه، ایبانه)
(قالهر، ابوزیدآباد، میمه، قهرود،	

دود

<i>dü</i> (هنجن، طره، فریزهند، نسلج، ایبانه)	← <i>dū²</i>
<i>düa</i> (ایبانه) <i>düda</i> (قهرود) (ابوزیدآباد، قهرود)	ادامه
	از <i>dū²</i> ؛ فارسی دودمان
<i>duāza</i> (یارند)	← <i>dāvāzze</i>
<i>dūd¹</i> (بیده‌ند)	← <i>dū¹</i>
<i>dūd²</i> (بادرود، محلات، قالهر، ابوزیدآباد، میمه، قهرود)	← <i>dū²</i>
<i>düda</i> (ابوزیدآباد، قهرود)	← <i>düa</i>
<i>düdkaš</i> (ایبانه) <i>düdkeš</i> (قهرود)	دودکش
<i>düdkeš</i> (ایبانه)	← <i>düdkaš</i>
<i>dūgma</i> (ایبانه)	← <i>dögma</i>
<i>dūgūla</i> (محلات)	← <i>dēg</i>
<i>duhūn</i> (هنجن)	← <i>dahān</i>
<i>dühūn</i> (بیده‌ند)	← <i>dahān</i>
<i>dūja</i> (ایبانه، فریزهند، طره)	← <i>dūjax</i>
<i>dūjax</i> (ایبانه، فریزهند، طره) <i>dūja</i> (نراق)	دوزخ

برای پنداره «دوزخ» در ایران اسلامی به‌طور کلی واژه عربی جهنم به کار می‌رود که خود ریشه عبری دارد- از gē‘hinnōm به معنی «دشت، وادی هینوم»، جایی که بنی اسرائیل در دوره جاهلیت آیین قربانی کردن کودکان را انجام می‌دادند. بعداً این مکان به مظهر پلیدی، کفر و اعمال بد تبدیل شد و معنی «جهنم، دوزخ» را به خود گرفت.

• واژه دوزخ در فارسی بیشتر جنبه ادبی دارد و در ادبیات کلاسیک به کار رفته است ولی چنان که می‌بینیم در گویش‌های ایرانی این واژه زنده است و روند تکاملی طبیعی خود را طی کرده. در اوستا «دوزخ» به شکل duž-anhav- یعنی «وجود بد» (به ترجمه بارتولمه schlechtes Sein) آمده است؛ در پهلوی dōšaxv، فارسی میانه مانوی dušox، پارتی dōžax، کردی dōž(a)، ارمنی (> ایرانی) džox-k، فارسی دوزخ

• گونه‌های بالا البته ادامه شکل مادی میانه dōžax* هستند که در پارتی هم گواه دارد.

jahandam ←

douk ←

dük (قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)

dūl (ابوزیدآباد) dūla (کمجان، فریزهند، بادرود، یارند، جوشقان)

سطل آب، دلو

doulače ←

dūl ←

dūla (ابوزیدآباد)

dūla¹ (ابیانه)

پارس سگ، سر و صدای سگ، زوزه

dūla² (بیدهند)

کوزه

dūlab (ابیانه) dūlāva (ابوزیدآباد)

دولاب، گنجه و اشکاف کوچک درداری که توی دیوار درست می‌کنند.

dūlab ←

dūlāva (ابیانه)

dūlāx (ابوزیدآباد، محلات)

گرد و غبار

dūloma (کمجان)

سید نان

dūm (ابوزیدآباد، چیمه)

dīm¹ ←

dūm¹ (فریزهند، کمجان، هنجن)

dīm¹ ←

dūm² (ابیانه)

dīm² ←

dūmageve (کمجان)

رویه گیوه

dūman (چیمه) dāman (ابیانه، طره)

دامن زنانه

dūma-tammūn (ابیانه)

بند تنبان

pača-tammūn‘ tammōn ←

dūmbō (ابوزیدآباد)

پشت بام

bālābōn ←

dumme (ابیانه)

donba ←

dümšīr (ابوزیدآباد)	سرشیر
dümyāda (ابوزیدآباد)	روی هم
dūn (خالدآباد، چیمه)	dahān ←
dūna (قهرود، ابوزیدآباد، ابیان، فریزهند، کمجان، بادرود، جوشقان)	dōn ←
dūnā (یارند)	dōn ←
dunbā (طره)	donba ←
dündā (چیمه، طره)	dānde ² ←
dūnda (جوشقان، انارک)	dānde ² ←
dūnde (اردستان)	dānde ² ←
dūne (طره)	dōn ←
dūng (ابوزیدآباد)	دانگ
dür (ابوزیدآباد، محلات، قهرود، ابوزیدآباد، طره)	دور
daur (ابیانه)	

• **dür-vesta** (ابوزیدآباد) – «دورانداختن»

durū (ابوزیدآباد، ابیان، میمه)	dārū ←
dürüşť (قهرود)	درشت
durzen (بادرود)	darzan ←
dūs (قهرود، یارند، بادرود، ابوزیدآباد، ابیان)	دوست
dūšō (میمه)	دوشاب، شیر

بی گمان ترکیبی قدیمی است – احتمالاً از دوره میانه. هرچند در نوشتارهای پهلوی یا پارتی گواه مستقیم ندارد، شکل پهلوی این واژه را به راحتی می توان بازسازی کرد: *dōš-āp به معنی «آب شیرین»؛ مقایسه شود: در پهلوی dōš، پارتی zōš- هر دو به معنی «عشق، دلبستگی»

düşak (هنجن)	dōšak ←
dūvēj (ابیانه)	دُرد روغن آب شده، ته نشست

شکل پسوندی (با ēč-) از dū¹ (←) «دوغ»، یعنی «دوگک، دوغی که از آب شدن کره در ته می نشیند و با آن نان روغنی درست می کنند». یا با همان پسوند از دُرد (←dōeda)

dūwā (نراق)	مادر
ظاهر آخویشاوند پهلوی. dāyak دایه در فارسی، در کردی dē، dā «مادر»، dēlik «سگ ماده» (مقایسه شود: dēla- guř «گرگ ماده»)، dāyka «مادر» در زازایی – همه از ریشه	

ایرانی باستان - *dā(i) (هندواروپایی - *dhē(i) «شیر دادن»، سنسکریت - dhēnā «گاو ماده»، - dhēnú «بچه شیرخوار»، - dhāyas «مکیدن»، dhātrī «دایه»

← dādā¹

دیوار

← dū¹

← dū²

کوزه‌ای لعابی برای نگهداری روغن

← dēgbar ، dīz ، dēza ، dīzūle ، dēg

dūwal (چیمه) *dīvāl* (هنجن)

düy (فریزهند)

düya (کمجان)

dyez (فریزهند)

E

یک (ایبانه) **ē**

یک

پهلوی ēv، فارسی یک >ēvak

حرف صوت - آه

ع (ایبانه، ابوزیدآباد و دیگر گویش‌های کاشان) **e**

عبا

هنجن **ebā**

هیچ

(ایبانه، قهرود) **ēš** (هنجن) **ēčče** (طره) **ēččī** (ابوزیدآباد) **ēče**, **ēčī**

• ēčērā, ēčīrā (ابوزیدآباد) - «هیچ وقت»؛ • ēčekār (ابوزیدآباد) - «هیچ کار»؛

• ēčekāra (ابوزیدآباد) - «هیچ کاره»؛ • ēčeyā (ابوزیدآباد)، ēčīgā (قهرود)، ēšgā

(ایبانه) - «هیچ جا»؛ • ēčīkja (ابوزیدآباد)، ēčīš (قهرود) - «هیچ چیز»

← ēče

(هنجن) **ēčče**

← ēče

(طره) **ēččī**

کج

(ایبانه) **ečcem**

از ریشه *kamp- «خم کردن»؛ مقایسه شود: فارسی چمیدن، چم (و خم)، چفت، چفته

← ēče

(ابوزیدآباد) **ēčī**

لاغر

(جوشقان) **edbār¹**

عربی ادبار «تیره‌روزی، بدبختی»

بد

(ابوزیدآباد) **edbār²**

← **edbār¹**

edbōr (ابوزیدآباد)

آزار و اذیت

← **edbār**^{1,2}

هذیان

edyūn (هنجن)

آخر، پس

egar (قهرود)

چوبی که به دست‌های شتر می‌بندند تا نتواند تکان بخورد.

egāl (ابوزیدآباد)

← **ārū**

ēirū (جوشقان، قالمهر)

امسال

ēisāl (قهرود، ابیان، ابوزیدآباد) **ēsāl** (جوشقان)

← **amšou**

ēišav (جوشقان)

خارش

eklāčī (ازوار)

← **aklūšye, kelāš**

الکی، به دروغ

elāha (ابوزیدآباد)

به شکل elāhda نیز در همان گویش ثبت شده است.

elāla (هنجن)

لاله گوش

← **alāla, balīle**

فک پایین

ēlazena (جوشقان) **ērzāna** (محلات)

ترکیبی از ēla-/ēr (از aḏar «پایین، زیر» ← hēr) و zena-/zāna «چانه، زنخدان»

ēlečī (قهرود)

کمی، مقداری

elīgūjeli (ابوزیدآباد)

از گیل

به این معنی gūje نیز کاربرد دارد (← gevejē).

ēlvāra (محلات)

← **alvāra**

elzūn (قهرود)

← **azmūn**

embār (ازوار)

← **ambār**

embar (هنجن، محلات)

← **ambār**

ēmbar (نوش‌آباد)

این دفعه، این بار

emen (دلیجان)

← **ammayan**

emrū (چیمه)

← **āmrūd**

ēm̄rū (دلیجان، محلات)

← **ārū**

emrūt (محلات)

← **āmrūd**

ēm̄qarta (قهرود)

این بار

← **karat**

enār (قهرود) **hanār** (هنجن، طره، کمجان، قهرود) **onār** (یارند) **onār** (ابیان)

انار

enār-xora (ابوزیدآباد)

شاخه‌های بی‌باروبر درخت انار

آمیزه‌ای است از دو واژه *enār* (←) و *xora* که در ظاهر بایستی معنی «کج» داشته باشد؛ مقایسه شود: در کردی *xār* (کج) (*stu-xār* «گردن کج»)، فارسی *خل* «دیوانه» (کس *خل* **kawaθra*-> (←) *künxar*)

ēnda (ابیانه)

← *ēnde*

ēnde (محلّات، بیجگان، واران) *ēnnada* (جوشقان) *ēnda* (ابیانه) *īnda* (ابیانه) *īnjōn*

(محلّات)

اینجا

از ایرانی باستان **ima-da-* «اینجا» - آمیزه‌ای از دو بخش: ضمیر اشاره **ima-* و نشانهٔ enclitic (بی تکیه) **da-*

← *andar, nīgde*

بادام

ende (قالهر)

حالت گریستن

engerua (جوشقان)

← *angür*

engīr (ازوار)

← *angöš*

engöšt (آشتیان)

← *angöš*

engüş (بیدهند)

گیاهی ترش‌مزه - انجبار

enjbar (ازوار)

انجبار - معرب انگبار

← *anjil*

enjil (هنجن، چیمه)

← *ēnde*

ēnnada (جوشقان)

enö-(enah-, tenah-) (ابیانه) *ašnīda-(šönov-)* (ابوزیدآباد) *ašnöfta-(ašnöv-)*

(قهرود)

شنیدن

از ریشهٔ ایرانی باستان **xšnaw-* «شنیدن» - در ابیانه‌ای با تبدیل خوشهٔ **xšn-* به *n-*

ensū(n) (قهرود)

انسان

ēpartūjā (ابیانه)

یک ذره

← *pārtū*

eray (هنجن)

← *aray*

erayčī (هنجن)

← *araqčī*

eraq (یارند)

← *aray*

ērbāqā (ابیانه)

بناگوش

ترکیبی از *ēr-* (←) *hēr* و *bāqā* (←) *böγ*، به معنای «زیرگونه، زیرچانه»

ergāla (ابوزیدآباد)

برگه، برگهٔ زردآلو

ermūd (قالهر)**erra** (بیدهند، هنجن، چیمه، ایبانه)**ērū** (ایبانه)**ērvāra** (ایبانه)**ērvera** (بادرود)**ērzāna** (جوشقان)**erzō, erzūn** (ابوزیدآباد)**erzūn** (ابوزیدآباد)**ēsāl** (قهرود، ایبانه، ابوزیدآباد)**esar** (محلات)**āmūd ←****ara ←****ārū ←****alvāra ←****alvāra ←****ēlazena ←**

ارزان

erzō ←**ēsāl ←**

آخور، اصطبل

ظاهراً از اصطبل

āy ←**esba** (بیچگان) **esbe** (زفره، نسلج) (ابوزیدآباد، ازوار، آشتیان، محلات، دلیجان، قالهر، بیچگان) **espa** (قهرود)
(نراق، ابوزیدآباد، واران،

سگ

• **esbe čār-čaša** (ابوزیدآباد) - «سگ چهارچشم، سگی که دو خال سیاه بالای چشمشدارد»؛ • **esbe-mā** (نسلج)، **espo-māča** (محلات) - «سگ ماده». واژه‌ای است اصیل،در واقع از بازماندگان ذخیره لغوی زبان مادی: از ***spake-**، برخلاف گویش‌های «پارسی»که نام سگ در آنها مشتق از بن‌واژه ***çaka-** است (مقایسه شود: در فارسی سگ).

• هرودوت، مورخ یونانی قرن پنجم پیش از میلاد، (I, 110) می‌نویسد: «مادها سگ را

σπάκα می‌نامند». این واژه در دوره مادی میانه ***aspak** تلفظ می‌شد که گواه آن در متونارمنی باستان به شکل **aspak** دیده می‌شود. همه گونه‌های این تک‌واژ در لهجه‌های «مادی»نیز از همین ***aspak** سرچشمه می‌گیرند؛ مقایسه شود: در گویش‌های آذری (تاکستانی و...):**asbe, azbe, asba**، وفسی **asba** (← «پیش‌گفتار»، §۲)**espeja ←****esbar ←****esbār** (محلات)**esbar** (ایبانه) **ösbār** (محلات) **esbār** (میمه)

بیل، شخم، سپار، اسفار

• **esbār kārdan** (ایبانه)، «بیل زدن، زمین را با بیل کندن»

از ایرانی باستان -**spāra* (ریشه -**sparh* «با پا) فشردن، لگد زدن»)، خویشاوند -*phāla*

«شخم» در سنسکریت

esbarza (ابوزیدآباد، کمجان)

esbe¹ (یارند، ابیانہ)

esbe (نشلیج، زفره)

esbenāj (محلات، قهرود)

esbey (طره)

esbī (چیمه، نراق)

esbīd (میمه، جوشقان، قالهر)

esbīda (ابوزیدآباد)

esborz (چیمه)

esfan (ابوزیدآباد)

esfand (بادرود، هنجن)

esīr (ابوزیدآباد)

eskar (نراق)

eskena (ابوزیدآباد) *eškenje* (ابیانه)

eškenje (ابیانه)

esm (میمه) *ešm* (قالهر)

esp (ابیانه)

espa (قهرود، نراق، ابوزیدآباد، واران)

esbandīra (ازوار)

espārzā (طره)

esparzā (ابیانه)

esparza (هنجن، ابوزیدآباد)

espeja (ابوزیدآباد)

espenāj (قهرود، ازوار)

espenaj (ابیانه)

espīd (ازوار)

esrū (نشلیج) *essāra* (ابوزیدآباد، دلجان، قالهر) *estāra* (میمه) *estare* (چیمه) *essōra* (بادرود)

setāra (ابیانه) *ostāra* (هنجن) *ostāra* (جوشقان) *ostara* (میمه) *estera*

essāra (نشلیج)

asparza ←

asbey ←

esba ←

asfanāj ←

asbey ←

asbey ←

asbey ←

asbey ←

asparza ←

asfand ←

asfand ←

اسیر

آشکار

سکسه

eskena ←

اسم، نام

as ←

esba ←

asfand ←

asfarza ←

asfarza ←

asfarza ←

سگ کوچک

esba ←

asfanāj ←

asfanā ←

asbey ←

ستاره

esrū ←

essekān (طره)**estal** (میمه، دلجان)**essōra** (چیمه)**estāra** (ابوزیدآباد، دلجان، قالهر)**estare** (میمه)**estekān** (فریزهند) *assakūn* (طره) *essekān* (یارند)

برگرفته از روسی stakan، ولی اصل استکان ایرانی است و از دوستکان (دوستگان) می‌آید. این واژه در روسی با گویش‌های تاتاری تحت دگرگونی‌های آوایی قرار گرفته و به شکل tustakan و stakan درآمده است (جمشید گیوناشویلی).

estera (میمه)**estexān** (میمه)**estoxon** (قالهر)**ēš** (ابیانه، قهرود)**eša-kō** (قهرود)**eša-ka-(ker-)** (قهرود)

از ریشهٔ ایرانی باستان -sanh* «اعلام کردن، تشریح کردن»؛ فارسی سخن، پاسخ و ارمنی (> ایرانی) patasxani «جواب»، این ریشه را دربر دارند.

ēšāv (ابیانه)**ēšax(t)** (ابیانه) *ešrā, ešvāxte* (قهرود)**ešbeš** (یارند)**ešgār** (ابیانه، یارند، کمجان، بیدهند، فریزهند) *öškār* (ابوزیدآباد، نراق، قهرود) *eškār* (دلجان)**eškaff** (کمجان)**eškār** (ابوزیدآباد، نراق، قهرود)**ēškē** (ابوزیدآباد)**ēškedom** (قهرود) *ēškudum* (ابوزیدآباد)**ēškī** (طره) *ēškīn* (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)**ēškīn** (طره)**ēškudum** (قهرود)**ešm** (قالهر)**estekān** ←

استخر

esrū ←**esrū** ←**esrū** ←

استکان

esrū ←**astaxūn** ←**astaxūn** ←**ēčē** ←

از کجا که

توضیح دادن

amšou ←

هرگز

در فارسی هیچ‌وقت

ešbeš ←

شکار

غار، شکاف

ešgār ←

کس دیگر

هیچ‌کدام

هیچ‌کس

ēškī ←**ēškedom** ←**esm** ←

ešmešā (خالدآباد)**ešmešū** (بادرود)**ešnāsā-(ešnās-)** (ابوزیدآباد، قهرود) **ešānsa-(ešans-)** (ایبانه)**ešnīza** (آشتیان)**ešpeš** (میه، طره، هنجن، چیمه، بیدهند، جوشقان، ازوار، قالهر، جوشقان، چیمه، بیدهند، هنجن، طره، میه) **ešbeš** (یارند) **ešpōš**,**ošpoš** (ابوزیدآباد) **ošvoš** (فریزهند) **ušvuš** (قهرود)

شپش

ایرانی باستان *spiša-

ešpōš (ابوزیدآباد)**ēššav** (بادرود)**eštā-(eštov-)** (ابوزیدآباد)**ešpeš** ←**amšou** ←

ایستادن

از ریشه *stā- «ایستادن»

īšā (īšt-), veštōyan, hōveštova, dīštan ←**ešrā** (ایبانه)**ešte** (جوشقان)**ēšax(t)** ←

ایستاده

eštā-(eštov-) ←**eštikerī** (ابوزیدآباد)

وسيله‌ای چوبی که از آن برای سرپا نگه داشتن کودک نوپا استفاده می‌شود.

ešū (ابوزیدآباد)

گیاهی که پودر آن را برای شستن لباس به کار می‌بردند.

به گونه enšū نیز آمده است.

ešvāxte (ایبانه)**ēta** (ابوزیدآباد) **ētan** (ایبانه) **īta** (ابوزیدآباد)**ēšax(t)** ←

یکی، شخصی، کسی

از *ēv-tan

ētan (ایبانه)**eteu** (بادرود)**ettesa** (هنجن)**eurī** (بیدهند)**ēvdi** (ایبانه)**ēta** ←

حالا، اکنون

aččow ←**avrī** ←

دیگری

nōmbī, čībī, čandībī, vādī, abī ←

کشت آبی (در مقابل دیم)

ēvī (ابوزیدآباد)

از ābī (؟)

ābī ←

evr (بیدهند)**ēvrere** (خالدآباد)**exēya** (ابوزیدآباد)

در کاروانسراهای قدیمی، چوبی که دو سر آن در سنگ و آجر فرو رفته و افسار شتر یا اسب را به آن می‌بستند.

• مقایسه شود: اخیه «میخ بزرگ برای بستن حیوانات در تربت حیدریه»

ey¹ (ابیانه)**eyno** (دلیجان)**eyvir** (قالهر)**eyvūn** (یارند)**eze** (قهرود)**ēzem** (کشه)**ēzme** (زفره)

ezze (بادرود) **eze** (قهرود) **hazze** (فریزهند) **hezze** (چیمه) **beztrī** (طره، یارند، ابیانه، بیدهند، چیمه) **hezze** (قالهر) **heze** (ازوار) **hēzze** (ابوزیدآباد) **hīzze** (آشتیان)

دیروز

واژه‌ای است اصیل؛ از ایرانی باستان ***uz-ayara** «دیروز» که در بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی کم‌وبیش به همان شکل دیده می‌شود. فارسی دی (در دیروز) از همین بن‌واژه، ولی با پیشوند ***ud** می‌آید. در گویش‌های ماوراءالنهر دینه (یا دینه‌روز) از ***ud-ayana** برآمده است. مقایسه شود: در اوستا **uzayara** «بعدازظهر، عصر»، در زازایی **vīžēr(ī)**، گورانی **uzēra**، هرزندی و دیگر گویش‌های آذربایجان **zīr**، تاکستانی و تالشی **azīra**، افتری **yezze**، در گویش یهودیان کاشان **heyzerī**

aur ←**alvāra** ←

حرف ندا - ای

این

aur ←**ayvūn** ←**ezze** ←**heyma** ←**heyma** ←

F

چیمه، ابزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه، بیدهند، فریزهند (*vafr* (طره، یارند) *vāfra* (ابزیدآباد) *fafr* (کمجان) *wافر* (جوشقان، ازوار) *varf* (ابیانه) *vāvr* (هنجن،

برف

پهلوی *vafr*، از ایرانی باستان *-wafra** (اوستا *vafra*)، فارسی برف، کردی *barf*، هرزندی

vohor

(جوشقان) *fahmā'an* (ابیانه) *fahmā-(fahm-)*

فهمیدن

(جوشقان) *fahmā'an*

← *fahmā-(fahm-)*

(ابیانه) *fahmēnā'an*

فهماندن

(بیجگان، نراق، دلیجان، ازوار) *fāk*

خواهر

**xwāh-ka-*

← *xāka*

(فریزهند) *fak*

آرواره، فک

← *alvāra*

(جوشقان) *fat* (قهرود) *fal*

زیاد، فراوان

• *faltar* (قهرود) - «بیشتر»؛ • *fattarna* (جوشقان) - «بیشترین»

واژه‌ای است ظاهراً کهن، ولی خاستگاه آن روشن نیست؛ *f-* آغازین نمی‌تواند از **fr-* باشد،

زیرا این خوشهٔ آوایی بیشتر در این گویش‌ها به *r- (-hr->)* (*rāsp<-*) یا به *h- (hayā<-)*

تبدیل می‌شود؛ ولی ممکن است *f-* آغازین از **xw-* باشد که در این صورت این واژه می‌تواند

ارتباطی با *xvarənah-* داشته باشد (۴).

(میمه) *pal* (جوشقان) *fāl*

فال، فال‌بینی

fala (ابوزیدآباد، جوشقان)

عمله، کارگر (صفت تحقیر)، فعله

falagi (جوشقان)

کارگری، فعلگی

← **fala**

fandoq (ابوزیدآباد) **fondoq** (ابیانه)

فندق

پهلوی *pundu/ik/pndk*، عربی *بندق*، *فندق*، ترکی *فندق*، سریانی *pendəqā*، ارمنی *pndel*، *pnduk*. ریشه همه این گونه‌ها، گونه پهلوی است و خود واژه پهلوی برگرفته از نام یونانی این میوه است که درواقع به نام دریای سیاه برمی‌گردد (با درنظر گرفتن اینکه گویی فندق محصول اصلی سواحل جنوبی آن بوده است) - *ποντικά*. همان‌گونه که نام گلابی بسیار مشهوری در قفقاز و ناحیه‌های شمال‌شرقی ترکیه (*panta*) از نام همین دریا سرچشمه می‌گیرد.

farmū (ابوزیدآباد)

فرمان

farsang (ابیانه)

فرسنگ

fāš (نوش‌آباد)

فحش

fāša (یارند)

← **alō²**

fāša (قهرود)

← **alō²**

faša (ابیانه)

← **alō²**

fašan (ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان) *fešay* (نوش‌آباد)

فشنگ

برگرفته از واژه یونانی *φυσίγγιον*، از فعل *φυσάω* «فوت کردن، وزیدن» است. در یونانی امروز شکل ترکی این واژه یعنی *φυσάω* رواج دارد (فین تیسن).

fat (جوشقان)

← **fal**

fāvrī (ابیانه)

فوری، بلافاصله، بی‌درنگ

fāxer (قهرود)

گران‌بها

فاخر، فخر

fāzelōw (ابوزیدآباد)

فاضلاب

fekr ka-(ker-) (ابیانه)

فکر کردن

felfel (جوشقان)

فلفل

فلفل معرب پلپل فارسی است. از پهلوی **pilpil*. ریشه نخستین واژه *pippalī* هندی است که در بیشتر زبان‌های امروز جهان رخنه کرده است؛ برای نمونه: ارمنی *pəlpel* (> پهلوی)، لاتینی *pipper*، ترکی *biber*، آلمانی *pfeffer*، سریانی *felfēlā*

فنجان *penjān* (محلات) *fenjūn* (جوشقان) *fenjū* (نوش‌آباد)
 فارسی پنگان، معرّب فنجان - وام‌واژه‌ای است از یونانی *πινάκιον*، مصغر *πίναξ*
 «بشقاب»؛ مقایسه شود: سریانی *pinkā*، ارمنی *pank*

fenjū ← فقیر
 (جوشقان) *fenjūn*
 (ابیانه) *feqīr*
 (قهرود) *ferūn* (جوشقان) *forā* (ابیانه) *ferah* (ابوزیدآباد) *ferā*
 (ابوزیدآباد) *feray*
 گشاد، فراخ
 برق، صاعقه

با در نظر گرفتن اینکه در ابوزیدآبادی هجاهای پایانی *-ang*، *-ūg*، *-ōg*، *-ad* به *-ay* تبدیل می‌شوند و همچنین اینکه *f-* اصیل آغازین (نه برگرفته از فارسی مانند *ferāvō* (←)) در این گویش از **wi-* ایرانی باستان (*vi-* در ایرانی میانه) می‌آید (برای نمونه *←feyoma*)، گونه ایرانی میانه واژه بالا را می‌توانیم به شکل **virōg* بازسازی کنیم که در فارسی میانه مانوی نیز به همان شکل (*wirōg*) و به معنی «صاعقه، آذرخش» آمده است - از ایرانی باستان **wi-rauka-* (ریشه **rauč-/ *rauk-* «درخشیدن، روشنایی بخشیدن»). همچنین مقایسه شود: پهلوی *virōčak*، پارتی *wirōž* و از گویش‌های کنونی *birūsk* در کردی - همه از *(ka-) *wi-rauča-* البته یک گزینه (option) دیگر نیز برای توجیه واژه ابوزیدآبادی (*feray*) به خاطر می‌آید که باز از دیدگاه دگرگونی آوایی و جنبه معنایی می‌تواند صلاحیت داشته باشد. در این صورت بن‌واژه *feray* را می‌شود **vaδraka-* در فارسی باستان دانست، با معنی نخستین «گرز» (مقایسه شود سنسکریت *-vajra*). واژه *vēr* «صاعقه، برق» در پهلوی نیز همین وجه تسمیه را دارد. از **vaδra-* (مارتین شوارتس). دگرگونی معنایی «گرز» ← «صاعقه» یکی از قالب‌های اسطوره‌ای رایج در فرهنگ‌های گوناگون است که در بسیاری از زبان‌ها بازتاب یافته است. تنها مورد قابل بحث این است که چرا در یک گویش «مادی» واژه «صاعقه» از فارسی باستان می‌آید نه از مادی **vazraka*، که این هم پدیده‌ای است طبیعی و دست‌کم در گستره گویش‌های ایرانی بسیار دیده شده است.

● در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی گونه‌های واژه برق (← *bāry*) برای نامیدن پنداره «صاعقه» به کار برده می‌شوند؛ برای نمونه مقایسه شود: در لکی *tašbərīq* که آمیزه‌ای است از *taš* «آتش» و برق. در وفسی ترکیبی با *āyr* «آتش» (**ātar*) برای نامیدن این پنداره به کار می‌رود: *āyr-eškī*

← *bāry*

ferah (ابیانه)

ferāham (ابوزیدآباد)

ferāvō (جوشقان) **forāun** (ابوزیدآباد)

ferūn (قهرود)

ferūšeda (ابوزیدآباد)

fesenjō (ابوزیدآباد و بیشتر آبادی‌های منطقه)

خاستگاه این خورش چنان که از نامش بر می‌آید باید منطقه کاشان باشد - شکل صفت فاعلی از فعل «پاره کردن، شکستن» (←(fesanj-) fesess) به معنی «خردکنان» ← «خوراکی که از مواد خرد شده درست شود». در ضمن در توجیه این نام نباید تنها ترکیب امروزی یا به اصطلاح «کلاسیک» این خورش را به خاطر آورد، زیرا ترکیب غذا به یقین بنابه ویژگی‌های منطقه‌ای دستخوش تغییر و گوناگونی شده است.

fesess-(fesanj-) (ابیانه) **feset-(fesanj-)** (ابوزیدآباد)

پاره کردن، شکاندن
برآمده از ایرانی باستان *wi-said- (*said-) به معنی «شکستن، شکافتن، خراب کردن» فارسی گسستن

feset- (fesanj-) (ابوزیدآباد)

fesess (fesanj-) ←

fessā (چیمه) **pessā** (ابوزیدآباد) **fešša** (پارند) **pesā** (قهرود، جوشقان) **festa** (ابیانه)

pessū (بادرود) **pessū** (فریزهند،

پسته

پهلوی pistak، ارمنی pistak، یونانی πιστάκιον عربی فستق، لاتینی pistacium در نوشتارهای ایلامی یک‌بار به شکل pi-iš-tuka آمده است؛ در فارسی باستان گواهی ندارد، ولی به آسانی بازسازی می‌شود: *pista-ka-

festa (قهرود، جوشقان)

fessā ←

fešār (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

فشار

fešay (ابوزیدآباد)

fašan ←

fešša (ابوزیدآباد)

fessa ←

feyoma (جوشقان) **fiouma** (ابوزیدآباد)

بهانه

در فارسی میانه vihanak، در فارسی میانه مانوی wihānag، در فارسی امروز بهانه

fezertī (جوشقان)

ژنده، پاره‌پوره

fiouma (جوشقان)

feyoma ←

fojja (ابوزیدآباد)

سکته

از عربی **فُجّه** «شکاف»؛ همچنین مقایسه شود: **فُجاء** «ناگاه گرفتن کسی را». جالب است که این واژه در فارسی امروز اصلاً کاربرد ندارد و در ادبیات دری نیز گسترش بسیار اندکی داشت.

folān (ایبانه)

فلان

fondoq (ایبانه)

← **fandoq**

fōnūs (ابوزیدآباد)

فانوس

یونانی **φανός**

forā (جوشقان)

← **ferā**

forāun (جوشقان)

← **ferāvō**

fōrsī (ابوزیدآباد، ایبانه)

فارسی

fošā (ایبانه)

← **alō²**

füt, füt (قهرود، ابوزیدآباد، ایبانه)

نفس، لحظه، دم

فارسی فوت

füt (قهرود، ابوزیدآباد، ایبانه)

← **füt**

G

طره (فریزهند، یارند، چیمه، کمجان، بیدهند، ابوزیدآباد، قهرود، قالهر، محلات، جوشقان، میمه) **gā**
(ابیانه، نوشآباد،

گاو

gācerūn (قهرود) **gāgalavūn** (ابیانه)

چوپان، گاوچران، گله‌بان

gadār (ابوزیدآباد)

دیوارهٔ سنگی

gaf (ابیانه) **gāp** (ابوزیدآباد)

حرف، سخن، گپ

• **gaf-mof** (ابوزیدآباد) - «سخن مفت و بی‌معنی». به‌ویژه در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر گسترده‌گی بسیار دارد؛ مقایسه شود: در تاجیکی گپ زدن «سخن گفتن»، سیرگپ «پرحرف، حرّاف»

gāgā (بادرود)

برادر بزرگ‌تر

از واژگان «کودکانه» است؛ مقایسه شود: در بختیاری **gagū** «برادر»، فارسی کاکا به همان

معنی

gāgal (جوشقان، میمه)

گلهٔ گاو

gāgalavūn (ابیانه)

← **gācerūn**

gāhā (ابوزیدآباد، ابیانه)

شاید، ممکن است

gāhē (ابوزیدآباد، ابیانه)

گاهی

gāhēš (ابوزیدآباد)

گاو ورزا، گاو نر که از آن برای شخم زدن استفاده می‌شود.

از ترکیب گاو و خیش (← **gā**, **hēš**)

gāhvorā (ازوار، ابوزیدآباد) **gavūra** (بادرود) **gōxra** (طره)

گهواره

(جوشقان) *gurāz* (نراق) *gorāj* (ابیانه، فریزهند، طره) *gorāz* (ابیانه، قهرود، یارند) *gākūyī*
(ابوزیدآباد) *garāz*

گراز

گونه نخست از گاو کوهی به وجود آمده است (مقایسه شود: در کردی *gā-kūvī* «بز کوهی»). گونه‌های دیگرالبته از ایرانی باستان **warāza* می‌آیند که در پهلوی *varāz*، در ارمنی *varaz*، در کردی *barāz* و در دیگر گویش‌های ایرانی نیز گواه دارند.

*gāl*¹ (یارند، دلیجان)

← *gāla*

*gāl*² (جوشقان)

کشیف

*gāl*³ (طره)

← *gala*¹

*gal*¹ (ابیانه، محلات) *gulū* (یارند) *gelū* (کمجان، ابیانه)

گلو

*gal*² (کمجان) *galī* (ابیانه)

خلق، مردم

در بسیاری از گویش‌های ایرانی آمده است و گونه‌ای از گله است. ظاهراً خاستگاه آن ایرانی باستان **garnu* است.

← *gala*¹

*gala*¹ (طره) *gāl* (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

در بالا

گله

← *gal*²

*gala*² (ابیانه)

بغل، آغوش

← *bāyāla*

(بادرود، ابوزیدآباد) *gāle* (یارند، دلیجان) *gāl* (قهرود، جوشقان) *gāla*

گاله، کیسه یا جوالی که برای حمل کود یا خاک روی چارپایان می‌گذارند.

(بادرود، خالدآباد) *galadī* (یارند، ابوزیدآباد، هنجن) *geladū* (کمجان، ابیانه، فریزهند، طره) *galadū*

geldū (قهرود)

سرفه

• *geladū-siyā* (یارند) - «سیاه‌سرفه»

(ازوار) *geland* (دلیجان) *galand*

توبره

galbar (بادرود، خالدآباد)

← *galadū*

gāle (بادرود، ابوزیدآباد)

← *gāla*

• *gāle-zeldīna* (ابوزیدآباد) - «کیسه بافته شده از موی بز»

gālgala (ابوزیدآباد)

زبان کوچک

← *azmūn-kasle*

galī (ایبانه)	gal² ←
gālī (جوشقان) gālow (کمجان) gālīya (ایبانه) gālā (یارند)	آلو
gālīya (ابوزیدآباد)	دام، تله
galladār (قهرود)	گله‌دار
gālow (جوشقان)	gālī ←
gālū (ایبانه)	gālī ←
galū (ایبانه)	gal¹ ←
gāmīš (جوشقان، ایبانه، ابوزیدآباد و بیشتر گویش‌های کاشان)	گاومیش
gamīza (جوشقان)	اتاقی کوچک که در آن لوازم ضروری زندگی را نگهداری می‌کنند.
gāmoje (جوشقان، میمه)	مارمولک بزرگ
آمیژه‌ای از gā «گاو» (←) و moje - که از ایرانی میانه *mačak می‌آید و در بزمجه نیز دیده می‌شود.	
bözmöč, γālmeje ←	
gana (جوشقان) gand (ابوزیدآباد)	گند، بوی گند
ganam (ابوزیدآباد) gendom, gandom (قهرود) (طره، هنجن، فریزهند، ایبانه، بیجگان، قهرود)	گندم
ganamnūmsūy (ابوزیدآباد)	خرمنکوبی
gand (ابوزیدآباد)	gana ←
gandā- (gandov-) (ابوزیدآباد)	روشن کردن
از ریشه -gar* «گرم کردن، پختن، آتش روشن کردن» که تنها در برخی از گویش‌های ایرانی دیده شده است (برای نمونه نایینی (-ginn) (-ginnāye) ولی شکل اسمی این ریشه «گرم»)	
در بیشتر زبان‌های ایرانی آمده است، برای نمونه در garəma ، در فارسی باستان garma ، در فارسی گرم	
garm, hāgandova ←	
gandela (ابوزیدآباد)	گلولة نخ
gandom (طره، هنجن، فریزهند، ایبانه، بیجگان)	ganam ←
gandōu (ابوزیدآباد)	گنداب
gandūj (فریزهند، هنجن) gendūj (بیده‌ند) gündūj (ابوزیدآباد، میمه، ازوار)	gondūj
(یارند) gondūy (طره) gündūja (بادرود) gondōj (جوشقان، ایبانه)	
سوزن جوال‌دوز، پالان‌دوز	
ganj (جوشقان)	گنج

ganjafa (ابیانه)

گنجفه، ورق بازی کردن

به گونهٔ ganjefe نیز در منطقه به کار می‌رود.

gāp (ابیانه)

← **gaf**

gar (فریزهند، یارند، جوشقان، آشتیان، میمه)

مرض گری، کچلی

از -garna* ایرانی باستان

← **kačal**

gārd (ابیانه) **gard** (جوشقان) **gart** (قهرود، جوشقان) (نوش‌آباد، ابوزیدآباد)

گرد، غبار

پهلوی **gart**

← **gārd**

gard (قهرود، جوشقان)

garda¹ (ابوزیدآباد) **gardan** (قالهر، یارند، بیدهند، یارند، ابوزیدآباد) **gārdan** (طره، ابیانه) **gorm** (ابیانه)

(ازوار، ابوزیدآباد، جوشقان)

گردن

گونهٔ **gorm** در فارسی به شکل **گُرم** (به‌ویژه در اصطلاح **گُرم کلفت** - گردن کلفت) دیده می‌شود.

← **pašgorm**

garda² (ازوار)

آفت انگور

garda-band (ابوزیدآباد) **gārdan-band** (طره)

گردن‌بند

گونهٔ **garda- ba** (یا **garde- ba**) نیز رایج است.

garda-kolof (ابوزیدآباد)

گردن کلفت

gārdāl (فریزهند) **gaudī, gaudōl** (هنجن) **gaudāl** (یارند)

زمین گود و پست، گودال

gardālū (نراق) **gardvāy** (یارند)

گردباد

گونهٔ نخست از ترکیب واژهٔ ***gard** با پسوند **-ālūd** («گردآلود») و گونهٔ دوم از ترکیب واژهٔ ***gard** با پسوند **-vād** («گردباد») به‌وجود آمده است.

gārdan (طره، ابیانه)

← **garda**¹

garden (بیدهند، یارند، قالهر)

← **garda**¹

garde-pā (ابیانه)

ساق پا

gardeš (قهرود)

گردش

gardvāy (یارند)

← **gardālū**

gārm (ابیانه)

← **garm**

garm (ابیانه) **gārm** (میمه، ابوزیدآباد)

گرم

← **gandā-(gandov-)**

- گرما، حرارت (طره) *gārmō* (ایبانه) *gārmā*
 جعبه چوبی بزرگی که روی چارپایه قرار می‌دهند و مشک ماست را در آن نگهداری می‌کنند.
gārmoā (ازوار، کمجان، بادرود، هنجن) *garmoa* (چیمه) *garmāva* (ایبانه) *gārmāvā*
 (یارند، جوشقان، ابزیدآباد) *garmūa* (طره)
 گرمابه، حمام
gārmāvā ← (چیمه) *garmāva*
gārmā ← (طره) *gārmō*
gārmāvā ← (طره) *gārmoā*
gārmāvā ← (کمجان، بادرود، هنجن، ازوار) *garmoa*
 گرمسیر (ایبانه) *gārmsīr, gārmāsēr*
gārmāvā ← (یارند، جوشقان، ابزیدآباد) *garmūa*
 چوبی دراز برای راندن گاو و الاغ (جوشقان، میمه) *gārōm*
 در گویش‌های لری نیز به همین شکل دیده می‌شود. ظاهراً باید به شکل دگرگون‌شده گاوران باشد.

← *qārāz*

- گاورس، گونه‌ای دانه خوراکی تلخ‌مزه از نوع ارزن که برگ و خوشه آن شبیه به گیاه جو است.
 از ایرانی باستان -**gāwarsa*؛ مقایسه شود: کردی *gāris*، یدغا *gawarso*، پراچی *gāš*
 (ابزیدآباد، نوش آباد) *gārd* ← *gart*
 گس (طره) *gas*
 گوسفند (ابزیدآباد) *gūsfa* (هنجن) *gasben*
 در گفت‌وگو بیشتر *gūsfa* تلفظ می‌شود.

- kašnīj* (ایبانه) *gūgīnīj* (یارند) *gāynīj* (بادرود، ابزیدآباد) *gašnīj* (ایبانه، طره) *gāšnīj*
 (فریزهند) *gašnīz* (هنجن)

گشنیز

در بیشتر زبان‌های ایرانی و غیرایرانی دیده می‌شود: کردی *kišnīš*، بلوچی *kīnīč*، تاجیکی *kišnīz*، *kašnīz*، *gašnīz*، هندی *kišnīz*، ترکی *kišniš*، *kišniz*، *kišnic*، روسی *kišnec*، بازتابی بسیار قدیمی از این تک‌واژ ایرانی در ارمنی نیز آمده است: *ginj*، والتر هنینگ مقاله ویژه‌ای به گشنیز اختصاص داده است (*Asia Major*) ج ۱۰/۲، ص

۱۹۵-۱۹۹) که در آن گونه پهلوی واژه را (gšnyč) به شکل gišnīč می‌خواند و بن‌واژه ایرانی باستان آن را به شکل *arzna- بازسازی می‌کند.

gašnīj (بادرود، ابوزیدآباد)

gašnīz (فریزهند)

gat-(gā-/gō-) (ابیانه، قهرود، ابوزیدآباد)

← **gāšnīj**

← **gāšnīj**

خواستن، شایستن

• **gōbī** (ابوزیدآباد) - «شاید»

از ریشه ایرانی باستان ***gaw-** «احتیاج داشتن، مورد احتیاج بودن، خواستن» که گویی تنها در گویش‌های مرکزی ثبت شده است. از زبان‌های میانه ایرانی در پارتی در **gawānīg** «مورد احتیاج» و در فعل **fraγāw-** «فاقد بودن، نداشتن» (با ***fra-**) آمده است. احتمالاً واژه غوره در فارسی نیز همین ریشه را دربر دارد از ***gau-ra-** به معنی «(انگوری که) احتیاج (به) رسیدن دارد، نارس» (مارتین شوارتس، شفاهی).

← **γūrā**

← **gārdāl**

← **gārdāl**

زمین ناهموار

پستو

← **gāhvōrā**

گهگاه، گاهی

gaudāl (هنجن)

gaudī (فریزهند)

gaud-ū-goloudī (هنجن)

gaudra (کمجان)

gavāra (ابوزیدآباد، ازوار)

gā-vāxtī (ابوزیدآباد)

gāyīnā-(gāyīn-) (ابیانه، فریزهند، بیدهند، هنجن)

گادن، گاییدن، رابطه جنسی برقرار کردن

از ریشه ایرانی ***gā-** «رابطه جنسی برقرار کردن»؛ مقایسه شود: در پهلوی **gāt, gātan** (tan) از **pat gāt -dātan** «تن به رابطه جنسی دادن»، کردی **gāyīn (gā-)**، اورامانی **gāyīn** (ga-)، فارسی گادن. ریشه دیگری نیز در ایرانی باستان برای این عمل وجود داشته است (***yab-**، هندی باستان **yabh-**، اسلاوی باستان **ebati**) که جز چند نمونه مسئله‌برانگیز در زبان‌های ایرانی اثری از خود باقی نهماده است؛ ولی در فعل **yosnel** در ارمنی کلاسیک (***yawse|>yosel**) به معنی «تجاوز کردن، زن را به زور گادن» - که بی‌گمان برگرفته از ایرانی است - همین ریشه نهفته است؛ احتمالاً از ستاک آغازین آن: ***yaβs-** (***yab-s->**) در پهلوی روابط جنسی با **marz-** نیز بیان می‌شد، به‌ویژه آمیزش غیرطبیعی، **kūn-marz** «کونی، مفعول».

gāynīj (یارند)

gaz¹ (در بیشتر گویش‌های کاشان و اطراف)

gaz² (ابیانه، طره، فریزهند، بادرود)

گونه‌ای درخت کوچک که بیشتر کنار رودخانه می‌روید و صمغی (گزانگبین) دارد که به مصارف صنعتی و خوراکی می‌رسد.

gaza (جوشقان)

gazangemīn (قهرود) **gazangebī** (ابوزیدآباد)

گزانگبین، صمغی که از درخت گز به دست می‌آید.

آمیزه‌ای است از **gaz** (← **gaz²**) و **angabīn** یعنی «انگبین، عسل»

gazangemīn (قهرود)

gazar¹ (ابیانه) **hāvīj** (یارند) **gezar** (میمه) **hāvēj** (ابوزیدآباد، میمه)

zardak (میمه، کمجان، ابیانه، فریزهند، یارند)

← **gazangebī**

زردک، هویج

گونه نخست همان گزر فارسی است که معرب آن به شکل جزر دیده می‌شود. گونه دوم **havēj** یا **hāvīj** البته هویج فارسی است که از عربی می‌آید. در گویش‌های فارسی ماوراءالنهر نام اصیل این گیاه زردک است (به معنی «زردرنگ»)، ولی گزر نیز به کار می‌رود. نام گزر در لهجه‌های دیگر ایرانی، برای نمونه در کردی، به شکل **gizēr** دیده می‌شود. در زبان‌های غیرایرانی در ارمنی **gazar**، آرامی **gzr** و در سریانی **gezārā** ثبت شده است. این واژه بی‌شک ایرانی است، هرچند وجه تسمیه مشخصی ندارد. ظاهراً ربطی با **garjaram** (در هندی باستان) که نام گونه‌ای گیاه است ندارد. در زبان هندی کنونی **gājar** به معنی «هویج» برگرفته از فارسی است. اصولاً **Z-** فارسی در هندی معاصر در همه موارد به **-j-** تبدیل می‌شود (برای نمونه **bājār** «بازار»).

● بر پایه نوشتارهای ایرانی، شکل ایرانی باستان این واژه ***gazara** بازسازی می‌شود.

gazar² (ابیانه)

گونه‌ای گیاه علفی که مانند نی ساقه‌ای تهی دارد.

gāzor (طره)

بز سفید و سیاه

gazōšāyīn (ابیانه)

ستاره سحر

باید ستاره **venus** یا **aurora** باشد. در ایرانی باستان برای «ستاره سحر» نام ویژه‌ای ثبت نشده است؛ **tištrya** - را در *اوستا* بیشتر ستاره **sirius** می‌شمارند که در انگلیسی **dog star** نامیده می‌شود و ستاره شومی به‌شمار می‌آید؛ زیرا مردم (مسافران) آن را ستاره سحر

می‌پندارند، راه را گم می‌کنند و می‌میرند. چنین برداشتی از این ستاره در باورهای ایرانیان نیز بازتاب یافته است: در فارسی **کاروان‌کُشان** و در کردی **Galāvēž** (یعنی «مردم‌انداز، هلاک‌کننده مردم») - هر دو از نام‌های بارز این ستاره در گستره زبان‌های نوین ایرانی هستند. در رابطه با تک‌واژی که در گویش ایبانه **خوشه‌چین** شده است باید گفت که این یقیناً ترکیبی است که از **gaz-** و **ōšāyīn**- خاستگاه بخش نخست روشن نیست، ولی در بخش دوم ظاهراً پهلوی **ōš** «سحر، سحرگاه» (مقایسه شود: در **ušah-** هندی باستان **uśās-** به همان معنی) نهفته است. افزون‌براین هیچ بعید نیست که شکل پسوندی **ušah-** در **اوستا**، یعنی **uśahina-** به معنی «(مدت زمانی که) از نیم‌شب تا پیدایش ستاره سحر (را دربر می‌گیرد)»، پایه بخش دوم این واژه باشد.

garāz (ابوزیدآباد)

← **gākūyī**

gedā (قهرود) **godō** (ابوزیدآباد)

گدا

از ایرانی میانه ***gadāk** (>***gadāka**) به معنی «پُرسنده، خواهش‌کننده» (ریشه ***jad-** ***gad-** / «خواهش کردن، پرسیدن»)، که برای «گدا» بسیار مناسب است. مقایسه شود: عربی سائل «گدا» از ریشه **sa‘ala-** «سؤال کردن، خواستن»

gēj (ایبانه) **gījgala** (محلات) **gīj** (ابوزیدآباد)

گیج، دیوانه

ارمنی **gīž** (>**gēž**)، کردی و رودانی **gīž**، از ایرانی میانه ***gēj/ž**

gel¹ (یارند، فریزهند) **gal** (طره، ایبانه، جوشقان، ابوزیدآباد)

گل، گل و لای

• **gel-māl karda** (ابوزیدآباد) - «پاک کردن آلودگی از ظرف‌ها به کمک مالیدن گل و آبکشی کردن آنها»؛ • **gel- süre** (ابوزیدآباد) - «گل سرخ، سفال»
پهلوی **gil**

gel² (ابوزیدآباد)

گردن و همچنین «بر، روی، بین، میان»

gel karda- (ابوزیدآباد) - «به گردن آویختن»

مقایسه شود: فارسی **گل** «گردن»

gelā- (gel-) (ایبانه) **gelyā- (gell-)** (قهرود، بادرود، ابوزیدآباد)

گشتن، شدن

← **vaylā- (vayl-), beln(n)āyan**

geladū (یارند، ابوزیدآباد، هنجن)

← **galadū**

geland (ازوار)

← **galand**

geldū (قهرود)

← **galadū**

gelgelake (ازوار، بادرود، برزک، آشتیان) **نگرگ**
از تکرار ساخت آوایی -gel به معنی «چیز گرد و کوچک» که بی گمان خاستگاه آوا معنایی دارد؛ مقایسه شود: در ارمنی gəlgəl «گونه‌ای دانه خوراکی که دانه‌های گرد و کوچک دارد»، در فارسی خراسانی قل‌قلی - صفتی برای توصیف چیزهای کوچک گرد

gelīm (ابیان) **gilīm** (ابوزیدآباد، قهرود) **گلیم**
gelīz (جوشقان) **gilīz** (ابوزیدآباد، میمه) **آب دهان**
• **gelīzūnda** (ابوزیدآباد) صفت کسی که مدام از دهانش گل‌یز می‌ریزد، کردی davšil

gelnā-(geln-) (قهرود، ابوزیدآباد)

← **geln(n)āya**

geln(n)āyan (قهرود، ابوزیدآباد) **gelnā-(geln-)** (ابیان)

گرداندن

← **vaylā-(vayl-), gelā-(gel-)**

gelū (یارند)

← **gal¹**

gelūna (قهرود)

پاکت

gelyā (ابوزیدآباد)

درهم، مخلوط

gelyā-(gell-) (ابیان)

← **gelā-(gel-)**

gembaz (جوشقان) **gonbaz** (میمه) **gömbaz** (ابوزیدآباد)

کنبد

در باستانی‌ترین نوشتارهای دری، گونه **گنبذ** (با ذال) آمده است.

gemū (ابوزیدآباد)

گمان

gemūn ka-(ker-) (قهرود)

گمان کردن

gendom (طره، هنجن، فریزهند، ابیان، بیجگان)

← **ganam**

gendūj (فریزهند، هنجن)

← **gandūjā**

gennā-(genn-) (ابیان)

شدن، گشتن

← **vaylā-(vayl-)**

gēra (جوشقان و بیشتر آبادی‌های منطقه)

حشره‌ای که لابه‌لای دنبه گوسفندان می‌زید.

gerā ka-(kar-) (ابوزیدآباد)

جمع کردن

gerač (ابوزیدآباد)

گچ

پهلوی gač، معرب جس، سریانی gessā

گره

gerah (ابیان) **gere** (جوشقان)

gerata-(gēr-) (ابیان)

← **grata-(gēr-)**

gerd¹ (ایبانه، بادرود، کمجان، هنجن) **gord** (ابوزیدآباد) **görda** (قهرود) **gond** (میمه، نسلج، جوشقان) **gerd¹** (ابوزیدآباد) **burda** (فریزهند، بیدهند) **görd** (قهرود، نراق، ابوزیدآباد، قالهر،

بزرگ

مقایسه شود: کشه‌ای **gürd**، زازایی **gord**، کردی **gir**، کرمانی **gohort** – همه به معنی «بزرگ»، از ***waṛta** که گونه دیگر ***wazrka** می‌باشد با **-d** جنوب‌غربی و با پسوند **-ta** (به جای **-ka**). از بن‌واژه دومی بزرگ فارسی، **girz** در خوری و **gozer** در بشاگردی به وجود آمده‌اند. **gond** در قهرودی و همچنین گنده در فارسی ظاهراً از بن‌واژه ***grnda** (ka-) برآمده‌اند. خاستگاه گونه ابوزیدآبادی **burda** احتمالاً باید از ***wrtta** باشد.

← «مقدمه» ۳§

گرد

gerd², **gerdül** (میمه)

از ***garṭa** (از ریشه **gar**، بعید است از ***wart** یا از ***gart** باشد). پهلوی **girt**، ارمنی **grtak** «نان گرد» (> پهلوی ***girtak**) – گونه میمه‌ای با پسوند مصغر **-ül** آمده است.

کنده درخت

gerda (ایبانه)

از **gerd²**

gerdekün (قهرود، فریزهند) **guhüz** (ابوزیدآباد) **gohüz** (میمه) **gerlekū** (محلات، قالهر) **gerdekün** (قهرود) **yüz** (فریزهند، چیمه) **zū** (طره، ایبانه،

گردو، گردکان، جوز

• **gerdak** - **bena** (بیجگان) – «درخت گردو»

پنداره «گردو» در این گویش‌ها با دو واژه بیان می‌شود. **گردکان** و **گوز** که از پهلوی **gōz** می‌آید و معرب آن **جوز** است. در برخی از گویش‌های ایرانی این واژه با تلفظ نخستین دیده می‌شود، مانند کردی **gōz** یا **gūz** است با حذف **g** آغازین برای پرهیز از هم‌آوایی (**homonymy**) با **گوز** به معنی «باد صدادار که از مقعد بیرون می‌آید». در وفسی گونه **vīz** ثبت شده است که **v** -آغازین آن باز از ***g** می‌آید – با دگرگونی آوایی ثانوی.

گرداب

gerdōu (ابوزیدآباد)

چراغ گردسوز، چراغ نفتی

gerd- sūj (فریزهند) **gersūj** (ابوزیدآباد، جوشقان)

← **gerd²**

gerdül (میمه)

گردباد

gerdvād (ابوزیدآباد) **gerdvāf** (جوشقان)

← **gerdvād**

gerdvāf (ابوزیدآباد)

gere (ابوزیدآباد، جوشقان)

← gerah

• gere dāynova (ابوزیدآباد) - «گره باز کردن»

gereytār (ابیانه)

گرفتار

gerī (طره)

واحد باغ

گره

gerīvā (ابیانه)

گذار

در جای نام‌ها آمده است، برای نمونه: bālā- gerīva، یعنی «گذار بالایی». از گریبان (؟)

gerj (میمه)

← varg

gersūj (فریزهند)

← gerd-sūj

gerūnjūn (جوشقان)

گران فروش

ظاهراً از گران جان یعنی کسی که کالا را گران‌تر از جانش می‌فروشد.

gērvūnīd-(vōn-) (ابوزیدآباد)

به دست آوردن

از ریشه *grab- «گرفتن، برداشتن»

← grata-(gēr-)

geryā (طره)

شیب گذار

gēs (ابیانه)

گلابتون، ابریشم پاک‌شده

← gēsa

gēsa (قهرود) gīsū (یارند، بادرود، فریزهند، ابوزیدآباد) gīs (ابیانه، طره)

گیسو

← gēs

gēva (فریزهند) gīva (بادرود) gīvū (طره) gēve (کمجان) gēwe (ابوزیدآباد، ابیانه) gēva (میمه) gya (قهرود)

گیوه

از *gaip- «بافتن (نخ)» (؟)

gēve (طره)

← gēva

gevēj (یارند)

← gevēje

gavēje (فریزهند) kavēj (طره، قهرود) gūje (یارند) gevēj (ابیانه) gūvēj (کمجان)

زالزالک

گونه gūje به معنی «از گیل» نیز به کار می‌رود.

← elīgūjēlī

gēwe (کمجان)

← gēva

gezar (ابوزیدآباد، میمه)

← gazar

gezerū (محلات)

چوب بارک و بلند

gezīne (قهرود)

گونه‌ای گیاه گل‌دار
گزنه

gīj (ابوزیدآباد)

← **gēj**

gījāla (محلات)

← **gēj**

gījgala (محلات)

← **gēj**

gīlča (بیدهند)

تغار

gīlīgīlī (ابیانه، بادرود)

قلقلک

مقایسه شود: منوجانی (کرمان) **kelīkalā**

gīlīm (ابیانه)

← **gelīm**

gīlīz (جوشقان)

← **gelīz**

gīnā-(gīn-) (قهرود)

پیدا شدن

ستاک حال با -na- از ریشهٔ *waid- «پیدا کردن»، مقایسه شود: فارسی میانه و پارسی مانوی

wind- «پیدا کردن، به دست آوردن»

gīr¹ (طره)

بند انگشت

gīr² (ابیانه)

گیر

• **gīr darda** (ابوزیدآباد) - «گیر داشتن»؛ • **gīr kata** (ابوزیدآباد) - «گیر افتادن»؛ • **gīr**

varda (ابوزیدآباد) - «گیر آوردن»

gīrōve (ابوزیدآباد)

پایین، زیر

gīs (ابوزیدآباد)

← **gēsa**

gīsū (قهرود)

← **gēsa**

gīva (فریزهند)

← **gēsa**

gīvū (بادرود)

← **gēsa**

gīz (نابین)

← **gūz**

gīžga (یارند)

شقیقه

گیجگاه

gō (ابیانه، طره، نوش‌آباد)

← **gā**

godō (ابوزیدآباد)

← **gedā**

goh¹ (میمه)

بیهودگی

ظاهراً از **gū**

goh² (بیدهند)

← **gū¹**

gohar (جوشقان)

گوهر

- gerdekūn ←** (ابوزیدآباد) **gohūz**
 گل (طره) **gül** (ابوزیدآباد، ابیان، چیمه، فریزهند، نراق) **gol(a)**
 گونه «پارسی» این تک‌واژ (پهلوی gul، فارس گل) که در بیشتر گویش‌های شمالی غربی نیز گسترش پیدا کرده است؛ ولی مقایسه شود: زازایی vel، تاتی vel، سمنانی val- از *wṛda- (*ward-) / اوستا varəða، سغدی warḏ، ارمنی vard، سریانی ward-، عربی ورد
- جای **gol** (قهرود)
gom (هنجن، فریزهند، ابوزیدآباد) **golōvī** (فریزهند) **gölüvī** (بادرود) **golōwī** (طره) **golābī** (ابیانه)
- گلایی
 گلستان **golassūn** (ابیانه)
 گل‌میخ **golbar** (ابیانه) **golmēx** (یارند)
 یعنی «گل‌در» (←bar¹)؛ گونه مردم در ابیانهای آمیزه‌ای است با mēx یعنی میخ.
- گلدان **goldū** (ابوزیدآباد)
 گل‌گاوزبان **gol-gōv-zebō** (ابوزیدآباد)
 نام بوته‌ای خاردار **gölja** (ابوزیدآباد)
 گل آفتابگردان **golmāftōw** (ابوزیدآباد) **golōftōw** (جوشقان)
 در سیستانی rōzgardak، منوجانی rūgardešt
- golbar ←** (ابیانه) **golmēx**
golmāftōw ← (ابوزیدآباد) **golōftōw**
 گاو ماده **gōlōne, gōlūne** (ابوزیدآباد)
 آمیزه‌ای است از gō «گاو» (←gā) و lōne-lūne- که باید از *dāynā- از ریشه *dā(-)i- «مکیدن (شیر)، (شیر) دادن» به معنی «گاو شیرده» باشد با تبدیل d- آغازین به l-؛ مقایسه شود: اورامانی dāyāna «دایه»؛ هندی باستان dhénā- «گاو شیرده»
- gōlōne ←** (ابوزیدآباد) **gōlūne**
golābī ← (هنجن، فریزهند، ابوزیدآباد) **golōvī**
golābī ← (بادرود) **golōwī**
 تُنگ **golōwpāš** (قهرود)
 گلاب‌پاش (?)
- گام، قدم **gōm** (ابوزیدآباد)
 سوراخی که آب از آن رد می‌شود **gōm¹** (ابیانه)
golābī ← **gōm²** (ابیانه)

gömbaz (ابوزیدآباد، نوشآباد)

gōn (ازوار، دلیجان، بادرود)

واژه‌ای است زیبا و کهن که بیرن از گستره کاشان نیز دیده شده است: بختیاری **gūn**، کردی

gāhān، **guhān** به همان معنی، بلوچی **gōdān** «پستان زن» — از ایرانی باستان ***gau-**

dāna- «جای شیر»

gonbaz (جوشقان، میمه)

gond (قهرود)

gondale (طره) **gūndale** (نوشآباد) **gondūla** (جوشقان) **gondole** (ابیانه)

gondōj (بادرود)

gondola (جوشقان)

gondūj (جوشقان، ابیانه)

gondūla (نوشآباد)

gondūy (یارند)

gūndale (طره)

gor¹ (جوشقان، ابیانه، فریزهند)

در روستای ابیانه پیش از آغاز درو چند بافه از خوشه‌های گندم را به‌عنوان صدقه به افراد

کم‌بغل و فقیری که دوروبر کشت جمع می‌شوند می‌دهند. این بافه‌ها را ابیانه‌ای‌ها **گرسلاواتی**

(**gorsalavātī**) می‌نامند، یعنی «بافه یا دسته گندم صلاواتی، خیری» و باور دارند که این عمل

مایه برکت کشت و زراعت خواهد شد.

gor² (ابوزیدآباد، جوشقان، میمه)

در فارسی کاشانی **گر گرفتن** «شعله‌ور شدن، سوختن». در رابطه با سوزش معده نیز به کار

می‌رود؛ مقایسه شود: **gorgor** در میمه‌ای به معنی «آتش فروزان، شعله بلند»

gorāj (نراق)

gorāz (فریزهند، ابیانه، طره)

gord (ابیانه، بادرود، کمجان، هنجن، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، قالهر)

gorda (میمه)

görd (فریزهند، بیدهند)

görda (ابوزیدآباد)

gorg (ابوزیدآباد)

← **gembaz**

پستان جانوران شیرده (گاو و گوسفند)

← **gembaz**

← **gerd¹**

گلوله پشم یا نخ

← **gandūj**

← **gondale**

← **gandūj**

← **gondale**

← **gandūj**

← **gondale**

یک دسته غله درو شده

← **gākūyī**

← **gākūyī**

← **gerd¹**

← **vāk**

← **gerd¹**

← **gerd¹**

← **varg**

gōrī (ابوزیدآباد)	گاری
gorm (ابوزیدآباد، جوشقان، ابیان، ازوار)	← garda¹
gorō (ابوزیدآباد)	گران
	● gorō hābeda (ابوزیدآباد) - «گران شدن»
gorombeš (ابیانه)	رعدوبرق، صاعقه آسمان غرمبه
	← γorombeš
gorr-o-gorr (قهرود)	بسیار سریع، تند
gorz (ابوزیدآباد و بیشتر آبادی‌های منطقه)	گرزه خشخاش، بوته خشخاش
goujū (ابیان) govja (بادرود)	گوچه فرنگی
gōva (ابوزیدآباد)	گوه، چوبی شیبدار و گوه مانند در دستگاه قالبافی
gōwāhen (محلات)	گاواهن
gowāl (محلات)	خورجینی که بر روی ستوران نهند
	گوال، جوال
gōwgalōn (دلیجان) gōwrān (محلات)	چوپان گاو
	گاو گله‌بان
gōwrān (محلات)	← gōwgalōn
gozarūn ka-(kar-) (ابیانه)	زندگی کردن
	گذران کردن
grata-(gēr-) (ابوزیدآباد) gerata-(gēr-) (ابیانه)	گرفتن
	از ریشه *grab- «گرفتن»
	← gērvūnīd-(vōn-)
gū¹ (ابیانه) gūh (ابیانه) gūh (چیمه، ابوزیدآباد، بادرود، طره، فریزهند، خالدآباد، ابیان، بیدهند)	goh
	مدفوع، فضله، گه
	در پهلوی guh ، کردی guh ، guh و در بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی گه - از ایرانی
	باستان - *guθa-
gū² (بیدهند، جوشقان) gūy (یارند) gu (ابوزیدآباد، هنجن)	توپ بازی، گوی
gūgīnīj (ابیانه)	← gāšnīj
gūh (ابیانه)	← gū¹
guhūz (قهرود، فریزهند، طره، ابیان)	← gerdekūn

gūjā (فریزهند) *gūjāle* (بادرود) *gūjū* (یارند، کمجان، طره) *gūja* (چیمه) *gūjele* (ابیانه) *gūjel* (هنجن) *gūsūle* (جوشقان) *gūsale* (قهرود)

گوساله

gūja (یارند، کمجان، طره)

gūjāle (فریزهند)

gūjāle (طره، قهرود)

gūjel (هنجن)

gūjele (چیمه)

gūjū (بادرود)

*gūl*¹ (محلات، جاسب، نراق، آران، بیدگل)

← *gūjā*

← *gūjā*

← *gevēje*

← *gūjā*

← *gūjā*

← *gūjā*

گود، گودال، چاله

به شکل *kūl* نیز در بعضی از گویش‌های منطقه دیده می‌شود. همان واژه *kūl* در فارسی دری است که در *کولاب* «تالاب، آبگیر» نیز دیده می‌شود. ظاهراً کردی *k'ūr* «ژرف، عمیق، هم به این گروه تعلق دارد.

● اشتقاق این تک‌واژ روشن نیست: از طرفی در گویش‌های ترکی بسان *köl* رواج دارد و از طرف دیگر در پهلوی مانوی به شکل *kōl* و به معنی «چاله، گودال» آمده است.

← *höl*

دروغ، فریب، نیرنگ

*gūl*² (ابیانه، ابوزیدآباد و دیگر گویش‌های کاشان)

● *gūl bexarda* (ابوزیدآباد) - «گول خوردن»؛ ● *gūl dā- (d-)* (ابیانه) - «گول زدن»

gūlī (فریزهند)

gulla (جوشقان)

gulū (ابیانه، محلات)

gulua (میمه) *gulva* (دلیجان) *gulvā* (قهرود، طره، ابیانه) *gūrāva* (جوشقان)

gurōva (قالهر) *gurōva* (کمجان) *gūrūwe* (یارند)

آلو زرد

گلوه

← *gal*¹

جوراب

در فارسی دری *گوراب*

← *gorōv*

← *golābī*

← *gulua*

گون، رنگ

← *gondale*

← *gandūj*

gūlūvī (فریزهند)

gulvā (دلیجان)

gūnā (ابوزیدآباد)

gundale (طره)

gündūj (بیدهند)

gūdūja (طره)**gūr** (ابیانه و بیشتر گویش‌های همسایه)**gūrāva** (طره، ابیانه)**gūrava** (یارند)**gūrassō** (ابوزیدآباد)**gurāz** (جوشقان)**gurōva** (قالهر)**gürras** (طره)**gūrūwe** (کمجان)**gurzā** (ابوزیدآباد)**gūsale** (قهرود)**gūsfand** (ابوزیدآباد)**gūsūle** (جوشقان)**gūš** (قالهر، بیدهند، فریزهند، طره، ابیانه، بیجان، نسلج، دلجان، میمه)**gūša** (یارند)**gūšmōhī** (ابوزیدآباد)**← gandūj**

گور، قبر

← gulua**← gulua**

گورستان

← yabrasūn**← gākūyī****← gulua**

رگبار، رعد و برق

← qorre, gorombeš**← gulua**

کوتاه‌قد

گرز

← gūjā**← gasben****← gūjā**

گوش

دستگیره آشپزخانه

خاویار

گوش‌ماهی

این واژه به همین معنی ۴۰ سال پیش از طرف دانشمند بلژیکی پیر لکوک در ابوزیدآباد ثبت گردیده و در سال ۲۰۰۲ در کتاب جامعی منتشر شده است (رجوع شود به: *Acta Iranica-39*, P. 594). از نگاه اول البته تعجب‌آور است که چگونه واژه‌ای به معنی «صدف» در این گویش برای نامیدن «خاویار» به کار می‌رود (و یا بهتر است بگوییم به کار می‌رفته است زیرا ظاهراً در حال حاضر در ابوزیدآباد به خاویار همانا **خاویار** می‌گویند و نه **گوش‌ماهی**). در هر حال نگارنده تردیدی در صحت ثبت این واژه از طرف مؤلف مذکور ندارد. این مسئله را می‌توان دو گونه توجیه نمود:

(۱) هر تحلیل علمی چه در علوم پایه و چه در رشته‌های اجتماعی از جمله در زبان‌شناسی تطبیقی یا تاریخی باید براساس ابعاد زمان و مکان یعنی با در نظر گرفتن پارامترهای زمانی و جغرافیایی پدیده مورد مطالعه انجام می‌پذیرد، در غیر این صورت تحلیل علمی به

سخن پردازی بی‌مایه می‌گراید. در رابطه با واژه مورد بحث نیز باید این دو بعد بنیادین را اساس تحلیل قرار داد. می‌دانیم که ۵۰ - ۶۰ سال پیش در نظام تغذیه مردم ایران خاویار نقش قابل‌توجهی نداشته است: به جز ساکنان سواحل جنوبی دریای خزر در دیگر نواحی ایران این ماده غذایی مورد استفاده نبوده است. کما اینکه خود ماهی *esturgeon* که به فارسی «سگ‌ماهی» نامیده می‌شود و اکثر انواع خاویار از آن تولید می‌شود در شرع اسلام همواره حرام تلقی شده است. بنابراین ایده و پنداره خاویار برای مردمی که در مناطق دور از دریا زندگی می‌کنند زمانی بسیار مبهم و غیرقابل‌تجسم بوده است. به همین منوال نیز دیگر فراورده‌های دریایی (مثلاً گوش‌ماهی و غیره). از برای این نام‌های پنداره‌های دور از محیط - زیست به آسانی عوض می‌شوند: برای یک روستانشین دریاندر با بیئتش و معلومات بسیار محدود نیم قرن پیش چه خاویار و چه گوش‌ماهی - هر دو پنداره‌های غیر ملموس بوده‌اند. البته واژه صدف به مثابه نام ماده‌ای که از آن جام شراب و یا در جواهرسازی به کار می‌بردند همواره رواج داشته است اما خاستگاه آن زیاد محسوس نبوده است.

۲) دیگر گزینه اشتقاق این واژه که به حقیقت نزدیک‌تر است دگرگونی آوایی جزء اول ترکیب می‌باشد که تحت تأثیر توجیه مردمی (folk etymology) رخ داده است: از *-uš** *mōhī* یا *ušpul-mōhī** به معنی «تخم ماهی». در گویش‌های نوین ایرانی از جمله در فارسی *ušpul, ešpīl, ušbul* به معنی «خاویار» و اسپیل، سپرز، اسفرزه به معانی «بذر قطونا» و «طحال» ثبت شده‌اند که همه از یک بن‌واژه سرچشمه گرفته‌اند: از **sprdan-* (یا **sprzan-*). در ابوزیدآبادی و دیگر گویش‌های مرکزی ایران نیز این تک‌واژه به معنی «تخم ماهی» و به شکل *ušpul** یا *uš** (در کلمات مرکب) باید زمانی به کار می‌رفته است (*← asparza*) که با قرینه‌سازی با گوش فارسی به *gūšmōhī* مبدل شده است.

یک اصل متودولوژی دیگر - این بار در رابطه با ارزیابی گویش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های بومی در محافل روشنفکران و ادیبان ایرانی. ابوزیدآبادی، ابیان‌ای، یارندی، قهرودی، سمنانی، سیوندی و غیره گویش‌های فارسی نیستند بلکه زبان‌اند با دستور، ذخیره لغوی و دیگر ویژگی‌های خاص خویش، درست مثل کردی یا بلوچی. عنوان گویش یا لهجه برای این زبان‌ها یک اصطلاح شرطی است. بنابراین اگر پدیده‌ای در این زبان‌ها می‌بینیم که با فارسی مغایرت دارد (مثلاً همان خاویار و گوش‌ماهی - سوی وجه اشتقاقی که بالا ارائه گردید) نباید

موجب تعجب و یا حمل بر سوء تفاهم شود همان طور که حریف در فارسی معنی معینی دارد ولی در برخی از گویش های کردی شمالی به معنی «احمق» به کار می رود؛ و یا کارخانه که واژه اصیل فارسی است در گویش های ترکی معنی «خانه فحشا» را به خود گرفته و یا جانباز یعنی «فداکار، سلحشور» در همان گویش های کردی به معنی «ترسو» کاربرد دارد. و الی آخر ...

gūš-pēša (ابرزیدآباد)

گوشکوب

آمیژه های از **gūš(t)** (←) و ستاک حال از فعل **pešt-** (←-**pēš**) به معنی «خرد کردن»

gūš(t) (قهرود، ابرزیدآباد، طره و بیشتر گویش های غربی ایران)

گوشت

gūštēre (قهرود)

گوساله دوساله

با **gū-** (←-**gā**) و ***staura-** (←-**veštar**): منوجانی **gūaster**، کردی **štīr**

gūšvāra (طره) **gūšvāre** (ابیانه) **gūšvārū** (بادرود)

گوشواره

gūšvāra (ابیانه)

← **gūšvāra**

gūšvārū (بادرود)

← **gūšvāra**

gūšexara (جوشقان)

گیاهی وحشی با برگ هایی پهن

گیاهی دارویی است و از آن برای سوخت هم استفاده می شود. یعنی «گوش خر»، مانند اسپغول (نام گیاهی دیگر) که معنی آن «گوش اسب» است و خرغول آن همانا باز «گوش خر» است.

gūva (قهرود، محلات)

← **gēva**

gūvēj (ابیانه)

← **gevēje**

gūy (جوشقان، بیدهند)

← **gū²**

gūz (نابین) **gīz** (بیدهند و همه آبادی های کاشان)

گوز، باد صدادر که از مقعد بیرون می آید.

← **wōy⁴ ‘vād ‘nōy ‘wōy**

gya (میمه)

← **gēva**

γ

قبا، گونه‌ای لباس بلند مردانه *γepā* (قمه) *γua* (طره، ایبانه) *γabā*
 قبا - معرب *kapāh* پهلوی «لباس»؛ مقایسه شود: در ارمنی (> پهلوی) *kapay* به همان معنی
 قبرستان *yabrasūn* (جوشقان، قهرود)

← *gūrassō* قبر
γabreja (ابوزیدآباد)
γalā (یارند) *γolā* (بادرود، طره، کمجان) *γalō* (بیدهند، فریزهند، ایبانه، جوشقان) *γalā*
 (فریزهند، ایبانه) *karā* (ازوار) *γelāy* (میه)

کلاغ
 • *γolā-γājā* (یارند)، *γalō-jorā* (طره) - «کلاغ، زاغ»؛ • *nūn-γalāq*، *surma-γalāq* -
 نام‌های گیاهانی وحشی که در خوانساری ثبت شده و ترکیب‌هایی با کلاغ و نان و سرمه
 هستند. گونه *kalā* نیز در ایبانه‌ای ثبت شده است، ولی تنها در ترکیب *haydūs-kalā* (←).
 واژه‌ای است آوایی که از ریشه **ker(k)* به‌وجود آمده و در زبان‌های هندواروپایی گواه
 بسیار دارد.

زاغ، کلاغ *γalāčke* (جوشقان) *γalāše* (ابوزیدآباد)
 از **kalāy-ēč-ak* (← *γalā*) با پسوند مصغر

← *kelā-čege*
 ← *γalāčke*
 ← *γālb* قلب
γalāše (جوشقان)
γalb (ابوزیدآباد)
γālb (ابوزیدآباد) *γalb* (طره، ایبانه)

yalbāl (جوشقان، قهرود، جوشقان)	غریبال
yalbūl (نوش‌آباد)	از عربی غربله «الک کردن»
yalbīl (ابیانه)	← halbāl, alhāl
yāle (فریزهند)	← yalbāl
	داس
	ظاهراً مخفف das yāle، دستغاله با حذف بخش نخست ترکیب das(t) ، دست
yālma (ابیانه)	سوسمار
	مخفف yālmeje (←) است.
yālmeje (ابیانه، طره، ابیانه)	مارمولک
	ظاهراً گونهٔ دیگر gāmoje (←) است.
yalō (بادرود، طره، کمجان)	← yalā
yāltak (طره)	غلطک پشت‌بام
yalyūn (بادرود)	قلیان
yālmūče (ازوار)	← yālmeje
yand (ابیانه)	قند
yanddūn (بادرود)	قندان
yapūn (فریزهند)	قپان
yar (میمه)	چین، شکن
	عربی غر «چین جامه» در برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری به معنی «شکن و چین اندام و رو» نیز آمده است.
waran (جوشقان)	غرش، نعره
yaryav (نوش‌آباد)	← yaryara
yarōrā (ابیانه)	گونی
yāš (ابیانه)	← yōš
yāšaša (فریزهند)	صرع (غشی)
	غُشاش، جمع غاش، صفت فاعلی از غش یعنی «غش کننده»
yašaul (فریزهند)	قشو
	← xešoul
yayy (قهرود)	کبک
yāyva (ابیانه)	← kav
yayye (قهرود)	← yayy
yauyekare (ابیانه، قهرود)	بلدرچین

کبک کر
 ← **γauγ**
 چرک گوشه چشم
 از قی یا gand «گند» با تبدیل -and به -ay- که از پدیده‌هایی آوایی گویش‌های کاشان، به‌ویژه ابوزیدآبادی است (←¹zay).

← **γazyūn** (دلیجان)
 دیگ
 ← **γazyūne** (جوشقان) **γazyūn** (کمجان، یارند، نراق، ایبانه)
 ← **γalā** (میمه)
 ← **γalā** (ابوزیدآباد)
 ← **γalā** (ازوار)
 ← **γalyūn** (فریزهند)
 ← **γalyūn** (ایبانه)
 ← **γepā** (قهرود)
 ← **γabā** (ایبانه)
 قرمز
 ← **γerna** (دلیجان)
 قرقره
 ← **γey** (بیدهند)
 ← **γīr** (ازوار)
 ← **γobilima** (بادرود)
 ← **γofl** (بیدهند، فریزهند، ابوزیدآباد، جوشقان، نوش‌آباد) **γolf** (ایبانه)
 قفل، قفل چوبی

از قفل فارسی که وام‌واژه‌ای است از لاتینی copula

← **kel**
 ← **γalā**
 قفل‌ساز
 ← **γolf**
 چنگک قصابی
 ← **γalā**
 ← **γalā**
 کلیه، قلو، گرده
 ← **vāk**
 ← **yonča**
 غار
 ← **γorāb** (طره)
 غروب

γorčīn (بادرود)

خورجین

γoryor (ازوار)

← **γerombeš**

γoryoričā (طره) **γoryoriš** (ابیانه)

سیب آدم

γoryoriš (ابیانه)

← **γoryoričā**

γorombe (بیدهند)

← **γorombeš**

γorombeš (بیدهند) **γorombe** (ابیانه) **γorommeš** (طره، ابرزیدآباد)

← **γorrombeš**

γorrombeš (ازوار) **γoryor** (فریزهند) **γorromba** (چیمه)

برق، رعد، آسمان غرمبه

← **gorombeš**

γorromba (فریزهند)

← **γorombeš**

γorrombeš (چیمه)

← **γorombeš**

γōš, qāš (ابیانه)

آغل

مقایسه شود: در فارسی دری غوشاد و غوشا «آغل گاو و گوسفند، محوطه‌ای که شب‌هنگام چارپایان در آن به‌سر می‌برند» (در بسیاری از فرهنگ‌ها آمده است ← لغتنامه) از ایرانی باستان ***gau-šāda** به معنی «جای گاو». بخش دوم ترکیب ***šāda- > *hāda** (بوگولیوبوف) است. گونهٔ ابیانه‌ای - با حذف **-ād** در پایان واژه. بعید است که این واژه برگرفته از زبان‌های شرقی ایران باشد (با در نظر گرفتن **-γ** آغازین به جای **-g**)، زیرا این پدیده در بسیاری از تک‌واژه‌های گویش‌های عربی نیز دیده می‌شود (مانند دگرگونی **-d** * به **-l**).

γōšoylenjū (فریزهند)

سار، سارک

بخش نخست ترکیب **γōšoy** «قاشق» است؛ ولی توضیح بخش دوم دشوار می‌نماید. برپایهٔ شکل ظاهری، **lenjū** باید ستاک حال از فعلی باشد که در حال‌حاضر در گویش‌های کاشان (دست‌کم در نوشتارهای زیردست و مواد میدانی) وجود ندارد، ولی احتمالاً در این ترکیب حفظ شده است. عنصر **-ū** در پایان واژه نشانهٔ صفت فاعلی **-ān** یا پسوند **-āk** است که در ایرانی میانهٔ غربی اسامی فعلی با معنی «کننده» (**nomen agentis**) می‌ساخت. خوشبختانه این فعل در فارسی دری آمده است: **لنجیدن** (لنجه) به معنی «بیرون کشیدن، چیزی را از جایی به جای دیگر بردن» > ایرانی باستان ***θanj-** «بیرون کشیدن، کشیدن» (که در **آهنج**، **آهنجیدن**، **آهختن**، **آخته**، **فرهنگ**، **نهنگ**، **سنجیدن** نیز نهفته است). شکل **لنجیدن** (با **-l > *θ**) باید برگرفته از گویشی شرقی باشد. در هر صورت بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ **lenjū** به

احتمال زیاد *θanjān یا *θanjāk بوده است به معنی «کشنده» ← «برنده» ← «رباینده» ← «دزد». بدین ترتیب معنی نخستین نام این پرنده «دزد قاشق» یا «قاشق‌دزد» بوده است.

γōzūn-gīra (طره)

دستگیره آشپزخانه

γuo (میمه)

← **γabā**

γūldōnda (ابیانه)

خزوک، خبزدوک، سرگین گردان

آمیزه‌ای است از غول و dōnda (←). در فارسی کاشان، واژه مترادف برای این حشره پشکل‌ترونه است.

← **dənde**

غوره

γūra (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

درباره ریشه این واژه ← **gat-** (gā-/gō-) همچنین مقایسه شود: آرامی تلمود **gwrq-** «میوه نارس» (>پارتی)

γūra (ابوزیدآباد)

← **γūra**

γūrbāye (بیده‌ند) **qūrbāqa** (ابوزیدآباد)

قورباغه

← **čayz, vaza**

پرستو

γūryūrje (طره) **γalayačē** (قهرود)

← **paraske**

حلب روغن، قوطی

γūtī (کمجان)

γūza (ابوزیدآباد)

آرنج

γūzak (ابیانه، ابوزیدآباد) **γūzak** (طره) **γūzaka** (یارند) **γūzepā** (خالدآباد)

قوزک پا، استخون ساق پا

γūzaka (یارند)

← **γūzak**

γūzepā (خالدآباد)

← **γūzak**

γūzak (طره)

← **γūzak**

H

ha¹ (ایبانه) *ha* (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه)

ha² (ابوزیدآباد)

hā- (بیشتر گویش‌های مرکزی)

حالا

هست

پیشوند فعلی

hā-bas- (-band-) • (ایبانه، قهرود) — «بستن» • hā-čāšt-(čīn-) (ایبانه)، hā-češ- (čīn-) (ابوزیدآباد)، hā-čīš(t)- (čīn-) (قهرود) — «نشستن» • hā-čōn- (čōn-) (ابوزیدآباد) — «نشاندن» • hā-dā- (d-) (ایبانه، قهرود، ابوزیدآباد)، hā-γāden- (قالهر) — «دادن» • hā-daš- (derz-) (ابوزیدآباد) — «دوختن» • hā-dot- (dūš-) (ابوزیدآباد) — «دوشیدن» • hā-eštā- (eštov-) (ابوزیدآباد) — «ایستادن» • hā-gelā- (gel-) (ابوزیدآباد) — «برگشتن» • hā-gelnā- (geln-) (ابوزیدآباد) — «برگرداندن، گرداندن» • hā-grerat- (ger-) (ایبانه)، hā-gēra- (gr-) (قهرود)، hā-gra- (gēr-) (ابوزیدآباد) — «گرفتن» • hā-ka- (kar-) (ابوزیدآباد) — «باز کردن» • hā-ka- (ker-) (قهرود) — «کردن» • hā-nevešt (ابوزیدآباد) — «نوشتن» • hā-lüzā- (lüz-) (ایبانه) — «لغزیدن» • hā-peš- (peš-) (ابوزیدآباد) — «پاشیدن» • hā-vat- (vaj-) (ابوزیدآباد) — «کندن» • hā- (ابوزیدآباد) — «خوردن، نوشیدن» • hā-xāsōnā- (xāsōn-) (ابوزیدآباد) — «خواباندن» • hā-xāt- (xās-) (ابوزیدآباد) — «خوابیدن».

ظاهراً از *frā-

hab (ابوزیدآباد، جوشقان)

hābarda (ابوزیدآباد)

hābeda (ابوزیدآباد)

hābezā (یارند)

hāčaštan (ابیانه) **hāčēšten** (قالهر) **hāčēšta** (ابوزیدآباد)

قرص، حبّ

ساییدن کشک در تشت سفالی

آب شدن یخ

← **arbeza**

نشستن

با پیشوند فعلی **hā-** (←) از فعل **čāšt-** (**čīn-**) (←)

hāčēšta (ابوزیدآباد)

← **hāčaštan**

hāčšten (قالهر)

← **hāčaštan**

hādašta (ابوزیدآباد)

دوختن

با پیشوند فعلی **hā-** (←) از فعل **dā-** (**d-**) (←)

hādoyan (ابیانه)

← **hādova**

haf (ابیانه) **hāft** (قهرود، ابوزیدآباد)

هفت

hāft (ابیانه)

← **haf**

haftā (طره) **hāftā** (یارند، ابوزیدآباد)

هفته

hāftā (طره)

← **haftā**

hāfta (ابیانه)

← **haftā**

hāftād (ابیانه)

هفتاد

hāgandova (ابوزیدآباد)

واخوردن

پیشوند **hā-** (←) با فعل **gandā-** (**gandov-**) (←) ظاهراً با معنی نخستین «روشن شدن،

(مسئله‌ای را برای خود) روشن کردن»

hāy (ابوزیدآباد)

← **āk**

hāy ka-(kar-) (ابوزیدآباد)

دفن کردن، به خاک سپردن

āk

haydūs-kalā (ابیانه)

← **haydūs-karā**

haydūs-karā (فریزهند) **haydūs-kalā** (ابیانه)

جغد، مرغ حق

یعنی «کلاغ حق‌دوست»

hayeje (فریزهند)

← **yalā**

hajda (ابیانه)

سکسکه

هجده

hāk (ابوزیدآباد، ابیانہ)	āk ←
hākandāz (کمجان) bokandāz (ابیانه)	چمچه، خاک انداز
hākarda (ابوزیدآباد)	بستن در
hākje (کمجان)	xākeje ←
hākrūbe (یارند)	زباله
	خاکروبہ
hāl (ابیانه)	حال
hāla (بیدهند، جوشقان)	خاله
	در کردی xāl «دابی»
halab (فریزهند)	حلب روغن
halāk (جوشقان)	خسته و کوفته
	هلاک
halbāl (کمجان، ابوزیدآباد) harbāl (یارند) hōlbōla (طره)	گونه‌ای غریبال بزرگ که در سرِ خرمن با آن گندم و جو را از شن و کاه و خاک پاک می‌کنند.
	alhāl, γalbāl ←
hālḡ (ابیانه)	algī ←
halḡ (جوشقان)	algī ←
halḡāla (جوشقان)	برگه‌الگ و هلو
halḡ (فریزهند) halq (یارند)	حلق
halḡā (ابیانه)	دق‌الباب، کوبه در (برای زنان)
	از حلقه
	hālḡā ←
halīkašta (ابیانه)	آلو
	آلوی کاشته مقابل آلوی وحشی
halīrō (دلجان)	خاکستر
	آمیزه‌ای از «خاکستر» (←xal ¹) و ستاک حال از فعل «رُفتن، پاک کردن». ظاهراً به معنی «خاکستر رفته شده»
haljak (نراق)	دستک
halma (جوشقان)	گله بز و بزغاله
hāl-avlat (فریزهند، بیدهند)	hāl-ovlat ←
hāl-ovlat (چیمه) hāl-avlat (بیدهند)	برادرزن

از hāl «دایی» (←xālū) و ترکی arvad «زن». روند دگرگونی معنایی «زن‌دایی» و «برادرزن» از پدیده‌های درونی روابط خویشاوندی و اصطلاحات وابسته به آن است.

halq (ابوزیدآباد، یارند)

hālqā (ابیانه)

hālū (قهرود)

halvā (ابیانه)

ham (ابیانه) **höm** (قهرود)

hāmā (ابیانه، طره، میمه)

hamā¹ (بیجگان، فریزهند، نشلج)

hamā² (ابوزیدآباد)

hama¹ (چیمه، قهرود، جوشقان، قالهر، نراق، ابوزیدآباد)

hama² (ابوزیدآباد) **hamā** (ابیانه) **hamo** (قالهر، میمه)

hāmarda (ابوزیدآباد)

hevardan **hemard-** (**hmar-**) **behmerīya** **baxmarda** ←

hambāčč (یارند) **hampača** (ازوار) **humbāja** (چیمه، قهرود) **hampāča** (آشتیان)

hambāja (دلیجان، نراق، محلات) **hambāja** (ابیانه) **hompāča** (ابوزیدآباد، طره)

باجناق، همپاچه

مقایسه شود: همپاچه، هم‌ریش و هم‌زلف در گونه‌های محاوره‌ای فارسی؛ همچنین havling

«همپا، هم‌لنگ» در کردی - همه به معنی «باجناق»

bājonōy ←

hambāčč ←

ambāja (دلیجان، نراق، محلات)

hambasta (قهرود)

hamčēnīn (قهرود)

hamčēnīn (قهرود)

hamdas (ابوزیدآباد)

hamē (ابوزیدآباد)

hamēša (ابوزیدآباد) **hemēša** (جوشقان) **hamīšav** (ابیانه) **hamiūšā(v)** (قهرود)

همیشه

hamīn (طره)

همین

hamīr (ابیزیدآباد) <i>hēmīr</i> (قهرود) <i>benār</i> (ابیانه، جوشقان)	خمیر
	مقایسه شود: بلوچی hamīr، کردی havīr
hamīšav (جوشقان)	← hamēša
hammāl (ابیانه)	فرسپ، شاه‌تیر سقف حمال
	← rāsp
hamo (ابیانه)	← hama ²
hampāča (چیمه، قهرود)	← hambāčč
hampača (یارند، ابوزیدآباد، طره)	← hambāčč
hāmra (ابیانه)	همراه
hamsoa (ابیانه، طره) <i>hümsayā</i> (یارند) <i>homseya</i> (ازوار) <i>honsūa</i> (فریزهند)	همسایه
<i>homsoya</i> (کمجان) <i>hamsōwa, hemsāya</i> (ابوزیدآباد)	
hamsōwa (ابوزیدآباد)	← hamsoa
hamū (میمه) <i>hanū</i> (ابیانه) <i>henī</i> (ابوزیدآباد، قهرود)	هنوز
hamūm (قهرود)	حمام
hamūš (یارند)	آنها
hamūšā(v) (ابیانه)	← hamēša
hamvārya (قهرود)	آهسته
hamyān (نراق)	انبان
hamzeyō (ابوزیدآباد)	همزبان
hanār (ابیانه)	← enār
hanār (طره)	نفس

احتمالاً از ریشهٔ ایرانی باستان *-an** «نفس کشیدن» با پیشوند *-fra** (← *hā*) - از ستاک حال آغازین *-ana-s**؛ مقایسه‌شود: در کردی *hināsa* «نفس، آه» *hilk'īša hināsa* «آه می‌کشد»، فارسی *هناسه* «نفس تند»، گورانی *hanāsa*، سمنانی *hennese* البته وجود *هناسه* در فارسی این وجه تسمیه را تضعیف می‌کند، زیرا در این زبان *-fr** آغازین به *-far* تبدیل می‌شود و بر پایهٔ قانون‌های آوایی، شکل این واژه می‌بایست **فرناس* یا **فرناسه* می‌بود و نه *هناسه*! از سوی دیگر در کردی نیز دگرگونی *-fr** ایرانی باستان در این واژه مسئله‌انگیز است، زیرا فرایند این خوشهٔ آغازین در کردی معمولاً *-f* است. در گویش‌های

کاشان هر دوی این پدیده‌ها دیده می‌شوند: **fr->h-* و **fr->r-* (برای نمونه *←rāsp*). امکان دارد در همه این واژگان ریشه بدون پیشوند و ساده (*simplex*) موجود باشد. در این صورت باید *h-* آغازین را اضافی پنداشت (مانند *hanār* = انار در کردی).

برنامه، تصمیم، قرار (ابوزیدآباد) *benāxta* (ابوزیدآباد، قهرود) *handāt*
از **ham-tač-* (**tač-*) «به چیزی رسیدن، به دست آوردن»؛ مقایسه شود: پرداختن (با *para-* یا **pari-*)، پرداخت، انداختن (با **ham-*)، انداز، اندازه. معنی نخستین واژه در گویش‌های کاشان «ترتیب داده شده، settled» بوده است.

خندق (ابوزیدآباد) *handay*
از ایرانی میانه **xandak* (= *kandak*) با تبدیل هجای پایانی *-ag* (*>ak-*) به *-ay* در ابوزیدآبادی.

(ازوار، یارند) *hendīna* (ابیانه) *hayyūna* (طره) *handyūnā* (قهرود، کمجان) *handūna*
(بادرود) *andīna* (ابیانه) *hayynā* (جوشقان) *hendūna* (ابوزیدآباد) *hayna*

هندوانه

زیلو، گلیم (ابوزیدآباد) *handūxta*
انداخته

*← handāt**← handūna*

شور و غوغا، هنگامه

گفتن

(طره) *handyūnā*(جوشقان) *hangāma*(ابیانه) *hangōšt- (hangār-)*از ریشه **gard-* «صدا زدن» (فارسی گله (*geleh*), کردی *gilī*) با پیشوند **ham-*

گرگ و میش، سحرگاهان، بامدادان (ابیانه) *hangūr*

● تنها فرق این واژه با «انگور» در ابیانه‌ای در تلفظ *-ū-* کشیده در هجای دوم است: در واژه «انگور» این مصوت *-ū-* تلفظ می‌شود (*angūr-*). خاستگاه این واژه برای نویسندگان روشن نیست: ربط آن با «انگور» قابل توجیه نیست.

(ابیانه) *hangūr**← angür*(ابوزیدآباد) *hanī*

گونه‌ای پرنده کوچک

(ابیانه) *benzū* (هنجن) *hanjan*

دره کوچک

← henjōyan و «پیش گفتار»، §۲(ابیانه) *hanū**← hamū*

hanzāyan (هنجن)**haouli** (جوشقان)**happol** (ابوزیدآباد)**hāpūšengāyan** (ابیانه)**← henjāyan**

کره‌خر

بزرگ

فراموش کردن

آمیزه‌ای از فعل (pūšen-) -pūšengā- با پیشوند hā- (←) - از ریشهٔ ایرانی باستان *marš- که در فراموشتن فارسی هم دیده می‌شود. در برخی از گویش‌های ایرانی (مانند کردی) این ریشه کاملاً ناپدید شده است و به جای آن از (←vīr) -wīra- با فعل «کردن» استفاده می‌شود: کردی *bīr kirin* «فراموش کردن»

← vīr**har** (قهرود، ابوزیدآباد)**hār¹** (قهرود، ابوزیدآباد) *har* (طره، ابیانه)**← hār¹**

هر

• **har-če** (ابوزیدآباد، یارند)، **hār-čī** (ابیانه)، **har-čī** (قهرود، ابوزیدآباد) - «هرچه»؛ •**har-kī** (ابوزیدآباد، قهرود)، **har-kīe** (ابیانه) - «هرکه، هرکس»؛ • **har-kodōm**(ابوزیدآباد)، **har-kudūm** (قهرود) - «هر کدام»**hār²** (ابوزیدآباد)

مرض هاری، هار شدن

hār-(tār-) (قهرود)

آوردن

← ārd-(tōr-) ، hūnīd-(hūn-)

آسپریس، میدان

harangū (محلات)**harbāl** (یارند)**← halbāl****harbeza** (ابوزیدآباد)**← arbeza****hārbeza** (ابیانه)**← arbeza****harbīzā** (طره)**← arbeza****harboza** (ازوار)**← arbeza****hargez** (قهرود)

هرگز

harrūa (جوشقان)

هر روزه

hārsā (ابیانه)

پوست درخت

haryā (قهرود، ابوزیدآباد)

هرجا

از هر و yā «جا» (← **yā²**)**harzā-(harz-)** (قهرود)

ارزیدن

harzegī (قهرود)

هرزگی

hās (ابیانه)

آغل گوسفند در درون ده

از ایرانی باستان **hasta* (صفت مفعولی از **had-* «نشستن، زندگی کردن») به معنی «(جای) نشستن، (محل) زندگی». احتمالاً بخش دوم ترکیبی است که بخش نخست آن افتاده؛ مقایسه شود: در *اوستا* *pasuš-hasta-*، پهلوی *pahast* «آغل گوسفندان»

← *xas*

hasājēn (ابیان، طره) *hasenjēn* (جوشقان) *asčau* (بادرود)

جارو

واژه‌ای است جالب توجه که همتراز آن در گویش‌های مازندران نیز به شکل *sāje* یا *sāze* و به همان معنی دیده می‌شود. گونه‌های کاشی این واژه احتمالاً مشتق از ایرانی باستان **ham-* *sācanaka* و گونه‌های مازندرانی برگرفته از **sāčaka* هستند که ریشه مشترک این دو بن‌واژه *-(sač)-sak** به معنی «ساختن، روبه‌راه کردن، منظم کردن» است. معنی نخستین این دو بن‌واژه «سازنده، منظم کننده» بوده است. گونه بادرودی را می‌توان شکل دگرگون شده *hasājēn* دانست.

← *zārjēna, pāenjēn, jārū*← *hasājēn*

hasenjēn (جوشقان)

haspaq (فریزهند)

حصبه

hassa (ابوزیدآباد، ابیان)

هسته

پهلوی *ast(ak)* «استخوان، هسته میوه»، *estak* در منوجانی > ایرانی باستان **ast(i)*

haš (ابیان) *hāšt* (قهرود، ابوزیدآباد)

هشت

haš-(harz-) (قهرود) *hašt-(hel-)* (ابیان) *hāšt-(hārz-)* (ابوزیدآباد)

گذاشتن، نهادن

• *vāhāl, bāhārz* (طره)، *hāvarz* (ابوزیدآباد) – «بگذار»

گونه ابوزیدآبادی در حالت امر ظاهراً نتیجه ابدال از **vāharz* یا **vāhārz* است. از ریشه ایرانی باستان **harz-*

hašā (قهرود، ابیان، ابوزیدآباد، دلیجان) *hūša* (ابوزیدآباد)

خوشه

hašdād (ابیان) *hāštād* (ابوزیدآباد) *haštā* (قهرود)

هشتاد

hāšiša (ابیان) *hōštik* (ابوزیدآباد)

شتر کوچک

hašou (فریزهند)

← *hečav*

hāšt (ابیان)

← *haš*

hāšt-(hārz-) (ابیان)

← *haš-(harz-)*

hašt-(hel-) (قهرود)

← *haš-(harz-)*

haštā (ابوزیدآباد)

← *hašdād*

haštī (ابوزیدآباد)

راهروی سرپوشیده هشت ضلعی یا با سقف هلالی شکل در ورودی خانه، دالان سرپوشیده ورودی خانه

(نراق) **baton** (قالهر) **hate** (ابیانه) **hatan** (کمجان) **hāt** (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) **hat** (محلات) **heto**

حالا، اکنون

hāt (کمجان)

hat ←

hatan (ابیانه)

hat ←

hatanā (کمجان) **batane** (ابیانه) **hotena, xatena** (یارند)

ختنه

hatane (ابیانه)

hatanā ←

hate (قالهر، میمه)

hat ←

hatebī (قهرود)

هنوز

hauy (ابوزیدآباد)

havō ←

hauz (ابیانه)

havja ←

hav (ابوزیدآباد)

ناتوان، علیل

عربی هفهاف «لاغر» (؟)

hāva (ابیانه)

هوا

hāvan (ابوزیدآباد) **houang** (محلات) **hoveng** (ازوار)

دسته هاون، هاون، هونگ

از ایرانی باستان -hāwana*, اوستا -hāvan, پهلوی hāvan

hāvāndan (ابیانه)

پهن کردن، گستردن

خواباندن

hāvata (ابوزیدآباد)

کندن

havēj (فریزهند)

xāvīd- (xāv-) ←

havīj (یارند)

gazar¹ ←

hāvīta (ابوزیدآباد)

gazar¹ ←

بیختن، غربال کردن

havja (ابیانه) **hauz** (ابوزیدآباد)

vet- (vēj-) ←

حوض کوچک

حوض، حوضچه

havō (بادرود) **havū** (قهرود، طره، میمه) **havūk** (ازوار) **hevū** (فریزهند) **havūy** (ابیانه)

hawūg (کمجان) **haw** (ابوزیدآباد) **xava** (آشتیان)

هوو، وسنی

پهلوی hapōk، فارسی هوو و وسنی، اموسنی، کردی hēwī- از ایرانی باستان -ha*
 -paθnī، اوستا hapaθnī، سغدی pn'nc (pənānč) (دخیل در فارسی بناغ، بنانج). این
 تک‌واژ رواج گسترده‌ای در همهٔ زبان‌های ایرانی دارد.

havū (چیمه، طره، قهرود)

havō ←

havūy (ابیانه)

havō ←

havūk (ازوار)

havō ←

havūn (ابوزیدآباد) *hayvō(n)* (یارند) *hayvūn* (قهرود)

حیوان

hawūg (کمجان)

havō ←

hayā (قهرود) *hīyā* (ابوزیدآباد) *heyū* (فریزهند، ابیانه، ولوگرد، بیدهند، طره)

فردا

> ایرانی باستان -fratāka*، در پهلوی fratāk، فارسی کلاسیک فردا در پی قرینه‌سازی با
 بامداد؛ در گویش‌های بالا پدیدهٔ دگرگونی آوایی -fr* ایرانی باستان در آغاز واژه به
 hr- (<h-) دیده می‌شود.

payhā ←

هیاهو

hayāhū (ابیانه)

hayāšou ←

hayāšava (طره)

فردا شب

hayāšou (طره) *hayāšava* (فریزهند)

آمیخته‌ای از «فردا» (←hayā) و «شب» (←sav(a))

hayynā (ابیانه)

handūna ←

hayna (ابوزیدآباد)

handūna ←

hāyrōva (ابوزیدآباد)

خاکروبه

hayvō(n) (ابوزیدآباد)

havūn ←

hayvūn (یارند)

havūn ←

hayvūn (ابیانه)

handūna ←

hazār (ابیانه، طره و بیشتر گویش‌های خطهٔ کاشان)

هزار

hazāra (ابوزیدآباد)

لُنگ، حولهٔ حمام

hazārpā (طره)

هزارپا

hazd (ابیانه) *hazza* (جروشقان)

کیف، لذت (بردن)

عربی حظ؛ کردی h'iz (kirin) «دوست داشتن»

hazza (ابیانه)

hazd ←

hazze (فریزهند)

ezze ←

hə (ابیانه)ha¹ ←**həp** (جوشقان)

zāp ←

hərd (جوشقان)

hourd ←

hēč (یارند)

هیچ

hečav (طره) **hečava** (فریزهند) **hašou** (ابیانه) **heššava** (یارند) **hečev** (ابوزیدآباد)**heššab** (کمجان) **hezešey** (ازوار) **hezeršou** (آشتیان) **hezzešeyv** (قالهر) **hezešow**

(دلیجان)

دیشب

آمیژه‌ای از hazze (←ezze) و «شب» (←(šav(a))

heččava (طره)

hečav ←

hečev (یارند)

hečav ←

hedūr (ابیانه)

شاد

احتمالاً از عربی حضور که «فارسیان به معنی شکفتگی و خرمی استعمال نمایند» (آندراج).

جالب توجه است که این واژه تلفظ زنده‌واژه عربی را می‌رساند - با بازتاب ضاد به شکل -d-

در ابیانه‌ای. بنابراین می‌توان گفت که نه از راه نوشتاری و به‌وسیله زبان معیاری، بلکه از راه

روابط مستقیم با حاملان زبان عربی وارد این گویش شده و ظاهراً از قدمت بالایی برخوردار

است.

hef (ابیانه)

ضرر

حیف

hegō (محلات)

جایگاه

آمیژه‌ای از he- «جای» (←yā²) با دگرگونی ثانوی (-h->y-j- و پسوند -gō به معنی

«مکان»؛ مقایسه شود: در فارسی گاه به همان معنی

hegenze (میمه)

جاروب، جارو

مقایسه شود: در کردی gēzī به همان معنی

helādema (ابوزیدآباد)

نفس، دم

helōva (محلات)

باران همراه برف

مقایسه شود: خوانساری helīye، گزی halōve

helovvat (ابوزیدآباد)

فرصت

helūke (ابوزیدآباد)

آلوچه

• helūke torše (ابوزیدآباد) - «آلوجه ترش»

hemā (قهرود)

اما

hamard- (hamar-) (ابیان، جوشقان) hamard- (bmar-) (فریزهند، یارند) hamard- (bamer-) (ابوزیدآباد) xamar-(xmar-) (قهرود)

شکستن، زدن

از ریشه *mar- «مالیدن، شکاندن» با پیشوند *fra

← hāmarda ‘hevardan ‘behmerīya ‘baxmarda ‘āre-maryan

hemēša (ابوزیدآباد)

← hamēša

hēmīr (ابوزیدآباد)

← hamir

hemsāya (ابوزیدآباد)

← hamsoa

hena¹ (آشتیان)

زور

از ایرانی باستان *ama- «زور، قدرت»؛ مقایسه شود: /وستا ama-، سنسکریت āma-

hena² (ابوزیدآباد) henō (طره)

حنا

henār (قهرود)

← hamīr

henāxta (ابوزیدآباد)

← handāt

hendetomūn (جوشقان)

مشکل‌گشایی، راه‌حل‌نشان دادن (بیشتر به‌وسیله بزرگان)

hendīna (ازوار، یارند)

← handāt (?)

← handūna

handūna (جوشقان)

← handūna

henī (ابوزیدآباد، قهرود)

← hamū

henjanā (ابیانه)

سبزی خردکن، وسیله خرد کردن سبزی‌ها و رشته

← henjāyan

henjāyan (هنجن) hanzāyan (کمجان، ابیانه)

خرد کردن ساقه‌های گندم و جو در خرمنگاه

در پارتی مانوی hanjīn، فارسی میانه مانوی hanzīn «خرد کردن، کُشتن»، فارسی

کلاسیک انجیدن (انجین) به همان معنی > ایرانی باستان *han-zai- (ریشه *zī-: *zai-

«خراب کردن، برداشتن، محروم کردن»). خوشه -nj- در پارتی، ابیانه‌ای، کمجانی و فارسی

جنبه ثانوی دارد (مانند گنج).

• اصولاً این فعل در زبان گویشوران بیشتر نام عمل است (nomen actions) تا فعلی راستین

(با پارادایم ویژه خویش).

← henjanā

آبیاری کردن

henjōyan (ابیانه)

هم‌آوای *henjāyan* (homonym) (←) است، ولی از دیدگاه خاستگاه ارتباطی با این واژه ندارد. ظاهراً باید از ریشه **θanj-* باشد به معنی «کشیدن» و با دگرگونی معنایی: «کشیدن» ← «ترتیب دادن» ← «سنجیدن» ← «منظم کردن» (*cultivate*) ← «آبیاری کردن». همان‌گونه که فرهنگ (فرهین‌نامه) فارسی نیز با *(-fra*)* بر پایه همین ریشه ساخته شده است. از سوی دیگر سیر معنایی «کشیدن» ← «آب کشیدن» ← «آبیاری کردن» نیز امکان‌پذیر است. جالب توجه است که نیای این واژه در پهلوی به شکل *hanjītan* (*hīxtan*) و به معنی «آبیاری کردن» آمده است. *هنجیدن*، *هنجیتن* (آهنجیتن) در فارسی کلاسیک تنها معنی «(بیرون) کشیدن» دارد. بنابراین، «آبیاری» که ظاهراً یکی از معانی فنی این تک‌واژ بوده، به صورت اصطلاح کشاورزی در میان زبان‌های زنده ایرانی تنها در گستره کاشان برجا مانده است. به احتمال زیاد *hanjan*, *henzā* (←) به معنی «دره کوچک» نیز یکی از گونه‌های اسمی این فعل است. با معنی نخستین «جای آب‌دار» ← «دره». امکان دارد نام روستای *هنجن* که در دره قرار دارد و رودخانه برز رود (چیمه‌رود) از کنارش می‌گذرد، همین معنی را برساند (← «مقدمه»، §۲). بعید است از ریشه **haič-* «خیس کردن، ریختن آب» باشد (مقایسه شود: *اوستا* - *haēk* «ریختن (آب)»، پهلوی *paššincītan*، فارسی *پشنجیدن*، گزی *enjūe* «می‌ریزد»)

← *hanjan*, *henzā*, *behanjēnova*← *hena*²← *hanjan*

زیر، پایین

henō (طره)**henzā** (ابیانه)**hēr** (ابیانه)

از افزوده شدن **ēr* به *h-* ثانوی در آغاز واژه > ایرانی باستان **adari*، چنان‌چه زیر فارسی و *žēr* کردی از **hača-adari* به‌وجود آمده‌اند؛ در پهلوی *aḍar*, *ēr*

← *jēr*

رها (کردن)

herā (ka-), **rā(ka-)** (ابوزیدآباد)

احتمالاً از ریشه ایرانی باستان *-(h)rah** «بیرون افتادن، ترک کردن، رها شدن» که بر پایه داده‌های اوستایی بازسازی شده است (توسط جانی چونگ)؛ مقایسه شود: کرمانجی

rahāndin (rahīn) «سرزنش کردن، رد کردن». ظاهراً گونه‌های ابوزیدآبادی و کردی تنها بازمانده‌های این ریشه در گسترهٔ زبان‌های ایرانی کنونی است.

← rahōya- (rah-) ·heya

hērāvi (ایبانه)

زیرآبی

آمیزه‌ای از hēr (←) و آب (←āv)

hērbayal (ایبانه)

زیربغل

آمیزه‌ای از hēr (←) و بغل

hērda (ایبانه)

پایین‌ده

آمیزه‌ای از hēr (←) و da «ده، روستا» (←dah¹)

افتادن (رها شدن به‌سوی پایین)، فرو افتادن

hērkātan (ایبانه)

hermize (میمه)

← harbeza

hermūd (ازوار)

← āmrūd

hernī-(hrīn-) (ایبانه) *hirīd-(hrīn-)* (قهرود)

خریدن

از ریشهٔ ایرانی باستان *xrī- (سنسکریت -krī). در ابوزیدآبادی ستاک گذشته با الگوی فارسی ساخته شده است (خرید)، ولی در ایبانه‌ای این ستاک تحت تأثیر ستاک حال، -n- به خود گرفته است (>hernīd-). ستاک حال این فعل به گروه ۹ (Class 9) (بنابه رده‌بندی ستاک‌های فعل‌های هندی باستان) تعلق دارد >ایرانی باستان *xrī-nā- (یا *xrī-na- در حالت ضعیف)؛ مقایسه شود: در هندی -krī-nā/a-

← berīda ·rīd-(rēn-)

hērpā (ایبانه)

پاشنه

آمیزه‌ای از hēr (←) و پا، یعنی «زیر پا، سوی زیرین پا، کف پا»

hērpērūnī (ایبانه) *hērpūš* (طره)

زیرپوش، زیرپیراهن

آمیزه‌ای از hēr (←) و pērpūš «پیراهن»، در ایبانه‌ای با ستاک حال «پوشیدن»

← jīrpīrūnī

hērūš (ایبانه)

← hērpērūnī

herūš (میمه)

فروش

← hōrūt- (hōrūš-)

hērvōn (ایبانه)

قالی، فرش

آمیزه‌ای است از $h\bar{e}r$ (←) و $v\bar{o}n$ که احتمالاً از $*p\bar{a}na$ می‌آید، به معنی «نگهدارنده، پوشانده». معنی نخستین واژه ظاهراً «زیرپوش، چیزی که پایین را می‌پوشاند» بوده است، اینجا زیربان (مانند دربان).

$h\bar{e}rzam\bar{i}n$ (ایبانه)

سرداب (زیرزمین)

آمیزه‌ای از $h\bar{e}r$ (←) و زمین

$h\bar{e}š$ (ایبانه، قهرود، طره، فریزهند، چیمه، هنجن)

گاواهن، خیش

پهلوی $\bar{e}š$. در تاریخ کاشان گونه همیشه به همان معنی به کار رفته است.

$heš$ (ابوزیدآباد)

← **$hešt$**

$h\bar{e}šg\bar{i}n$ (جوشقان)

هیچ کس

$heššab$ (کمجان)

← **$hečav$**

$heššava$ (ایبانه)

← **$hečav$**

$hešt$ (ابوزیدآباد) **$heš$** (ایبانه، کمجان، یارند)

خشت

← **$xeš$**

$heto$ (محلات)

← **hat**

$hevardan$ (جوشقان)

پاره کردن

ظاهراً با دگرگونی $-m$ * میان دو واکه به $-v$ (مانند کردی) از $-mar$ *؛ بعید است از $-war$ * «پاره کردن» باشد (← $(viyar-)$ $(viyard-)$).

← **$hemard-(hmar-)$ $baxmarda$ $\bar{a}re-maryan$**

$hev\bar{u}$ (فریزهند)

← **$hav\bar{o}$**

hey (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود)

هی، همواره

از ایرانی میانه $*ha\delta$ ، $ha\delta a$ ، فارسی باستان $had\bar{a}$ «همیشه»، هندی باستان $s\bar{a}d\bar{a}$

$heya$ (ابوزیدآباد)

گم (شدن)

از ریشه $-(h)rah$ * «بیرون افتادن، ترک کردن، رها شدن» (← $(ka-)$ $her\bar{a}$)

$heyma$ (محلات) **$h\bar{e}zeme$, $h\bar{e}zom$** (قهرود) **$\bar{o}z\bar{o}m$** (بیدهند، فریزهند، چیمه) **$h\bar{i}zom$**

(بادرود) **$\bar{i}zom$** (طره) **$\bar{i}z\bar{i}um$** (زفره) **$\bar{e}zme$** (کشه) **$\bar{e}zem$** (ایبانه)

هیزم، هیمه

گونه نخست این تکواژ (در محلات) مشتق از ایرانی باستان $-aidma$ * و گونه‌های $h\bar{i}zom$ و $h\bar{e}zom$ از $-aizma$ * هستند که گونه نخست ویژه گویش‌های جنوب غربی (پارسی) و

دومی ویژه لهجه‌های شمال‌غربی (مادی) است. فرایند هر دوی این دگرگونی‌های گویشی در فارسی موجود است: هیمه (پارسی) و هیزم (مادی)

heyū (ابوزیدآباد)	čazda, čūla ←
hezer (ازوار)	hayā ←
hēzeme (قهرود)	ezze ←
hezeršou (آشتیان)	heyma ←
hezešey (ازوار)	hečav ←
hezešow (دلیجان)	hečav ←
hezīrī (آشتیان)	hečav ←
hēzom (قهرود)	ezze ←
hezm (ابیانه)	heyma ←
	خشم، غضب

فرایندی جالب توجه از بن‌واژه ایرانی باستان -aišma* (اوستا -aēšma) که در فارسی به شکل خشم و خلم آمده است.

hezze (قالهر، ابیانه، چیمه، طره، یارند)	xešm ←
hezzešeyv (قالهر)	ezze ←
hirīd-(hrīn-) (قهرود)	hečav ←
hīyā (قهرود)	hernī-(hrīn-) ←
hīye (ابوزیدآباد) yā (یارند، طره، کمجان، ابیانه) ya (بیدهند، بادرود، فریزهند، هنجن، چیمه، ابیانه) je (میمه) (قهرود، بیجگان، قالهر، دلیجان، نراق، ازوار)	hayā ←

جو

از ایرانی باستان -yawa* (اوستا -yava). با حفظ y- آغازین برخلاف فارسی و دیگر گویش‌های جنوب‌غربی ایرانی که این آوا در آغاز واژه به -j تبدیل می‌شود. در میمه‌ای گونه «پارسی» ثبت شده است. مقایسه شود: در وفسی yav، گلین‌قیه ya

hīzom (فریزهند)	heyma ←
hīzze (ابوزیدآباد)	ezze ←
hoftan (جوشقان)	hōt- (hos-) ←
hojm (ابوزیدآباد)	بچه‌صفت، کودن
hok (ابیانه، کمجان)	āk ←

hōka (طره)**hokandāz** (ایبانه)**hōkje** (طره)**hōl** (ایبانه، طره، گز) **ōl** (ازوار، بیدهند)

āk ←

hākandāz ←

xākeje ←

آل، موجودی وهمی که بیشتر به شکل پیرزنی لاغر توصیف می‌شود و دشمن زائو و نوزاد است. در گستره ایران غربی (ایران کنونی) میان همه نژادهای ایرانی به شکل‌هایی چون yāl xāl, hōl, hāl, čāl, ōl, āl, نامیده می‌شود. در گستره ایران شرقی (آسیای مرکزی) همین موجود بیشتر albasti/almasti, نامیده می‌شود. در میان قفقازی‌ها و ترکان نیز رایج است: ارمنی ‘alk, al, گرجی ali, ترکی al و مانند اینها. خویشکاری اصلی این روح خبیث درآوردن جگر زائو، دزدیدن نوزاد و اصولاً خدشه رساندن به مادر و کودک است. آل را ایسیچی یا ام‌الصبیان («مادر کودک‌کان») یا آل بختک نیز می‌نامند. بینی آل در برخی روایات از گل است و اگر کسی آن را بگیرد در عوض هرچه بخواهد آل به او می‌دهد. برپایه برخی داستان‌ها می‌توان آل را اسیر کرد و اگر کسی در این حال سوزنی در مخش فرو برد یا چند تار مو از او بگیرد و در میان صفحات قرآن جای دهد، آل همه عمر مطیع و فرمان‌بردار او خواهد شد. آقا جمال خوانساری، صاحب عقاید/النساء (چاپ کتیرایی، ص ۱۵-۱۶)، می‌نویسد:

آل بشناختن بود مشکل گیس او سرخ و بینی‌اش از گل
گر بینی بگیر بینی او تا از او مطلبت بود حاصل

نام آل یا almasti تاریخچه دور و درازی دارد که از حوصله این مدخل خارج است. برپایه یافته‌های اخیر، این واژه از alme/ēsti (= اهورامزدا) که در یکی از نوشتارهای سغدی آمده است، سرچشمه می‌گیرد و درواقع این نام در پی سقوط معنایی (demonisation) به وجود آمده است. (برای شرح بیشتر رجوع کنید به: گارنیک آساتوریان، «آل بختک»، مجله ایران‌شناسی، سال یازدهم، شماره ۳، ۱۳۷۸، ص ۶۴۴-۶۴۹؛ و Al, Garnik Asatryan, “(Reconsidered”, Iran and the Caucasus, vol. 5(2001), pp. 149-156.

• افزون بر آل، غول، نسناس، دیو، پالیس، دوالپا، خفجا (یا خفج)، بختک، کابوس که در نوشتارها و فرهنگ‌ها نیز آمده‌اند و معروف‌اند، نظام دیوها و ارواح خبیثه اقوام ایرانی، پیکرهای دیگری را هم در برمی‌گیرد که بیشتر ناآشنا هستند؛ مقایسه شود: dorrūnj «آدمخوار» (منوجان)، doronj «موجود افسانه‌ای در قالب انسان» (رودان در کرمان)،

ōxtāpūs «موجود افسانه‌ای هزارپا - از یونانی به معنی هشت پا» (در میان لک‌ها)، -mērē
 šavē «هیولای شب» (در میان کردها)، šüe «دیو» (در میان گوران‌ها) سیاه‌گالش (در
 گیلان)، žindorw «آدمخوار، شخص پرخور» (در پامیر)

میمه (holaū (نراق) holū (دلیجان) bolo (جوشقان، فریزهند، چیمه، قهرود) hol (ابیانه) hōl
 (طره) hüle (یارند، کمجان، ابیانه)

سوراخ

hole-kāl (فریزهند)، hüle-kāl (طره) - «سوراخ دیوار» • hole- mīyūn-būm
 (ابیانه) - «سوراخ سقف خانه که به جای پنجره می‌گذارند» • holbūm (کمجان) - «سوراخ
 سقف».

اصولاً این تک‌واژ به چهارگونه در گویش‌های غربی ایرانی ثبت شده است:

(۱) با h- آغازین که در نمونه‌های بالا می‌بینیم (همچنین مقایسه شود: گزی hol خوانساری
 hūl, hōl, نایینی hūlūk, hūlōk, و فسی hole)؛

(۲) با f- آغازین سیوندی (fale, file, fēk)؛

(۳) با k- آغازین کردی kōl «سوراخ»، kōlānga «سوراخ»؛ و

(۴) با x- آغازین (گیلکی xol, فارسی خل «سوراخ مقعد»).

با در نظر گرفتن قانون‌های دگرگونی‌های آوایی در زبان‌های ایرانی بن‌واژه این گروه
 خویشاوند ظاهراً باید با خوشهٔ آغازین *xw- باشد یا *x- (چنان‌که در کردی k- آغازین
 اصیل در همهٔ موارد به *x- ایرانی باستان برمی‌گردد). در رابطه با l- به احتمال زیاد این
 عنصر از *-rd- (یا از <-r/-l --θr -<-hr*) می‌آید که با کوتاهی واکهٔ ریشه‌ای (که در
 بیشتر نمایندگان این گروه به چشم می‌خورد) نیز تأیید می‌شود. ارمنی kuł (در nəkuł
 «زیرزمین، سوراخ» (ni-kul) و kūl در تاجیکی «جای گود» (کولاب «تالاب، مرداب»)
 نیز ممکن است از این سلسله واژگان باشند. بعید است از *xau- (یا *kau) باشد. امکان
 اینکه کول تاجیکی وام‌واژه‌ای ترکی باشد (مقایسه شود: ترکی باستان köl به همان معنی)
 بسیار کم است زیرا نیای کول به شکل kōl در متون فارسی میانهٔ مانوی به معنای «گودال»
 آمده است.

← hōla, holā, olok

← hōl

hol (جوشقان، فریزهند، چیمه، قهرود)

holā (فریزهند، کمجان، یارند)

مستراح

دگرگویی (euphemism) به معنی «سورخ»

← **höl**

hola (میمه، یارند، کمجان، ایبانه)

← **höl**

höla (طره) **holka** (طره)

غار

در پی دگرگونی معنایی از **höl** (←) به معنی «سورخ» به وجود آمده است.

holbōla (طره)

← **harbāl**

holdarkera (قهرود)

گونه‌ای ملخ

معنی تحت‌اللفظی واژه: «(موجودی که از) سورخ بیرون آمده است».

← **höl**

höle-forforā (طره)

دارکوب

höleke (قهرود)

← **algī**

hōlī (میمه)

← **algī**

holler (ایبانه)

← **hollarī**

hollarī (جوشقان) **holler** (ایبانه)

گونه‌ای دانه خوراکی شبیه به نخود

hölö (چیمه)

← **ōal²**

holo (دلیجان)

← **höl**

holū (نراق)

← **höl**

höm (ایبانه)

← **ham**

homba (فریزهند)

← **hombe**

hombe (طره) **hünbā** (ایبانه) **hümṛā** (فریزهند) **homba** (یارند، کمجان)

خمرة آب

hömjā (ایبانه)

بشکه

homjīla (جوشقان)

ظرفی سفالین برای نگهداری سرکه

hömmōtan (ایبانه)

آموختن، یاد گرفتن

hompāča (ایبانه)

← **hambāčč**

homseya (یارند)

← **hamsoa**

homsoya (کمجان)

← **hamsoa**

hōmvār (ازوار)

کاهدان

ظاهراً از انبار

hömzāy (ایبانه) **xāsm** (یارند)

جفت

از فارسی همزاد. افزون بر جفت و همزاد برای این پنداره در گویش‌های ایرانی اصطلاحات دیگری نیز به کار می‌رود، برای نمونه در کردی *p'izdāng* (>*pus-dān**) و *havālbicūk* (یعنی «رفیق کوچک»)، در تاتی ارمنی (قفقاز) *ham-pōz* («هم‌پوزه»، هم‌شکم)، در آذری گلین‌قیه *hürtülī* (چگونگی ساخت این ترکیب بر نگارنده روشن نیست). واژه *xāsm* (؟)

hōn (ابیانه)

همین حالا

hondow (جوشقان)

کاهگل کردن پشت‌بام

اندودن

کردی **han-daw->hindōtin*

honnāy (کمجان)

خنازیر (گرفتگی و تورم گلو بر اثر گونه‌ای سل غده‌های لنفاوی)

خناق

honsūa (ازوار)

← **hamsoa**

hophop (ابیانه)

پارس (سگ)

horde (ابوزیدآباد)

هر دو

hōrijova (ابوزیدآباد)

فرو ریختن

← **rējā- (jēj-)**

horjīn (ابیانه)

← **xorčī**

hörm (ابوزیدآباد)

بخار آب

فارسی هُرم «هوای گرم»

خرما

hörmā (طره) *hormō* (ابیانه، یارند)

hormō (طره)

← **hörmā**

hōrū (ابوزیدآباد)

پی ساختمان

hōrūta (ابوزید آباد)

جارو کردن، رُفتن

از **raup-* با پیشوند فعلی *-hā/ō* (>**fra-*)

hōrütt-(hōrūš-) (ابیانه) *hurūt-(brūš-)* (قهرود)

فروختن

از **fra-waxš-*؛ کردی *firōtin (firōš-)*

← **rūt-(rūš-)**، **borūta**

hösönā-(ösön-) (قهرود)

خوبانندن، چسبانندن

hösüd (ابوزیدآباد)

حسود

hošā ka-(ker-) (قهرود)

دروغ گفتن

<i>hošg</i> (دلیجان)	<i>bošk</i> (ایبانه)	<i>bušk</i> (قهرود)	حاشا کردن
<i>hošik</i> (ابوزیدآباد)			خشک
<i>hošinja</i> (میمه)			<i>hāšiša</i> ←
<i>hošk</i> (ابوزیدآباد، میمه، قالهر، ایبانه)			<i>ačcow</i> ←
<i>hoškovīda</i> (ابوزیدآباد)			<i>hošg</i> ←
<i>hōt-(hōs-)</i> (چیمه)	<i>hōttan</i> (ایبانه)	<i>hoftan</i> (جوشقان)	شکافتن
			خوابیدن
<i>hotena</i> (یارند)			<i>xāt-(xās-)</i> ←
<i>hōttan</i> (ایبانه)			<i>hatanā</i> ←
<i>hōtūšēnova</i> (ابوزیدآباد)			<i>hōt-(hōs-)</i> ←
			تکاندن
بخش اصلی واژه فعل <i>-tūšē-</i> (با پیشوند <i>hā-</i>) «(←) از ریشه <i>*θrah-</i> «تکان دادن، لرزیدن، ترسیدن» است.			
<i>houang</i> (ازوار)			<i>hāvan</i> ←
<i>hourd</i> (جوشقان)	<i>hūr</i> (قهرود)	<i>hūrd</i> (ایبانه)	خرد، کوچک
<i>hoveng</i> (محلات)			<i>hāvan</i> ←
<i>hōveštova</i> (ابوزیدآباد)			ایستادن
			<i>eštā- (eštov-), veštōyan</i> ←
<i>hūje</i> (میمه)			خود
<i>hüle</i> (طره)			<i>höl</i> ←
<i>hülö</i> (طره)			<i>alō²</i> ←
<i>humbāja</i> (ازوار)			<i>hambāčč</i> ←
<i>hūmbābā</i> (ایبانه و بیشتر منطقه‌های کاشان)			

آیینی که پسر بچه‌های روستایی در روز ۲۱ رمضان اجرا می‌کنند و *jerjerūne* (←) نیز نامیده می‌شود.

ظاهراً نام موجودی است افسانه‌ای، زیرا شعری که پسران می‌خوانند خطاب به اوست و نامش پس از هر سطر دوبار تکرار می‌شود: *هومبابا، هومبابا*. بعید است ارتباطی با خدای کشور ارمن در حماسه گیل‌گمش *Humbaba* داشته باشد. ارمنیان نیز رسمی مشابه دارند: در روز معینی پسران پیازی را با نخ از سقف آویزان می‌کنند و سوزن‌های زیادی در آن فرو

کرده، آوازهایی می‌خوانند که نام xəmbaba در آن پس از هر سطر تکرار می‌شود. مخاطب آواز همین پیاز سوزن‌دار است که xəmbaba نامیده می‌شود.

• در برخی خطه‌های کاشان این آیین، که هومبابایی نامیده می‌شود، در پانزدهم (نیمه) رمضان انجام می‌شود. هرچند این آیین ظاهراً تاریخ بسیار کهنی دارد و نمونه‌های آن را در فرهنگ‌های گوناگون می‌توان دید (افزون بر ارمنیان، در میان اسلاوها و به‌ویژه روس‌ها هم چنین مراسمی هنوز رایج است) مردم عموماً پیدایش رسم هومبابایی را به دوره اسلامی نسبت می‌دهند. گویا شب پانزدهم رمضان، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) به در خانه جدشان حضرت محمد(ص) می‌رفتند و با صدای بلند سوره نودویکم قرآن، یعنی سوره «الشمس» را برای او و حضرت علی(ع) می‌خواندند و پیغمبر و حضرت علی(ع) برای تشویق ایشان مقداری خوراکی به آنان می‌دادند.

• رسم هومبابایی افزون بر کاشان در شهرستان‌های محلات و جاسب و برخی از آبادی‌های قم (در روستای دستجرد از بخش کهک و روستای بریج) به همان ترتیب و با اندک اختلافی انجام می‌گیرد.

hümra (ابیانه)

hümsayā (ابیانه، طره)

hünbā (طره)

hunek (ابیانه)

← **hombe**

← **hamsoa**

← **hombe**

خنک، سرد

پهلوی xunak «خوشبخت، سرد»

hünīd-(hün-) (ابیانه) **ūnīya-(tūn-)** (قهرود)

آوردن

از ریشه **-nai*** «آوردن» با پیشوند **-fra*** (با حذف **h-** آغازین در ابیانه‌ای)؛ مقایسه شود: در کردی با پیشوند فعلی **-ānīn: ā-** ستاک حال **-in-** (**tīna** «می‌آورد» **>di-ēna***)

← **ārd-(tōr-)**

hünjaqala (ابیانه)

خرپشته

خانه جغله

← **jeqel**

hūr (قهرود)

← **hourd**

hūrd (ابیانه)

← **hourd**

hurūrs (میمه)

خروس

در گویش یهودیان کاشان: **herūs**

← **rūs, xorūs**

hurūt-(hrūš-) (قهرود)

hūrvārī (طره)

hūš (قهرود)

hūša (قهرود، ایبانه، ابوزیدآباد، دلیجان)

hūšan (ابوزیدآباد)

hušk (قهرود)

hörütt-(hörüş-) ←

زیبا (برای دختر)

مانند حوری بهشتی

وجدان

هوش

hašā ←

yayšen ←

hošg ←

ī

ī (یارند، قهرود، ابوزیدآباد، بادرود، نسلج، قالهر)

یک

از ایرانی میانه *ēv و *ēvak

← ja, je, yak

یکی دیگر

ībī (ابوزیدآباد)

آمیژه‌ای است از ī (←) و bī «دیگر» (مقایسه شود: در پارتی bidīg) با دگرگونی آوایی

*dw- به b- (←abī)

īčaš (ابوزیدآباد)

انسان یا جانور یک چشم

آمیژه‌ای است از ī (←) و čaš (←)

īččī (ایبانه) īškī

هیچ چیز

īčē (قهرود، ابوزیدآباد) īčī (ابوزیدآباد)

یک چیز

īčī (قهرود، ابوزیدآباد)

← īčē

īd (واران)

او

ēd, ēt پهلوی

īdā (دلجان)

تنها

īdambā (ابوزیدآباد)

نزدیک بود که...

īdambī (ابوزیدآباد)

کمی بعد

īdas (ابوزیدآباد)

یکدست

آمیژه‌ای است از ī (←) و das (←)

īde (واران)

ایشان

īderaxt (یارند)**īhaw** (قهرود)**īhō(w)** (ابوزیدآباد) **īhaw** (قهرود)**ījā** (ابوزیدآباد)**īje** (جوشقان)**ījūrī** (ابوزیدآباد)**īkayka** (ابوزیدآباد)**īlā** (ابوزیدآباد)**īmā** (واران)**īmī** (یارند) **īmū** (طره) **īmū (sar)** (خالدآباد)**īmū** (طره)**īmū(sar)** (خالدآباد)**īnāsā-(īnās-)** (ایبانه)

از ستاک حال با میانوند آغازین -s- از ریشه *zan- «دانستن» که در شناس (شناختن)

فارسی نیز دیده می‌شود — با حذف -s- (*z->) آغازین چنان که در کردی دیده می‌شود: (nās)

kirin) nāsīn «شناختن»، nās «آشنا»

ešnāsā-(ešnās-) ←**ēnde** ←**anjīl** ←**ēnde** ←

یک لحظه

یک آن

یک پهلوی (خوابیدن)

یک پارچه

بار (دفعه)

īpasā ←

یکراست

یکرنگ

واحد باغ

īnda (ایبانه)**īnjīl** (ایبانه)**īnjōn** (محلات)**īōn** (طره)**īpālī** (ابوزیدآباد)**īpārča** (ابوزیدآباد)**īpasā** (یارند) **īpāssō** (طره)**īpāssō** (طره)**īrās** (ابوزیدآباد)**īray** (ابوزیدآباد)**īraz** (یارند)

īrō (ابوزیدآباد)	ایران
īrū (ابوزیدآباد، بیدهند، چیمه، بادرود، ازوار، طره، هنجن و دیگر خطه‌های کاشان)	← ārū
īrūja (ابوزیدآباد)	یکروزه
īrūn (ابیانه)	← īrō
īrāle (ابوزیدآباد)	یکساله
īsera (ابوزیدآباد)	یکسره
īspīd (میمه)	← asbey
īšā-(īšt-) (قهرود)	شدن، قرار داشتن
īša (ابوزیدآباد)	← eštā-(eštov-)
īšau (فریزهند)	← amšou
īšav (یارند، طره)	← amšou
īšey (ازوار)	← amšou
īkī (ابیانه)	← īččī
īta (ابوزیدآباد)	← ēta
ītena (ابوزیدآباد)	یک‌تنه
īvaxtī (قهرود)	یک‌وقتی، یک‌زمان
īye-īue (ابوزیدآباد)	یکی یکی

J

-ja (ابوزیدآباد)

ja¹, *je* (میمه)

ja² (جوشقان، میمه)

jaba (ابیانه)

jada (یارند) *jadā* (جوشقان، ابیانه، قهرود، نوش‌آباد)

jadā (یارند)

jaga (جوشقان) *jūmāxā* (ابیانه) *jaya* (میمه)

jaya¹ (میمه)

jaya² (جوشقان)

jāhal (ابوزیدآباد)

jahandam (ابیانه) *janandam* (قهرود)

jailūn (ابوزیدآباد و همهٔ پهنهٔ کاشان)

jājom (فریزهند)

jalav (ابیانه)

jald (ابوزیدآباد) *jaldī* (ابوزیدآباد، ابیانه) *jaldē* (جوشقان)

پسوند تصغیر برای جنس مذکر؛ برای مؤنث **-je**

← **-je**

یک

← **yak**، **ī**

← **yā²**

جعبه

جاده

← **jada**

رختخواب

← **jūmāxāv**

← **jaga**

گریبان

yāyā

جوان، نوجوان

جهنم، دوزخ

← **dūjax**

آواز ندا برای هدایت مرغان به لانه

جاجیم، گونه‌ای گلیم

جلو

تند، سریع، زود

jaldē (ابوزیدآباد، ایبانه)	jald ←
jaldī (ابوزیدآباد)	jald ←
jālsā (ایبانه)	جلسه
jan (فریزهند، هنجن، بادرود، چیمه، بیدهند) jen (ازوار) jana (جوشقان، فریزهند، میمه) jenka (طره، کمجان، ابوزیدآباد، نراق، یارند) žan (بیجگان) zančū (ایبانه) zan (قالهر)	
žange (نشلج) yan (قهرود) yenke (ابوزیدآباد)	
زن	
از ایرانی باستان *jani ، پهلوی zan ، پارتی žan ، فارسی زن، کردی žin ، هرزندی yan . گونه‌هایی که با y - آغاز می‌شوند حاصل قرینه‌سازی معکوس با قانون دگرگونی -y*Y آغازین در ایرانی باستان به -j هستند؛ -j آغازین نیز ظاهراً باید نتیجه دگرگونی ثانوی از -ž باشد.	
jana (ازوار)	jan ←
janandam (ایبانه)	jahandam ←
janbābā (ازوار) jenbābā (چیمه، بیدهند، هنجن) žanbabe (طره)	نامادری، زن‌بابا
jandada (ازوار)	jandadē ←
jandadē (فریزهند) jenūyā (بیدهند) jendedī (یارند) jandada (ازوار) žandōde (یارند) žandaye (طره)	
زن برادر	
jandōī (فریزهند)	زندایی
jang (ابوزیدآباد) jay (قهرود، ایبانه)	جنگ
jangal (ابوزیدآباد)	جنگل
janpīre (ازوار) janpūr (فریزهند) žanpūr (طره)	زن پسر، عروس
آمیزه‌ای از jan (←) و (←pīra)	
janpūr (فریزهند)	janpīre ←
jānū (نراق) zānū (هنجن، بیدهند، نشلج، میمه، قالهر) zōng (فریزهند، قهرود) zōnū (طره)	
zūng (ایبانه)	
زانو	
-jār (ایبانه)	«پسوند = فارسی - زانو»، مازندرانی -jār
jarāb (نراق)	پیشاب
jarra (نراق)	ذره
jārū (فریزهند) jōrū (طره)	jurja ←
	pärtū ←
	جارو
	pāenjen, hasājen ←

jarza (میمه) <i>jevez</i> (جوشقان)	قدری، مقداری
jašn (جوشقان، میمه)	صمغ گیاهان و درختان
	← zay¹
javāv (ایبانه) <i>jevāb</i> (قهرود)	جواب
javdū (ایبانه)	آش جو
	متشکل از جو و دوغ. این غذا را ظاهراً با دوغ درست می‌کردند.
jaxd (ابوزیدآباد)	تازه
	فارسی عامیانه جَخت
jay (ابوزیدآباد)	← jang
jay-(jan-) (فریزهند)	← jīd-(jīn-)
jāz¹ (میمه)	آشغال، زباله
	← jāz²
jāz² (جوشقان)	گیاهی با ساقه‌های بلند که از آن جارو می‌سازند.
	← jāz¹
-je (ایبانه)	پسوند تحبیب و تحقیر برای جنس مؤنث
	← -ja
je (میمه)	← hīye
jeda (میمه)	تنها
jegar (ایبانه) <i>jigar</i> (فریزهند) (ابوزیدآباد، یارند، ایبانه)	جگر، کبد
jevez (میمه)	← jarza
jehāzya (ایبانه)	جهیزیه
jeje (طره) <i>jījī</i> (چیمه) <i>jījīle</i> (فریزهند) (ایبانه، هنجن، یارند، کمجان، بیدهند، چیمه) <i>juju</i> (خالدآباد) (فریزهند)	پستان (بیشتر مال/زنان)، نوک پستان، سینه
	• از واژگان «بچگانه» که در اغلب زبان‌های منطقه تقریباً به همان شکل و معنی آمده است.
	مقایسه شود: پنجابی <i>jījī</i> «پستان زن»، هندی <i>jījī</i> ، <i>jījī</i> «سینه، خواهر بزرگ، دایه»، گجراتی <i>jījī</i> «مادر»، ارمنی <i>cīc</i> «پستان زن» و غیره
	← čeje
jeje-band (طره) <i>jījī-band</i> (ایبانه) <i>jījīle-band</i> (فریزهند)	سینه‌بند
	← čiče-ban ، pessūn-band
jeleya (فریزهند) <i>jerīzpe</i> (کمجان)	جلیقه
jelwās (خالدآباد)	← jerme-guš

jen (هنجن، بادرود، چیمه، بیدهند، فریزهند)

jenāy (ایبانه)

jenāyā (بیدهند)

jenbābā (هنجن، بیدهند، چیمه)

jenbīva (هنجن) **žanewēye** (کمجان)

jenbūgā (فریزهند) **žanbōbe** (طره) **žanpe** (ابوزیدآباد)

jende (ابوزیدآباد، ایبانه، طره، فریزهند، بیدهند)

در بسیاری از گویش‌های غربی ایرانی دیده شده است. خاستگاه روشنی ندارد و بعید است از ***jai-** «از بین رفتن، خراب شدن، خراب کردن» باشد، چنان که جانی چونگ می‌پندارد. به احتمال قریب به یقین، از عربی **جندی** می‌آید به معنی «لشکری، وابسته به سپاه؛ کنایه از زنانی که هنگام لشکرکشی‌ها گروه گروه از پشت سپاه می‌رفتند و به روسپی‌گری می‌پرداختند».

• ربطی با ژنده فارسی نیز ندارد.

jendedi (یارند)

jenemū (هنجن، فریزهند) **žanamū** (یارند) **žanōmū** (طره)

jenka (قالهر)

jenn¹ (ایبانه، طره، فریزهند و بیشتر گویش‌های مرکزی)

جن (جمع **جنّه**) نام عمومی موجودی وهمی است که بنابه روایت‌های اسلامی از آتش ساخته شده، نامرئی است و چون انسان دارای قدرت انتخاب و اختیار است. این نام در مواردی به-عنوان نام کلی موجودات خبیث به کار می‌رود و گاه همراه با **پری** می‌آید: **جن و پری**. برپایه برخی روایت‌ها، جن‌های خوبی وجود دارند که مسلمان هستند، ولی **جنّه** بد کافرند و خادمان شیطان شمرده می‌شوند و خویشکاری اصلی این گروه، ضرر رساندن به آدم‌هاست. می‌گویند حضرت سلیمان افزون بر آدمیان بر جن‌ها نیز حکم می‌راند.

jenn² (ایبانه، ابوزیدآباد)

از **جن** یعنی کسی که مانند **جنّه** از همه چیز سر در می‌آورد. بعید است از فرانسه **génie** باشد.

← **jan**

ستون

ترکی جناغ

← **jandadē**

← **janbābā**

زن بیوه

← **bīva**

زن پدر، زن بابا

جنده، فاحشه، روسپی

← **jandadē**

زن عمو

← **zanāmū**

← **jan**

جن، موجود وهمی

نبوغ، نابغه

← **jenn¹**

jeqel (میمه)

بچه کوچک

جغل، جفله

hūnjaqala ←**jer** (ابیانه، ابوزیدآباد)

پاره شدن پارچه یا کاغذ

جر

jēr (دلیجان، نراق، بادرود، جوشقان، هنجن، بادرود) **jīr** (قهرود، ابیانه، فریزهند)

زیر

از ایرانی میانه شمال غربی ***ažēr** > ***hača-adari**، کردی **žēr****hēr** ←**jerīzye** (کمجان)**jeleya** ←**jerjerūne** (ابیانه)

آیینی که تنها پسران در آن شرکت می کنند و در روز بیست و یکم ماه رمضان برگزار می شود.

hūmbābā ←**jerme- gūš** (ابیانه) **jelwās** (خالدآباد)

چرک گوش

jērpērūnī (کمجان)**jīrpīrūnī** ←**jērpūš** (چیمه، فریزهند)**jīrpīrūnī** ←**jērzemīn** (چیمه)**jīrzamīnī** ←**jevāb** (قهرود)**javāv** ←**jevū** (قهرود، هنجن) **jovūn** (ابوزیدآباد) **jovō** (ابوزیدآباد) **jāvūn** (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

(بادرود، یارند)

جوان

jī (طره، ابیانه)

هم

کردی **žī** «هم»، اوستایی **čōit** (š)**jīč** **jīš** (ابوزیدآباد)

شاش، ادرار

jūjū، **čör**، **šāš**، **jīš**، **xālīje** ←**jīd-(jīn-)** (قهرود) **žat-(žen-)** (ابوزیدآباد) **ža-(žan-)** (یارند) **jay-(jan-)** (فریزهند)

زدن

از ریشه ***jan-** (***gan-**) «کشتن، زدن»**bežan** ←

jīf (فریزهند) **jīv** (ابیانه، هنجن، کمجان، چیمه، فریزهند) **jīf**
مقایسه شود: ضرب المثل ابیانه‌ای *jīf man ba kūna mällō pāktara* «جیب من از کون
ملا پاک تر است» - کنایه از بی پولی، تهیدستی

jīga (قهرود)
jībar (بیدهند، طره، فریزهند)
jīj, jīj (بادرود)

jījī (هنجن، یارند، کمجان، بیدهند، چیمه)
jījī-band (ابیانه)
jījīke (ابوزیدآباد)
jījīke-sahrāi (ابوزیدآباد)

jījīle (فریزهند)
jījīle-band (فریزهند)
jīlak (جوشقان)

jīmbāl (فریزهند)
jīnī-jīnī (ابیانه)
jīr (دلیجان، نراق، بادرود، جوشقان، هنجن، بادرود)
jīrēxta (جوشقان) **jīrēxta** (بادرود)

jīrēxta (بادرود)
jīrpalanī (بادرود)
jīrpīrūnī (هنجن) **jērpērūnī** (کمجان) **jērpūš** (چیمه، فریزهند)

jīrzamīn (بادرود)
jīrzamīnī (هنجن) **jīrzamīn** (بادرود) **jērzemīn** (چیمه)

jīš (ابوزیدآباد)

jīv (فریزهند)

جیب

← **žüya**

← **jegar**

کوته، کوچک

← **būjūla, vejīj, ūrjūk**

← **jeje**

← **jeje-band**

جوجه مرغ و پرند

بلدرچین

← **jeje**

← **jeje-band**

گونه‌ای نیم‌تنه زنانه

بیبلچه

کم ظرفیت

← **jēr**

حلیقه

← **jīrēxta**

← **jīrpīrūnī**

زیرپوش، زیرپیراهن

← **hērpērūnī**

← **jīrzamīnī**

سرداب، زیرزمین

آمیزه‌ای از **jēr** (←) و «زمین»

← **hērzamīn**

شاش، ادرا (در زبان کودکان)

از واژه‌های «کودکانه» مقایسه شود: در ارمنی **čiš** به همان معنی

← **čör, šāš, jīč**

← **jīf**

jīya (ایبانه)**jō** (جوشقان)← **yadā**

یوغ: چوبی که هنگام شخم زدن زمین بر گردن گاو می‌گذارند و گاو آهن را به آن می‌بندند.
 برگرفته از ایرانی باستان **yauga* (ریشه **yauj*)؛ در هندی باستان و *yuga*، در کردی *jōt*، در سمنانی *jua* و *jot* جالب توجه است که در گویش‌های شمال‌غربی گونه جنوب‌غربی (با **y*) رواج یافته است، در حالی که در فارسی که یک گویش جنوب‌غربی است گونه شمال‌غربی (با حفظ **y* آغازین) دیده می‌شود؛ البته در فارسی دری گونه اصل نیز ثبت شده است: «یوغ - آلتی بُد که برزگران آن را جغ گویند» (فرخ‌نامه، تألیف ابوبکر مطهر جمالی یزدی در سال ۵۸۰ قمری، چاپ ۱۳۸۶، ص ۲۸۷).

← **yō¹**

جادو

jōdī (ابوزیدآباد)**jof** (ایبانه) **jort** (ابوزیدآباد، قهرود، نوش‌آباد)

جفت

joyd (طره، ایبانه)

جغد

← **bamene 'kakou**

کهنه، پلاس، جل

jol (جوشقان، ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود)← **jola**

پرده، روپوش

jola (قهرود، ابوزیدآباد)← **jol**

عاج، دندان

jolovī (ایبانه)

(دندان) جلویی (?)

jōm (نوش‌آباد)

جام

jōn (قهرود) **jūn** (ابوزیدآباد) **jū** (محلات)

جان

jōra (ابوزیدآباد)

کودک ضعیف، کم‌جته

فارسی جره «مرغابی کوچک»

jorat (ایبانه)

جرئت

← **ba²**

کسی که زیاد سروصدا می‌کند.

jōrčī (ابوزیدآباد)

جارچی

jōrī (ایبانه)← **yāde**

جوراب

jorōv (ایبانه) **jūlvā** (ازوار) **jūrāb** (هنجن) **jūrou** (بازرود، فریزهند، چیمه)← **gulua**

jorrat (نراق)

ذرت

jort (ایبانه)

← zora

jōrū (فریزهند)

← jof

jovā'an (جوشقان)

← jārū

راه رفتن

احتمالاً از *čam- «راه رفتن»؛ بعید است از *čyaw باشد.

jovīd- (jov-) jowan (جوشقان) (ابوزیدآباد)

جویدن

jovō (ابوزیدآباد)

← jevūn

jovōna (میمه)

گوساله نر

از ایرانی میانه *yuvānak؛ مقایسه شود: ارمنی awanak «خر، کره خر» - از همین بن‌واژه

jovūn (ایبانه، طره، ابوزیدآباد)

← jevūn

jowar (ابوزیدآباد)

جوهر

joz (ایبانه)

جز، جدا از، مگر

jū¹ (قهرود) jūk (بادرود) jīt (ابوزیدآباد، طره، هنجن، ایبانه، فریزهند)

جوی آب

• jū gorde(a) (ابوزیدآباد) - «جوی بزرگ»؛ • jūke (ابوزیدآباد) - «جوی کوچک»

jū² (ابوزیدآباد)

← jōn

jū³ (محلات)

جو (غله)

jūgāda-(jūg-) (قهرود)

← hīye

جستن، گریختن

-g- در این محیط آوایی در قهرودی - از -y-

jūī, jūy (ایبانه)

زیاد، بسیار

jūj (بادرود)

← jīj

jūja (ایبانه، طره) jūje (هنجن)

جوجه

jūje (ایبانه، طره)

← jūja

jūjū (قهرود)

شاش، ادرار

← čör, šāš, xālīje, jīč, jīš

juju (بادرود)

← jeje

jūlvā (ازوار)

← jorōv

jūmadūn (ایبانه)

جعبه قرآن

jūmāxā (ایبانه)

← jaga

jūmāxāw (ایبانه) **jūmāxōv** (طره) **jūxō** (هنجن) **jūnxōw** (قهرود) **jūwāxāw**
(فریزهند) **jīmaxōv** (کمجان)

لحاف

جامه خواب

jaga ←

jūmāxāw ←

jōn ←

جان داشتن

جانماز

جانور

jūmāxāw ←

جور

jorōv ←

ریز، ذره

jarra ←

jorōv ←

تمیز کردن جوی آب

جوی روبی، رفتن جوی

jurja ←

jūmāxāw ←

jūmāxāw ←

jūī ←

jūmāxōv (طره)

jūn (قهرود)

jūn kārđ- (dār-) (ایبانه)

jūnemāz (ابوزیدآباد)

jūnevar (ابوزیدآباد)

jūnxōw (قهرود)

jūr (ابوزیدآباد، ایبانه، قهرود)

jūrāb (هنجن)

jurja (نراق) **jurra** (بیجگان)

jūrou (بادرود، فریزهند، چیمه)

jūrū (ایبانه)

jurra (نراق)

jūwāxāw (کمجان)

jūxō (هنجن)

jūy (ایبانه)

K

kā¹ (ابوزیدآباد، ایبانه)	ورقه نازک فلزی
kā² (ابوزیدآباد، یارند) kīyā (ابوزیدآباد) kīva (قهرود) kīgū (جوشقان) ka (ابوزیدآباد، آشتیان)	
(ایبانه) kūyā (هنجن) kābā (فریزهند،	
kā³ (جوشقان، رطه، چیمه، فریزهند)	کجا
ka¹ (جوشقان)	کاه
Ka² (دلیجان)	kā² ←
	اتاق
ka- (ker-) (بادرود، قهرود)	kad ←
ka- (kar-, ker-) (ابوزیدآباد) kārd- (ka/er-) (ایبانه، طره)	کردن
kaa (گز)	kāda ←
kabāb (ایبانه) kobāb (یارند)	کباب
kābōlayne (کمجان) kašbarzēnā (یارند) kašbōlīna (فریزهند)	آبکش (پالون برنج)

بخش نخست هر سه ترکیب (kā- در کمجانی، -kaš در یارندی و فریزهندی) گونه‌های ستاک حال از فعل «کشیدن» است (←(keš- (keššā-، بخش دوم در کمجانی و فریزهندی از پهلوی *pālēnak و در یارندی از مادی میانه *parzēnak به معنی «پالاینده، صاف‌کننده» برآمده است: از ستاک سببی فعل -parz* در ایرانی میانه با میانوند -ēn (و

پسوند <ak> pari-harz*. وجود بخش نخست در این ترکیب ظاهراً وابسته به تأثیر آبکش در فارسی است، زیرا از دیدگاه معنایی توجیه دیگری ندارد.

← pālāst, ōuke

کبوتر (قهرود) *kevū* (ابوزیدآباد، نوشآباد، جوشقان، میمه) *kūftar* (ابیانه) *kabūtar*

واحد اندازه گیری مساحت زمین کشاورزی برابر ۲۴۰ مترمربع (ابوزیدآباد) *kač*

قاشق (فریزهند) *kačīz* (کمجان) *kenča* (ابوزیدآباد) *kačā*

کفگیر، کفچی، کردی *kavčī*

کچل (هنجن) *kūčel* (کمجان، ازوار) *kečal* (طره) *kačal*

مترادف کل است؛ یعنی «کسی که در سر مو ندارد» (آندارج و برهان قاطع) و ظاهراً همین *kal* ریشه این واژه که باید شکل دگرگون شده کرو (سغدی -*karw*) «سورخ» باشد (←*kāčīz*) نیز هست. معنی بنیادین کچل درواقع همان است که برهان قاطع می آورد، یعنی: «شخصی را گویند که سر او موی نداشته باشد و زخم یا داغ های زخم داشته باشد و او را به عربی اقرع خوانند». در این صورت شکل نخستین کچل باید *kal-ča** باشد (با پسوند -**čak*) که با پسوند تصغیر -*al* تحقیر از *kalčal** به *kačal* تبدیل شده است.

← *kāčīz, gar*

گونه ای بازی کودکان که در عید نوروز انجام می گرفت. (جوشقان) *kačalahey*

← *karčīlī* (کمجان) *kačālī*

لوچ، چپ چشم (ابیانه) *kāčīz*

شکل نخستین این ترکیب احتمالاً **kal-čašm* بوده و بعداً از راه **kalčeš* <**kačīš** به حالت کنونی رسیده است (کشیدگی ثانوی -*ā*- در هجای آغازین از ویژگی های بارز گویش ابیانه است). بخش دوم ترکیب کاملاً روشن است (←*čaim*)، ولی خاستگاه و معنی *kal-* خیلی روشن نیست. دو راه برای توجیه این واژه وجود دارد:

- (۱) اگر آن را گونه ای از تک واژ *xar* به معنی «کج» بپنداریم (←*kūnxar*)؛ و
- (۲) اگر به کرو «سورخ، دندان خراب» در فارسی (که در لغت فرس اسدی آمده است) و *karw-* «سورخ» در سغدی ارتباط دهیم، هر دو مورد نیز از دیدگاه معنا برای واژه ابیانه ای درست خواهند بود.

← *kačal*

← *kačā* (فریزهند) *kačīz*

یارند، قهرود، فریزهند) *kēya* (چیمه، ازوار، نراق، قالهر، جوشقان) *kīya* (هنجن) *kab* (بادرود) *kad*
(طره، ایبانه) *kayā* (کمجان) *keyā* (ابوزیدآباد،

خانه

از ایرانی باستان *-kata**؛ مقایسه شود: فارسی کده که در کدخدا، کدیور و کدبانو نیز دیده می‌شود. همچنین مقایسه شود: زازایی *čē*، تالشی *ka*، *kar*، هرزندی *čar* (در گلین‌قیه)

← *ka 'bālākīya 'kayja²*

(ابوزیدآباد) *kōwe, kōvē* (گز) *kaa* (ایبانه، جوشقان، ازوار، انارک، نایین) *kāye* (قهرود) *kāda*
(میمه) *kōyja*

بازی، شوخی

واژه‌ای است اصیل که در خوارزمی به شکل *kāt*، در سغدی *k't'k* (*katē*) به معنی «بازی، شوخی»، در پهلوی *kātak* و در ارمنی (از ایرانی میانه) *katak* (به معنی «شوخی») نیز آمده است. از گونه‌های دیگر در گویش‌های ایرانی مقایسه شود: زازایی *kāy*، گورانی *kāy*، کشه‌ای *kōya*، زفره‌ای *kē*، ورزنه‌ای *kāhā* – از ایرانی باستان *-kā** «لذت بردن» (اوستا *kā-*، سنسکریت *-kā* «خواستن، آرزو داشتن»)

(هنجن) *kēnda* (بادرود، طره، یارند، ایبانه، جوشقان) *kādūn* (ابوزیدآباد) *kādōna*
(آشتیان)

کاهدان

در کردی این واژه را (به شکل *kādīn*) به معنی «مرغدانی، لانه مرغ» نیز به کار می‌برند، مقایسه شود: *fīrinā mirīškē h'atā kādīnēya* – ضرب‌المثلی به معنی «پرواز مرغ تا لانه‌اش است»، کنایه از شخص بی‌عرضه و بی‌بخار

(ابوزیدآباد) *katxodā* (ایبانه، قهرود) *kadxodā*

کدخدا

← *kad 'bālākīya*

(بادرود، طره، یارند، ایبانه، جوشقان) *kādūn*

← *kādōna*

(کمجان) *kaf*

کف روی غذا

(هنجن) *kefen* (ابوزیدآباد) *kafa, kefa*

کفن

(فریزهند) *kafal*

← *kapal*

(چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود) *kawš* (میمه) *kaš* (ایبانه، طره) *kāfš*

(فریزهند، آشتیان، جوشقان) *kaus* (نراق) *kowš* (محلات)

کفش

← *orosī 'čamūš(a)*

kaft (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانہ) **kūl** (قهرود، ابوزیدآباد، یارند، طره، کمجان) **kat** (جوشقان، خالدآباد) **kaft** (فریزهند) **katf** (هنجن، جوشقان،

کتف، شانه، دوش، کول

← **katta**

← **kättār**

کف اتاق

kaftār (فریزهند)

kafyont (ابیانه) **kafyort** (ابوزیدآباد) **kafyörte** (یارند) **kafyont**

کف یورد یا یورت که واژه‌ای است ترکی

kafyort (ابیانه)

← **kafyont**

kafyörte (ابوزیدآباد)

← **kafyont**

kāgal (یارند)

← **kagel**

kāgel (طره، ابوزیدآباد، ابیانہ)

← **kagel**

kagel (یارند) **kāgal** (طره، ابوزیدآباد، ابیانہ) **kāgle** (بادرود)

کاهگل

kah (هنجن)

← **kad**

kāhā (هنجن)

← **kā²**

kahe (ابیانه) **key** (یارند) **kay** (هنجن)

کی، چه وقت

kahna (ابیانه) **kona** (ابوزیدآباد) **kana** (جوشقان) **kohna** (قهرود)

کهنه، دیرینه

پهلوی **kahvan**، پارتی **kafnag**، کردی **kavin**، فارسی کهن، کهنه

kāhū (ابیانه، ابوزیدآباد) **kāū** (بادرود) **kāvū** (قهرود)

کاهو

پهلوی **kāhōk**

kaj (ابوزیدآباد)

کج

kāk (ابیانه) **kak** (فریزهند) **kāka** (طره) **kauk** (جوشقان) **keke** (قهرود)

کک

kak (ابوزیدآباد، فریزهند)

← **kāk**

kāka (طره)

← **kāk**

kakou (بادرود)

جغد

← **joyd, bamene**

kāl¹ (یارند، کمجان، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، ازوار) **kal** (ابیانه، طره، کمجان، فریزهند)

دیوار

دیوار

از ***karda** (ریشه ***kard-** «نشاندن، نگه داشتن»، بازسازی شده توسط جانی چونگ) (۹).

آیا فارسی کال «گسل، دره نیز از این ریشه است؟

kāl² (بادرود، ابیانہ، طره) **kōl** (چیمه، هنجن، یارند)

تره

فارسی کال «خام، نرسیده»

← *kālājār*

← *kāl¹*

← *kel*

دندان حیوانات درنده

← *kala²*

کلم

kal¹ (پازند، کمجان، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، ازوار)

kal² (فریزهند)

kal³ (*kalk* (دلیجان) (ابیانه)

kāla (ابیانه، طره، فریزهند)

kala¹ (*kelam* (قهرود) (ابیانه)

از ایرانی میانه **karamb* که خود برگرفته از یونانی κράμβη است. در ارمنی *kałamb*

(> ایرانی میانه **kalamb*)

kālā (ابیانه، طره) (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، کمجان، خالدآباد، هنجن) *kalla* (ابوزیدآباد، میمه)

kūllā (طره) (فریزهند،

سر، کله

• *kālā- dārol* (طره) - «سردرد»

کله؛ مقایسه شود: *ka-məṛəða-* اوستا «سر (برای موجودات اهریمنی)»، پهلوی *kamāl* (؟)

← *kālā²*

زمین بایر

kalā (ابیانه)

kāla (ابیانه)

فریاد

• *kāla kārdan* (ابیانه) - «فریاد زدن»

قال (؟)

(یارند) *kolāžg* (ابوزیدآباد) *kolāf* (قهرود) *kalefe* (ابیانه) *kalāfe*

کلاف نخ

kālājār (ابیانه)

تره‌زار، زمینی که در آن تره روییده است.

← *kāl²*

kalak¹ (ابوزیدآباد)

کلک، تنه‌های به هم بسته‌شده درخت برای شناور شدن روی آب

مقایسه شود: در فارسی کلک (*kalak*) «چوب و نی و علفی بود که برهم بندند و مشکی

چند را پرباد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آب‌های عمیق بگذرند» (برهان قاطع).

← *kalāke*

kalak² (ازوار) (*kelak* (هنجن، دلیجان، میمه)

اجاق، تنور

مقایسه شود: در فارسی کلک (*kalak*) به معنی «آتش‌دان سفالی یا گلی»

← *kar¹*, *barkervenā*, *karūna*

kalāke (جوشقان)

حلقه‌ای چوبی که برای حمل هیزم بر سر طناب می‌بندند.

آیا ربطی با *kalak¹* دارد؟

kālālčak (ابوزیدآباد)

گونه‌ای آواز، موسیقی

کلنگ (هنجن) *kolong* (ابوزیدآباد) *kolay* (ابیانه، قهرود) *kolang* (جوشقان) *kalanj*
مقایسه شود: در فارسی **کنند**، بختیاری *kaland* - از ریشه **kan-* «کندن» با پسوند فعلی
-ant/-nt* به معنی «کننده، چیزی که می‌کند».

دعوا کردن (ابیانه) *kalanjār šö-(š-)*

کلنجار شدن

ته دیگ، قسمت زیرین دیگ (ابوزیدآباد) *kelāša* (ابیانه) *kalāša*

کلاه دوره‌دار (فریزهند) *kalāšangōhī*

روغن کوچک (ابوزیدآباد، طره) *karčak* (هنجن) *kalčak*

← kalāfe (قهرود) *kalefe*

← karg (فریزهند) *kalg*

(چیمه، یارند، جوشقان، قهرود) *kargedūn* (هنجن) *kalgedūnī* (ابیانه) *kālgālūn*

(ابوزیدآباد) *kargedū*

مرغدانی، لانه مرغ

← karg

(هنجن) *kalgedūnī*

← kālgālūn

آگیش، میله‌ای آهنی که برای به هم زدن آتش تنور زمینی به کار می‌رود. (جوشقان) *kalī*

← karūna

(بادرود) *kojīlū* (ابیانه) *kalīč(a)*

انگشت

kalīč-pā (ابیانه) - «انگشت پا»؛ *kalīč-dās* (ابیانه) - «انگشت دست»؛ *kalīče-* •

šasse (ابیانه) - «انگشت شست»؛ *kalīče- vājūčče* (ابیانه) - «انگشت کوچک»

شقیقه (بادرود) *karīja* (جوشقان، خالدآباد) *kalīj*

← karg (ازوار) *kalk¹*

← kal³ (دلیجان) *kalk²*

قوچ اخته‌شده (ابیانه، طره) *kalkan*

مقایسه شود: در فارسی **کل** «نرینه جمع حیوانات را گویند عموماً و گاومیش نر را خصوصاً»

(برهان قاطع، فرهنگ نفیسی)، «نر از گاو و گوسفند و مانند آن، نرینه از ستور» (لغتنامه)؛

کل خوردن «آبستن شدن گاو و گوسفند و مانند آن، جفت شدن نر با ماده» (همان). از

این رو، *kal-* در بخش آغازین این واژه باید معنی «نرینگی» یا حتی «آلت نرینه» داشته باشد،

هرچند خاستگاه آن برای نگارنده روشن نیست. بدین ترتیب *kalkan* یعنی «(موجودی که)

آلت ذکور یا قدرت نرینه آن کنده شده است» ← «اخته‌شده». در گویش‌های ترکی (مانند:

ازبکی و چغتایی) *kāl, kāla*, به معنی «گوسالهٔ نر» به کار می‌رود. امکان اینکه *kal* در اصل یک واژهٔ ترکی باشد نیز وجود دارد.

● در مازندران عاشق زن شوهردار یا مردی را که با زنی روابط نامشروع برقرار کرده است، *kal* می‌نامند که بی‌گمان همان *کل* است. ظاهراً *kal* در میمه‌ای به معنی «گوسفند یا بز نر بدون شاخ» نیز گونهٔ معنایی دیگری از این تک‌واژه است.

قلهٔ کوه ← *kālā¹* (فریزهند) *kalla-kū* (طره، ابیانہ)

جمجمه ← *kala²* (ابوزیدآباد) *kalla* (ابیانه، طره) *kālā²*

کالا ← *kala²* (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، کمجان، خالدآباد، هنجن) *kalla¹*

کالا ← *kala²* (ابوزیدآباد) *kalla²*

کالا ← *kālā²* (فریزهند) *kalla-kū*

کالتانگس ← *kūltangērī* (هنجن) *kaltengese*

کلوش ← *kolūf* (نوش‌آباد) *kolūq* (قهرود، جوشقان، فریزهند) *kelū* (هنجن) *kerū* (یارند) *kalū*

(ابیانه ابوزیدآباد، محلات) *kūlū* (طره، ابیانہ، جوشقان) *kolū*

● *kolūpeša* (ابیانه) - «کلوش‌شکن»؛ ● *kūlūpoš* (ابوزیدآباد) - «کلوش پشت، گوژپشت»

کم ← *kam varda* (ابوزیدآباد) - «کم آوردن» *kam¹* (قهرود، ابیانہ، فریزهند)

آرداوه‌جه ← *ārdavējā* (بادرود، دلیجان) *kam²*

آرداوه‌جه ← *ārdavējā* (کمجان) *kama*

سنگ ← *kemerša* (قهرود) (ابیانه، طره، کمجان، جوشقان) *kamar¹*

مقایسه شود: در فارسی **کوه و کمر**، در کردی *kavir*، و فسی *kavar* «سنگ»

کمر ← *kamar-band* (طره) - «کمربند» *kamar²* (ابیانه، جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، هنجن، یارند، طره، فریزهند)

● *kamar-band* (طره) - «کمربند»
پهلوی *kamar*، ارمنی *kamar*، «طاق، کمر، قوس»

کاکونا ← *kākōna* (آشتیان) *kāmbār*

آرداوه‌جه ← *ārdavējā* (ابیانه، جوشقان) *kame*

علاقه ← *kamīz* (محلات) *kamīz*

از ریشهٔ **kā-* «لذت بردن، خواستن»، مقایسه شود: فارسی **کام** (؟)

kamōnča (ابوزیدآباد)

کمانچه

kamrū (ابیانه، قهرود)

کمر، خجالتی

kamūn-rostam (چیمه)

قوس قزح

افزون بر «کمان رستم» برای این پنداره آسمانی اصطلاحات «عَلَم زرین»، «سینخ زرین»، «طاق»، «علم سرخ»، «علم سبز» و «علم سرخ و سبز» نیز در روستاهای ایران به کار می‌رود. در مازندرانی به «رنگین کمان» *kəman-alī* «کمان علی» هم می‌گویند.

← *ōšfayā* ‘rangī-kemō

kan-(kīn-) (ابیانه) *kand-(kan-)* (ابوزیدآباد، قهرود)

کندن

از ریشه **kan-* «کند»؛ ستاک حال در ابوزیدآبادی *kān->kanya**

kana (جوشقان)

← *kahna*

kand-(kan-) (ابیانه)

← *kan-(kīn-)*

kanda¹ (دلیجان)

زاغه

کنده

kanda² (ابیانه، ابوزیدآباد) *kandūna* (قهرود)

کندو

پهلوی *kandūk*، فارسی *کندو*؛ در نوشته‌های قدیم ترکی به شکل‌هایی چون *kündüg*، *kendüg*، *kendük* آمده که همه برگرفته از پهلوی است.

kandūna (قهرود)

← *kanda²*

kaneš (دلیجان) *kenesd* (ابیانه)

خسپس، کنس

kenesd (دلیجان)

← *kaneš*

kanjī (ابوزیدآباد) *konjī* (ابیانه) *konjet* (قهرود)

کنجد

در پهلوی *kunjit*، کردی *k’injū*، ارمنی *k’ənjut*

kanūč (هنجن)

بیله‌بنایی

kāoula (جوشقان)

پوسته تخمه

kaowš (جوشقان)

← *kāfš*

kapal (طره، یارند) *kafal* (فریزهند) *kaval* (ابیانه)

کفل

← *kūnal*

kapīyāsa (فریزهند)

طناب

مقایسه شود: ارمنی *kap* «بند»

kapūt (طره)

خاکستری

کبود (!)

ازوار، ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، ولوگرد، هنجن، چیمه، میمه) *ker* (ابیانه) *kerā* (یارند، فریزهند) *kar¹* (بادرود،

تنور

karūna ←

karbī ←

کار

kar² (ابوزیدآباد)

kār (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه و همه گویش‌های مرکزی)

• *kār karda* (ابوزیدآباد) - «کار داشتن» • *kār rāvesta* (ابوزیدآباد) - «کار راه انداختن»

karā¹ (جوشقان)

kara ←

karā² (فریزهند، ابیانه)

yalā ←

kara (قهرود) *kerā* (جوشقان) *karū* (ابوزیدآباد)

کره، فرآورده‌های لبنی

nīmešk ←

بار، دفعه

karat (قهرود) *karte* (کمجان، ابیانه، میمه، ابوزیدآباد)

در فارسی نیشابوری *karat* به همان معنی

ēmqarta ←

karatena (میمه) *kore, kārtana* (ابیانه) *kartūna* (ابوزیدآباد) *kāsašehane* (چیمه)

kartene (قهرود)

تار عنکبوت

šeytūn ←

karbī (یارند، هنجن) *kard* (ابوزیدآباد) *kar* (بادرود)

کرت، هر قطعه مرزبندی شده در جالیز یا زمین زراعتی

مقایسه شود: در فارسی کرت، کرد، کردبندی. از ریشه **kart-* «بریدن» که در *کارد*

فارسی، *karī* «قسمت، پاره» در کردی نیز دیده می‌شود. معنی نخستین واژه «قسمت، قطعه»

بوده است. بخش *-bī* در پایان گونه بادرودی ظاهراً معنی «دیگر» را دارد (*← abī*).

kārd¹, kārd², kōrda ←

karčak (ابوزیدآباد، طره)

kalčak ←

karčayng (آشتیان) *xarčangal* (دلیجان)

خرچنگ

برخلاف رواج گسترده گونه‌های این تک‌واژ با *-x* آغازین، شکل اصیل آن ظاهراً با *-k*

آغازین بوده است (تبدیل *-k* به *-x* بی‌گمان تحت تأثیر ترکیب‌هایی مانند *خرزور*، *خروار*،

خرمگس، *خرکله* پدید آمده است): در پهلوی *karčank*، ارمنی میانه *k'aržank* (> پارتی

**karžank*)، و فسی *kalačanga* و اکنون گونه دلیجانی در بالا با *-k* آغازین هستند. بن‌واژه

ایرانی باستان این واژه به گفتهٔ بیلی -*karičanaka** بوده است (ریشهٔ **kar-*، هندواروپایی *ker-(s)**)؛ مقایسه شود: ارمنی کلاسیک (>ایران) *karič* «عقرب»
 • در گویش کاشان به خرچنگ کوچی (*koujay*) نیز می‌گویند که ظاهراً از گاوچنگ به‌وجود آمده است، یعنی «چنگ گاو».

← *čerčelang*

فضلهٔ پرندگان

kačalī (کمجان) (*kasgelīj* (ابوزیدآباد) (*karčili* (جوشقان)← *karbī**kard* (یارند، هنجن)

کار، چاقو

kārd¹ (هنجن، ازوار) (*kārt* (قهرود، ابوزیدآباد، ابیان، کمجان)← *karbī · kōrda*

کرت، هر قطعهٔ مرزبندی شده در جالیز یا زمین زراعتی

kārd² (ابیانه)← *karbī**kārd- (ka/er-)* (طره) (ابیانه، طره)← *ka- (ker)**kārg* (یارند)← *karg**kārg* (یارند) (*kārg* (کمجان، بادرود، هنجن، چیمه، جوشقان، قهرود) (*kargīe, kargeje* (ابوزیدآباد)*kārgā* (طره) (*kalg* (فریزهند) (*kalk* (ازوار) (*kark* (آشتیان) (*kerge* (زر) (*kerka* (واران)*kerk* (میمه) (بیجگان)

مرغ

یکی از تک‌واژه‌های بسیار اصیل: /اوستا- *kahrka*، پهلوی *kark*، فارسی کرک، وخی *kerk*.از بن‌واژهٔ ایرانی باستان **karka**، هندی باستان *kṛka*. در کردی مفهوم «مرغ» با واژهٔ *mirīšk* بیان می‌شود.← *marq · kālāgalūn · korok**kārgā* (ابوزیدآباد)

نانی که هنگام پختن در تنور افتد.

← *karūna**kargedū* (چیمه، یارند، جوشقان، قهرود)← *kālgālūn**kargeje* (ابوزیدآباد)← *karg*از *karg* (←) با پسوند مصغر *-eje**kargīe* (بادرود)← *kalīj**kark* (آشتیان)← *karg**karkas* (یارند)

شاهین

/اوستا- *kahrkāsa*، پهلوی *karkas*، فارسی کرکس، سغدی *čarkas*، آسی *čärgäs**kārm* (ابیانه، طره)← *karm*

karm (ابوزیدآباد) *kerm* (میمه) *ker* (ابیانه، طره) *kārm* (کمجان، بادرود، هنجن، قهرود، فریزهند) *kermele* (چیمه)

کرم

karmalēr (فریزهند)

بزمچه

bözmöč ← **māslise**

کاروانسرا

kārmeserā (ابوزیدآباد) *kōrūnsarā* (قهرود)

kārt (هنجن، ازوار)

kārd¹ ←

kārtana (ابیانه)

karatena ←

karte (قهرود)

karat ←

kārtene (قهرود)

karatena ←

kartūna (ابوزیدآباد)

karatena ←

karūna (قهرود، ابیانه، کمجان، بادرو) *kerūnā* (طره) *kervenā* (قهرود) *kema* (یارند)

korōna, korūna (ابوزیدآباد)

اجاق، تنور

barker ← **kūra¹** ← **barkervenā** ← **kalak²** ← **kar¹** ←

kas (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

کس، شخص

kāsa (جوشقان) *kasīja* (طره) *kāsū* (کمجان، قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، ابیانه)

کاسه

kasamālī (کمجان) *kōsa* (هنجن، ابیانه، فریزهند)

ظرف آب مرغ و خروس

معنی اصلی واژه کمجانی «کاسه گربه» است (←malī).

lagan ←

kāsašehane (چیمه)

karatena ←

kāsavarda (ابیانه)

جای ظرف

kasgelīj (ابوزیدآباد)

karčīlī ←

kasīja (جوشقان)

kāsa ←

kasla (ابیانه) *kasle* (هنجن) *kaslī* (فریزهند)

کوچک

kasle (ابیانه)

kasla ←

kaslī (هنجن)

kasla ←

kāsnī (طره)

کاسنی

kāsū (طره)

kāsa ←

kasū (محلات)

کوزه سفالی کوچک

kaš¹ (ابیانه، فریزهند) *kašk* (ابوزیدآباد)

کشک

پهلوی *kašk*، فارسی کشک، کردی *kašk*، ارمنی (>ایرانی) *kask*

kaš² (میمه)**kaš-(kar-)** (ایبانه، طره) **kāšt-(kar-)** (قهرود، ابوزیدآباد)**kašal** (قهرود) **kölörūna** (ابوزیدآباد)

واژه قهرودی ظاهراً از افزوده شدن پسوند (-al) به واژه kaš به معنی «بغل، زیربغل» پدید آمده است؛ مقایسه شود: اوستایی kaša- پهلوی kaš، فارسی کش، کشاله، کشاله (ران) «فصل مشترک بین شکم و ران، بیخ ران» با دگرگونی معنایی از «زیربغل» به «زیر شکم» ← «ران، پاچه»، و گاه حتی «قوزک پا». واژه ابوزیدآبادی احتمالاً آمیزه‌ای است از واژه kölō به معنی «کلید» (←kel) و واژه rūn «ران» که روی هم معنی «کلید ران» می‌دهد. همچنین مقایسه شود: kač «لگن خاصره»، kaš «کنار» در گویش منوجان (کرمان)

kāšk، **kaškak**، **keš²** ←**kāsašchane** (چیمه)**kašbarzēnā** (یارند)**kašbōlīna** (فریزهند)**kāšī** (ایبانه)**kašk¹** (ایبانه، طره)**kašk²** (ایبانه)**kāšk** (ایبانه)**karatena** ←**kābōlayne** ←**kābōlayne** ←

اهل کاشان، کاشی

kaš¹ ←

پارچه

کاسه زانو

احتمالاً هم‌ریشه kašal (←) «ران»

kaškak ←**kaškak** (خالدآباد، بادرود)

لگن خاصره، قوزک پا

kāšk، **kašal** ←**kaškala** (محات)**kaškašōn** (دلجان)

غوزه پنبه، غلاف پنبه که هنوز پنبه آن را در نیاورده باشند.

کهکشان، مجموعه ستارگان

کهکشان یا کاه‌کشان در تداول مردم به آن ابرگونه سفیدرنگی اطلاق می‌شود که شب‌ها به شکل راه در آسمان به چشم می‌خورد، یا اصولاً به گروه ستارگان یا مجمع‌الکواکب می‌گویند. این راه شیر مانند بیشتر به کاه ریخته تشبیه می‌شود که همانا کهکشان از آنجاست. مقایسه شود در زبان‌های دیگر: کردی rīyā kādizīyē («راه کاه دزدان»)، ترکی saman yolu («راه کاه»)، ارمنی hardagoyi čanaparh («راه کاه دزدان»)

kāškāvā (ایبانه)

گونه‌ای غذا که در شب حنابندان به مهمانان می‌دهند.

kaš ←

kašnīj (هنجن)**kāšova** (آشتیان)

اوستا -kasyapa، هندی باستان -kaśyāpa، پهلوی kašavak، فارسی کشف، کشپ،

کردی kusī

← **gāšij**

لاک‌پشت، کشف

kāšūn (ایبانه)**kāt-(k-)** (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود)

برآمده از -kafta- *kap- «افتادن»، در کردی (k'av-) k'atin

← **lākpašte**

کاشان

افتادن

kat¹ (قهرود، ابوزیدآباد، یارند، طره، کمجان)**kat²** (یارند، کمجان)← **kaft**

پارو

← **pārū**← **kaft**

کتف گوسفند

katf (فریزهند)**katta** (ابوزیدآباد)← **kaft**

کفتار

kāttār (فریزهند) **kaftār** (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود، طره)

مقایسه شود: در سغدی /əfdār/βt'r، پهلوی kaftār (s)

• در باورهای عامیانه مردم ایبانه و روستاهای اطراف این حیوان نقش werewolf را ایفا می‌کند که در ترکی görnapıştik یا görnadab نامیده می‌شود. از این‌رو در نخستین شبی که مرده‌ای را دفن می‌کنند، نزدیک قبر آتش روشن می‌کنند تا مرده از جای برنخیزد و به شکل کفتار به خانه برگردد. برخی می‌گویند این آتش برای آن است که کفتارها را بترساند تا مرده را از قبر بیرون نکشند.

katxodā (ابوزیدآباد)**kāū** (بادرود)**kauk** (جوشقان)**kaurōu** (بادرود)← **kadxodā**← **kāhū**← **kāk**

مستراح، دستشویی

معنی نخستین این واژه ظاهراً باید «راه پا» باشد که برای «مستراح» بسیار مناسب است

(مقایسه شود: در ارمنی otac' čamp'a «راه پا»، یعنی «مستراح، دستشویی»). بخش نخست

ترکیب (kau-) احتمالاً به معنی «پا، لگد» است (←kou-kardan).

kauš (فریزهند، آشتیان، جوشقان)← **kāfš**

kav (بیجان) **kowg** (محلات) **kok** (ابوزیدآباد)

کبک

پهلوی kapk

← γauγ

← kapal

صدف

kaval (ایبانه)

kavalā (ایبانه)

مقایسه شود: کَوَل (kaval) در فارسی به معنی «لولة سفالین، حلقه سفالین که در مجرای قنات نشانند» (لغتنامه).

kavēj (فریزهند)

← gevēje

kāvū (قهرود)

← kāhū

kawš (چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود)

← kāfš

kay (هنجن)

← kahe

kayā (طره، ایبانه)

← kad

kāye (ایبانه، جوشقان، ازوار، انارک، نایین)

← kāda

kayja (جوشقان، میمه) **kīja** (ایبانه)

کومه، خانه کوچک

آمیزه‌ای از «خانه» (←kad) و پسوند تصغیر -ja-

← ka, bālākiya, kad²

kaynūy (ایبانه)

کدبانو، زن سالمندی که در مراسم عروسی نقش دعوت کننده اهالی روستا را دارد.

پهلوی takbānūk، فارسی کدبانو، کردی kavānī

kāza (ابوزیدآباد، ایبانه، طره)

جای بز کوهی در کوه

مقایسه شود: سغدی /k'z'kh/kāzē/ «کلبه، خانه کوچک». بعید است چنان که آیلرس می‌پندارد گونه دیگر کده «خانه» باشد (←kad). کاز و کازه فارسی به معنی «مغلگاه چهارپایان در کوه و بیابان» یا «خانه موقتی از چوب و خار و خاشاک که در کنار مزرعه و پالیز سازند» نیز همین واژه است. جای بزکوهی در کوه؛ بلندی‌ای که از شن ریز تشکیل شده و ۲ یا ۳ متر ارتفاع دارد و بزکوهی در آن رو به آفتاب می‌خوابد. در فارسی کلاسیک نیز به شکل کاز و کازه و به معنی «زمین کنده که چهارپایان را آنجا کنند؛ موضعی باشد که در کوه و بیان برکنند تا به شب مردم و چهارپایان در آنجا باشند» (لغتنامه) آمده است.

kažolom (فریزهند)

عقرب، کژدم

از gazdum، فارسی کژدم، گژدم

← āyrab

kəīja (میمه)	فضولی
kəvar (جوشقان)	بیل
ke, ko (یارند، ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، میمه، قالمهر، نشلج)	کی، که
kedī (ازوار)	kokī ←
kefa (ابوزیدآباد)	kafa ←
kefe-kah (هنجن)	کف اتاق
	از کف و kah (←kad)
kefen (هنجن)	kafa ←
keft (ابوزیدآباد)	زیر بغل
keke (قهرود)	kāk ←
kel (ابوزیدآباد، کمجان، بادرود، هنجن، چیمه، جوشقان، قهرود، ابیانه، ازوار)	(ابیانه) kolle, kella
kele (طره) kal (فریزهند) ketīla (ابیانه) kölü(dö) (ابوزیدآباد)	(ابوزیدآباد)
	کلید
	پهلوی kilēl، فارسی کلید - وام‌واژه‌ای است از یونانی κλειδός «کلون چوبی»
kelā (هنجن) kolove (قالمهر)	yofl ←
kelak (هنجن، دلیجان، میمه)	کلاه
kelāneveyī (هنجن)	kalak² ←
kelā-čege (ابوزیدآباد)	کلاه نمدی
	زاغ
kelam (قهرود)	γālāčke ←
kelāš (ابوزیدآباد)	kala¹ ←
	خارش
kelāša (ابوزیدآباد)	aklūšye, eklāčī, sawdā ←
kelata (ابوزیدآباد)	kalāša ←
kele (طره)	کهنه، قراضه
kelīla (ابیانه)	kel ←
kella (ابیانه)	kel ←
kelpīt (ازوار)	kel ←
kelū (جوشقان، قهرود)	کبریت
kelūn(čū) (کمجان) kūlūn (چیمه) koyūn (یارند، ابیانه، بادرود) kolīn (فریزهند، بادرود)	kalū ←
kolūn(a) (جوشقان، طره)	
	کلون در (چوبی)

kelūse (جوشقان)

توله

آمیژه‌ای از دو واژه «توله» و «سگ ماده» (←lās .kūa)

kelzöwōnē (ابوزیدآباد)

← **lolāsa-espā**

هدیه‌ای برای شکستن رسم سکوت

کلید زبان (←kel)

kem (هنجن)

کمی

kema (قبرود)

← **karūna**

kema-ārdvīj (چیمه)

← **ārdavējā**

kemar (هنجن)

پوزه کوه

keme (کمجان)

← **kamar¹**

kemerša (قبرود)

← **ārdavējā**

kemūn (هنجن)

← **kamar¹**

ken (هنجن)

کمان

غربال

احتمالاً از کمان (←kemūn)

kenča (کمجان)

← **alhāl, γalbāl**

kenda (هنجن)

← **kačā**

ker¹ (ازوار، ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، ولوگرد، هنجن، چیمه، میمه، بادرود)

← **kādōna**

ker² (میمه)

← **kar²**

kera¹ (قبرود)

← **karm**

kera² (ابیانه)

← **kara**

kerč (جوشقان)

← **kar¹**

kerefo (ابوزیدآباد)

خسیس، تنگ‌نظر

گونه‌ای گیاه خاردار

گیاه کرپو یا کرفو (*Typha latifolia* L.)

kerenda (ابیانه)

کنه

ker^g (زر)

← **karg**

ker^ga (واران، بیجگان)

← **karg**

ker^k (میمه)

← **karg**

kerm (ابوزیدآباد)

← **karm**

laākerm (ابوزیدآباد)

پارچه‌ای که سر چوب می‌بندند و با آن دوده تنور را پاک می‌کنند.

آمیژه‌ای از ker (←kar¹) و ماله

kermele (چیمه)**kernū** (ایبانه)

ظاهرأ ساختی پسوندی است از واژه «اجاق، تنور» (←karūna) و -ū- (> ایرانی میانه -ōk) به معنی «گردهمایی دور و بر تنور یا اجاق».

kerū (هنجن)**kerūnā** (بادرود، قهرود، ابیانه، کمجان)**kervenā** (طره)**keš¹** (جوشقان)**keš²** (ابوزیدآباد)**keš³** (جوشقان)**kešā-(keš-)** (ابوزیدآباد)**keša** (ابوزیدآباد)**kešja** (ابوزیدآباد)**keššā-(kešš-)** (ابیانه) **kešā-(keš-)** (ابوزیدآباد) **kešā'an** (جوشقان) **(kīšā(d)-(kīš-)**

(قهرود)

kešūna (ابوزیدآباد)**ketīrā** (هنجن)**ketrī** (قهرود)**ketūn** (قهرود)**kevō-halājī** (ابوزیدآباد)**kevū** (قهرود)**karm** ←

شب‌نشینی

šamšīnī ←**kalū** ←**karūna** ←**karūna** ←

کش، بند شلوار

پستان

از «زیربغل» (←kašal)

pestūn, 'ārpeštūn ←

چمباتمه

keššā-(kešš-) ←

کنج، گوشه، انتها

احتمالاً برآمده از ترکی **kōsa** «گوشه»**kešja** ←

سوراخ سنبه

keša ←

کشیدن

bekešova, 'bekešēnova ←

دامن بذرپاشی

کتیرا

کتیری

برآمده از **kettle** انگلیسی «کتیری

کنان

ابزار پنبه‌زنی

کمان حلاجی

kabūtar ←

key (ابوزیدآباد)

kēya (ابوزیدآباد، قهرود، بادرود)

kīčā (ازوار)

kīgā (قهرود)

kīja (جوشقان، میمه)

kīn (ازوار، یارند)

kīnāda-(kīn-) (ابوزیدآباد، قهرود) **kīnōva-(kīn-)** (ابوزیدآباد)

از ریشه *kai- (هندواروپایی *kei) «حرکت دادن» (جانی چونگ) (۴)

kīnāvanda (ازوار)

kīnōva-(kīn-) (ابوزیدآباد)

kīnūy (ابوزیدآباد)

kīnyar (ابوزیدآباد)

kīsa (طره) **kīsa** (قهرود، فریزهند، ابیانه، نراق، ابوزیدآباد، محلات، هنجن، دلجان)

kīsa (طره)

kīsm (جوشقان) تخته‌چوب‌هایی که برای پوشاندن سقف، روی تیرهای اصلی می‌اندازند.

kīšā(d)-(kīš-) (قهرود)

kīva (ابوزیدآباد)

kīya (چیمه، ازوار، نراق، قالهر، جوشقان)

kīyā (ابوزیدآباد، یارند، فریزهند)

kīza (ازوار)

kō (طره) **kūšū** (قهرود، ابیانه، هنجن)

kobāb (یارند)

kōčī (ابوزیدآباد)

kodī (قهرود) **kudū** (ابیانه) **koy** (طره) **kobī** (هنجن) **kodū** (ابوزیدآباد) **kōdū** (بادرود)

kedī (ازوار)

kodom, kodūm (ابوزیدآباد) **komīn** (ابیانه) **kohom** (فریزهند)

kokū (هنجن)

kodūm (ابوزیدآباد)

kodūya (ابوزیدآباد)

kofera (میمه)

kahe ←

kad ←

kūčā ←

kā² ←

kayja ←

kūn ←

فرستادن

ājayā-(āje-y) ←

kūnbāfi ←

kīnāda-(kīn-) ←

آدم تمیز کار

ریشه گیاه تنباکو

کیسه، جیب

kīsa ←

keššā-(kešš-) ←

kā² ←

kad ←

kā² ←

kouza ←

کوی

kabāb ←

آش ذرت که با کشک و قرمه می‌خورند.

کدو

کدام

kodī ←

kodom ←

بالاترین جا، رأس

خاک‌انداز

kōfō (ابوزیدآباد)	kūbān (ابیانه)	kuhūn (قهرود)	کوهان (شتر)
kōfūr (ابوزیدآباد)			کافور
kohī (طره)			kodī ←
kohna (قهرود)			kahna ←
kohom (فریزهند)			kodom ←
kōj (ابیانه)			کاج
koj (جوشقان، میمه)			فلج
احتمالاً باید یکی از گونه‌های تک‌واژ کژ، کج (کژی) باشد که معنی «بیمار، بیماری» هم می‌دهد. ظاهراً koja (←) نیز از همین گروه واژگان است.			
koja (نراق و بسیاری از آبادی‌های کاشان)			آبله
کسی که آثار آبله بر چهره دارد koja-rū نامیده می‌شود. همچنین در شهر کاشان کُج (koj) به زخم‌هایی گفته می‌شود که روی اعضای بدن کبوتر (سر و صورت و نوک) پیدا می‌شود.			
			koj ، āval ←
kojar (نراق)			گذر
koje (جوشقان)			
تعویذ، سنگی بیضی شکل به رنگ آبی یا سفید که برای دفع چشم‌زخم به لباس نوزاد آویزان می‌کنند. مقایسه شود: در کردی kōbja «دکمه» و در ارمنی kočak به همان معنی			
kojīl (جوشقان)			سوسک صحرایی
kojīlū (بادرود)			kalič(a) ←
kok¹ (محلات)			kav ←
kok² (ابیانه، میمه)			بخیه
			فارسی کوک
			kolī ←
koke (جوشقان، میمه)			سرفه
koknār (ابوزیدآباد)	kūknār (ابیانه)		خشخاش سیاه، کوکنار
«خشخاش را که به فارسی کوکنار خوانند بر دو گونه باشد، سفید و سیاه. خواب آورد و اگر درد سر بر کسی غالب بود پیشانی را بدان ضماد کنند نافع بود و اگر با عسل خورند در قوت باه بیفزاید و اما سیاه‌خواب آورد در عصاره، خشخاش مصری را افیون خوانند. شربت او			

بر مقدار عدسه باشد، هر عضوی را که بدان طلا کنند مخدر باشد» (عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، ص ۲۵۸-۲۵۹).

kol¹ (ابوزیدآباد)

حبه انگور

kol² (قهرود)

زگیل

kol³ (محلات)

بی‌دم (پرنده)

مقایسه شود: در کردی **k'ol** «بی‌دم (برای سگ)، **dūv-k'ol**»

← **dömkola**

kol⁴ (میمه)

کُند (دربارهٔ کار، قیچی)

واژه‌ای است آوا - معنایی؛ مقایسه شود: ارمنی **gul** «کُند (دربارهٔ چاقو)»؛ فارسی **گول** «احمق، ابله» ؟

kōl (بادرود، ابیان، طره)

← **kāl²**

kola (چیمه، کمجان)

زبان کوچک

← **gālgala ، qālqala ، azmūn- kasle**

kolā (ابیان، ابوزیدآباد، طره)

کلاه

• **kolā- navayīa** (طره) - «کلاه نمدی»؛ • **kolā- sābgā** (طره) - «کلاه دوره‌دار»

kolača (ابیان)

کرته

kolāf (ابوزیدآباد)

← **kalāfe**

kolang (ابیان، قهرود)

← **kalanj**

kolāsa-espā (نراق)

توله

بخش نخست این ترکیب همان **kelūse** (←) است و بخش دوم «سگ» (← **esba**).

kolay (ابوزیدآباد)

← **kalanj**

kolāžg (یارند)

← **kalāfe**

kolfat (جوشقان، قهرود، ابیان، ابوزیدآباد)

کُلفت

koli (کمجان)

بخیه

← **kok²**

kolīn (فریزهند، بادرود)

← **kelūn(čūī)**

kōljūš (ابوزیدآباد، میمه)

کله‌جوش، کشک جوشیده که با پیاز داغ می‌خورند.

ظاهراً **kōl** به معنی «ولرم»؛ مقایسه شود: ارمنی **gol** به همان معنی. ارمنیان ناحیهٔ وان (در ترکیهٔ کنونی) نیز چنین غذایی درست می‌کردند که **k'ala-čoš** نامیده می‌شد.

kolk (ابیان، فریزهند، ازوار، طره)

کرک

kollačen (ایبانه)	انگور چینی
kolle (ایبانه)	← kel
kolof (ابوزیدآباد)	کُلفت
kolong (هنجن)	← kalanj
kolong (هنجن)	← kalanj
koloppa (ایبانه)	کومه، آلونک
مقایسه شود: کُلیک به معنی «خانه کوچک یا آلونی که با خار و پوشال در کنار کشتزار یا خرمنگاه برای نگهداری می‌سازند» و این ظاهراً گونه دیگر کلبه است که باید از پهلوی *kurpak باشد، چنان که واژه krpak در ارمنی نشان می‌دهد و برآمده از ایرانی باستان *-hu-krpa است. گونه‌های معرب این واژه به شکل‌های قربج ، کریج و قربق دیده می‌شوند.	
kölörūna (ابوزیدآباد)	← kašal
kolove (قالهر)	← kelā
kolū (طره، ایبانه، جوشقان)	← kalū
kölü(dö) (ابوزیدآباد)	← kašal
kolūf (بادرود)	← kalū
kolūn(a) (جوشقان، طره)	← kelūn(čūī)
kolūq (نوش‌آباد)	← kalū
kolū- vīsa (ابوزیدآباد)	ته‌مانده خرمین گندم و جو که خاک و خاشاک دارد.
kolüz (ابوزیدآباد)	جمع کردن بدن هنگام سرما
kolūza (ایبانه)	خوشه
komīn (ایبانه)	← kodom
komō (ابوزیدآباد)	آرشه، کمانی کوتاه، بیشتر از جنس موی اسب برای نواختن سازهایی چون کمانچه و قیچک
	کمان
kona (ابوزیدآباد)	← kahna
kōnāvājā (ایبانه)	سوراخی در سقف که کاربری نورگیر و دودکش دارد.
کردی kō/ūn «سوراخ مار». بخش دوم که جداگانه ثبت نشده است، ظاهراً باید معنی «سقف» داشته باشد. از *ā-wāčā «انداخته شده، پهن شده» (ریشه *wač- «فرستادن، ول کردن، انداختن»).	

• این سوراخ افزون بر دودکش و نورگیر کاربرد فرهنگی نیز دارد و آیین‌ها و باورهای زیادی به آن مربوط می‌شود. برای نمونه زن حامله‌ای که زمان وضع حملش رسیده و نمی‌تواند بزايد، زیر این سوراخ می‌نشیند و دختر باکره‌ای به اسم فاطمه به بالای بام می‌رود و هفت عدد گردو از درون آن به پایین می‌اندازد و با انداختن هر گردو می‌گوید: «من که دختر بودم زاییدم، تو که زنی نمی‌توانی بزایی؟»

← **xōna**

کنده درخت

← **kūnda, gerda****konda**¹ (ابیانه، ابوزیدآباد)**konda**² (ابیانه)

میخ طویله، میخ بزرگ فلزی که به زمین می‌کوبند و حیوان‌ها را با طناب به آن می‌بندند.

← **kanjī****konjet** (قبرود)← **kanjī****konjī** (ابیانه)

تیپه

kopā (طره)← **koppa**

ذره

koppa (ابیانه، بادرود، میمه)

در دیگر خطه‌های ایران به شکل‌های گوناگون و با معانی مترادف آمده است: فارسی **کپه** و در گویش‌های دیگر: **koppe, kope, koppa, kopa**. در فرهنگ نفیسی واژه **کپه** به معنای هر چیز برآمده است و دهخدا نیز آن را هر چیز توده کرده و گنبدمانند می‌داند و می‌پندارد که اصل **قبه** عربی همین واژه است. آندراج هم **قبه** عربی را **معرب کپه** فارسی می‌داند. با این همه، به تازگی علی‌اشرف صادقی در مقاله‌ای (مجله زبان‌شناسی، ش. ۱/۲، ۱۳۸۵، ص ۹-۱۰) با در نظر گرفتن برخی از ویژگی‌های معنایی، **کپه** (کبه) را صورت فارسی شده **قبه** عربی می‌شمارد، ولی به نظر نگارنده این واژه با تشدید **-p** و **k** آغازین، واژه‌ای است آوامعنایی که در بطن زبان‌های ایرانی به وجود آمده است، هرچند در دوره میانه گواهی ندارد (احتمالاً به شکل ***kuppak** در پهلوی موجود بوده است). **قبه** عربی نیز یا واقعاً **معرب کپه** است یا واژه‌ای است اصیل و احتمالاً باز آوامعنایی، زیرا در زبان عربی نیز تن به ریشه‌یابی نمی‌دهد.

← **kopā**

kopūle (بیشتر نقاط کاشان)

مورچه بزرگ

ریشه واژه بی گمان kop- (یا kopp) است (←koppa) با پسوند تصغیر -ūle.

← askar-mūrča

kor (ایبانه، ابوزیدآباد، بادرود، فریزهند)

آلت تناسلی مرد، کیر

در گویش‌های غربی ایرانی گونه دیگر این تک‌واژ qilīr, kīr (در کردی با اضافه -l- پس از همخوان آغازین یا برگرفته از ارمنی kəlir) وجود دارد که با کیر فارسی یکی است و باید از *kēr باشد (با یای مجهول) که تاکنون وجه تسمیه قانع‌کننده‌ای برای آن پیدا نشده است. گونه kor را که در گویش‌های کاشان دیده می‌شود (که ممکن است با -ō- کشیده نیز باشد: در نایینی kōr و kūr) می‌توان برآمده از *kapr- ایرانی باستان دانست که در زبان هندواروپایی به همان شکل و به معنی «کیر» آمده است (مقایسه شود: در هندی باستان kaprth- «کیر»). این بن‌واژه می‌توانست در گویش‌های کاشان به *kaur- و سپس به *kōr دگرگون شود، ولی با این‌همه چنین وجه اشتقاقی بعید می‌نماید و kor (یا kōr) به احتمال زیاد گونه دیگر kēr (kīr) است که به شکل čor نیز در گویش‌های غربی دیده می‌شود. اصولاً در زبان در پی دگرنامی یا دگرگویی (euphemism)، آلات تناسلی مرد و زن با استعاره بیان می‌شوند: برای نمونه در گویش اورامانی (در قریه اورامان تخت) آلت مذکور را dām یعنی «دم» می‌نامند. به تازگی نگارنده اصطلاح kērd را به این معنی در روستای گلین‌قیه از توابع مرند در آذربایجان شرقی (گویش هرزند) ثبت کرده که گونه دیگری از kēr (کیر) است - ظاهراً با d- اضافی.

• امکان دارد که kor (یا kōr) از ایرانی باستان *kaura- باشد و kēr (یعنی کیر) از *kurya- از ریشه هندواروپایی *(s)keu- «فشار دادن، هل دادن» (هارولد بیللی). جونی چانگ (ص ۲۵۰) همه این گونه‌ها را به ریشه *k(a)ur- «متولد شدن» نسبت می‌دهد که در کُره فارسی و kurr «پسر» در کردی هم نهفته است.

• واژه kor در نام‌های گیاهان نیز آمده است، برای نمونه kor-esbā به معنی «کیر سگ» (←esba) که در گویش آذری کلاسور نام گیاهی است؛ یا نام «قارچ» در ایبانه‌ای و ابوزیدآبادی که امکان دارد از عبارت «کیر غول» به وجود آمده است (←koryelā).

korča (ایبانه)

لوزه

kōrdā (ایبانه)

خنجر

فارسی کارد

← karbī, kārd²

kore (ایبانه)**koryālā** (ابوزیدآباد)**koryālā, korqelā** (ایبانه) (ابوزیدآباد)**karatena** ←**koryelā** ←

گونه‌ای قارچ

به‌طور کلی بیشتر نام‌های این گیاه در زبان‌ها و گویش‌های غربی ایرانی از قارچ فارسی ریشه می‌گیرند. که خود ظاهراً برگرفته از *ἀγαρίον* یونانی است؛ مقایسه شود: کلهری *xārčik*، لکی *xārč*، کردی *qārčik* (در عبارت *qārčikā mārān* «قارچ مارها»). اصطلاح دیگری نیز در فارسی ثبت شده است به شکل **سماروغ** (سماروخ) که تاکنون توضیح قانع‌کننده‌ای ندارد. اصولاً این گیاه از آغاز شکل‌گیری تمدن در بسیاری از فرهنگ‌ها، از جمله میان ایرانیان، ارزش پرستشی داشته و از این‌رو نام آن نیز تحت تابو قرار گرفته است. به همین دلیل تنها نام «قارچ» که در سطح هندواروپایی بازسازی می‌شود درواقع یک اصطلاح توصیفی است به معنی «زبان گاو» (**guōu-dŋghuā*)، به آلمانی *ochesen-zunge*. اصطلاحات توصیفی برای نامیدن «قارچ»، به‌ویژه در فارسی، رواج گسترده‌ای دارند: چتر مار، کلاه قاضی، کلاه زمین، گوشت زمین، گوش زمین، نرمه گوش، کیرخرک (یا کیرک خر)، نان کلاغ (در سمنانی *kalāy-nūn*). تک‌واژ دیگری با معنی «قارچ» در برخی زبان‌ها به چشم می‌خورد که جنبه منطقه‌ای دارد و ریشه آن معلوم نیست: ارمنی *sunk(n)*، یونانی *spóngos*، لاتینی *fungus*، اوستایی *banha-* «نام گیاهی است»، گرجی *sok'o* (زازایی *sūng* به معنی «قارچ» برگرفته از ارمنی است). از زمره اصطلاحات توصیفی قارچ می‌توان مازندرانی *kemāmūš, kərma'ūš* «کمان گوش» و *zardekījā* «دختر زرد (رنگ)» را نام برد. مازندرانی *gombəlān* «گونه‌ای قارچ سمی» از واژگان آوامعنایی است با معنی نخستین «چاق، گرد، گنده» (مقایسه شود: در همان گویش *gambəl* «چاق‌وچله، گنده»؛ *gabalak* در مازندرانی به معنی «قارچ» که در گیلکی، تالشی و آذری (گلین‌قیه) نیز دیده می‌شود، ظاهراً از همین گروه واژگان است و نه برگرفته از ترکی. معنی نخستین اصطلاح کردی برای «قارچ» *kiwārk* (*kēvārk, kīār, karg*) احتمالاً باید «سبد» باشد یعنی «چیزی که به شکل سبد است» (مقایسه شود: در فارسی **کواره** «زنیل یا سبد برای حمل میوه»). با این‌همه بسیاری از نام‌های «قارچ» در گویش‌های کنونی ایرانی ترکیب‌هایی هستند که بخش آغازین آنها را گونه‌های یک تک‌واژ (؟) تشکیل می‌دهد؛ مانند: *kārī* (در کردی)،

kalālenj (در گویش منوجان، کرمان)، karkīd(ak) (در گیلکی) و البته kor̄elā در گویش‌های کاشان. متأسفانه اشتقاق هیچ کدام از این ترکیب‌ها روشن نیست. بخش دوم گونه کاشی را می‌توان برآمده از gōš (-gauša*) «گوش» دانست (مقایسه شود: اسپغول، خرغول در فارسی که نام‌های گیاهانی هستند با معنی «گوش اسب» و «گوش خر»). البته بخش نخست را می‌توان «کیر» دانست (kor←) که معنایی ندارد («کیرگوش» یا «گوش کیر»؟). شاید «کیرغول» که از دیدگاه معنی برای «قارچ» مناسب‌تر است (؟). گونه منوجانی به معنی «انگشت کلاغ»: kalā(g) «کلاغ» + kelenj «انگشت» (؟). در رودانی (نزدیک منوجان) hōkā «قارچ».

• در مازندرانی چند نام توصیفی دیگر نیز برای «قارچ» به کار می‌رود: xīmerylene یعنی «خایه خوک» (xī «خوک» و merylene «خایه»)، gesfendem(b)elīk (دنبلان گوسفند)، šālxāne (از *šālxāye) به معنی «خایه شغال» (šāl «شغال») و gūšī («مانند گوش»). گذشته از آن، نام دیگر گیاهی که ظاهراً باید گونه‌ای قارچ باشد نیز در متن تاریخ طبرستان از بهاء‌الدین محمد بن حسین بن اسفندیار (تصحیح عباس اقبال، ص ۸۸) آمده است که خوانش معینی ندارد و به دو گونه در دستنویس‌ها ثبت شده است: گندیه رویه و گندیه زومه. به نظر می‌رسد این اصطلاح باید به شکل گندیه زومه تصحیح شود، مقایسه شود: «در نواحی آمل گیاهی است که گندیه زومه گویند او را، اگر او را به دست مالند و در قویب مرد مالند انعاظ گیرد و ورم کند و دوچندان شود که بوده باشد، بعد یک ساعت برقرار آید». البته این اسفندیار می‌افزاید که این «گیاه را برگ‌های خردک باشد» که از احتمال قارچ بودن آن می‌کاهد، ولی در هر صورت نام گیاه بسیار جالب توجه است و به پندار این نگارنده، معنی «خایه داماد» را دارد: gundī-ya zōma. واژه gundī همان گنده در فارسی است به معنی «خایه، بیضه» که در اوستا به شکل gunda/ā- و به معنی «گلوله خمیر» و در افغانی γunda «گلوله خمیر، سنگ گرد» آمده است. واژه zōma نیز البته «داماد» است (←zōmā).

• در لغت فرس اسدی طوسی (چاپ علی اشرف صادقی، ص ۱۳۴) اصطلاحات خایه دیس «خایه شکل»، دیوه و کلاه دیوان در توضیح واژه سماروغ آمده است و در دیگر دست‌نویس‌های همان متن، واژه‌های کارز و اکارج نیز برای قارچ ثبت شده‌اند. گونه

آغاریقون (غاریقون) در فارسی به معنی «گونه‌ای قارچ» باید وام‌واژه‌ای کم‌وبیش نو از یونانی باشد که در بالا گفته شد.

korīčī (جوشقان)

کره‌الاغ

← **korra ·kürra**

هسته سیب

korjūna (ابیانه)

korok (میمه)

روی تخم نشستن مرغ

مقایسه شود: در کردی **kurk** به همان معنی، **kurk rūništin** «روی تخم نشستن»، در فارسی

کرک یا کرچ (مرغ کرچ)

← **karg**

korōna (ابوزیدآباد)

← **karūna**

korqelā (ابیانه)

← **koryelā**

korra (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

کره اسب

← **kürra ·korīčč**

چارپایه (کرسی)

korsī (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **ārenj**

korre-bōhī (ابیانه)

← **karūna**

korūna (ابوزیدآباد)

kōrūnsarā (قهرود)

← **kārmeserā**

kos (ابیانه، هنج، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند، دلیجان و بیشتر گویش‌های اطراف)

آلت تناسلی زن، کس، فرج

در پهلوی **kus**، کردی **quz**، لری **kos**، هرزندی **čūs**، در ایرانی باستان گواه ندارد، ولی

امکان وابستگی تکوینی با **kukšī** «شکم» در سنسکریت، **kysos** «کون، کس» در یونانی و

kūšys «موی زهار، کس» در زبان لیتوانیایی وجود دارد. ریشه همه این واژگان ظاهراً ***ku-**

k- در هندواروپایی است به معنی «کون، کس».

kōsa (هنج، ابیانه، فریزهند)

← **kasamalī**

kos-gorba (ابوزیدآباد)

صدف یا مهره‌ای که برای دفع چشم‌زخم به لباس می‌آویزند.

این صدف یا مهره را «مهره خر» یا «کس کفتار» نیز می‌نامند. اصولاً به کس این دو حیوان در

باورهای عام نسبت مهرانگیزی (**aphridisiac**) داده می‌شود. مردم می‌پندارند که اگر کسی

کس گربه یا کفتار را خشک کند و به لباس خویش بیاویزد مورد توجه جنس مخالف قرار

می‌گیرد. از این‌رو دربارهٔ کسی که در میان جنس مخالف محبوبیت دارد می‌گویند: «فلانی انگار کس گربه (کفتار) دارد».

• صاحب فرخ‌نامه، ابوبکر مطهر جمالی یزدی (تألیف ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ۱۳۸۶) دربارهٔ خواص آلات تناسلی گربه و کفتار می‌نویسد: «هرکه خایهٔ گربه بیرون کند و بساید و به قضیب در مالد با هرکه مجامعت کند جز او نخواهد و این مجرب است» (ص ۵۵)؛ «اگر خایهٔ گربهٔ سیاه با پیه بز سرخ بر تابه کنند و بگذارند و روغن آن به ذکر مالند و مجامعت کنند زن عاشق مرد باشد چنانک بی‌قرار شود» (همانجا)؛ «قضیب کفتار در سایه خشک کنند، چون به زنی دهند بخورد آرزوی جماع کند... و آرزوی مجامعت از وی بشود» (ص ۲۷)؛ «فرج کفتار هر که با خود دارد همه کس او را دوست دارند، خاصه زنان» (همانجا).

← kos-moljī

گونه‌ای صدف

kos-moljī (ابوزیدآباد، بادرود، قهرود)

یعنی «کس گربه»، moljī از گونه‌های نام «گربه» در ابوزیدآبادی است (← malī). به‌طور کلی برخی گونه‌های صدف از روزگاران قدیم در بسیاری از سنت‌ها با نام آلت تناسلی زن بیان می‌شده است (به خاطر شباهتی که با این عضو دارد). از سوی دیگر، به‌وجود آمدن چنین آمیزه‌ای برای نامیدن پندارهٔ «صدف» مربوط به یک دگرگونی ثانوی است: «صدف دفع چشم‌زخم» ← «صدف»

• در ابوزیدآباد kosmālījūna که گونهٔ دیگر واژهٔ یاد شده است، نام گیاهی است خوراکی که در فصل بهار با سرکه می‌خورند.

← kos- gorba

کشتن

košt-(koš-) (ابیانه)

کوبیدن

kōsta-(kōd-) (قهرود)

پهلوی kōstan، فارسی کوستن، کستن و به همچنین کوس «آلت موسیقی» — از ایرانی باستان *kaud- «کوبیدن، خرد کردن»

koš (محلات)

← kāfš

جویدن، اذیت کردن

kōta-(kūj-) (ابیانه)

از *kauč- «خم کردن، جمع کردن». یکی از واژه‌های بسیار کمیاب در زبان‌های ایرانی؛ مقایسه شود: فارسی انجوغ (۴) (برای اطلاع بیشتر دربارهٔ واژهٔ فارسی رجوع شود به: گارنیک

آساتوریان، «فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی: معرفی مقدماتی با چند نمونه»، مجلهٔ زبان‌شناسی، شمارهٔ ۲، ۱۳۸۰، ص ۲۹-۳۰

← **kūjīdan**

توله‌سگ (جوشقان) **kūlūsa** (چیمه) **kotōra** (ایبانه) **kotōrā** (ابوزیدآباد) **kotera**
ترکیب kotōrā-kūyā نیز به همین معنی در ایبانه ثبت شده است - با واژهٔ kūyā «سگ»
(←kūa). شکل kotera (و دیگرگونه‌های آن) گویا از ترکیب kot «سگ» (→*kuti- ←
(kūa) و tōrā (←tūra) به‌وجود آمده است. گونهٔ kūlūsa در جوشقانی ترکیبی است از
*kūt- (→*kuti- ←kūa) و lūsa (→lās).

← **lās¹**← **kotera**← **kotera**

توپ‌بازی کردن

مقایسه شود: کو «لگد» در خراسان

← **kaurōu**

طره (چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود، بادرود، ایبانه) **kūza** (نراق) **kūja** (جوشقان) **kouza**
(ازوار) **kīza** (فریزهند) **kūle** (ایبانه)

کوزه

← **kūjo**

کوزهٔ سفالی کوچک برای نگهداری ترشی و مربا

(جوشقان) **kowle** (ابوزیدآباد) **kovā**

(ابوزیدآباد) **kovassō**

(ابوزیدآباد) **kōvē**

(ابوزیدآباد) **kōvū**

(طره) **kōvnō'an**

(ابوزیدآباد) **kōwe**

(بیجان، دلیجان) **kowg**

(جوشقان) **kowle**

(ابوزیدآباد) **kowlevār**

(بیجان) **kowr**

(بیجان) **kowre**

کوهستان

← **kāda**← **kāhū**

کاویدن

← **kāda**← **kav**← **kovā**

کوله‌بار

کبود

کردی **gawr** «خاکستری»

بزغاله

از ایرانی باستان **kapra-* (> هندواروپایی **kapr-o-*) به معنی «کیردار، دارای آلت نرینه» که برای نامیدن «بز نر» به کار می‌رفت؛ مقایسه شود: در یونانی *kapros* «بز نر» (*←(kor)*). از میان گویش‌های ایرانی مقایسه شود: *kāvīr* «بز نر» در کردی

kowš (نراق)

koy (ابیانه)

kōyja (میمه)

koyūn (ابیانه، یارند)

kū (قهرود) *kūh* (نشلج، فالهر، میمه، ابوزیدآباد، طره، ابیانه، فریزهند)

kūa (هنجن) *kūya* (ابیانه، طره، یارند) *kūyā* (میمه، بادروود) *kūwa* (کمجان، جوشقان، میمه)

(فریزهند، بیدهند ولوگرد، کمجان)

bezila، *beza*، *čāppeš* ←

kāfš ←

kodī ←

kāda ←

kelūn (čū) ←

کوه

سگ

از ایرانی باستان **kuti-*، مقایسه شود: کردی *kūčik* (>*kut-čīk*)، زازایی *kūtək*، *kōtək*،

آسی *kuj*

kūčā (هنجن) *kūčel* (هنجن)

kūčūra (محلات)

کوچه

kačal ←

کوچک

کوچولو

kudū (قهرود)

kūftar (ابوزیدآباد، نوش‌آباد، جوشقان، میمه)

kūh (قهرود)

kūhān (ابیانه)

kuhūn (قهرود)

kūja (نراق)

kūjo (دلیجان)

kodī ←

kabūtar ←

kū ←

kōfo ←

kōfo ←

kouza ←

خمرة سرکه

kouza ←

koknār ←

شانه‌به‌سر، هدهد

kūknār (ابوزیدآباد)

kūkūkere (ابوزیدآباد)

یعنی «(موجودی که) کوکو می‌کند»، مقایسه شود: نام این پرنده در ارمنی *kəku*

kūl (ابوزیدآباد، قهرود، هنجن، جوشقان)

*kūla*¹ (محلات)

kaft ←

ریشه

kūla² (ازوار)

آفت سیاهی گندم

kūlā (طره)

حرامزاده

احتمالاً از ترکی **kul** «غلام، برده»، **kūṇ** «کنیز»**kūlār** (ایبانه)

بز دوسالۀ ماده

واژه‌ای ترکی است؛ مقایسه شود: در قزاقی **kūralai**، ازبکی **kuralai** یا **koralai** «بز ماده».این واژه ترکیبی است از **kuran** «آهوی نر» با پسوند مؤنث **-lai**.**kūlatekena** (طره)← **kūltangērī****kūle** (فریزهند)← **kouza****kūletekene** (ایبانه)← **kūltangērī****kūltekum** (کمجان)← **kūltangērī****kūllā** (طره)← **kala²****kūltangērī**, **kūltekūm** (کمجان) **kūltangīs** (چیمه) **kūletekene** (ایبانه)**kūrtekatana** (یارند) **kūrtangese** (فریزهند) **kūrtengesīn** (محلات) **kūlteqna**(طره) **kūlatekena** (هنجن) **kaltengese** (نراق)

خارپشت، جوجه تیغی

یا برگرفته از واژه **kūl** «خار» (← **kūla¹**) و (← **tīkena**) به معنی «جوجه» یعنی«جوجه خاردار»، یا برگرفته از **kūl** «پشت، کتف» (← **kaft**) و ***tīka** (مقایسه شود:تیغک، تاجیکی **tēyak** «تیغ کوچک» (← **tē**) یعنی «(موجودی که) پشتش خار دارد». بادر نظر گرفتن واژه هم معنی **tītekene** (←) پیشنهاد نخست درست تر می نماید: «جوجه‌ای

که پشتش تیر (= خار) دارد.

• در گویش وفس به این جانور **kūga-tīkīne** می گویند که معنی تحت‌اللفظی آن «گرهتیغی» است: **kūga** در وفسی یعنی «گره». در فارسی کلاسیک **کرتن کله** به معنی «بزمجه»

آمده است.

kūltangī (چیمه)← **tīrtekene****kūlteqna** (محلات)← **kūltangērī****kūlū** (ایبانه، ابوزیدآباد، محلات)← **kūltangērī****kōlūn** (چیمه)← **kalū****kūlūsa** (جوشقان)← **kelūn(čūī)****kūmvā** (ابوزیدآباد)← **kotera**

خرمنکوب

از کوبه (s)

kün (ازوار) *kīn* (طره) *kūyn, kūna* (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد، کمجان، هنجن، ابیان، فریزهند) *kün* (یارند)

مقعد (مخرج)، کون

در بیشتر گویش‌های غربی به شکل‌های *qūn* (کردی)، کون، قین (فارسی) و مانند اینها ثبت شده است. در پهلوی نیز به شکل *kūn* آمده است (مقایسه شود: *kūn-marz* «کون‌ده، مخنث، مفعول»). ظاهراً با واژه کُس (*kos* ←) هم‌ریشه است - از ایرانی باستان **kusna-* (> هندواروپایی **kuts-no-*)، مقایسه شود: در یونانی *kysos* «کون، کُس»

← *nešin, dōkūna, dare-kīn, kūnal*

kūna (طره)

← *kūn*

kūna (ابوزیدآباد)

تنه بریده درخت

از **kūnda* «کنده درخت» (*kūnda* ←)

kūnal (ابیانه، هنجن)

← *kūnal*

kūnal (چییمه) *kūnal* (ابیانه، هنجن)

کفل، ران

kūn (←) + پسوند *-al/-āl*

kūnalk (کمجان) *kūndūzī* (خالدآباد)

طحال، سپرز

بخش نخست این دو ترکیب بی‌گمان «کون» است (*kūn* ←).

kūnāvzana (چییمه، یارند)

ملخ بزرگ، شترملخ. به «سنجاقک» هم می‌گویند.

کون‌آب‌زنک، یعنی «(موجودی که) کونش را به آب می‌زند»؛ احتمالاً حشره *Hydrometra stagnorum* این پنداره اصولاً در بیشتر زبان‌های غربی ایرانی با واژه‌هایی وابسته به *maḍaxa* اوستایی بیان می‌شود: پهلوی *madak*، فارسی ملخ، میگ، کردی *malax*، بلوچی *maḍay*، مازندرانی، گیلکی *malax*، کلهری *maḷūa*، ارمنی *marax* (*morex*) از شکل ایرانی میانه **maḍax* برگرفته شده است. درعین حال بسیاری از نام‌های این حشره در گویش‌های ایرانی جنبه توصیفی دارند، برای نمونه در کردی (جدا از *malax*) اصطلاح *haspē gīhē* به معنی «اسب (درون) گیاه» نیز به کار می‌رود، چنان‌که در چییمه‌ای «کون آب‌زنک» را داریم. در پهلوی واژه *kullak* نیز به معنی «ملخ» ثبت شده است.

• در گویش‌های ارمنی برای نامیدن این حشره از واژه بسیار کهن ایرانی *až* استفاده می‌شود که بی‌گمان از واژه پارتی **až* به معنی «اژدها، مار» برگرفته شده است (اوستایی *aži-*، پهلوی *az* «اژدها»). دگرگونی معنایی از پنداره «اژدها، مار» به «حشره، کرم» بارها دیده شده

است: *dēvōk* «زالو» (در پهلوی) – از *dēv* «دیو»، *ažīk* «گونه‌ای کرم» (در گیلکی و مازندرانی) – از همان **až*، *دیوچه* «کرمکی باشد که اندر چشم افتد» (نعت فرس) – از *dēv*

← *kīnāvanda*، *kūndūmōubanda*

kūnbāfi (ازوار) *kīnārenj* (طره) *kūrrapōyī* (بیدهند)

آرنج

آمیژه‌ای است از *kū/īn* (← *kūn*) و *bāfi* «بازو» (*bāfi*) به معنی «کون بازو، نوک بازو». گونه طره‌ای ترکیبی است با *kūrr* «پسر، فرزند» به معنی «فرزند بازو» در ازوار *kūnārenj* و در آشتیان *kūnaešnīzō* (یعنی «کون آرنج») ثبت شده است. در محلات واژه‌ای به شکل *kūndā* به معنی «استخوان زانو» به کار می‌رود که گویا ربطی با «کون» ندارد و خویشاوندی آن بیشتر با کنده است (← *kūnda*). در سیستانی *kūn-e-das* «آرنج»، یعنی «کون دست»

← *ārenj*، *avriiya*

کون برهنه

kūnberena (ابریزیدآباد)

kūnda (قبرود)

کنده درخت، چوب

تاریخچه این واژه و گونه‌های آن در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی در مقاله نگارنده به تفصیل شرح داده شده است. رجوع شود به:

F. Vahman, G. Asatrian, West Iranian Dialect Materials: II. Short Stories of the Baxtiārīs, Copenhagen, 1991, pp. 18-22.

← *kūnbāfi*، *kūna*، *gerda*، *konda*¹

kūndūmōubanda (هنجن) *kūiomende* (فریزهند)

ملخ، سنجاقک

از دو ترکیب جداگانه به وجود آمده است: *kūndūm* «دم کون» و *ōuband* «آب بند» (یعنی «به آب بسته شده، به آب خورده»). معنی نخستین این واژه باید «(موجودی که) دم کونش به آب می‌خورد» باشد.

← *kūnāvzana*، *kīnāvanda*

kūndūzi (کمجان)

← *kūnalk*

kūne-pāšnepā (هنجن) *kūyyna-pā* (طره) *kīne-pā* (ازوار)

پاشنه پا

آمیژه‌ای از *kūn* (←) و *pā* (←) به معنی «کون پا، نوک پا» یعنی «پاشنه»

kūnranj (خالدآباد)

غضروف

رنج‌دهنده کون – استعاره توصیفی و طنزآمیزی برای غضروف

kūnxaṛ (خالدآباد)

دیوانه

آمیزه‌ای است از kün (←) و xar «کج» به معنی «کون کج» یعنی «دیوانه»، هم‌معنی کس خل در فارسی که معنی تحت‌اللفظی آن «کس کج» است. بخش دوم ترکیب ابوزیدآبادی xar هم‌ریشه خل در فارسی (xvahl در پهلوی)، xal در لری و xār در کردی است و از *kawaθra- ایرانی باستان می‌آید. جالب توجه است که بنابر پنداره‌ای رایج در جامعه ایرانی، به‌ویژه جامعه روستایی، برای کنایه از صفت دیوانگی، خلی یا حماقت، به کج بودن آلت تناسلی زن و کون وی اشاره می‌شود. این منطق به شکل زیبایی در یکی از حکایت‌های بختیاری دربارهٔ *zan-i kus-xal* (یعنی «زن کس خل») بیان می‌شود – رجوع شود به:

F. Vahman, G. Asatrian, *West Iranian Dialect Materials: II. Short Stories of the Baxtiārīs*, Copenhagen, 1991, pp. 18-22

این دو عضو و نیز آلت تناسلی مرد برای نام‌های بسیاری از پنداره‌ها در واقع همچون terminus comparationis یعنی «مرز مقایسه» جلوه می‌کنند. در قزوین خل اصلاً به معنی «کجی، تورفتگی» به کار می‌رود که در ضرب‌المثل زیر به خوبی دیده می‌شود: هر خل دیزی یک خل قاپاقی پیدا می‌کند، یعنی «هر دیگ کجی یک سر کجی پیدا می‌کند» – کنایه از اینکه هر کسی جفت خودش را می‌یابد.

• این واژه نباید با عبارت کون خر با معنی تحقیرآمیز اشتباه گرفته شود. برای نمونه در شعر سعدی:

گر بی‌هنر کند به مال فخر بر حکیم کون خرش شمار اگر گاو عنبر است

	← xal ²
küomende (هنجن)	← kündümōubanda
kür (بادرود)	کور
kūra ¹ (ابوزیدآباد)	کوره
	← karūna ·barkervenā
kūra ² (ابوزیدآباد)	پشته
kürerā (میمه)	کوره‌راه
kūreqor-ōxōne (ابوزیدآباد)	انگشت میانی

بخش دوم این ترکیب گویا آخوند است، ولی بخش نخست آن برای نگارنده روشن نیست. آیا از کون خار یعنی «برای خاریدن کون» (؟)

	← angöšta-görde
kürra (طره)	کره‌خر، پسر

پهلوی *kurrak*, ارمنی *k'ufak* «کره (خر یا اسب)»، کردی *kuṯ*, لری *kor* «پسر» – از **kura-* «زاده شدن، به وجود آمدن»

kürrapōyī (طره)
kūrtangese (یارند)
kūrtekātana (نراق)
kūrtengesīn (فریزهند)
küşü (طره)
kūt (کمجان) *kūy* (ابیانه)

korra ← **korīčī*

kūnbāfī ←

kūltangērī ←

kūltangērī ←

kūltangērī ←

kō ←

زباله، کود

• *kūykeššā* (ابیانه) – «کودکش»

پهلوی *kōt*, فارسی میانه مانونی *kōd* «کود انبار شده»، ارمنی *koyt*, فارسی کود

kūwa (میمه، بادرود)

kūwānda (نراق)

kūa ←

چغاله

bāmjo ←

kūt ←

kūa ←

kā² ←

مغز گردو

kūa ←

kūn ←

küne-pāšnepā ←

kouza ←

kouza ←

کوزه گر

kūy (ابیانه)

kūyā¹ (ابیانه، طره، یارند)

kūyā² (ابیانه)

kūya¹ (ابیانه)

kūya² (کمجان، هنجن، فریزهند، بیدهند، ولوگرد)

kūyn (طره)

kūyna-pā (طره)

kūzā (طره، ابیانه)

kūza (چیمه، هنجن، ابوزیدآباد، قهرود، بادرود، ابیانه)

kūzagār (قهرود، ابیانه)

L

دره، گسل *lō* (طره) (ایبانه) *lākū* (طره، یارند، کمجان) *lā*
 گونهٔ ایبانه‌ای به معنی «لای کوه» (←*kū*). واژهٔ لا در فارسی کاربرد قید مکان هم دارد،
 برای نمونه: لای مردم، لاپاچه، لای نان. در گویش‌های لری و لکی *lā* بیشتر معنی «جا،
 مکان» را می‌رساند: *lāmerdūn* «جای ویژهٔ مردان در خانه»، *lāžanōn* «جای زنان در
 رخانه». لای *lā(y)* در گویش‌های ایرانی معنی «دره، گسل، راه‌آب» دارد، به‌ویژه اگر این
 پدیده‌ها در میان دو کوه، تپه یا بلندی قرار داشته باشند. ظاهراً لایه نیز باید هم‌ریشهٔ *lā(y)*
 باشد - واژهٔ آخری از بن‌واژهٔ ایرانی میانهٔ **dāδak*، واژهٔ نخست از *-(ka)-dāta-** <*dāδ*
 (ریشهٔ **dā-* «گذاشتن، افراشتن»). با دگرگونی آوایی *-l->-d-** (مقایسه شود: بنلاد = بنیاد)

← *lāe*، *lā²*، *lā³*، *lā⁴*

lā² (دلیجان)

رخ‌خواب

از *lā1*

lā³ (قهرود، ابوزیدآباد، ایبانه)

در، اندر، میان

از *lā1*

lā⁴ (ایبانه)

آب گل‌آلود، گل‌ولای

از *lā¹*

lev (فریزهند، ازوار) *leu* (کمجان) *lava* (ابیانه، خالدآباد، بادرود، جوشقان) *lav* (ابیانه) **lab**
(محلات) *lo* (ابوزیدآباد، بیدهند)

لب

پهلوی lap، کردی lēv

گونه‌ای بازی با سنگ پهن

lāb-par (ابیانه)

لچک، روسری

lačak (ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، طره)

خاک سفید گچ‌مانند که برای سفید کردن اتاق‌ها به کار می‌برند.

lāe (جوشقان)از lā¹

لگن، تشت

lagan¹ (هنجن) *legen* (ابیانه، ابوزیدآباد، یارند، جوشقان)

فارسی لگن، معرّب آن لقن، ارمنی lakan، گرجی lakani، ترکی legen، leyen. گونه فارسی برگرفته از یونانی lakánē است و گونه‌های دیگر از فارسی می‌آیند.

ظرف آب مرغ و خروس

lagan² (یارند)از lagan¹← kasmalī, lagan¹

← lāya

laya (دلیجان)**lāya, laya** (طره، فریزهند، بیدهند) *layat* (قهرود) *leyar* (جوشقان) *laqa* (دلیجان)

(ابوزیدآباد)

لگد

• lāya-māl (دلیجان) - «لگد مال»؛ • lāya-tīza (دلیجان) - «لگد پرانی»

در زبان محاوره فارسی layat (لَقَد). ایلیا گرشویچ لگد فارسی را از *rakata- (> هندواروپایی -*lekṇ- to) مشتق می‌داند که خویشاوند نزدیک λᾱγδην λᾱξ («کسی را با پاشنه پا لگد زدن») در یونانی و -lakuṭa- -laguḍa- «گرز» در سنسکریت است (واژه نخست از -*lekṛ-to-). گونه‌های l̥yar و leyar (با -r در پایان واژه) در ابوزیدآبادی و در قهرودی در بی دگرگونی آوایی -r->-d- به وجود آمده‌اند.

← lapāča

layar (ابوزیدآباد)

← lāya

layat (بیدهند، طره، فریزهند)

← lāya

lāyat (بیدهند، طره، فریزهند)

← lāya

lāymā (کمجان)

رعشه (لرزش دست و پا)

عربی لقوه «لغزش، کجی دهان، بیماری عضله‌ها»، بیماری پارکینسون

lahar (جوشقان)	له شده
lāhārā (طره)	بنفش
lahsa (ابوزیدآباد) <i>lesa</i> (طره، یارند) <i>lasū</i> (چیمه) <i>lahza</i> (فریزهند)	لته
	mārī ‘verg¹ ←
lahza (چیمه)	lahsa ←
lak (بادرود)	قطره
	lek ←
laka¹ (ابوزیدآباد)	تکه پارچه
laka² (ابوزیدآباد)	لکه
lake-pīs (ابوزیدآباد)	لک و پیس، لکه‌های کوچک روی پوست
lākočū (ایبانه)	بازی الک دولک
	آمیزه‌ای از lāk (س) و چوب
lākpašte (قهرود) lākpešte (هنجن) lāpašte (میمه) lōkpešte (جوشقان، میمه) lōkpešte (ابوزیدآباد)	
lōwpešta (دلیجان)	لاک پشت
	kāšova ←
lākpešte (ابوزیدآباد)	lākpašte ←
lākū (ایبانه)	lā¹ ←
lāla (فریزهند) lāle (ازوار) lāla-xorūs (ابوزیدآباد)	تاج خروس
	balīle ‘alāla ‘elāla ←
lāla-xorūs (ازوار)	lala ←
lāle (فریزهند)	lala ←
lāle-gūš (طره، ایبانه) lōlā-gūš (بیدهند) lōlā (یارند)	لاله گوش
lām (جوشقان) lampā (ابوزیدآباد)	لامپ، چراغ
lam (ابوزیدآباد)	لم (دادن)
lama (ابوزیدآباد)	لطمه
lame-līs (ابوزیدآباد)	تکه تکه؛ لقمه لقمه
lampā (ابوزیدآباد)	lām ←
lams (جوشقان)	انعطاف پذیر
lānā’an (ایبانه)	نهادن در...
	لا نهادن
langa (ابوزیدآباد)	لنگ در
	لنگه

langā (کمجان)	مجرد، تنها
lanja (ابوزیدآباد)	فتیلۀ چراغ و سماور
lānjīn (محلات)	تغار
	فارسی لانجین به همان معنی
laouda (جوشقان)	حرف مفت، سخن بیهوده
	فارسی لوده «شوخی، بی‌شرم، بی‌حیا»، لودگی «شوخی، مزاح»
laoul (جوشقان)	
جعبه‌ای چوبی برای حمل بار به وسیله چارپایان. فارسی لوده «سبدی دراز که در آن میوه کنند و بر پشت گرفته به جاها برند و دوتای آن را بر چارپا بار کنند» (فرهنگ معین). با تبدیل d- میان دو واکه به l- در جوشقانی، قهرودی (←laul) و ابوزیدآبادی (←lavl)	
	← laul, lavl
lap (جوشقان)	کف (دست)
مقایسه شود: lap, lapik «کف دست» در کردی، lapa در روسی نیز به همان معنی است. واژه‌ای است آوامعنایی.	
lāp (ابیانه) lop (هنجن) lūp (طره) (فریزهند، ابیانه، هنجن)	گونه، لپ
lapāča (دلیجان)	لگد
لاپاچه، لای پاچه - ظاهراً از دگرگونی معنایی «لای پاچه را باز کردن» که هنگام لگد زدن صورت می‌گیرد به وجود آمده است.	
	← lā, layar ¹
lāpašte (جوشقان، میمه)	← lākpašte
lāpošte (هنجن)	← lākpašte
lāpūšt (نوش‌آباد)	مخفی‌کاری
	لاپوشانی (کردن)
laq (نوش‌آباد)	شل
	لق
laqa (جوشقان)	← lāya
lārz (طره، ابیانه)	سکسکه
larzā'an (جوشقان، ابوزیدآباد)	لرزیدن
lās¹ (جوشقان، میمه) lāse (چیمه) (ولوگرد، طره، ابیانه، ابوزیدآباد)	سگ ماده

مقایسه شود: در خوانساری *lās*, *isbe-lās* «سگ ماده»، *kū-lāsa* «توله سگ» و در بسیاری از گویش‌های شمال‌غربی ایران. در فارسی **لاس** «سگ ماده و عموماً ماده هر حیوان»، **لاس** زدن، **لاس‌بازی**، **لاسدن** «ملاعبه، با شهوت به بدن زن دست زدن، معاشقه، عشق‌بازی»

• واژه‌ای است تاریک که تا به حال ریشه‌یابی نشده است، ولی شکل ظاهری و رواج گسترده آن در گستره زبان‌های ایرانی به اصالت آن اشاره می‌کند. به نظر نگارنده این باید از تک‌واژه‌هایی باشد که به ریشه ایرانی باستان *-dā(i)* «شیر دادن با پستان، شیر مکیدن» بر می‌گردد (مانند **دایه** در فارسی، *dē* «مادر» در کردی) - با تبدیل *-d* آغازین به *-l* که در میان زبان‌های ایرانی غربی (از جمله گویش‌های کاشان)، به‌ویژه در آغاز واژه، بسیار دیده شده است (این دگرگونی آوایی بیشتر پدیده‌ای شرقی شمرده می‌شود). بن‌واژه ایرانی باستان این واژه را باید به شکل *-dāθrī* بازسازی کرد؛ به معنی «دایه، شیرده» (مقایسه شود: در سنسکریت *dhātrī* به همان معنی). خوشه *-θr** قانوناً در جنوب غربی به *-s* و در شمال به *-hr* (*-r* یا *-h* در پایان واژه) تبدیل می‌شود. جالب توجه است که گونه شمال‌غربی این تک‌واژه به شکل **لاه** (*lāh*) نیز در فارسی ثبت شده است (از **lāhr*). گونه **لاچ** (و **لاج**) ظاهراً از **lāh-č(ak)* به‌وجود آمده است. بعید است ربطی با واژه منطقی *lāg* «مرد، پسر» که در زبان‌های قفقازی رواج دارد داشته باشد. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به:

Garnik Asatryan, "Kurdish Lō-lō", *Iran and the Caucasus*, vol. 10/2 (2006), pp. 239-242.

• امکان دارد واژه *lāza* در وفسی به معنی «پسر» با *lāč* (*lāj*) در کردی به همان معنی رابطه تکوینی داشته باشد.

• در فارسی دری گونه **لاده** (*lāda*) نیز به معنی «سگ ماده» ثبت شده است که بخش نخست آن احتمالاً باید از **lāhr* باشد، ولی خاستگاه بخش دوم (*-da*) بر نگارنده روشن نیست.

lās² (گژ)

ضعیف، ناتوان

بی‌گمان از *lās* به معنی «سگ ماده» (*←lās¹*)، زیرا به گمان مردم جنس ماده (چه انسان و چه حیوان) موجودی ناتوان ارزیابی می‌شد. مقایسه شود: اصطلاح **ضعیفه** به معنای «زن،

همسر» در فارسی

lasā (طره، یارند)

←lahsa

lāse (ابوزیدآباد، ابیانہ، طره، ولوگرد، چیمہ)

lasūn (چیمہ)

واژه‌ای است اصیل که ظاهراً باید یکی از گونه‌های yassa (←) باشد - از hasān* با تبدیل h- آغازین به l- که پدیده‌ای است عادی. همین واژه به شکل حصون و به معنی «ابزاری برای وجین علف» در تاریخ کاشان از عبدالرحیم کلانتر ضرابی (به کوشش ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۴۴۱) ثبت شده است. مقایسه شود: «چون بقریه مرق آمد بابا را در زمین پنبه‌زاری دید که حصونی در دست داشت و گیاه بیگانه را از آن زمین می‌سترد و در دامن خویش می‌اندوخت».

lāš (قهرود، ابوزیدآباد)

lašga (جوشقان)

laškar (ابیانه)

lat (ابوزیدآباد)

lāt(a) (ابوزیدآباد)

lata (ابوزیدآباد)

lau (هنجن)

laul (قهرود، چیمہ)

lav (ابیانه، خالدآباد، بادرود، جوشقان)

lava (کمجان)

lavgaza (جوشقان)

lavl (ابوزیدآباد)

lav-serā (ابوزیدآباد)

lāvuka (ابیانه)

lay (ابوزیدآباد)

lēč (ابوزیدآباد)

← **lās¹**

تیشه

لاشه، جسم بی‌ارزش

تکه‌های بریده شده پارچه

لشک

لطمه، آسیب

لات، آدم لاابالی

هر قطعه از زمین کشاورزی

لته، لت و (پار)

← **lab**

سطل، سبد

← **laoul**، **lavl**

← **lab**

← **lab**

لب گزیدن به هنگام تعجب یا خشم

ظرفی چوبی برای حمل میوه

← **laoul**، **laul**

سوراخی میان سقف که از آن نور وارد خانه می‌شود.

لب‌سرای (?)

ظرف بزرگ چوبی، تغار چوبی

فارسی لاوک

لنگ، شل، چلاق

از lang «لنگ» (← zang)

خاک زمینی که از بسیاری آب، گِل شود.

در خراسان واژه *līč* یعنی «گونه‌ای خیس شدن ناخواسته»: لباس *لیچ* آب شد = خیس شد.

lef (جوشقان)

لوس

فارسی محاوره‌ای **لفت** (دادن)

legen (هنجن)

lagan¹ ←

leyar (قهرود)

lāya ←

leh-o-lah (ابوزیدآباد)

له شده

lek (ابوزیدآباد)

مقدار کم، یک خرده

lak ←

lekāte (ابوزیدآباد، میمه)

هرزه، لکاته

ترکی **lekete** «توله سگ؛ زن خل، احمق»

lemkonī (هنجن)

دم کنی دیگ پلو

دم کنی - با تبدیل *l-* آغازین به *d-*

lēmō (ابوزیدآباد)

لیمو

lesa (ابوزیدآباد)

lahsa ←

leštan (جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود) *līsāda-* (*līs-*) (ابیانه) *lūzā'an* (قهرود)

لیسیدن

leu (فریزهند، ازوار)

lab ←

lev (ابوزیدآباد، بیدهند)

lab ←

lēvān (ابوزیدآباد)

شیشه، لیوان

lēve (کمجان)

پوزه

گونه دیگر تک‌واژ معروف به معنی «روی، چهره» (*kīm¹*) با تبدیل *l-* آغازین به

d- (*lemkonī*) و *-v-* میانه‌ای از *-m-*

leylamī (خالدآباد)

اهرم، دیلم

دیلم - با *l-* از *d-*

līčal (جوشقانه، میمه)

مربایی که با کدو و شیرۀ انگور درست می‌کنند.

فارسی ریچال «گونه‌ای مربا»

līčār (قهرود، ازوار، دلجان)

گفتار بیهوده و چرند و گاه هرزه

ظاهراً گونه دیگر *lītār* (←) است و هر دو باید از واژگان آوامعنایی باشند.

• در فارسی محاوره اصطلاح **لیچار** بار کردن به معنی «متلک و دشنام دادن، سخنان تند و

هرزه و بیهوده گفتن» به کار می‌رود.

- گونه‌ای کدو **līčār** (ابیانه)
- فریاد و سر و صدای شادی، هلهله **līlī** (ابوزیدآباد)
- لور، آب پنیر، از فراورده‌های لبنی **lir** (ابیانه، طره، میمه) **lūr** (فریزهند)
- در کردی **lūr**, **lūrik**، لکی **lūe**؛ مقایسه شود: در لهجه‌های ارمنی **loř**. در فارسی دری واژهٔ لور به معانی «قسمی از شیر که زفت شود چون پنیری ریزه آن گاه که شیر ببرد»، گونه‌ای از پنیر که «آن را از آب پنیر تازه مانند پنیر سازند»، «ماست چکیده» و حتی «روغن و مسکه» به کار می‌رفته است (لغتنامه).
- از حال رفتن کودک **līsa** (جوشقان)
- ریسه (رفتن دل) «حالت گرسنگی، حالت ضعف و بی‌حالی ناشی از گرسنگی». در خراسان: از خنده ریسه رفتن، یعنی «روده‌بر شدن، بی‌حال شدن از خنده»
- ← **leštan** (قهرود) **līsāda-(līs-)**
- چیز کم‌ارزش، کنایه از پستی یا بی‌ارزش بودن رفتار یا سخن **lītār** (دلجان، قهرود)
- ← **līčār**
- ریچال، مربا **lītfal** (میمه)
- هذیان، حالت دیوانگی **līwūna** (کمجان)
- از **dēvāna** «دیوانه» با تبدیل **d-** آغازین به **l-** که در لری **līv** و در پشتو **لوانه** «دیوانه» نیز دیده می‌شود.
- ← **lā¹** (طره) **lō**
- ← **lab** (محلات) **lo**
- lūvā** (یارند) **lūn** (قهرود) **lūk** (چیمه، فریزهند، ابیانه، طره، میمه، جوشقان) **lū** (ابوزیدآباد) **lōbā**
- (ازوار) **lūba** (قهرود، بادرود)
- روباه
- پهلوی **rōpāh** گونهٔ جالب‌توجهی از این تک‌واژ در گویش وفس ثبت شده است: **lūās**؛ همچنین مقایسه شود: در گلین‌قیه **rūarū**
- ← **rū⁴**
- لب پایین **ločāla** (محلات)
- از لوچه + **hēr** (←)
- ← **louza**
- (فریزهند) **loyof**
- (ابوزیدآباد) **lōkpešte**
- ← **lākpašte**

lōlā (بیدهند)**lomja** (ابوزیدآباد)**lōna, lūne** (ابوزیدآباد) **lūna** (ابیانه)**lop** (فریزهند، ابیانه، هنجن)**lornās** (هنجن)**lōs** (ابوزیدآباد)**lotel** (دلپجان)**lou** (چیمه)**lounaya** (هنجن)**louza** (فریزهند)**lōwpešta** (دلپجان)**lox(t)** (ابوزیدآباد، نوشآباد)**lozm** (ابوزیدآباد، نوشآباد)**lū** (چیمه، فریزهند، ابیانه، طره، میمه، جوشقان)**lūba** (ازوار)**lūbīgā** (ابیانه) **lūbīyā** (ابوزیدآباد) **lūbīyou** (قهرود)

واژه لوییای فارسی (در واقع خاستگاه نام این گیاه در همه زبانها و گویشهای ایرانی) خود وام‌واژه‌ای است از lobion یونانی. این واژه از فارسی به سنسکریت (lobhya-)، هندوستانی (lobiyā)، گرجی (lobiyo) و دیگر زبانهای منطقه راه یافته است (توضیح دانشمند نروژی فین تیسن)؛ ولی نامهای ارمنی این گیاه lobi و lovias ظاهراً به‌طور مستقیم از یونانی سرچشمه می‌گیرند. دربارهٔ g- در گونهٔ قهرودی ←pīgāz

← **lāle-gūš**

گونه‌ای کرم که در دانه‌های خوراکی دیده می‌شود.

لانه

• **lūne-perezg** (ابوزیدآباد) - «لانهٔ پرستو»← **lāp**

روناس

کتک

رتیل

← **lab**

دهن‌دره

واژه‌ای مرکب با lou «لب»

← **daounā'a, aynuvā**

زبان کوچک

ظاهراً برآمده از واژهٔ *lab-čak «لب کوچک، لوجه» که بعدها معنی «زبان کوچک» را به خود گرفته است.

← **azmūn-kasle, ločāla**← **lākpašte**

لخت، برهنه

← **rowt**

لعاب

← **lōbā**← **lōbā**

لوییا

lūbīyā (ابیانه)

lūbīyou (ابوزیدآباد)

lūč (دلیمان) **lūčā** (فریزهند)

واژه‌ای است که چنان که در کهن‌ترین نوشتارهای دری و در فرهنگ لغت فرس اسدی طوسی نیز به شکل **لوچ** آمده است.

lūčā (دلیمان)

lūdar (طره)

← **lūč**

گروه

عربی **لُود** «پناه گرفتن به چیزی» (لغتنامه) (۹)

lūk¹ (قهرود)

lūk² (ابوزیدآباد)

لوک «نوعی شتر کم‌موی بارکش» (برهان قاطع، فرهنگ نظام)، «شتر نر در خراسان (گناباد)» (لغتنامه)

lūk³ (خالدآباد)

کلبه

مقایسه شود: در فارسی **لوخ** «خانه خریشته» (آندراج)، در گویش‌های شرقی بلوچی **lōg** یا **lōγ** «خانه» - ظاهراً وام‌واژه‌ای است از زبان‌های نوین هندی که گونه‌های این تک‌واژه در این زبان‌ها به معنی «جهان، مردم، جای باز، قبیله، جای زندگی، روستا» به کار می‌روند و به سنسکریت **lōkā-** بر می‌گردند.

• البته **لوخ** در فارسی نمی‌تواند، چنان‌که برخی از فرهنگ‌نویسان می‌پندارند، اشتباه نوشتاری در نگارش **کوخ** «خانه موقتی» باشد.

lūka (ابیانه، قهرود، نراق، ابوزیدآباد، میمه)

پنبه

لوکه «پنبه خام که هنوز حلاجی نشده باشد» (لغتنامه).

لوک - در سیستان «گیاهی است که بر درخت پیچد» (برهان قاطع). در خراسان **لُگه** معنای حالت جمع‌شدگی را می‌دهد.

lūla (قهرود) **lūla** (ابیانه)

لوله

lūla (ابوزیدآباد، ابیانه)

← **lūla**

lūlaū (ابیانه) **lūva** (ابوزیدآباد)

روده

پهلوی **rūtīk**، فارسی روده، وفسی **lūala**، کردی **rūvī**، منوجانی **rūtīk**

← **vīra**، **rūa**

lālū (ابوزیدآباد) لولو (موجودی وهمی برای ترساندن کودکان)
 لولو بیشتر در گستره ایران امروزی، برای ترساندن کودکان از موجودی وهمی کاربرد دارد.
 در کشورهای فارسی‌زبان آسیای مرکزی (افغانستان و تاجیکستان) رواج ندارد. واژه‌ای است از
 گروه واژگان کودکانه.

lūn (یارند)

← **lōbā**

lūna (ابیانه)

← **lōna**

lūne (ابوزیدآباد)

← **lōna**

lūp (طره)

← **lāp**

lūr (ابیانه، طره، میمه)

← **līr**

lūserā (ابوزیدآباد)

بخش بالای حیاط خانه

روی سرا(ی)

← **pāmīserā**

lūvā (قهرود، بادرود)

← **lōbā**

lūva (ابوزیدآباد)

← **lūlalā**

lūzā'an (ابیانه)

← **leštan**

M

mā¹ (ابیانه، میمه، ابوزیدآباد)

← **ašma**

mā² (ابیانه، طره) **mō** (محلات) **mēv** (فریزهند) **mau** (یارند، ابیانه، کمجان، ابوزیدآباد) **mou** (هنجن) **muan** (بادرود)

مو، درخت انگور

همه گونه‌های این تک‌واژ، برای نمونه مو در فارسی، از واژه *maδuk می‌آیند. وجود -δ- میانی در بن‌واژه بازسازی شده با mal «درخت انگور» در گویش‌های گرگان تأیید می‌شود: -δ- < *l-

• واژه محلاتی mēv گونه‌ای از تک‌واژ میوه است (پهلوی mēvak، ارمنی میانه mēw «درخت انگور») که به بن‌واژه ایرانی باستان -migda* برمی‌گردد. در ارمنی mirg «میوه» برگرفته از *miδg پارتی است.

← **mēva**

ma³, **mōva** (ابیانه) **mōye**, **māya** (قهرود) **māde** (جوشقان) **mā'a** (ابوزیدآباد)

ماده

پهلوی mātak، فارسی ماده، کردی mē، هرزندی mōrā، لری mā

mā⁴ (بیده‌ند) **mōme** (قهرود) **māne** (زر، بیجان، دلیجان، بادرود، واران) **mā⁴** (فریزهند، یارند، چیمه) **mūne** (ابیانه) **māya** (ابوزیدآباد) **mō** (ابیانه)

مادر

ma (قالهر) **me** (ابیانه، طره، نسلج، بیده‌ند، قهرود، ابوزیدآباد) **man** (قهرود، ابوزیدآباد) **mon** (دلیجان، میمه، نراق)

من (حالت غیر صریح ضمیر شخصی)

• *manī* (ایبانه) - «مرا، به من»؛ • *manjī* (ایبانه) - «من هم»

← *az*¹

← *mā*³

بوسه، ماچ

بچه

mā'a (جوشقان)

māč (ابوزیدآباد، ایبانه)

mača (بادرود)

با تبدیل *b-* آغازین به *m-* در بادرودی (←*mād*)

← *vača*

فرزند آخر

← *mača*

سگ ماده

mače-āxarna (بادرود)

māča-esba (نشلیج)

این واژه آمیزه‌ای است از *māča* («ماچه، ماده») و *esba* «سگ» (←) (مانند *ماچه‌خر* در فارسی). بخش نخست باید از **māk* باشد که از **mādka* می‌آید (مقایسه شود: در کردی *māk* «ماده حیوانات» و در دشنامی دربارهٔ مادر مخاطب: *min žin mākā gāyī* به معنی «من زن و مادرت را...» با پسوند: *čak -čak* ← **mākčak* < *māča* ارتباطی با ریشهٔ **mak* به معنی «مکیدن» ندارد.

mād (بادرود)

ورم بیضه، بادکردگی (بیضه)

از باد بنابه قانون تبدیل *b-* آغازین به *m-* در بادرودی (←*mača*)

madā (ابوزیدآباد)

پر بودن، فراوانی

عربی مداء «پر کردن»

madan (قهرود) *mōdan* (ابوزیدآباد)

آمدن

← *ammayan*

madāqā (ابوزیدآباد)

سالک، پرهیزکار

مداقه «باریک‌بینی»

mādayūn (بیدهند) *mōdyūn* (ابوزیدآباد) *mōdüyö* (ایبانه، محلات) *mādyūn* (قهرود)

مادیان

māde (قهرود)

← *mā*³

mādyūn (ایبانه، محلات)

← *mādayūn*

māftāyī (بیدهند)

کنترات، قراردادی

از آنجا که کارهای کنتراتی ظاهراً ارزان‌تر تمام می‌شود، آیا ممکن است از مُفتایِی (?)

mafto (میمه)← **maftouī****māftou** (قالهر، جوشقان)← **maftouī****maftouī** (ابوزیدآباد، قهرود، قهرود، نوشآباد، قهرود) **mafto** (میمه) **māftou** (قالهر، جوشقان) **māxtōba** (ازوار)

مهتاب

magas (هنجن، چیمه) **meṣas** (بیدهند) **mayas** (محلات، آشتیان) **maqas** (نوشآباد، قهرود)**mēš** (قهرود) **megaz** (جوشقان، فریزهند) **maš** (ابوزیدآباد، طره، بیدهند) **māš** (ابیانه) **māša****mās** (دلیجان) **mās** (ابیانه) **payas** (زفره)

مگس

در میان نام‌های این حشره در این گویش‌ها بازمانده‌های دو بن‌واژه جداگانه ایرانی باستان ***makasa-** و ***maxši-** را می‌یابیم که ردپای هر دو در زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی به‌روشنی دیده می‌شود: **maxši** در اوستا (**makšikā-** در هندی)، **makas** و **magas** در پهلوی (**maš** در پهلوی واژه‌ای فنی از اوستاست)، **مگس** در فارسی و گونه‌هایی از ***maxši-** در گویش‌های ایرانی از جمله گستره کاشان؛ **maš**، **māš**، **māša** و **mēš** در لهجه‌های گروه ابیانه، کردی **mēš**

magar (ابوزیدآباد)

مگر

← **ačarā**، **agar****mayas** (بیدهند)← **magas****mayz** (ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند) **mox** (ابیانه) **maqas** (قهرود، ابوزیدآباد) **maqz** (فریزهند، ابیانه) **mayz** (خالدآباد، طره، چیمه، یارند،

مغز، مخز

گونه نخست البته از ***mazga-** ایرانی باستان می‌آید که در پهلوی **mazg**، فارسی میانه مانوی **magž** و در بیشتر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به شکل‌های گوناگون دیده می‌شود (فارسی مغز، کردی **mēžū**). گونه دوم، یعنی **مخ**، واژه‌ای است که هرچند اصیل است، ولی وجه تسمیه روشنی ندارد.

māh (قهرود، قالهر، بیدهند، طره، کمجان، ابیانه، فریزهند، چیمه)← **ašma****mah¹** (نراق)← **ašma****mah²** (ابوزیدآباد، یارند، هنجن، فریزهند، ابیانه، کمجان) **mah-dūlā** (طره)

مه، مه‌آلودگی

← **mēžōn**، **mēž****mahaal** (قهرود، ابیانه)← **māhlā****mah-dūlā** (طره)← **mah²**

māsā (بیدهند، ابیانه) **mōhī** (میمه، ازوار) **māyī** (بیجگان) **mahī** (قالهر، نسلج) **māhī** (ابوزیدآباد)

ماهی

از ***maθya-** که بن‌واژه همه گونه‌های جنوب‌غربی («پارسی») نام ماهی است؛ ولی مقایسه شود: در کردی **māsī** یا **masī** ← ***masya-** (هندی باستان **mātsya**). در گویش‌های گستره کاشان و اصفهان واژه اصیل جای خود را به گونه «پارسی» سپرده است. در یافته‌های میدانی این پژوهش، گونه اصیل را تنها در ابوزیدآبادی می‌بینیم: ***masya-** → **māsā**.

mahī (بیجگان)

← **māhī**

māhīčā (طره) **mōhīčā** (یارند) **māyčā** (خالدآباد) **māīčū** (فریزهند، ابوزیدآباد)

ماهپچه ساق پای انسان یا جانور

آمیزه‌ای از ماهی (← **māhī**) + پسوند **-čā** (>**-čak***)

māhlā (قهرود، ابیانه) **mahall** (ابیانه)

محلّه

māhr (قهرود)

← **māhr**

māhūr (جوشقان) **mā'ūr** (یارند)

تپه

ماهور

ماهانه

māhyūna (ابوزیدآباد)

māīčū (خالدآباد)

← **māhīčā**

maja (ابیانه) **moj** (ابوزیدآباد)

لحظه، آن

مجال

mājān (فریزهند) **mājūn** (جوشقان) **mājān** (یارند)

mame (کمجان) (فریزهند، چیمه،

مادربزرگ

مادر جان، ممه

← **nāna**

mājān (جوشقان)

← **mājān**

mājīla (جوشقان)

چوب خشک‌شده درخت مو که در تنور با تپاله خشک می‌سوزانند.

آمیزه‌ای از **mā** (<**mā**²) و **jīla** به معنی «خردۀ هیزم» (<**čūla**)

majīma (قهرود) **mejirī** (ابیانه) **majma'a** (هنجن، جوشقان، نوش‌آباد)

سینی مسی بزرگ گرد

مجمعه

majma (ابوزیدآباد)

مجمر، آتشدان

majma'a (ایبانه)**mājūn** (فریزهند)**māk** (میمه) *maxma, max* (ایبانه، جوشقان)**majīma** ←**mājān** ←

گم (شدن)

ظاهراً از ریشه **maj-* «حرکت کردن، نقل مکان کردن» که در گستره زبان‌های ایرانی غربی در گیلکی *vā-maxtan-/vā-maj-* «دنبال چیزی گشتن» نیز دیده می‌شود.

makū (جوشقان) *makkū* (قهرود)

زورق، قایق

در فارسی دری **مکو، ماکو، مکوک و ماکوک** همه به معنی «ابزار بافندگی» ثبت شده‌اند که با واژه ارمنی *mak'ok* «دوک» (برگرفته از فارسی کلاسیک) نیز تأیید می‌شود. در پهلوی پسین معنی بنیادین *makōk* «دوک» بوده است (یعنی چیزی که تند حرکت می‌کند)، ولی *makoyk* ارمنی کلاسیک به معنی «قایق» که بی‌گمان برگرفته از پهلوی نخستین (یعنی قرن‌های ۱-۳ پیش از میلاد) است اشاره به آن دارد که معنی نخستین *makōk* در پهلوی همانا «قایق» بوده است نه «دوک ریسندگی» و نیز در پهلوی ترفان نیز به شکل *makōg* و به همان معنی «قایق» آمده است؛ بنابراین واژگان قهرودی و جوشقانی این معنی نخستین را حفظ کرده‌اند. احتمالاً این تک‌واژ از ریشه ایرانی **māk-* «تند حرکت کردن» سرچشمه می‌گیرد که در فعل مخیدن در فارسی نیز نهفته است.

makkū (جوشقان)**makū** ←**māl** (قهرود) *male* (ایبانه، جوشقان، نوش‌آباد)

چارپا، گاو نر

در بیشتر گویش‌های نوین ایرانی چارپایان یا جانوران اهلی را با واژه عربی **مال** می‌نامند، برای نمونه در کردی و برخی گویش‌های دیگر.

māla (ابوزیدآباد)

ماله

mala¹ (ابوزیدآباد) *malaq* (آشتیان) (بیدهند، ایبانه، چیمه، طره) *malax**melāx* (هنجن) *meleh* (بادرود) *mulū* (میمه) *mele* (یارند)

ملخ

بی‌گمان به بن‌واژه ایرانی باستان **madaka-* برمی‌گردد (بلوچی *madaq, maday*، منوجانی *moteq*، ارمنی **maḍax>marax*) و در *اوستا* نیز یک‌بار به شکل *maḍaxā-* ثبت شده است. پهلوی *mayg*، فارسی کلیمی **میگ** و آسی *mātyx* به همان معنی ظاهراً از بن‌واژه **madika-* می‌آیند. احتمال دارد این تک‌واژ (یعنی **madaka-*، **madika-*) از شکل باستانی‌تر **ham-* *ad-aka-* (**ham-ad-ika*) با ریشه **ad-* «خوردن» به‌وجود

آمده باشد (با حذف هجای نخست (یعنی ha) با معنی نخستین «پرخور، شکمو» (اسوالد سمیرینی).

گوساله نر یک ساله به بالا **mala²** (جوشقان، ایبانه، دلیجان) **mala²**
مقایسه شود: ترکی **malak, balağ, balax** همگی به معنی «گوساله نر»

مالیدن (ایبانه، ابوزیدآباد) **mōlīd-(mōl-)** (جوشقان، قهرود) **mālā'an**

← **mala²** (آشتیان) **malaq**

← **mala²** (بیدهند، ایبانه، چیمه، طره) **malax**

شترملخ، ملخ بزرگ (طره) **malax-gorde**

← **melāj** (ازوار) **malāzka**

← **malī** (ازوار) **mālčīn**

← **malī** (ازوار) **mālčīn**

مالدار، دارای گله گاو و گوسفند (ایبانه) **māldār**

← **māl** (قهرود) **male**

← **māl** (ابوزیدآباد، فریزهند) **malešt**

آیا از میل (تمایل) که با شدت معنایی به تنفر گرویده است (s)

← **melešt**

← **balg** (کمجان) **malg**

از برگ با تبدیل b- آغازین به m-، مانند بادرودی (←mača, mād)

قالهر، نراق، دلیجان، قهرود، بیجگان، واران) **mālījīn** (هنجن، کمجان، بادرود، فریزهند، طره) **mali**

(قهرود) **melī, melū** (ابوزیدآباد) **moljīka, māljiūna** (ازوار) **malīya** (ابوزیدآباد،

گربه

از نام‌های آوایی این حیوان در گویش‌های ایرانی (مقایسه شود: افغانی **mālīya**، ارمنی

məlav-el «صدای گربه»). در دیگر لهجه‌های ایرانی، گونه‌های **pīšī, pūšī, pīšī, pīča**

نیز دیده می‌شود. اصولاً نام هندواروپایی «گربه» (***kat-u-**) در گستره زبان‌های ایرانی در

آسی **gādy**، در کردی **kata, kitik** و در برخی از گویش‌های شمال‌غربی ایرانی ثبت شده

است. همچنین مقایسه شود: در ارمنی **katu**، یونانی **κάττα** روسی **kot**، آلمانی **katze**،

انگلیسی **cat**. به‌طور کلی این واژه را از اصطلاحات فرهنگی می‌دانند که ظاهراً از شمال

آفریقا سرچشمه گرفته و در زبان‌های سامی، هندواروپایی، قفقازی و ترکی رخنه کرده است:

عربی قطّ، آرامی **ḳaṭṭā**، گرجی **k'at'a**، ترکی **kedi**. فارسی گربه و **gurpak** در پهلوی

خاستگاه ایرانی دارد: از ایرانی باستان *wṛpaka- در وفس به «گره» kūga می‌گویند.

← kos-moljī

بالش، بالین

mālīn (دلیجان)

از بالین (پهلوی bālēn) با تبدیل b- آغازین به m- (←māḍ, mača, malg) که در کمجانی و بادرودی نیز دیده می‌شود.

← bālaš, motakā

malī ←

maliya (بیدهند)

māljin (قالهر، نراق، دلیجان، قهرود، بیجگان، واران، ابوزیدآباد)

malī ←

māljuṇa

malī ←

māllo (ابیان) mollā (ابوزیدآباد)

ملا

malōya (فریزهند)

← melāka

malū (جوشقان، میمه، ابیان)

malī ←

mālūm (ابیان)

معلوم

mālūna (فریزهند) mūryāna (بیدهند) mūrūna (چیمه) mūrdūna (ابوزیدآباد)

mōrdūna (ابیان، جوشقان) marū (هنجن)

موریانه، مورچه

پهلوی mōr, mōrčak, mōrw پارتی

← morjūna

بالاخانه

māl-xuana (چیمه)

از بالاخانه با دگرگونی b- آغازین به m- (←māḍ, malg, māin, māḍ) (mača, malg, māin, māḍ)

← bālākīya

← mājan

māmā (ابوزیدآباد، ابیان، بیدهند، طره، فریزهند، چیمه)

mama (آشتیان)

پستان زن، ممه

واژه‌ای است «کودکانه» (←māmāčelīk)

māmāče (ابیان)

قابله، ماما

ماماچه

māmāčelīk (قهرود) māne-kulīče (ابوزیدآباد)

انگشت کوچک

آمیزه‌ای از mā- (یا mān-) ظاهراً به معنی ممه «چیز مکیدنی» (←mama) و

čelīk/kulīče به معنی «انگشت»؛ مقایسه شود: در کردی qilīč «انگشت کوچک»

← čelīk, qalīč

← mājan

mame (کمجان)

māmīza (جوشقان)

مدفوع گوساله در آغاز تولد

mamxesrī (میمه)

مادر داماد، مادر شوهر

آمیزه‌ای از **مام** به معنی «مادر» (←mājān) و **xesrī** از ایرانی باستان ***xwasryā**، مقایسه شود: در کردی **xwasī**

← **bāysūra****man** (قهرود، ابوزیدآباد، بیدهند، طره، نسلج، ایبانه)← **ma****mān** (قهرود)

منش، راه و روش

← **mūn****manāl** (ایبانه)

دارایی، مال و منال

منال

mand-(mön-) (ابوزیدآباد) **mnd-(mun-)** (ایبانه) **mendan** (جوشقان) **mon(d)-** (جوشقان) **mun-** (قهرود)

ماندن

mand-(mön-) (ایبانه)← **mand-(mön-)****mandāv** (ایبانه) **mandōw** (ابوزیدآباد) **ma'ot** (جوشقان)

گونه‌ای گیاه وحشی خوراکی

برآمده از شکل باستانی (***mandak** < ***mandag** < ***manday**)؛ مقایسه شود: در کردی شمالی (کرمانجی) **mandik**، **mandak**، کردی جنوبی **mandūk**، **mandē**، ارمنی **mandak**، آسی **mānt**، **māntäg**، در زبان‌های قفقازی **mant**، ظاهراً نمونه‌ای از واژگان «فرهنگی» است که در گسترهٔ خاور نزدیک و بالکان گسترش و کاربرد داشته و در لاتینی و یونانی نیز گواه دارد: **menta** و **minthē** گونهٔ **ma'ot** در جوشقانی بی‌گمان از ***mant** پدید آمده است.

mandemūr (جوشقان)

لاغر؛ کسل، کسی که سرماخوردگی دارد

مانند مور (?)

mandil (ایبانه)

عمامه، مندیل

mandōw (ابوزیدآباد)← **mandāv****māne** (قهرود)← **mā⁴****māne-kulīčē** (قهرود)← **māmāčelīk****mangal** (ابوزیدآباد) **menyal** (هنجن)

منقل

mangali (ایبانه)

النگو

manyāš (کمجان)

وسیلهٔ بیرون آوردن خار از دست، منقاش

manjel (ایبانه)

دیگ بزرگ مسی

ma'ot (جوشقان)**maqas¹** (محلات، آشتیان)**maqas²** (ایبانه)**māqz** (ایبانه)**mandāv** ←**magas** ←**mayz** ←

گونه‌ای خزنده کوچک

مقایسه شود: در ارمنی moyes به همان معنی. ارتباطی با مار ندارد.

maqz (قهرود، ابوزیدآباد)**mār** (بیدهند، ایبانه، طره) **mōr** (فریزهند)**mard** (قهرود، جوشقان، میمه) **mēre, mēra, mēr** (ازوار) **mērd** (هنجن، ابوزیدآباد، چیمه، نسلج)**mīr** (نراق، بیجگان) **mīra** (بادرود) **mīra** (ایبانه، بیدهند، طره) **mērā** (کمجان، یارند)

مرد، شوهر

گونه‌های **mard** و **mērd** این تک‌واژ از ***martiya** (فارسی باستان -**martiya**) هستند. گونه‌های **mēr** **mīr** **mēra** و مانند اینها از ایرانی باستان -**maryaka** *می‌آیند. فارسی باستان -**maryaka** /وستا -**mairya** هندی باستان -**marya** پهلوی **mērak** «شوهر، مرد جوان»، بختیاری **mīra** **mērā** **mīr** «شوهر»، کردی **mēr** «شوهر». به‌طور کلی بازمانده‌های **-martiya** *بیشتر به معنی «مرد»، و واژگانی که از **-maryaka** *می‌آیند به معنی «شوهر» دیده می‌شوند.

bə̀à ←

مرد، جسد

مردن

marda (قهرود، ایبانه) **morda** (ابوزیدآباد)**mard-(mēr-)** (قالهر، ایبانه، قهرود، ابوزیدآباد)پهلوی **(mīr-) murtan**، فارسی مردن (میر-)، کردی **(mīr-) mirin****mārdāšūrē** (ایبانه)

مرد، شوهر

mārdom (ایبانه)

مردم

ابوزیدآباد **mārje** (بادرود) **mārenjū** (ایبانه، هنجن، چیمه) **mārīnje** (میمه)**mōrjā** (کمجان) **mōrja** (فریزهند) **mōrīnje** (ابوزیدآباد) **mōrīje** (محلات) **mīlīč** (قهرود،(آشتیان) **melīčīya** (جوشقان) **mūrenje** (یارند)

گنجشک

بی‌گمان واژه‌ای است آوامعنایی (ideophonic یا phonosemantic) که در نام‌های پرندگان بسیار دیده می‌شود (مانند چغوک، چکا، چکاو، چکوک، چکاوک که نام پرندگان کوچک، به ویژه گنجشک، است) و با فرمول **-mvl/r(n)j/d** ساخته شده است.

• همچنین مقایسه شود: در چیمه‌ای mārenje، قهرودی mārenjī، mārjī، کشه‌ای merenjī، میمه‌ای mārenjīn

mārenjīle (چیمه) گونه‌های گیاه وحشی
مارانجیل، یعنی «انجیر مار»، یا ممکن است «گیاه گنجشک» («توشه گنجشک»)
(←marendezi) چنین نامی برای یک گیاه وحشی کاملاً طبیعی است و در دیگر
زبان‌های منطقه نیز دیده می‌شود. مقایسه شود: در ارمنی cətan-pašar «توشه گنجشک»
که نام گیاهی است صحرایی و خوراکی. بدین گونه ساخت واژه بسیار روشن می‌نماید:
mārenje (←marendezi) با پسوند (ī)le-

mārenjū (بادرود) ←marendezi
mārg (قهرود) ←marendezi
mārg (قهرود) ←mārg
maryezār (فریزهند) ←mārg
mārī (فریزهند) ←mārg

مقایسه شود: در منوجانی narīyečak «لته»

mārīnje (ابیانه، هنجن، چیمه) ←lahsa 'verg¹
mārje (ابوزیدآباد، قهرود) ←marendezi
markerō (ابوزیدآباد) ←marendezi
marq (ابیانه) ←marq
marr (بیدهند) ←karg

این واژه در دیگر روستاهای گروه ابیانه و منطقه‌های گویشی کاشان دیده نشده و حتی پرسش
مستقیم از گویشوران وجود آن را تأیید نکرده است؛ ولی جالب‌توجه است که این تک‌واژه
به همین شکل و معنی (marr) در گویش منوجان (در کرمان) ثبت شده است. هارولد بیلی
در سال ۱۹۵۶ برای ریشه *mardz- بر پایه وام‌واژه ایرانی در ارمنی mařan «انبار» و
برخی دیگر از واژگان هم‌ریشه، معنی «نگهداری کردن، نگهداشتن، حفظ کردن» را پیشنهاد
کرده است. حال شاید بتوان گفت که marr در بیدهندی و منوجانی خویشاوند مستقیم

mařan ارمنی و برآمده از همان ریشه است: از -marda/āna* یعنی «(جای) نگهداری»؛ ولی بن‌واژه یاد شده درواقع یک شکل جنوب‌غربی («پارسی») می‌نماید که برای منوجانی طبیعی است، ولی در بیدهندی در مقام یک گویش «مادی» پدیده‌ای است غیرعادی. گذشته از این، بازتاب -mard* می‌بایست در منوجانی māl* می‌بود یا دست‌کم mār* (اگر قاعده‌های آوایی فارسی میانه مانوی را در نظر بگیریم)، در صورتی که واکه هجایی در marr کوتاه است و افزون بر این، -r- در پایان واژه مشدد است. پس آیا ممکن است این تک‌واژ برگرفته از maḍānā سریانی به معنی «انبار، انبار گندم» باشد (که ظاهراً برخلاف پیشنهاد بیلی منبع mařan یا maran ارمنی نیز هست)؟ ولی باز هم نمی‌توان دگرگونی -ḍ- میان دو واکه به -r-(-rr-) را در منوجانی و به‌ویژه در بیدهندی توجیه کرد، چراکه این ویژگی ویژه گویش‌های آذری و عناصر ایرانی در ارمنی است و در لهجه‌های بالا ثبت نشده است. بدین ترتیب چگونگی اشتقاق این تک‌واژ به‌طور کلی تاریک است. همچنین در ارمنی یک واژه دیگر هم‌آوا، marag به معنی «انبار کاه» وجود دارد که نسبت آن با marr روشن نیست و مانند marr تاکنون توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن یافت نشده است.

آیا از آرامی marrā «خرمن» که به عربی نیز راه یافته است (به شکل مرّ) (؟)

mārsomna (ابوزیدآباد)

گونه‌ای حشره که در خاک می‌زید و به گیاهان، به‌ویژه به سیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی، زیان می‌رساند.

مار زمین (؟)

marš (بادرود)

نامزد

از عربی مَرَّح «نامزد»

marū (ابیانه، جوشقان)

← **mālūna**

marz (قهرود)

مرز

mas (دلیجان، محلات) *mes* (نراق، بیجان)

بزرگ، گنده

پارتی -mas، پهلوی mas «بزرگ»، اوستا و فارسی باستان -masišta «بزرگ‌ترین»،

masādar، سغدی msy'tr «بزرگ‌تر»، سمنانی masīn «بزرگ» > ایرانی باستان -mas*

«بزرگ» > هندواروپایی **mak** > ولی کردی mazin «بزرگ» > ایرانی باستان -mazant*،

اوستا -mazant، سغدی mzyx، فارسی میانه مانوی mah و فارسی مه (مهتر) برگرفته از

ریشه -maz* هستند.

← **massar**

- mās¹** (ابیانه) *mōs* (قهرود، ابیانه، ابوزیدآباد، بادرود، فریزهند، یارند، بیدهند) ماست
- mās²** ← **magas** (ابیانه) ←
- māsā¹** (ابوزیدآباد) ← **māhī** ←
- māsā²** (فریزهند) *mōsā* (ابیانه، بیدهند) ماسه
- māsaxār** (دلیجان) خرمگس
- آمیزه‌ای از خر و مگس (← *magas xār*)
- masyal** (ابوزیدآباد) چاقو تیزکن، سوهان
- masīn** (میمه) مصقل
- masīs** (جوشقان) مسکین، بی‌نوا
- خوراکی از آرد و کاه و آب که به چارپایان می‌دهند.
- در لهجه کاشان میسیس به همان معنی
- maske** (زفره) ← **nīmešk** ←
- māslīs** (محلات) سوسک
- ماست‌لیس، لیسنده ماست
- ← **mojmojak**، **māslīse**، **bōzmoč** ←
- māslīse** (فریزهند) بز مچه
- ← **mojmojak**، **māslīs** ←
- massar** (دلیجان، محلات) *messar* (نراق، بیجان) بز برگ، درشت، بلند
- از **mastar* «بزرگ‌تر، مهتر» (← *mas*)
- mastā** (ابوزیدآباد) مست
- māš** (ابوزیدآباد، طره، بیدهند) ← **magas** ←
- maš¹** (جوشقان، فریزهند) ← **magas** ←
- maš²** (کمجان) پشه
- با تبدیل p- آغازین به m-
- ← **pāša** ←
- māša** (ابیانه) ← **magas** ←
- māšak** (قالهر) ماش
- mašk** (ابیانه) *māškā* (ابوزیدآباد، کمجان، ابیانه، چیمه) خیک روغن، مشک
- فارسی باستان *maška-* ظاهراً برگرفته از زبان‌های سامی است: اکادی *maš-ku-u* «پوست»، آرامی *maškā-* واژه ارمنی *mašk* «پوست» از پهلوی *mašk* برآمده است.

• در بیشتر گویش‌های غربی ایرانی واژه *mašk* به معنی «ابزار گرفتن کره» نیز به کار می‌رود (در گویش‌های کاشان ← *nēra*)، یعنی مشکی از پوست بز که از سه پایه آویزان می‌کنند، درونش ماست می‌ریزند و با تکان دادن آن کره به عمل می‌آورند. البته در برخی از گویش‌ها، برای نمونه در تالشی و لهجه‌های آذری تاتی، واژه‌هایی وابسته به *nēra* (←) برای این پنداره ثبت شده است. در کردی شمالی (کرمانجی) افزون بر *mašk*، این وسیله را *sirsūm* هم می‌نامند که وام‌واژه‌ای است از ارمنی (در ارمنی *jəc'um*)؛ ولی جالب توجه‌ترین و بی‌گمان اصیل‌ترین نام «مشک» در گویش‌های بختیاری و لکی ثبت شده است – به شکل *hīza* – که به بن‌واژه ایرانی باستان **īzaina* برمی‌گردد و در *اوستا* نیز گواه دارد: *īzaēna*، صفتی به معنی «درست شده از پوست (بز)».

māškā (ایبانه)
mašrefa (ابوزیدآباد)

← *mašk*
پارچ مسی که در حمام به کار می‌رود.
مشرفه

māštī (ایبانه)

زیبا، نیکو
آیا از **māsti* «ماه» (← *āyišm*) (؟)، یا از *مشدی* (> *مشهدی*) (؟)

mau (فریزهند)
mā'ūr (جوشقان)
mavāsīl (بادرود)

← *mā²*
← *māhūr*
بواسیر
با دگرگونی *b*-آغازین به *m*-: مقایسه شود: *mafāsīl dokma* در برزک

max (میمه)
māxare (ابوزیدآباد) *māxere* (ابوزیدآباد)

← *babāsīl*
← *māk*
ماده‌خر، ماچه‌خر
آمیخته‌ای از ماده (← *mā³*) و خر (← *xār¹*)

māxere (ابوزیدآباد)
maxma (میمه)
māxmal (ایبانه)
māxtōba (ازوار)
māxulī (محلات)

← *māča-esba*
← *māxare*
← *māk*
مخمل
← *maftouī*
سیب‌زمینی

بخش دوم این ترکیب (-xul-ī) بی‌گمان یکی از گونه‌های xal (←xal¹) است به معنی «زمین»، زیرا این تک‌واژه درواقع معنی «زمین» را نیز می‌رساند (مقایسه شود: در کردی xwalī «خاکستر» و «زمین، سرزمین»). بخش نخست ترکیب (-mā) روشن نیست، ولی به احتمال زیاد (با دگرگونی b- آغازین به m- که از ویژگی‌های گویش‌های مرکزی است: (←mād, mača) از *bā(h) می‌آید به معنی «به (میوه)» (←bāh). بدین ترتیب معنی نخستین واژه باید «به زمینی» باشد. درواقع هم این میوه بیشتر شبیه به است تا سیب و اصیل‌تر از اصطلاح فارسی است که خود از فرانسه pomme de terre گرفته‌برداری شده است.

← xal¹, sāv-zamīnī

maxzare (میمه)

مضحک، خنده‌دار

مسخره

māya¹ (ابیانه)

← mā³

māya² (ابیانه)

← mā⁴

māyā (ابیانه) māye (ابوزیدآباد)

مایهٔ ماست

māyča (یارند)

← māhīča

maydön (ابوزیدآباد، ابیانه)

میدان

māye (ابوزیدآباد)

← māyā

māyī (میمه، ازوار)

← māhī

maymū (ابوزیدآباد)

میمون

میمون واژه‌ای است تازی؛ در پهلوی نام این حیوان kapīk بوده که در زبان ارمنی به شکل kapik هنوز هم رایج است. در فارسی دری گونهٔ دگرگون شدهٔ این واژه، یعنی کبی یا کپی به کار می‌رفت که اکنون به فراموشی سپرده شده است. این واژه ظاهراً ریشه‌ای هندی دارد.

māyōn (دلیجان)

اسب ماده، مادیان

maytāba (فریزهند)

← māhītāva

māytāva (ازوار)

← māhītāva

maytōwa (بادرود)

← māhītāva

māyūm (کمجان)

← bādōm

mayxōš (هنجن) mehxōš (طره)

ملس، میخوش

māzge (ابیانه)

مسجد

پهلوی mazgit، در فارسی کلاسیک مزگت «مسجد»، برگرفته از آرامی است. از میان گویش‌های کنونی ایرانی مقایسه شود: کردی mizgaft برای نمونه در ضرب‌المثلی کردی:

žī dērē žī bū
žī mizgaftē žī bū

یعنی: «در کلیسا محروم شد و از مسجد ماند». کنایه از کسی که دنبال دو چیز می‌رود و هر دو را از دست می‌دهد.

mazraza (مزرعه)	مزرعه
me (قالهر)	← ma ²
meda (بیدهند)	معدده
megaz (قهرود)	← magas
meyas (هنجن، میمه)	← magas
mehmō (ابوزیدآباد) mehmūn (قهرود)	مهمان
mehmō-xūna (ابوزیدآباد)	مهمانخانه
mehmūn (قهرود)	← mehmō
mehmūnī (ابوزیدآباد)	مهمانی
mehrebō (ابوزیدآباد)	← mehravūn
mehxōš (هنجن)	← mayxōš
mejā-(mej-) (گز)	← mot(a)-(mok-)
mejirī (قهرود)	← majīma
mejja (محلّات) mejū (بادرود، خالدآباد) mežū (بادرود) moja (نوش‌آباد) moža (چیمه) moja-čam (یارند) mūža (بیدهند، طره) možā (بیدهند، ابیان، هنجن، قهرود، فریزهند، ابوزیدآباد) müja (قهرود)	

مژه

پهلوی mijaka->mijak (ریشه *mijaka- *maij- «چشمک زدن، سوسو زدن»)

← mēž, mēžōn

mejirī (جوشقان، نوش‌آباد)

صندوقچه‌ای کوچک که برای نگهداری اشیای قیمتی و پول از آن استفاده می‌شود.

مجری

mejū (بادرود، خالدآباد)	← mejja
mela (ابوزیدآباد)	← mala ¹
melāj (یارند) malāzka (ابوزیدآباد) molāj (ازوار)	ملاج
melāka (دلجان) malōya (فریزهند) mülāya (هنجن)	چمچه، ملاقه

melāx (یارند)**mele** (میمه)**meleh** (هنجن)**melešt** (ابوزیدآباد)**melī** (قهرود)**melīčya** (آشتیان)**melīla** (ابوزیدآباد)**mella** (ابوزیدآباد)**melū** (قهرود)**melūl, mölül** (ابوزیدآباد)**mendan** (جوشقان)**menyal** (هنجن)**mēr** (ابیانه، قهرود، جوشقان، کمجان، یارند)**mērā** (ابیانه، بیدهند، طره)**mēra** (قهرود، جوشقان، میمه، کمجان، یارند)**mērd** (ازوار)**mēre** (ابیانه، قهرود، میمه، جوشقان، کمجان، یارند)**mert** (میمه)**merzowa** (ابوزیدآباد)**mes** (دلیجان، محلات)**mesgra** (ابوزیدآباد)**mesīs** (ابوزیدآباد)**messar** (دلیجان، محلات)**mēš¹** (قهرود، ابیانه و بیشتر گویش‌های ایرانی)**mala¹** ←**mala¹** ←**mala¹** ←

میل، تمایل

malešt ←**malī** ←**marendezi** ←

اصطلاحی در قالی‌بافی، یکی از فن‌های نقش‌سازی روی بافت قالی

گاو نر

مقایسه شود: در قهرودی **mele** و در کشته‌ای **mela** به همان معنی و در دلیجانی **mal** بهمعنی «گاو نر تخمی». بعیداست با **māl** (←) که به احتمال بسیار از **مال** عربی استهمیشه باشد. ظاهراً از **mala²** (←)**malī** ←

آب ولرم، آب نیمه‌گرم

mand-(mön-) ←**mangal** ←**mard** ←**mard** ←**mard** ←**mard** ←**mard** ←

کارگر

از مرد با سیر معنایی «مرد» ← «کارگر، عمله»

mazraza ←**mas** ←

حلبی‌ساز

مسگر

masīs ←**massar** ←

میش

پهلوی mēš, کردی mī(h)

mēš² (زفره)

← magas

mēšt-(mēz-) (ابیانه، ابوزیدآباد)

رفع حاجت کردن، دیدن

این فعل می‌بایست در اصل معنی «شاشیدن، میختن» را می‌داشت: برای «ریدن» واژگانی از ریشه *rai- «ریدن، رفع حاجت کردن» به کار می‌روند که ریدن و ریم در فارسی و řin در کردی آن گروه هستند. در هرحال سرواژه این مدخل از ریشه ایرانی باستان *maiz- به وجود آمده است که در اوستا به شکل‌های -maēz-, maēsman-، در پهلوی -mēz-, -gō-mēz «شاش گاو»، (-mēz-) mistan «شاشیدن، آب پراندن»، در فارسی میزیدن، میختن، در ارمنی mēz «شاش» (از پهلوی) و در کردی به شکل mīstin(-mēz-) دیده می‌شود.

← darmēšta

mēv (محلات)

← mā²

mēva (میوه) mya (بیدهند) mīvā (قهرود، فریزهند، ابیانه) mīva (ابوزیدآباد)

(کمجان، ابیانه)

میوه

پهلوی mēvak, فارسی میانه مانوی mēw

← mā²

mēx (میخ) mīxja (بیدهند) mīx (چیمه، کمجان، بیدهند، ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

میخ

پهلوی mēx, ارمنی (> پهلوی) mēx

mēxak (ابیانه)

میخک

ارمنی (> ایرانی) mēxak

meyvīz (ازوار)

← ārdavējā

mez d (میوه) moz (ابوزیدآباد)

مزد

پهلوی mizd

mēž (ولوغرد، برژک، بیجگان، گز، ون‌آباد)

مه، گرفتگی آسمان

از ایرانی باستان -maiija* (ریشه -maiij* «سوسو زدن، چشم برهم زدن، پیدایش روشنایی ضعیف»)

احتمالاً -maēya در اوستا و میغ و مه در فارسی نیز این از همین ریشه هستند.

← mēžōn, mejja, mah²

mēžōn (گزن، ون آباد) **mēžūn** (ولوگرد، بیجگان، برژک)

مه آلود، ابر آلود

از ***mai jāna-** (←mēž) (mēž←)

← **mēž**، **mejja** ←

← **mejja**

← **mēžōn**

mežū (بادرود)

mēžūn (گزن، ون آباد)

mī¹ (ایبانه، قهرود، بادرود، میمه، بیدهند، کمجان، خالدآباد، فریزهند، هنجن) **mī** (یارند، ابوزیدآباد، ازوار) (نشلج،

مو، تارمو

در پهلوی **mōd** و در کردی **mī** (ولی در این زبان برای معنی «مو» بیشتر از واژه‌های **pōr** و **pirč** استفاده می‌شود).

mī² (ابوزیدآباد) **mīna** (قهرود) **mühüm** (جوشقان، ایبانه) **mīyūn** (ابوزیدآباد)

میان، وسط

پهلوی **mayān**

mībune (ابوزیدآباد)

موهای بدن (ناحیه اندام تناسلی)

milič (محلات)

← **marendezi**

mīlpolos (ابوزیدآباد)

محور

آمیزه‌ای است از **mīl** «میل، میله» و ظاهراً **polus** فرانسوی (از لاتین **polus**) به معنی «محور» (یونانی **polos**). واژه‌ای فنی که نام یکی از بخش‌های اتومبیل است.

mīna (ابوزیدآباد)

← **mī²**

mīr (نراق، بیجگان)

← **mard**

mīra¹ (بادرود)

← **mard**

mīra² (میمه)

برادر داماد

mīrāv (ایبانه)

← **mīrāv**

mīrāv (جوشقان) **mīrāv** (ایبانه) **mīrōw** (قهرود) **mīrōw** (ابوزیدآباد، قهرود)

میراب

mīrī (قهرود) **morvōrīd** (ابوزیدآباد)

مروارید

کردی **mīrī**

mīrōw (ابوزیدآباد، قهرود)

← **mīrāv**

mīrōwja (ابوزیدآباد)

مظهر قنات

mīš (ازوار، یارند)

← **müš¹**

mīškūr (یارند) **müšküre** (هنجن) **müškūr** (ابوزیدآباد)

شب‌پره، خفاش، موش کور

mīvā (بیدهند)**mīva** (قهرود، فریزهند، ابیانه)**mivīč** (ابوزیدآباد)**mivīj** (طره)**mīx** (بیدهند)**mīxja** (ابوزیدآباد)**mīyūna** (ابیانه، جوشقان)**mīyūna** (کمجان) **mīyūn- tanbūn** (ابیانه)**mīyūn-tanbūn** (ابیانه)**mīz** (ابیانه، بیدهند)**mīzohār** (یارند)آمیزه‌ای از موی (←mī¹) و zohār («زهار»). در پهلوی zahār «شکم»، از ایرانی باستان

*zaha-bāra. *zaha- که در پهلوی zahak و در فارسی زه به معنی «بچه، کودک» دیده

می‌شود گویا برآمده از *zanθa- ایرانی باستان است.

mō¹ (ابیانه، طره)**mō²** (بیدهند)**moassōn** (ابیانه)**moč** (طره، بیدهند) **müč** (ابیانه) **moč-dāsī** (یارند، ابوزیدآباد، فریزهند، بادرود، خالدآباد، قهرود)

ساعت، مچ

moč-dāsī (ابیانه)**mōdan** (قهرود)**modal** (ابیانه)**mōdüyö** (ابوزیدآباد)**mōdyūn** (بیدهند)**mof** (ابوزیدآباد)**mōh** (ابیانه)**möh** (ابیانه)**mōhī** (بیدهند، ابیانه)**mōhīčā** (طره)**mēva** ←**mēva** ←**ārdavējā** ←**ārdavējā** ←**mēx** ←**mēx** ←**mī²** ←

خشتک شلوار

miyūna ←

میز

mēzd پهلوی

موی زهار

mā² ←**ašma** ←

تاکستان

moč ←**madan** ←

دوره، مرحله زمانی

مدت با تبدیل t- پایانی به l-

mādayūn ←**mādayūn** ←

مفت

ašma ←**ašma** ←**māhī** ←**māhīčā** ←

moj (ایبانه)	maja ←
moja (ایبانه، جوشقان، نوش‌آباد، بیدهند، ایبانه، هنجن)	mejja ←
moja-čam (چیمه)	mejja ←
mojmojak (هنجن) molmolī (محلات)	مارمولک
	māslīs 'māslīse ←
mol (ابوزیدآباد) möl (فریزهند) mül (ایبانه) mola (ابوزیدآباد، چیمه)	پشت گردن، گردن، پشت، کتف
در فارسی کلاسیک مُل «گردن» برآمده از ایرانی باستان *mr̥du- ؛ مقایسه شود: در <i>اوستا</i> mərəzu- (در کردی mil «گردن») با تبدیل خوشهٔ همخوان -rd- به -l- در گویش‌های یاد شده با معنی‌های گوناگون به کار می‌رود: در ایبانه این واژه به معنی «کتف» است و در ابوزیدآبادی به معنی «پشت» (مانند mölbō «پشت‌بام» ←).	
möl (ابوزیدآباد)	mol ←
mola (ایبانه)	mol ←
molāj (ابوزیدآباد)	melāj ←
mölbō (ابوزیدآباد)	پشت‌بام
	mol ←
mölīd-(möl-) (ابوزیدآباد)	mālā'an ←
moljī (ابوزیدآباد)	malī ←
moljika (ابوزیدآباد)	malī ←
mollā (ابوزیدآباد)	māllō ←
molmolī (هنجن)	mojmojak ←
mölül (ابوزیدآباد)	melül ←
molüša (ابوزیدآباد)	سبوس گندم و جو
mōme (بیدهند)	mā⁴ ←
mōmō (ایبانه)	mā⁴ ←
mon (دلجان، میمه، نراق)	ma² ←
mon(d)-(mūn-) (قهرود)	mand-(mön) ←
moqolī (ابوزیدآباد)	حیله‌گری
mor¹ (جوشقان، ابوزیدآباد)	مُه
mor² (ابوزیدآباد)	پرنده‌ای انگورخوار
mōr (بیدهند، ایبانه، طره)	mār ←

morāfia (جوشقان)	جنگ و دعوا، مرافعه
morda (ابوزیدآباد)	morda ←
mordār (ابیانه)	ماه مرداد
mōrdūna (هنجن)	mālūna ←
morg (نوشآباد)	گره
mōrīje (ابوزیدآباد)	marendezi ←
mōrīnje (فریزهند)	marendezi ←
mōrjā (یارند)	marendezi ←
mōrja (کمجان)	marendezi ←
morjūna (ابیانه) mūrčā (محلالت) mūčūna (فریزهند، قهرود، بیدهند، یارند، یارندآباد، یارند)	
mūrjū (جوشقان) murčūna (بادرود)	
	مورچه، موریانه
	mālūna ←
morq (ابیانه)	marq ←
morvōrīd (ابوزیدآباد)	mirī ←
morzā'a (جوشقان)	mazraza ←
mōs (ابیانه)	mās ←
mōsā (فریزهند)	māsā ² ←
mosalmō (ابوزیدآباد) mosolmūn (ابیانه)	مسلمان
mosolmūn (ابیانه)	mosalmō ←
moš (ابوزیدآباد) mošt (فریزهند، ابیانه) müš (ابوزیدآباد) müšt (ابیانه، یارند، یارندآباد) müšta (طره)	
(بیدهند)	
	مشت
mošgü (ابیانه)	mosalmō ←
	شکوفه
	پهلوی viškōfak ، فارسی بشکوفه
mōšī (ابوزیدآباد)	ماشین
mōšt (ابیانه، فریزهند)	moš ←
mošt-o-māl (ابوزیدآباد)	مشت و مال
mot(a)- (mok-) (جوشقان) mejū- (mej-) (گز)	مکیدن
mētin (mēž-) در کردی، māč- (*maič-) ؛ مقایسه شود: در کردی	برآمده از ریشه māč- (*maič-) ؛ مقایسه شود: در کردی
	(مک -)، مزیدن (مز)

motbax (ایبانه) *motvax* (یارند)

آشپزخانه، مطبخ

motakā (یارند) *moteka* (خالدآباد) *motkā* (فریزهند) *motako* (جوشقان)

بالش، متکا

motako (فریزهند)

bālaš ← *mālīn*

moteka (یارند)

motakā ←

motkā (خالدآباد)

motakā ←

motvax (یارند)

motakā ←

mou (بادرود)

motbax ←

mōva (ابوزیدآباد)

mā² ←

mōvūt (ابوزیدآباد)

mā³ ←

mox (ایبانه، ابوزیدآباد، بیدهند، خالدآباد، طره، چیمه، یارند)

ماهوت

mōy (ابوزیدآباد)

mayz ←

mōyašū (ایبانه)

mā⁴ ←

mōyazan (ایبانه) *mōyžene* (ابوزیدآباد)

مادرشوهر

mōye (ایبانه)

مادرزن

mōy-gā (ازوار)

mā³ ←

mōy-pīre (ابوزیدآباد)

ماده گاو

mōyūn (ابوزیدآباد)

پدرزن، مادر پیر

mōyžene (ابوزیدآباد)

مانند، مثل

moz (ابوزیدآباد)

mōyazan ←

moza-angoš (ابوزیدآباد)

mezd ←

mozēnna (قهرود) *mozon* (جوشقان)

بند انگشت

mozon (قهرود)

مثل اینکه

možā (بیدهند، طره)

mozēnna ←

moža (فریزهند، ابوزیدآباد)

mejja ←

mü (ایبانه، قهرود، بادرود، میمه، بیدهند، طره، کمجان، خالدآباد، فریزهند، هنجن، نسلج)

mejja ←

müč (بیدهند، طره)

mī³ ←

müčün (محلات)

moč ←

müja (قهرود)

morjūna ←

mujmujū (بادرود)

mejja ←

mühüm (قهرود)

māslise ←

mī² ←

mül (فریزهند)**mülāya** (هنجن)**mulū** (بادرود)**mūn** (ابیانه)

در پهلوی mānak و menītan هر دو از ریشه *man- «فکر کردن»؛ پهلوی gumān،

فارسی گمان (>wi-māna*)

← mol

← melāka

← mala¹

فکر، تفکر

← mūnoya-(mūn-)، mān

← mūd-(mūn-)

شبیه بودن

mūnā-(mūn-) (گز)**mūd-(mūn-)** (قهرود) **mūnā-(mūn-)** (گز)

از ریشه *mān- «مانند بودن شباهت»: پهلوی mānāk، فارسی مانستن (مان-)، کردی

mīnin (mīn)

← mā⁴**mūne** (فریزهند، یارند، چیمه)**mūnoya-(mūn-)** (قهرود)

فکر کردن، باور کردن، اعتقاد داشتن

← mūn

← morjūna

mūrča (ابوزیدآباد، قهرود، بیدهند، یارند)**mūrčakata** (ابوزیدآباد)

لرز، تشنج، خواب رفتن پا و دست

mūrčūna (جوشقان)

← morjūna

mūrd (ابوزیدآباد)

گونه‌ای حشره که پرواز می‌کند و بیشتر به رنگ سبز است.

mūrd (جوشقان، ابیانه) **mūrt** (ابوزیدآباد)

درخت آس‌دانه، مورد

mūrdūna (چیمه)

← mālūna

müre (ابوزیدآباد)

مهره

mūrenje (جوشقان)

← marendezi

mūrjū (بادرود)

← morjūna

mūrt (جوشقان، ابیانه)

← mūrd

mūrūna (بیدهند)

← mālūna

mūs (جوشقان)

بوسه

← būsā- (būs-)

mūsaqāl (جوشقان)

سوت گلی

mūsūre (جوشقان)

شلوار تنگ

mūs¹ (ابوزیدآباد، قهرود، فریزهند) **mūs²** (ابوزیدآباد)

موش

mūs² (ابوزیدآباد)

← moš

mūšī (فریزهند)

چراغ موشی

mūšī- gersūj (فریزهند)

mūškūr (ابوزیدآباد)

mūšküre (هنجن)

mūšt (ابیانه، یارند)

mūš-telā (بیدهند)

mūva (ابیانه، کمجان)

mūža (یارند)

mya (میمه)

čerā-mūšī ←

چراغ گردسوز

mīškūr ←

mīškūr ←

moš ←

تلهٔ موش

mēva ←

mejja ←

mēva ←

N

<i>nā</i>¹ (میمه) <i>nað</i> (جوشقان) <i>na</i> (فریزهند، چیمه، ابیانہ، بادرود، بیدهند، طره)	نای، گلو
<i>nā</i>² (قہرود، فریزهند، بادرود) <i>nū</i> (ابوزیدآباد)	آن
<i>nā</i>³ (طره)	<i>nō</i>² ←
<i>na</i>¹ (طره) <i>nā</i> (ابیانہ، ابوزیدآباد، نشلج، میمہ)	<i>na</i>¹ ←
<i>na</i>² (جوشقان)	نہ، نخیر
<i>nā'amīd</i> (ابوزیدآباد)	<i>nā</i>¹ ←
<i>naə</i> (میمہ)	نامید
<i>nabada</i> (میمہ)	<i>nā</i>¹ ←
<i>nāband</i> (جوشقان، ابیانہ)	مبادا
<i>nā-bī</i> (ابوزیدآباد)	گردن بند، نای بند
<i>nabīra</i> (فریزهند)	<i>nā</i>¹ ←
<i>naböt</i> (ابوزیدآباد)	آن یکی
	<i>abī</i> ←
	نبیره
	خوراک لذیذ
	بی گمان از نبات (← <i>nebāt</i>)
<i>nač</i> (ابوزیدآباد) <i>nača</i> (قہرود، نراق، بادرود، نشلج)	<i>nebāt</i> ←
	خوب، نغز

باید با سغدی *naγz* (= فارسی نغز) هم‌ریشه باشد، ولی ریشه و روند دگرگونی آن بر نگارنده روشن نیست.

← *naštar*

← *nač*

بیمار، ناخوش

ناچاق

ناچار، بیمار

گوسفند بیماری که از چریدن پیرمیزد.

ناچار، بدون چرا

nača (ابوزیدآباد)

nāčāq (ابیانه)

nāčār (قهرود، ابوزیدآباد)

nāčer (جوشقان)

• آیا ربطی با واژه ناچر (*nāčer*) کردن در گویش کاشان به معنی «ناقص کردن، معیوب کردن» دارد؟

ناراحت، غمگین

nādelgrūn (جوشقان)

آمیخته‌ای از *nā'* (←) «گلو» و دلگیر - (دل‌نگران)

نادان

nādō (ابیانه) *nādūn* (ابوزیدآباد)

nādūn (ابیانه)

← *nādō*

خطرناک

nāemn (ابیانه)

ناامن

طره، ابیانه بیدهند (*nōf*) (ابیانه، ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد، چیمه، یارند، فریزهند، بیدهند، قهرود) *nāf* (ولوگرد)

ناف

اوستا *nāfah*، پهلوی *nāfak* «ناف»، کردی *nāwik*، ارمنی *nah-* (در واژه *nahapet*

«بزرگ خانواده»)، اورامانی (در روستای اورامان تخت) *naha* (در دو مورد اخیر با تبدیل

-f به *-h*)

نفر

nafar (ابیانه)

نفس‌تنگی

nafasgīra (کمجان)

← *agīra*

نارس، میوه نرسیده

(ابوزیدآباد) *negeda* (جوشقان) *nagat* (نراق)

بازتاب آینه‌ای «مادی» شکل جنوب‌غربی (پارسی) نارس است به معنی «نرسیده، نیامده» - با

علامت نفی *na-* و حالت مفعولی فعل *-gam* * («آمدن») ویژه زبان‌های شمال‌غربی *-gad* (از

*gata-؛ مقایسه شود: کردی (hāt(in) < *āgāta-), بلوچی ātk (< *āxt-). این هماهنگی گویشی به روشنی در āmat (فارسی میانه) / āyad (پارتی) دیده می‌شود.

← nāras

ترسو

ناگوار (؟)

nagovār (ابوزیدآباد)

نخ

nāx (طره) (ابیانه، طره) nāy (بادرود)

نقاره

nayāra (ابوزیدآباد)

نگین (انگشتی)

nayīm (ابیانه)

نقشه

naysa, nayše (ابوزیدآباد)

← naysa

خنازیر (غده زیر گلو)

mayše (ابوزیدآباد)

nayūlūse (یارند)

nūma (ابیانه) (قالهر) nōngal (بادرود، یارند) nōme (جوشقان) nōa (فریزهند، قهرود) nāhā (طره،

ایشان، آنها

← ōnā

نیست

naha (جوشقان)

nōlī (جوشقان) niali (طره) neholī (قهرود، نوش‌آباد، محلات) nālī (فریزهند، ابیانه) nāhālī (بادرود)

تشک

در فارسی کاشان نالی به همان معنی. در شاهنامه نیز به معنی «تشک» و به شکل نهالی آمده است.

نهنگ

nahang (ابیانه)

زیاد، بسیار، آن مقدار

naham (قهرود)

آن موقع، آن وقت، پس از

nahmal (ابوزیدآباد)

نوکر

naukar (ابیانه) nūvkar (ابیانه) noukar (جوشقان)

نجار

najjār (ابوزیدآباد)

آن‌طور

nājūr¹ (ابوزیدآباد)

از nā «آن» (← nā²) و جور

← nējūr

ناجور

nājūr² (ابیانه)

از فارسی ناجور

بسیار گرسنه

nāk (گز، ازوار)

مقایسه شود: لری **nāk** «تنگدست، بی‌بضاعت» ظاهراً از ***anavāk** (> ایرانی میانه **-a*** **nipāk** «بی‌نوا، فقیر»؛ فارسی نوا «دارایی، اسباب، سامان، برگ خانه»، بی‌نوا «بدبخت، تنگدست». این تکواژ از **ni-pāk** فارسی میانه می‌آید به معنی «گرو، رهن» که در سغدی **nipāk** خوارزمی **nibāk** و بلخی **nivaγo** یا **navaγo** نیز ثبت شده است — از ایرانی باستان ***ni-pāka-** «گرو، رهن» (ریشه **-pā*** «نگهداری کردن، حفاظت کردن» با پیشوند فعلی **(-ni)***). در ارمنی باستان گونه **nepak** این تکواژ آمده است به معنی «نوعی مالیات که به شکل جمع‌آوری مقدار معینی حشرات و خزندگان زیانکار از هر جامعه روستایی در مدت زمانی از طرف دولت اخذ می‌گردید».

• یا به معنی «رمق» در محاوره فارسی تهران نیز باید از همین نوا باشد (مقایسه شود: نوای حرف زدن ندارم). برای تحول صوتی **-avā-** به **-ā-** مقایسه شود: **بواد** < باد.

نچار

nāke (ابوزیدآباد) **nako** (قهرود)← **nāke****nako** (قهرود)

نعل

nāl (ابوزیدآباد، فریزهند) **nal** (ابیانه، کمجان، طره، ازوار)← **nāl****nal** (ابوزیدآباد، فریزهند)

آن طرف، آن سو، کنار

nāla¹ (ابوزیدآباد)

آمیخته‌ای از **nā** (← **nā²**) و **ala** «طرف، سو» (> ایرانی باستان **-arda***)، مقایسه شود: کردی **ālī** «طرف، سو»: **vī ālī** «این سو»، **wē ālī** «آن سو»

← **nēla, ōla, āl****nāla²** (ابوزیدآباد)

ناله

نعلبکی

nālbakī (جوشقان) **nālbekī** (طره)← **nālbakī****nālbekī** (جوشقان)← **nāhalī****nālī** (قهرود، نوش‌آباد، محلات)

نام، اسم

nām (نشلج، ابیانه) **nūm** (قهرود)

نم

nam (ابیانه، طره، ابوزیدآباد)

نامه

nāma¹ (قهرود، ابیانه)

نماز

nāmāz (ابیانه) **nūmāz** (ابوزیدآباد) **nemāz** (میمه) **nama** (فریزهند، ابوزیدآباد)• **nemāz-deyargā** (ابوزیدآباد) — «نماز عصر» • **nemāz-pīšngā** (ابوزیدآباد) — «نمازظهر» • **nemāz-šev** (ابوزیدآباد) — «نماز شب»

پهلوی namāč «احترام، تعظیم، عبادت»، namāč burtan «تعظیم کردن» = نماز بردن در فارسی کلاسیک

nama (میمه)

← **nāma²**

namak (ابوزیدآباد، هنجن) **nemak** (بادرود) **nemek** (ابوزیدآباد، ایبانه، فریزهند) **nomāk** (طره، ایبانه) **nūmāk** (ایبانه) **nomak** (یارند)

نمک

namakdūn (ابوزیدآباد) **nemakdō** (قهرود)

نمکدان

nāmehrebō (ابوزیدآباد)

نامهربان

← **mehrebō**

nāmerdūna (ابوزیدآباد)

نامردانه

nān (هنجن، یارند)

آن، او

nāna (ابوزیدآباد، بیدهند) **nane** (هنجن) **nanagord** (جوشقان، بادرود، کمجان) **nana** (قهرود) **nanaje** (ازوار)

مادربزرگ

یکی از واژه‌های «کودکانه» که در بیشتر زبان‌های خاورمیانه و خاور نزدیک، از کهن‌ترین دوره‌های تاریخی تا به این زمان، به شکل‌ها و ترکیب‌های گوناگون آمده است. باوجود دیرینگی، این واژه بن‌واژه معینی ندارد، زیرا چنین واژگانی در هر زمان و در هر گسترهٔ زبانی همواره به خودی خود شکل می‌گیرند. ننه در فارسی و واژه‌های nan و nani در ارمنی از همین‌دست واژگان و به همین معنی هستند. واژهٔ nanai که نام ایزدبانوی معروف میان‌رودان است و در گسترهٔ ایران هم ردپایی از خود باقی نهاده نیز بی‌گمان از این واژه‌های خودساخته است.

• در هنجی با gord «بزرگ» (← gerd¹)، در ازواری با پسوند مصغر -je

← **mājān**

nanā¹ (فریزهند) **nanū** (ایبانه، کمجان، فریزهند) **nānī-wačā** (قهرود) **nanī** (هنجن)

گهواره

از گروه واژگان «کودکانه»

nanā² (ایبانه)

ننناع

nana (جوشقان، بادرود، کمجان)

← **nāna**

nanagord (هنجن)

← **nāna**

nanaje (ازوار)

← **nāna**

nāndegar (جوشقان) <i>nōndaqar</i> (قهرود)	آن قدر
nane (ابوزیدآباد، بیدهند)	nēndaqar ← daqar
nanga (ابیانه)	nāna ← دشنام
nanī (قهرود)	nanā ¹ ← ننگه
nānī-wača (ابیانه، کمجان، فریزهند)	nanā ¹ ← اندک
nanja (ابوزیدآباد، قهرود)	nanā ¹ ← نپخته
nanū (فریزهند)	ناپرهیزی
napā'a (جوشقان)	کوچک
nāparzī (ابوزیدآباد)	naqaja ← زیرمین
naqaja (قهرود) <i>naqajalī</i> (نوشآباد) <i>negla</i> (جوشقان) <i>neqeje</i> (قهرود)	از نقب، نقبه
naqajalī (نوشآباد)	نقره
naqma (قهرود)	نر
nāqra (ابیانه) <i>noqra</i> (ابوزیدآباد)	نارنجستان
nar (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)	نارس، میوه نرسیده
nāranjassō (ابوزیدآباد)	فارسی نارس
nāras (ابیانه)	nagad ← بزغاله پنج ساله نر
narboz (ابیانه)	بز نر
nardevūn (هجن) <i>nuardevūn</i> (بادرود) <i>nardibūn</i> (بیدهند، فریزهند، نوشآباد)	نردبان
nardibūn (بادرود)	nardevūn ← نارنج
nārenj (ابیانه)	چمنزار
narjāriya (دلیجان)	از مرغزار (s)
narmā (ابوزیدآباد)	نرم
narmelū (جوشقان)	تکه پارچه‌ای که برای پاک کردن دیواره‌های تنور از آن بهره می‌برند.

nar-tavar (ازوار)

تبر هیزم شکنی

تبر نر - کنایه از بزرگی و تیز بودن تبر

nārū (ابیانه)

نوروز

nārūj (ابوزیدآباد)

آنروز

naryū (محلات)

اسب نر

«نریان: اسب نر و هر ستوری» (فرهنگ نفیسی)؛ «مقابل مادیان» (لغتنامه). این واژه احتمالاً در پی قرینه سازی (analogy) با mādyūn (←mādayūn) شکل گرفته است.

nāsāzī (قهرود)

ناسازی

nasbe -šev (یارند) **nesbešau** (هنجن) **nesvešav** (ابیانه)

نصف شب، نیمه شب

nāsūli (جوشقان)

لاغر

ناسور

našoq (نوش آباد)

بزرگ

naštar (ابوزیدآباد، قهرود)

بهتر

صفت برتر از nač (←)

nač ←**nātemōm** (ابوزیدآباد)

ناتمام

nātevō (ابوزیدآباد)

ناتوان

nova (قهرود، بیدهند، هنجن، ازوار) **neva** (کمجان) **nawā** (ابوزیدآباد، ابیانه، بادرود، طره) **nava** (یارند، بادرود)

نوه

navad (طره) **navay** (ابوزیدآباد)

نمد، فتر

navandūl (ابیانه، جوشقان)

نسل چهارم، فرزند نوه

ظاهراً از نو(ند)آل، یعنی آل نوه. شاید هم بخش پایانی dūl- همان دور باشد که در این صورت معنی ترکیب: «نوه دور - نسل دوم به بعد» است.

nāvax (ابوزیدآباد)

همان وقت، آن وقت

از nā «آن» و وقت (←vax)

navay¹ (طره)**navad ←****navay²** (ابیانه) **nevey** (هنجن، یارند)

گونه ای روپوش زمستانی آستین بلند، بیشتر از جنس نمد

در پی دگرگونی معنایی از navay¹ («نمد») (←navad) پدید آمده است.**nāvkar** (ابیانه)**naikar ←**

nawā (کمجان)

nawīra (هنجن، ابوزیدآباد) *netīja* (کمجان)

nāx (ایبانه، طره)

naxāla (ایبانه)

nāxan (نخلج) *nāxon* (فریزهند) *nāxūn* (میمه، قالهر) *nāxō* (بادرود) *noxo*

(قهرود) *nuxūn* (طره، ایبانه) *nōxon* (ابوزیدآباد)

← **nava**

نبیره، نتیجه

← **nāy**

شن، نخاله

ناخن

در پهلوی *nāxun*، در فارسی ناخن، در کردی *naynik* و *naynuk*

naxl (ابوزیدآباد)

گونه‌ای اتاقک چوبی کوچک با سقف گنبدی که در مراسم عزاداری عاشورا به‌وسیلهٔ عزاداران حمل می‌شود.

naxlessō (ایبانه)

نخلستان

nāxō (بادرود)

← **nāxan**

nāxod (جوشقان) *naxoy* (ایبانه، طره) *nāxoy* (هنجن) *naxāy* (کمجان، یارند) *nāxūn*

(قهرود) *nōxod* (بادرود، چیمه) *nāxūm* (بیدهند)

نخود

پهلوی *naxōt*، فارسی نخود، تاجیکی *nod*، کردی *nōd* > ایرانی باستان *-nahwata** (بیلی)

naxāy (هنجن)

← **nāxod**

naxāy (هنجن)

← **nāxod**

nāxon (یارند، نخلج)

← **nāxan**

nāxončīna (ایبانه) *nōxončīna* (طره، ایبانه)

قیچی پشم‌چینی

← **āvrīu**

nāxoy (کمجان، یارند)

← **nāxod**

naxoy (طره، ایبانه)

← **nāxod**

naxrāz (محلالت) *noxrōz* (ایبانه، طره، چیمه، میمه، جوشقان) *noxrāz* (ابوزیدآباد)

بز نر دوساله به بالا، پیشرو گله، میش پیش‌آهنگ

مقایسه شود: در فارسی کلاسیک *نَهاز* «آن گوسفند بُود که در پیش گله رود و آن را به تازی «هادی» خوانند» (فرخ‌نامه، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ص ۲۸۴). برای آگاهی از خاستگاه

این واژه رجوع شود به: مقدمه، بخش هم‌ویژگی‌های لغوی و گویش‌های گروه ایبانه

← **pēšgāl**

nāxūn¹ (میمه، قالهر)**nāxūn²** (بادرود، چیمه)**naxūn** (بیدهند)**nay¹** (ابوزیدآباد)**nay²** (ابوزیدآباد)**nay³** (ابیانه)**nay⁴** (ابوزیدآباد)

ظاهراً معانی «ساق پا» و «چوب خط معاملات» (← **nay^۳**) نتیجه دگرگونی معنایی **nay¹** (←) هستند.

نهادن، گذاشتن (ابوزیدآباد) **nōwa-(n-)** (ابیانه، قهرود، بادرود) **nāya-(n-), nōya-(n-)** برآمده از ***ni-dā-*** (ریشه ***dā-** «گذاشتن، نهادن»؛ فارسی نهادن (نه -)، کردی **dāynān** (←) هستند.

nāz (ابوزیدآباد، ابیانه)**naza** (ابوزیدآباد)**nazād** (نراق، برزک، دلیجان، اراک، ساوه) **nezā(d)** (جوشقان)

فرزند زن از همسر دیگر، پسر یا دختر ناتنی

گورگ مورگنستیرنه (در «جشن نامه سیدحسن تقی زاده»، لندن، ۱۹۴۲، ص. ۲۰۸) گونه **anazā** (به همین معنی) را از آشتیان می آورد و می پندارد که آن در گستره زبان ها و گویش های ایرانی منحصر به فرد است و جای دیگر دیده نشده است. اکنون با ثبت گونه های جدید این تک واژ در حیطه گویش های کاشان، دلیجان و اراک و ساوه این گفته نامبرده صلاحیت خود را از دست می دهد.

• تک واژی است بسیار ارزشمند برای تاریخ روابط اجتماعی و به ویژه خانوادگی ایران باستان که هیچ شاهی از آن در متون باستان و میانه به زبان های ایرانی دیده نشده، ولی از پشتوانه کهنی برخوردار است. بی گمان از ایرانی باستان ***anya- zāta-** می آید به معنی «دگرزاد، از (مرد) دیگر زاده شده». مورگنستیرنه همتر از این تک واژ باستانی هندوایرانی را در متون ودایی کاویده است که به شکل **anyā-jāta-** و به همان معنی دوبار در رگ ودا آمده است (همان جا؛ همچنین نگاه کنید: Grassmann، ص. ۴۹).

nazarā (ابوزیدآباد)

دیگر، از این روی

← **nāxan**← **nāxod**← **nāxod**

نی (ساز بادی)

نباید

چوب خط معامله شیر و مواد مایع

← **nay¹**

ساق پا

nazdīk (نراق) <i>naždīk</i> (قهرود) <i>naziūk</i> (ابوزیدآباد) <i>nazīk</i> (ابیانه)	نزدیک
nazdīk (نراق)	نزدیک
nazīk (ابوزیدآباد)	nazdīk ←
nāzok (نوشآباد) <i>nazūk</i> (ابوزیدآباد، قهرود)	نازک
nazūk (نوشآباد)	nāzok ←
nazūk (قهرود)	nazdīk ←
naždīk (نراق)	nazdīk ←
nəjek (جوشقان، میمه)	nēzg ←
nək (میمه)	nok ←
nē (ابوزیدآباد) <i>nīm</i> (نشلج) <i>nobon</i> (بادرود، طره) <i>nīn</i> (فریزهند، ابوزیدآباد، قالهر)	این
nēāla (جوشقان)	nēla ←
nēan (ابوزیدآباد)	اینجا
nebāt (یارند) <i>nobāt</i> (هنجن)	نبات
nefa-šalvāl (بادرود)	naböt ←
	خشتک شلوار
	لیفه شلوار
nefrī (ابوزیدآباد)	نفرین
negeda (ابوزیدآباد)	nagad ←
negarān (قهرود)	نگران
negla (جوشقان)	naqaja ←
ney (ابوزیدآباد)	نق (زدن)
nehāl (ابوزیدآباد)	نهال
nēham (ابوزیدآباد)	اینهم
nehār (ابیانه)	ناهار
nehen (ابوزیدآباد، برژک، ازوار)	هیولا، غول، دیو

بی‌گمان شکل دیگر **نهنگ** است (← *nahang*). جالب‌توجه آن است که در هیچ‌یک از گویش‌های ایرانی نام این جانور همچون واژه‌ای مترادف «غول» یا «دیو» ثبت نشده است، ولی برداشت مردمی این‌چنینی از «نهنگ» ظاهراً باید ریشه‌ای کهن داشته باشد، چنان‌که در کتاب رد فرق دینی (باب یک، ۲۵)، اثر نویسنده ارمنی قرن پنجم میلادی یزیدک کولباتسی (گنجینه‌ای با ارزش برای بازسازی بسیاری از عناصر باستانی دینی و عقیدتی ایران باستان) عیناً چنین برداشتی را از «نهنگ» می‌بینیم. بنابه گفته یزیدک، نهنگ‌ها (ارمنی *nhang*) از

*nihang یکی از نموده‌های دیوان هستند. در آب زندگی می‌کنند و گاه به شکل زن و گاه به صورت سگ دریایی نمایان می‌شوند و شناگران را به ژرفای دریا می‌کشند و می‌کشند.

nehōlī (طره)

nējūr (ابوزیدآباد)

nēla (جوشقان) **nēāla** (ابوزیدآباد)

nēm (هنجن) **nā** (جوشقان) **nā** (یارند) **nēmey** (ابیانه) **nēma** (ابوزیدآباد)

nēma (ابیانه)

nemā'an (جوشقان)

nemak (هنجن، ابوزیدآباد)

nemakdō (ابوزیدآباد)

nemāz (ابوزیدآباد)

nemek (بادرود)

nēmōv (دلیجان)

nēmey (یارند)

nēn (جوشقان، هنجن، چیمه، فریزهند، ابیانه)

nēna (جوشقان، ابیانه، هنجن، چیمه، فریزهند)

nēndaqar (جوشقان)

nēndaqarjele (جوشقان)

nepēčivōva (ابوزیدآباد)

neqeje (قهرود)

nēra (یارند)

ظرف سفالی بزرگ بیضی شکل با سوراخی در میان آن (به قطر کم و بیش ده سانتی‌متر) که از سه پایه آویزان می‌کنند و درونش ماست می‌ریزند و با تکان دادن آن کره به عمل می‌آورند. در دیگر جاها برای این منظور از مشک نیز استفاده می‌کنند.

• در فارسی دری نیره. ظاهراً از ریشهٔ (*nī- - *nai- «فشار دادن، زدن، کره به عمل آوردن»؛ مقایسه شود: در هندی باستان návanīta- «کره تازه»

← **nāhālī**

این‌طور

← **nājūr¹**

این‌سو، این‌طرف

← **nala**، **ōla**

اینها، ایشان

← **nēm**

نشان دادن، نمایان کردن

← **namak**

← **namakdūn**

← **nāma²**

← **namak**

کرایهٔ آب برای آبیاری مزرعه و باغ

← **nēm**

این (مذکر)

این (مؤنث)

این‌قدر

← **nāndegar**

این مقدار کم

← **daqar**، **nēndaqar**

نیخته

← **naqaja**

← **mašk**

nesāyeda (ابوزیدآباد)

بخش تاریک کوهپایه، جایی که آفتاب نمی‌تابد و بیشتر در سایه می‌ماند، خانه‌ای که در سایه کوه از چوب و خاشاک درست کنند.

نسر، «جایی از کوهستان و جز آن که آفتاب کمتر بر آن تابد یا هرگز نتابد» (لغتنامه). مقایسه شود: در پارسی nisāg «بدن سایه»؛ جای نام Nisā نیز گویا از این گروه واژگان است (ایلیا گرشویچ، ویلهلم آیلرس). سرواژه این مدخل در پی ادغام گونه اصیل با سایه به وجود آمده است. گونه nesāyeda نیز به همین معنی در ابوزیدآبادی ثبت شده است.

nesbešau (هنجن)

nesf (ایبانه) **nesfā** (ابوزیدآباد)

nesfā (ایبانه)

nesvešav (ایبانه)

nešīn (ایبانه)

nešō (قهرود) **nešūn** (ابوزیدآباد)

nešūn (قهرود)

netīja (هنجن، ابوزیدآباد)

neva (قهرود، بیدهند، هنجن)

nēvar (جوشقان)

neve/ušt-(nevēs-) (ابوزیدآباد) **nevüšt-/nüšt-(nüš-)** (قهرود) **nomüšt-** (ایبانه) **(nomüs-)**

نوشتن

nevey (هنجن، یارند)

nevüšt-/nüšt-(nüš-) (قهرود)

nevüšta (قهرود)

neyassō (نراق) **neyjār** (ابوزیدآباد)

neydast (بیدهند)

← **nasbe-šev**

نصف، نیم

← **nesf**

← **nesbešau**

← **kün**

نشان

← **nešō**

← **nawīra**

← **nava**

این سو

← **navay²**

← **neve/ušt-(nevēs-)**

نوشته

نیزار

نیستان و نیزار

استخوان

این واژه نام توصیفی «استخوان» است: یعنی «نی دست»

← **pīša, astaxūn**

← **neyassō**

neyjār (نراق)

nēza, naza (ابوزیدآباد) **nūzan** (طره، ایبانه) **nēzan** (یارند) **nōzanī** (جوشقان، ایبانه، یارند)

(ازوار)

این‌طور، چنین، این‌گونه، این‌چنین

← **nazād**

nezā(d) (نراق، برزک، اراک، ساوه)

← **nēza**

nēzan (ابیانه، یارند، جوشقان)

nājek (جوشقان) (قهرود) **nūjge** (جوشقان) **nījga** (جوشقان، کمجان، طره) **nēžg** (ابیانه) **nēzg** (قالهر) **nījk** (میمه،

عدس، مرجمک

واژه‌ای جالب‌توجه است و بی‌گمان اصیل؛ مقایسه شود: در کردی **nīsk** فارسی نسک،

نzk، کلهری **nežī** در اراک **nask nešk**

← **nēzg**

nēžg (جوشقان، کمجان، طره)

این

nī (ابوزیدآباد، بادرود)

← **nēm**

nīā (هنجن)

← **nēm**

nīa (جوشقان)

← **nāhālī**

nīālī (جوشقان)

از آنجا

nībī (ابوزیدآباد)

← **ābī**

ničīn (محلات)

وجین

واژهٔ وجین در فارسی ظاهراً باید بازماندهٔ ***abi-kana** یا ***awa-kana** ایرانی باستان

باشد. گونهٔ محلاتی از ***ni-kana**

اینجا

nīdeja (ابوزیدآباد)

آنجا

nīgde (ابوزیدآباد) **nījje**, **nījeje** (قهرود)

← **ēnde**

nījga (جوشقان)

← **nēzg**

nījeje (ابوزیدآباد)

← **nīgde**

nījje (ابوزیدآباد)

← **nīgde**

nījk (قالهر)

← **nēzg**

nīl (ابیانه)

نیل (رنگ حاصل از گیاه نیل)

nīm¹ (ابوزیدآباد)

← **nē**

nīm² (طره، قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

نیم، نصف

nīm-dang (ابوزیدآباد)

نیم‌دانگ

nīmešk (زفره) **maske** (فریزهند، طره، بیدهند، ابیانه)

کره، نمشک

بیشتر گویش‌ها و زبان‌های ایرانی غربی برای «کره» واژگان برآمده از *karak* پهلوی (ارمنی *karag*) را به کار می‌برند (*kara* ←). از این‌رو، سرواژه این مدخل ارزش ویژه‌ای دارد، زیرا ظاهراً افزون‌بر گویش‌های گروه ابیانه، تنها در تاتی به همان شکل (*nīmešk*) ثبت شده است. بیرون از گستره گویش‌های مرکزی این واژه را در کردی نیز می‌بینیم: *nivīšk* به معنی «کره» (مقایسه شود: *rūnē nivīšk*). گونه *maske* در زفره‌ای همان است که در فارسی افغانستان و تاجیکستان می‌بینیم و به شکل **مسکه** (روغن مسکه) در دری و فارسی خراسان نیز آمده است. خاستگاه *nīmešk* (و گونه کردی آن) روشن نیست. آیا می‌توان آن را برآمده از *-nai** دانست (*nēra* ←) (s). واژه *maske* (**مسکه**) نیز وجه تسمیه روشنی ندارد؛ از *maška-* با تبدیل *-š-* به *-s-* (s)

• اشتقاق واژه **مسکه** به نظر هنینگ وابسته به ریشه ایرانی باستان *manθ-* «تکان دادن، تکان خوردن» است که در بومهن نیز دیده می‌شود.

nīmsūja (ابوزیدآباد، ابیانه)

نیم‌سوز

nīmšūr (ابوزیدآباد)

چوبی دراز و کلفت برای کوبیدن نمد، قالی و گلیم هنگام شست‌وشو

از نمدشور (s)

nīn (بادرود، طره)

← *nē*

nīš (طره)

نیش

nīxo (بادرود)

خودش

nīyā (فریزهند) *nīye* (چیمه، ابیانه، بادرود، طره)

آنها

nīye (فریزهند)

← *nīyā*

nīzani (جوشقان، ازوار)

این‌طور که

nō¹ (قهرود، طره، بادرود، ابیانه، فریزهند، چیمه، کمجان، میمه) *nūn* (ابوزیدآباد) *nū* (ابوزیدآباد)

نان

nō² (ابیانه، طره، یارند، فریزهند) *nūn* (قالهر)

آن

noa (جوشقان)

← *nāhā*

nobāt (یارند)

← *nebāt*

nōdard (فریزهند)

گلودرد

نای‌درد (← *nā'*)

nōf (طره، ابیانه، بیدهند، ولوگرد)

← *nā*

nōylisū (خالدآباد) *nōylisū* (بیدهند)

سیب آدم

آمیزه‌ای از $nō\gamma - *nō\gamma ol$ (← $nā'$) + پسوند مصغر $-ol$ و $sī$ «سیب» (← $sōw$)، یعنی «سیب نای، سیب گلو»

• در فارسی کاشان: **ناقلوسیه** «برآمدگی گلو»

nōylisū (خالدآباد)

noh (قهرود، ابیان، ابوزیدآباد)

nohode (قهرود) **nonze** (ابوزیدآباد) **nozzah** (ابیانه)

nohon (نشلیج)

nōjūrī (قهرود)

nok (ولوگر) **nūk** (فریزهند، ابیان، کمجان، قهرود، یازند، ابوزیدآباد، ولوگر) **nāk** (میمه) **nāj** (نراق)

منقار، نوک

nōkūr (ابوزیدآباد)

خیس

در خراسان نا، ناک - «رطوبت و بوی ناشی از آن»؛ **نمور**، **نموک** - «نمدار، با بوی نم»، **ناکش** «هواکش مستراح». واژهٔ ابوزیدآبادی بی‌گمان از $*nāk-bar$ (ناک‌بر) می‌آید به معنی «نمدار، نمناک، خیس» (مقایسه شود: فارسی و خشور، دستور، نمور در بالا). در بعضی از گویش‌های کاشان، مانند ابوزیدآبادی یک **nōkūr** دیگر نیز وجود دارد به معنی «خسیس، کنس، بی‌معرفت» که از نظر تکوینی ربطی با سرواژهٔ این مدخل ندارد، ظاهراً شکل گویشی نان‌کور است.

nōlī (بادرود)

nomāk (یارند)

nomak (ابیانه)

nōmbī (ابوزیدآباد)

← **nāhālī**

← **namak**

← **namak**

دیگران

← **vādī**، **nībī**، **čandībī**، **čībī**، **ēvdī**، **abī**

nōme (بادرود، یارند)

← **nāhā**

nōmvaxt (چیمه) **nūmoṯa** (فریزهند) **nūnvaxt** (ابیانه)

آن‌گاه

nomūšt-(nomūs-) (ابیانه)

← **neve/ušt-(nevēs-)**

nōmzad (ابوزیدآباد) **nūmzāy** (فریزهند) **nūmzey** (یارند) **nūmzed** (هنجن)

nūmzaya (کمجان، طره)

نامزد

nön (ابوزیدآباد، یارند)

nōna (جوشقان)

nōndaqar (جوشقان)

nōndum (جوشقان)

nōndoče (ابوزیدآباد)

nōngal (قالهر)

nōnvō (قهرود) **nūnbā** (ابوزیدآباد)

این، او (مؤنث)

آن، او (مؤنث)

nāndegar ←

وارونه

آن دختر

nāhā ←

نانوا

آمیزه ای از نان و **bā** → *pāke «پزنده، آنکه می پزد»

sūrvā ←

nohode ←

نو، تازه

nāqra ←

نشانی

نان تفتان

درختچه

نوچه

ناودان

now ←

naikar ←

nava ←

آبشخور چوبی نیمه استوانه‌ای که از تنه درختان درست می کنند.

از ریشه ایرانی باستان ***naw** که پایه ناودان (←noudū) و ناو نیز هست.

nōwa-(n-) (ابوزیدآباد)

noxo (ابوزیدآباد)

nōxod (قهرود)

nōxon (طره، ابیان)

nōxončīna (طره، ابیان)

noxrāz (ابیان، طره، چیمه، میمه، جوشقان)

noxrōz (ابوزیدآباد)

nāya-(n-) ←

nāxan ←

nāxod ←

nāxan ←

nāxončīna ←

naxrāz ←

naxrāz ←

گوز، باد صدادار که از مقعد بیرون می‌آید. **nōy** (ابیانه، طره)
 واژه‌ای است بسیار ارزشمند - از ایرانی باستان ***nad-** «صدا در آوردن، آواز دادن» که به
 معنی «صدا، آواز»، تنها در برخی از زبان‌های ایرانی (اوستا **-nad**، ختنی **nāyai** «صدا»، آسی
nātun، **nätyn** «آه کشیدن» و پشتو **nūl** «حزن و غم») آمده است. روی هم رفته در سراسر
 گستره زبان‌های غربی ایرانی از این ریشه (به مثابه اسم فعلی) تنها گونه‌هایی به معنی «نی»
 ثبت شده است: پهلوی **nād**، پارتی **nad** «نی»، فارسی نای، فی. بنابراین معنی نخستین ریشه
 ایرانی باستان در ایرانی غربی تنها در گستره کاشان برجای مانده است.

← **wōy**، **gūz**، **vād**، **vōy**⁴

← **nohode**

← **nēza**

← **nō**¹

← **nā**²

← **nardevūn**

آنها (مؤنث)

← **nōq**

خوب، عالی

← **nok**

نان کوچک

از ***nānčak**

← **nēzg**

← **nok**

← **nām**

← **nāhā**

← **namak**

← **nāma**²

← **nōmvaxt**

← **nōmzad**

← **nōmzad**

← **nōmzad**

← **nōmzad**

nozzah (ابیانه)

nōzanī (ازوار)

nū¹ (ابوزیدآباد)

nū² (قهرود، فریزهند، بادرود)

nuardevūn (هنجن)

nūe (بادرود)

nūya (ابوزیدآباد)

nūhūrā (قهرود)

nūj (نراق)

nūje (ابوزیدآباد)

nūjge (قهرود)

nūk (چیمه، طره)

nūm (نشلج، ابیانه)

nūma (ابیانه، طره)

nūmāk (طره، ابیانه)

nūmāz (ابیانه)

nūmoṣa (فریزهند)

nūmzāy (فریزهند)

nūmzaya (کمجان، طره)

nūmzed (هنجن)

nūmzey (یارند)

nūn¹ (قهرود، طره، بادرود، ابیانه، فریزهند، چیمه، کمجان، میمه)

← **nō¹**

nūn² (ابیانه، طره، یارند، فریزهند)

← **nō²**

nūnbā (قهرود)

← **nōnvō**

nūnbendā (بادرود) **nūnbendā** (خالدآباد، هنجن)

تخته‌ای به شکل بیضی یا دایره به اندازه نیم متر که رویش پارچه کشیده‌اند و با آن نان را به دیواره تنور می‌چسبانند.

این وسیله نانواپی در گویش ابوزیدآباد tafdo نامیده می‌شود.

nūn-gobūdayā (کمجان) **nūn-γolomba** (یارند، هنجن، طره، هنجن، یارند)

(ابیانه)

نان کلفت، زمخت

nūn-γolomba (طره، هنجن، یارند)

← **nūn-gobūdayā**

nūn-γülümmā (ابیانه)

← **nūn-gobūdayā**

nūnvaxt (ابیانه)

← **nōmvaxt**

nūq (نشلیج، ابیانه، قهرود)

← **nōq**

nūvanga (ابوزیدآباد)

نان خالی

nuxūn (قهرود)

← **nāxan**

nūzan (طره، ابیانه)

← **nēza**

ō / o / ö

ō¹ (میمه، محلات)

āv ←

ō² (ابوزیدآباد)

az² ←

o (قهرود، ابیانہ) **ö** (ابوزیدآباد)

و (حرف ربط)

ö (قهرود، ابیانہ)

o ←

ō'anbār (ابیانہ) **ōmbar** (ابوزیدآباد) **ōwanbār** (نراق، محلات، زر)

آبانبار

شکل بومی ترکیبی فارسی از **ō** «آب» (←āv) و **anbār** > ایرانی باستان ***ham-pār-**

oberū (ابوزیدآباد)

ābrou ←

ōbī (ابوزیدآباد)

āvī ←

oberū (ابوزیدآباد)

ābādī ←

ōdahūn (فریزهند)

ōveyn ←

odū (نراق)

نخ

ōdumāy (ابوزیدآباد) **ōwdemāy** (فریزهند)

آب بینی، آب دماغ (بیشتر مایع)

čölm ←

odüva (ابوزیدآباد)

ālat ←

ōesda (آشتیان)

ābes ←

ofsör (ابیانه)

āfsār ←

oftāda (قهرود)

فقیر، افتاده

oftou (فریزهند)

āftāv ←

ōftōv (ابیانه، کمجان، طره)

āftāv ←

ōftov (قهرود)

ōftōw (ابوزیدآباد)

ōftowa (ابوزیدآباد، ایبانه)

oftua (فریزهند)

ōgora (جوشقان)

ōyōar (ایبانه)

آخور، جای خوراک خوردن چهارپایان، طاقچه‌ای در کنار دیوار که خوراک چهارپایان را در آن می‌ریزند.

گاه به معنی اسطبل و طویله نیز کاربرد دارد. در ابوزیدآبادی واژه *eskena* به این معنی به کار می‌رود.

oyverā (بیدهند)

ōhla(h) (چیمه)

ōhō (ابوزیدآباد)

ōhū (ابوزیدآباد)

ōīna (هنجن)

ōišan (ازوار)

ōjor (ابوزیدآباد)

ōjīl (ایبانه)

āftāv ←

āftāv ←

āftova ←

āftova ←

آش رشته

āy ←

سکسکه

alō² ←

are ←

āhū ←

āhīna ←

āvīšūn ←

ājor ←

آجیل

از *hadā-čiθra** (مارتین شوارتس، شفاهی)

anjīl ←

hōl ←

سوی، کنار، پشت

ōl (ایبانه، طره، گز)

ōl (ایبانه)

• *ba ōla čāp* (ایبانه) - «به سوی چپ»؛ • *ba ōla rāšt* (ایبانه) - «به سوی راست»؛ • *ōla*

kātan (ایبانه) - «افتادن (به پشت)»

از ایرانی باستان **ardaka* «طرف، سو»؛ مقایسه شود: در *arəḏah-* در پهلوی کتابی

ālak در فارسی میانه از ترفان *ārag*، در کردی *ālī*

nāla¹، **nēla**، **āl** ←

پاچه، ران

ōla-kūn (ایبانه)

یعنی «اطراف کون، پشت کون، چیزی که نزدیک کون واقع است» (*←ōla.kūn*).

ola (ابوزیدآباد)	alō² ←
ōlešī (ابوزیدآباد)	ālīšī ←
ōljum, ōljuma (جوشقان)	
گیاهی وحشی که در غذا استفاده می‌شود و در قدیم به جای صابون به کار می‌رفت.	
ōljuma (جوشقان)	ōljum ←
olla (ابوزیدآباد)	بدریخت، زشت
oloh (فریزهند، بیدهند)	alō² ←
ölöh (ایبانه)	alō² ←
olok (بادرود)	سوراخ
	höl, domena ←
olōnīya (ابوزیدآباد)	همیشه، همواره
olos (محلات)	سایبانه
olow (ابوزیدآباد)	alāw ←
olūma (ابوزیدآباد)	بدبختی، فاجعه، نکبت
احتمالاً از *olōw به معنی «آتش» (←alāw)، یعنی «آتش خداوندی، نکبت». یا ممکن است از ترکی ölüm «مرگ» (؟). شاید صورت جمع الم یعنی آلام ، به معنی «درد و رنج» (؟)	
olvar (ابوزیدآباد، نراق)	بنشن، دانه‌هایی خوراکی چون عدس، لوبیا، نخود
ōma (فریزهند، طره)	عمه
ōmbar (ایبانه)	ō'anbār ←
ombār (دلیجان)	ambār ←
omīd (ایبانه)	امید
omū (ایبانه، ابوزیدآباد، طره، فریزهند، قهرود)	āma ←
ōnā (نراق) ōnān (میمه)	ایشان
	nāhā, ūnā ←
ōnaga (نراق)	آنسو
ōnān (نراق)	ōnā ←
onār (یارند)	enār ←
ōne (میمه)	āhīna ←
ōngōn (نوش‌آباد)	آویزان
از آونگان، آونگ، در گویش شهر کاشان āvangūn ، در خراسان delangōn	
	delengōn ←

onnāb (هنجن)**ōr** (طره)**ōravūn** (ایبانه)**orāxūnā** (ایبانه)**orčān** (کمجان) **orčīn** (یارند)**orčīn** (کمجان)**ōrd** (کمجان)**ōrda** (ایبانه)**ordag** (ایبانه)**ordak** (ایبانه) **ordag** (ابوزیدآباد، ایبانه)**ōrd-(tōr-)** (ایبانه)**ōrdemej** (کمجان)**ōrdīne** (ایبانه)**ordolok** (جوشقان)

گونه‌ای گیاه وحشی که خشک شده آن را خرد می‌کنند و با کاهگل برای پوشاندن پشت‌بام‌ها به کار می‌برند.

گیاه اردو - *phleum pratense* (s)**orīb** (مشکنان، گز)

کج، منحنی

واژه‌ای است نادر در ایرانی نوین: به اطلاع نگارنده فقط در فارسی (به شکل **اریب**، **اریو**، **اریف**، **وریب**) و در تاجیکی و دری افغانستان (به شکل **urēb**، **vurēb** و به همان معنی) آمده است. در برخی از گویش‌های ترکی نیز دیده می‌شود. به‌رغم جایگاه کمرنگی که در حیطه زبان‌های ایرانی دارد و در ایرانی میانه نیز ثبت نشده است، ظاهراً باید واژه‌ای اصیل باشد. پشتوانه موثق چنین ادعایی وجود همگونه تقریباً یک‌شکل و هم‌معنی این واژه در ارمنی کلاسیک (قرن پنجم میلادی) می‌باشد. مقایسه شود: **vrēp**، **vrīpak** «اشتباه، غلط»، **vrīpakan** «به‌طور اشتباه»، **an-vrēp** «بدون اشتباه، بی‌غلط». هرچند این واژه ارمنی وجه-تسمیه قانع‌کننده‌ای ندارد لیکن بی‌تردید وام‌واژه‌ای است ایرانی — از ایرانی میانه ***virēp** > ایرانی باستان ***wi-raip-**؟

عناب

ar/ār² ←**āravūn** ←**rāxūna** ←

پله

از ترکی **örçin****ārd** ←**ārd** ←**ārd** ←**ordak** ←

اردک

ārd-(tōr-) ←**ārdavējā** ←

گونه‌ای آش که با آرد درست می‌کنند.
آردینه

orge (ایبانه)	برادر، داداش
orīkata (ابوزیدآباد)	برازنده بودن لباس
orīšon (نراق)	amrīšam ←
oroy (طره)	ār¹ ←
oroq¹ (یارند)	ār¹ ←
oroq² (قهرود)	aray ←
oroši (آشتیان، جوشقان)	کفش

از ارسی یعنی «روسی، کفش روسی»

kāfš, čamüş ←

orūse-xodā (ایبانه) **orūsjeje** (طره) **örūsmāke, orūsmače** (فریزهند)

کفشدوز، کفشدوزک یا عروس خدا

این حشره را در بسیاری از فرهنگ‌ها حامل برکت الهی و نشستن آن روی کسی یا پیدا شدن آن را در خانه نشانه رحمت خداوندی و نیکبختی می‌دانند. از این‌رو کشتن کفشدوزک یا عروس خدا را گناه می‌دانند. روس‌ها این حشره را **bož'ya korovka** «گاو خدا» می‌نامند.

● دو گونه طره‌ای به ترتیب معنی «عروس بچه» و «عروس مکه» و گونه ایبانه‌ای معنی «پستانک عروس» را می‌رساند.

ōrū (نراق)	pālūdūz, ārūsle ←
orūs (ایبانه، ابوزیدآباد، بیده‌ند، طره، چیمه، فریزهند)	ābrou ←
orūsak (ایبانه)	ārūs ←
orūsčē (ابوزیدآباد)	ārūsje ←
orūsjeje (ایبانه)	ārūsje ←
orūsmače (طره)	orūse-xodā ←
	orūse-xodā ←
	یعنی «عروس بچه»
örūsmāke (طره)	orūse-xodā ←
osārā (یارند)	esrū ←
ösbar (ایبانه)	esbar ←
osbī (بادرود)	asbey ←
osdāra (کمجان)	esrū ←
osexān (نشلیج)	astaxūn ←

آسیاب
ظاهرأ گونه دیگر āsīyou (←ar²/ār) با اضافه -l- بین -s- و -ī- و با اندکی تغییر در معنی
آستانه در، درگاه
گونه چیمه‌ای آمیزه‌ای است از bar «در» (←bar) و آستانه (←āsūna).

osliyō (فریزهند)
ōsōna-bar (چیمه) (ایبانه) *ōsūne*

asbey ← (بادرود) *ospī*

استاد، اوستا *ossā* (ابوزیدآباد)

āstar ← (ایبانه) *össār*

esrū ← (فریزهند) *ossara*

astaxūn ← (بادرود) *ossoxō*

astaxūn ← (طره، فریزهند) *ossoxūn*

استخودوس (ایبانه) *ūsoyoddūs* (طره) *ostāyoddūs*

این واژه از عربی وارد فارسی و گویش‌های ایرانی شده است و سه گونه نوشتاری دارد:
اسطوخودوس، اسطخدس و استخودوس. البته عربی این واژه خود برگرفته از یونانی است -
از حالت ملکی واژه stāxos، یعنی stōxādos. اسم جنس این گیاه: Stachos (برگرفته از
یونانی) است.

• در کردی جنوبی به این گیاه žānūbā می‌گویند.

esrū ← (هنجن) *ostāra*

esrū ← (جوشقان) *ostara*

astaxūn ← (میمه) *ostexūn*

ابزاری در قالبیافی (جوشقان) *ostora*

astaxūn ← (ابوزیدآباد، قهرود) *ostoxō*

āsō ← (ایبانه) *ōsūn*

āš ← (ایبانه، طره، فریزهند، هنجن، ولگرد) *ōš*

رنگین کمان، قوس قزح (ابوزیدآباد) *ōzfay* (ازوار) *ōžfendā* (فریزهند) *ōšfayā*

برای آگاهی از خاستگاه این واژه ← مقدمه، §۵

ešgār ← (ایبانه، یارند، کمجان، بیدهند، فریزهند) *öškār*

aččow ← (کمجان) *öšnūša*

aččow ← (ایبانه) *ošnūša*

ošpoš (ابوزیدآباد)

öštör (طره) *šütüre* (ابوزیدآباد، ایبانه، قهرود، ازوار، هنجن، چیمه، یارند، کمجان، بادرود، ولوگرد)

öštīr (ابوزیدآباد)

← **ešpeš**

شتر

öštörčērūn (قهرود)

ošvoš (فریزهند)

ōtaš (فریزهند)

ou (ازوار، چیمه، هنجن، فریزهند، بادرود)

oudozdak (فریزهند)

ouela (ازوار)

ōukeš (هنجن) **ōukūš** (فریزهند)

ōukūš (هنجن)

oula (چیمه، هنجن)

our (چیمه)

ōurī (نطنز)

ourū (چیمه، ولوگرد)

ousa (بادرود)

ousūn (هنجن)

ōv (نراق، ایبانه، طره)

ovdo (ابوزیدآباد)

ōvedāhūn (فریزهند) **ōwdava** (زفره) **ōyeyn** (نطنز) **ōyayn** (کشه) **ōveyñ**

آب دهان، تف

آمیژه‌ای از آب (←āv) و دو واژه جداگانه برای پنداره «دهان»: ayn و dava (←āyn)

← **ū'āyn**

کنار، پشت

ovgā (ایبانه)

ovgač (ایبانه)

گوسفند سه‌ساله

مقایسه شود در کردی **hōgač** به همان معنی. وام‌واژه‌ای است از ترکی **ögaj** «گوسفند

سه‌ساله».

ōvī (قهرود، ایبانه، ولوگرد)

ovīsa (ابوزیدآباد)

ōvīr (کشه)

← **āvī**

← **āsa**

← **āvīra**

ōvīra (ابوزیدآباد، بیدهند، ولوگرد، میمه، بیدهند، ولوگرد)

ōvrēja (ابیانه) **ōvšār** (ابوزیدآباد) **ōwšār** (نراق)

بخش نخست هر سه آب (←āv) است. بخش دوم در نراقی ستاک حال فعل «ریختن» -rēj- و در ابیانه‌ای و ابوزیدآبادی (مانند فارسی) -šār- است که احتمالاً برآمده از ایرانی باستان -xšār- (*γžar-) است (شاریدن).

ōvšār (ابیانه)

ōvyarī (ابوزیدآباد) **ōwyāt** (نراق، ابیانه)

ōw (ابوزیدآباد، بیچگان، نسلج، قهرود، دلیجان، قالهر، بادرود، میمه)

ōwanbār (ابوزیدآباد)

ōwbanda (ابوزیدآباد)

ōwdava (ابوزیدآباد)

ōwdemāy (ابوزیدآباد)

ōwī (ابوزیدآباد)

owjen (جوشقان)

وسیله‌ای برای وصل کردن خیش به یوغ

مقایسه شود: در انجیرک (اراک) **owjār** «تیره گاوآهن». در نگاه نخست به نظر می‌رسد با واژه‌ای ایرانی سروکار داریم، اما انگار عربی بودن آن به حقیقت نزدیک‌تر است؛ مقایسه شود: عربی **هَجَّ** «یوغ آماج» **آندرَاج**، فرهنگ نفیسی، **هَجَار** «ریسمان، بند، زه کمان» (لغتنامه)

• نام اصیل وصل‌کننده یوغ به گاوآهن (به‌طور معمول دو چوب موازی که با طناب به زیر گردن گاو بسته می‌شوند) در گویش‌های اراک به شکل **simīka**، سیستانی **sīmāk**، عربی سَمِیق (از پهلوی ***samīk**)، ارمنی **samik** (از همان شکل پهلوی) و در برخی از گویش‌های شرقی ایرانی (مانند: وخی و منجی) ثبت شده است - همه از ایرانی باستان ***sami-**

ōwjūš (جوشقان، ابوزیدآباد)

owle (ابوزیدآباد)

owr (نراق، میمه)

ōwranja (ابوزیدآباد، جوشقان)

واژه‌ای است توصیفی که ظاهراً از دوره ایرانی میانه می‌آید - از ***abranjāk** (***abi-** **ranjāka**) به معنی «کوشا، رنجبر»، مقایسه شود: در پارتی **ranj**، فارسی میانه مانوی **ranz** «کار و کوشش»، پارتی **abrang** «کوشش، جهد». چنین صفتی برای این حشره بسیار طبیعی

← **āvīra**

آبشار

← **ōvrēja**

آبیاری

← **āv**

← **ō'anbār**

آب‌بند

← **ōveyne**

← **ōdumāy**

← **āvī**

آب جوش

← **āval**

← **aur**

موریانه، مورچه

است، زیرا مورچه در بیشتر فرهنگ‌ها، به‌ویژه در ایران، همواره نشانهٔ جهد و سخت‌کوشی بوده است.

• در نوشتارهای فارسی دری: اُورَنج، در گویش فارسی کاشان اُوری، یا اُورَنگ

owsār (میمه، دلیجان)

owsar (قهرود)

ōwšār (ابوزیدآباد)

ōwšār (ابوزیدآباد)

āfsār ←

āfsār ←

ōvrēja ←

آب زیرکاه، زیرک و مخفی‌کار

آمیژه‌ای از سه بخش: «آب» (←āv)، «زیر» (←šēv) و «کاه» (←kā³)

ōwyārī (ابوزیدآباد)

owzār (نراق)

ōxera (طره)

ōxtāva (چیمه)

oxtou (هنجن)

oxtōva (بیدهند)

oxtowa (هنجن)

ōxtōva (نطنز)

ōyeyn (زفره)

ōyī (محلات)

ōyīnā (طره، ابیانہ)

ōyna (فریزهند)

oyna (فریزهند)

ōyō (طره)

ōvyarī ←

ابزار

āhor ←

āftova ←

āftāv ←

āftova ←

āftova ←

ōveyñ ←

ōveyñ ←

āvī ←

āhīna ←

āhīna ←

āhīna ←

چرا (در پاسخ به پرسش منفی)
آیا

ayvūn ←

آذوقه

ōyvōn (محلات)

ozāqa (ابوزیدآباد)

ōzfay (ابوزیدآباد)

ōzmard-(ōzmar-) (ابیانه)

ōzōm (ابیانه)

ozū (بادرود)

ozmūn (کمجان، یارند)

ōšfayā ←

شمردن

heyma ←

azmūn ←

azmū ←

özün (ایبانه، خالدآباد، بادرود، بیده‌ند، طره)

özün- bŭjŭlī (طره)

özün-jīja (خالدآباد)

ōžfendā (ازوار)

azmūn ←

azmūn-kasle ←

azmūn-kasle ←

ōšfayā ←

P

pā¹ (قهرود، میمه، دلیجان، قالهر، ابیان، طره، ابوزیدآباد، چیمه، بیده‌ند، ولوگرد، یارند، فریزهند) **pō**
(ابیانه) **pōy** (نشلج)

پا

pā² (قهرود، ابیان، ابوزیدآباد) در پای، زیر، در زیر
pā-(pač-, pēč-, poč-) (ابیانه، **pā-(paj-)** (قهرود) **pād-(pīč, pač-)** (ابوزیدآباد) **pā-(pač-, pēč-, poč-)** (جوشقان)

پختن

از ریشهٔ ***pač-** «پختن»، ستاک حال ***pēč-** (***pačya**)؛ مقایسه شود: در کردی **patin** (pēž-)

bepova، **bepeta**، **pata** ←

pa (ابیانه) **pey** (قهرود، ابوزیدآباد) **pay** (فریزهند)

پی، دنبال

pā’aujār (جوشقان)

کفش

پای‌افزار، در خراسان پوزار

kāfš ←

pābeda (ابوزیدآباد)

pōbōyan ←

pāberena (ابوزیدآباد)

پابرهنه

pača-tammūn (ابیانه)

پاچهٔ شلوار

tammōn، **dūma-tammūn** ←

pāčīn (جوشقان) **pōčīn** (ابوزیدآباد)

شلوارک پُرچینی که زنان در برخی لباس‌های محلی زنانه در زیر دامن می‌پوشند. دامن چین‌دار زنان

palakōn ←

pak² (محلات)

انبار کوچک

انگلیسی pack (س)

pak³ (جوشقان)**pāk¹** ←**pāka** (ابیانه، طره)**pak¹** ←**pākla** (جوشقان)**pāk²** ←**paküčā** (ابیانه) **pašküčā** (قهرود)

کوچه، پس کوچه

pāl (میمه، محلات)**bal** ←**pal¹** (میمه)**fāl** ←**pal²** (ابوزیدآباد)**pāhlī** ←**pal³** (قالهر)**bal** ←**pal⁴** (ابیانه)

بالا، بلندی (به محله بالای ده گفته می‌شود).

pala ←**pala** (ابوزیدآباد)

تپه، تل، بلندی

pal ←**pala** (ابوزیدآباد)

تپه، تل، بلندی

pal⁴**palakon** (نوش‌آباد)

پلکان، پله

از *paḍakān

pāk¹ ←**palās** (نوش‌آباد، ابیانه)

زیرانداز، پلاس

در بسیاری از زبان‌های ایرانی و غیرایرانی آمده است: کردی *p'ilās*, *p'alās*, گورانی *pilās*, گویش‌های ترکی *palas*, ارمنی *p'alas*, گرجی *plasi*, زبان‌های قفقازی *palaz*, *palas* حتی در روسی *palas*. بیشتر به معنی «زیلوی کهنه، لباس کهنه»

pālāst (جوشقان) **pōlāšt** (ابوزیدآباد) **pālveš** (خالدآباد)

آبکش

در گویش کاشان نیز این واژه به شکل **پالاش** و **پالاشت** وجود دارد.**kābōlayne**, **ōukeš** ←**palāu** (جوشقان)**pāhlī** ←**palāv** (ابیانه) **palō** (چیمه، طره، ابیانه، فریزهند، بادرود) **pālou**

پلو (برنج)

pālī (ابوزیدآباد، بادرود)**pāhlī** ←**pālīza** (نراق)

جالیز، پالیز

از **pardēz* > (ایرانی باستان **pari-daiza-ka*؛ مقایسه شود: ارمنی *partēz* «باغ»، همچنین فالیز (معرب پالیز)

palk (فریزهند)

پلک چشم

از **pardak* «پرده»، یعنی «چیزی که می‌پوشاند/ آویزان می‌شود».

palla (فریزهند)

← **pak¹**

palō (فریزهند، ایبانه، طره، چیمه)

← **palāv**

pālō(n) (ابوزیدآباد) **pālūn** (ایبانه) **pālūm** (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند، قهرود، ایبانه) **pālō(n)** (ابوزیدآباد)

pōlūna (ایبانه، طره)

پالان خر یا اسب

واژه پالان ظاهراً از **pari-dāna* ایرانی باستان به وجود آمده است.

pālou (بادرود)

← **palāv**

palpala (ایبانه) **pārpār** (ایبانه، طره) **parparču** (بادرود) **pārpāreje** (یارند)

parparūnje (چیمه) **parparečt** (قهرود)

پروانه

واژه‌ای است آوایمانی (ideophonic)، مقایسه شود: در کردی *p'ēpalīng*، منوجانی

parparūk، وخی *pirpironak*، ارمنی (گوشی) *p'əlp'əlak* به همان معنی

← **parparče**

palpehe (ابوزیدآباد)

نوعی گیاه وحشی

ظاهراً پرپهن (*Portulaca L.*)

• این گیاه-نام به احتمال زیاد از اصطلاحات فرهنگی یا منطقه‌ای است (← *qodome*) و با

پرپهن فارسی همگونه می‌باشد. ظاهراً از *parparhīnā* آرامی می‌آید که خود مشتق از

**parpar-ḥə* خوری-اورارتی است و در ارمنی نیز ریشه دوانده (مقایسه شود: ارمنی

p'er'eran به همان معنی). همچنین مقایسه شود: اکادی *parparhū* «پرپهن»

← **pārpilūk**

pālūm (خالدآباد)

← **pālō(n)**

pālūm-pošte (ایبانه، طره) **pōlūn-pašte** (کمجان)

لاک‌پشت

از پالان (← *pālō(n)*) و پشت، یعنی «(موجودی که) پالان به پشت دارد».

pālūn (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند، قهرود، ایبانه)

← **pālō(n)**

pālūdūz (جوشقان)

حشره کفشدوز یا عروس خدا

پالاندوز

← *orūse-xodā* 'ārūsle
← *pālāst*

pālveš (ابوزیدآباد)

پرت کردن

(قهرود) *pamā-(pam-)* (ابوزیدآباد) *pāmā-(pām-)*

آیا از **pati-manθ-* (ریشه **manθ-* «تکان دادن») برآمده است؟ گرچه برپایهٔ دگرگونی‌های آوایی می‌بایست واژهٔ **paymā-* (یا **pāymā-*) را می‌داشتیم. به هرروی این ریشه تاکنون در زبان‌های غربی ایرانی به‌عنوان فعل تنها در بلوچی ثبت شده است: *mant-* (manθ-) «تکان دادن مشک» و به‌عنوان اسم در فارسی در واژهٔ *بومهن* «زلزله» نهفته است *>būmi-maθana**. همچنین مقایسه شود: ارمنی *mahak* «گرز، چوبدستی، چیزی که تکان می‌دهند» *>ma(n)θak* ایرانی میانه

← *pamā-(pam-)*

پامال (کردن)

(قهرود) *pāmā-(pām-)*

pāmāl (ابوزیدآباد)

بخش پایینی حیاط خانه که به ایوان را دارد.

پایین‌سرای)

lūserā

← *pahen*

پنیر

pan (نراق)

panīr (فریزهند، هنجن) *penīr* (ابیانه)

panj (طره، ابیانه، قهرود)

← *banj*

چنگ، پنجه

(قهرود) *panjūl* (ابیانه) *panjūla* (ابیانه) *panjāy* (فریزهند) *panja*

panja-mesī (ازوار)

قابلمه

(چیمه) *penjera* (هنجن) *pīnjera* (فریزهند، ابوزیدآباد) *panjara*

پنجره

panjāy (ابیانه)

← *panja*

panjūl (قهرود)

← *panja*

panjūla (ابیانه)

← *panja*

pāpēča (ابوزیدآباد)

نواری که دور مچ و ساق پا می‌پیچند.

پاپیچ

paqal (ابیانه)

سرگین خر

ترکی *pox* (؟)، بعید است از پشکل

(گز، جوشقان) *pere* (یارند، فریزهند، ولوگرد، چیمه، ازوار) *pāre* (ابوزیدآباد، ابیانه، طره) *pār*¹

پارسال

از **pari-yāra-*، مقایسه شود: کردی *pār* «پارسال»، *pērār* «پیرارسال»

*pār*² (پرنندگان) (نشلیج) *per* (فریزهند، ابوزیدآباد) *par* (طره، ابیانه)

*pār*² ← (فریزهند، ابوزیدآباد) *par*

پریدن *parrīdan* (قالهر) (قهرود) *pārā-(pār-)* (ابوزیدآباد) *pārā-(par-)*

پرنده *pāranda* (ابوزیدآباد، قهرود، بیجگان، قالهر، نشلیج، میمه) *paranda* (ابیانه)

pāranda ← (ابوزیدآباد، قهرود، بیجگان، قالهر، نشلیج، میمه) *paranda*

هنجن *pīrūn* (چیمه) *pīrōn* (بادرود) *pīran* (طره، کمجان، ابیانه) *pērūn* (جوشقان) *paran*

(فریزهند، یارند، پیراهن)

پیراهن

از **pa(i)ri-yāhana-* (ریشه **yah-* «بستن، کمر بستن»)، مقایسه شود: همیان - از همان

ریشه

پرستو *paraske* (ابوزیدآباد) *perezg* (نوشآباد)

در کاشان پرزگه که به پرندۀ دم‌جنبانک می‌گویند.

γūryūrje ←

parrēšava (یارند) *parīšev* (فریزهند) *parēšou* (طره) *parēšava* (بیدهند) *parašau*

(ابیانه)

پریشب

pasparēšou ←

پارچه *pārča* (ابیانه، طره) *pōrča* (ابیانه، ابوزیدآباد، هنجن، ولگرد، چیمه، تکیۀ سادات)

چرمی که با آن زین را به اسب می‌بندند. *pārdoma* (ابوزیدآباد)

فارسی پاردم، سغدی *p'rōwnph*

(چیمه، هنجن، ولگرد) *pere* (جوشقان، طره، بیدهند، بادرود، کمجان، فریزهند، یارند، میمه) *pāre*

پیروز

paspare ←

parašau ← (طره) *parēšava*

parašau ← (فریزهند) *parēšou*

جای نگهداری گندم و جو و دیگر غلات *parga* (جوشقان، ابوزیدآباد)

parašau ← (یارند) *parīšev*

الک، آردبیز *pārjan* (ابوزیدآباد)

مقایسه شود: در گورانی *parzēn* «وسیله زدودن مایعات (پارچه، تنظیف و مانند اینها)» — از ایرانی باستان **pari- harz-* یا **para-daw-*، یا در پی آمیغ (contamination) این دو بن‌واژه. کردی *pārzōn* یا *pārzūn* «پارچه نازک برای زدودن شیر» وام‌واژه‌ای است از ارمنی *parzon* (*parzun*) به همان معنی. البته ریشه واژه ارمنی (*parz-*) خود برگرفته از ایرانی است.

← *ārdavējā*

parva (ابیانه) *parma* (ابوزیدآباد)

گروه ستارگانی که در مرداد ماه در آسمان دیده می‌شوند. ظاهراً نام مجمع‌الکواکب پروین است — از ایرانی باستان **parwyainī-* که در اوستا به شکل *paoiryaēinyah-* آمده است. افغانی *pērūne*، کردی *pērū*, *pēvir* و فارسی پروین از بازماندگان همین بن‌واژه هستند. بن‌واژه ایرانی باستان از ریشه هندواروپایی **pel̥u-* («گرد، کاه، خاکستر») برآمده و معنی نخستین «گردمانند، کاهمانند» دارد که گویای کهکشان است (مقایسه شود: در کردی *rīyā kādizīyā* «راه کاه‌دزدان»). با توجیه مردمی (*folk etymology*) مجمع‌الکواکب پروین به «غربال، الک» تشبیه شده و *parvēn* (پروین) به پرویزان و پرویز تبدیل شده است (کریستیان بارتولمه). بدین ترتیب واژه *parma* (*parva*) در کاشان را می‌توان یکی از نمونه‌های اصیل ذخیره واژگان ایرانی باستان شمرد که تا امروز همچنان زنده مانده است.

• در ابوزیدآباد عقیده بر این است که با ظاهر شدن این گروه ستارگان در آسمان هوا رو به خنکی می‌گراید. روشنایی‌ای که در ابتدای سپیده‌دم در آسمان دیده می‌شود را نیز *parma* می‌نامند؛ در این حالت می‌گویند *parma bālova ma* یعنی «پریم یا روشنایی بالا آمد».

← *kaškašōn*

پراندن

parnā'an (جوشقان) *parnā-(pārn-)* (ابیانه)

parnā'an (جوشقان)

← *pārnā-(pārn)*

pārpār (ابیانه، طره)

← *palpala*

parparče (نوش‌آباد)

حشره‌ای که شب‌ها جذب نور چراغ می‌شود، پروانه شب

← *palpala*

parparčū (بادرود)

← *palpala*

parpareči (قهرود)

← *palpala*

pārpāreje (یارند)
parparūnje (چیمه)
pārpilūk (ایبانه)

palpala ←

papala ←

گونه‌ای گیاه

مقایسه شود: در ارمنی p'ip'ert

palpehe ←

parašau ←

parā-(par-) ←

parrēšava (ایبانه)

parrīdan (قالهر)

pārsā (ایبانه) عَلمی تزیین شده با پارچه‌های قرمز رنگ که به عَلم قاسم نیز معروف است.

pārsā-(pars-) (قهرود)

pārsā-(pārs) ←

parsyāvoš (ایبانه)

پرسیاوشان (گیاه)

pārtū (طره، ایبانه، ولوگرد، تکیه سادات)

ذره

jarra, ēpartūjā ←

pārū (فریزهند، طره) **pōrū** (بیدهند، ایبانه)

پارو

kat³ ←

parva (ایبانه)

parm ←

pas (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه، چیمه، ولوگرد، بیدهند)

پس

pās (چیمه) **pūs** (ابوزیدآباد، بیدهند، نشلج، ابوزیدآباد) **pūst** (طره، فریزهند، ایبانه، ابوزیدآباد، بیدهند، نشلج، ابوزیدآباد)

(قهرود،

پوست

pasā (نوش‌آباد) **pāss** (ایبانه) **pāssō** (طره) **pesā** (ازوار)

بار، دفعه

pasalaxūn (ایبانه)

غیبتگو، آدم موذی، آب‌زیرکاه

pasar (ایبانه)

به دنبال، پشت سر

pasāu (جوشقان)

باقیمانده آب

پسامد

pāsbō (ابوزیدآباد)

پاسبان

pasī (طره، کمجان، ایبانه، جوشقان، نوش‌آباد، نراق، ازوار، ولوگرد) **pasīn** (میمه)

عصر، بعد از ظهر

pasīn (طره، کمجان، ایبانه، جوشقان، نوش‌آباد، نراق، ازوار، ولوگرد)

pasī ←

pasoft (جوشقان)

passendāj ←

paspare (فریزهند، طره، یارند) **pašpare** (کمجان) **pečpare** (بادرود)

پس‌پریروز

pare ←

pasparēšava (طره، یارند)**pasparēšou** (طره، یارند) *pasparēšava* (فریزهند)**pāss** (ایبانه)**passendāj** (جوشقان) *pasoft* (نراق)**pāssō** (طره)**pasta** (ابوزیدآباد، جوشقان) *pastū* (فریزهند، یارند، ولوگرد)**pastū** (ابوزیدآباد، جوشقان)**paš¹** (ابوزیدآباد)**paš²** (قهرود)**pāša** (ایبانه) *paša* (هنجن) (ابوزیدآباد، فریزهند، هنجن) *pāšā* (طره، یارند) *peša, pexča* (قهرود)

پشه، مگس

برآمده از پهلوی *paxšak* > ایرانی باستان **paxšaka-* (سنسکریت *(ka-)* *pakša-*)**maš¹** ←**pāša** ←**pāšā** ←

پشه‌بند

paša-bend ←**pašbūn** ←

پشت‌بام

پس‌گردن

garda¹ ←**paküča** ←

موی زهار

این پنداره در کردی *rōv* نامیده می‌شود: از **rauma-***paym** ←**pājīna** ←**pājīna** ←

پاشیدن

pājīna ←**pašn** (یارند)**pāšna** (فریزهند، ابوزیدآباد)**pāšnā-(pāšn-)** (ایبانه)**pāšnapā** (چیمه)

pāšne-bar (ابوزیدآباد، فریزهند)	پاشنه در
pašpare (هنجن، فریزهند، کمجان)	← paspare
pašqāb (نوشآباد) pešqāb (فریزهند) pošqāb (فریزهند) pošqāb (یارند)	pešqāv
(ابیانه)	بشقاب
pāšt (کمجان، ابیانه)	کمر
pašta (جوشقان)	کوله بار
pāštā-(pāšta-) (فریزهند، بیدهند)	بلند شدن، پاشدن
pāštā'an (جوشقان)	← pāštā'an
	بلند شدن، پا شدن
	آمیزه‌ای از $pā^1 \leftarrow pā$ و $-štā'an$ «ایستادن» ($*stā->$)، یعنی «به پا ایستادن»
pāšūr (ابوزیدآباد)	← pōbōyan, pāštā-(pāšta-)
	سینی جلو سماور
	آمیزه‌ای از $pā-$ (یعنی پای) و $*sūr->-šūr$ که شکل دگرگون شده سماور است. معنی اصلی واژه «(سینی) پای سماور» است. ربطی با شستن پا ندارد.
paš-verē (ابوزیدآباد)	پشم بره
pata (محلات)	پخته
patāl (جوشقان، نوشآباد)	← pā- (pač-, pēč-, poč-)
	پیر، پیر و پاتال
	خراسانی پاتال
pātaxī (ابیانه)	پایتخت
pātīl (فریزهند) pōtīl (هنجن، جوشقان، کمجان، یارند)	دیگ مسی دهان گشاد
pātīnī (جوشقان)	پاتیل
	سینی بزرگ برای پاک کردن گندم
	پاتین، پاتینی، پتنی، پاتنی
pātōve (نراق، دلیجان)	مچ پیچ، پتابه
	در سمنانی $pātōve$ به همان معنی
patū (ابیانه)	پتو
	در ظاهر برگرفته از هندی $paṭṭū$ «گونه‌ای لباس پشمی»
pāxār (قهرود)	← pāxārā
pāxārā (جوشقان) pāxār (قهرود)	پابرهنه

آمیزه‌ای است از «پا» (←pā) و xātā- که بی‌گمان باید معنی «برهنه» داشته باشد و ظاهراً عنصری است بسیار کهن، چراکه در واژه‌های مرکب به جا مانده است. از سوی دیگر، این واژه در هیچ‌یک از گویش‌های مرکزی ایران مگر در جوشقانی، قهرودی و ابیان‌های نیامده است (←xaravā)؛ گرچه بهتر است بگوییم در حال حاضر دیده نمی‌شود، زیرا بی‌گمان این تکواژ زمانی در همه گستره ماد بزرگ گسترش داشته و چنان‌که خواهیم دید یکی از بازماندگان کمیاب میراث واژگان ایرانی باستان است. در سال ۱۹۶۲ ایلیا گرشویچ در جشن‌نامه سیدحسن تقی‌زاده (لندن، ص ۸۳ - ۸۴) برای نخستین بار واژه (pā-)xwāvés جشن‌نامه سیدحسن تقی‌زاده (لندن، ص ۸۳ - ۸۴) «پابرنه» در کردی و (pā-) wirwā در اورامانی مقایسه کرد و همه این واژه‌ها را به xwā- aoθra- «پابرنه» اوستایی نسبت داد. ترجمه تحت‌اللفظی واژه اوستایی «(کسی که) پای‌افزار خود (را دارد)» است، یعنی «با کفش طبیعی، پابرنه». بنابراین می‌توان با احتمال نزدیک به یقین واژه جوشقانی و قهرودی xārā- را یکی دیگر از گونه‌های این تکواژ باستانی به‌شمار آورد. در حال حاضر تکواژ ایرانی باستان -auθra* با معنی «کفش» جدا از ترکیب یاد شده در اوستا و گونه‌های کردی و اورامانی تنها در خوارزمی (به شکل wš?) و اکنون در جوشقانی و قهرودی (به شکل xārā-) و در ابیان‌های (←xaravā)، ثبت شده است. شرح روند تکاملی آوایی -xwā-auθra* از ایرانی باستان به xār-ā- در گویش‌های کاشان از دیدگاه قانون دگرگونی‌های آوایی تاریخی زبان‌های ایرانی دشوار نیست.

- هیچ‌گونه ارتباطی با پاخاره «سنگ پا» ندارد.
- به تازگی نگارنده در دهکده گلین‌قیه و روستای هرزند قدیم در نزدیکی مرنند، واژه‌ای دیگر نیز به همین معنی ثبت کرده است که ظاهراً باید یکی از گونه‌های این تکواژ باستانی باشد. این ترکیبی است با pō «پا» به شکل pūrō-pō که برای نامیدن مفهوم «پابرنه» به کار می‌رود. پایه واژه البته pūrō است که باید به نوبه خود گونه دگرگون‌شده ترکیب -pō* ürō باشد - به سان pā-wirwā در اورامانی. طبیعتاً بخش نخست آن باز همان pō است به معنی «پا» و -ürō* اصل پایه ترکیب است که بی‌گمان به بن‌واژه -xwā-auθra* ایرانی باستان بر می‌گردد.

← xaravā

pay¹ (ابوزیدآباد)pay² (فریزهند)

paybor (ابوزیدآباد)

← banj

بز پنج ساله

یعنی «پنج‌بُز، بزی که مویش پنج بار بریده (چیده) شده است.»

← yakbor, döbör, čārbör, ošborš, sabor

payderī (ابوزیدآباد)

پنج دری، اتفاقی که پنج در دارد.

← banj

paygūm (ابوزیدآباد) peyyūm (ایبانه)

پیغام

payhā (فریزهند)

پس فردا

hayā

pāyij (ابوزیدآباد، محلات) pōiz (نراق)

پاییز

پهلوی patēč، فارسی میانه از ترفان padēz، سغدی patēz

payīsā-(payīsa-) (ایبانه)

سوختن تدریجی، بی‌شله سوختن

از pay-ōs- (با تبدیل -ō- نخستین به -ū- و سپس به -ī- کشیده که از پدیده‌های رایج، نه تنها در گویش‌های مرکزی، بلکه در کردی، لکی و لری نیز هست)، برآمده از ایرانی باستان -pati-auš- *auš- به معنی «سوختن، سوزاندن» یکی از ریشه‌های نادر در زبان‌های ایرانی است که از هندواروپایی -euš- برگرفته شده). ریشه -auš- در واژه ارمنی atrušān به معنی «معبد، آتشکده» (<ātrōšān- *ātar-aušāna) دیده می‌شود و احتمالاً جاینام ošakan (نام شهری تاریخی در نزدیکی ایروان ارمنستان <ōšakān- *aušakāna- > «آتشکده، پرستشگاه آتش») و همچنین واژه زازایی (-vešen- vešā- «سوختن»، -vešnā- (-vešnen) «سوزاندن» و آذری خیارجی (-vast- vašt- نیز ریشه در -auš- دارند.

paym (طره) pāžm (ایبانه) pāzm (ابوزیدآباد) paš (جوشقانه، قهرود)

پشم

← pašm

paysar (جوشقان)

پشت سر

payšama (ابوزیدآباد)

پنج‌شنبه

pāzm (ایبانه)

← paym

pāžm (طره)

← paym

pēr (میمه)

← pīra

pe (ایبانه، ازوار) pīya (بادرود، ابوزیدآباد)

پدر

pe-bosota (ابوزیدآباد)

پدر سوخته

pēč (ابوزیدآباد، بادرود، ازوار، خالدآباد) <i>pīč</i> (ولگرد، طره، ابیان، فریزهند، یازند)	پیچ، پیچ‌جاده
pēča (ابیانه)	پیچک
pēčā-(pēč-) (ابیانه)	پیچیدن
pečpare (بادرود)	paspare ←
pehen (قهرود)	pahīn ←
pek (فریزهند، ابیان، کمجان) <i>pok</i> (طره، هنجن، خالدآباد، ابوزیدآباد، محلات، دلیجان)	پتک
	putk پهلوی
pel (قهرود)	غلاف
pela (ابوزیدآباد)	pak ¹ ←
pelāla (محلات)	لاله‌گوش
pēlay (ابوزیدآباد)	peleng ←
pele (ابیانه)	pak ¹ ←
peleng (ابوزیدآباد) <i>pēlay</i> (ابیانه، هنجن)	پلنگ
pellā (طره)	pak ¹ ←
pelm (خالدآباد، بادرود)	چرک گوشه چشم، قی
pelūk (کمجان)	نخ‌تاب (پره)
pemāle (جوشقان)	pahen ←
penīr (فریزهند، هنجن)	panīr ←
penjān (محلات)	fenjū ←
penjera (چیمه)	panjara ←
pepūsa (فریزهند)	کباب
per (نشلج)	pār ² ←
perā (بادرود)	pahara ←
pērāre (فریزهند) <i>pīrār</i> (ابوزیدآباد) <i>pērōra</i> (طره)	دو سال پیش
	پیرار (سال)
pere ¹ (گزن، جوشقان)	pār ¹ ←
pere ² (چیمه، هنجن، ولگرد)	pare ←
perehā (بیدهند)	pahara ←
perezg (ابوزیدآباد)	paraske ←
perī (ابوزیدآباد)	پری
pērōra (طره)	pērāre ←

pērūn (طره، کمجان، ابیانہ)

pēs (فریزهند)

pes (کمجان) **pesse** (ابیانه) **pīse** (هنجن)

pesā¹ (ابوزیدآباد)

pesandā-(pesand-) (ابوزیدآباد)

pesar (ابوزیدآباد، قهرود، میمه)

pese (جوشقان) **pesar** (ابوزیدآباد، قهرود، میمه)

pessā (طره، چیمه، فریزهند)

pesse (ابیانه)

pessō (بادرود)

pessōnak (ابوزیدآباد)

pessū (بادرود)

pessūn (فریزهند)

pessūn-band (فریزهند)

jeje-band، **čiče-ban** ←

pestūn (بادرود) **pessō** (فریزهند) **pessūn** (قالهر، قهرود)

ārpeštūn، **keš²**، **jeje**، **čeje**، **mama** ←

pēš¹ (ابیانه، قهرود) **pīš** (ابوزیدآباد)

pēš² (ابوزیدآباد)

peš-(pūš-) (قهرود) **pūšā-(pūš-)** (ابیانه) **pūšt-(pūš-)** (ابیانه)

peša (قهرود)

pešahrā (ابیانه، قهرود)

pēšepīšīm (کمجان) **pēšepīšēm** (طره) **pēšapīšīm** (ابیانه)

pēšapīšīm (طره)

pēšarrā (بادرود)

pēšband¹ (ابیانه)

pēšband² (ابوزیدآباد)

paran ←

لک و پیس

پهلوی **pēs**، ارمنی **pēs**

لیفه شلوار

fessā ←

پسندیدن

pese ←

عقب

fessā ←

pes ←

pestūn ←

سنجد

پستانک، پستنگ - «سنجد»

fessā ←

pestūn ←

سینه بند

پستان

پیش

پشت، عقب

پوشیدن

pāša ←

pahara ←

پیش از ظهر

pīšīm ←

pēšapīšīm ←

pahara ←

پیش بند

دیوار شیب‌داری که در پشت دیوار اصلی ساخته می‌شود تا از فرو ریختن آن جلوگیری کند.

مهبابی، ایوان (طره) *pešgam* (ابوزیدآباد) *peškam* (ابیانه) *pešgā*
 از ایرانی باستان **pati-škamba-(*skamb-)*: مقایسه شود: ارمنی (از ایرانی میانه)
patšgamb «ایوان، بالکن»، فارسی میانه مانوی *padiškamb-* «اتاق» و فارسی کلاسیک
 پشکم. همچنین مقایسه شود: آذری گلین قیه *pātišga* به معنی «پنجره»

← *čarpeškema*

میش پیشاهنگ

پیشروی گله (← *gala*)

← *naxrāz*

← *pešgā*

← *pašqāb*

پشکل، سرگین

← *peškal*

← *pašqāb*

خرد کردن

(طره) *pešgam*

(خالدآباد) *pešyāp*

(ابوزیدآباد) *peškel* (خالدآباد) *peškal*

(ابوزیدآباد) *peškel*

(ابیانه) *pešqāv*

(ابیانه، ابوزیدآباد) *pešt-(peš-)*

از ریشه ایرانی باستان **paiš-* به معنی «خرد کردن»، در *اوستا* *piš-* و در پهلوی *pist*

← *pešt-(peš-)*، *piša*^۱، *gūš-peša*

بام، پشت بام

پیشخدمت، کلفت

← *pāša*

دیوار، پی خانه

← *pa*

← *pīgāda*

کود، پهن

در ابوزیدآبادی گونه *peyar* نیز ثبت شده است.

← *seya*، *varz*، *pahīn*

پیرو

پیوند

← *pāygūm*

سرزنش، نکوهش

پهلوی *pazd* «تعقیب، خشونت» (؟)

پدرزن

← *bōbe-žan*، *bābā-je*، *bāysūra*

(ابیانه) *peyrav*

(ابوزیدآباد) *peyvand*

(ابوزیدآباد) *peyyūm*

(قهرود) *pezg*

(ابوزیدآباد) *pežena*

pi¹ (ابیانه، ابوزیدآباد)

چربی، روغن

← **pi²**

pi² (فریزهند، چیمه، طره، بیدهند، ولوگرد، یارند) **pīh** (هنجن، فریزهند)

پیه

← **pi¹**

pič (ابوزیدآباد، بادرود، ازوار، خالدآباد)

← **peč**

pīdūna (فریزهند) **pūtana** (جوشقان) **pōdūna** (ابیانه) **pīyūnā** (طره) **pīyanā** (دلیجان) **pīdūna**

pūtna (یارند) **pūtūna** (هنجن) **pūtūna** (کمجان) **pūtna**

پونه، پودنه، بابونه

ظاهراً از *bōdēnak یعنی «بودار، خوشبو»؛ کردی **pūng**، منوجانی **pūden**

pīgāda (ابیانه، طره، **peyōda** (قهرود)

پیاده

(چیمه)

← **pīgāz**

pīgāla (قهرود)

← **pīyāla**

pīgāz (نراق، ابیانه) **pīyāz** (قهرود)

پیاز

در قهرودی -y- پس از -ī-/-ī- کوتاه یا کشیده و پیش از -ā- بیشتر به -g- تبدیل می‌شود

(← **pīgāda**, **pīgāla**). این پدیده را در سیستمی و منوجانی نیز می‌بینیم، با این تفاوت که

در این گویش‌ها -y- در همین گستره آوایی به -m- تبدیل می‌شود. **pīmāz**, **pīmā** «پیاز»،

pīmāzūk «گونه‌ای سبزی شبیه تره» (در منوجانی) و **pīmāvouk** «گونه‌ای سبزی» (در

رودانی)

← **sīva**, **lūbīgā**, **vīga**

pīh (فریزهند، چیمه، طره، بیدهند، ولوگرد، یارند)

← **pi²**

pīhī (قهرود)

عطسه

← **aččow**, **sabr**

pīla (قهرود، جوشقان)

پيله

pīli (ابیانه) **pīlūk** (یارند)

دوک نخ

pīlla (هنجن)

← **pak¹**

pīlta (محلات)

فتيله

pīlūk (ابیانه)

← **pīlī**

pīna (ابوزیدآباد، نراق، ابیانه و دیگر گویش‌های منطقه)

پینه

← مقدمه، زیرنویس ۴۳

pīnadūj (نراق)

پینه‌دوز

pīnjera (هنجن)

← **panjara**

pīr (قهرود، طره، بیدهند، ابیانه، چیمه، فریزهند، ازوار، یارند، ابوزیدآباد) **پیر**

آشتیان، طره، ابوزیدآباد، کمجان، بیدهند) **pūr** (ابیانه) **pūra** (جوشقان) **pour** (یارند، ازوار) **pīra**
(چیمه) **par** (بادرود، هنجن، ابیانه، چیمه)

پسر

از ایرانی باستان **-puθra<*puhr<(pūr)**؛ در گویش‌های «پارسی» خوشه **-θr-*** به **-s-**

تبدیل می‌شود: از پهلوی **pus**، فارسی **پسر**

pīrājan (قهرود) **pīreyene** (بیدهند، چیمه) **pīrajen** (فریزهند، ازوار) **pīrajan**

(طره، یارند) **pīrzan** (ابیانه) **pīrāzan** (ابوزیدآباد)

پیرزن

pīrajan (بیدهند، چیمه)

pīran (بیدهند، چیمه)

pīran (بادرود)

pīrār (ابوزیدآباد)

pīrāzan (ابیانه)

pīreyene (قهرود)

pīrōn (چیمه)

pīrūn (هنجن، فریزهند، یارند)

pīrzan (طره، یارند)

pīržange (ابوزیدآباد)

pīse (هنجن)

pīsedūme (خالدآباد، بادرود) **poštūnū** (قهرود) **pīšnī** (هنجن) **pīšūī** (نراق) **pīsedūme**

(بیدهند) **pūšnī** (ابیانه، طره، یارند، ابوزیدآباد، فریزهند)

pīrajan ←

pīrajan ←

paran ←

pērāre ←

pīrajan ←

pīrajan ←

paran ←

paran ←

pīrajan ←

pīrajan ←

pes ←

پیشانی

در فارسی میانه **pēšanīk**: مقایسه شود در کردی **ānī (a'nī) ānī** – بدون **pēš** در نراقی با واژه

به معنی «صورت» (**←dīm**)

pīš (ابوزیدآباد)

pīša¹ (گزن) **pīše** (بادرود، ابوزیدآباد)

pēš¹ ←

استخوان

بی‌گمان باید واژه‌ای اصیل باشد، هرچند در نگاه نخست خاستگاه آن تاریک می‌نماید.

این گونه واژه‌ها (نام‌های اعضای بدن) به‌ندرت از زبان‌های دیگر برگرفته می‌شوند. در *اوستا*

واژه‌ای است به شکل **pištra-** که صاحب‌نظران بیشتر آن را «آرد» ترجمه می‌کنند، ولی با

در نظر گرفتن معنی کلی متنی که این واژه در آن آمده است، می‌توان آن را «عضو بدن» نیز

ترجمه کرد (ZaiW, 194). از اینرو هیچ بعید نیست واژه یادشده در ابوزیدآبادی و بادرودی ادامهٔ مستقیم واژه اوستایی باشد.

• البته امکان زیاد دارد خویشاوند *pēšak* در پهلوی به معنی «عضو بدن، اندام» نیز باشد.

← *astaxūn* ‘neydast

تخم، تخمه، هستهٔ زردآلو

*pīša*² (جوشقان)

از *-pišta**, پهلوی *pist* «تخم کوبیده یا خرد شده، گندم، جو» (← *pešta*)

← *pešt-(pēš-)* ‘*pešta* ‘*guš-pēša*

گونه‌ای بازی دو نفرهٔ دختران

pīšbābā (جوشقان)

pīše (گز)

← *pīša*¹

جوشقان، ابیانه، چیمه، قهرود) *pīšm* (ابیانه، طره، هنجن، یارند، کمجان، تکیهٔ سادات، ولوگرد) *pīšim*

(طره، محلات، دلیجان،

ظهر

pīšm (جوشقان، ابیانه، چیمه، قهرود، طره، محلات، دلیجان)

← *pīšim*

pīšnī (قهرود)

← *pīsedūme*

pīšūī (هنجن)

← *pīsedūme*

pīšūnī (ابیانه، طره، یارند، ابوزیدآباد، فریزهند)

← *pīsedūme*

pīya (ابیانه، واران)

← *pe*

pīyāla (قهرود) *pīgāla* (ابیانه)

پپاله، استکان

پهلوی *paygāl*

← *pīgāz*

pīyanā (طره)

← *pīdūna*

pīyašūy (ابیانه)

پدرشوهر

īyāz (نراق، ابیانه، فریزهند)

← *pīgāz*

pīyazan (ابیانه)

پدرزن

pīyūnā (ابیانه)

← *pīdūna*

pīzī (بیدهند)

بواسیر

فارسی پیزی - «کون، مقعد، تکهٔ بواسیر»

← *pā*¹

pō (نشلیج)

برخاستن، پا شدن

pōbōyan (ابوزیدآباد) *pābeda* (ابیانه)

← *pāštā’an*

pōčīn (ابوزیدآباد)

← *pāčīn*

pōdūna (جوشقان)**pōīz** (ابوزیدآباد، محلات)**pok** (فریزهند، ایبانه، کمجان)**pol** (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه، ولوگرد و بیشتر گویش‌ها)**pīdūna** ←**pāyīj** ←**pek** ←

پل

اوستا - pərətu-، پهلوی puhli، کردی p'īr

pōlāšt (جوشقان)**pōlīkī** (ابوزیدآباد)**polozm** (جوشقان)**pōlūna** (ایبانه، طره)**pōlūn-pašte** (ایبانه، طره)**pōm** (ابوزیدآباد، ایبانه، فریزهند، طره، قهره)**pālāst** ←

کجاوۀ چوبی که روی شتر نهند.

نیم سوخته

pālō(n) ←**pālūm-pošte** ←

تل کود و سرگین، مرز میان دو کرت که به شکل خاک برآمده درست می‌کنند.

مقایسه شود: در فارسی بوم «زمین کاشته و مرز و کناره‌های آن که قدری بلند کرده‌اند.»

(فرهنگ نفیسی، لغتنامه)

pōnze (ایبانه) **pōnzzah** (ابوزیدآباد)**pōnzzah** (ایبانه)**por** (قهرود، نشلج، قالهر)

پانزده

pōnze ←

پر، زیاد

پهلوی purr > ایرانی باستان -pṛna*

pōrča (ایبانه، طره)**pōrū** (فریزهند، طره)**porxar** (ایبانه، ابوزیدآباد)**pōsūr** (ابوزیدآباد)**pārča** ←**pārū** ←

پرخور

ورق‌های بازی

پاسور «نوعی از بازی ورق» (لغتنامه)

pošyāb (فریزهند)**pōšne** (ایبانه)**pošqāb** (یارند)**poštūnū** (خالدآباد، بادرود)**poštak** (ایبانه)**pot** (طره، یارند، ایبانه، میمه)**pōtīl** (فریزهند)**pouč** (جوشقان)**pašqāb** ←**pājīna** ←**pašqāb** ←**pīsedūme** ←

شیرجه

لب

pātīl ←

تاب‌بازی

- pour** (جوشقان)
pous (جوشقان)
pāra ←
 بوی نم و پوسیدگی
 از ریشه *pau- (←vōy⁵، (pūs-) (pūsōya-)
pōza-(pōz-) (ابوزیدآباد)
 عطسه کردن، آروغ زدن
 از ریشه *pazd- «فوت کردن، دمیدن، دود کردن»؛ مقایسه شود: در پهلوی و پارتی -pazd-
 «دمیدن»، فارسی میانه مانوی -nāy-pazd- «نی لبک نواز» (جانی چونگ)
pözva (ابیانه)
 صابون‌پزی
pōy (ابیانه)
pā¹ ←
pü (ابیانه)
 خاک‌اره، براده
pūdna (کمجان)
pīdūna ←
pūja (نوش‌آباد، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، طره) **pūza** (جوشقان) **pūz** (نراق)
 پوزه
 پهلوی pōzak، کردی pōz، بلوچی (pōz) pōnz «بینی»، آسی fynj، finjä «بینی».
 واژه‌های ارمنی (لهجه‌ای) pinč و کردی p'īnj به معنی «بینی» ارتباطی به این گروه ندارد.
pūk (ابیانه)
 پوک
pül (ابیانه، ابوزیدآباد)
 پول
pülūna (محلات)
 تالاب، آب راکد
 پالونه (?)
pür (آشتیان، طره، ابوزیدآباد، کمجان، بیدهند، فریزهند، بادرود، هنجن، ابیانه، چیمه)
pīra ←
pūra (ابیانه)
pūrjā (طره)
pīra ←
pür-pür (طره)
 کمی
pürja (ابوزیدآباد)
 نم‌نم باران
 پسرک، پسر کوچک
 • pürja gortar (ابوزیدآباد) — «پسر بزرگ‌تر»؛ • pürja nača (ابوزیدآباد) — «پسر خوب»؛ • pürja vejīja (ابوزیدآباد) — «پسر کوچک».
 از pür (←pīra) با پسوند مصغر -ja
pürt (بادرود)
 کبک پخته
pūs (طره، فریزهند، ابیانه، ابوزیدآباد، بیدهند، نخلج، ابوزیدآباد)
pās ←
pūs-(püsa-) (گز)
pūsōya-(püs-) ←
pūsōya-(püs-) (ابیانه) **püs-(püsa-)** (گز)
 پوسیدن، پوسیده شده
 از ریشه *pau- (←vōy⁵، pous)

pūst (میمه، قالهر، یارند، قهرود)

pūstāla (جوشقان)

pūstaxt (قهرود)

pūš (ابوزیدآباد)

پودری که از گیاهان دارویی تهیه می کنند و بر روی زخم ختنه می پاشند.

فارسی پوش، کردی pūš، ارمنی p‘uš «خار» (؟)

pūšā-(pūš-) (قهرود)

püşnī (بیدهند)

pūšt-(pūš-) (ابیانه)

pūta (محلات) **pūte** (ابیانه)

pūtana (فریزهند)

pūte (ابیانه)

pūtīnī (ابوزیدآباد)

pūtna (کمجان)

pūtna (یارند)

pūtūna (هنجن)

pūz (جوشقان)

pūza (نوش آباد، ابوزیدآباد، ابیانه، فریزهند، طره)

← **pās**

پوست نازک روی گوشت

رختخواب از پوست

← **peš-(pūš-)**

← **pīsedūme**

← **peš-(pūš-)**

چارقد پیرزنان

← **pīdūna**

← **pūta**

تخته خمیر

← **valgebarā ‘tīr-tōve**

← **pīdūna**

← **pīdūna**

← **pīdūna**

← **pūja**

← **pūja**

Q

qadele (جوشقان)

کاسه کوچک، پیاله

qaftar (جوشقان)

کبوتر

qaher (ابیانه)

بزغاله سه ساله

کهر - «رنگ سرخ و تیره برای اسب و حیوان» (؟)

qāhrū (قهرود)

قهرود، نام روستا و دهستانی در شهرستان کاشان، استان اصفهان

qalafi (جوشقان)

قابلمه مسی دردار که برای نگهداری روغن به کار می‌رود.

قلف «زنیل از برگ خرما» (؟). مقایسه شود: در منوجانی **gelyef** «دیگ»، **gelyē** «دیگ

بزرگ مسی، کماجدان»

• در خراسان **نون قلفی** «نانی قطور، شبیه تافتون»

qalb (ابوزیدآباد)

سرازیری، شیب

qālī (ابوزیدآباد) **qōlī** (ابیانه) **qālū** (قهرود)

قالی

qalič (جوشقان)

انگشت کوچک دست انسان

← **čelik** ، **māmāčelik** ، **angöšpēla**

قله، سر

qalla (ابوزیدآباد، ابیانه)

قلوه سنگ

qalmesanq (یارند)

qālqala (ابوزیدآباد)

زبان کوچک

← **azmūn- kasle**

qālū (ابیانه)

← **qālī**

qanāt (ابیانه)

تنگه

از قنات

qānō (ابیانہ) *qānūn* (ابوزیدآباد)

قانون

qānūn (ابیانہ)

← **qānō**

qalalīčē (جوشقان)

قلقلک

qarāra (ابیانہ)

کیف بزرگ چرمی

قراره. بی گمان با *yarōrā* در ابیانہ ای به معنی «گونی» یکی است (← *yarōrā*)

qārāz (ابوزیدآباد، خالدآباد، بادرود)

دیلیم آهنی

ظاهراً باید ترکیبی کهن باشد. از ایرانی میانه **xarāz(ak) > *xara-āza-(ka-)* «چوبی یا

وسیلہ ای که با آن خر را می رانند»؛ مقایسه شود: گواز، گوازه «وسیلہ ای که گاو را با آن

می رانند» **gāwa-āza-(ka-) > *gāwa-āzana-(ka-)* ارمنی *gavazan* «عصا، گرز»

• روند دگرگونی معنایی «وسیلہ راندن خر» ← «دیلیم» یا «اهرم» طبیعی است.

← **xarāz, gārōm**

qāš (ابیانہ)

← **γōš**

qašang (قهرود) *qešang* (ابوزیدآباد)

قشنگ، زیبا

qātar (ابوزیدآباد)

قاطر

← **asdar**

qāteq (جوشقان)

ماست

فارسی قاتق > ترکی qatıq

qazīn (ابیانہ)

قزوین

qed-qed (ابیانہ) *qod-qod* (ابوزیدآباد)

قُدقُد مرغ

qelqe (قهرود) *qorqorīčā* (ابیانہ)

برآمدگی حلق

qenjeqneje (جوشقان)

ریزریز شده

qesūn (جوشقان) *qossō* (ابوزیدآباد) *qoy* (یارند)

قی، استفراغ

qešang (ابوزیدآباد)

← **qašang**

qeya (ابیانہ)

اگر

qeylō (ابوزیدآباد)

قلیان

qīč¹ (جوشقان)

زالزالک

فارسی کُوچ (kovoč) «زالزالک وحشی» (لغتنامه)، تاجیکی qīč «گونه ای گیاه که در

مرغزار می روید»، در زبان آسوریان اورمیه *kiji* «گونه ای گیاه خوردنی» ظاهراً از ترکی

qīč¹ «خردل».

qīč² (محلات) **görna**

لوچ، چشم‌چپ

مقایسه شود: در فارسی کوچ «لوچ و احوال باشد» (فرهنگ نفیسی)

qiyūma (نوش‌آباد)

بهانه

قیامت (?)

qobal (جوشقان)

گل‌وله‌های نخی که بالای سر قالیبافان آویزان می‌شود تا به راحتی از آن استفاده کنند.

qodome (راسه، برزک)

تره‌تیزک، شاهی آبی، تره‌تیزک آبی

• به شکل qodomak نیز استعمال می‌شود.

• ظاهراً گونهٔ کودم در فارسی است که فقط یکبار در فرهنگ دستورالافاضل از حاجب خیرات دهلوی (تدوین قرن ۱۴ میلادی در هندوستان) به معنی «نوعی گیاه» آمده است (بعید است همگونهٔ قدومه «*Erysimum*» و یا قودمک «*Alyssopsis Boiss*» باشد). این واژه یکی از نمونه‌های بسیار جالب اصطلاحات منطقه‌ای یا فرهنگی است که منشأ آن در متون آسوری قدیم (قرن ۱۹ قبل از میلاد) به شکل kuddimmu و به همان معنی ثبت شده است. در ارمنی نیز به شکل kotim و یونانی کپدوکی kótimos (احتمالاً از ارمنی) «شاهی، شاهی آبی» آمده است. اصولاً شماری از نام‌های گیاهان در فارسی متعلق به این گروه واژگان می‌باشند که ظاهراً از زیربنای زبانی (substratum) سرچشمه می‌گیرند (مثلاً پریهن، مرغ و غیره) و از قدمت چند هزارساله برخوردارند. هیچ‌یک از این واژگان اشتقاق ایرانی ندارند (←palpehe).

qod-qod (ابوزیدآباد)

← qed-qed

qōlī (ابوزیدآباد)

← qālī

qoloma (قهرود) **qolomba** (ابوزیدآباد)

توده، کوده انباشته شده

قلنبه، غلمبه

qolomba (نوش‌آباد)

گنبدی‌شکل

qōna (ابوزیدآباد)

تکه، لقمه

qonāl (ابوزیدآباد)

تنگهٔ زیرزمینی

qop (ابوزیدآباد، ابیانه، جوشقان)

مرغ جوجه کشی

qorbetī (قهرود)

کولی دوره‌گرد

غربتی - یکی از نام‌های کولیان در ایران. کولیان در ایران بیشتر گروه‌های دوره‌گردی را تشکیل می‌دهند که در سطح خانواده یا درون طایفه به زبان خود سخن می‌گویند، ولی بیشتر

فارسی‌زبان هستند. زبان کولی‌ها از گروه گویش‌های هندوآریایی است که در شبه‌جزیره هند رواج دارند. خود کولی‌ها بازماندگان چندین موج مهاجر از هند هستند که در اواخر هزاره یکم و اوایل هزاره دوم پس از میلاد این شبه‌جزیره را ترک کرده و در جهان پراکنده شدند. مسیر مهاجرت ایشان به دیگر منطقه‌های جهان از ایران می‌گذشت. کولی‌ها در ناحیه‌های گوناگون ایران نام‌های ویژه خود را دارند: قره‌چی، عاشق (در آذربایجان)، غارشمال، هندی، توشمال (یا تشمال) (در بختیاری)، مهتر (در ممسنی)، لوری، چللی، ترتبیت، لوتی، چینگانه (در بلوچستان)، غربتی، غوباز (در تهران گوباز هم می‌گویند)، دومکی، چلنگر، عاشق (در فارس و اصفهان)، لوری، لولی، لوتی، (در کرمان)، کولی، لوتی، سوزمانی (در کرمانشاه)، قرچی، غرشمال، عاشق، جت (در خراسان)، لوتی، کولی، قاجار (در خوزستان)، کولی، لوتی، دوم (در کردستان)، لوتی، کولی، دومی، گورانی، هوی‌هر (به معنای «گرازخوار»)، جوکی، غدر (در مازندران)

qorre (ابیانه) **qörömmeš** (ابوزیدآباد، قهرود)

غرش، رعد

qorqoriča (ابیانه)

← **qelqele**

qossō (ابوزیدآباد)

← **qesūn**

qoy (یارند)

← **qesūn**

qūrbāqa (ابوزیدآباد)

← **yūrbāye**

qūč (ابیانه)

قوچ

ترکی **koč**. مغولی **xuc(a)**

گوگرد

qūgert (ابیانه)

قفل چوبی، کلون

qūlūm (محلات)

از فارسی کلون

qulūza (محلات)

غوزه بازنشده پنبه

R

ra (نشلج) (قالهر، ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود، فریزهند)	راه
• rā vāšoden (قالهر) — «راه رفتن»؛ • rā pak (ابوزیدآباد) — «راه‌پله»؛ • rā katan (جوشقان، ابیانه، قهرود) — «راه افتادن، جاری شدن»؛ • rā vesta (ابوزیدآباد) — «راه انداختن»؛ • rā vašö- (š-) (ابیانه) — «رفتن»؛ • rā keššā- (kešš-) (ابیانه) — «به راه کشاندن»	
rā² (ابوزیدآباد، قهرود)	برای
rā³ (ابیانه، فریزهند)	بار، دفعه، مرتبه
rā⁴ (ابیانه)	روی، بر
ra (نشلج)	← rā¹
rāčā (طره)	کوره‌راه، بیراهه
rā (← rā¹) با پسوند مصغر -č- مقایسه شود: در کردی rēč ، مقایسه شود: در گویش فارسی کاشان ریچه در اصطلاح راه و ریچه	
raddi (جوشقان)	اذیت
rag¹ (فریزهند) ray (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، بیدهند) reg (بادرود، ابیانه، یارند)	(خالدآباد، طره) ray (فریزهند) ray (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، بیدهند) reg (بادرود، ابیانه، یارند)
rag² (فریزهند)	رگ
	عادت ماهانه زنان
	شاید از رگل (؟)
	← sar-šūr

ray (خال‌آباد، طره)

rayasne (طره)

rahōya-(rah-), rahā- (ابیانه)

herā (ka-) ← گونهٔ اصیل واژه *raz-> (شدن) رها شدن

rāhati (ابیانه) **rōhetī** (ابوزیدآباد)

قیف

راحتی (؟)

rāhōu (طره) **rōāv** (یارند) **rā'ou** (فریزهند)

راه‌آب

raja (جوشقان) **rejā** (ابوزیدآباد)

طناب لباس

rak (جوشقان، ابوزیدآباد)

رج قالی

rā ka- (ابوزیدآباد)

herā (ka-) ←

rama (قهرود)

گلۀ کوچک، رمه

ramas (طره)

rasan ←

ran (ابوزیدآباد) **ray** (ابیانه، قهرود) **rang** (نوش‌آباد)

رنگ

randa (هنجن) **renda** (ابیانه، ابوزیدآباد، فریزهند)

رنده

rang (ابیانه، قهرود)

ran ←

rangerēj (کمان) **rangrīj** (ابوزیدآباد) **rayrēj** (جوشقان)

رنگرز

یعنی رنگریز (←) (rēj- (rējā-)

rangi-kemō (ابوزیدآباد)

رنگین کمان، قوس قزح

tāq-sawz-o-sūra ←

rangrīj (کمان)

rangerēj ←

ranjā'an (جوشقان)

رنجیدن

ranj-o-bārīt (قهرود)

رنج و زجر

rā'ou (یارند)

rāhōu ←

raoun (جوشقان)

روان

rap (هنجن، یارند، فریزهند، بادرود، طره)

rapak ←

rapa (ابیانه، ابوزیدآباد)

rapak (هنجن، یارند، فریزهند، بادرود، طره) **rap** (ابوزیدآباد، ابیانه) **rapa** (جوشقان) **ravāq** (دلیجان)

رف، طاقچه

از ایرانی میانهٔ *rapak (ریشهٔ *rap/f- «از زیر نگه داشتن، بر دوش کشیدن» (؟)

rūjen ←

rāqā (فریزهند، هنجن) **raxtexou** (ابوزیدآباد)

رختخواب

rāqsā-(rāqs-) (ابوزیدآباد)**rāxsā-(rāxs)** ←**rās** (قهرود)**ras** ←**ras** (ایبانه) **rāšt** (فریزهند) **rāst** (ابوزیدآباد) **rāš** (قهرود) **rās** (محلات)

راست در برابر دروغ/کج

rasā-(ras-) (جوشقان) **rasā'an** (ایبانه) **rassā-(rass-)** (ابوزیدآباد، قهرود)

رسیدن

rasā'an (جوشقان)**rasā-(ras-)** ←**ramas** (فریزهند، بیدهند، بادرود، یازند، کمجان) **rasmūn** (ابوزیدآباد) **rēsmō** (جوشقان) **rasan****rayasne** (طره)

طناب، رسن

rasenā-(rasn-) (قهرود)**rasnā'an** ←**rasnā'an** (جوشقان) **rasenā-(rasn-)** (قهرود) **rasōnā-(rasōn-)** (ابوزیدآباد)

رساندن

rāsnādan (ایبانه)

فرستادن

از ***fra-san-** (؟)؛ مقایسه شود پهلوی **ōsān-** «هل دادن، انداختن» ***awa-san->****rasōnā-(rasōn-)** (ابوزیدآباد)**rasnā'an** ←**rāsp** (طره) **rāsm** (کمجان) **rasb** (ایبانه، قهرود، بیدهند)

فرسپ، شه‌تیر، تیر اصلی سقف خانه

در پهلوی **frasp**، در فارسی فرسپ (← مقدمه، §۳)در ایبانه به رسپ یا فرسپ **hammāl** (حمال) نیز می‌گویند.**šeuš 'hammāl** ←**rassā-(rass-)** (ایبانه)**rasā-(ras-)** ←**rāst** (فریزهند)**ras** ←**rāstan** (جوشقان)

بافتن

rāš¹ (ابوزیدآباد)**ras** ←**rāš²** (طره)

بز سیاه و زرد

مقایسه شود در کردی **raš** «سیاه» ***raxša->****rāšav** (بادرود)

فرداشب

آمیزه‌ای از فردا (← **hayā**) و شب (**šav**). در این واژه بادرودی پدیده تبدیل گروه آغازین***fr-** به **r-** را می‌بینیم (← **rāsp**).**rāšk** (ابوزیدآباد) **rešk** (فریزهند)

تخم شپش، گونه‌ای انگل در موی سر

فارسی رشک، کردی *rišk*، بلوچی *rašk*، مازندرانی *rešk*، گیلکی *rəšk* – همه به معنی «تخم شپش»

مدت آبیاری در ۲۴ ساعت
عربی رشن (*rašn*) «موعد شرب» (فرهنگ نفیسی)

rašn (ایبانه)
raš ←
rašt (ایبانه)
raš(a) (ابوزیدآباد)
rav (ابوزیدآباد)
ravāq (جوشقان)
rā-vas-(vēs-) (ابوزیدآباد)
rax (قهرود) **rāxta** (ایبانه) **raxt** (قهرود)
rāxsā-(rāxs-) (ایبانه) **rāqsā-(rāqs-)** (ابوزیدآباد)
raxt (قهرود)
rāxta (ایبانه)
raxtəxou (فریزهند، هنجن)
rāxūna (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه) **rūxūna** (ایبانه، هنجن، فریزهند، کمجان، یارند)
ras ← روبه‌رو. مقابل
مثل، مانند
rapak ← تشکیل دادن
رخت، لباس
رقصیدن
rax ←
rax ←
rāqā ←

رودخانه، آبرفت عریض

مقایسه شود: *ruxanaō* در گویش رودان استان هرمزگان

ray¹ (فریزهند)
ray² (ابوزیدآباد)
rayhūn (ایبانه، یارند)
rayrēj (ابوزیدآباد)
raz (محلات، هنجن) **rez** (ازوار، ایبانه، نراق، بیجگان، دلیجان، میمه، جوشقان، قهرود)
razbūn (ایبانه) **razjī** (نراق)
razjī (ایبانه)
reg (ابوزیدآباد، چیمه، هنجن، بیدهند)
rēg (ابوزیدآباد) **rīy** (جوشقان) **rīy** (ایبانه، قهرود، ایبانه)
rēy (فریزهند)
rūy ←
rag¹ ←
ran ← ریحان
rangerēj ← باغ
باغبان
razbūn ←
rag¹ ← ریگ
rēg پهلوی
اسهال
از ریغ

rey (ابوزیدآباد)

مرغ

از رخ (rex) که نام مرغی است افسانه‌ای و در فرهنگ‌ها آمده است (رجوع شود: لغتنامه). صاحب فرهنگ نظام (ج ۳، ص ۱۵۴) می‌نویسد: «رخ یک مرغ چینی است و شاید در چین چنین مرغی باشد که در افسانه بزرگ جلوه داده شد، باید ریشه رخ را در زبان چینی پیدا کرد». جالب این است که چگونه واژه‌ای فنی (زیرا رخ تنها در ادبیات باستان و بیشتر به معنی یکی از مهره‌های شطرنج آمده است) در لهجه‌ای زنده به معنی «مرغ» به جای مانده است. شاید از رغاء عربی که «مرغی است» (فرهنگ نفیسی)؛ ولی در این صورت نیز باز جای تعجب است که واژه عربی بسیار کمیابی که تنها در فرهنگ‌ها آمده است، در یک گویش ایرانی کاربرد دارد.

rejā (ابوزیدآباد)← **raja****rejā-(rēj-)** (ابوزیدآباد) **rēttan** (ابیانه) **rešt-(tēs-)** (ابیانه) **rītan** (جوشقان) ریختن

از ریشه *raič- «ریختن»؛ مقایسه شود: فارسی ریختن (ریز)، کردی rētin- (rēž-)

← **hōrījova**← **randa****renda** (هنجن)**resad** (قهرود)

قسمت، بخش

از فارسی رسد، یعنی چیزی که به کسی می‌رسد.

rēsmō (ابوزیدآباد)← **rasan****rēsmūn** (فریزهند، بیدهند، بادرود، یارند، کمجان)← **rasan****rēščāra** (ابوزیدآباد)

آرایش صورت زنان

ظاهراً از rēš «ریش» و čāra «چاره»، معنی «ریش‌کاری»، یا «چاره ریش کردن» یا از رشتن «رنگ کردن»

rešk (ابوزیدآباد)← **rāšk****rēšt-(rēs-)** (ابوزیدآباد)

ریسیدن، رشتن

کردی **rēsti, rēstin****rēšt-(rēs-)** (ابیانه)← **rējā-(rēj-)****rēttan** (ابیانه)← **rējā-(rēj-)****rēvō-yar** (ابوزیدآباد)

حرف‌شنو، مطیع

← **rēvō-karda****rēvō-karda** (ابوزیدآباد)

حرف گوش کردن، اطاعت کردن

رعایت کردن، روا (داشتن) (?)

← **rēvō-yar****reyša** (نشلیج)← **rīša**

rez (محلات، هنجن)

rēz (نشلیج) **rēze** (قهرود)

rēze (نشلیج)

rībī (نراق)

rīd-(rēn-) (ابوزیدآباد)

rīy (جوشقان)

rīš (ابوزیدآباد، قهرود)

rīša (نشلیج) **reyša** (فریزهند، ایبانه، طره، ایبانه، میمه، ابوزیدآباد، قهرود، قالهر)

rīšesped (قهرود)

rīšespey (ایبانه) **rīšesped** (قهرود)

rīš-rīš (ابوزیدآباد)

rītan (جوشقان)

rīxd (ابوزیدآباد)

rīxšan (ابوزیدآباد)

rīy¹ (ابوزیدآباد)

rīy² (ابوزیدآباد)

rīz (قالهر)

rō¹ (ابوزیدآباد)

rō² (ایبانه، طره، کمجان، یارند، بادرود) **rōš** (طره)

آغوز، نخستین شیری که پس از زایمان از گاو و گوسفند می‌دوشند.

یکی از تکواژهای بسیار جالب توجه که در گویش‌ها و زبان‌های ایرانی کنونی رواج دارد.

آغوز را در کردی **fīrō(h)**، فارسی آفروشته، افروشه، فرشه، هرش، هرشه، ارمنی

(> ایرانی) **hrušak**، **xrušak**، پهلوی کتابی **frōšak** و در پهلوی مانوی **frōšag** می‌گویند

که همگی از ایرانی میانه ***frōšakš-** ***afrošak** (>***frau-**) به معنی «سفت شدن شیر»

raz ←

قلوه‌سنگ، شن

ریز، ریزه

rīz ←

rēz ←

rū⁴ ←

خریدن

hernī-(hrīn-) **berīda** ←

rēg ←

ریش

ریشه

rīšespey ←

ریش سفید، پیر

رشته‌رشته شدن پوست یا پارچه

rējā- (**rēj-**) ←

ریخت، شکل، قیافه

ریشخند

با جابه‌جایی **-šX-** به **-xš-**

rīš ←

rēz ←

rēg ←

ریه

ریز

rēz ←

rūn ←

هستند. چنان‌که می‌بینیم در گویش‌های این گستره خوشهٔ آغازین *fr- به r- تبدیل می‌شود (←rāsp). در کردی -š- میان دو واکه به -h- تبدیل می‌شود یا می‌افتد.

rāhōu ←	(طره) rōāv
تمشک	rob (ابوزیدآباد)
رفت و روب	rofdorū (ابوزیدآباد)
rāhatī ←	rōhetī (ابوزیدآباد)
شیب تند	rok (طره)
رک (و راست) (؟)	
rūn ←	rōn (محلات، بیدهند)
rō² ←	rōš (ابیانه، طره، کمجان، یارند، بادرود)
جارو کردن	rot-(rōg-) (قهرود)
برهنه، لخت	rowt (جوشقان) rūt (میمه، دلیجان، جوشقان)

روت، رت، لوت؛ کردی **rūt**، هرزندی **lūt(a)**

loxt(t) ←	
قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه، چیمه، فریزهند، هنجن، بیدهند، طره، جوشقان، یارند، میمه، زر، وارن، دلیجان	rū¹
	(نراق، بادرود، ابوزیدآباد) rūj (کمجان،

روز

• **rūjgā** (ابوزیدآباد)، **rūār** (جوشقان)، **rūvar** (گر) - «هنگام روز»

از ایرانی باستان ***rauča-**، فارسی روز، کردی **rōž**، هرزندی **rūž**. این واژه در برخی از گویش‌ها به معنی «آفتاب» نیز به کار می‌رود، برای نمونه در کردی: **rōž hilhāt** «آفتاب طلوع کرد» **rō(ž)hilāt** «طلوع آفتاب». هرچند در بین گویش‌های کاشان چنین کاربردی برای این تکواژ ثبت نشده است، در برخی از اصطلاحات مهجور می‌توان آثار آن را کشف کرد: ابوزیدآبادی **rū hārījya** «روز شد» ← «آفتاب طلوع کرد».

در، اندر، تو	rū² (جوشقان، میمه، ابوزیدآباد، قهرود)
• rū demāy (ابوزیدآباد) - «تو دماغ»	

rūda ←	
اتاق زنانه	rūot (بادرود) rū³ (ابوزیدآباد)

از راحت (؟) - یا از **rū** به معنی «درون، اندرون» (←**rū²**) - حداقل در رابطه با گونهٔ ابوزیدآبادی (؟)

rū⁴ (چیمه) *rūva* (نراق) *rībī* (ایبانه)

روباه

rū⁵ (بادرود)

lōbā ←

rū (ایبانه)

rūn ←

چهره، روی

rūa (فریزهند) *rūdā* (طره، خالدآباد) *rūva* (بیدهند) *rūya* (هنجن) (یارند، هنجن)

روده

lūlalā ← **vīra** ←

rūan (ایبانه، نراق، میمه، قالهر) *rūwan* (ابوزیدآباد) *rūya* (جوشقان، بادرود، ازوار)

rūyān

(چیمه، هنجن) *rūyen* (قهرود) *rūqan* (طره) *rūyan* (نشلیج، کمجان)

روغن

• *rūya čerā* (ابوزیدآباد) - «روغن چراغ» • *rūya bādūm* (ابوزیدآباد) - «روغن بادام»

rūat (بادرود)

rū³ ←

rūbanda (ابوزیدآباد)

روبند

rūd (میمه)

rūja¹ ←

rūda (ایبانه) *rūya* (قهرود)

داخل

ظاهراً از روده به معنی «درون، داخل»

rū² ← **rūa** ←

rūa ←

rūdā (طره، خالدآباد)

rūdelī (جوشقان)

جگر پخته گوسفند

rūg (قهرود)

بخش داخلی، درون

از **rūdag* (s)

rū² ← **rūa** ← **rūda** ←

خالی، ریخته

rūgdāv (قهرود)

rūvanga ←

سیلی، کشیده

rūgūšī (ابوزیدآباد)

rūyen (چیمه، هنجن)

rūan ←

rūj (نراق، بادرود، ابوزیدآباد)

rū¹ ←

rūjā (ایبانه)

rūja² ←

rūja¹ (میمه) *rūd* (قهرود) *rūza* (ابوزیدآباد)

جوان، فرزند

دو گونه نخست از **rūdčak*، گونه میمه‌ای از *rōd* «کودک، بچه» (**fra- hūta->*)؛ مقایسه

شود: فارسی رود، کردی جنوبی *rōta* (با پسوند *-la*)، کمزاری *rōr*، بختیاری *rūla* (با پسوند *-la*)

rūja² (ایبانه) *rūjā* (دلجان، میمه، جوشقان)

روزه

پهلوی *rōčak*، ارمنی *ročik* (*>rōčik*) «دستمزد روزانه»

rūjen (کمجان، بادرود)

رف، طاقچه

rapak ←

rūjnūma (ابوزیدآباد)	روزنامه
rū ka-(kar-) (ابیانه)	مراقبت کردن
rūme (ابیانه و بیشتر آبادی‌های منطقه)	جوانه درخت مو
rūn (ابوزیدآباد) rō (بادرود) rū (میمه، قهرود، جوشقان، ابیانه، طره، هنجن، فریزهند، خالدآباد) (محلات، بیدهند)	
	ران
rūne (ابیانه، طره، چیمه)	روزنه، سوراخ سقف
از ایرانی میانه *rōčanak ، مقایسه شود: پهلوی rōčan rōčpānak «پنجره»، فارسی	
	روزن، روزنه
rūot (بادرود)	rū³ ←
rūp (ابیانه)	ستون
پیوستگی این واژه با ریشه *rap/f- «از زیر نگاه داشتن، بر دوش کشیدن» بعید می‌نماید.	
rūqan (قهرود)	rūan ←
rūs (جوشقان، ابیانه، بادرود)	خروس
	از *hurūs (> xurūs) با حذف همجای نخست
	hurūrs ، xorūs ←
rūša (ابوزیدآباد) rūšna (ابیانه)	روشن
rūšan (طره) rūšana (ابیانه)	وسیله باد دادن خرمن گندم
از (ka-)-šāna-fra (ریشه *-šan «تکان دادن، پخش کردن»)، فارسی افشاندن، کردی	
	rašāndin
	yayšen ←
rūšana (طره)	rūšan ←
rūšna (ابیانه)	rūša ←
rūt (جوشقان، دلیجان، میمه)	rowt ←
rūt-(rūš-) (ابوزیدآباد)	فروختن
	hōrūt-(hōrūš-) ، borūta ←
rūtan (جوشقان)	rowt ←
rūva¹ (چیمه)	rū⁴ ←
rūva² (بیدهند)	rūa ←
rūvanga (ابوزیدآباد)	خالی، ریخته
	rū²، vay¹، rūgdāv ←
rū-vö-bar (ابوزیدآباد)	زیر و بر

rūwan (ایبانه، نراق، میمه، قالهر)

rūwe (قالهر)

rūxāštara (فریزهند)

rūxūna (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه)

rūy (ایبانه)

rūya¹ (یارند، هنجن)

rūya² (ابوزیدآباد)

rūya³ (ایبانه)

rūyān (نشلیج، طره، کمجان)

rūyan (طره)

rūza (قهرود)

rūzegār (ایبانه، قهرود)

rūznūma (ایبانه)

rūan ←

yūre² ←

مالیخولیا

rāxūna ←

رود، رودخانه

rāxūna ←

rūa ←

rūan ←

rūda ←

rūan ←

rūan ←

rūja¹ ←

روزگار

rūjnūma ←

S

sa¹ (طره، یارند، ایبانه)	سه
sa² (ابوزیدآباد)	← sayīn
sabā (ابوزیدآباد) sābb (چیمه) sobb (طره، یارند) sübb (ایبانه)	صبح، صباح
sābāt (ایبانه)	← sābāta
sābāta (ابوزیدآباد) sābāt (ایبانه) sōbāt (طره)	گذرگاه سرپوشیده، طاق‌دار
	عربی ساباط «راهرو سرپوشیده، دالان، سایبان»
sābbī (هنجن) sālbī (یارند) sōlavdī (ایبانه) sōblī (طره) šābbī (کمجان)	سال آینده
	آمیزه‌ای از سال (←sāl ¹) و bī (←abī)
sabēl (فریزهند) sebīl (ابوزیدآباد) sobēla (ایبانه) sobīl (کمجان) sobīl (طره، ایبانه)	(خالدآباد، بادرود، کمجان)
	سبیل
	عربی سبله «آویزان»
sābgā (طره)	← šābgā
sabī (ابوزیدآباد) sābüñ (ایبانه)	صابون
sabor (ایبانه)	بزی که در کوچکی اخته شده باشد.
	بز سه‌ساله چنان‌که از نامش نمایان است: «سه‌بر، سه بار مویش چیده شده است.»
	← yakbor ‘čārbör ‘paybor ‘šošbor ‘döbör
sabr (فریزهند)	← aččow

sābūn (ابیانه)

sād (ابوزیدآباد) *sad* (ابیانه، طره)

sad (ابوزیدآباد)

sadā (ابیانه) *sedā* (ابوزیدآباد)

sadr (فریزهند)

safrū (ابوزیدآباد)

sagak (ابیانه)

sagtūra (ابوزیدآباد)

← **sabī**

صد

← **sād**

صدا

کنار

← **sofra**

سگک

توله‌سگ

از سگ و توله (←tūla)

← **say**

sāy (کمجان)

sāy (کمجان) *sāk* (آشتیان) (ابوزیدآباد، یارند، ابیانه) *saq* (فریزهند، خالدآباد، چیمه، بیدهند)

کام، زبان کوچک

سق، سغ

ساقه

← **sāba**

بام‌غلطان

sayāltūn (ابیانه) *sangbūmyaltūn* (فریزهند) *sanyaltūn* (کمجان)

سغ «پوشش و سقف خانه»؛ در فریزهندی و کمجانی سنگ بام‌غلطان

sāhb (چیمه)

sāhob (ابیانه)

sāj¹ (نراق) *sāz* (ابوزیدآباد)

sāj² (ابوزیدآباد، ابیانه، میمه، گز، قهرود)

سنگی صاف یا گونه‌ای تابه آهنی که زیرش آتش می‌افروزند و پس از داغ شدن بر روی آن نان می‌پزند
یا کباب درست می‌کنند.

ساج یکی از رایج‌ترین ابزار آشپزی و ابزاری بنیادین برای تهیه خوراک در میان کوچروان ایرانی است و به‌ویژه در مراتع کوهستانی در هنگام تابستان کاربری اجاقی متحرک را دارد.

sāk (آشتیان)

sāken (ابیانه)

saksaka (فریزهند، یارند)

sāl¹ (ابیانه، طره) *sāl* (ابوزیدآباد، فریزهند، ابیانه)

sāl² (واران)

← **say**

ساکت

سکسکه

سال

← **sāla**

- استخر
عربی سأل «جای ریزش آب در رود». در شهر کاشان به استخر سیلخ می‌گویند.
- ← sār
← sābbī
تخته سنگی
از ایرانی باستان -sāta* (<sād* یا sāy*) «(سنگ) صاف» در ترکیب با پسوند مصغر -le-
ارمنی sal(ik) «تخته‌سنگ» ارتباطی با این واژه ندارد.
- دلو آب، سطل
سطل
(ابوزیدآباد) satlāv (طره، فریزهند) sāltā (ابیانه) sālla
گونه‌ای سبزی خودرو که در آش می‌ریزند.
در فارسی سرمه خوانده می‌شود و معرب آن سرمق «اسفناج رومی» (عربی قطف) است. باید
از یک بن‌واژه ایرانی میانه به شکل sarmak* باشد.
- سکو
سرسکو یا sāle (←) + سکو (؟)
← sārda
← sālla
گونه‌ای درخت
از سمرقند، یعنی «درخت سمرقندی» (؟)
- سماور
روسی samovar «خودپز»
پرحرف
سمج
سمور
(فریزهند) semūra (هنجن) semūr (ابیانه، طره) samūrā
پهلوی samōr، ارمنی samoyr
- شکل، طور
فارسی سان
اسپند
صندل
گل‌مژه، جوش چشم
(ابوزیدآباد) sāl
(ابیانه، جوشقان) sendal (طره) sandal
(فریزهند) sandesalōm

مقایسه شود: در لکی *siktasalōm* به همان معنی. طبق باورهای عامیانه جوامع کوچرو و دامپرور ایرانی جوش چشم از شاشیدن یا ریدن در گذرها و راهها به وجود می‌آید و به اصطلاح کثافتی که انسان در راهها از خود به در می‌کند از چشمش بیرون می‌زند. بنابراین واژه یاد شده باید «سلام کثافت (مدفوع)» معنی شود، همان‌طور که *sandē* در فارسی یعنی «فضله، گه، مدفوع». در رودانی گل‌مژه را *gūtos* می‌نامند، یعنی «چس گاو». واژه *sandē* در فارسی نیز آمده است.

sendiŋ (هنجن) *sündiŋ* (ایبانه) *sandoy* (فریزهند) *sandīq* (یازند) صندوق

sandoy (فریزهند) *sandīq* ←

sandoyūna (ابیزیدآباد) *sandūn* (طره) *sangdūn* (فریزهند) سنگدان

← *čanārdūna*

sang (بیدهند، هنجن، چیمه، یازند، میمه) *seng* (نشلیج) *sen* (طره، یازند، چیمه، فریزهند، ایبانه، قهرود) *sang*

say (ابیزیدآباد)

سنگ

sangāb (فریزهند)

سنگاب، ظرف سنگی یا سفالی بزرگ پر از آب در مکان‌های عمومی چون مسجدها برای تشنگان

sangbūmyaltūn (فریزهند) *sayāltūn* ←

sangdūn (ایبانه، فریزهند) *sandoyūna* ←

sangehar (یازند) دست‌آس

آمیخته‌ای از *sang* (←) و *ār*² (←)، یعنی «آسیای سنگی»

sangešā (ایبانه) واحد وزن

سنگ‌شاه

sangliča (محلات) تپه سنگی، سنگلیج

sanyūra (بادرود) جوجه تیغی، خارپشت

sīkū(n) خویشاوند *sīxūr* کردی، سگر (سگرنه) فارسی، *sīxčūlīn* لری، *škuṇ* افغانی، *sīkū(n)*

sīnkur (بلوچی، *šougar* منوجانی. در میان زبان‌های باستانی و میانه ایرانی در اوستا

sukurəna- و پهلوی *sukurr* (تعلق سغدی *syrrn* «جوجه تیغی» به این گروه بعید

می‌نماید) دیده می‌شود. از بن‌واژه ایرانی باستان **sīkurna* برآمده است. اوسوالد سمیرینی و

واسیلی آبایف این بن‌واژه را «دارای پشم سوزن‌دار» معنی می‌کنند که مسئله‌برانگیز است.

sandūn (طره) *sandoyūna* ←

sanjara (ابوزیدآباد)

درخت انگور، مو، درخت سنجد

sannār (جوشقان)

واحدی قدیمی برای پول

صنار، صد دینار

sanzeyevā (هنجن) **savzayavā** (ابیانه)

سبز هقبا

گونه‌ای پرند که به انگلیسی آن را greenfinch می‌نامند. همچنین در روستاهای گروه ابیانه، به‌ویژه در خود ابیانه، این واژه به‌عنوان کنایه از شخص روحانی نیز به‌کار می‌رود.

sanzeyevā (هنجن) **savzayavā** (ابیانه)

سبز هقبا

sapestūn (ابیانه)

سپستان (گونه‌ای درخت)

از سگ‌پستان

sapō'a (ابوزیدآباد) **sepōva** (فریزهند، طره)

سه پایه برای مشک دوغزنی

saq (ابیانه، یارند، ابوزیدآباد)← **say****sāqa** (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود)

لوله

ساقه

← **sāya**

سر

sar¹, **ser** (ابوزیدآباد، یارند، میمه، بیجگان، ابیانه، قالهر، نسلج، قهرود)**sar hemardan** (جوشقان) - «سر شکستن»؛ • **sar dā'an** (جوشقان) - «سر دادن»؛ • **sar****bekešova** (ابوزیدآباد) - «سرک کشیدن، دزدکی نگاه کردن»؛ • **sar bebeyāta****sar-berena** (ابوزیدآباد) - «سر برهنه»؛ • **sar-****baršeda** (ابوزیدآباد) - «سر رفتن شیر یا غذا»**sar**² (ابوزیدآباد، قهرود)

درباره، بر، روی، طی

sār (ابیانه، طره)

تالاب، آبگیر

به احتمال بسیار، واژه‌ای است ایرانی، ولی خاستگاه آن روشن نیست. ممکن است از *zraya

باشد. چنان‌که می‌دانیم تکواژی هندواروپایی برای «دریا» (یعنی *greios*) دو بازتاب در

زبان‌های ایرانی دارد: drayah- (فارسی باستان و در زبان‌های جنوب‌غربی ایرانی) و

zrayah- (در اوستا و در زبان‌های شرقی و شمال‌غربی ایران). بنابراین اگر پیشنهاد بالا درست

باشد، sār در ابیانه‌ای باید از واژگان اصیل خطه کاشان به‌شمار رود (هرچند اشتقاق آن از

*zraya از نظر سیر تکاملی آوایی دشوار می‌نماید)؛ مقایسه شود: در کردی zire «دریا» که

در نام دریاچه zirebār (یا zirevār) نزدیک مریوان نیز نهفته است (بخش دوم باید از

*pāra- باشد به معنی «کنار»، مانند رودبار). برای «تالاب، مرداب، آبگیر» در گویش‌های مرکزی واژه‌های دیگری نیز وجود دارند، مانند: xarzōu در کشه‌ای، قهرودی manjelōb در گزی gūrōu.

• یا از ایرانی باستان *γzar- (یا *xšar-) «در جریان بودن آب» تحت تأثیر قرینه‌سازی با سرد (←sart¹) (s). مقایسه شود: saharesdāl «آبگیر، مرداب» که بخش دوم آن (dāl) همان تال در تالاب است.

• آیا با sāla به معنی «استخر» یکی است (←sāla¹) (s)

سرگین (فریزهند، قهرود) *sargīn* (ابیانه) *sārā*

گونه نخست از بن‌واژه *saraka- و دومی از *sarakēn (>sarakaina-) می‌آید - هر دو از ریشه ایرانی باستان *sara- (>هندواروپایی *sker- «ریدن، کثافت، مدفوع، فضله»، اوستا -sairya). همین ریشه را در کردی pasārī «پشکل گوسفندان» -ka-(-ka) *pasu-sārya (> و نیز sīrik «چرک سر یا مو» >sarya-ka- می‌بینیم. ظاهراً seya «سرگین» در ابوزیدآبادی نیز برآمده از این ریشه است از *saraka- با حذف -r- (s)

←seya

تشک

sara (ابوزیدآباد)

saraja (نراق)

←sereja

sarājīrī (جوشقان، ازوار)

←sarejērī

sarang (قهرود)

پارچه

sāravūn (ابیانه)

ساربان

sarabarvoze (جوشقان)

گونه‌ای بازی پسران که از روی یکدیگر می‌پرنند.

sarbas (ابوزیدآباد)

گونه‌ای بیماری، سردی مزاج

sārd (ابیانه)

←sart¹

sard¹ (قالهر)

←sart¹

sard² (قهرود، میمه)

←sārda

sārdā (ابوزیدآباد) *serd* (میمه، جوشقان، زفره) *salt* (فریزهند، میمه، بیدهند) *sart* (ابیانه، طره)

serde (آران بیدگل) *sard* (قهرود، میمه)

نردبان، پلکان

معرفی مفصل این تکواژ مهم، یافتن گواه در پهلوی (/sart/srt/)، شناسایی وجه اشتقاق و گردآوری کامل داده‌های گویشی آن، از آن شادروان احمد تفضلی است (JA, 1970: 87-89).

مقایسه شود: گیلکی sardī (serdī)، سمنانی sardī، سرخه‌ای serd، گزی sort، اردستانی sard، گبری surut همه به معنی «پلکان، نردبان» > ایرانی باستان -sarta* (ریشه sar-* «به هم پیوند دادن»).

sardōu (فریزهند، بادرود، ابوزیدآباد) سرداب (زیرزمینی)
sarejērī (ابوزیدآباد) saršīva (جوشقان، ازوار) sarājīrī (یارند) سرازیر، سراسیب
sarešūm (ابوزیدآباد) saršev (طره، فریزهند) saršava (یارند، بادرود، کمجان) هم پيوند دادن.

سرشب، وقت غروب
سرشام، سرشب
سرگردان

sārevō (ابوزیدآباد) ← sārā
sargīn (فریزهند، قهرود) ← نام رودخانه‌ای در ایبانه
sarīsa (ایبانه) سرما
sārmā (فریزهند، ایبانه، طره) سرپوش
sarpūš (قهرود) ریحان
sārsam (ابوزیدآباد)

فارسی سپرم، اسپرم، سپرغم، پهلوی sprahm(ak)، ارمنی aspram (نام دختر) — «گل»
(؟)، ترکیبی با samana (سمنه)، یعنی «گل سمنه» (؟)

sarsakū (ایبانه) ← salsakū
sarsangī (ابوزیدآباد) لاابالی، بی‌اعتنا به مردم
سر سنگین یا سر سنگی (؟)

sarsemō (ابوزیدآباد) بهانه
sarserīnou (ابوزیدآباد) سرسره
saršava (طره، فریزهند) ← sarešūm
saršet (قهرود) سرشیر

مانند سرشیر فارسی آمیزه‌ای است از سر (←sar¹) و šet به معنی «شیر» (←)

← šet
sarešūm ← saršev (ابوزیدآباد)
← sarejērī saršīva (ابوزیدآباد)
شانه (عضو بدن) saršūna (یارند)
← šūna²
عادت ماهانه sar-šūr (ازوار)

ظاهراً شستن سر در رابطه با قاعدگی زن کنایه از گوشه‌گیری زن در زمان عادت ماهانه است.

← **rag²**

سرد

← **sārda**

برعکس

یعنی «از سر تا کون، سر تا ته - برعکس»

← **varepe**

ملاط ساروج

← **sārevō**

سرو

مزرعه‌ای که به منبع آبیاری نزدیک است.

آمیزه‌ای از سر (← **sar¹**) و **vār** به معنی «منبع آب» (مقایسه شود: پهلوی **var** «دریاچه»)

sārvōn (ابیانه)

← **sārevō**

تفاله انگور

sās (جوشقان)

از سیوس

← **sūs**

سه‌شنبه

sašammay (ابیانه)

ساختن

sāt-(sāj-) (جوشقان) **sātan** (ابوزیدآباد، ابیانه، قهرود)

← **hasājen**

sātan (جوشقان)

← **sāt-(sāj-)**

satlāv (ابوزیدآباد)

← **sālla**

satūr (طره) **šotūr** (فریزهند، بیدهند)

ساطور قضابی

sauda (هنجن)

← **sāvayā**

sāv (جوشقان، طره، یارند، کمجان)

← **sōw**

sāvā-(sāv-) (ابیانه)

جدا کردن، پالاییدن

صاف کردن

savāl (هنجن)

← **šalvōla**

savār (جوشقان)

← **sovār**

sāvayā (هنجن) **sauda** (چیمه، بیدهند) **souda** (ابیانه، طره)

سبد حصیری

پهلوی **sapat**، فارسی سبد، کردی **savat**⁷، ارمنی **sapat** (به معنی «قوز، گوز») > ایرانی

باستان *sapatā- (از ریشه *sap- «گرد بودن»)

sāvd (یارند)

← sawz

sāvda (ابیانه)

← sawdā

savok (ابوزیدآباد) *sobok* (ابیانه)

سبک

پهلوی sapuk

savr (ابوزیدآباد)

← aččow

sāvz (طره، ابیانه)

← sawz

sāv-zamīnī (بادرود) *sou-zamīnī* (ابوزیدآباد، ابیانه) *sōw-zemīnī* (طره، یارند، کمجان)

سیبزمینی

savzayavā (ابیانه)

← sanzeyevā

sawdā (ابیانه) *sāvda* (ابوزیدآباد، قهرود)

خارش، مرض گری، کچلی

همچنین مقایسه شود: کرمانی *saudā* «خارش». ارتباطی با عربی *suda* (مؤنث اسود) «سیاه»

ندارد. هم‌ریشه پهلوی *sūtan*، *sūdan* (سایش) در فارسی، نایینی (*sawn-*) *sawnā-* «خرد

کردن»، زازایی *sāwitīš* (*sāwēn-*) «مالیدن» - همه از ریشه ایرانی باستان **sau-/*sū-*

«مالیدن، سودن»

← *aklūšye* · *eklāčī* · *kelāš* · *sōfō*

sawz (محلات) *sowz* (طره، ابیانه) *sāvz* (یارند) *sāvd* (ابوزیدآباد، هنجن، فریزهند)

سبز

sawzī (ابوزیدآباد)

سبزی

sāxdū (طره)

پوزه کوه

sāxt (ابیانه)

سخت

sāxtemō (ابوزیدآباد)

ساختمان

say¹ (ابوزیدآباد)

← sang

say² (ابوزیدآباد)

چارک

از سنگ یا صد

sayāk (طره، ابیانه)

ثلث

سه یک

sāyebō (ابوزیدآباد)

سایبان

saygorda (ابوزیدآباد)

سنگ بزرگ

از say (← gorda) + sang «بزرگ» ¹gerd

sayīn (ابوزیدآباد) *sa* (طره، ابیانه)

sayl (ابیانه، طره، بادرود)

sāz (ابوزیدآباد)

səl (میمه)

sərewən (میمه)

sebande-kamar (خالدآباد)

sebīl (ابوزیدآباد)

sedā (ابیانه)

sef (ابیانه) *seft* (ابوزیدآباد)

sefīdā (ابوزیدآباد)

sejena (دلیجان) *sūjak* (فریزهند) (میمه) *sōjak*

برآمده از **saučana-* یا **saučina-*؛ کردی *šūžin*، فارسی سوزن

sekū (فریزهند)

selle (خالدآباد)

semma (ابوزیدآباد)

semūr (هنجن)

semūra (فریزهند)

sen (نشلیج)

senabbar (ابیانه)

sandal (جوشقان، ابیانه)

sendalī (هنجن، فریزهند) *sendelī* (ابیانه)

sendelī (هنجن، فریزهند)

sendō (ابوزیدآباد)

sendüy (هنجن)

seng (بیدهند، میمه، هنجن، چیمه، یارند)

sengak (دلیجان، محلات)

از سنگ با پسوند *-ak*. در فارسی، مقایسه شود: سنگک، سنگچه و ینچه - تگرگ

senjay (ابیانه)

sepōva (ابوزیدآباد)

چگونه

سیل

← **sāj¹**

← **sül**

← **sārevō**

مهره کمر

← **sabēl**

← **sadā**

سفت، محکم

سرگین، تاپاله الاغ

← **sārā**

سوزن جوالدوز

← **salsaku**

چرک زخم

سوم

← **samūrā**

← **samūrā**

← **sang**

صنوبر

← **sandal**

صندلی

← **sendalī**

سندان

← **sandīq**

← **sang**

تگرگ

← **tagāra ‘zormakka ‘gelgelaka¹**

سنجد

← **sapō’a**

sēr¹ (طره) <i>sīr</i> (ابوزیدآباد، ابیان، قهرود)	سیر، فراوان
سیر به معنی زیاد، بیشتر در گویش‌های تاجیکی ماوراءالنهر به کار می‌رود، مقایسه شود:	
سیرگپ «پرحرف، حراف، کسی که زیاد حرف می‌زند»	
sēr² ←	سیر (در مقابل گرسنه)
sēr² (ابیانه، طره، فریزهند، بیدهند، هنجن)	
پهلوی <i>sēr</i> (sagr)، فارسی سیر <i>*sagra-</i> (هندواروپایی <i>*kegro-</i>)، کردی <i>*θagra-</i>	
t'ēr	
sēr¹ ←	
sar¹ ←	
ser (ابوزیدآباد و برخی خطه‌های دیگر)	سرزنش
serāješ (ابوزیدآباد)	خانه
serā (محلات، نراق، دلیجان)	
در پهلوی <i>srād</i> ، در فارسی سرای <i>*srāda-</i> و در ارمنی <i>srah</i>	
serāj (قهرود)	همه
serd (ابوزیدآباد)	sārda ←
serde (آران بیدگل)	sārda ←
sereja (نراق) <i>saraja</i> (ابوزیدآباد)	آبیاری کوتاه‌مدت (۱۰ دقیقه‌ای)
	ظاهراً از <i>sarja</i> - <i>in situ</i>
ser-e-sedā (ابوزیدآباد)	سروصدا
sereš (ابیانه، قهرود)	چسب، سریش
sērku (محلات) <i>sīryū, sīryō</i> (بادرود)	هاون سنگی، دسته‌هاون
	از سیرکوب وسیله برای کوبین سیر
sēsād (یارند) <i>sēsad</i> (طره، ابیان)	سیصد
sēsad (یارند)	sēsād ←
setāra (ابیانه)	esrū ←
setün (فریزهند) <i>soṭīn</i> (یارند)	ستون
seu (کمجان)	šefta ←
seva (میمه)	سوا، جدا
sēx (ابوزیدآباد)	سیخ
seyala (جوشقان) <i>sīyala</i> (ابوزیدآباد)	تکه‌های شکسته ظرف‌های سفالی

ساکنان کاشان و اطراف به ظرف‌های سفالی نقش‌دار، از جمله به تکهٔ سفال شکسته، سیاه‌لک می‌گویند. نام تپه‌های سیلک نیز از سیاه‌لک می‌آید به خاطر انبوه سفالینه‌های شکسته‌ای که به‌ویژه پس از کاوش‌های باستان‌شناسی، همواره در این محوطه به چشم می‌خورد.

• عبدالرحیم کلاتر ضرابی، مؤلف تاریخ کاشان (چاپ ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۱۱۶) دربارهٔ وجه تسمیهٔ تپهٔ سیلک می‌نویسد: «و یکی از قلعه‌جات قدیمی قلعهٔ سی‌ارگ است و بالفعل تل خاکی است و بانی بنایش اصلاً معلوم نیست. در میان کاشان و فین واقع است. گویند چون خاک آن موضع که مبنای آن قلعه است بالنسبه از خاک اطرافش سفیدتر است موسوم به سپدارگ شده و از کثرت استعمال سی‌ارگش نامند». چنین توجیهی نمونه‌ای از پدیده‌ای است که در زبان‌شناسی «اشتقاق عامه» (folk etymology) نامیده می‌شود.

seyāmore (ابوزیدآباد)

سیاه‌مرغ (گونه‌ای پرنده)

sī (ابوزیدآباد، طره، ایبانه)

سی

sīgā (قهرود)

sīva ←

sīl (یارند)

sül ←

sīlayāz (ازوار)

sül ←

sīlča (بیدهند)

تغار، خم

sīlkeje (ابوزیدآباد)

sīlkeje ←

کشک‌ساب، ظرفی سفالی برای ساییدن کشک

sīna (یارند) **sīne** (ابوزیدآباد، ایبانه، قالهر، قهرود، طره، فریزهند، چیمه، بیدهند، طره)

sīlča ←

سینه

sīne (یارند)

sīna ←

sīōu (خالدآباد)

جگر

ظاهراً از معنی «جگر سیاه»

sīr (طره)

sēr¹ ←

sīrat (یارند) **sūrat** (خالدآباد، بیدهند)

صورت، چهره

sīryō (بادرود)

sērku ←

sīryū (بادرود)

sērku ←

sīrīč (ازوار)

sūrīje ←

sīrīt (یارند)

ماه (سی روز)

sīsk (یارند)

سوسک سیاه

süsk ←

sīva (قهرود) **sīgā** (میمه، قالهر، ایبانه، نخلج، یارند، چیمه، طره) **syā** (ابوزیدآباد)

سیاه

درباره چگونگی دگرگونی‌های آوایی منشأ -g- میانی در قهرودی ← pīgāz

siyala (جوشقان)

sō1 (میمه)

sobāt (طره)

sobāt (طره، ابیانہ)

sobīl (خالدآباد، بادرود، کمجان)

sobok (ابوزیدآباد)

sobra (خالدآباد)

← **seyala**

← **sōw**

← **sābāta**

← **sabēl**

← **sabēl**

← **savok**

بقچه

سفره

← **sofra**

سرماخوردگی شدید

از سده «گرفتگی بینی»

سالن

از صفه «ایوان مسقف»

سوهان

sōfō (ابوزیدآباد) **sōfūn** (ابیانه) **sūhūn** (قهرود) **sōhōn** (میمه)

از ریشه *sau- «ساییدن، ساییدن» (← sawdā)

سفره (ابوزیدآباد) **safrū** (بیدهند) **sobra, sobla** (ابوزیدآباد، ابیانہ، هنجن، فریزهند) **sofra**

← **sobra**

← **sōfō**

← **sāya**

میوه کم آب

← **sabā**

← **sofra**

← **sōfō**

ظہر

← **sofra**

← **sejena**

آب بینی

خار

sohla (بیدهند)

sōhōn (میمه)

sohr (نراق)

sokra (بیدهند)

sōjak (میمه)

sok (آشتیان)

sōko (ابوزیدآباد)

از -sauk* به معنی «سوزاندن» (؟)؛ مقایسه شود: در خوانساری sūk به معنی «چوب خشک

تیزشده برای راندن خر»

sāl¹ (ایبانه، طره)← **sāl¹****sāl²** (محلات)← **sāl²****sāl¹bī** (طره)← **sāl¹bī****sāl¹f** (یارند)

نخاع

sāl¹fa (چیمه، فریزهند)

سرفه

sāl¹m (نوش‌آباد، جوشقان)

تیره پشته، پی

صلب

sāl¹āb (ایبانه)

چاقو تیزکن، مصقل

ظاهراً از صلابه «قلاب گوشت»

sāl¹m (قهرود) **sāl¹be** (ابوزیدآباد، فریزهند، طره، ایبانه)

کفش چوبی، سم

این واژه در پهلوی به شکل **sāl¹m** و در ارمنی **sāl¹m** (***sāl¹m***) است.← **sāl¹m****sāl¹m** (بادرود، خالدآباد)

پاشنه پا

← **sāl¹m****sāl¹be** (قهرود)← **sāl¹m****sāl¹ra** (فریزهند)

گس

پهلوی **sāl¹ra** «نمکین» (؟)← **sāl¹ra****sāl¹nā** (ابوزیدآباد)

سرنا

sāl¹t-(sāl¹-) (ابوزیدآباد، جوشقان، ایبانه)

سوختن

← پیش‌گفتار، §۷، ۸، ستاک گذشته، ۶

sāl¹te (گز)← **sāl¹te****sāl¹tīn** (یارند)← **sāl¹tīn****sāl¹te** (گز) **sāl¹te** (ابوزیدآباد، ایبانه، جوشقان)

سرکه

از دیگر گویش‌های مرکزی ایران این تکواژ در کشته‌ای به شکل **sāl¹te** و به همان معنی و در پراچی که از گویش‌های گستره شرق می‌باشد به شکل **sāl¹tō** و به معنی «ترش» ثبت شده است.

در ایرانی باستان شاهی ندارد ولی در سنسکریت دیده شده است: **sāl¹te** «سرکه»، و از زبان‌های میانه ایرانی در ختنی شاهد دارد: **sāl¹te** «سرکه». گونه‌های مختلف این تکواژ اصیل در گویش‌های ایرانی از بن‌واژه **sāl¹te** (ریشه **sāl¹te***) به‌وجود آمده‌اند. در

پهلوی به این معنی واژه sik آمده است که در فارسی نیز به شکل سک و در ترکیب‌های سکه با (آشی که با سرکه درست کنند) و سکنگین (سکنجین) دیده می‌شود. ظاهراً سرکه نیز از sik مشتق شده است: از *sikka* و بعد با پدیدهٔ دگردیسی (dissimilation) به sirka مبدل شده است.

از -suxta* (ویلهم آیلرس)

← sotta², tār¹

سوخته

← sotta¹

← sōw

← sāvayā

sotta² (ایبانه)

sou (فریزهند، هنجن، بادرود، فریزهند)

souda (چیمه، بیدهند)

soupara (محلات) šowparak (قهرود) šowpar (جوشقان) šabpara (فریزهند)

شب‌پره

sous (محلات)

← sūs

sou-zamīnī (بادرود)

← sāv-zamīnī

sovāl (گزن) suāl (محلات، میمه) suwāl (ایبانه)

ساقهٔ گندم

فارسی سفال «پوست پسته، بادام و فندق»

sovār (محلات) suvār (جوشقان) savār (ایبانه)

سوار

sou (جوشقان، طره، یارند، کمجان) sāv (میمه) sō (ابوزیدآباد، نراق، ایبانه، قالهر، محلات، قهرود)

(فریزهند، هنجن، بادرود، فریزهند)

سیب

sowl (جوشقان)

← sül

sowk (محلات، قهرود) sūk (جوشقان)

گوش

sowne (طره، کمجان) sūna (جوشقان)

تشت خمیر

← sūnō

sowr (جوشقان)

← sūr¹

sowreje (جوشقان)

← sūrīje

sowz (محلات)

← sawz

sōw-zemīnī (ابوزیدآباد، ایبانه)

← sāv-zamīnī

soxāba (نراق) šoxāba (نراق)

جلیقه

شب‌خوابه، لباس خواب (؟)

sōya (محلات) sūya (قهرود)

سایه

sual (گز)**subul** (قهرود)**sūhb** (ابیانه)**sūhūn** (قهرود)**sūja** (کمجان)**sūjak** (فریزهند)**sūk** (محلات، قهرود)**sūl** (کمجان، طره، بیدهند، هنجن، چیمه، فریزهند، میمه، ابیانه، ابوزیدآباد، **sowl** (جوشقان) **sal** (میمه)**sōl** (محلات) **sīl** (یارند) **sīlayāz** (ازوار)

ناودان، سول

مقایسه شود: سوله «سورخ را گویند عموماً و سورخ مقعد و سورخ فرج» (لغتنامه) (؟).
ارتباط این تکواژ با آب به‌روشنی در سولاب دیده می‌شود که نام دهی است در شهرستان
ساوه و روستایی در دهستان جلالوند، بخش فیروزآباد، شهرستان کرمانشاه. البته هر دوی این
جاینام‌ها برگرفته از نام رودخانه‌های مجاور هستند. گونهٔ ازواری ترکیبی از **sīl** (>**sūl**) و
غاز که وجود بخش دوم احتمالاً تحت تأثیر شباهت ناودان با گردن غاز است.

sūsūlū ←

آخور بزرگ، آغال

sūl (ابیانه) **sūle** (ابوزیدآباد، ابیانه)

فارسی سولدونی «جای کثیف و تاریک، هولدونی» (فرهنگ معین) (؟)

sūle (ابوزیدآباد، ابیانه)**sūna** (طره، کمجان)**sündüq** (ابیانه)**süne** (قهرود، میمه)**sūnō** (دلیجان) **süne-sūnī** (قهرود)

تشت، تغار، خم

از سینی (> عربی صینی «چینی») (؟)

sowne ←**sūr¹** (ابوزیدآباد، نراق، میمه، ابیانه، قالهر، محلات، نشلج، طره، هنجن، فریزهند، بادرود، قهرود، دلیجان)**sōwr** (جوشقان) **sīr** (ازوار)

سرخ، قرمز

از **suxra-*****sūr** ←

شور، مزه شور

sūr² (فریزهند، طره، هنجن) **šūr** (ابیانه)

در پهلوی *sōr*، در فارسی شور، در بیشتر زبان‌های زنده ایرانی این تکواژ با *-š* آغازین ثبت شده است. افزون بر گونهٔ ایبانه‌ای *-s* آغازین را در زبان زازایی نیز می‌بینیم: *sōl* به معنی «نمک». به نظر والتر هنینگ این تکواژ در ایرانی برگرفته از زبان‌های دراویدی است.

sür (قهرود)

زغال داغ

← *sūr*¹

sūrat (خالدآباد، بیدهند)

← *sīrat*

sūrīje (ازوار) *sīrīč* (جوشقان) *sowreje* (ابوزیدآباد، ایبانه، قهرود، دلجان، طره، کمجان، هنجن)

سرخک

sūrmā (کمجان)

← *sūrvā*

sūrmāyī (طره) *sūrmāyī* (یارند) *sūrmeyī* (ابوزیدآباد) *sūrmeyn* (ایبانه)

سرمه‌ای

sūrmāyī (طره)

← *sūrmaī*

sūrmeyn (ابوزیدآباد)

← *sūrmaī*

surū (خالدآباد)

مری، لولهٔ گوارش

sūrvā (ایبانه، یارند، فریزهند، طره) *šūrvā* (کمجان) *sūrmā* (هنجن)

شوربا، آش، غذای آبکی

از **šōr-pāk*؛ مقایسه شود: سرکه‌با «آش سرکه»، شیربا (یا شیروا) «آشی که از شیر درست می‌کنند»، گندم‌با (یا گندم‌وا) «آش گندم، هلیم»، اسپیدبا (یا سفیدبا) «آش ماست»، ماست‌وا به همان معنی، کشک‌با «آش کشک»، غوره‌با «آش غوره». بخش دوم ترکیب از **pāka* ایرانی باستان (از ریشهٔ *(pač-) -pak-* «پختن») آمده است. در ایران واژهٔ شوربا اکنون کم‌وبیش فراموش شده و گویا تنها در برخی گویش‌ها دیده می‌شود و واژهٔ آش جایگزین آن شده است. برخلاف آن، در فارسی افغانستان و تاجیکستان و حتی در کشورهای ترک‌زبان آسیای مرکزی *šōrpō* تنها نام خورشت‌های آبکی است، درحالی‌که آش (*ōš*) برای نامیدن پلو و غذاهای برنجی به کار می‌رود.

← *sūr*² · *nōnvō*

sūs (محلات) *sous* (جوشقان)

سبوس

süsk (ابوزیدآباد، ایبانه، قهرود، هنجن، بادرود، فریزهند، طره)

← *sās* · *tāsa*

süsükra (قهرود) *subul* (ایبانه، قهرود) *süüt* (ابوزیدآباد)

سوسک

sūsulū (خالدآباد)

صوت

ناف

احتمالاً نامی است توصیفی - از **sūsulū*، شکل تکراری سول «سوراخ» (← *sü*)

süt (ایبانه، قهرود)

suvār (محلات)

süvī (ایبانه)

suwāl (محلّات، میمه)

sūya (قهرود)

sūz (ابوزیدآباد)

sūzak (ابوزیدآباد)

sūsūkra ←

sovār ←

شوید

sovāl ←

sōya ←

سوز

دمل

برآمده از ***sōčak** به معنی «سوزان، سوزنده»، فارسی سوزاک

sūja ، **süzēnak** ←

جوش

از **sūja** ، ***sōčēnak**

süzēnak (قهرود)

syā (میمه، قالهر، نشلج، یارند، چیمه، طره، ایبانه)

sīva ←

Š

شاه	šā (ایبانه) (ابوزیدآباد) šā(h)
رفتن، شدن	šöyan (ایبانه، قهرود، بادرود) (جوشقان) šo'an (ابوزیدآباد) šā-(š-) ¹
← būšta 'daršeda	توانستن
← šābōw	←
← sābbī	←
کلاه دوره‌دار	← šābgi (طره) sābgā (ایبانه) šābgā
واژهٔ روسی‌الاصل - از šapka. فارسی کلاه شابگا	← soupara
← šabā	←
عَلَم امام حسین در مراسم شب تاسوعا	← šādā (ایبانه) šādūna (ابوزیدآباد، فریزهند، قهرود)
شاهدانه	← šabōw (ابوزیدآباد) šabpara (جوشقان)
آواز شادباش که هنگام بردن داماد به حمام سه بار سر می‌دهند.	← šabāw (ابوزیدآباد)

شفتالو *šeftalū* (فریزهند) *šeftalū* (طره، ازوار) *šaftalū*

از ایرانی میانه شمال غربی *šift-ālūk* (در پهلوی) یعنی «آلوی شیری، شیردار»: *šift* در پارتی «سیر»: مقایسه شود: پهلوی *šīrēn* «شیرین» = پارتی *šiftēn* به همان معنی

← *šet* شاگرد، دانش آموز

šāgerd (ابیانه) *šāger* (ابوزیدآباد)

← *šāger* شغال

šayāl (فریزهند، ابیانه، جوشقان)

šayīya (فریزهند، کمجان)

پیشانی

شقیقه

← *šaqīqa*

← *šar*

šāhr (ابیانه)

šal (ابوزیدآباد) *šal* (قهرود، ابیانه)

شل، لنگ

šāl (ابوزیدآباد)

← *šāl*

šālā-(šāl-) (ابیانه)

لنگیدن

šālyam (طره، ابیانه، هنجن)

شلغم

از پهلوی **šalgam* (ارمنی *šalgam*)، معرب آن شلجم، سلجم

šalvōla (طره) *šolar* (نراق) *savāl* (هنجن)

شلوار

šarvār پهلوی

šama¹ (فریزهند، بادرود، نراق، طره، ابیانه) *šomā* (هنجن، چیمه) *šemā* (ابوزیدآباد)

شما

šama² (ابوزیدآباد، قهرود)

شنبه

šamāl, šemāl (ابوزیدآباد)

باد خنک، نسیم

مخفف باد شمال؛ در تاجیکی شمال تا اندازه‌ای جایگزین نسیم و حتی باد سرد شده است.

برای نمونه: شمال خوردن یعنی «سرما خوردن»

šambelīle (ابیانه، طره، یارند) *šanbalīlā* (ابوزیدآباد)

شنبليله

پهلوی *šamlītak* (ارمنی *šamlītak*)، فارسی کلاسیک شمبلید یا شمبلید «اسپرغمی بود

به زردی که همه زردی‌ها مثل به وی زنند»، «طبع او معتدل است، آماس‌ها نرم کند و دردها

را ببرد و دماغ را تری و لطافت دهد و دل به نشاط آورد. بوییدنش معده را سود دارد.»

(فرخ‌نامه، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، صص ۱۲۸، ۲۸۳)

šamkūr (کمجان)

← *ševkūr*

šamšēr (یارند، ابیانہ، ہنجن) **šamšēr** (فریزہند)

شمشیر

šamšēr پهلوی

šamšīnī (ابوزیدآباد)

شب‌نشینی

šamšīr (یارند، ابیانہ، ہنجن)

kernū ←

šamšēr ←

šan (میمہ، طرہ) **šen** (ابیانہ، فریزہند، کمجان)

شن

šanbalilā (ابیانہ، طرہ، یارند)

šambelile ←

šanjōr (طرہ) **šenōlā** (یارند) **šengār** (فریزہند)

جای شنی، شنزار

šankaš (فریزہند)

شن کش

šaqīqa (فریزہند) **šaqqā** (ابیانہ، ابوزیدآباد)

شقیقہ

šaqqā (فریزہند)

šayīya ←

šaqšaq (قہرود)

šaqīqa ←

محکم، سخت

شق

šar (ابیانہ) **šābr** (ابوزیدآباد)

شہر

šarassō (ابوزیدآباد)

شہرستان

šas¹ (ابوزیدآباد، قہرود، ابیانہ، طرہ)

شصت، عدد شصت

šas² (قہرود، ابیانہ)

انگشت شست

šāš (یارند، ولوگرد، تکیہ سادات)

شاش، ادرار

مقایسہ شود: گزی **tāš**، **tōš**، در تاجیکی **čāč(īdan)**۔ بی گمان تکواژی است آوایی و اشتقاق

آن از ***tāč-** (کہ آیلرس پیشنهاد کردہ است) بعید می نماید۔ مقایسہ شود: در گویش های ارمنی

šaš (نمی تواند برگرفته از ایرانی باشد)، **c‘et‘el**، **šəf-el** به معنی «ادار کردن»۔ سغدی

šāš-/š’š- نیز ارتباطی با این تکواژ ندارد۔ روی هم رفته پندارہ «ادار، شاش» در پهلوی با

واژگان **pēšārvār**، **pēšyār** (در فارسی پیشاب)، و مفهوم «شاشیدن» با فعل **mēz-** (**mīst-**

) بیان می شود۔

← **šāšīd-(šāš-)**، **čör**، **jīš**

šāša (جوشقان)

شپشک غله

šāšīd-(šāš-) (قہرود)

شاشیدن

šata (فریزہند)

← **šāš**

šātera (ہنجن)

← **šefta**

شاه ترہ

فارسی شاه‌تره - از ایرانی میانه **šāhtarak*، یا از **šahtarrak* «تره سیاه» (۹)، مقایسه شود: شاه‌توت که بخش نخست آن همان *šah* به معنی «سیاه» است (← «مقدمه»، §۳).
 • گونهٔ معرّب این واژه (از پهلوی) شاه‌ترج است که «گر را سود دارد، خاصّه که با هلیله بود» (فرخ‌نامه، ۵۸۰ قمری، چاپ ایرج افشار، ص ۲۰۰). صاحب عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات (قرن ششم قمری) می‌نویسد: «شاه‌ترج گیاهی مشهور است در غایت تلخی باشد و شیخ‌الرئیس گوید از بهر جرب و حکه بغایت نافع بود و بن دندان را قوی کند و معده را همچنین» (ص ۲۶۴).

šau (جوشقان، هنجن)

← *šav(a)*

šaudar (فریزهند)

← *šövdar*

šaunem (هنجن)

← *šonam*

šav(a) (ارارن، قالهر) *šey* (ابوزیدآباد، یارند) *šev* (جوشقان، هنجن) *šau* (ابیانه، زر، طره، کمجان) *šav(a)* (میمه، نسلج، نراق) *šow* (قهرود، محلات) *šö* (ازوار، شب)

šavčera (جوشقان)

میوه یا آجیلی که هنگام شب می‌خورند.

واژه‌ای مرکب از *šav* (←) و *čera* (چرا، چریدن)، یعنی «چریدن هنگام شب» - ظاهراً نام طنزآمیز این گونه وقت‌گذرانی هنگام شب است.

šavje (ابیانه) *šovje* (ابوزیدآباد)

خاکشی

درلهجهٔ فارسی شهر کاشان شوجه (*šouje*) به خزه و کثافتی می‌گویند که روی آب حوض یا گنداب جمع می‌شود.

šāvkār (ابیانه)

← *xākeje*

šavnam (ابیانه، یارند)

← *ševkūr*

šavqa (کمجان) *šawga* (ابیانه)

← *šonam*

šawga (کمجان)

پنجرهٔ (کوچک)

šawī (ابیانه، طره)

← *šavqa*

šāx (فریزهند، بادرود) *šāxa* (ابیانه) *šōxa* (ابوزیدآباد)

← *šūye*¹

شاخه

• *šāxe behoškova* (ابوزیدآباد) - «شاخهٔ خشکیده»؛ • *šāxe baxmarūva* (ابوزیدآباد)

- «شاخهٔ شکسته»

šāxūna (قهرود)

آشیان

شاخ‌خانه «خانه‌ای که روی شاخهٔ درخت است» (š) یا **šāxlūna* - «لانهٔ روی شاخ» (با

حذف -l- (š))

šaytō (ابوزیدآباد)

شیطان

← *šeytūn*

šaysād (ابیانه)

ششصد

šebūna (ابوزیدآباد)

شبانه

šefde (ابوزیدآباد)

گونه‌ای آش با گوشت و آرد نخودچی

شفته

šefta (هنجن) *šetā* (طره) *seu* (کمجان) *šata* (فریزهند)

شته، آفت درخت، آفت سیاهی گندم

šeftalū (فریزهند)

← *šaftālū*

šeftar (جوشقان)

← *šövda*

šekassenī (ابوزیدآباد)

شکستنی

šekūm (ابوزیدآباد)

میمون، مبارک

شگون

šelīta (ابوزیدآباد)

دامن زنانه، شلیته

šemad (ابوزیدآباد)

چادرشب نازک

شمده «روانداز کتانی (پارچه‌ای)»

šemāl (ابوزیدآباد)

← *šamāl*

šen (میمه، طره)

← *šan*

šengār (طره)

← *šanjōr*

šenōw (ابیانه، میمه) *šolōw* (ابوزیدآباد)

شنا

*snā**، تالشی *snāv*

šepoškoš (ابوزیدآباد)

انگشت سبابه

انگشت شپش‌کش

šēr (طره) *šerōw*, *šorōw* (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، یارند، فریزهند، طره)

شیر (حیوان درنده)

šerōw, *šorōw* (ابوزیدآباد)

شراب

šeršere (ابیانه)

زاغ

مقایسه شود: چلچله «پرستو»

šet, *šīt* (قهرود، گز)

شیر (مایع)

از واژگان کلیدی گویش‌های شمال‌غربی (مادی) که گویا در گسترهٔ کاشان تنها در قهرودی و

گزی (آن هم در ترکیب šīr-o-šift «لبنیات») آمده است (بیرون از این گستره مقایسه شود: سیوندی šet/šit, زازایی šət/sət). در دیگر گویش‌های منطقه شکل اصیل نام «شیر» جای خود را به گونهٔ جنوب‌غربی (پارسی) سپرده است، یعنی به šīr (رجوع شود به مقدمه، §۳).

← saršet, šetī, šaftālū

← šefta

← četār

فراوردهٔ شیری

← šet

تیر معمولی سقف (نه شه‌تیر)

šetā (یارند، طره)

šetar (ابیانه)

šeti (قهرود)

šeuš (چیمه) šous (بیدهند)

ظاهراً از نام درختی است که از تنهٔ آن تیر سقف می‌ساختند. در ابیانه واژهٔ šōš که هم‌ردیف گونه‌های بیدهندی و چیمه‌ای است، به معنی درخت بید به کار می‌رود؛ هرچند نام اصلی بید در زبان این روستا vēy است (← vēd). بی‌گمان šōš (یا šeuš) نام درختی دیگر بوده که پیشتر در ساختن تیرهای سقف به کار می‌رفته و اکنون در پی انتقال معنی به «بید» اطلاق می‌شود. باید گفت که نام درختان و به‌طور کلی نام گیاهان بسیار دگرگون شونده هستند و در طول زمان پنداره‌های آنان تغییر می‌یابد (← asfanāj). از این رو باید معنی نخستین این واژه را کاوید و دانست که نام چه درختی بوده است. در زبان ارمنی نام درخت چنار sōs است که از قرن پنجم میلادی گواه دارد. در نوشتارهای ایرانی گونه‌های این تکواژ به این قدمت ثبت نشده‌اند، ولی اگر بخواهیم گونهٔ ایرانی میانهٔ واژهٔ ارمنی را بازسازی کنیم شکل *sōs (یا sōš یا *šōš) را خواهیم یافت که باید نیای تکواژ یادشده در گویش‌های کاشان باشد؛ بدین ترتیب می‌توان گفت که معنی این تکواژ «درخت چنار» بوده است. وجه تسمیهٔ sōs در ارمنی روشن نیست و نه بر پایهٔ زبان ارمنی و نه ایرانی توجیه قانع‌کننده‌ای ندارد. به احتمال زیاد این نام یکی از نمونه‌های واژه‌های منطقه‌ای است که در نام گیاهان بسیار دیده می‌شود و ربطی با واژهٔ sosna «درخت کاج» در روسی ندارد.

• بی‌گمان فارسی دری شفش، شفشه و مازندرانی šīš به معنی «شاخ درخت» خویشاوند همین واژه هستند.

← rāsp

زیر، در پایین

شیب

شب‌هنگام

← šüye¹

šev, šiv (ابوزیدآباد)

ševdere (ابوزیدآباد)

ševī (قالهر، آشتیان)

خفاش *ševkūr* (ابیانہ) *šāvkūr* (کمجان) *šamkūr* (ابوزیدآباد، طره، یارند)

شب کور

← *xoffāš · miškūr*

šey (واران، قالهر، ازوار)

← *šav(a)*

šeyī (قهرود)

← *šüye*

šeytūn (فریزهند)

عنکبوت

از شیطان. اصولاً در تداول عامه عنکبوت حشره‌ای شیطانی انگاشته می‌شود. برای نمونه ارمنیان در برخی از منطقه‌ها عنکبوت را *satana* می‌نامند که همان شیطان است. در برخی از ناحیه‌های خراسان و در اراک این حشره به نام شیطانک یا شیطونک معروف است. در نوشتارها دیوپای نیز آمده است.

• نام‌های اصیل این حشره در فرهنگ‌ها به شکل‌های تنند، تنندو، تننده - یعنی «(موجودی که) می‌بافد، بافنده» (از *-tan**، پهلوی *-tan*، فارسی تنید) و تارتنک، تارتنه، تارتن و تارتنند و - یعنی «بافنده تار» ثبت شده است. شکل‌های کارتک، کارتن و کارتنه که لغتنامه می‌آورد گویا گونه‌های دیگر تارتنک، تارتن و تارتنه هستند. در گویش منوجان *mütanak* «بافنده مو»، یعنی «عنکبوت».

← *šaytō · xāgeza · karatena*

šī (یارند، ازوار)

← *šow¹*

šīd (جوشقان، ابوزیدآباد)

پهن، گسترده

در لهجه کاشان: شید «پهن، گشوده، پخش»، شید کردن و شید شدن

šīdāya (ازوار) *šīdādā* (یارند)

شوهرخواهر

آمیزه‌ای از *šī* (← *šow¹*) و *dādā/dāya* «خواهر»

šīdādā (طره)

بزی که در بچگی اخته شده باشد.

عربی شیق «سرنه» (فرهنگ نفیسی). معنی ترکیب - «(بزی که) نره‌اش (بیضه‌اش) کنده شده است».

šīra (ابوزیدآباد، ابیانہ)

شیره

šīšak (ابیانه)

میش بین دو تا سه ساله، شیشک

از ترکی *šīšek* «گوسفند پروار» - از ریشه ترکی *-šīš* «چاق شدن، باد کردن»

• در محافل ایران‌شناسان شیشک بیشتر یک واژهٔ اصیل ایرانی به‌شمار می‌رود. برای نمونه ویلهلم آیلس آن را هم‌ریشهٔ *šišu-* «حیوان خردسال، بره، بچه» در هندی باستان می‌داند (*WIMI*, 384) و هارولد بیلی (*DkhS*, 410) به بن‌واژهٔ ایرانی باستان **xšai-š-* نسبت می‌دهد.

• در هر صورت با در نظر گرفتن اینکه این واژه گسترش بسیاری در زبان‌های ترکی و ایرانی دارد (در ارمنی نیز به شکل *šišak* و به معنی «بره» وجود دارد) و بر پایهٔ اصول این دو گروه زبان نیز توجیه می‌شود، احتمال ایرانی یا ترکی بودن آن کم‌وبیش یکسان است.

šit¹ (قهرود، گز)

← **šet**

šit² (محلات)

پادرد

šiv (ابوزیدآباد)

← **šev**

• *šiv-čaši* (ابوزیدآباد) – «زیرچشمی»؛ • *šivdas* (ابوزیدآباد) – «زیردست»

šö (قهرود، محلات)

← **šav(a)**

šo'an (جوشقان)

← **šā²**

šodi (ابوزیدآباد)

شادی

šofā (ابوزیدآباد)

شفا

šokō (هنجن)

چانه

šol (ابوزیدآباد)

سست، شل

šöl (ابیانه، طره)

شال

šolar (نراق)

← **šalvōla**

šolōw (ابوزیدآباد)

← **šenōv**

šomā (فریزهند، بادرود، نراق، طره، ابیانه)

← **šama¹**

šōmī (ابوزیدآباد)

گوشت کباب‌شده

احتمالاً نام گونه‌ای کباب بوده است: شامی، کباب شامی (؟): مانند کباب شان‌دیز، کباب بناب، کباب ترکی، کباب دندهٔ کرمانشاه. در فرهنگ معین آمده: «شامی – نوعی خوراک که با گوشت کوبیده و آرد نخود سازند و آن انواع مختلف دارد.»

šōn (محلات)

← **šōna**

šōna (بادرود) **šūna** (جوشقان) **šūn** (محلات) **šōn** (ابوزیدآباد)

شانه، دوش

پهلوی **šānak**

šonam (محلات) **šavnam** (ابیانه، یارند) **šavnem** (هنجن) **šaunem**

شب‌نم

šōnze (ابوزیدآباد، ابیانہ)

شانزده

šāzdah پهلوی

šorōw (ابوزیدآباد)

← **šerōw**

šorōwxora (ابوزیدآباد)

شراب خوری

šor-šor (محلّات، ابوزیدآباد)

آبشار

بعید است از *γžar- (یا *xšar-) باشد (که در آبشار فارسی است)، به احتمال زیاد واژه‌ای است آوایی (مقایسه شود: در ارمنی šəř-šəř، فارسی شرش).

šoš (ابوزیدآباد، نراق، ابیانہ، میمه، قالهر، بیدهند، نسلج، هنجن، فریزهند، بادرود، کمجان)

ریه، شش

پهلوی suš-

šoš-(šūr-) (ابوزیدآباد) **šoštān** (جوشقان) **šošt-(šūr-)** (ابیانه) **šūs-(šūr-)** (قهرود)

شستن

šošbor (ابوزیدآباد)

بز شش‌ساله (بزی که پشمش شش بار چیده شده)

← **yakbor**، **čārbör**، **paybor**، **döbör**، **sabor**

šošt-(šūr-) (ابیانه)

← **šoš-(šūr-)**

šoštān (جوشقان)

← **šoš-(šūr-)**

šōtīr (ابوزیدآباد)

← **öštör**

šotūr (طره)

← **satūr**

šouš (چیمه)

← **šeuš**

šövdar (ابیانه) **šeftar** (جوشقان) **šaudar** (فریزهند)

شیدر

نام این گیاه در ایرانی غربی به شکل‌های جودر، گندم‌در نیز آمده است که هر دو ساخته شفاف ایرانی دارند: از *yawa-tara- (یعنی «مانند جو») و *gantuma-tara- (یعنی «مانند گندم»؛ البته اگر گندم در گونه‌نوساخت در پی فرینه‌سازی (analogy) با جودر پدید نیامده باشد).

šovje (ابیانه)

← **šavje**

šovnem (چیمه)

← **šonam**

šovūš (ابوزیدآباد)

خوشه‌انگوری که بر مو خشک و به کشمش تبدیل شده باشد.

šow¹ (جوشقان) **šū** (بادرود، کمجان، طره، فریزهند، دلیجان، ابیانہ، قهرود، نراق، جوشقان، قهرود، ابیانہ، دلیجان، فریزهند، طره، کمجان، بادرود)

(یارند، ازوار) **šī** (چیمه،

شوهر

پهلوی šōy

šow² (میمه، نشلج، نراق)

šowpar (قهرود)

šowparak (محلات)

šōx¹ (ابوزیدآباد)

šōx² (ابیانه)

šōxa (ابیانه)

šoxāba (نراق)

šöyan (ابیانه، قهرود، بادرود)

šü (ابوزیدآباد، نراق، جوشقان، قهرود، ابیانه، دلجان، فریزهند، طره، کمجان، چیمه، بادرود)

• **šü dārda** (ابوزیدآباد) - «شوهر داشتن» • **šü šeda** (ابوزیدآباد) - «شوهر کردن»

šūlī (نوشآباد)

šūm¹ (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه)

šūm² (بادرود، کمجان، ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود)

šūmame (کمجان)

šūn (جوشقان)

šūna¹ (بادرود)

šūna² (جوشقان، ابوزیدآباد، قهرود، ابیانه، هنجن، یارند، طره، بادرود، فریزهند)

šūnasar (یارند) **šūnsarā** (هنجن، ابیانه)

همان پرندۀ هدهد است. افسانه‌های بسیاری دربارهٔ شانه یا تاج این پرندۀ وجود دارد. برای نمونه در ایلام و لرستان می‌پندارند که هدهد قاصد حضرت سلیمان بوده و پیامبر او را نوازش کرده و تاجی بر سرش نمایان شده است (منصور کیایی، *باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام*، تهران ۱۳۸۵، ص ۲۴۴). بنابه یک باور ارمنی هدهد نوعروسی بوده است که هنگام حمام و شانه کردن موها، پدر شوهر او را برهنه می‌بیند و نوعروس ناکام از خداوند می‌خواهد که او را از این شرمساری رهایی دهد و خداوند او را تبدیل به پرندۀ ای می‌کند که هنوز شانه بر سرش مانده است.

šav(a) ←

soupara ←

soupara ←

شوخی

šāx ←

šāxe ←

soxāba ←

šā² ←

šow¹ ←

آش شله

شام

šām پهلوی

šām² ←

عصر

ناپدری

شوهر مادر

šōna ←

šōna ←

شانه سر

šānak پهلوی

saršūna ←

شانه به سر

šūnsarā (یارند)

šūne-γōlī (ابوزیدآباد، قهرود، بیدهند، یارند)

šūr (فریزهند، طره، هنجن)

šūrvā (ابیانه، یارند، فریزهند، طره)

šüş-(šūr-) (قهرود)

šütür (طره)

šuvī (دلیجان)

šūx (ابوزیدآباد)

← **šūasar**

شانه قالی

← **sūr²**

← **sūrvā**

← **šoś-(šūr-)**

← **östör**

← **šüye¹**

قشنگ، زیبا

از شوخ به معنی «شوخ، خوش صحبت، خوش مشرب»

šüyaka-(kar-) (ابوزیدآباد)

داد کشیدن، فریاد کردن

← **šüye²**

šüye¹ (ابوزیدآباد) **šeyī** (قهرود) **šuvī** (دلیجان) **ševī** (آشتیان) **šawī** (طره، قالهر، آشتیان)

لباس، پیراهن

از ایرانی میانه ***šapīk** «(لباس) شب»، ارمنی **šapik** «پیراهن، لباس شب». کردی **šāpik**

(به همان معنی) برگرفته از ارمنی است؛ به دلیل حفظ **-p-** میان دو واکه (به جای تبدیل به

-v- یا **-w-**) و کشیدگی **-ā-** در هجای نخست. شکل اصیل این واژه در کردی می‌بایست

***šavī** می‌بود. همچنین مقایسه شود: در وفسی **šay** «پیراهن»، کلهری **šēü** «پیراهن نازک»

šüye² (ابوزیدآباد)

شیون، زاری

پهلوی **šēvan**، کردی ***xšaiwan-> šīn**

← **šüya ka-(kar-)**

T

ta (ابيانه)	to (بادرود، قهرود)	(حالت غير صريح ضمير دوم شخص مفرد)
ta² (ابوزيدآباد)	tab (قهرود)	ته، زير، پايين
		پهلوی tah، فارسی ته
ta • (پايين آوردن)؛ • ta dā- (d-) (ابوزيدآباد) — «پايين آوردن»؛ • ta barda • (ابوزيدآباد) — «پايين بردن»؛ • kešā- (keš-) (ابوزيدآباد) — «پايين کشيدن»؛ • ta šeda • (ابوزيدآباد) — «پايين رفتن»		
tā¹ (ابيانه)		کیسه گندم
		tāča ←
tā² (ابوزيدآباد، قهرود)		تا (حرف ربط و اضافه)
		پهلوی tāk
tābessōn (ابيانه)	tāvestūn (جوشقان)	tōwessō (ميهه)
		tōvestūn (ابوزيدآباد)
		تابستان
		پهلوی tāpistān
tābetā (ابوزيدآباد)		عوضی، جابه جا
		تابه تا
tabīla (ابوزيدآباد، چيمه)	tebīla (ابيانه)	tabūla (نوش آباد، جوشقان، طره، كمجان، يارند)
tavīlā (ابيانه، فريزهند، هنجن)		
		آخور، طويله، آغل
tabl (ابوزيدآباد)		tāvl ←

فرزند آخر *tābtōyālī* (فریزهند) *tahtayōr* (هنجن)

ته‌تغاری. یعنی چیزی که ته‌تغار مانده است، آخری.

tabūla (ابیانه)

← *tabīla*

tābūsā (ابیانه)

گونه‌ای بازی با توپ

آیا از روسی گویشی *tapuška* (tapočki) که به معنی «کفش کنانی برای بازی» به کار می‌رود (؟)

tāča (محلات)

کیسه بزرگ، یک کیسه از دو کیسه خورجین

از *tāy** (فارسی تـای «قسمت یک جفت، عدد» > پهلوی *tāk*) با پسوند *-ča*: *tāyča** < *tāča*. واژه *tā* به معنی «کیسه گندم» (← *tā*¹) باید از اینجا باشد، ولی بدون پسوند *-ča*

• افزون بر این ممکن است این واژه از گروه واژگانی باشد که در پهلوی به شکل *tāčānak* (فارسی تازیانه)، *taškanak* «زیرپوش»، ارمنی (از پهلوی) *t'aškinak* «دستمال، روسری» ثبت شده‌اند.

← *tā*¹

تفنگ

tafang (هنجن، یارند) *tefeng* (ابیانه) *tofang* (ابوزیدآباد)

از تف «آب دهان» با پسوند *-ak*: تفک یعنی «تف‌پران، چیزی که از دهانش تف می‌پراند» — کنایه از دهانه تفنگ: *-n* پیش از *-k* و پس از *-a* جنبه ثانوی دارد و پدیده‌ای است رایج. ترکی عثمانی *tüfek* (*tüfeng*) برگرفته از فارسی است و نه برعکس (فین تیسن). در ابوزیدآبادی گونه *tefay* نیز ثبت شده است که با در نظر گرفتن ویژگی‌های آوایی این گویش اصیل‌تر می‌نماید.

tāfto (کمجان، یارند) *tāwe* (ابیانه) *tōva* (ابوزیدآباد)

تابه نان‌پزی

پهلوی *tāpak*، ارمنی *tapak*، فارسی تابه، تاوه. گونه ابوزیدآبادی برگرفته از *-tāftak** (مقایسه شود: پهلوی *tāftan*) است.

← *varbela*, *tāva*

taftū (کمجان، طره، ابیانه، طره) *tankebandā* (ابوزیدآباد)

وسیله‌ای که با آن خمیر پهن شده را به دیوار تنور می‌چسبانند.

اصولاً بیشتر نام‌های مربوط به پخت نان و تهیه غذا در زبان‌های غربی ایرانی از ریشه *-tap** سرچشمه می‌گیرند: *tāfto* (←)، نان تافتون. شکل *taftū* برآمده از *taftōk*، ولی خاستگاه گونه *tankebandā* روشن نیست: از *-tank-band** (تن‌بند) یا «وسیله بافته‌شده» (؟)

tagar (بادرود)**tagarg** (ابوزیدآباد)**tagārs¹** (میمه، هنجن، یارند) **tegers** (جوشقان، ازوار) **tegarg** (ابوزیدآباد) **tagarg** (ایبانه) **tagārs¹** (میمه) **tagars** (بیدهند) **taras** (طره) **teārs** (بادرود)

تگرگ

پهلوی **tagarg**، **takarg**، فارسی میانه مانوی **tagarg**، فارسی تگرگ، تذرگ، کردی **tayrōk**، تالشی **taxərča**، به نظر هارولد بیلی برآمده از ریشه ***ta(n)k** است (هندواروپایی ***tenk**) به معنی «منقبض شدن» (***takaraka**). گونه‌هایی که **-s** در آخر دارند، افزون بر نمونه‌های یادشده، عبارتند از: کشه‌ای **teγars**، وفسی **terseh**، سیوندی **teγars** و تالشی **tayōrs**، **taxōrsa**، **tāγārs** و **tāγərs**، احتمالاً این **-s** تحت تأثیر قرص به وجود آمده است - با شباهت دانه‌های تگرگ به قرص و حبه‌های سفید. در منوجانی و رودانی: **saxkāše**، **saxkāsak**، در فارسی شخکاسه

tagārs² (ایبانه) **teqarq** (قهرود)

لاغر، نحیف

ظاهراً همان **tagārs** (←) است به معنی «تگرگ»؛ ولی روند دگرگونی معنایی این واژه روشن نیست. چگونه می‌توان صفت لاغری را با تگرگ توجیه کرد؟ احتمالاً این معنی باید از تگرگ زده، زیر تگرگ افتاده برآمده باشد. یا شاید یکی از گونه‌های تگر، تگس (**tagaž/s**) باشد به معنی «استخوان یا هسته درون انگور» که در لغت فرس هم آمده است: «انگور بود یعنی استخوان» (چاپ علی اشرف صادقی، ص ۱۲۳). در این صورت روند دگرگونی معنایی آن بیشتر قابل توجیه است.

tagars (میمه)**tāy** (بادرود)**tay** (جوشقان) **tāy** (بادرود) **taqkeya** (یارند)**tagārs¹** ←**tay** ←

طاق

در یارندی طاق با **keya** «خانه» (← **kad, bālākīya**)**dōya** ←**tayār** (فریزهند) **tayōr** (هنجن) **teγār** (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند) **toyār** (بادرود، ایبانه، بیدهند)

ظرفی سفالی برای درست کردن خمیر نان

از پهلوی ***takār** (مقایسه شود: در ارمنی **takař**) «خم، ظرف سفالی بزرگ». در ارمنی این واژه از قرن پنجم میلادی گواه دارد (در واژه مرکب **takařapet**)، در ترکی تقار از فارسی برگرفته شده است. فارسی تغار

tāyča (هنجن)**tāxče** ←

tāynosrat (یارند)

tayōr (فریزهند)

tāy-rūva (ابوزیدآباد)

tah (قهرود)

tahtayōr (فریزهند)

taina (جوشقان) **tešnā** (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد) **teše** (قهرود) **tena** (ابیانه) **tešne**

پهلوی **tišnak** فارسی میانه مانوی و پارتی **tišnag**، فارسی **تشنه**، کردی **tīhn** - از ***tršna** (وستا **taršna**). در جوشقانی و ابیانه‌ای خوشه میانی **-šn** گویا مانند کردی به **(-n-<)** تبدیل شده است.

tājā-(taj-) (ابیانه)

رنجاندن، دواندن

از ریشه **tač-** «در جریان بودن، دویدن»، فارسی تازندن، تازانیدن

tāja (جوشقان، میمه)

tāza ←

tajīr (میمه)

سگ تازی

برآمده از پهلوی **tāčīk** به معنی «تند، سریع» که بن‌واژه (سگ) **تازی** فارسی است. کوتاه شدن **-ā-** کشیده در هجای ریشه‌ای پدیده‌ای است که در گونه کردی این تکواژ نیز دیده می‌شود: کردی **taži** (یا **ta'žī**) «سگ تازی»

taka (محلات)

dagga ←

takata (ابوزیدآباد)

پایین افتادن چیزی از بلندی

از **tah** (←**ta²**) و **kata** «افتادن» (***kafta->**)

take (قهرود)

tika¹ ←

tāl¹ (طره، کمجان، یارند، ابیانه)

tal ←

tāl² (ابوزیدآباد)

حلبی

tal (طره، کمجان، یارند) **tāl** (ابوزیدآباد، ازوار، جوشقان، میمه، محلات، قهرود، فریزهند، طره، هنجن، چیمه) (ابیانه،)

تلخ

پهلوی و پارتی **taxl**، فارسی میانه مانوی **tahr**، فارسی **تلخ**، کردی **tal->taxra***

tala, tela (یارند) **tele** (هنجن) **telah** (طره) **talā** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود)

تله، دام برای جانوران وحشی

talā¹ (طره)

tala ←

talā² (طره)**talāša** (ایبانه)**tāl-xonča** (ابوزیدآباد)**tamām** (ایبانه) **temūm** (ابوزیدآباد)**tambal** (ابوزیدآباد)

از گروه واژگان آوامعنایی که قدمت و پشتوانه تاریخی ندارند. بنابه فرمول ساخت (پسوند -al با (tv(m)b/p این واژه در آغاز معنی «گردی، نرمی، چاقی» را می‌رساند؛ مقایسه شود: تمپل، تپل‌مپل، قنبل، ارمنی t'əmplik. روند دگرگونی معنایی واژه از «چاق، فربه، نرم، کند» به «سنگین، کندرو» و سپس به «تنبل» انجامیده است. این گونه واژگان تن به اشتقاق نمی‌دهند و ریشه ویژه‌ای (etymon) (جدا از پایه آوایی که بر پایه قانون‌های ویژه ساخته می‌شود) ندارند.

tambikū (هجن) **tembekū** (بادرود)**tambūn** (جوشقان، قهرود، طره، کمجان)**tammō(n)** (جوشقان، قهرود، طره، کمجان) **tambūn** (ایبانه) **tammūn**, **tammōn****temmōn** (چیمه) (ابوزیدآباد، میمه)

زیرشلواری، تنبان

در فارسی تنبان. از ایرانی باستان -tanu-pāna* یعنی «نگهدارنده تن، حافظ تن و بدن»

tammūn (ایبانه)**tamō(n)** (ابوزیدآباد، میمه)**tan** (طره)**tana** (ایبانه، ابوزیدآباد)**tana-bunā** (ایبانه)

آمیزه‌ای از tana (←) و bunā (←)

tanāf (ایبانه، ابوزیدآباد، جوشقان، طره، بادرود، فریزهند، خالدآباد)

ریسمان، طناب

← **telā**

تراشه، براده

تراشه

خل، سربه‌هوا، فرد کله‌شق

خونچه تلخ، «کسی که غذایش تلخ است» (؟)

← **tal**

تمام

تنبل

تنباکو

برآمده از واژه فرنگی tobacco

← **tammōn**← **tammōn**← **tammōn**

نفر

تن

تنه

ساقه

tanāsa (جوشقان)

خرده نان

ته‌ناس: ناس - «برگ و نان خشک» (لغتنامه)

tanda (محلات)

هسته، مغز بادام و زردآلو

تنده «غنچه، شکوفه»؛ گویا **tande** (←) به معنی «میوه نارس» نیز از اینجاست.← **tande****tande** (جوشقان)

میوه نارس زردآلو و بادام

← **tanda****tang** (طره، قهرود)← **tay****tanga** (ابوزیدآباد)

تنگه

tangenafas (یارند)

نفس تنگی، آسم

← **agīra****tanges** (ابوزیدآباد)

بادام کوهی

تنگرس «گونه‌ای درخت و میوه آن»، تکس، تکسک، «بادام تلخ»

tangiā (جوشقان)

نزدیک هم، تنگ هم

tankebandā (کمجان، طره، ابیان، طره)← **tafū****tappa** (ابوزیدآباد، قهرود، فریزهند، چیمه)

تپاله گاو

از تپه (که واژه‌ای است در اصل ترکی) و بیشتر با پسوند **-āla** می‌آید (مقایسه شود: فارسی تپاله).**tāq** (جوشقان) **dāy** (ابوزیدآباد) **dōq** (ابیان)

باز (در مقابل بسته)

از طاق (باز) (← **tay**)← **dāqnā- (dāqna-)****taqkeya** (یارند)← **tay****taqnā- (tāqna-)** (جوشقان)← **dāqnā- (dāqna-)****tāq-sawz-o-sūra** (ابوزیدآباد) **tāq-e-sauz-o-sowr** (جوشقان) **tōya** (طره)**tāynosrat** (یارند)

رنگین کمان

یکی از نام‌های رایج این پدیده طبیعی است؛ مقایسه شود: در کردی **kaska-sōr** «سبز وسرخ»، در ارمنی **kanač-karmir** «سبز و سرخ». در یارندی طاق نصرت در وفس بهرنگین کمان **šīrāzah** می‌گویند.← **rangī-kemō**

tāq-e-sauz-o-sowr (جوشقان)**tār¹** (ایبانه)**tāq-sawz-o-sūra** ←

سرکه

از **tār²****sotta¹** ←**tār²** (چیمه) **torj** (طره) **tōr** (ابوزیدآباد) **tāršā** (ایبانه) **türš** (جوشقان، کمجان، ایبانه، ازوار)

ترش

پهلوی **tru(f)š**، فارسی ترش، کردی **tirš** - همگی از ***trfšā****tar** (ابوزیدآباد)

تر، خیس

پهلوی **tarr** > ایرانی باستان ***tarna-****tara** (فریزهند)

تره

پهلوی ***tarnaka->tarrak****tarak** (جوشقان)

حلوائی که باشیره انگور درست می شود.

از **tar** (←) با پسوند **-ak** (s)**tarakā-(tarak-)** (قهرود) **terekā-(terek)** (ابوزیدآباد)

ترکیدن

taras (بیدهند)**tagārs** ←**tarāsk** (بیدهند)**tarāz** ←**tarāšā-(tarāš-)** (قهرود، ایبانه) **tāšā-(tāš-)** (ابوزیدآباد)

تراشیدن

tarāz (بیدهند) **tarāsk** (قهرود، کمجان، طره، یارند) **tarāzge** (جوشقان) **torāzī** (ابوزیدآباد)**terāzū** (آشتیان) **tārāzū** (هنجن)

ترازو

پهلوی **tarāzūk**، فارسی ترازو**terāz**، **darāyza** ←**tarāzge** (قهرود، کمجان، طره، یارند)**tarāz** ←**tārāzū** (آشتیان)**tarāz** ←**tarešta** (جوشقان، کمجان)**tēša** ←**tārḥāvdan** (ایبانه)

رمیدن

از «کندن، بند گسیختن» (←) **xāv** **xāvīd** **hāvata** ((**xāv**))**tārka** (ایبانه، ابوزیدآباد)

تالاب، آبگیر

ظاهراً از **tāl** (در تالاب) که ریشه اش معلوم نیست؛ باید به معنی «برکه، آبگیر» باشد، مانند**kūl/kul** در کولاب.

- tārs** (ابیانه، ابوزیدآباد) ترس
tārsā-(tārs-) (ابیانه، ابوزیدآباد) ترسیدن
tarsēnā-(tarsēn-) (قهرود) ← **tārsnā-(tārsn-)**
tārsnā-(tārsn-) (ابیانه، ابوزیدآباد) **tarsēnā-(tarsēn-)** (قهرود) ترساندن
tāršā (ابوزیدآباد) ← **tār²**
tās (جوشقان) تاس، لگن مسی کوچک
 معرب آن طاس، پارتی **tāst**، **tāstag**، ارمنی **t⁴as**
tāsa (دلیجان) سبوس
 ← **sās**، **sūs**
tasma (ابوزیدآباد) ← **tāsmakamar**
tāsmakamar (ابیانه) **tasma** (ابوزیدآباد) کمر بند
taš (نراق) ← **adāš**
tāšā-(tāš-) (قهرود، ابیانه) ← **tarāšā-(tarāš-)**
taška (نراق، نشلج) **teška** (ابیانه، فریزهند، ازوار) گونه‌ای خار کوهستانی
 مقایسه شود: **taškena** که نام گیاهی است دارویی در لرستان. در فارسی میانه مانوی برای
 «خار» واژه **tašk** را داریم که در کنار وام‌واژه‌های ایرانی در ارمنی **tatask** «خار» (شکل
 تکراری **tašk**) وجود تکواژ ***ta/isk** یا ***ta/išk** را در زبان‌های میانه و جدید ایرانی برای
 پنداره «خار» تأیید می‌کند. این تکواژ گویا از ***tṛška** ایرانی باستان می‌آید (***tṛs-**
 «خشک».)
 ← **tē**
tāšta (طره) تشت
tat-(tēj-) (ابوزیدآباد) تاختن، دویدن
 از ریشه **(-tak-)** ***tač-** «در جریان بودن، دویدن»، ستاک حال- از ***tačaya-**
 ← **tāznā-(tāzn-)**
tateloūjū (ابوزیدآباد) تاب برای بازی کودکان
tav (فریزهند، هنجن، ازوار) **teu** (دلیجان) **tow** (محلات) **to** (قهرود، یارند) **tev** (ابیانه، طره، بیدهند) **tav**
 تب
 پهلوی **tap**، ارمنی **tap** «گرما»
tāv (ابیانه) کج، منحنی
 از تاب (تاییده)

tāva (فریزهند)	تاوه، ماهیتابه
tōva (طره)	← tāfto
tōwa (میمه، ابوزیدآباد)	تاؤل، دمل
tōwa (قهرود، ابیانه، بیدهند، کمجان، فریزهند)	
tāval (هنجن)	
toel (فریزهند)	
tavar (ابوزیدآباد)	تبر، تیشه خارکنی
tuvar (قهرود، هنجن، یارند)	پهلوی tapar ، ارمنی tapar
tēvera (جوشقان، جوشقان، ابیانه، یارند)	← tavar
tavār (فریزهند)	← tabīla
tavīla (ابیانه، فریزهند، هنجن)	طبل
tabl (ابیانه)	تاوان
tāvl (ابیانه)	پهلوی tāvān
tāwūn (دلیجان)	گردنبند
tāwō (ابوزیدآباد)	طوق
tāvq/γ (ابیانه)	طور، طرز
tāvr (ابیانه)	← teuxāl
tavxāl (بیدهند)	← tāfto
tāwe (کمجان، یارند)	پای جلویی شتر؛ لگد زدن شتر خشمگین
taws (ابوزیدآباد)	تخت
tax (ابوزیدآباد)	طاقچه
tāxčē (هنجن)	تنور نان‌پزی
tāxna (ابوزیدآباد)	از طبخ‌خانه، یا طبخ نان (s)
tāxtā (یارند)	← taxta
taxta (یارند)	تخته، سکو
tāxtā (کمجان)	• taxta-valgbera (جوشقان) - «تخته‌ای چوبی که روی آن خمیر را رشته رشته می‌برند.»
taxtgēvā (کمجان)	تخت گیوه
taxtō (کمجان)	← taxta
tāxūna (ابیانه)	خانه تابستانی
	از *tāy-xūna (← tāča) به معنی «جفت خانه، تای خانه» ← «خانه دوم» (s)
tay (یارند)	تنگ
teng (قهرود، طره)	ژرف، گود
tang (ابیانه)	از tah (← ta²) و dār
taydār (جوشقان)	

- تازه **tāza** (جوشقان، میمه) **tāja** (ابیانه، محلات، قهرود)
- **tāza-dōmād** (محلات)، **taza-zūmā** (نراق) - «تازه داماد»
- دلفک **tāzī** (قهرود)
- از (سگ) تازی (← **tajīr**) (س)
- تر کردن، خیس کردن **tāznā-(tāzn-)** (ابیانه)
- از ریشه ***tač-** «در جریان بودن»، **taž-** «در جریان بودن»، **tāž-** «ریختن»
- ← **tat-(tēj-)**
- ← **ta¹**
- خار **tē** (ابوزیدآباد)
- ← **tē** (نراق) **tīka** (جوشقان) **tī** (ابیانه، قهرود)
- از **tēγ**، **tīγ** (تیغ)
- ← **taška**
- ← **tagārs¹**
- بوته خار **teārs** (طره)
- از **tē** (←) با پسوند -ستان، خارستان **tēassōn** (قهرود)
- ← **tēassōn**
- ← **tabīla**
- ← **tafang**
- ← **tagārs¹**
- ← **tagārs¹**
- ← **tayār**
- طلوع خورشید **teyār** (هنجن)
- تیغ آفتاب **tēγ-ōftōv** (طره)
- چادر، خانه موقتی در کوهستان **tejīr** (ابوزیدآباد، بادرود، چیمه)
- از «مادی میانه» ***tajar** (در فارسی **تجر** در مقابل **تزر** که واژه اصیل «پارسی» است، مغرب آن **تزر**)، فارسی باستان **tačara** «کاخ»، ارمنی **tačar** «معبد»، سغدی **tačar**، تالشی **tajar** «ایوان». در جاینام‌های ایران، به‌ویژه در شمال، **تجر** با وندهای گوناگون بسیار دیده می‌شود.
- در شهر کاشان **تجیر** به چادر مخصوص روضه‌خوانی می‌گویند.
- ← **tika**
- تکان دادن **teke** (ابوزیدآباد)
- ← **teknā-(tekn-)** (ابیانه)
- شکم **tel** (ابیانه، طره، بیدهند، کمجان، فریزهند، چیمه)

مقایسه شود: گزی tel به همان معنی، از دل. در گفت‌وگوهای عامه شکم را بیشتر با واژه دل بیان می‌کنند، به‌ویژه در رابطه با آبستنی؛ مقایسه شود: فلانی زیر دلش بچه داره، یعنی حامله است.

← **del, teldār²**

طلا

telā (طره) **talā** (ایبانه)

tēla (ابوزیدآباد)

تیغه (درباره دیوار)

از تیغه با پسوند -la

← **tala**

tela (ایبانه، ابوزیدآباد، قهرود)

• **tela-hāvašta** (ابوزیدآباد) – «تله گذاشتن»

← **tala**

telah (هنجن)

telāše-gūš (ازوار)

لاله گوش

تراشه گوش (?)

teldār (فریزهند)

آبستن

از tel (←) با dār یعنی «شکم‌دار، حامله»

← **del, tel**

tele (یارند)

telengāla (جوشقان)

← **tala**

بخشی از خوشه انگور

tembekū (هنجن)

← **tambikū**

temūm (ابوزیدآباد)

← **tamām**

tena (ایبانه)

← **taina**

tenāf (ابوزیدآباد، هنجن)

← **tanāf**

teng (یارند)

← **tay**

tēqa (ایبانه)

نوار

از تیغه

tēqahēš (ایبانه)

گاواهن

تیغ خیش

teqaq (قهرود)

← **tagārs²**

terāk (جوشقان)

شکاف، ترک

terāz (کمجان)

چوب مقیاس برای شیر

← **tarāz**

terāzū (هنجن)

← **tarāz**

terekā-(terek-) (قهرود)
terenjebīn (هنجن)

terešt (ازوار)
tereštā (طره)
tērō (ابوزیدآباد)
teryāki (ابیانه)

tēša (ابیانه) **tarešta** (کمجان، جوشقان، کمجان) **tereštā** (طره) **terešt** (ازوار) **tašya-> *taš-** (ریشه *taš- «تراشیدن، بریدن، آفریدن»)، فارسی تیشه،

کردی **tavšō**

teše (قهرود)
teška (نراق، نشلج)
tešnā (ابوزیدآباد، بادرود، خالدآباد)
teu (فریزهند، هنجن، ازوار)
teularz (فریزهند) **tevlarz** (یارند)
teuxāl (فریزهند، هنجن) **tavxāl** (بیدهند)
tev (قهرود، یارند)
tevē (ابوزیدآباد)

tarakā- (tarak) ←
 ترنجبین، ترانگبین

شیرابه خشک شده گیاه خارستر با استفاده دارویی

tēša ←

tēša ←

تهران

رنگ قهوه‌ای رنگ تریاکی

تیشه

tīša ←

taina ←

taška ←

taina ←

tav ←

تب و لرز

تبخال

tav ←

سقط جنین

از توه (عربی) «هلاک شدن». یا از فارسی تباه (پهلوی tapāh)

• در پهلوی کتابی، با این معنی **višūtak** را در رابطه با موجودات اهریمنی (در فارسی میانه مانوی **guhūdag**) داریم، از فعل **višūtan** «به دنیا آوردن موجودات اهریمنی» و در فارسی میانه مانوی و پارتی نیز واژه **abgānag** که نیای آبکانه (ابکانه) فارسی است به معنی «بچه آدمی یا حیوان دیگر که نارسیده از شکم مادر بیفتد» (برهان قاطع). گونه آبکانه (با -ā کشیده در آغاز واژه) با قرینه‌سازی با آب و تحت تأثیر -ā- کشیده در میان واژه به وجود آمده است. بن‌واژه ایرانی باستان این واژه باید ***apa-kānaka** باشد با معنی نخستین «بیرون انداخته شده، تباه شده» (از ریشه ***kan-** «انداختن»). این واژه یکی از گواه‌های نادر ریشه ***kan-** (به معنی «انداختن») با پیشوند ***apa-** است، زیرا تاکنون تنها گواه چنین ترکیبی **apakanem** («خراب کردن، تباه کردن») در زبان ارمنی بوده است.

- در گویش وفسی برای پنداره یادشده واژه *ziyān*، یعنی زیان به کار می‌رود.

tēvera (قهرود، هنجن، یارند)

tavar ←

tevnauba (یارند)

تب نوبه (مالاریا)

tevalarz (یارند)

teularz ←

teyō (جوشقان) *fīyūn* (ابوزیدآباد)

دیگ بزرگ دهانه گشاد، دیگ بزرگ رنگریزی

فارسی تیان، مازندرانی *te/ihān*، گیلکی *tiyān*، معرب آن طیجن

tūnča ←

tī (جوشقان)

tē ←

tīfō (ابوزیدآباد)

tīfūn ←

tīfūn (نوش آباد) *tōfen* (ابوزیدآباد) *tīfō* (میمه، طره، هنجن)

توفان

tīy (جوشقان، میمه)

روز دهم محرم، عاشورا

tīj¹ (ابوزیدآباد)

قسمت‌های نرسیده سیب‌زمینی که سبز مانده است.

تیز

دو گونه یک تکواژ را در این گویش‌ها می‌بینیم: گونه اصیل (*tīj*) و گونه «پارسی» (*tīz*) –

هر دو از **taija-* (**taig-*) «تیز بودن»؛ مقایسه شود: پهلوی *tēz*، فارسی تیز، کردی (گویش

شمال‌غربی) *tīž* و *tūž*. در برابر تیز فارسی در فرهنگ‌ها (برهان قاطع) گونه دخیل

شمال‌غربی تیج آمده است.

tīka¹ (ابوزیدآباد) *teke* (قهرود) *take* (ابیانه)

تکه

tīka² (نراق)

tē ←

tīkena (ازوار)

جوجه مرغ

tīšk ←

tīkpēša (نراق)

خارپشت

آمیزه‌ای از *tīka* «خار» (*tē*←) و *pēša* «پشت»

kūltangērī، **tīrtekene** ←

tīm (قالهر)

tom¹ ←

tīq (قهرود)

تیغ

tīr¹ (ابیانه)

درخت سپیدار

tīr² (جوشقان، ابوزیدآباد، ابیانه)

تیر

tīrāš (جوشقان)

چوب باریکی که با آن رشته درست می‌کنند.

از تیر و آش (?)

tīres (ایبانه)	واحدی برای وزن برابر با ۱۵ سیر
مقایسه شود: تیرست در فارسی کلاسیک به معنی «سیصد» - از مادی میانه <i>*hrēsāt</i> با	
تبدیل <i>h-</i> آغازین (<i>*-θr-></i>) به <i>t-</i>	
tīr-komō (ابوزیدآباد)	تیر و کمان
tīrtekene (ابوزیدآباد)	خارپشت
tīrtormāš (کمجان)	tīkpēša ← kūltangērī
tīr-tōve (ابوزیدآباد)	tīr-tōve ←
tīrtormāš (کمجان)	تخته‌ای چوبی که روی آن خمیر پهن می‌کنند.
tīšā (فریزهند)	valgebarā ← pūtīnī
	قندشکن، تیشه
tīšk (جوشقان، قهرود، بادرود)	tēša ←
toušk (جوشقان) (یارند)	جوجه مرغ
مقایسه شود: در سیستانی tīsk «گونه‌ای گنجشک»، در کرمانی tīš «جوجه مرغ»	
tīt (ازوار)	tīkena ←
tiyārt (جوشقان)	tū¹ ←
	شوخی، نمایش
tīyūn (جوشقان)	از تئاتر
tīyūnā (ایبانه، طره)	teyō ←
tīz (ابوزیدآباد)	tūnča ←
to¹ (ابوزیدآباد) tū (ایبانه، بیجگان، واران، قالهر، بادرود، نسلج، قهرود، میمه، هنجن)	tīj² ←
to² (بادرود، قهرود)	تو، درون
to³ (محلات)	ta¹ ←
tōbūt (طره) tōpūt (ابوزیدآباد)	tav ←
toel (هنجن)	تابوت
tof (طره) tiif (ایبانه، قهرود، ابوزیدآباد، فریزهند)	tāval ←
tofang (ایبانه)	تف، آب دهان
tōfen (نوش‌آباد)	tafang ←
tōya (طره)	tīfūn ←
toyār (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند)	tāq-sawz-o-sūra ←
tohm (بیدهند، فریزهند)	tayār ←
	tom¹ ←

tohva (ابوزیدآباد)

تحفه

tok (ابیانه، جوشقان)

سر، نوک

تُک (tok)، تُک پا- واژهٔ بازتابی (rhyme- word) از نوک

tola (جوشقان، ابوزیدآباد)

تفالهٔ چای

تفاله

tole-angür (ابوزیدآباد)

تفالهٔ انگور

tola ←**tolom** (ابیانه)**tolomb** ←**tolomb** (ابوزیدآباد) **tolom** (ابیانه)

مشک روغن‌زنی

در خراسانی کره تلمبی

tolomba ←**tolomba** (ابوزیدآباد)

تلمبه

tolomb ←

از ترکی tulumba > ایتالیایی tromba «پمپ»

tom¹ (بیجگان، جوشقان، نراق، دلیجان) **tum** (ابیانه، ابوزیدآباد، قهرود، میمه، طره، هنجن، یارند، نشلج)**tīm** (بیدهند، فریزهند) **tohm** (قالهر)

تخم، بذر

در فارسی میانه **tōm**, **tōhmak**, **tōm**، ارمنی **tohm** «خاندان»، پارتی **tōxm**، کردی**tōv** < ***tauxman****tom**² ←**tom**² (ابیانه، قهرود، بیدهند، طره، فریزهند) **toxm** (نراق)

خایه، بیضه

tom¹ ←**toma-karg** (قالهر، یارند) **toxme-karg** (ابیانه، میمه، طره)

تخم مرغ

آمیزه‌ای از **toma** (←**tom**^{1,2}) و **karg** (←)**tōna** (دلیجان)

تار

فارسی کلاسیک تانه (تان): «... و تار را نیز می‌گویند که نقیض بود باشد و رشته‌ای چند را هم می‌گویند که جولاهگان از پهنای کار زیاده آوردند و آن را نبافتند» (برهان قاطع).

toned (ابیانه) **tondā** (ابوزیدآباد) **tondē** (ابوزیدآباد)

تندی

tong¹ (ابیانه)**tay** ←

tong² (جوشقان، ابوزیدآباد)

پارچ شیشه‌ای
تنگ

tonoke (فریزهند)

گونه‌ای نان

ظاهراً «نان نازک» (مقایسه شود: در فارسی tonok، تُنک «نازک، ظریف»)

tōpūt (ابوزیدآباد)

← **tōbūt**

toqolī (ابیانه)

بزغاله دو ساله

ترکی toḡli، toḡlu «بزغاله دو ساله»

tōr (طره)

← **tār²**

torāzī (جوشقان)

← **tarāz**

tōrīkā (ابوزیدآباد)

تاریک

در تداول عامه تاریکا

tōrīk-rūšan (طره)

گرگ و میش

تاریک روشن

torj (چیمه)

← **tār²**

torob (قهرود) **torop** (محلات) **torof** (ابیانه، ابوزیدآباد)

ترب، تربچه

torof (محلات)

← **torob**

torop (قهرود)

← **torob**

toršāla (جوشقان، ابوزیدآباد، نوش‌آباد)

میوه‌های خشک، خشکبار

ترشاله، ترشال

toršamka (فریزهند)

ترش کردن معده

tortora (ابیانه، چیمه)

کلنگ (ابزار)

در کرمان tartarak «پرنده‌ای نوک‌دراز»

torū (ابوزیدآباد)

← **tūtūn**

tošak (کمجان) **tūšak** (ابیانه)

تشک

tourk (میمه، جوشقان)

دانه انگور

بسیار شبیه به واژه کردی *tirī* (یا *tirē*) به معنی انگور است. نگارنده در یکی از نوشتارهای خویش این واژه کردی را واژه‌ای زیربنایی (*substrate*) پنداشته است از زبان اورارتویی (به‌وسیله ارمنی). در اورارتویی *uduli* یعنی «خوشه انگور». برای شرح بیشتر رجوع کنید به:

Garnik Asatryan, "Die Ethnogenese der Kurden und frühe kurdisch-armenische Kontakte", *Iran and the Caucasus*, vol.5 (2001), pp.60,64.

tōūs (ابوزیدآباد)	طاووس
touš̌k (جوشقان)	← tīšk
tōv (دلیجان) tōw (ابوزیدآباد)	تاب دادن نخ، تفت دادن غذا
tōva¹ (طره)	← tāva
tōva² (ابیانه)	← tāfto
tova (ابوزیدآباد)	آبیاری نیم‌روزه (دوازده ساعته)
tovar (محلات)	← xerāz
tōw (دلیجان)	← tavar
tow (دلیجان)	← tōv
tōwa (میمه، ابوزیدآباد)	← tav
tōwūn (دلیجان)	← tāva
toxčem (ابیانه)	← tāvō
toxm (ابیانه، قهرود، بیدهند، طره، فریزهند)	دست‌پرورده
toxmdaha (ابیانه)	تخم چشم (?)
toxme-karg (قالهر، یارند)	← tom²
toyfi (ابیانه)	مرغی که خوب تخم می‌دهد.
	تخم‌ده، تخم دهنده
	← toma-karg
	تیهو
بر پایهٔ شکل‌های مغرب این واژه تیهو ، طیهوج ، اصل واژه را در ایرانی میانه باید به شکل *tēhōk بازسازی کرد که پهلوی به شکل tīhūk آمده است.	
tüt¹ (ابیانه، دلیجان، طره، هنجن)	توت
tūt (ازوار) tūd (بادرود) tüt (قهرود)	
واژه‌ای است فرهنگی که در بیشتر زبان‌های منطقه، چه ایرانی و چه غیرایرانی به کار می‌رود.	
از دوران باستن گواه دارد: در ایلامی du-ud-da ، در آرامی هخامنشی twt ، که برپایهٔ این دو شکل *tūta در فارسی باستان بازسازی می‌شود.	
• بر پایهٔ باور روستاییان کاشان بودن درخت توت در باغ شگون دارد و بر برکت خانه می‌افزاید. این درخت را نمی‌برند و اگر مجبور به بریدن آن شوند چوبش را می‌فروشند و پولش را نذر امامزاده یا مسجد می‌کنند.	
tü² (ابوزیدآباد)	تون حمام
	اتون، تون

tū¹ (ابیانه) **tūq** (جوشقان)

سرشیر

از دوغ (؟): مقایسه شود: کردی **tō** «سرشیر»

tū² (ابوزیدآباد)

← **to¹**

tūarja (یارند)

← **tūbre**

tūbre (ابیانه) **tūra** (بادرود، خالداآباد، طره، جوشقان، **tūrba** (محلات) **tūwara** (نراق)

tūwera (کمجان) **tūarja** (یارند)

توبره، کیسه

بر پایهٔ توپره در فارسی و به‌ویژه **toprak** در ارمنی می‌توان نیای ایرانی میانهٔ این واژه را به شکل ***tōprak** بازسازی کرد؛ مقایسه شود: در خوارزمی **twbryk**، کردی **t'ōrba**، **t'ūrik**. اصل ایرانی باستان این تکواژ روشن نیست.

tūd (بادرود)

← **tū¹**

tūf (طره)

← **tof**

tūy (ابوزیدآباد)

عَلَم، چوب دراز تزیین شده برای عزاداری

از توق (طوق، توغ، طوغ) که واژه‌ای است ترکی و چینی‌الاصل به معنی «درفش، پرچم». بخش دوم پاتوق فارسی به معنی «جای اجتماع همیشگی» نیز همین واژه است، یعنی «دور و بر پرچم که محل اجتماع بوده است».

tūja (جوشقان)

گونی، کیسهٔ بزرگ

tūq (ابیانه)

← **tū¹**

tūla (جوشقان)

نهل

از توله (←**tūla**)؛ مقایسه شود: درخوانساری **tīla** به معنی «توله» و همچنین به معنی «نهل، درخت کوچک»

← **tūla**

tūla (ابیانه) **tūta** (قهرود، دلیجان)

تولهٔ سگ

پهلوی **tōrak** «شغال»

tūlavāzī (دلیجان)

← **tūla**، **tūrā**

الک دولک

توله‌بازی (؟)

tum (بیجان، جوشقان، نراق، دلیجان)

← **tom¹**

tuma (نراق)

دکمه

tūnča (ابیانه، طره) **tīyūna** (دلیجان)

پاتیل، دیگ بزرگ

← **teyō**

tünja (قهرود)

فنبجان چای

tunūr (محلات)

تنور

پهلوی *tanūr*، ارمنی *t'onir* و در بیشتر زبان‌های منطقه و گویش‌های ایرانی. یکی از واژگان فرهنگی که ریشهٔ سامی دارد و در بیشتر نوشتارهای شرق باستان، از جمله در نوشتارهای ایرانی، آمده است.

tūq (ابیانه)← **tū¹****tuqula** (محلات)

جمجمه

tūr (ابیانه، کمجان، یازند)

تور حمل کاه

tūrā (طره) **tūra** (بادرود، چیمه)

شغال

پهلوی *tōrak*، منوجانی *tūla* به همان معنی← **tūla****tūra¹** (جوشقان، طره، خالدآباد، بادرود)← **tūbre****tūra²** (ابوزیدآباد)← **tūla****tūra³** (چیمه، بادرود)← **tūrā****tūrba** (محلات)← **tūbre****turke-čaš** (ابوزیدآباد، محلات)

تخم چشم

türš (ابیانه)← **tār²****tūserī** (قهرود)

شوخی

توسری

tušk (جوشقان، قهرود، بادرود)← **tīšk****tušak** (کمجان)← **tošak**

U

ū¹ (میمه، ابوزیدآباد)

او، وی

ū¹ (جوشقان، کمجان)

← **āv**

ū'āyn (کمجان)

آب دهان

ترکیبی از **ū** (←āv) و **āyn** (←)

← **ōveyn**

خاندان، تیره

ūbā (ابیانه)

از اوبه یا اوبا (**obā/a**) ترکی به معنی «چادر بزرگ، خانهٔ موقت دامداران کوچرو ترک از سنگ و چوب» و نیز «خانواده‌ای که در این چادرها یا خانه‌ها می‌زید.»

ūj (نراق)

خود

از **hwa-čī(t)-** * (؟)

ūloh (طره)

← **alō²**

ūm (ابوزیدآباد)

برکت

ایرانی باستان ***āma-** «نیرو، قوّت» (؟)

شاید از عربی **عون** «نمک» (؟)

ūma (ابیانه)

← **ame¹**

ūmahal (طره)

آنگاه

ūmed-o-šod (ابوزیدآباد)

آمدوشد

ūn (قهرود، ابیانہ)

ūnā (ابوزیدآباد) **ūnü** (هنجن)

ūnbör (آشتیان)

ūniya-(tün-) (ابیانه)

ūniya (بیجگان) **ūnje** (دلبران)

ūnje (ابوزیدآباد)

ūra (ابیانه، کمجان)

به احتمال زیاد یکی از گونه‌های گویشی اره (←ara) است. جالب توجه است که واژه‌ای هم‌معنی به شکل urag در زبان ارمنی، از قرن پنجم میلادی، وجود دارد که ظاهراً واژه‌ای فرهنگی یا منطقه‌ای است، و واژه‌ای با معنی نزدیک و شبیه آن در نوشتارهای بابلی نیز ثبت شده است: ur-ra-ku به معنی «سنگ تراش» (urrakūtu «مجسمه، تندیس»). با وجود این ارتباط تکوینی ūra با واژه‌های یاد شده هر چند جذاب است، ولی بعید می‌نماید.

• آیا از خارِه «پتک» (؟)

ūrda (ابیانه)

ūrjūk (قالهر)

ūsoyoddūs (ابیانه)

ūstā (قهرود)

ūškār (طره)

ūštūr (طره)

ušvuš (قهرود)

ušvuša (قهرود)

ūz (فریزهند، چیمه)

üzān (ابیانه)

uzān-vüjüččā (ابیانه)

üzom (بادرود)

üzüm (طره)

آن

آنها

← **ōnā**

← **ambār**

← **hūnīd-(hūn-)**

آنجا

← **ūnā**

قلم هیزم‌شکنی، تبر بزرگ

کمی

خرده

کوچک

از خرده پسوند -čak، مقایسه شود: کردی hūr

← **būjūla, vejīj**

← **ostāyoddūs**

استاد، اوستا

بز کوهی

فارسی اشکار

← **östör**

← **ešpeš**

← **aččow**

← **gerdekūn**

← **amūn**

← **azamūn-kasle**

← **heyma**

← **heyma**

V

va¹ (ایبانه) **va** (قهرود)

از، به، با

vā² (نوش‌آباد) **vāz** (جوشقان)

باز (در مقابل بسته)

vā³ (محلات)

آنجا

پارتی **ōd**، فارسی باستان **avadā-** «آنجا» - از ضمیر اشاره **ava-** (>da-)

va¹ (ایبانه) **ve** (قهرود، ابوزیدآباد، ایبانه) **vo** (ایبانه)

و (حرف ربط)

va² (قهرود، ابوزیدآباد، ایبانه)

به - پیشوند فعل

• **va-bast-(band)** (قهرود) - «بستن»؛ • **va-daš- (dēr-)** (ابوزیدآباد) - «گذاشتن»؛

va-daš- (vadēr-) (قهرود، ایبانه، جوشقان) - «دوختن»؛ • **va-daš- (vadēr-)** (قهرود،

ایبانه، جوشقان) - «دوختن»؛ • **va-gelnā- (hārz-)** (ایبانه) - «نهادن»؛ • **va-hašt-(hel-)**

(قهرود) - «نهادن، انداختن»؛ • **va-nüş- (nüs-)** (قهرود) - «نوشتن»؛ • **va-parsā- (pars-)**

(قهرود، ایبانه) - «پرسیدن»؛ • **va-püşnā- (püşn-)**، **va-püştan-** (ایبانه) - «پوشیدن»؛

• **va-püşnōyan-** (ایبانه) - «پوشاندن»

پهلوی (>pati*) ، فارسی به

va¹ (ایبانه)

← **vā**¹

vā-(vāj-) (قهرود) **vātan** (جوشقان، ایبانه) **vātan** (قالهر) **vāten** (ایبانه)

گفتن

یکی از مبناهای مهم برای دسته‌بندی گویش‌های غربی ایرانی که نخستین بار پاول تدسکو در

سال ۱۹۲۱ به گونه‌ای سیستماتیک در «گوش‌شناسی نوشتارهای غربی ایرانی از ترفان» به آن پرداخته است، کاربرد دو فعل ایرانی باستان برای پنداره «گفتن» است (در گوش‌های جنوبی-غربی (پارسی): *gaub، در شمال‌غربی (مادی): *wač-). این دو گونه را به طور چشمگیری در فارسی میانه و پارتی می‌بینیم: در فارسی میانه gō(v)-/guft و در پارتی: wāž-/wāxt. در گوش‌های گستره کاشان مفهوم «گفتن» همانند پارتی (با ریشه *wač-) بیان می‌شود: ستاک حال: (-vāj>*wāča، در پارتی wāž-) و ستاک گذشته: (-vā(t)>*wāxta، پارتی wāxt). این امری بسیار طبیعی و گویای تداوم شاخص‌های زبانی در این گستره است؛ ولی برخی از گوش‌های شمال‌غربی از این اصل پیروی نمی‌کنند؛ برای نمونه در مازندرانی و گیلکی پنداره «گفتن» همانند فارسی از *gaub- می‌آید: gūy-/gūt. در کردی با پدیده آمیختگی این دو تکواژ روبه‌رو می‌شویم: ستاک حال از *wāč- می‌آید (-bēž>*wačya) و ستاک گذشته از *gaub- (*gō(t)>*gufta).

va-bōyan (ایبانه)

شدن

از افزوده شدن پیشوند va- به فعل «بودن» (*baw)

vāčā (طره، ایبانه، بیدهند)

← vača

vačča (ایبانه) veča (بیجان) (نراق، ازوار، چیمه، جوشقان، هنجن، دلجان، فریزهند، یارند)

vāčā (کمجان) wača (طره، ایبانه، بیدهند)

بچه، فرزند

پهلوی vaččak، فارسی بچه

← mača, večela

نوزاد

vača-kasla (هنجن)

vačča (قهرود، ایبانه)

← vača

vačdūn (کمجان) wačadūn (بیدهند)

رحم، زهدان

بچه‌دان

← zāyadū

vad (ایبانه، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند) vay (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، میمه)

بد

vat، ارمنی vat

vādy (ایبانه، فریزهند، چیمه) vōy (ابوزیدآباد، دلجان، قهرود، نراق، جوشقان)

vād (بادرود) vāt (کمجان)

باد

از پهلوی vāt>*wāta

va-dāštan (جوشقان، ابیان)

دوختن

از فعل **dāštan** (←(dāšt- (dārz-)) با پیشوند **va-** (←(va^۲))**vādja** (ازوار)**vādzan** ←**vadjens** (ابیانه)**vatjens** ←**vādkera** (ابوزیدآباد)**vādzan** ←**vādū** (میمه)**bādōm** ←**vādūm** (جوشقان، ابیان)**bādōm** ←**vadūm-tāl** (ابیانه)**bādūm-tel** ←**vādzan** (خالدآباد) **vādkera** (ابوزیدآباد) **vādja** (ازوار) **wōdmēja** (کمجان) بادبزندر ترکیب کمجانی بخش دوم **-mēja**، ستاک حال از فعل «بیختن» (←(ārdavēja- vet- (vēj)) به معنی «بیز، الک کن»**vāfā** (فریزهند)

یک دسته غله درو شده

vāfak، فارسی بافه، مقایسه شود: نایینی **vāve**، یزدی **vōva**، هر دو از ریشه ***wab-** «بافتن»**vāferšekan** (طره)

میش پیشاهنگ

احتمالاً از برف شکن، یعنی میشی که از جلو راه را دربرفها باز می کند (۵)

vāfr (فریزهند) **vāfrūva** (ابوزیدآباد)

پارو

از ایرانی باستان ***wafra-** (ریشه ***wap-** «پخش کردن، پراکندن»). گونه ابوزیدآبادی آمیزه‌ای از **vafr-** با **rūba** (روبه) است یعنی برف روبه**vafr** (ابوزیدآباد، چیمه، قهرود، جوشقان، میمه، بیدهند، فریزهند، هنجن)**wāz** ←**vāfra** (طره، یارند)**fafr** ←**vāfrūva** (ابوزیدآباد)**fafr** ←**vagellāyan** (ابیانه)**vāfr** ←**va-grāt-(grā-)** (ابیانه)**vayla-(vayl-)** ←

روشن کردن آتش و چراغ

از ریشه ***gar-** «آتش روشن کردن، گرم کردن، پختن»، مقایسه شود: اورامانی **girīnāy-****girīn-** (جوشاندن)، سیوندی **gēr-** (gērī-), **gar-** «پختن»، نایینی **gīnnāy-** (gīnn-)

«آتش روشن کردن»

vāgza (دلیجان) چوبی باریک که به کمک آن یوغ را به گاواهن متصل می‌کنند.
 با افزوده شدن پیشوند **vā-** با کشیدگی ثانوی ($va^2 \leftarrow$) به ***gāzak** به معنی «گیرنده، وصل‌کننده» (ریشه ***gāz-** «گرفتن»؛ مقایسه شود: در کردی **hangāž**، فارسی انگثر ***han-gāza->**
 شکل اولیه و واژه دلیجانی ظاهراً ***va-gāza** بوده است که با جابجایی کشیدگی مصوت‌ها در دو هجا و حذف **-a-** کوتاه در هجای دوم در وضع قبل از تکیه (یعنی **pretonic**) به **vāgza** مبدل شده است.

vayal (جوشقان)

vah (ابیانه)

vāhār (ابیانه)

vahār (ابیانه) **vāhār** (میمه)

← bāyāla

خوب، به

← vahār

بهار

پهلوی **vahār**، فارسی بهار، کردی **bāhār**

vahešt (ابیانه) **bebeš** (قهرود، ابوزیدآباد)

بهشت

پهلوی **vahišt**

vahī (طره) **vihī** (ابیانه) **vehī** (فریزهند) **wahī** (کمجان) **vahī** (بیدهند، فریزهند)

بزغاله یک‌ساله

فارسی بهی

پهلوی **vahīk**، فارسی میانه مانوی **wahīg**، خوانساری **bīg** «بز ماده»، همگی از ایرانی میانه جنوب‌غربی ***vaθīk** (گونه شمال‌غربی ***vas(s)īk**) > ایرانی باستان ***was(s)a-**، هندی باستان **vatsá-** «گوساله». گونه کردی این تکواژ **gīsk** به معنی «بزغاله از شیر بریده» از شکل ایرانی باستان ***wasyaka-** می‌آید (در پی پدیده **i-umlaut** از ***vēsk**). ارمنی **Vasak** (نام شخص، مذکر) از مادی میانه یا از پارتی ***vas(s)ak** (با پسوند **-aka**) نیز ظاهراً به این گروه واژگان تعلق دارد. این نام از قرن پنجم میلادی در نوشته‌های ارمنی گواه دارد و نام اصیل **gařnik** «بره» که متعلق به همان دوره است ترجمه **vasak** ایرانی است. بلوچی **gvask** «گوساله» نیز از بن‌واژه ایرانی میانه با پسوند **-ak** برآمده است (***vas(s)ak**).

vahtar (ابیانه)

vai (قهرود)

← vetar²

باید

پهلوی **apāyēt**، فارسی باید

صدا، آواز، بانگ (ابوزیدآباد، جوشقان، نراق، فریزهند) **vāj**
 پارتی wāž، پهلوی کتابی vāč و مانوی vāz «سخن، نطق» - از ایرانی باستان *wāča- ریشه
 wāč- به معنی «سخن گفتن»

vāj ka-(kar-) (ایبانه)

صدا کردن

← **vāj**

vājī (گزن، دلیجان) **vāzī** (نراق)

بازی

پهلوی vāzīk، فارسی بازی، خوانساری vāzī، همگی از ریشه باستان *wāz- «بازی کردن».
 -j- در گونه نراقی ظاهراً تحت تأثیر همگون سازی با موارد بازتابی قانونی -č- ایرانی باستان
 به -j- شکل گرفته است (←vāj).

vājüčče (ایبانه)

← **vejīj**

کلیه، گرده، قلوه (میمه) **gorda** (یارند) **baxča** (فریزهند) **velk** (آشتیان) **vak** (ایبانه) **vāk**
 مقایسه شود: پهلوی gurdak، فارسی گرده، کردی (gurd-čik > gurčik). همه این
 واژگان برآمده از *wṛdka- ایرانی باستان هستند (وستا vṛdka). گونه ایبانه‌ای در پی
 حذف -l- پیش از (*-rd->) -k و کشیدگی ثانوی -ā- به وجود آمده است (یعنی
 (vālk > vāk). گونه یارندی پیامد دگرگونی *w- آغازین به -b- حذف -l- (*-rd->) پیش
 از -k- (همانند ایبانه‌ای) و سپس تبدیل -k- به -x- تحت تأثیر -č- در پسوند -ča- است و
 سرانجام گونه جوشقانی با معنی «قلوه گوسفند» (←vek) نیز در پی حذف -l- پیش از -k-
 (که در فریزهندی دیده می‌شود: velk) پدید آمده است.

← **vek, yolva**

vak (آشتیان)

← **vāk**

val¹ (نشلج)

← **balg**

val² (جوشقان)

حوصله

ویر «میل مفرط»، و یار «هوس شدید زن حامله»

vāla (قهرود)

← **var¹**

valāde (جوشقان)

حرف‌های بیهوده

در کردی baradāyī «هرزه گوی، بیهوده گوی» (؟)

valārm (ایبانه)

ولرم، گرم

vālek (ایبانه)

گونه‌ای گیاه دارویی، گل عرقچین

درواقع همان والک است، نام گونه‌ای سیر وحشی با نام علمی *Alium Akaka*

vālēngū (هنجن)**valg** (هنجن، ابوزیدآباد، چیمه، آشتیان، میمه، ازوار، قهرود، نراق، ابیان، جوشقان، فریزهند)**vālgā** (طره، یارند)**valgebarā** (فریزهند)**vālgū** (محلات)

از ایرانی میانه ***vārak**؛ مقایسه شود: فارسی برگ، ورغ «بند آب، گل و خاکی که هنگام آبیاری با آن جلو آب را می‌بندند»، گزی **vāre**، خوانساری **velgō** به همان معنی – از ایرانی باستان ***war-** «جلوی چیزی را گرفتن، پادن». احتمالاً **-ū** در **vālgū** «آب» است (**←āv**) و بنابراین معنی نخستین واژه می‌بایست «برغ‌آب» باشد.

مقایسه شود: در گویش فارسی کاشان وار به معنی «بندی که با خار و خاشاک جلوی آب درست می‌کنند».

valk (میمه)**vāma** (بیجگان، دلیجان، آشتیان)**van** (محلات) **venō** (ابیانه)**van(d)-(van-)** (ابوزیدآباد)

از ایرانی باستان ***wan-** «انداختن، بیرون کردن». در فارسی باستان **van-**، ارمنی **van-em** (> ایرانی)، گبری **venōdvūm**، بختیاری **vandan** (**īvanom** به معنی «می‌اندازم») و در سمنانی **be-vandium** در کردی این ریشه ظاهراً تنها در یک واژه مهجور دیده شده است: **zīwān** «آشغال، چیزی که بیرون می‌اندازند، حنظل، خار و خاشاک» برآمده از ***uz-**

vande-gulva (دلیجان)**vanga** (ابوزیدآباد)**vapūštan** (ابیانه)**vār** (میمه)**var¹** (قهرود) **vāla** (ابوزیدآباد، ابیان، میمه، جوشقان)**bōlang ←****balg ←****balg ←**

تخته‌ای که روی آن خمیر پهن می‌کنند.

pūtīnī, tīr-tōve ←

مجرای آب

var⁴ ←**balg ←****bādōm ←**

درخت زبان‌گنجشک

bana ←

انداختن

wāna-

بند جوراب

vay¹ ←**bepūšova ←****var⁴ ←**

طرف، سو، جهت، پیش

آمیزه‌های از var- «سینه، بر» (اوستا varah) و بند

varbela (بیدهند)

تابه نان‌پزی

tāfto ←**var-dā(-d-)** (قهرود) **var-dōyan** (ایبانه)

رها کردن، ول کردن

مقایسه شود: در کردی **bar-dān** «ول کردن، آزاد کردن»: **āgā a'raba f-ksē bar-dā** «چرخ ماشین فلان کس پنچر شد (بادش رها شد)».

vardana (فریزهند)**vārzanā** ←**var-dōyan** (ایبانه)**var-dā(-d-)** ←**verekārī** (جوشقان)

کرباس

ظاهراً «لباس کار» **var-** به معنی «لباس». اصولاً کرباس به عنوان پارچه‌ای زمخت بیشتر در دوختن لباس‌های روزمره و غیررسمی به کار می‌رفت.

varepe (جوشقان)

برعکس، وارونه

از بر به پا، یعنی از بالا به پایین، برعکس (**sartākūn**←)، خراسانی **varčoppe** «وارونه»

vareyle (چیمه)**vara** ←**varf** (جوشقان، ازوار)**fafr** ←**vārg** (طره، ایبانه)**varg** ←**varg** (آشتیان) **verg** (طره، ایبانه) **vārg** (قهرود، بیدهند، جوشقان، فریزهند، هنجن، ازوار)(ابوزیدآباد) **gorg** (میمه) **gerj** (کمجان)

گرگ

گونه میمه‌ای و ابوزیدآبادی برگرفته از فارسی و دیگر واژه‌ها شکل‌های اصیل این تکواژ هستند. در میمه‌ای **j-** پایانی در پی کامی شدن **g-** به وجود آمده است (مانند **vorč** در گویش آذری گلین‌قیه). در پهلوی و پارتی **gurg**، فارسی گرگ، **vrka-**، کردی **gur**، زازایی **verg**، و فسی و مازندرانی **varg**، ایرانی باستان ***vrka-** و در هندی **vrka-**

vārī (نراق)

باریک

variyaū (جوشقان)

عجله، شتاب

varnā-(varna-) (ابوزیدآباد)

جلو آب را گرفتن (هنگام آبیاری)

از ریشه ***war-** (**var**←، **vālgū**)**vārō** (قهرود، هنجن، ایبانه، جوشقان، فریزهند، میمه، نخلج، بیدهند) **vārūn** (ابوزیدآباد)**vašand** (آشتیان) **vārūm** (قالهر) **vešnef** (طره، ایبانه) **vōrūn** (نراق، دلیجان، چیمه)**vašan** (طره)

باران

در پهلوی کتابی *vārān*، فارسی میانه مانوی *wārān*، فارسی باران و در کردی *bārān*. همه گونه‌های یاد شده، جدا از آشتیانی و قاهره، از **wār-* «باریدن» (*←(vār-)(vārā)*) هستند. گونه‌های طره‌ای، آشتیانی و قاهره و همچنین تالشی *vōš*، گروسی (از گویش‌های جنوبی کردی) *wašan* و اورامانی *wašt*، *wišanī*، همگی برآمده از همان ریشه، ولی با عنصر میانوند *-s-* (هندواروپایی **u̯er-s-*) هستند، یعنی از ایرانی باستان **warš-*؛ مقایسه شود: در هندی باستان *varṣā- varṣati* «(باران) می‌بارد» = اورامانی *wašt māwārū* «باران می‌بارد» از **wr̥šta-*، *wr̥šana* (هندی *vr̥ṣṭá-*) و **wr̥ṣti-*. برخلاف هندی که همه واژگان وابسته به «باران» و «باریدن» از حالت میانوند سرچشمه می‌گیرند، در ایرانی هر دو حالت این ریشه کاربرد دارد: با میانوند *-s-* و بدون آن.

• گونه *vašan* که در طره‌ای ثبت شده است، در زبان قدیم شهر کاشان نیز به معنی «بارن» به کار می‌رفته است، چنان‌که در متن تاریخ کاشان (به کوشش ایرج افشار، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰) به اصطلاح *وَشَن سال* برمی‌خوریم به معنی «بارش سال».

←(vār-) bārūn، *vārā-*

varo (دلیجان)

vara ←

vārōn (نراق، دلیجان، چیمه)

vārō ←

varra (ازوار، آشتیان)

vara ←

varsūja (یارند) *vorāsūja* (ابوزیدآباد، ازوار)

ترش کردن معده

گویا آمیزه‌ای از *var-* (یا *vor-*) به معنی «شکم» (*←(vīra)*) و ستاک حال از فعل «سوختن»

suĵ- با پسوند *-a* که باید از *āk-* باشد. در تداول عامه: سوزا

vārūm¹ (یارند)

bādōm ←

vārūm² (کمجان)

vārō ←

vārūn (قهرود، هنجن، ابیانه، جوشقان، فریزهند، میمه، نسلج، بیده‌ند)

vārō ←

varyā (ابوزیدآباد) *varā* (ابوزیدآباد، جوشقان، ابیانه)

پیش هم، کنار هم، باهم

varz (ابوزیدآباد)

پهن، تپاله، کود

از ریشه **warz-* به معنی «تغذیه کردن، رشد دادن» (**warHz-*)

varzā (محلات) *varzū* (جوشقان، ابیانه)

گاو نر برای شخم زدن

پهلوی *varzāk*، فارسی ورزاو، ورزا به همان معنی. برآمده از ایرانی باستان **warzāka* (ریشه *warz* «کار کردن، زمین را شخم زدن»). پسوند *-āka* با *-ā* کشیده در بیشتر موارد نام‌های فاعلی در ایرانی می‌سازد، بنابراین معنی نخستین واژه «کارکن، شخم‌زن» بوده است.

vārdana (فریزهند) (خالدآباد، یارند) *varzane* (طره، ایبانه) *vārdanā*

وردنه، استوانه چوبی‌ای که با آن گلوله‌های خمیر را باز می‌کنند.

پهلوی *vartānāk*، فارسی گردنا، وردنه، واردن «چوبی باشد هر دو سر باریک و میان‌کنده که خمیر نان را با آن پهن سازند» (فرهنگ نفیسی). برآمده از ایرانی باستان *-wartanaka*، **wartānāka* (ریشه **wart-* «گردیدن»). گونه‌های دارای *-z* در پی همگون‌سازی گویشی جنوب‌غربی/شمال‌غربی (*-z/-zd-*) به وجود آمده‌اند. ارمنی *gərtnák/grtnak*، به همان معنی، بازتابی از شکل گویشی دیگری است - ظاهراً از **girtanak* (**grtā/anaka->*) برگرفته از ریشه **gart* «گردیدن». بعید است گونه‌های با *-z* (طره، ایبانه، خالدآباد، یارند) ربطی با اوستایی *vazra-* (هندی *vāja*)، پهلوی *varz* و فارسی گرز داشته باشند.

varzane (خالدآباد، یارند)

varzū (محلات)

vas (قهرود) *ves* (ابوزیدآباد) *vos* (ابوزیدآباد، جوشقان)

بس

پهلوی *vas*، فارسی بس

فرستادن

vas ka-(ker-) (قهرود)

پهلوی *visēd (kartan)*، فارسی گسی، گسیل

گذاشتن

vaš-(varz-) (ابوزیدآباد)

از **warz-* (**warHz-*) (*varz←*)

vaš(t)-(vüz-) (قهرود) *vašt-(vaz-)* (جوشقان، ایبانه)

دویدن

پهلوی *vaz-*، ارمنی *vazem* «دویدن»

vāšā (ایبانه، طره)

veša ←

vāša (ابوزیدآباد)

bāša ←

vaša (میمه)

veša ←

vašan (طره)

vārō ←

vašand (آشتیان)

vārō ←

*vāšt-(vāz-)*¹ (جوشقان)

باختن

از ریشه **wāz-* «بازی کردن»

darvāštan ←

vāšt-(vāz-)² (ایبانه)

وزیدن

← **vaš(t)- (vüz-)**

vāšt-(vaz-) (ایبانه)

دویدن اسب

← **vaš(t)-(vüz-)**

vašt-(vaz-) (جوشقان، ایبانه)

← **vaš(t)-(vüz-)**

vāt (بادرود)

← **vād**

vat-(vaj-) (گز) **vet-(vež-)** (جوشقان) **vot-(voj-)** (ابوزیدآباد، دلیجان)

کندن، بیرون آوردن لباس

از ***waj-** (***Hwaj-**) «بیرون آوردن، کندن»، مقایسه شود: فارسی باستان **vaj-** «بیرون

آوردن (چشم‌ها)»، زازایی **vet- (vež-)**

← **barajī**

vat-(vand-, fand-) (ایبانه) **vattan, vot-(vab-)** (ابوزیدآباد، قهرود)

بافتن

از ریشه ***wab/f-** «بافتن»؛ گونهٔ ابوزیدآبادی از ستاک حال فعل **band-** «بستن» درست شده است.

vātan (جوشقان، ایبانه)

← **vā-(vāj-)**

vatar (جوشقان، بادرود) **vattar** (قهرود) **vetar** (ابوزیدآباد)

بدتر

پهلوی **vattar**، ارمنی **vatt'ar**، شکل برتر صفت «بد» (←**vad**)

vāten (قالهر)

← **vā- (vāj-)**

vatjens (قهرود) **vadjens**

بدجنس

(ایبانه)

vattan (ایبانه)

← **vat-(vand-, fand-)**

vattar (جوشقان، بادرود)

← **vatar**

vāvanda (یارند)

ریسمان یا طنابی که با آن بافه‌های گندم را به هم می‌بندند.

بافه‌بند (←**vāfā**)

vāvr (ایبانه)

← **fafr**

vavjiyan (ایبانه)

جدا کردن

آمیزه‌ای از پیشوند **va-** و **jiya** «جدا» (←**yadā**)

vax (ابوزیدآباد)

وقت

vāy¹ (بیدهند، هنجن، یارند، کمجان)

← **vād**

vāy² (فریزهند)

ورم بیضه

الته از باد (←vād)

vay¹, vanga (ابوزیدآباد)

خالی، پوچ، تهی

مقایسه شود: در فارسی دری ونگ (ونک) «تهی، خالی، درویش تهیدست» (نعتنامه)

واژه‌ای است اصیل، از ریشهٔ ایرانی باستان (*u-) -wā* که با عناصر پسوندی مختلف در زبان‌های ایرانی (da'ra, --na) و هندواروپایی ثبت شده است: اوستایی — (una-, ūna) «ناکامل»، سنسکریت -vāra-, -ūnā به همان معنی، ارمنی unain «تهی»، بلوچی gwand «کوتاه»، سغدی w'r'k «خالی»، w't'k «خالی شده»، کردی undā (یا wandā) «گم شدن» و غیره

←rūvanga

vay² (ابیانه، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند)

←vad

vay³ (ابیانه)

وی، او

vāye-tūfān (فریزهند) **vōy** (یارند)

طوفان

←vād

vāyeme (قالهر)

←bādōm

vaylā-(vayl-) (فهرود) **vogellōyan, vagellāyan** (ابیانه)

برگشتن

با پیشوند va- و ستاک -/gel-/vayl-/*gart-> «گردیدن»؛ مقایسه شود: شکل سببی در ابیانه‌ای vagelnāyan به معنی «برگردانیدن». گذشته از این بعید نیست که گونهٔ قهرودی از ریشهٔ -wart* برآمده باشد.

←geln(n)āyan, begelova, begelova

vāyōm (فریزهند، هنجن)

←bādōm

vāyōm-tal (فریزهند)

←bādūm-tel

vāyom-zamīn (یارند)

راز یانه

بادام زمینی

←bādōm

vāz (نوش‌آباد)

←vā²

vaz (جوشقان)

←wāz

vazā (ابیانه)

←vaza

vezaq (ازوار) **vezaya** (طره، فریزهند) **vazaya** (ابیانه) **vazā** (ابوزیدآباد، جوشقان) **vaza** (جوشقان)
(جوشقان) **vaze** (هنجن) **veray** (کمجان) **warag** (گز)

وزغ، قورباغه، غوک

اوستا - **vazayā**، پهلوی **vazaγ**، فارسی وزغ، بزغ، در کردی **baq** که همگروه پهلوی **vak** و بک فارسی است. گونه‌های کمجانی و هنجنی (با -r- به جای -z-) ظاهراً به بن‌واژه ایرانی میانه ***vaδaγ** برمی‌گردند.

← **čayz**، **baža**، **γūrbāye**، **qūrbāqa**
← **vaza**

vazaya (طره، فریزهند)

← **vazane**

vazanā (ابیانه)

ساطور، تبر گوشت

vazane، **vazanā** (ابیانه)

پهلوی **varz**، اوستا - **vazra** (هندی - **vajrā**)، فارسی **gurz**. با فرایند همگون‌سازی با **vāzranā** (←) (؟)

vaze (جوشقان)

← **vaza**

vāzī (گز، دلیجان)

← **vājī**

vāž (یارند، طره)

زنبور قرمز، زنبور بزرگ

همچنین در طره‌ای **dundā-vāž** «زنبور وحشی». مقایسه شود: فارسی **بوز**، گبری **bowz**، بلوچی **gvamz**، **gwabz**، کردی **mōz** (**mōzā hingiv**) «زنبور عسل». مازندرانی **būz**، همگی از ایرنی باستان - ***wabsā** (> هندواروپایی - ***uobhsā**)

← **dānde²**

vədi (ابیانه)

دیگر

← **abī**، **čandībī**، **ēvdī**، **čībī**

vē¹ (میمه) **vī** (ابوزیدآباد، جوشقان)

بی، بدون

پهلوی **apē**، فارسی بی

vē² (یارند)

← **vēd**

ve (ابیانه)

← **va¹**

veča (بیجگان)

← **vača**

veček (جوشقان)

← **vejij**

večela (ابوزیدآباد)

توله‌سگ، تخم‌سگ (دشنام)

از **vača** (←) با پسوند مصغر -l-

ved (ابیانه) **vey** (ابوزیدآباد، قهرود)

تنها

واحد (؟)

بید (هنجن) *vī* (نراق) *vīd* (ابیانه، فریزهند) *vēy* (ابوزیدآباد، قهرود) *vēd*
از *-waiti** در اوستا *vaēti*، پهلوی *vēt*، فارسی بید

vedar (جوشقان)

vēdom (ابوزیدآباد)

vēg (نراق)

گواهی از واژه‌ای به معنی «تف، آب دهان» در دوردۀ باستان، در نوشتارهای ایرانی ثبت نشده؛ ولی در نوشتارهای میانه‌ی ایرانی دو تکواژ برای این مفهوم آمده است: ۱) پهلوی *xaδūk* (فارسی خبو، خذو)، سغدی مسیحی *xazdūk* و ۲) سغدی *xwāf-*، پارتی *waf-* «تف کردن» (یغناپی *xuf* «خلط سینه، آب سینه پس از سرفه کردن»). شکل *vēg* در نراقی ظاهراً باید از یک گونه‌ی مادی میانه، مانند **wxafag* یا **wafag* پدیده آمده باشد.

vegī (ابیانه)

vēgūna (جوشقان)

vēye (یارند)

veha (قهرود)

vēhayā (قهرود، ابیانه)

vehend (بیدهند)

vēheš (قهرود) *vēhūš* (ابوزیدآباد)

vēheyā (قهرود، ابیانه) *vēhayā* (ابوزیدآباد)

vehī (بیدهند)

vēhūš (قهرود)

vejā (محلّات) *vejja* (طره)

vējerga (ابوزیدآباد)

vejij (ابیانه) *vājüčče*, *vüjüččā*, *vüjüč* (جوشقان) *veček* (قهرود) *vujja* (ابوزیدآباد)

vejūj (میمه) *vīšal* (نشلیج)

← *šeuš*

← *vetar*²

بی‌دم

آب دهان

باید

بیگانه

← *vīga*

بوته

← *vēheyā*

← *vīyēn*

بیهوش

بی‌حیا

← *vahī*

← *vēheš*

وجب

← *vüyödās*

غذای بی‌چربی

کوچک

آن دسته واژگانی که به معنی «کوچک و کوچولو» به کار می‌روند، بیشتر متعلق به گروه واژگان آوامعنایی هستند که بر پایه‌ی ترکیب‌های آوایی معین به وجود می‌آیند و ریشه‌ای ندارند که بتوان از طریق علم اشتقاق دریافت. تنها کاری که برای روشن کردن خاستگاه این

واژگان می‌توان انجام داد، تعیین فرمول آوایی آنهاست. برای پنداره «کوچولو، کوچک، گرد» و مفاهیم نزدیک به آنها بیشتر فرمول -b/vVj/č کاربرد دارد که گاه به‌طور تکراری (مانند vejīj) یا با پسوندهایی که با عنصر -l- ساخته شده‌اند (-ala، -ūla، -ula، -la و مانند اینها) یا با پسوند -ak- نمایان می‌شود. یکی از نشانه‌های بارز این گونه واژگان وجود عناصر واژه‌ای مترادف و شبیه به هم در زبان‌های دیگر است، برای نمونه bājūla (←) همان pučur ارمنی است.

vejīštar (ابوزیدآباد)

vejja (محلات)

vejūj (نشلج)

vek (جوشقان)

vēkār(a) (ابوزیدآباد، قهرود، ابیان)

vekena (قهرود)

velāha (قهرود)

velī (ابوزیدآباد)

velk (فریزهند)

velūš (قهرود)

vēlūna (قهرود)

از بی‌لانه، یعنی «پرنده‌ای که لانه ندارد، بدون لانه». این پرنده همیشه با نوک خود به درخت می‌کوبد و ظاهراً برداشت عامیانه این است که او دنبال لانه می‌گردد یا لانه درست می‌کند.

• امکان دارد از ویلان (ویلون، ویلونه) «سرگردان» نیز باشد.

velvelū (بادرود)

vēmeylī (ابوزیدآباد، قهرود)

vēnemek (جوشقان)

← **ūrjūk, bājūla**

کوچک‌تر

← **vejīj**

← **vejā**

← **vejīj**

قلوه گوسفند

← **vāk**

بی‌کار، بی‌کاره

وشگون، نیشگون

← **vešgīnī**

طره، کاکل

ولی

← **vāk**

خودش

← **xovē**

دارکوب سبز

گردباد

ولوله

بی‌میلی

بی‌نمک

عدس، مرجمک *vīnō* (ابیانه) *vēnōg* (بیدهند) *vēnō* (فریزهند)
 پهلوی *vēnōk*، فارسی بنو «نام غله‌ای است که آن را به عربی عدس گویند.» (برهان قاطع)؛
 مقایسه شود: نایینی *vīnōk*، بختیاری *gendī* «عدس»

van ← *venō* (محلات)
vēnō ← *vēnōg* (بیدهند)
vīga ← *vēq* (ابیانه)
vara ← *vera*¹ (قهرود، قالهر، بیدهند، یارند)
 برای *vera*² (قهرود)
 همراه *verā* (ابوزیدآباد)

• *verāyō* (ابوزیدآباد) – «همراه آنها»

ورق، ورقه *veraqa* (ابیانه) *veray* (ابوزیدآباد)
 گریستن، گریه کردن *verāt-(veramm)* (ابیانه)
beraft-(b(e)ram-) ← *veray*¹ (هنجن)
vaza ← *veray*² (ابوزیدآباد)
veraqa ← *veret-(varēj-)* (ابیانه) *verett-(verēj-)* (ابوزیدآباد)
 پنهان کردن

آیا از **raič-* «ریختن» با پیشوند **wi-* (s)

veret-(varēj-) ← *verett-(verēj-)* (ابیانه)
 لثه *verg*¹ (ابوزیدآباد)

از **varak* (**waraka->*) «چیزی که (دندان‌ها) را می‌پوشاند (در بر می‌گیرد)» (s)

mārī, lahsa ← *verg*² (آشتیان)
varg ← *verī-(vrīn-)* (ابیانه)
 بریدن

از ریشه **brī-* «بریدن»

barriyan, beberīda ← *ves* (قهرود)
vas ← *vess-(vand-)* (ابیانه)
bas -(band-) ← *vest-(vēs-)* (ابوزیدآباد)
 زدن، انداختن

از ریشه **waid-* «انداختن». در پهلوی *vist- (vih-) ta-vesta* «پایین انداختن» (*ta-* = ته)

bevesta ← *vēs* (دلیجان) *vīž* (نراق) *vēž* (ابوزیدآباد)
 پنبه خام

واژه‌ای است منحصر به فرد در گویش‌های ایرانی غربی. از ایرانی باستان **bīza-* «تخم، بذر» برآمده است؛ مقایسه شود: سنسکریت *bīja-* «تخم (انسان و گیاهان)». در نوشتارهای ایرانی باستان گواه ندارد، ولی در دیگر نوشتارهای باستانی غیر ایرانی به شکل وام‌واژه از ایرانی دیده می‌شود.

← *vēždāna*

veša (نراق) *vorša, vorsa* (ایبانه، طره) *vāšā* (میمه) *vaša* (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان) *vešna* (گز)

گرسنگی

vāša nevīya (ایبانه) – «آیا شما گرسنه نیستید؟»

از ایرانی باستان **wřša-* (**warš-*) «گرسنه بودن». پهلوی *gurisnak*، فارسی گرسنه، بختیاری *gusna, gusnī* **wřsna-*؛ کردی شمالی *birčī > *wřša*، کردی جنوبی *biršī > *wřsa*. در فارسی محاوره گشنه – در پی قرینه‌سازی با تشنه

vēšā (ایبانه)

بیشه، جنگل

پهلوی *vēšak*، کردی *mēša*، مازندرانی *vēše > *waiša*

vešna (گز)

← *veša*

vešnef (قالهر)

← *vārō*

vešgīnī (جوشقان)

ناخن زدن

وشگون

← *vekena*

شکافتن

veškaftan (جوشقان)

بایستی

veštā (ایبانه، یارند)

← *veštōyan*

veštā'an (جوشقان)

← *veštōyan*

vaštāden (قالهر)

بیشتر

veštar (نراق) *vīšā* (ابوزیدآباد، دلجان، بادرود، میمه) *vīštar* (ایبانه)

گوساله ماده دوساله

veštar (جوشقان، میمه) *veštere* (محلات)

ظاهراً از **stura-* (**staura-*) به علاوة *vahī* (←)؛ مقایسه شود: *staora-* در *اوستا*، *stōr*

در پهلوی، ستور در فارسی

• در کاشان: *وشتیره* «گوساله یک‌ساله که برای نخستین بار می‌زاید.»

← *gūštere*

veštere (جوشقان)

← *veštar*

veštōyan (ایستانه) **veštā'an** (جوشقان) **vaštāden** (قالهر) **vuštā- (tušt-)** (قهرود)
ایستادن

از ریشه *stā- «ایستادن». منوجانی wüštāden

← **eštā-(eštov-)** **hōveštova**

vet-(vēj-) (ایبانه) **vet-(vēž-)** (گز) **vet-(mēj)** (کمجان) **vowtan** (جوشقان)

بیختن

از ریشه *waič- «جدا کردن، گزیدن، الک کردن». پهلوی **vēxtan (vēč-)**، فارسی بیختن
(بیز)، سغدی **əžwēž** «الک کردن» (>*uz-waiča)

← **ārdavējā** **hāvīta**

vet-(vēž-) (گز)

← **vet-(vēj-)**

vet-(vēž-) (گز)

← **vat-(vaj-)**

vetar¹ (قهرود)

← **vatar**

vetar² (نراق) **veytar** (دلیجان) **vahtar** (ایبانه) **vedar** (جوشقان)

بهر

vēxay (ایبانه)

بی خودی

vēxojaḅ (طره)

بی خبر، یکهو

vēy (ایبانه، فریزهند)

← **vēd**

vey (ایبانه)

← **ved**

veyāšt-(ver-) (ایبانه)

گذشتن

از ***wi-tar-** ***tar-** «گذشتن»

← **bawdarī**

veytar (دلیجان)

← **vetar²**

vezaya (ازوار)

← **vaza**

vezaq (گز)

← **vaza**

vēzg (ایبانه، طره، برزک، ابوزیدآباد)

درز، شکاف، دیوار

برآمده از پهلوی پسین **vihēzag** به معنی «جابه‌جایی، تکان خوردن» (s)

vēždāna (نراق) **vīždūna** (دلیجان)

تخم پنبه، پنبه‌دانه

vēž (نراق)

← **vēš**

vežīn (نراق)

← **vēš**

vī¹ (میمه)

وجین

vī² (هنجن)

← **vē**

← **vēd**

vīd (نراق)**vīdar** (میمه، جوشقان)**vīga** (قهرود) **vīva** (نراق) **vīja** (میمه) **vēq** (ایبانه) **vyasor** (فریزهند) **vēye** (یارند)← **vēd**

بیدار

بیوه

vīgol (آران و بیدگل)**vihī** (قهرود)**vīja¹** (میمه)**vīja²** (بیدهند)← **bīva**

نام بومی روستای بیدگل

← **vahī**← **vīga**

سبد چوبی

با معنی نخستین «الک»

← **ārdavējā**

مجرد

بی زن

بی مژه

بینی، دماغ

پهلوی **vēnīk****vījen** (هنجن)**vīmeža** (ابوزیدآباد)**vīnī** (کمجان) **wīnī** (طره، ایبانه) **vīnīya** (نشلیج، دلیجان، یارند)← **vīnī**← **vēnō**

یاد، خاطره

vīnīya (طره، ایبانه)**vīnō** (ایبانه)**vīr** (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه، جوشقان، ایبانه)• **vīr hākarda** (ابوزیدآباد) - «فراموش کردن»؛ • **(vaz-) vīr vāšt** (ایبانه) - «از یاد

رفتن»

پهلوی **vīr**، کردی **bīr**، فارسی بیر <**wīra**>*؛ کردی **bīr kirin** «فراموش کردن»**vīra** (کمجان، ایبانه) **yūre** (جوشقان، ابوزیدآباد)

شکبه گوسفند، روده، سیرابی

واژه‌ای است بسیار کهن، ظاهراً تنها در اوستا گواه دارد: **uruθwar/n-** «شکبه، اندرون»(پهلوی **uruspar/’wlwspl**، آوانگاری واژه اوستایی است و جنبه فنی دارد، یعنی به‌عنوان

واژه زنده ثبت نشده است). چنان که می‌دانیم در زبان هندواروپایی مادر برای پنداره «روده،

شکبه حیوان» واژه‌ای به شکل ***reuto** بازسازی می‌شود که به‌طور قانونی در ایرانی باستانبه گونه ***rauta** بازتاب یافته است و بازمانده‌های این آخری نیز **rōt** و **rōtīk** در پهلوی،**rōdīg** در پارتی مانوی، روده در فارسی، **rūvī** در کردی، **rōθ** در بلوچی و **rod** در آسی

هستند؛ ولی یک گونهٔ پسوندی دیگر هم از این بن‌واژه در ایرانی باستان موجود بوده است که فرایند اوستایی آن را در بالا آوردیم. واژهٔ اوستایی به **rut-war/n-* ایرانی باستان می‌انجامد- با واکهٔ پیشوندی (prothesis) *u-* پیش از *r-* آغازین و تلفظ سایشی *-t-* (یعنی *-θ*). گونه‌هایی که امروزه در گویش‌های کاشان می‌بینیم، با در نظر گرفتن شکل ظاهری، از همان بن‌واژه‌ای سرچشمه می‌گیرند که واژهٔ یادشده در *اوستا* - با واکهٔ پیشوندی *u-* (یا *a-*) پیش از *r-* آغازین که یکی از ویژگی‌های مادی میانه بوده است (← مقدمه، §۲). ظاهراً «روده» در کردی نیز از همان بن‌واژه می‌آید، ولی بدون واکهٔ پیشوندی.

• بیرون از گسترهٔ کاشان، گونه‌ای کاملاً مطابق *vīra* و *yūre* در زبان زازایی وجود دارد که به‌وسیلهٔ نگارنده در دهکدهٔ *Dērōvā* نزدیک *Tunceli* (درسیم سابق در ترکیه) به شکل *vīyera* و به معنی «شکمبهٔ گوسفند» ثبت شده است.

← *lūlālā · rūa*

بیست

wīst (کمجان) (طره، ابوزیدآباد، قهرود، ابیان، فریزهند، یارند) *vīs*

یک‌چهارم، چارک

vīsebanjā (یارند)

یعنی پنج از بیست

vīš (میمه، جوشقان)

بیش

vīša (نراق)

← *vēštar*

vīšəl (میمه)

← *vejij*

vīšt-(vīz-) (جوشقان) *vūš-(vūz-)* (قهرود) *yōš-(yūz-)* (ابیانه) (ابوزیدآباد، ابیان)

پیدا کردن، یافتن

از ریشهٔ فعلی ایرانی باستان **waid-* «یافتن، پیدا کردن»، با پیشوند **wi-*

← *beyōšta*

vīštar (ابوزیدآباد، میمه، بادرود)

← *vēštar*

vīt (میمه)

← *vēd*

vīva (نراق)

← *vīga*

vīxjū (دلیجان)

جوجه

viyard-(viyar-) (ابوزید آباد)

دریدن

از **wi-war-*، ریشهٔ ایرانی باستان **war-* (**HwarH*) «کندن، پاره کردن، چیدن، غارت کردن» (بازسازی ریشه از جانی چونگ)؛ مقایسه شود: در پارتی *wārā* «دزدی» (با *-ā*).

ارمنی awar «غارت»، فارسی آوار، ابوزیدآبادی āhar، فارسی میانه مانوی ēwār «زدی»،
ēwārīh «غارت، چپاول»

← viyarda, beviyarda, beviyaruva, āhar

viyarda (ابوزیدآباد)

پاره

← viyard-(viyar-)

بیدهند

vīyēn, vehend (بیدهند)

vīyōna, avyōna, vīyūna (ابیانه)

ابیانه

vīyūna (ابیانه)

← viyōna

viž (دلیجان)

← vēš

vīždūna (دلیجان)

← vēždāna

vo (قهرود، ابوزیدآباد، ابیانه)

← va¹

vōdesdī (آشتیان)

مستراح، دستشویی

vōdī (ابوزیدآباد)

بادی

← vād

vogellōyan (ابیانه)

← vayla- (vayl-)

vōma (نراق)

← bādōm

vōr (ابیانه)

← var⁴

vorāsūja (یارند)

← varsūja

vōrō-(vōr-) (ابیانه)

← vārā-(vār-)

vorsa (نراق)

← veša

vorša (نراق)

← veša

vōrūn (طره، ابیانه)

← vārō

vos (ابوزیدآباد)

← vas

vot-(voj-) (جوشقان)

← vat- (vaj-)

vot-(vah-) (ابیانه)

← vat-(vand-,fand)

vōtan (ابیانه)

← vā-(vāj-)

votūrā (طره)

چرک، کثافت

voetan (جوشقان)

← vet-(vēj-)

vōy¹ (طره)

بار، دفعه

vōy² (ابیانه، فریزهند، چیمه)

← vād

vōy³ (فریزهند، یارند)

← vāye- tūfān

vōy⁴ (طره)

چس

البته از باد (←vād)

← vād, gūz, wōy, nōy

vōy⁵ (ابیانه)

پوسیدگی

از ریشهٔ ایرانی باستان *pau- «پوسیده شدن، بوی گند دادن» - احتمالاً با یک پیشوند فعلی (*ham- یا *awa-) زیرا در ابیانه‌ای، *p- ایرانی باستان در آغاز واژه حفظ و در میان دو واکه به -v- تبدیل می‌شود.

← pūsoya-(pūs-), pous

vōyadana (فریزمند)

چنگکی چوبی برای باد دادن خرمن

یعنی «دنده برای باد (دادن)» (←vād)، شاید هم «باد دهنده» (؟)

vöyödas (ابیانه)

← vüyüödās

vōyūm (طره)

← bādōm

vōz (ابیانه)

بوسه

مقایسه شود: بُچ (boč) یا بُچ (poč) در خراسانی به معنی «اندرون دهن، لپ و گونه و اطراف دهن»

vujja (قهرود)

← vejīj

vüjüč (ابیانه)

← vejīj

vüjüččā (ابیانه)

← vejīj

vūndā (طره) wūnda-tanāf (کمجان)

طناب بزرگ دارای حلقه برای بستن خرمن

vūr-vūr (ابریزیدآباد)

تندتند، سریع

vūš-(vūz-) (قهرود)

← vīšt-(vīz-)

vuštā-(tušt-) (قهرود)

← veštōyan

vūšūnā-(vūšūn-) (قهرود)

جوشاندن

از *wi- yauš-

← beyūšova, beyūšēnova, yūš

vüyödās, vöyödas (ابیانه)

وجب

پهلوی vitast، فارسی بدست، کردی buhust «وجب»، اوستا — vitasti

← vejā

vyasor (فریزمند)

← vīga

W

wača (کمجان)

wačadūn (کمجان)

wafr (کمجان)

wahī (کمجان)

warag (کمجان)

warg (کمجان)

wargamēš (کمجان)

wāt-oxoš (کمجان)

wāz (جوشقان) *vaz* (ایبانه)

مقایسه شود: وز (vaz) « در تداول مردم قم مقسم آب، آلتی که برای تقسیم آبی که باید به مصرف آبیاری برسد به کار رود. » (لغتنامه؛ فرهنگ فارسی معین)

weār (هنجن)

vera (کمجان)

wīnī (کمجان)

wīst (کمجان)

wōdmēja (کمجان)

← **vača**

← **vačadūn**

← **fafr**

← **vahī**

← **vaza**

← **varg**

گرگ و میش (صبح زود)

آروغ

باد ناخوش

پاروی بزرگ

← **vāfr**

دندان آسیا

← **ālk**

← **vara**

← **vīnī**

← **vīs**

← **vādzan**

wōy (طره، ابیانہ)

wūnda-tanāf (کمجان)

گوز، باد معدہ

gūz ‘nōy ‘vād ‘vōy⁴ ←

vūndā ←

X

xabar (ابوزیدآباد)

خبر

xādā (جوشقان)

← **xodā**

xāgeza (جوشقان) **xāygazū** (بادرود)

عنکبوت، رتیل

خایه‌گزگ (= خایه‌گیرک) «کژدم اهوازی که آن را به تازی رتیلا گویند، کرمکی است به خایه‌سگ و دیگر چارپایان بچسبد و خون آنها بمکد.» (آندراج)؛ «جانوری که می‌چسبد بر خایه‌حیوانات و خون آن را می‌مکد.» (فرهنگ نفیسی)

← **šeytūn**

xāhū (ابوزیدآباد)

خواهان، خواستگار

xāk¹ (قهرود، فریزهند، یارند، چیمه)

← **āk**

xāk² (محلات، ازوار)

← **xāka**

xāk³ (نراق، کمجان، ابوزیدآباد)

← **xāx**

xāka (زر) **xāk** (محلات، ازوار) **xū** (بادرود) **xoāk** (آشتیان)

خواهر

از ***xwāhka**، گونهٔ بادرودی از ***xwāh**

xākandāz (فریزهند)

خاک‌انداز

xākayn (ابوزیدآباد)

خاکستری

← **xālīn**

xākeje (جوشقان) **xakje** (هنجن) **bākje** (کمجان) **bōkje** (طره)

خاکشی

← **šavje**

xākera (نراق)

تخم مرغ

احتمالاً از xāk به معنی «تخم» (←xāx) و karg به معنی «مرغ» (←karg): شکل نخستین واژه *xāk-ka/erga

xākešī (ازوار)

←xāmīra

xākī (قهرود)

کثیف

خاکی، خاک آلود

xākīna (قهرود)

←xārdel

xakje (هنجن)

←xākeje

جوشقان، ازوار، قالهر، هنجن، نشلج، میمه، ایبانه) **xol** (طره، ابوزیدآباد) **xola** (کمجان، ایبانه) **xal¹** (فریزهند،

خاکستر اجاق

پهلوی **xvarg**، فارسی خوال، خوالستن، کردی **xwalī**، **xōlī** زازایی **wal**، همگی از ایرانی باستان ***hwarda-** (کشیدگی **-ā-** در گونه‌های فارسی پیامد قانون تبدیل **-rd-** به **-l-** است: **-āl->-ard*)** > هندواروپایی ***surdō**

←māxulī ·halīro

xal² (ابوزیدآباد، جوشقان، فریزهند، ایبانه، طره، قهرود)

کج

در فارسی میانه مانوی و کتابی **xvahl** «کج» و در کردی **x(w)ār** (**stūxār** «گردن کج»)، برآمده از ***kawaθra-** (؟). فارسی خوهل «کج، کژ»، ظاهراً فارسی خل (**xol**) «کم عقل، احمق» و بختیاری **xal** (در **kus-xal** «کس کج» که در حکایت‌ها به معنی «زن بی‌کیاست، کم‌عقل» آمده است = کس خل در فارسی) نیز به این گروه واژگان تعلق دارند.

←kūnxar

xalālā, **xelā** (هنجن، چیمه، قهرود)

مستراح، دستشویی

خلاء به معنی «خلوتگاه، جای خالی»

xālatī (ایبانه)

کفن

خلعت، خلعتی (؟)

xālbi (ابوزیدآباد)

تا اینکه

xālē (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه)

←xālū

xālī (ایبانه)

خالی

xālīje (قهرود)

شاش، ادرار

(فردوسی، از لغتنامه)

خوار و دشوار جهان در پی هم می‌گذرد گر تو دشوار نگیری همه کار آسانست
(اومانی، لغتنامه)

مردم خوشخوی را خوارمنش خوانند

(لغتنامه)

در گویش‌های تاتی آذربایجان و زنجان (در کلاسور، خیارج، سگزآباد، ابراهیم‌آباد) واژه xār به معنی «خوب» ثبت شده است.

xar (ابوزیدآباد، قهرود، ابیان، یارند)

xara (ابوزیدآباد)

← xār¹

نجن، گل‌ولای

تکواژی است که با گونه‌هایی به همین معنی رواج بسیار وسیعی در گستره زبان‌های ایرانی دارد، چه غربی و چه شرقی: xarra/e در گویش‌های لری (مقایسه شود: مراسم xarre در نجف‌آباد که مردم خود را در روز عاشورا به گل آغشته می‌کنند)، بختیاری hara، کردی hirī، گورانی harrā، سغدی xərīk/γr'yk، یعنی yirīk، آسی äryä، یدغا yurōy، یزغلامی xərīk – همه از ایرانی باستان *graya-ka* (هندواروپایی *glei*) (بیلی)

xārā'an (جوشقان)

xarāba (ابوزیدآباد)

xaraj (ابیانه)

xarand (محلات)

خاریدن

خرابه

← xarč

بن‌بست، راهی که به ساختمان می‌خورد.

از ایرانی باستان *hwarant* به معنی «به چیزی برخوردنده» ریشه *hwar* «(به چیزی) برخوردن، برداشتن»، مقایسه شود: فعل خوردن در اصطلاح زمین خوردن در فارسی • در گویش فارسی کاشان واژه خَرَنَد (xerand) به معنی «آخ‌هایی که به صورت عمودی دور باغچه در حیاط خانه می‌چینند» به کار می‌رود.

xārassō (ابوزیدآباد)

خارزار

خارستا

xaravā (ابیانه)

برهنه، لخت

از تکواژهای بسیار نادر در گستره زبان‌های ایرانی: از ایرانی باستان *xwā-wastra*. تنها شاهد آن به اطلاع نگارنده در اوستا دیده شده است: hvā-vastra «برهنه» با معنی تحت‌اللفظی «با لباس خویش (طبیعی)» (AiW:1855)

← pāxārā

xarāz (برژک)	وسيلة چوبی که با آن خر را می‌رانند.
xarbeja (نراق)	← gārōm, qārāz
xārbezā (فریزهند)	← arbeza
xarbīza (قهرود)	← arbeza
xarč (ابیانہ) xaraj (ابوزیدآباد)	خرج
xarčangal (آشتیان)	← karčayng
xarda-(xor-) (ابوزیدآباد، قهرود، ابیانہ)	خوردن
xardel (ابوزیدآباد)	خردل
xārdel (ابوزیدآباد) xākīna (قهرود) xārel (ابیانہ)	املت، خاکینه، نیمرو
گونه‌های ابوزیدآبادی و ابیانہ‌ای آمیزه‌ای از xāk (←xāx) و آرداله ، آردلو («اشکنه با آرد») هستند؛ گونه قهرودی از خاکینه فارسی است.	
xardīza (ابوزیدآباد، میمه)	شکمو، پرخور، کسی که شکمی بزرگ دارد.
دیز (دیگ) بزرگ، «کسی که شکمش مانند دیز بزرگ است».	
xārel (ابیانہ)	← xārdel
xargūš (میمه) xarvīš (طره، ابوزیدآباد، ابیانہ، فریزهند)	خرگوش
xārjan (فریزهند)	← xāžena
xarje-xādā (جوشقان)	گونه‌ای سوسک، خرخاکی
خرج خدا، نام دیگر این حشره در فارسی: خر خدا	
xarmayas (طره)	خرمگس
xārman (طره)	← xama
xarme-yowe (ابوزیدآبادی)	خرمگاه ذرت
در ابوزیدآبادی yowe باید ظاهراً نام ذرت باشد (←zora)	
xarmoukū (فریزهند)	خرمنکوب
xārmouš (جوشقان)	جوجه تیغی
خارموش، «موش خاردار»	
xarmure (ابوزیدآباد)	تيله، تیلی، خرمهره
xāršī (یارند)	← xāmīra
xaršū (فریزهند)	← xasorū
xārvār (طره)	خروار

xarvīš (میمه)**xarxare** (ابوزیدآباد) *xerxara* (یارند) *xerxera* (فریزهند)**xārxešar** (قهرود)**xarzūl** (جوشقان)**xas** (ابوزیدآباد)**xāsār** (ابوزیدآباد)

بی گمان واژه‌ای اصیل است، ولی خاستگاه آن برای نگارنده روشن نیست: آیا واژه *snēhr به معنی «برف» (در پهلوی snēxr) در آن نهفته نیست؟ بخش نخست واژه ابوزیدآبادی **xā** (>xvard «کوچک، ریز» (؟))

• در فارسی خسرو «یخ و آن آبی است که در زمستان مانند شیشه می‌بندد.» (برهان قاطع)

xāsēnā-(xāsēn-) (ابوزیدآباد)**xasīl** (جوشقان)**xāsm** (ابیانه)**xasorū** (جوشقان) *xasrou* (بیدهند، چیمه، بادرود، کمجان، ابیانه) *xāsrū* (ابوزیدآباد)*xasrī* (فریزهند) (یارند، ازوار)**xasrī** (یارند، ازوار)**xasrou** (جوشقان)**xāsrū** (بیدهند، چیمه، بادرود، کمجان، ابیانه)**xāšl** (قهرود، ابیانه)**xāš** (فریزهند)**xāš-(xāš)** (قهرود)**xāšiya** (ابیانه)**xargūš** ←

سیب آدم

خرخره

xer ←

تمشک

خارخسر- کنایه از بوته تمشک که پر از تیغ (خار) است.

گونه‌ای گیاه وحشی که به‌عنوان خوراک جانوران استفاده می‌شود.

ظاهراً زول خاردار *Eryngium parviflorum* Sm.

جایگاه گوسفندان، طویله

hās ←

برف ریز

بی گمان واژه‌ای اصیل است، ولی خاستگاه آن برای نگارنده روشن نیست: آیا واژه *snēhr به

معنی «برف» (در پهلوی snēxr) در آن نهفته نیست؟ بخش نخست واژه ابوزیدآبادی **xā** (>xvard «کوچک، ریز» (؟))

• در فارسی خسرو «یخ و آن آبی است که در زمستان مانند شیشه می‌بندد.» (برهان قاطع)

xāsēnā-(xāsēn-) (ابوزیدآباد)**xasīl** (جوشقان)**xāsm** (ابیانه)**xasorū** (جوشقان) *xasrou* (بیدهند، چیمه، بادرود، کمجان، ابیانه) *xāsrū* (ابوزیدآباد)*xasrī* (فریزهند) (یارند، ازوار)**xasrī** (یارند، ازوار)**xasrou** (جوشقان)**xāsrū** (بیدهند، چیمه، بادرود، کمجان، ابیانه)**xāšl** (قهرود، ابیانه)**xāš** (فریزهند)**xāš-(xāš)** (قهرود)**xāšiya** (ابیانه)**bāysūra** ←**mamxesrī** ←**xasorū** ←**xasorū** ←**xasorū** ←

خراش

خش

xovē ←

خواستگاری رفتن

خوشی، شادی

xašōl (ایبانه)**xāšūe** (ابوزیدآباد)**xāšxōš** (طره، ایبانه)**xāt-(xās-)** (ابوزیدآباد)**xatena** (یارند)**xatte** (طره)**xāv** (ایبانه)**xava** (آشتیان)**xāvar** (ایبانه)**xāvīd-(xāv-)** (ایبانه، طره، ابوزیدآباد)**xošāl** ←**xāmīra** ←

خشخاش

خوابیدن، خفتن

hōt-(hōs-) ←**hatanā** ←

بز گوش سفید

خط (دار)

xō² ←**havō** ←

خاور، شرق

کندن

از ریشه *xrau- «پاره کردن، شکستن، خراشیدن»

در گویش کاشان: **خُویدن** (xovīdan) «شخم زدن زمین»**hāvata, derī-xōvīda** ←

تخم (بذر)

xāx (بادرود، میمه)از بن‌واژه *āy(a)ka- (هندواروپایی -ōjjo-, *ōj-). در پهلوی **xāyak** فارسی خایه، خاک(در خاگینه) و در کردی **hēk** و ***āwyaka->****xōya** ←**xo** ←

با، همراه

xay¹ (ایبانه)**xay²** (ایبانه) **xodō** (ابوزیدآباد) **xod** (قهرود)از ***hadā/a-** پارتی **ad**، گبری **adō, xadū, xadō**، خراسانی **xedey**، در گویش کلیمیانکاشان **xod****xayemūn** (کمجان)**xāyešūn** (یارند)**xāyey** (یارند)**xāyeyūn** (یارند)**xāygazū** (بادرود)**xayī** (ایبانه)**xaynēnko** (ایبانه)**xayod** (ایبانه)**xomūn** ←**xōšūn** ←**xot** ←**xōdūn** ←**xāgeza** ←**xovē** ←

بالینکه

xot ←

xayōr (فریزهند)**xayšī** (ابیانه)**xāyūn** (فریزهند)**xāza** (ابیانه)**xaza** (قهرود)**xāžena** (ابوزیدآباد) **xūjen** (بادرود، بادرود) **xārjan** (فریزهند)**xarūj** (نراق)**xeb** (ابیانه، قهرود)**xēg** (فریزهند)**xēga** (طره) **xēg** (جوشقان، بیدهند، جوشقان) **xīk** (قهرود، یارند)**xēga-dūžana** (طره)**xēga-rūyan** (طره)**xēlā** (هنجن، چیمه، قهرود)**xelālā** (ابوزیدآباد)**xele** (ابیانه، یارند)**xelle** (طره) **xeye** (ابیانه) **xeylī** (میمه، بادرود) **xeylī** (ابیانه، یارند) **xeye** (نشلج، میمه، بادرود)**xēma** (ابیانه)**xelt** (جوشقان) **xoleška** (آشتیان)**xendā'an** (جوشقان)**xeng** (جوشقان)**xer** (ابوزیدآباد)**xers** (ابیانه، قهرود)**xerūs** (فریزهند)**xerxara** (ابوزیدآباد)**xerxera** (یارند)**xeš** (قهرود) **xešt** (چیمه، فریزهند)**xēšcyam** (کمجان)**xeyāl** ←**xōšūn** ←**xōdūn** ←

یاد، خاطره

حافظه (؟)

شاگرد ملوان

خواهرزن

xorūs ←

خرس

xēga ←

مشک، خیک

مشک دوغزنی

خیک روغن

xalālā ←**xalālā** ←**xelle** ←

خیلی

خیمه

خط، بلغم

xandā-(xand-) ←

ابله، نادان

خنک

حلق، حنجره

خِر (خره)

xarxare ←

خرس

xorūs ←**xarxare** ←**xarxare** ←

خشت

hešt ←**xēšqam** ←

xešm (ابوزیدآباد)	خشم، قهر (کردن)
xešoul (ابوزیدآباد)	← hezm ابزاری برای تمیز کردن بدن چهارپایان قشو (ترکی)
xēšovend (ابیانه)	← yašaul خویشاوند
xēšqam (ابوزیدآباد، یارند)	(بادرود) xīšyaum (کمجان) xēšeyam (میمه) xīšqom (ابوزیدآباد، یارند)
xešt (فریزهند، چیمه)	قوم و خویش خویش و قوم
xeyābō (ابوزیدآباد)	← xeš خیابان
xeyāl (ابوزیدآباد، هنجن)	(فریزهند) xayōr (میمه) xiyāl (ابیانه، طره، چیمه) xyār (ابوزیدآباد، هنجن)
xeyle (ابیانه)	خیار
xeylī (نشلج، میمه، بادرود)	← xelle
xīg (بیدهند، جوشقان)	← xelle
xīk (قهرود، یارند)	← xēga
xīn (ازوار)	← xēga
xīra (قهرود)	← xō¹ دیگر، بیگانه
xīšyaum (بادرود)	غیره به معنی «اجنبی، بیگانه»
xīšqom (میمه)	← xēšqam
xīyāl (میمه)	← xēšqam
xmar-(xmar-) (ابوزیدآباد)	← xeyāl
xo (ابیانه) xay (طره، میمه، فریزهند، ابوزیدآباد)	← hemard-(hmar-) خود، خویش
xō¹ (ابوزیدآباد) xūn (خالدآباد) xōn (طره، ابیانه، قالهر، میمیع محلات، نشلج، قهرود، ابیانه، بیدهند، خالدآباد)	
xīn (ازوار) (بادرود)	
xō² (محلات) xōw (قهرود) xū (جوشقان) xāv xōv (ابیانه)	خون خواب
xoāk (آشتیان)	← xāka
xōb (هنجن)	← xāp
xodā (جوشقان) xādā (قهرود، ابیانه)	خدا

xōna ←

xōnavāda (ایبانه)	خانواده
xōnd-(xūn-) (ایبانه)	xand-(xōn-) ←
xōne (ابوزیدآباد)	xōna ←
xonok (جوشقان)	شخص بی مزه، احمق
در خراسانی xonok «آدم لوس و بی مزه»، فارسی کلاسیک خنک به همان معنی	
xōp (ایبانه)	xāp ←
xora (فریزهند، یارند)	خورده
xorčī (ابوزیدآباد، فریزهند)	horjīn (ایبانه) xourjīn (جوشقان) xorjīna (طره، ایبانه)
xord(e), xūrda (ابوزیدآباد)	خورجین خرد، خرده
xōrī (ابوزیدآباد)	ūrda ← سرزنش، ملامت
xorjīna (طره، ایبانه)	خواری
xormō (ابوزیدآباد)	xorčī ← خرما
xoršīd (ایبانه) xöršīd (نشلج، ایبانه)	خورشید
xöršīd (ابوزیدآباد)	xoršīd ←
xorūs (ایبانه) xerūs (نراق) xarūj (طره، ابوزیدآباد، ایبانه)	خروس
xös-(xös-) (ایبانه) xosta-(xos-) (قهرود) xūs-(xus(s)-) (گز)	rūs, hurūs ← زدن
از حالت بدوی (inchoative) فعل *hwah «زدن، خرد کردن»	
xosta-(xos-) (قهرود)	xös-(xös-) ←
xoš (ابوزیدآباد، قهرود، ایبانه)	خوش
xošāl (ایبانه) xašōl (ابوزیدآباد)	خوشحال
xošbax (ابوزیدآباد)	خوشبخت
xošk (نشلج)	خشک
xoškel (قهرود)	خوشگل
xōšūn (ایبانه) xāyešūn (یارند) xayšī (طره، بادرود)	خودشان
xot (ایبانه) xayod (یارند) xāyey (طره، هنجن)	خودت
xotōyī (ابوزیدآباد)	آجر مربع شکل برای فرش کردن حیاط ختایی (یعنی چینی)

xourjīn (جوشقان)**xōv** (ایبانه)**xova** (ابوزیدآباد)**xovē** (ایبانه) **xayī** (فریزهند) **xāš** (طره) **xoy** (ابوزیدآباد)**xōw** (ابوزیدآباد، قهرود)**xoy** (طره)**xōya** (ایبانه)**xoyāl** (ابوزیدآباد)**xoyom** (کمجان)**xū¹** (جوشقان)**xū²** (بادرود)**xuāzīl** (بادرود)**xūb** (قالهر، قهرود)**xüb** (ایبانه)**xūd** (دلجان)**xorčī** ←**xō²** ←

خنده

خودش

velūš ←**xō²** ←**xovē** ←

بیضه، خایه

xāx ←

خیال

xom ←**xō^۲** ←**xāka** ←

خنایز، تاولهای چرکی روی گردن

xāp ←**xāp** ←

کوچک

از ***kauta-** (با تبدیل ***k-** آغازین به **x-**) که در **کودک** فارسی نیز دیده می‌شود.**xūjen** (بادرود)**xūk** (ایبانه، قهرود، طره، چیمه، جوشقان)**xūmā-(xūm-)** (ایبانه)**xūn** (طره، ایبانه، قالهر، میمه، محلات، نسلج، قهرود، ایبانه، بیدهند، خالدآباد)**xūn-(xūn-)** (قهرود)**xūnaxō** (ایبانه)**xāžena** ←

خوک

xōmā-(xōm-) ←**xō¹** ←**xand-(xōn-)** ←

دوست نزدیک، صمیمی

ترکی قوناق، قناق به همان معنی: مقایسه شود روسی **kunak** - از همان منبع**xūnčūin** (ایبانه)

لباس نوعروس

خنچه عروس

xūrda (ابوزیدآباد)**xūs-(xus(s)-)** (گز)**xūšü** (بادرود)**xyār** (ایبانه، طره، چیمه)**xord(e)** ←**xös-(xös-)** ←**xāmīra** ←**xeyāl** ←

Y

yā¹ (یارند، طره، کمجان، ابیانہ)

yā² (جوشقان، میمه) **ja** (ابیانه) **yō** (قهرود، ازوار، ابوزیدآباد)

← **hīye**

جا

• **yā ārvanda** (ابوزیدآباد) - «انداختن رختخواب، جا انداختن»

پهلوی **giyāk**، فارسی میانه مانوی **giyāg**، پارتی مانوی **wiyāg**، سغدی **wyāk**، فارسی جای، کردی **jī**، همه از ایرانی باستان ***wi-wāha-ka** (ریشه **wah** «سکنی گزیدن، زندگی کردن، ماندن»). در گویش‌های کاشان **y** آغازین تحت تأثیر **j** در واژه فارسی جای (با قرینه‌سازی با مواردی که **y** اصیل در این گویش‌ها حفظ شده (← **yā¹**))، ولی در فارسی به **j** تبدیل می‌شود) به‌وجود آمده است. در واقع **y** در واژه‌های بالا حاصل پدیده‌ای ثانوی است و قدمت تاریخی ندارد.

ya¹ (بیدهند، بادرود، فریزهند، هنجن، چیمه)

ya² (ابیانه، میمه)

yād (قهرود)

yad (ابوزیدآباد)

← **hīye**

← **yak**

یاد

قد، درازا

ظاهراً از **قد** با دگرگونی آوایی غیر سیستماتیک آیا از عربی **ید** «دست» (س)

yadā (جوشقان، قهرود) **yedā** (ابیانه) **yoyā, jīya** (ابوزیدآباد، ابیانہ)

جدا

پهلوی **yut(āk)**، پارتی **yud**، فارسی میانه مانوی **yud**، فارسی جدا، کردی **jihē**، زازایی **jīyā**، همگی از ***yuta-** (***yaw-** «جدا کردن»). در گویش‌های کاشان چنان‌که می‌بینیم

قانون حفظ -y* آغازین ایرانی (←yā¹) در این واژه نیز رعایت شده است. در ابیانه‌ای در کنار شکل اصیل (yoyā) گونه «پارسی» (jiyā) نیز به کار می‌رود.

yādam (فریزهند)

← **yāde**

yādaštan (جوشقان)

به هم دوختن

بخش آغازین این واژه -yā ظاهرآ باید از فارسی (ایرانی) میانه yumāy یا yumē به معنی «با هم» (کردی jam «نزد، پیش») باشد.

← **dāst-(dār-z)**

yādiya (میمه) **yādam** (فریزهند) **yāde** (ازوار) (محلّات، میمه)

yāy (ابیانه) **jōrī** (یارند)

جاری (زن برادرشوهر)

یکی از واژگان بازمانده از ایرانی باستان. در دوران هندواروپایی برای پنداره «زن برادرشوهر» بن‌واژه -jenəter* یا -jenəter* بازسازی می‌شود که در ایرانی باستان شکل *yāθr را به دست می‌دهد. از همین ستاک yōr در افغانی و جاری در فارسی داریم، ولی گویش‌های کاشان (به دلیل وجود -d-) به حالتی دیگر از این ستاک برمی‌گردند، یعنی به -yātar* با حذف -r در پایان واژه که پدیده‌ای است طبیعی. گونه فریزهندی (yādam) باید از حالت رای (accusative) بن‌واژه باشد، یعنی *yātaram.

• در کاشان: یاده «زن دو برادر، جاری»؛ همچنین مقایسه شود: yeyrī در خراسان

yādiya (میمه)

← **yāde**

yafout (جوشقان) **yarde** (یارند)

یک لحظه

yāgā¹ (خالدآباد، بادرود، ابیانه، ابوزیدآباد، جوشقان)

رختخواب، لحاف

آمیزه‌ای از yā (←yā²) و گاه یعنی «جایگاه، جای، رختخواب»؛ مقایسه شود: گبری

yōgē, yōga

yāgā² (بیجگان)

حصار طویله، پرچین

← **yāgā¹**

yaga (نراق)

اینجا

← **yāgā¹**

yāgāna (ابوزیدآباد)

← **yagūna**

yaga-pā (نراق)

جای پا

← **yāgā¹**

yagbōr (قهرود)

یک بار

yagūna (جوشقان) **yāgāna** (ابوزیدآباد)

یگانه، نک

پهلوی ēvakānak

yāyā (طره)

یقه

← **jaɣa¹**

yahan (جوشقان)

← **yana**

yak (ابیان، میمه) **ya** (بیده‌ند، فریزهند) **yek** (طره، قهرود)

یک

← **ja, je, ī**

yākam (جوشقان)

آماده برای بلند شدن

yakbor (ابوزیدآباد)

بزغاله یک‌ساله (بزغاله‌ای که یک‌بار مویش چیده شده است).

← **döbör, sabor, čārbör, paybor, šošbor**

yakkā (ابیانه)

تنها

یکه (و تنها)

yakšama (ابوزیدآباد)

یکشنبه

yāl (طره) **yōl** (ابیانه)

یال

yallāy (ابوزیدآباد، قهرود)

پوشاندن بذره‌های پاشیده شده با خاک

در نگاه نخست، به واژه‌ای ترکی یا مغولی می‌ماند، ولی احتمالاً ایرانی است. بخش نخست این ترکیب باید **ya** باشد (← **hīye**)، بخش دوم برای نگارنده روشن نیست.

yaman (یارند)

من

yan (قهرود)

← **jan**

yān (فریزهند)

یک لحظه

یک‌آن

yāna (میمه)

← **yana**

yāna (فریزهند، هنجن) **yāna** (میمه) **yāne, yennū** (ابیانه) **yenā** (کمجان، یارند)

yāna (چیمه، بیده‌ند، ابوزیدآباد) **yahan** (جوشقان) **yernā** (طره)

هاون، دسته‌هاون

فارسی کلاسیک یانه «هاون و آن ظرفی است که چیزها در آن کوبند.» (برهان قاطع)، هرزندی **yūna** به احتمال زیاد از **yawa-arna*** یعنی «خردکننده غلات (جو)»؛ مقایسه شود: در *اوستا* **yāvarəna-** «دسته‌هاون». گونه **jügen** «هاون چوبی» در کرمانی باید از ایرانی باستان **yawa-*** **gna-** باشد.

← **yanja, yā¹**

yāne (ابیانه)

← **yana**

yang (قهرود)

زنگ آهن

از zang یا žang با قرینه‌سازی معکوس (—jan, ya^۲)**yanja** (جوشقان)

هاون سنگی برای خرد کردن گندم و دیگر غله‌ها. از yana (—) با پسوند مصغر -ja-

yana ←

سبد نان

جانانی

yā² ←

عروس، زن پسر

رد پا

yanpür (قهرود)**yāpā** (قهرود، دلیجان)**pā¹, ya²** ←

یگانه، یکی یکدانه، دانه

یار، دوست

yaqūnjā (ابیانه)**yār** (ابوزیدآباد)**yara** (جوشقان)

یک‌بار

yaraibī (جوشقان)

یک‌بار دیگر

abī ←**yarde** (یارند)**yafout** ←**yārītan** (جوشقان)

به هم ریختن

yārutan (جوشقان)

به هم

yarzēi (جوشقان)

مقدار کم

یک‌ذره، یک‌ریزه

yāssa (ابیانه)**yassa** ←**yassa** (قهرود) **yasta** (ابیانه) **yāssa** (ابوزیدآباد، طره، یارند)

اره

برآمده از -wi-sā* یا -ham-sā* (*sā- «بریدن، تیز کردن»؛ مقایسه شود: وفسی vīsta،

کردی hasān «سنگ چاقوتیزکن»، (-has) hasūn «تیز کردن» (با -ham*)

ara, lasūn ←**yasta** (قهرود)**yassa** ←**yā-vašernā'an** (جوشقان)

پاره‌پاره کردن

yāvāšja (ابوزیدآباد)

پخبندان

yaxtūn (فریزهند)

چمدان

یخدان «صندوقی که در آن جامه‌ها [را] حفظ می‌کنند.» (فرهنگ نفیسی)؛ از رختدان (۹)

yāy (یارند)

yay (ابوزیدآباد)

yayšən (ابوزیدآباد) yūšān (بیدهند)

واژه‌ای است بسیار ارزشمند از میراث باستانی اصطلاحات کشاورزی ایرانی، بی‌گمان از بن‌واژه ایرانی باستان *yawa-šāna-(ka-) «پخش‌کننده غلات (جو)» می‌آید. مقایسه شود: در سیستانی ešten، در منوجانی oušīn (کرمان)، کلهری šan، در گویش‌های اراک و همدان yavāšīn، yavāšī، xarman-šōn، شاهرودی (سمنان) yavāšən، وفسی yavāšīn و در گلین‌قیه yavōš، همگی به همان معنی. مقایسه شود: در فارسی شاندن «باد دادن خرمن برای جدا کردن گندم از کاه»

yāzdah (ابیانه)

yāzde (ابیانه) yāzdaḥ (طره) yōzza (ابوزیدآباد) yāzze (قهرود)

yāzze (ابوزیدآباد)

ye (قهرود، بیجان، قاهر، دلجان، نراق، ازوار)

yedā (ابوزیدآباد، ابیانه)

yedāgūna (ابوزیدآباد)

yedō (ابیانه)

yehāhābede (ابوزیدآباد)

از یه (یک) هاها بده، کنایه از زن سستاراده که گویا با یک خنده خود را می‌بازد و تن به عمل نامشروع می‌دهد. همچنان که در خراسان (نیشابور) می‌گویند: خنده برار (برادر) بوسه - بوس هم برار کوسه. اصولاً خنده در باور مردمان اولیه ارزش نمادین در رابطه با آمیزش جنسی و زادوولد داشته و در فرهنگ‌های رم و یونان باستان و اسلاو بازتاب یافته و حتی به‌وجود آمدن «خنده مصنوعی یا رسمی» (risus ritualis) برای تحریک احساسات جنسی و افزایش باروری انجامیده است. از این رو جالب توجه است که واژه jahī- (jahikā-) در اوستای مؤخره به معنی «جنده، زند بدکاره» (در پهلوی jeh) به ریشه -ghas* «خندیدن» نیز از این بن‌واژه سرچشمه می‌گیرد.

yek (بیدهند، فریزهند)

yekārī (دلجان)

← yāde

باید

وسیله باد دادن خرمن

← yazde

یازده

← yazde

← hīye

← yadā

جداگانه

← yadā

دختر سربه‌هوا، زن بی‌بندوبار

← yak

جوزار، مزرعه جو

جوکاری (← hīye)

yek-bīst (هنجن)

yek-sī (هنجن)

yenā (کمجان، یارند)

yenke (نشلج)

yennā (ایبانه)

yernā (طره)

yernā-āhanī (طره)

yernā-sangī (طره)

yernā-čūī (طره)

yō¹ (محلات)yō² (ایبانه)

yōbī (ابوزیدآباد)

yōgōbī (ابوزیدآباد)

yōyī (ابوزیدآباد)

yōl (طره)

yōn (نراق)

yōnaga (نراق)

yonja (قهرود، ابوزیدآباد) yūnīja (ابوزیدآباد)

yōra (ایبانه)

یارب (؟) یا از یرا «کلمه تعلیل به معنی زیرا» (فرهنگ نفیسی) (؟)

yort (طره، کمجان، ایبانه، یارند، ابوزیدآباد)

yōš-(yūz-) (ابوزیدآباد)

yovs (بیدهند)

بیست‌ویک

سی‌ویک

yana ←

jan ←

yana ←

yana ←

هاون فلزی

yana ←

هاون سنگی

yana ←

هاون چوبی

yana ←

یوغ

jō ←

yā² ←

یکدیگر، همدیگر

yak, abī ←

جای دیگر

yā², abī ←

یاغی

yāl ←

آن

آنجا

yā² ←

یونجه

آیا

واحد اتاق

ترکی yurd «خانه، چادر»

vīšt-(vīz-) ←

پیوست

فارسی یبس (yobs) «خشکی مزاج»

yōvīngāh (ابیانه)

خرمنگاه

آمیزه‌ای است از *yōvīn* «خرمن» و پسوند *gāh*، یعنی «خرمنگاه». واژه *yōvīn* احتمالاً باید برآمده از **yawa-pāna* (به معنی «نگهدارنده جو (غلات)، جای نگهداری غلات، خرمنگاه») باشد. *-ī* کشیده در هجای دوم یا از *-ē* می‌آید یا از *-ū* (**-ā*)؛ مقایسه شود: در آذری کلاسور *jīhīn* به معنی «(جای) خرد کردن (فشار دادن) جو و غلات» (مقایسه شود: در اوستا *hāvana* به معنی «هاون»)

yoyā (ابیانه)← *yadā***yōzza** (طره)← *yazde***yūna** (چیمه، بیدهند، ابوزیدآباد)← *yana***yunīja** (قهرود)← *yonja***yūre¹** (کمجان، ابیانه)← *vīra***yūre²** (قالهر) *rūwe* (ابیانه)

درون، داخل، میان

در پی دگرگونی معنایی از *yūre¹* (←)← *vīra***yūš¹** (جوشقان)

غم و غصه

جوش زدن - کنایه از اضطراب داشتن، پریشان بودن، حرص و جوش خوردن

yūš² (ابیانه، ابوزیدآباد)← *yūš***yūš** (قهرود) *yūš* (ابیانه، ابوزیدآباد)

جوش

از **yauš*، فارسی جوش، کردی *jōš*← *vūšūnā*-(*vūšūn*-)**yūšān** (کمجان، بادرود)← *yayšen***yūšūn** (قهرود)← *yayšen***yūz** (قهرود)← *gerdekūn*

Z

زادن، زاییدن	<i>zā'an</i> (جوشقان) (ابوزیدآباد) <i>zā-(zōn-)</i>
از ریشهٔ ایرانی باستان <i>*zan-</i> «زادن، زاییده شدن»؛ مقایسه شود: در کردی <i>zāyīn(zē-)</i> و در زازایی <i>zāyīš(zēn-)</i>	
← <i>bezāda</i>	
← <i>zā-(zōn-)</i>	
شتی که دور چشمانش مو دارد.	<i>zā'an</i> (جوشقان)
عربی زَبَعْرِي، زَبَعْرِي «شتر پرمو، شتری که موی بسیار دارد.»	<i>zabbā</i> (ابوزیدآباد)
اذیت کننده، موذی	<i>zabīn</i> (جوشقان)
زبان (عربی) «سرکش و گردنکش» (؟)	
← <i>azmūn</i>	<i>zabūn</i> (نشلیج)
جمع و جور	<i>zaf</i> (ابوزیدآباد، قهرود)
منوجانی <i>zaft</i> «سروسامان»، کردی <i>zaf</i> «زیاد»	
زهر	<i>zāhr</i> (ابیانه)
زنخدان	<i>zenaxdūn</i> (یارند) <i>zenaxdūn</i> (بادرود) <i>zenextūn</i> (ابوزیدآباد، قهرود) <i>zalaqdūm</i>
پهلوی <i>zanak</i> «چانه»، فارسی زنخدان	
زالو	<i>zālū</i> (طره، چیمه) <i>zālū</i> (قهرود) <i>zālū</i> (ابوزیدآباد، فریزهند، یارند) <i>zālī</i>
پهلوی <i>zālūk</i> ، فارسی زالو	

zalū (قهرود)**zāma** (ابوزیدآباد)**zamān** (قهرود)**zamba** (ابوزیدآباد)**← zalī**

ضامن

زمان

شکم

در پی دگرگونی معنایی از zanbaq (←)

zambar (ابوزیدآباد) **zambu** (هنجن، ولوگرد) **zenbūr** (نوشآباد) **zanbūl** (جوشقان)**žanbūr** (نراق)

زنبور

← dānde², wāž**zambū** (ابوزیدآباد)**← zambar****zamessō** (نوشآباد) **zamisōn** (قهرود) **zemestūn** (جوشقان) **zemastūn** (ابوزیدآباد)

زمستان

zamīn (میمه) **zimīn** (ابوزیدآباد، قالهر، قهرود، هنجن، یارند) **zemīn** (نشلج، طره، ابیانه، فریزهند)

زمین

zamisōn (نوشآباد)**← zamessō****zan** (ابیانه)**← jan****zanāmū** (ابیانه)

مادرشوهر

← jenemū**zanbaq** (جوشقان)

زنبه، زنبغ، تخته‌ای با چهار دسته برای حمل پهن، گل و خاک به‌وسیلهٔ دو نفر
 گونهٔ زنبه و معرَب آن zanbaq به کهن‌واژهٔ دورهٔ میانهٔ *zanbak اشاره می‌کنند، ولی
 چگونگی دگرگونی آن روشن نیست. در فارسی زنبق نام گلی نیز هست.

zanbūl (نوشآباد)**← zambar****zančū** (بیجگان) **zanje** (ابیانه)

زنک

با پسوندهای مصغر -čū، -je

← jan**zanje** (ابیانه)**← zančū****zang** (ابوزیدآباد) **zay** (جوشقان، قهرود)

زنگ

zangōla (قهرود) **zangūla** (ابوزیدآباد)

زنگوله

zangūla (قهرود)**← zangōla****zānī** (قهرود، فریزهند)**← jānū****zanjarā** (طره)**← zanjara**

- ملخ باغی، جیرجیرک، زنجره *zanjara* (طره) *zanjarā* (ابوزیدآباد، فریزهند)
- زنجیر (میمه، فریزهند، ابیانه) *zenjil* (ابوزیدآباد، قهرود، جوشقان، نوشآباد، بادرود، طره) *zanjil*
- ← *jānū* (قالهر، میمه، نسلج، بیدهند، هنجن) *zānū*
- قورباغه *zāqa* (دلپجان)
- ← *čayz* 'vaza 'γūrbāye 'baža (فریزهند، هنجن، چیمه) *zeyāl* (ابیانه) *zūγāl* (جوشقان) *zāqol*
- زغال
- آیلرس زغال را از **uz-kāra* (ریشه **kar* > هندواروپایی **ker(ə)* «سوزاندن» در می‌آورد. به همین شیوه نگال فارسی (به معنی «زغال») را نیز برآمده از **ni-kāra* می‌داند.
- ← *ālās*
- کسی که چشمان سبز دارد. *zāqul* (جوشقان)
- زاغ‌چشم
- زر، طلا *zar* (قهرود)
- ← *zarra* (یارند) *zarā*
- زردچوبه *zarjūma* (هنجن) *zārdājūā* (ابوزیدآباد، بادرود، یارند) *zarčūva*
- پهلوی *zart-čōpak*
- ← *zard*
- طره) *zard* (ابیانه، ابوزیدآباد) *zay* (قهرود، ابوزیدآباد) *zarda* (ابوزیدآباد، میمه، نسلج) *zard* (ابیانه،)
- زرد
- پهلوی *zart*، ایرانی باستان >**zarta*
- ← *zard* (قهرود، ابوزیدآباد) *zarda*
- ← *zarčūva* (ابیانه) *zārdājūā*
- ← *gazar¹* (میمه، کمجان، ابیانه، فریزهند، یارند) *zardak*
- ← *zardölū* (طره، ابیانه، هنجن) *zārdölū*
- زهرآلود *zardār* (ابوزیدآباد)
- زهردار
- ← *zardölū* (بادرود) *zardīlī*
- zardīlī* (طره، ابیانه، هنجن) *zārdalū* (قهرود) *zardulū* (ابوزیدآباد، فریزهند) *zardölū* (بادرود)
- زردآلو
- ← *zardölū* (قهرود) *zardulū*

zargra (ابوزیدآباد)

زرگر

zārjēna (ابوزیدآباد)

جاروب

از -sāčanaka- با -r- افزوده شده و تبدیل -s- آغازین به -z- (←hasājēn)

← **hasājēn**, **jārū**, **hegenze**

zarjūma (هنجن)

← **zarčūva**

zarra (یارند) **zarū** (فریزهند)

ذره

zarrīn-gayāh (ایبانه)

گیاهی وحشی که طبع آن خیلی گرم است. آن را دم می‌کنند و مانند چای می‌نوشند.

zart (ابوزیدآباد)

زمان، طول زمان، فاصله زمانی

از اسم فعل (***zrti**-(***zarti**) به معنی «گذر زمان، گذشت زمان» (ریشه ***zar**- گذشتن

زمان، پیر شدن»، مقایسه شود: صفت مفعولی در *اوستا* **zarəta-** «پیر»، فارسی میانه مانوی

zard «سست، نامحکم (از پیری)». واژه زال در فارسی نیز از همین ریشه می‌آید: از ***zarta-**

با کشیدگی واکه هجایی هنگام تبدیل **-art*** به **-ārt-** برخلاف **-ul-> *rta***، قانونی که هاینریش هیوبشمان آن را یافته است.

zārzār (قهرود) **zōrt** (ابوزیدآباد)

گله، زاری

zati (ابوزیدآباد)

جمع، انجمن

zaxm (ابوزیدآباد، طره)

زخم

پهلوی **zaxm**، پارتی **žahm**

zay¹ (ایبانه)

ترشح گیاه، چسب گیاه، صمغ گیاه

از زد (**zad**) «ماده چسبناک که از درخت و گیاه بیرون می‌تراود.» (فرهنگ نظام). گونه

«مادی» ژد (**žad**) که شکل شمال‌غربی همین تکواژ است به معنی «صمغ و آن چیزی است

چسبنده که از ساق درخت برمی‌آید.» (برهان قاطع). تبدیل **-ad** و **-ard** در پایان واژه به

-ay در ایبانه‌ای و گویش ابوزیدآباد پدیده‌ای است قانونی (←**zay³**). این واژه بخش دوم

بسیاری از نام‌های مرکب داروها و فراورده‌های گیاهی را تشکیل می‌دهد، مانند: انگژد،

طبرزد از فارسی میانه پسین ***zad**، پارتی «صمغ گیاهان» (***jata->**). در پهلوی شکل

zatūk ثبت شده است.

• انگژد (یا انگزد) نام گیاه انگدان (مغرب آن انجدان) است با نام لاتینی *Assa foetida*

که از گیاهان فرهنگی به‌شمار می‌رود. صمغ آن در آشپزی و به‌ویژه طب سنتی کاربرد

گسترده‌ای دارد و **انغوزه** نیز نامیده می‌شود. این صمغ بویی بسیار زننده دارد (بوی سیر و پیاز پوسیده) و به شکل گلوله‌هایی به اندازه نخود یا پودر استعمال می‌شود. هم‌اکنون بهترین گونه انگژد (یا **انغوزه**) در نیال تولید می‌شود. این ماده را نگارنده تنها در عطاری‌های بازار نیشابور دیده که به رنگ خاکستری است (**انغوزه** نیالی قهوه‌ای رنگ است).

- واژه انگژد از بن‌واژه *hingu-/jata ایرانی باستان می‌آید، به معنی «صمغ گیاه انگو»؛ مقایسه شود: هندی باستان hiṅgu- هندی معاصر hing արմنی angužat
- در فارسی امروزه شهر کاشان واژه **جَت** به معنی «صمغ درخت» به کار می‌رود که در جوشقانی میمه‌ای نیز به همان شکل و معنی دیده می‌شود (←jat).

zay² (ابوزیدآباد)

← **zang**

zay³ (ابوزیدآباد، ابیان)

← **zard**

zāyadū (فریزهند، طره) **zāydūn** (فریزهند) **zādūn** (ابیانه، یارند)

رحم، زهدان

از ایرانی میانه *zahak-dān به معنی «جای بچه، فرزند»، مقایسه شود: پهلوی zhak، فارسی میانه و پارتی مانوی zahag «بچه، فرزند، بازمانده»، فارسی زهدان. اصولاً طبیعی است که نام «رحم، زهدان» چنان‌که در دیگر گویش‌ها نیز می‌بینیم همان «جای بچه» باشد؛ برای نمونه در کردی p'izdāng که امروزه به «جفت» اطلاق می‌شود، پیشتر نام «رحم» بوده است: >pus-dān*، در پهلوی pūsdān «شکم»

← **vačadūn**

zāydūn (فریزهند، طره)

← **zāyadū**

zay-gūnā (ابیانه)

کتیرا

زردگون

zaysefid (ابوزیدآباد)

سفیدگون

زرد و سفید

zaysīva (ابوزیدآباد)

سیه‌فام

زرد و سیاه

zaysūza (ابوزیدآباد)

قرمزگون، سرخ‌فام

زرد و سبز

zaytō (محلّات) **zetūn** (ابوزیدآباد)

زیتون

zəl (میمه)

← **zū**

zebūn (قهرود، هنجن، چیمه)

← **zamūn**

zebūna (ابوزیدآباد)	زبانہ
zeyāl (فریزهند، هنجن، چیمه)	← zāqol
zekām (ابوزیدآباد)	زکام
zekzek (خالدآباد)	سکسکه
zelzala (طره، ابیانه) zelzelā (ابوزیدآباد)	بومهن، زلزله، زمین‌لرزه
zelzelā (طره، ابیانه)	← zelzala
zemastūn (جوشقان)	← zamessō
zemestūn (قهرود)	← zamessō
zemīn (ابوزیدآباد، قالهر، قهرود، هنجن، یارند)	← zamīn
zemō (ابوزیدآباد)	← azmūn
zenaxdūn (یارند)	← zalaqūm
zenbūr (هنجن، ولوگرد)	← zambar
zendegī (نراق) zandegī (ابوزیدآباد)	زندگی
zēndō (ابوزیدآباد)	زندان
zenextūn (بادرود)	← zalaqdūm
zenjafīl (یارند) zenjefīl (ابیانه، هنجن)	زنجبیل
zenjefīl (یارند)	← zenjafīl
zenjīl (میمه، فریزهند، ابیانه)	← zanjīl
zērpūš (ابوزیدآباد)	زیرپوش
zetūn (محلات)	← zaytō
zevera (ابوزیدآباد)	فحاش، بدخلق
zevr (ابوزیدآباد)	زبر، کلفت
zeyād (ابوزیدآباد)	زیاد
zīlū (طره)	زیلو
zīmīn (میمه)	← zamīn
zīn (طره)	زین اسب
zīrjūme (ابوزیدآباد)	زیرجامه
zīz (میمه)	شبنم

در فارسی دری **زیز**، **زیژ** به معنی «ریزه‌های یخزدهٔ برف که هنگام سرمای سخت بارد.» و «برف» ثبت شده (فرهنگ نفیسی) و بی‌گمان با واژهٔ میمه‌ای یکی است. گونهٔ **زیز** از فارسی میانهٔ **snēzak** «برف» و **زیژ** از «مادی» میانه یا پارتی ***snēžak** می‌آید که این یکی تا

کنون در نوشتارها دیده نشده است؛ مقایسه شود: در *snaēž* «باریدن برف». این تکواژ بسیار کمیاب است و گواه آن در گستره زبان‌های ایرانی نوین تاکنون تنها در گستره گویش‌های شرقی دیده شده است. مقایسه شود: *žinīž*, *žinīj* «برف» در زبان‌های پامیری. ریشه همه این واژگان **snaij* «باریدن برف» در ایرانی باستان است.

← *čūzil*

چیزی که از چرخشت کردن میوه‌ها و گرفتن آب آنان بماند. *zōč* (قهرود)

← *zōč*

زلف (یارند، ابوزیدآباد) *zolf*

قراقوروت، ترف (بیجگان، ابوزیدآباد) *zolj*

← *zōč*

ضربه مشت با شست میان انگشتان (ابوزیدآباد) *zoloymī*

سقلمه (ترکی)

← *zalī*

(طره، چیمه) *zōlū*

بیجگان *zūmā* (میمه، قهرود) *zūmād* (ابوزیدآباد) *zōmād* (نراق، دلیجان، ابوزیدآباد) *zōmā*

(ابیانه، طره، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند، چیمه) *zūmmay* (بادرود، جوشقان، نراق،

داماد

یکی از واژه‌های کلیدی برای گویش‌های شمال‌غربی ایرانی، با *-z*- آغازین به جای *-d* در گویش‌های جنوب‌غربی (پارسی) (پهلوی *dāmāt*، فارسی میانه مانوی *dāmād*، فارسی داماد)، پارتی مانوی *žāmād* و در کردی *zavā*, *zavī*

← *zōmā*

(ابوزیدآباد) *zōmād*

دانستن (جوشقان) *zūnā'an* (ابیانه) *zōnōyan* (ابوزیدآباد) *zōnā-(zōn-)*

از **zan-* «دانستن»، با *-z*- آغازین برخلاف *-d*- آغازین در گویش‌های «پارسی»: پهلوی *-dān*، فارسی دانستن. این هم‌ویژگی به‌روشنی در گویش‌های ایرانی برجا مانده است (برای نمونه در کردی *zānīn*). تنها مورد استثنایی در گویش‌های لری و لکی به چشم می‌خورد که به گروه «پارسی» تعلق دارند، ولی گونه شمال‌غربی این فعل در آنان دیده می‌شود: *-zūn* (*moīzūnom* «من می‌دانم»).

← *jānū*

(ابوزیدآباد، خالدآباد، فریزهند، ابوزیدآباد) *zōng*

← *zōnā-(zōn-)*

(ابیانه) *zōnōyan*

← *jānū*

(طره) *zōnū*

سهراب (ابوزیدآباد) *zorāb*

zorak (ابوزیدآباد) *zorak* (ابیانه، میمه، جوشقان) *zora* (نراق)
zürāk (طره) *zorāt* (نوشآباد) *jorrat*

ذرت

ظاهراً در ابوزیدآبادی «ذرت» را *γöwe* یا *γöwwe* نیز می‌نامیدند (←*xarme-γöwe*).

*zorak*¹ (ابوزیدآباد)

← *zora*

*zorzk*² (ابوزیدآباد)

ولی

zorāt (نوشآباد)

← *zora*

zōrī (ابوزیدآباد)

← *zār zār*

zormakka (طره) *zürāmāke* (ابیانه)

تگرگ

یعنی «ذرت مکه» (←*zora*). «تگرگ» چون پدیدهٔ آسمان در بسیاری از سنت‌ها جنبهٔ پرستشی داشته است و تشبیه دانه‌های آن به ذرت مکه همین بیش را می‌رساند. از سوی دیگر این دانه خود همچون فراورده‌ای خارق‌العاده در باور مردمی قوم‌های ایرانی بازتاب‌های جالب توجهی داشته است؛ برای نمونه کردها ذرت را *nānē-p'ēxambar* می‌نامیدند یعنی «نان پیغمبر».

• در منوجانی *darmaškī*، سیستانی *γalmaškī*، فارسی کلاسیک *شخکاسه*

← *gelgelaka*¹، *tegārs*¹، *sengak*، *čüzil*

zow (جوشقان)

← *zū*

zowūn (قالهر)

← *azmūn*

zoyō (ابوزیدآباد)

← *azmūn*

zoyūn (ابوزیدآباد)

← *azmūn*

zozūn (ابیانه)

← *azmūn*

zū (جوشقان) *zow* (میمه) *zal* (ابوزیدآباد، جوشقان، قهرود، ولوگرد)

زود

zūadūn (فریزهند)

← *zāyadū*

zubūn (میمه)

← *azmūn*

zūγāl (ابیانه)

← *zāqol*

zūmā (بیجگان، بادرود، جوشقان، نراق)

← *zōmā*

zūmād (میمه، قهرود)

← *zōmā*

zūmmāy (ابیانه، طره، بیدهند، فریزهند، هنجن، یارند، چیمه)

← *zōmā*

zūnā'an (جوشقان)

← *zōnā-(zōn-)*

zūnū (ابیانه)

← *jānū*

zūr (ابوزیدآباد، قهرود)

زور، نیرو

zürāk (طره)**zora** ←**zürāmāke** (طره)**zormakka** ←**zūyā-(zūy-)** (ابیانه) **zūvā-(zūv-)** (ابوزیدآباد) **jūgāda-(jūg-)** (قهرود)

گشتن، جست و جو و گردش

از ***yaud-** «سعی کردن، چیزی را جست و جو کردن»، فارسی **جستن****zyōragō** (ابیانه)

زیارتگاه

Ž

ža-(žan) (یارند)

žan (طره، کمجان، ابوزیدآباد، نراق، یارند)

žanamū (یارند)

žanbābe (طره)

žanbōbe (طره)

žanbūr (نراق)

žandāye (یارند)

žandegī (نراق)

žandōde (طره)

žanewēye (کمجان)

žange (ابوزیدآباد)

žanīy (ابوزیدآباد)

از ایرانی میانه شمال غربی *žarnīk. برای زرنیخ فارسی شکل پهلوی *zarnīk را باید

بازسازی کرد؛ مقایسه شود: ارمنی zařik به معنی «زرین» (در گویش‌های کنونی zəřnex)

žanōmū (طره)

žanpe (ابوزیدآباد)

žanpūr (طره)

žat-(žen-) (ابوزیدآباد)

jīd-(jīn) ←

jan ←

jenemū ←

janbābā ←

jenbūgā ←

zambar ←

jandadē ←

zendegī ←

jandadē ←

jenbīva ←

jan ←

زرنیخ

jenemū ←

jenbūgā ←

janpīre ←

jīd-(jīn-) ←

žay (ابوزیدآباد)

žire (ابوزیدآباد)

žür (ابوزیدآباد)

žüray, žür (ابوزیدآباد)

کردی *zār, zārōk*, وفسی *zārrū* «بچه» > عربی ذریت (؟). در منوجانی *čūrī, čūrī* «بچه»

žüregī (ابوزیدآباد)

žüvā-(žüv-) (ابوزیدآباد)

žüya (ابوزیدآباد) *jīga* (قهرود)

از ایرانی باستان **jīwa*. در قهرودی *-g-* از دگرگونی آوایی *-y-* میانی است (مانند *pīgāz*

zang ←

زیره

žüray ←

بچه، کودک

žüray ←

zūyā-(zūy-) ←

زنده

«پیاز» > *piyāz*.

ENGLISH INDEX

1. General list

- a little ▶ **barqē**, **derazdena**,
ēlečī, **ūrda**, **kem**, **pūrījā**
abortion ▶ **tevā**
about ▶ **sar²**
abscess ▶ **dombal**, **sūzak**
abscess on the neck ▶ **sūja**
absent-minded ▶ **gēj**
abstemious ▶ **madāqā**
abundance ▶ **adema**
abundant ▶ **fal¹**, **ferāvō**
abuse ▶ **dešmūn**, **nanga**
Abuzeydabad ▶ **Bīzōvōy**
Abuzeydabad (inhabitant of) ▶
bīzōvōyja
Abyane ▶ **Viyōna**
acaudal ▶ **vēdom**, **kol³**
accomplice ▶ **hamdas**
accurate ▶ **dača**, **doros**
acidosis ▶ **varsūja**
acorn ▶ **belūt**
Adam's apple ▶ **xarxare**,
γoryoriča, **nōylesī**
address ▶ **nošūnī**
after ▶ **ba'd**, **da²**, **nahmal**,
pasar
afternoon ▶ **ba'd**, **dēyargove**,
šūm², **pasī**
again ▶ **am**
aggregate ▶ **dasgū**
agricultural land ▶ **kač**
akimbo ▶ **lam**
Āl (a female demon) ▶ **hōl**
algae, water-plant ▶ **baža**
Alium akaka (bot.) ▶ **vālek**
all ▶ **serāj**, **hama²**
almond ▶ **bādōm**, **ende²**
almond (bitter) ▶ **bādūm-tel**
almond (mountain) ▶ **tanges**
almond (sweet) ▶ **korča**
- alone ▶ **ītena**
alone, only ▶ **ved**, **yakkā**, **idā**,
jeda, **langā**
also ▶ **am**, **ham**, **jī**, **hamčenīn**
although ▶ **xaynēnko**
altogether ▶ **īpārča**, **dumyāda**
always ▶ **hamē**, **hamēšā**,
olōniya
among ▶ **gel²**, **mī²**
amusing ▶ **maxzare**
and ▶ **va¹**
anger ▶ **xešm**, **hezm**
anguish ▶ **sūz**
animal ▶ **jūnevar**, **čārvā**, **havūn**
animal cleaning tool ▶ **yašaul**,
xešoul
anise ▶ **bāyona**
ankle ▶ **γūzak**, **kaškak**
annual ▶ **īsāle**
another ▶ **ajaynya**, **ībī**, **abī**,
ēvdī
another person ▶ **ēške**
another place ▶ **γōgōbī**
another thing ▶ **čībī**
answer ▶ **javāv**
ant ▶ **mālūna**, **kopūle**,
morjūna
anus ▶ **dare-kīn**, **kun**, **dokūna**,
kūnberena
anvil ▶ **sendō**
anxious ▶ **delvāpey**,
nādelgrūn, **negarān**
apoplexy ▶ **fojja**
apparent ▶ **mālūm**
appearance ▶ **rīxd**
applaud ▶ **dasbajī**
apple ▶ **sōw**
apple stone ▶ **korjūna**, **hassa**
approach ▶ **ājayā-** (**āje-**)
apricot ▶ **zardōlū**
apron, pinafore ▶ **varband**,
pēšband¹
arch ▶ **tay**
area with warm climate ▶
gārmsīr
arm ▶ **bāfi**
armour ▶ **āvzor**

armpit► **bāyāla**, **gala**²,
hērbayal, **keft**
 army► **laškar**
 arrangement► **handāt**
 arsenic► **žanīy**
 as if► **mozēnna**
 ashes► **xal**¹
 ash-tree► **van**
 ask► **beporsova**, **va**², **pārsā-**
(pārs-)
 ask for one's hand► **xāš-** (**xāš-**)
Asa foetida (*bot.*)► **zay**¹
 assembly► **zatī**
 assumption► **gemū**
 astringent► **sōra**, **gas**
 at once► **ījā**
 at that time► **nahmal**, **nāvax**
 at times► **gāhē**, **gā-vāxtī**
 aunt (maternal)► **xōla**
 aunt (paternal)► **ame**, **ōma**
 auricle► **balīle**, **elāla**, **telāše-**
gūš, **lāle-gūš**, **pelāla**
 auspicious► **šekūm**
 autumn► **pāyīj**
 aversion► **malešt**
 awake► **bīdār**, **vidār**
 awl► **derafš**
 axe, hatchet► **tēša**, **lasūn**,
čakoš, **tavar**, **ūra**
 axis► **mīlpolos**
 back alley► **pakuča**
 back of the head► **pasar**,
paysar
 back, back part► **mol**, **ōla**,
ovgā, **paš**², **pēš**²
 bad► **bad**, **baz**, **edbār**², **vad**
 bag► **kīsa**, **gāle**, **tāča**, **tūja**,
yarōrā
 bag for carrying manure► **gāla**
 bag for wheat► **tā**¹
 baker► **nōnvō**
 baking instrument► **taftū**,
vārzanā
 balcony► **čār-peškema**
 bald► **kačal**
 baldness► **gar**
 balls of opium► **gorz**

bangle► **alangū**, **dasband**,
mangalī
 barbecue► **kabāb**, **pepūsa**,
šōmī
 barber► **dallak**
 barberry► **aškejā**
 barefoot► **pāberena**, **pāxārā**,
xaravā
 bare► **xaravā**, **barna**, **rowt**,
lox(t), **kūnberena**
 bare-headed► **sar**¹
 bargain stick► **nay**³
 bark► **hārsā**
 barking of a dog► **dula**¹,
hophop, **arar**
 barley► **yā**¹, **xasīl**, **hīye**, **īje**, **jū**³
 barley soup► **javdū**
 barrel► **boška**, **homja**
 baseless► **elāha**
 basil► **rayhūn**, **sārsām**
 basin► **dasšurī**
 basis, basement► **bēx**
 basket► **čarāg**, **laul**, **čargīna**,
čerge
 basket for bread► **dūloma**,
yānūnī
 basket of straw► **čolayala**,
sāvayā
 baskets (*pl.*)► **čolyāl**
 basket with handle► **čolale**
 bastard► **večela**
 bat► **xoffāš**, **mīškūr**, **ševkūr**,
soupara
 bath► **gārmāvā**, **hamūm**
 bath towel► **hazāra**
 be► **ay**¹, **bā-** (**h-**), **bābā-**
(bā(h)-)
 be able► **šā-** (**š-**)
 be afraid of► **betarsova**, **tārsā-**
(tārs-)
 be alike► **mūd-** (**mūn-**)
 be confused► **čālavaš-** (**-vuz-**)
 be cooked► **dam bekešova**
 be finished► **abarihākatan**
 be frightened► **tārhāvdan**
 be full (of smth.)► **madā**
 be grinded► **pešta**
 be happy (*excl.*)► **šābā**

be located ▶ **dištan**, **išā-** (**išt-**)
 be ruined ▶ **horijova**
 be shocked ▶ **hāgandova**
 bead ▶ **mure**
 bead against the evil eye ▶ **kos-gorba**
 beak ▶ **nok**, **nūj**
 beam ▶ **rāsp**, **hammāl**, **šeuš**, **tīr**²
 bean ▶ **bāyli**, **lūbīgā**
 bear ▶ **xers**
 beard ▶ **rīš**
 beat ▶ **buxussen**
 beating ▶ **dax**, **lōs**
 beautiful ▶ **šūx**, **hūrvārī**, **māštī**, **qašang**, **xoškel**
 because ▶ **berāye-no-ko**
 become ▶ **bābā-** (**bā(h)-**), **vabōyan**, **gelā-** (**gel-**), **gennā-** (**genn-**), **išā-** (**išt-**)
 become bankrupt ▶ **āre-maryan**
 become sour ▶ **beterošīva**
 become sour (yogurt) ▶ **bezelova**
 become visible ▶ **gīnā-** (**gīn-**)
 becoming split ▶ **t rīš-rīš**
 bed-clothes ▶ **rāqā**, **yāgā**¹, **jaga**, **lā**², **pūstaxt**
 bedside ▶ **mālīn**
 beehive ▶ **kanda**²
 beet ▶ **čayūndar**
 beetle ▶ **susk**, **māslīs**, **čosane**, **sīsk**, **kojīl**, **xarje-xādā**, **yūldonda**
 benefit ▶ **gat-** (**gā/gō-**)
 before ▶ **da**², **var**, **pēš**²
 beggar ▶ **gedā**, **masīn**
 behind ▶ **pa**, **dombāl**, **pese**, **pēš**²
 being married ▶ **šu**
 belch, eructation ▶ **wāt-noxoš**, **ār**¹
 believe ▶ **mūnoya-** (**mūn-**)
 believing ▶ **bavar**
 belly ▶ **ašgam**, **del**², **tel**, **zamba**,
 belt ▶ **tāsmakamar**, **kamar**²
 bench ▶ **taxta**, **salsakū**

better ▶ **vetar**², **naštar**
 between, among ▶ **da**¹, **gel**², **lā**³
 Bīdgol ▶ **Vīgol**
 Bīdhend ▶ **Viyēn**
 bier, coffin ▶ **tōbūt**
 big ▶ **bozorg**, **gerd**¹, **happol**, **mas**, **massar**, **našoq**, **durušt**
 big ant ▶ **ōwranja**, **askar-murčā**
 big barrel ▶ **buluka**
 big bucket ▶ **bōdiyā**, **dabla**
 big copper ▶ **teyō**
 big copper tray ▶ **majīma**
 big door ▶ **bar-gorda**
 big earthen trough ▶ **sīlča**, **sūnō**, **tayār**, **gīlča**, **lānjīn**
 big leather bag ▶ **qarāra**
 big lizard ▶ **gōmoje**
 big locust ▶ **kūnāvzana**, **kūndumōubanda**, **malax-gorde**
 big metal cauldron ▶ **manjel**
 big needle ▶ **gandūj**, **sejena**
 big saucepan ▶ **dēgbar**
 big scythe ▶ **dār**¹
 big snow-shovel ▶ **wāz**
 big stone ▶ **saygorda**
 big tray for wheat ▶ **pātīnī**
 big wooden vessel ▶ **lāvuka**
 bilayer ▶ **dolā**
 bird ▶ **rey**, **karg**, **marq**, **pāranda**
 bird dung ▶ **karčilī**
 bird (kind of) ▶ **mor**², **seyāmore**
 birdseed ▶ **čōšnī**, **čīma**
 birth place ▶ **āv-xūna**¹
 birthmark ▶ **xōl**
 bistort (*bot.*) ▶ **enjbar**
 bitch ▶ **esba**, **lās**¹, **māča-esba**
 bite ▶ **gaza**, **lavgaza**
 bite (*vb.*) ▶ **bīhādāyan**
 biting ▶ **dargašta**
 bitter ▶ **tal**
 black ▶ **sīva**
 blacksmith ▶ **āhangra**
 blackthorn ▶ **taška**
 blanket ▶ **patū**

blessing► ūm
 blind► kur
 blister► dāval, tāval, γīr
 block the water-bed► varnā-
 (varna-)
 blood► xō¹
 blow► vāšt- (vāz-)³
 blow, shock, stroke► damb
 bludgeon► čamoγ
 blue► ābī, kowr
 blunt► kol⁴
 board► taxta
 board for dough► valgebarā,
 tīrtōve, pūtīnī, taxta
 boaster► čāpčī, čosmēj
 boat► makū
 bobtail► domkola
 body► bada
 boil (*intrans.*)► beyūšova
 boil (*trans.*)► beyūšēnova,
 vūšūnā- (vūšūn-)
 boiled curd► kōljūš
 boiling► yuš
 boiling water► ōwjūš
 bone► astaxūn, neydast, piša¹
 bootlicker► lame-līs
 border► marz
 bosom► gala²
 both► horde
 bottle► bātrī
 bottom, basement► ta²
 bottom of the pot► kalāša
 bow► kemūn
 bow and arrow► tīr-komō
 bower► sāyebō, olos
 bowl► piyāla, kāsa
 box► jaba, sandīq, mejrī
 box for carrying load► laoul
 box for the Qur'an► jūmadūn
 brain► mayz, mox
 bramble► beremba, tēassōn,
 deremba¹, čaz, ēšū
 bran► sūs, tāsa, moluša
 branch► šāxe
 branch of pomegranate► enār-
 xora
 brassiere► jeje-band, čiče-ban,
 pessūn-band

Bravo!► šabōw
 brazier► mangal
 bread► nō¹, nōtaftō, nūvanga,
 āudomī, tonoke
 bread fallen into the oven►
 karga
 bread plate► āqār
 break► baxmarda, fesess-
 (fesenj-), hemard- (hmar-)
 breakable► šekassenī
 breakfast► čāšt, čāšda
 breast► čeje, jeje, keš²,
 pestūn, mama, ārpeštūn, sīna
 breath► fūt, hanās, helādema
 breeze► šamāl
 brick► xeš, hešt, ājor, čōrika,
 xotōyī
 bridegroom► tāza, zōmā
 bridge► pol
 bridle► āfsār, dahana
 bright► rūšā
 bring► ārd- (tōr-), ūniya-
 (tūn-), hār-(tār-), hūnīd-
 (hūn-)
 bring down► ta²
 broadcloth► mōvūt
 broad-shouldered► čāršūna
 broken► bamariya, behmeriya
 brooding► korok
 brook► jū¹
 broom► hasājēn, hegenze,
 jārū, zārjēna
 broom handle► pāenjēn
 brother► āyā, barā, dada, orge
 brother of son-in-law► mīra²
 brother's wife► jandadē
 brotherhood► berārī
 brother-in-law► berāžena,
 dayejen, hāl-ovlat, amū,
 berāšūya, dadešū, barātjena,
 šīdāya, bājonōy, hambāčč
 brown► teryākī
 brushwood► atošyāl
 bucket► dālī, doulače, dalm,
 bādīgā, laul, dūl
 buckle► sagak
 bud► mošgu, yonča
 buffalo► gāmīš

bug► **ang**²
 bugbear► **lūlū**
 building► **sāxtemō**
 bull► **māl, mella**
 bull for ploughing the land►
varzā, gāhēs
 bullet► **fašan**
 bunch of harvested grains► **gor**¹
 bundle► **bastena, boyča, sobra**
 burn► **basūtfa, bosūjova, sot-(sūj-), sottan**
 burn trotter hair► **bepelānova**
 burning► **sūz**
 burning without flame► **payīsā-(payīsā-)**
 burnt► **bosota, sotta**²
 burnt meat► **čez**
 burst, explode► **beterakova, tarakā- (tarak-)**
 bury► **hāy ka- (kar-)**
 but► **hemā, velī, zorak**²
 butcher's hook► **čangak**², **yollāb**
 butter► **kara, nīmešk**
 butterfly► **palpehe, parparče**
 buttocks► **dokūna, kapal, kunal**
 button► **čeft**², **dogma, tuma**
 buy► **berīda, rīd- (rēn-), hernī- (hrīn-)**
 cabbage► **kala**¹
 cacare► **mēšt- (mēz-), dermēšta**
 cackle► **qed-qed**
 calamity► **olūma**
 calf► **gūjā**
 calf of two years old► **gūštēre, veštar**
 call► **vāj ka- (kar-)**
 call for gathering birds► **jājā**
 call for stopping donkeys► **ša**
 call of birds► **baqūr**
 call of a cow► **aqāle, ārās**
 callosity of the toes► **daqū**
 camel► **oštor**
 camel bridle► **egāl**
 camel driver► **sārevō, sāravūn**

camel with hair around eyes►
zabbā
 camel's front leg► **taws**
 camel's resting place► **bārban**
 camel-litter► **pōlikī**
 camphor► **kōfūr**
 cane► **nay**¹
 capital► **pātaxī**
 capricious woman► **lekāte**
 captive► **ēsīr**
 car► **mōšī**
 card game► **ganjafa**
 careless► **sarsangī**
 carol-singing► **hūmbābā**
 carousel for children► **tatelōujū**
 carpenter► **najjār**
 carpet► **hērvōn, qālī, zīlū, handūxta, gelīm**
 carpet comb► **šūne-yōlī**
 carpet fragment► **rak**
 carpet ornamentation► **melīla**
 carpet weaving► **bevata**
 carpet weaving machine►
dāryōlī
 carpet weaving tools► **ostora**
 carrot► **gazar**
 carry► **bekešova, keššā-(kešš-)**
 cart► **gōrī**
 cartilage► **kunranj**
 castor beans► **kalčak**
 castor oil► **barz**¹
 castrate► **axta**
 castrated goat► **šīykan, sabor, kalkan**
 cat► **malī**
 catch► **gīr**²
 catch a cold► **bečāda**
 cattle► **māl**
 cattle enclosure► **āy, kanda**¹
 cattle-man► **galladār**
 cauldron► **dīgla, tūnča, pātīl, dīgbar**
 cause to burn► **bosūjonova**
 cause to explode► **ār-feseta, beterakēnova**
 cause to run► **tājā- (taj-)**
 cave► **eškaff, yōr, hola**

caviar► **gūšmōhī**
 cavity► **čōla, gārdāl**
 cavity behind the ear► **ērbāqā**
 ceiling► **dōya**
 ceiling-cleaner► **tāy-rūva**
 ceiling log► **šeuš**
 cellar► **hērzamīn, naqma, sardōu, jīrzamīnī**
 cemetery► **yabrasūn, gūrassō**
 centipede► **čālpā, hazārpā**
 certain► **ajay, ēta**
 chaff► **sūs, tāsa, moluša**
 chain► **zanjīl**
 chair► **sendalī**
 chance► **helovvat**
 chatter► **laouda, gaf**
 chatterer, chatterbox► **čosmēj**
 cheap► **erzō**
 cheek► **boγ, lāp**
 cheese► **panīr**
 chew► **jovīd- (jov-), kota- (kūj-), kūjīdan**
 chicken► **vīxjū, jūja, tišk, tīkena, jījike, kargīe**
 child► **vača, žuray, mača, rūja¹**
 childhood► **žuregī**
 childish► **hojm**
 chill► **sodda, bečāda**
 chimney► **dudkaš, xōna-boxōrī**
 chin► **ālkana, boγ, čōna, šokō, zalaqdūn, ēlazena**
 chip► **damtarešta, talāša**
 chop the bread► **darpaynova**
 churn► **xēga, mašk, xēga-dūžang, nēra, tolomb, xēga-rūyan**
 churning device► **sapā'a**
 circumcision► **xatena, hatanā**
 clan► **ūbā, ašdād**
 clandestine► **lāpūšt**
 clash► **deyā-beyāta, dayā-gandova**
 claw► **bunja², čang, dāyya, panja**
 claw of a crow► **bunja-γalā**
 clay► **gel¹**

clay with straw► **kagel, bōdum**
 claylike earth► **lēč**
 clean, neat► **pāk¹**
 cleaning a water stream► **jūrū**
 cleaning, sweeping► **roftorū**
 cleave► **veškaftan, hoškōvīda**
 cleaver► **vazane, satūr**
 cleft► **darz, vēzg, terāk**
 close friend► **xūnaxō**
 close together► **tangiā**
 closed► **bassa, hambasta**
 closet► **gaudra**
 closet made of wood► **būdūna**
 cloth cut► **adresā**
 cloth for cleaning the oven► **narmelū**
 cloth width► **adresā**
 cloth, stuff► **sarang, kašk², pārča**
 clothe, cover► **ār³, bepūšenova, va²**
 clothes► **rax, šuye¹**
 clothing► **rax**
 cloud► **aur**
 cloud-burst► **gurras**
 cloudy► **āurā**
 clove► **mēxak**
 clover► **čawdār, šovdar**
 clown► **tāzī**
 clowning around► **antargardūna**
 cluster► **hašā, kolūza**
 coal► **ālās, zāqol**
 coal seller► **ālās-rūša**
 coarse► **zevr, kolof**
 coarse carpet► **gelīm**
 coated► **andou**
 cobbler► **pīnadūj**
 cobblestone► **rēg, rēz, qalmesang**
 cock► **rūs, xorūs, hurūs**
 cock's beard► **alāla**
 cock's crest► **lala**
 cocoon► **pīla**
 colander► **kābōlayne, ōukeš, pālāst**
 cold► **beča, sart, hunek**
 cold weather► **beča, sarmā**

collar► **jaya**², **yāyā**
 collective► **verā**²
 colostrum► **rō**², **āyūz**
 colour► **ran**
 colt► **korra**
 come► **ammayan**, **bamda**,
madan
 come back► **vaylā-** (**vayl-**)
 come into existence► **dar**²
 companion► **verā**, **hāmra**
 compelled► **nāčār**
 compensation► **tāvō**
 complaint► **čoyolī**, **zārzār**,
abrome
 concubine► **xava**, **havō**
 connect► **band kišā-** (**kiš-**),
bas- (**band-**)²
 connection, union► **peyvand**
 conscience► **hūš**
 constantly► **hey**, **olōniya**
 constellation► **parm**, **kaškašōn**
 constipation► **yovs**
 construct► **besāta**, **sāt-** (**sāj-**)
 continuation► **dua**
 contract► **māftāyī**
 convulsion, spasm► **mūrčakata**
 cook (*noun*)► **āšpāz**
 cook (*vb.*)► **bepova**, **pā-** (**pač-**,
pēč, **poč-**)
 cooked► **bepeta**, **pata**
 cooked liver► **rūdelī**
 cooked partridge► **pūrt**
 cooking instrument► **damkonī**,
lemkonī
 cool► **hunek**
 cool wind► **šamāl**
 copper bowl► **tās**
 copper container for oil► **qalafī**
 copper jar► **mašrefa**
 copper pan► **tūšūr**
 copper saucepan► **bādiyā**, **pātīl**
 copulate► **gāyīnā-** (**gāyīn-**)
 coquetry► **nāz**
 coquettish girl► **yehāhābede**
 cord► **tanāf**, **tōna**, **band**,
pāpēča
 coriander► **gāšnij**
 corner► **čonba**, **sowk**, **keša**

corner of a headscarf► **čok**
 corners of the house► **kešja**
 corpse► **marda**, **lāš**
 correct► **dača**
 corridor► **bālma**, **dālō**, **dolij**,
sābāta, **haštī**
 corset► **aškam**
 coryza► **zekām**
 cost (*noun*)► **xarč**
 cost (*vb.*)► **harzā-** (**harz-**)
 cotton► **čola**, **lūka**
 cotton beater's bow► **kevō-**
halājī
 cotton blanket► **yāgā**¹,
jūmāxāv, **lojōf**
 cotton cocoon► **kaškala**
 cotton seed► **vēždāna**
 cotton-pod► **kaškala**, **qulūza**
 couch► **tax**
 cough► **solfa**, **galadū**, **koke**
 count► **ārē-jmārd-** (**jmar-**),
ozmārd- (**ozmar-**)
 counting instrument► **čorta**
 counting unit for gardens►
gerī, **īraz**
 counting unit for rooms► **yort**
 country► **dah**
 courage► **jorat**
 cousin► **bībīāla**, **det**
 cover for bedding► **dasteyā**
 cover of furnace (*tanūr*)►
barker, **barkervenā**
 covered passageway► **sābāta**
 covered with flour► **ārtī**
 covering for oven►
barkervenā, **barker**
 covering the sowed seeds►
yallāy
 cow► **gā**, **gōlōne**, **mōy-gā**
 cow dung► **māmīza**, **dappa**,
tappa, **varz**, **pahīn**, **sārā**, **seya**,
peškal, **paqal**
 cow's call► **aqāle**, **ārās**,
bārnāsa
 coward► **nagovār**
 cowardly► **nāmerdūna**
 crab► **čerečelang**, **xarčangal**,
karčayng

crack► darz, vëzg, terāk
 cradle► gāhvorā, nanā¹,
 eštikerī
 cream► dumšīr, saršet, tū¹
 create► xalq ka- (kar-)
 cress► qodome
 cricket► zanjara
 cripple► lay
 crocodile► nahang
 crooked► ečem, tāv, xal², kaj,
 orīb
 crossing► bawdarī
 crossroads► čāhārsu
 crow► šeršere, ȳalā, ȳālāčke,
 kelā-čege
 crowded► boro
 crude fruit► bāmjo, kūwānda
 crumb► baryeje, xord(e)
 crumbs of besom► čūlūfta
 crumbs of bread► tanāsa
 crumbs of firewood► čūla
 crumpled► lahar, leh-o-lah
 crupper► pārdoma
 cry (*noun*)► vāj
 cry (*vb.*)► beraft- (b(e)ram-)
 cucumber► bōlang, xeyāl
 cultivated► ābād
 cultivated area► kār^d
 cumin► žīre
 cunning► ōw-šīv-kā,
 pasalexūn, zabīn
 cup► jōm, fenjū, tunja
 cure► šofā, darmū
 curling of thread► tōv
 currycomb► ȳašaul, xešoul
 curse► nefrī
 curtain► jola
 curved► tāv, orīb
 cushion► bālaš, motakā,
 mālīn
 cut► barrīyan, beberīda, verī-
 (vrīn-)
 cutting tool► randa
 cypress► sārṽ
 dagger► xanjar, kōrdā
 daily► harrūa
 dairy product► šetī
 dam► ōwbanda, var⁴

damage► lat
 damson► ālitče, helūke
 dance► rāxsā-(rāxs-)
 dangerous► nāemn
 dark► tōrikā
 dark blue► surmaī
 dark part of the mountain►
 nesāyeda
 dark-coloured► zaysīva
 date► xormā, hormā
 daughter► det
 daughter-in-law, bride► ārūs,
 yanpur, markerō
 dawn► sefidā, wargamēš,
 hangūr
 day► rū¹
 day after tomorrow► pahara,
 payhā
 day before yesterday► pare
 day-time► rū¹
 dead► marda
 deadlock► xarand
 death► mārg
 decay► pusōya- (pus-)
 deceive► bevesta
 deception► gūl²
 decision► handāt
 declivity► sarejērī, qalb
 decorated► ārpeštūn
 deep► taydār, gūl¹
 deer► āhū
 defecate► mēšt- (mēz-)
 delicious food► nabot
 delight► hazd, češd
 delimited land► kār^d
 deliver► berasēnova, rasnā'an
 demon► lūlū, nehen
 demoness► hōl
 denim cloth► varekārī
 deposit► nāk
 dervish► darvūš
 desert► biyābo
 desert bush► doromā
 desert thorn► xār²
 desirable► delgā
 desire► melešt
 device for weaving► āsū
 devil► dēv, šaytō

dew► čūzīl, šonam, zīz
 diarrhea► dīndel, rēy
 Did you see?!► dagā
 die► boltovsenā, bemarda,
 mardan
 difficult► došyār, sāxt
 difficulty► gīr²
 dig► ār³, barvajī, xāvid-(xāv-),
 hā-, hāvata, kan-(kīn-),
 kōvnō'an
 dill► suvī
 diminutive suffix► -ja
 dinner► šūm¹
 dirt► votūrā, čark, selle
 dirt of the eyes► pelm, yay
 dirty► bēlāgo, čerkūnd, xākī,
 gāl², patāl, ārmēšta
 disagree► kalanjār šo-(š-)
 disciple► šāger, xaza
 discovery► kāšova
 disgusting► ārmēšta
 dish (sort of)► fesenjō
 dish-cover, lid► dar³, sarpūš
 disorder► nāsāzī
 disrepute (to be in)► čaimkata
 distiller► araqčī
 district► māhlā
 ditch► handay
 do► hā-, ka-(ker-)
 dog► esba, kūa
 dog barking► arar
 doll► ārūsje, orūsak
 dome► dāq, gembaz
 domelike► qolombozī
 donkey► xār¹
 door► bar¹
 door bolt► qūlūm, kelūn(čūī)
 door knocker► halyā, barkūbā
 double► doye
 doubtful► deldel
 dough► hamīr
 dove► čāy¹, kabūtar, qaftar
 dowry► jehāzya, māhr
 dragonfly► kināvanda,
 kūndumōubanda
 draw out, unsheathe► abar
 drawn butter► rūan
 dribbling► gelīz

dried curd► kaš¹, zōj
 dried fruits and seeds► ōjīl,
 šavčera, toršāla
 dried wood of vine► mājīla
 drink► hā-
 drip► bečekova
 drive a nail► dar²
 drive into► derī-xovīda, ferū
 šeda
 drizzling► pūr-pūr
 drop► čekā, lak
 drum► tāvl, dohol
 drunken► mastā
 dry► xošk, hošg
 dry up► behoškēnova
 duck► ordak
 dumbness► begerate-zeyō
 dung► dappa, varz, pahīn,
 tappa, sārā, seya, peškal,
 paqal, māmīza
 dust► gārd, dūlāx
 dustpan► xākandāz,
 hākandāz, kofera
 dyer► rangerēj
 dyspnoea► agīra, tangenafas,
 nafasgīra
 each► hār¹
 each one► ikayka
 each other► yōbī
 eagle► alō, fašā
 ear► gūš
 early► zu, jald
 early morning► čāšda, čāšt,
 wargamēš
 earring► gūšvāra
 earth► āk, zamīn
 earthen churn► nēra
 earthen jug► bolū, kovā, kasū
 earthen stove► čīl
 earthen vessel► xām, dēr²,
 hombe, kūjo, dīz
 earthen vessel for sweets► ovdo
 earthen vessel for vinegar►
 homjīla
 earthquake► zelzala
 earwax► jerme-gūš
 East► xāvar
 easy► āsō, xār³

eat► **beordan**, **xarda-(xor-)**, **hā-**
 egg► **tom¹**, **xāx**, **toma-karg**, **xākera**
 egg-plant► **bādanjū**
 eight► **haš**
 eighteen► **hajda**
 eighty► **haštād**
 elder brother► **dada**, **gāgā**, **āyā**, **orge**
 elder daughter► **det**
 elder sister► **ābjī**, **dādā²**
 elder son► **purja**
 eleven► **yazde**
 elm tree► **bīz**
 empty► **rūvanga**, **rūdgāv**, **vay¹**, **xālī**
 enclosure► **yāgā¹**, **āy**, **kanda¹**
 encounter► **dayā-gandova**, **dayā-berasva**
 end of irrigation► **dol**, **xerāz**
 endive► **kāsni**
 enema► **amālā**
 enemy► **desman**
 enough► **bas**, **vas**
 entire► **īdas**
 entrance to the yard► **barasta**
 envelope, packet► **gelūna**
 envious► **čensur**, **hosud**
 epilepsy► **yašaša**, **anyerīša**
 epileptic► **yašaša**
 escape► **bevereta**
 esophagus► **surū**
 essence, nature► **jowar**
 evening party► **šamšīnī**, **kernū**
 every► **hār¹**
 everyday life► **rūzegār**
 everything► **hār¹**
 everywhere► **haryā**
 evil► **ārgendā**
 evil eye► **bad-čaš**
 evil-doer► **ārgendā**
 ewe► **mēš¹**
 ewer► **āftova**
 excellent► **čāyā**, **nūhūrā**
 except► **joz**
 exclamation: wow!► **bah**
 excrement► **ān³**, **gū¹**

excrement of animals► **sārā**
 exhalation► **helādema**
 expensive► **gorō**
 explain► **ēša-ka-(ker-)**
 exterminate► **ār³**
 extinct► **čāšta**
 eye► **čaim**
 eyeball► **turke-čaš**
 eyebrow► **avri**
 eyelash► **mejja**
 eyelid► **palk**
 face► **boγ**, **dīm¹**, **ru**, **sīrat**, **āgīm**
 face cover► **rūbanda**
 fade, wither► **hāmarda**
 faeces► **ān³**, **gū¹**
 fainting (away) of a child► **lisa**
 fairy► **peri**
 falcon► **bāša**
 fall► **dar²**, **kat-(k-)**
 fall back► **ōla**
 fall down► **takata**
 fall on the ground► **bun-kat**
 fall out► **bar²**, **abar**
 false► **elāha**
 falsehood► **dərū**, **gūl²**
 familiar, known► **āšnā**
 family► **xōnavāda**
 fan► **vādzan**
 far► **dur**
 fart► **wōy**, **gūz**, **nōy**
 fast► **gorr-o-gorr**
 fast (starving)► **rūja²**
 fasten► **ārē-bāqāt-(bāqov-)**, **ārē-čawsā-(čaws-)**, **bas-(band-)²**, **va²**
 fat► **pī¹**, **pī²**, **barz¹**
 fat (corpulent)► **čak**
 fat tail► **donba**
 father► **bābā¹**, **bo**, **būgā**, **pe**
 father's wife► **janbābā**, **jenbūgā**
 father-in-law (husband's father)► **bōbešū**, **bāysūra**, **bōhešū**, **piyašūy**
 father-in-law (wife's father)► **bābāje**, **bāysūra**, **mōy-pīre**, **pežena**, **piyazan**

fear► **tārs**, **bāyā**
 feast► **jašn**
 feather► **pār²**
 febrile labial herpes► **teuxāl**
 felt► **navad**
 felt hat► **kelāneveyī**
 female camel► **ārūne**
 female genital organ► **kos**
 female goat► **bozmōve**
 female horse► **māyōn**
 feminine► **mā³**
 feminine suffix► **-je**
 fence of a stable► **yāgā²**
 fennel, anise► **vāyom-zamīn**
 fenugreek► **šambelīle**
 ferment for plain yogurt► **māyā**
 fetid smell► **gana**
 fever► **to³**, **tav**, **tenlarz**
 few► **derazdena**, **leḳ**, **yarzēī**,
nanja, **baryeje**, **kam¹**, **ēpartūjā**,
barqē
 fiancée► **marš**
 fiancé► **nōmzad**
 field► **daš¹**, **mazraza**
 fifteen► **pōnze**
 fifty► **banjā**
 fig► **anjīl**
 file► **masyal**, **sollāb**, **sōfō**
 filings► **damtarešta**, **talāša**, **pu**
 filter (*vb.*)► **sāva-** (**sāv-**)
 filter (*noun*)► **kābōlayne**,
ōukeš, **pālāst**
 filth► **votūrā**
 find► **beyošta**, **vīšt-** (**vīz**)
 find, discover► **vištan**
 finger► **angoš**, **kalič(a)**
 finger-nail► **nāxan**
 fire► **adāš**, **alāv**, **gor³**
 fire temples of Alyāne► **adāš**
 firewood► **čazda**, **heyma**
 first► **āvval**
 first milk► **āyūz**, **rō²**
 fish► **māhī**, **māsā**
 fisherman► **māhīgēr**
 fist► **dasta**, **moš**
 fitting of cloth► **orīkata**
 five years old goat► **paybor**
 five years old male kid► **narboz**

flaking off the plaster► **ārhašta**
 flame► **alāv**, **gor³**
 flat person► **xonok**
 flatulence► **dam²**, **yor**
 flax► **ketūn**
 flea► **kāk**
 fleabane (fleawort)► **asfarza**
 flee► **bevereta**
 flock► **gala¹**, **halma**, **rama**,
gāgal
 floor► **kefe-kah**, **kafyont**
 flour► **ārd**
 flow► **rā¹**
 flower► **gol(a)**
 flower garden► **golassūn**
 flower of ox-tongue► **gol-gōv-**
zebō
 flower vase► **goldū**
 flute► **nay¹**
 fly (*noun*)► **magas**, **pāša**
 fly (*vb.*)► **ār³**, **beparnova**, **parā**
(par-)
 fly (*caus.*)► **pārnā-(pārn-)**
 flying insect► **parparče**, **mūrd**
 foal► **korīči**, **kurra**, **haouli**
 foam► **kaf**
 fodder► **xarzūl**
 fodder made of flour► **masīs**
 fog► **mah²**, **mēž**, **mēžōn**
 fold► **sule**, **yōš**, **hās**, **yōr**
 folded skirt for women► **pāčīn**
 follower, disciple► **peyrav**
 fontanelle► **melāj**
 food► **deng**
 foolish► **hālū**
 foot► **pā¹**
 foot pain► **šīt²**
 foothill► **bāšna**
 footprint, track► **yāpā**, **yaga-**
pā
 footstep► **gōm**
 for the purpose of► **bāren**,
berāye-no-ko
 for the sake of► **bāšde**, **bala**,
be², **berāye**, **bura**, **da¹**, **dar¹**,
rā², **vera²**
 for this purpose► **balko**
 for this reason► **nazarā**

forced► azzā
 ford► geryā, gerīvā
 forearm► ārenj, avruya,
 kūnbāfi, yūza, moč
 forefinger► angošta, šepoškoš
 forehead► šayīya, pisedūme
 foreign► vēgūna, xīra
 foreleg► garde-pā, nay⁴
 forenoon► pēšapišīm
 forest► vēšā, jangal
 forget► vīr, hāpūšengāyan
 forgetful► ārangīnova
 form (*noun*)► sān, rīxd
 form (*vb.*)► rā-vas-(vēs-)
 fourteen► čārde
 fortieth► čēlmā
 fortress► ark
 fortune► baxt
 fortune-telling► fāl
 forty► čāl
 forty days► čala
 forward► da², var, pēš¹
 foster-child► toxčem
 foul-mouthed► zevera
 foundation► bēx
 four► čāhār
 fourth► čarma
 fourth generation► navandūl
 four-wheeled device► čārčaxa
 fox► rū⁴, lōbā
 frame of the door► čārčū
 free of charge► mof
 freezing► koluz
 freezing of trees► delčā
 Friday► ādīna
 fried maize, popcorn► čosgorg
 friend► dūs, yār
 frighten► betarsēnova, tārsnā-
 (tārsn-)
 frivolous girl► doče,
 yehāhābede, lekāte
 frog► čayz, vaza, zāqa,
 yūrbāye
 from► az², ba³, bērō, da², de¹,
 vā¹
 from here► anbī
 from there► nībī
 front► da¹, jalav

fruit► mēva
 fruit eaten at night► šavčera
 frying► tōv
 frying pan► tāva, mähītāva
 full► por, sēr²
 full moon► čārdiyom
 fumitory (*bot.*)► šātera
 funnel► rāhatī
 furnace► tu², kar¹, kalak²,
 karūna
 furrow► esbar, karbī, kolača
 furuncle► qelqele
 futuere► gāyīnā- (gāyīn-)
 gadfly► bora, xarmayas,
 māsaxār
 gallop for horse► vāšt- (vaz-)
 games► alak, lākočū, vājī,
 kāda, tūlavāzī, tābūsgā, pouč,
 lābpar, sarbarvoze, kačalahey,
 pīšbābā
 garden► bāqessōn, bōsō, raz,
 bussūne-esbe, bāxča
 gardener► razbūn, razjī
 garment for men► yabā
 garters► ban-girove, vande-
 gulva
 gather► ār³, dar², gerā ka-
 (kar-)
 generosity► āmerz
 genie► jenn¹
 genius► jenn²
 get dry► ārhoškā, bečolozova,
 behoškova
 get lost► heya, māk
 get married► šu
 get released► rahā-(rah-)
 get under way► rā¹
 get up, rise► pōbōyan,
 pāštā'an
 getting hold of► gīr²
 gift► tohva, čam-rōšanī
 ginger► zenjafīl
 girl► det
 give► dā(d)- (da-), hā-,
 dādova
 give birth► bezāda, zā-(zōn-)
 give out► abar

gizzard ▶ **sandoyūna**,
čanārdūna
 glad ▶ **xošāl**, **hedūr**
 gland ▶ **došva**
 glass ▶ **assakūn**, **estekān**,
piyāla, **lēvān**
 glass jug ▶ **tong²**
 glaze ▶ **lozm**
 glitter ▶ **varaxš**
 glove ▶ **haljak**
 glue ▶ **seresš**
 gluttonous, voracious ▶ **aškam**,
xardīza, **lame-līs**, **porxor**
 go ▶ **bušta**, **rā¹**, **šā-(š-)¹**
 go down ▶ **ta²**
 go mad ▶ **hār²**
 go out ▶ **abar²**, **bar²**
 goat ▶ **beza**
 goat (black and white) ▶ **gāzor**
 goat (black and yellow) ▶ **rāš**
 goat (four years old) ▶ **čārbor**
 goat (one year old) ▶ **vahī**,
yakbor
 goat (six years old) ▶ **šošbor**
 goat (three years old) ▶ **sabor**,
qaher
 goat (two years old) ▶ **dobor**,
čappeš, **kūlār**, **toqolī**
 goatling ▶ **bezīla**, **kowre**
 goatling's foot-band ▶ **četār**
 God ▶ **xodā**
 God forbid! ▶ **nabada**
 gold ▶ **zar**, **telā**
 gold coin ▶ **ašrefī**
 good ▶ **xāp**, **vah**, **həp**, **nač**,
nūhūrā
 good boy ▶ **purja**
 gossipy ▶ **pasalaxūn**
 gourd ▶ **ličar**
 gradual burning ▶ **payīsā-**
(payīsa-)
 gradually ▶ **āle-āle**
 grain ▶ **āle**, **zarra**, **jarra**, **jurja**,
koppa, **pārtū**, **čīma**, **čošnī**
 grain heap, pile ▶ **āhūn**, **xama**
 grain store ▶ **marr**
 grandchild ▶ **nabīra**, **nawīra**,
nava

grandfather ▶ **bābā²**
 grandmother ▶ **dādā¹**, **mājān**,
nāna
 grape ▶ **angur**
 grape plague ▶ **garda²**
 grape seed ▶ **tourk**, **kol¹**
 grape tree ▶ **sanjara**, **mā²**
 grasshopper ▶ **zanjara**,
kūnāvzana, **holdarkera**
 grave ▶ **gūr**, **ʿabreja**, **naqma**
 grave clothes ▶ **xālatī**, **kafa**
 great-grandson ▶ **navandūl**
 greedy ▶ **kaneš**, **kerč**
 green ▶ **sawz**
 green eyes ▶ **zāqūl**
 greenfinch ▶ **sanzeyevā**
 grey ▶ **xākayn**, **kapūt**, **halīrō**
 greyhound ▶ **tajīr**
 grief ▶ **yūš**
 grind ▶ **pešt-(peš-)**
 grinding of dried yogurt ▶
hāberda
 ground ▶ **qenjegeje**
 group ▶ **boro**, **lūdar**
 grow fat ▶ **čāyābeda**
 grub up a bush ▶ **bevata**
 grudge ▶ **ney**
 guarantor ▶ **zāma**
 guest ▶ **mehmō**
 gum ▶ **zay¹**, **jat**
 gum of the teeth ▶ **verg¹**, **lahsa**,
mārī
 gum tragacanth ▶ **zay-gūnā**,
ketīrā
 gunsmith ▶ **aslehesāj**
 gut ▶ **rūa**, **lūlalā**, **vīra**, **yūre¹**
 gutter ▶ **sul**, **noudūn**
 gypsum ▶ **gerač**
 Gypsy ▶ **qorbetī**
 haemorrhoids ▶ **babāsīl**,
mavāsīl, **pīzī**
 hail ▶ **čūzīl**, **sengak**, **tagārs¹**,
zormakka, **gelgelaka**
 hair ▶ **mī¹**, **čatr**, **zolf**, **gēsa**, **īmī**
 hair ▶ of the privy parts
mīzohār, **pāšm**, **mībune**
 hair on the body ▶ **mībune**
 half ▶ **āla¹**, **nesf**, **nīm²**

half of a plum or peach► **halgāla**
 half of an apricot► **ergāla**
 half-cooked► **badpita**
 half-grinded barley► **āla**²
 hall► **dolij**, **sofa**
 hammer► **čakoš**
 hand► **das**
 handbarrow► **zanbaq**
 handicapped► **hav**
 handkerchief► **dāsmāl**, **čapari**
 handle► **dasgira**
 handle of a pick► **dāsā**
 handle of the kitchen door► **gūša**
 hand-mill► **dāsar**, **ar/ār**², **sangehar**
 handwriting► **dāsxāt**
 hang (*caus.*)► **dar**², **āyūt**-(**āyūj**-)
 hanging► **delengōn**, **dar**², **ōngōn**
 hanging fork► **čangak**¹
 Hanjan► **Hanjan**
 hank► **yerna**, **yaryara**, **gondale**, **gandela**, **qobal**
 hard► **šaqsāq**
 hard drinking► **šorōwxora**
 harm► **lama**, **lat**, **hef**
 harvest (yield, crop)► **bār**
 harvesting► **derūn**, **dorō**
 harvesting rite► **gor**¹
 hat► **kelā**, **kolā**, **šābgā**, **kalāšangōhī**
 hat maker► **kolā**
 hatchet for firewood► **nar-tavar**
 hatchet for meat► **vazane**
 hatching hen► **toxmdaha**, **qop**
 hawthorn► **gevėje**, **qič**¹
 hayloft► **hōmvār**, **kādōna**
 hazelnut► **fandoq**
 he, she► **ay**², **ū**¹, **vay**³, **īd**, **nōna**, **nān**, **nōn**
 head► **sar**¹, **kala**², **qalla**
 head kerchief► **čaryat**, **lačak**
 headache► **kala**²
 headman of a village► **kadxodā**
 heap of manure► **pōm**

heap, pile► **qoloma**
 hear► **eno-** (**enah-**, **tenah-**)
 heart► **dal**, **yālb**
 hearth► **karūna**, **kar**¹, **barkervenā**, **kalak**², **barker**, **kura**¹
 heat► **garmā**
 hedgehog► **sanyūra**, **xārmouš**, **kūltangērī**, **tīk-peša**, **tīrtekene**, **bonja**
 heedless► **sarsangī**
 heel► **hērpā**, **kune-pāšnepā**, **pājina**
 height► **pal**⁴, **pala**
 hell► **dūjax**, **jahandam**
 helpless► **bīčāra**
 hemicarney► **šaḡīqa**, **gīžga**, **kalij**
 hemp-seed► **šādūna**
 hen's nest► **kālgālūn**
 henna► **hena**²
 herdsman pasturing camel► **oštōrčērūn**
 here► **ēnde**, **andar**, **yaga**, **īnda**, **nēan**, **nīdēja**
 herself/himself► **xovē**, **nīxo**
 hey!► **ey**
 hiccup► **saksaka**, **zekzek**, **hayeje**, **lārz**, **ōyrevā**, **eskena**
 hide, conceal► **veret**-(**verej**-)
 high► **boland**, **massar**
 higher section of the yard► **lūserā**, **pamīserā**
 highway► **jada**
 hill► **kopā**, **māhūr**, **pala**
 hill of stone► **sangliča**
 hinge► **pāšne-bar**
 hip► **rūn**, **kašal**, **kunal**, **ōla-kun**
 hole► **xōna**, **hol**, **olok**
 hole in the ceiling► **kōnāvājā**, **hol**, **lav-serā**
 hole in the wall► **hol**
 hollow, empty► **vay**¹, **pūk**
 honey► **asal**
 honour, reputation► **ābrou**
 hoof► **som**

hookah► **deremba**², **γalyūn**,
qeylō
 hooligan► **lāt(a)**
 hoopoe► **šūnasar**, **kūkūkere**
 hope► **omīd**
 hopeless► **nā'amīd**
 horn► **šāx**
 horse► **as**
 horseman► **sovār**
 horseshoe► **nāl**
 hot coal► **sur**
 house► **serā**, **kad**, **tejīr**,
bālākīya
 house door► **bargāh**, **barkayā**
 house foundation► **pey**¹, **hōrū**
 housemaid► **kolfat**,
pešxedmat
 housewife► **kaynūy**
 hovel► **čapar**
 how► **četaw**, **sayīn**, **čojurē**
 how much► **čendeqar**,
čandagar
 huge man► **degena**
 human being► **ādem**,
ādemēzāt, **ensū(n)**
 human excrement► **gū**¹, **ān**³
 humpback► **kalū**
 humps of a camel► **kōfō**
 hundred► **sad**
 hung► **darhōvta**, **darhovjova**
 hungry► **veša**, **nāk**
 hunt► **bar**²
 hunting► **ēšgār**
 hurry► **variyāu**
 husband► **bāa**, **šow**¹, **mard**,
mēra
 husband of wife's sister►
hambāčč
 husband's brother's wife►
yāde, **jōrī**
 husband's mother► **zanāmū**,
mōyašū, **mamxesrī**
 hut► **čapar**, **kayja**, **koloppa**,
lūk³
 hyena► **kāttār**
 I (1 sg. pers. pron.)► **az**¹, **yaman**,
ma
 ibex► **uškār**

ice melting► **hābeda**
 ice dew► **cūzīl**
 idle► **vēkār(a)**
 idle talker, windbag► **čosmēj**,
čāpčī
 if► **agar**, **qeya**
 ignorant► **vēxo jāb**, **xeng**, **nādō**
 ill-humoured► **zevera**
 ill-mannered► **ālīši**
 ill-sorted► **nājūr**²
 imaginary being► **hūmbābā**
 imagination► **xoyāl**
 imbecile► **čel**², **tāl-xonča**
 immediately► **fāvri**
 impudent► **vēheyā**
 in (inside)► **da**¹, **dar**², **rū**², **lā**³,
ba⁴, **bā**², **bar**¹
 in a little while► **īdambī**
 in assembly► **davreyā**
 in front of► **da**¹, **rāšt(a)**
 in pieces► **anjī-anjī**, **lam-lam**
 in that direction► **nāla**¹, **nēla**,
nēvar
 in turn► **dampašā**
 incense-burner► **majma**
 inclination► **melešt**
 incomplete► **nātemōm**
 indigo► **nīl**
 individual► **nafar**, **tan**, **kas**, **axe**
 inhabitant of Kashan► **kāšī**
 inkpot► **dovet**
 inn► **kārmeserā**, **mehmō-**
xuna
 innards► **vīra**, **yūre**²
 inner► **to**¹, **yūre**²
 inner part► **rūg**
 innocent, sinless► **bīgonā**
 insect (kind of)► **gēra**, **šāša**,
γūldonda, **mārsomma**,
sanzeyevā
 inside► **rūda**, **yūre**²
 insipid, tasteless► **vēnemek**
 inversed► **orīb**
 inverted► **orīb**
 intemperance► **nāparzī**
 interchanged► **tābetā**
 interrogation► **bāz-o-xās**
 intricate► **gelyā**

Iran► **Īrō**
 iris (kind of)► **zanbaq**
 iron► **āhen**
 iron pan► **sāj²**
 irrigate► **behanjēnova, henjōyan**
 irrigating channel► **ālenjen**
 irrigation► **ōvyārī, rāšn, tova, sereja**
 irrigation fee► **nēmōv**
 it behooves► **gāhā**
 it is possible!► **gāhā**
 it was about to...► **īdambā**
 itch► **aklūšye, sawdā, kelāš**
 ivory► **jolovī**
 ivy, bindweed► **pēča**
 jackal► **šayāl, tūrā**
 jam► **litfal, ličal**
 jar► **golowpāš**
 jaw► **alvāra, fak**
 jewel► **nayīm**
 jeweller► **zargra**
 joint► **bār-dūl**
 joke► **bārdī, šōx¹, tiyārt, tūserī, kāda**
 joy► **xašiya, šōdī**
 joyful► **bared**
 jug► **dula², kouza**
 juggler► **bambūlbāz**
 juice► **šira, dūšō**
 jujube► **onnāb**
 jump► **poštak**
 justice► **dād**
 Kashan► **Kāšūn**
 keep outside► **abar**
 kerchief for old women► **pūta**
 kettledrum► **nayāra**
 key► **avara, kel**
 kick► **lāya, lapāča**
 kidney► **vāk, yolva**
 kidney of a sheep► **vek**
 kill► **bokošta, košt- (koš-)**
 kind of boys' game► **sarbarvoze**
 kind of children's game► **kačalahey**
 kind of footwear► **gēva**
 kind of girls' game► **pīšbābā**

kind of gourd► **ličar**
 kind of grain► **xasīl**
 kind of herb► **gazar²**
 kind of illness► **sarbas, ašīna**
 kind of oboe► **sornā**
 kind of pea► **hollarī**
 kind of sack► **xorčī, yorčīn, gowāl**
 kind of sieve► **halbāl**
 kind of song► **kālālčak**
 kind of soup with flour► **ōrdīne**
 kind of wild plant► **salma, daqū, xarzūl, mandāv, mārenjīle, ordolok, parpīlūk, pālum-pošte**
 kind of worm► **lomja**
 king► **šā¹**
 kiss (*noun*)► **vōz, māč, mūs**
 kiss (*vb.*)► **būsā- (būs-)**
 kitchen► **motbax**
 kitchen garden► **maryezār, pālīza**
 kitchen glove► **yōzūn-gīra**
 kitchen pot► **dēza, dēg, borme**
 kitchen utensils► **āre**
 knave► **pe-bosota**
 kneading of dough► **āradoune**
 knee► **jānū, kāk**
 knife► **čayū, kārđ¹**
 knocker► **barkūbā, halyā**
 knot► **gerah, morg, bołyešū**
 knot of a carpet► **čella**
 know► **zōnā-(zōn-), īnāsā-(īnās-)**
 labourer► **fala, mert**
 lace► **gēs**
 lad► **jāhal**
 ladder► **orčān, pak¹, palakōn, sārda**
 ladle► **čamča, hākandāz, melāka**
 ladybird (*zoöl.*)► **orūsjeje, orūse-xodā, pālūdūz, ārūsle**
 lagoon► **pulūna**
 lamb► **vara, barrū**
 lame► **šal, lay**

lamp ▶ **lām**, **čārā**, **čarāy**, **mūšī-
gersūj**, **gerd-sūj**, **čerā**, **mūšī**
 land for irrigation ▶ **ēvī**
 land near water ▶ **sarvār**
 lantern ▶ **fōnūs**
 large ▶ **ferā**
 large axe ▶ **balta**, **dārjen**, **tavar**
 large portico ▶ **čār-peškema**
 larynx ▶ **xer**
 last ▶ **egar**, **darpa**
 last night ▶ **hečav**
 last year ▶ **pār¹**
 lasting ▶ **āzegār**
 lasting one-day ▶ **īrūja**
 latch ▶ **čeft¹**
 late ▶ **dēr¹**
 latest child ▶ **mače-āxarna**,
tābtoyālī
 laugh ▶ **xandā-(xand-)**
 laughter ▶ **xova**
 lavatory ▶ **kaurōu**, **āvxūna²**
 lazy ▶ **alayngal**, **tambal**
 leading sheep ▶ **naxrāz**,
vaferšekan
 leaf ▶ **balg**, **valg**, **malq**
 learn ▶ **hommōtan**
 leather bag ▶ **hamyān**
 leave ▶ **var-dā-(d-)**
 leavening of dough ▶ **āramda**
 leavings of stack ▶ **kolū-vīsa**
 leavings of grape ▶ **sās**, **tole-
angur**
 leech ▶ **zalī**
 leek (kind of) ▶ **tara**, **kāl²**
 leek garden ▶ **kālājār**
 left ▶ **čāp**
 left-over ▶ **zōč**
 leggings ▶ **pātōve**
 legumes ▶ **olvar**
 lemon ▶ **lēmō**
 length ▶ **yad**
 lenient, flexible ▶ **lams**
 lentil ▶ **vēnō**, **nēzg**, **nījga**,
māšak
 leopard ▶ **peleng**
 leprosy ▶ **pēs**, **xora**
 lesson ▶ **dārs**
 letter ▶ **nāma¹**

lettuce ▶ **kāhū**
 lever ▶ **deylam**, **leylamī**, **qarāz**
 liar ▶ **derūvājen**
 licentious ▶ **lekāte**, **ārmešta**,
yehāhābede
 licentiousness ▶ **harzegī**
 lick ▶ **belēštova**, **leštan**
 lie down ▶ **derā-hāxoten**
 life ▶ **zendegī**
 lift ▶ **ārdārdan**
 light ▶ **savok**
 light up a fire ▶ **gandā-
(gandov-)**, **va-grāt-(grā-)**
 lightning ▶ **bāry**, **feray**,
γorombeš, **gorombeš**, **gurras**
 like ▶ **adā**, **rav**, **mōyūn**, **nēza**,
amūne
 like (admire) ▶ **pesandā-
(pesand-)**
 lime ▶ **āhak**
 limp ▶ **belangova**, **šālā-(šāl-)**
 lines between the beds ▶ **pōm**
 lion ▶ **šēr**
 lip ▶ **lab**, **pot**
 litigation ▶ **morāfia**
 litter, horsecloth ▶ **jol**
 little basket ▶ **čolaqal**
 little bird ▶ **čulū**
 little boy ▶ **purja**
 little bucket ▶ **doulče**
 little camel ▶ **hašīša**
 little finger ▶ **angošpēla**, **čelik**,
kalič(a), **māmācelik**, **qalič**
 little girl ▶ **doče**, **det**
 little house ▶ **kayja**
 little room ▶ **gamīza**, **naxl**
 little saucepan (cauldron) ▶
dīzūle, **dolī**, **dēg**
 little tree ▶ **nouča**
 live ▶ **jūn dārd-(dār-)**, **gozarūn**
ka-(kar-)
 liver ▶ **siōu**, **jegar**, **rūa**, **yūre¹**,
lūlalā
 lizard ▶ **bozmoč**, **karmalēr**,
māslīse, **γālma**, **γālmeje**,
mojmojak, **gāmoje**
 lock ▶ **kolū(dō)**, **kolle**, **γofl**,
qulūm

locksmith► **yolfsāj**
 locust► **kūnāvzana**,
kūndumōubanda, **mala**¹,
malax-gorde
 log► **tīr**²
 loincloth► **dās**²
 loins► **solm**
 long► **darāz**, **derāj**
 long beard► **dabriša**
 long dress► **pāčīn**
 long-eared goat► **dālgūš**
 long-handled besom► **dāšeil**
 look► **angāšt-(angaš-)**
 look for (seek)► **zūyāyan**, **ār**³,
derezā-(derez-), **jūgāda-(jūg-)**
 loose► **šal**, **laq**, **šol**
 loose trousers► **tammōn**
 lose► **vāšt-** (**vāz-**)¹, **dar**²
 lose a game► **darvāštan**
 louse► **rāšk**
 loving► **mehravūn**
 low land► **čōla**, **gārdāl**
 lower► **čāla**¹, **ta**², **gīrōve**
 lower lip► **ločāla**
 lower part of the village► **hērda**
 low-fat food► **vējerga**
 lucerne► **asbas**, **yonja**
 lucky► **xošbax**
 lump of earth, clod► **kalū**
 lunar eclipse► **begerate-mā**
 luncheon► **nehār**
 lung► **rīy**², **šoš**
 mad► **dēvōna**, **gēj**, **kunxar**
 madder► **lornās**
 madness, insanity► **līwūna**
 maiden► **dotvāla**
 maidenhair (*bot.*)► **parsyāvoš**
 maidservant► **kolfat**
 main beam in the roof► **rāsp**,
hammāl
 maize► **zora**, **jorrat**
 maize soup► **kōči**
 make silent► **čūnā'an**
 make the bed► **yā**²
 make understand► **fahmēnā'an**
 make-up► **rēščāra**
 making butter► **bežan**
 malaria► **tevnauba**

male calf► **jovōna**, **mala**²
 male camel► **lūk**²
 male genital organ► **kor**
 male goat for copulation►
dagga
 male horse► **naryūn**
 malicious► **vatjens**, **bajiens**
 man► **mard**
 man's cloak► **ebā**
 mane► **yāl**
 manna► **gazangebī**
 manna of hedysarum►
terenjebīn
 manner► **sān**, **tāvr**
 manufacture vinegar► **darvēsta**
 manure► **varz**, **kūt**, **peyar**,
qoloma, **pōm**
 many► **jūi**, **nahma**, **sēr**¹,
zeyād, **fal**¹, **por**
 map► **naysa**
 marble-flower► **xāšxōš**
 mare► **mādayūn**, **māyon**
 mark► **nešō**
 market► **bāzār**
 marsh► **mandōw**
 marten► **dela**
 masculine► **nar**
 massage► **mošt-o-māl**
 master► **ūstā**, **ossā**
 matches► **kelpīt**
 matricaria► **pīdūna**
 mattress► **došak**, **sara**, **tošak**,
nāhālī
 meadow► **barm**, **čōla**,
narjāriya
 measles► **sūrīje**
 measure of length► **gaz**¹
 measure of weight► **xārvār**,
dohos
 measuring stick► **čūxat**
 meat chopper► **gūš-pēša**
 meddling► **kāija**
 medical herb► **pūš**, **vālek**
 medicine► **davā**¹, **dovā**, **borme**
 medlar► **elīgūjēlī**
 meet, face► **ār-gandova**
 meeting, gathering► **jālsā**
 melancholy► **rūxāštara**

melon ▶ **arbeza**, **xarbeja**,
harbeza
 memory ▶ **vīr**, **yād**, **xāza**
 menstruation ▶ **rag**², **sar-šūr**
 message ▶ **pāygūm**
 metallic mortar ▶ **yernā-āhanī**
 middle ▶ **rūwe**, **mī**²
 middle finger ▶ **angošta-gorde**,
kūreqor-ōxōne
 midnight ▶ **nasbe-šev**
 midwife ▶ **māmāče**
 milk ▶ **šet**
 milk (*vb.*) ▶ **dot-** (**dūš**), **tūšt-**
(tūš-), **hā-**, **hādota**
 Milky Way ▶ **parm**
 mill ▶ **ar/ār**²
 miller ▶ **āravūn**
 millet ▶ **arzan**
 mint ▶ **mandāw**
 mirabelle ▶ **gūli**
 mirror ▶ **āhīna**
 miscarriage ▶ **tevā**
 misfortune ▶ **dādebīdād**,
olūma
 mistake ▶ **āliši**
 mistakenly ▶ **tābetā**
 mix ▶ **yārītan**
 mixed ▶ **rū-vo-bar**, **gelyā**
 moan ▶ **nāla**², **banālova**
 mockery ▶ **rīxšan**
 moist ▶ **tar**, **nam**
 moisten ▶ **tāznā-(tāzn-)**
 molar tooth ▶ **ālk**, **dandō**
 mole-cricket (*gryllotalpa*) ▶
ōudozdak
 molly-coddle ▶ **lef**
 moment ▶ **fūt**, **maja**, **ān**²
 Monday ▶ **došama**
 money ▶ **pul**, **sannār**
 monkey ▶ **antar**, **maymū**
 monochrome ▶ **īray**
 month ▶ **sīrū**
 monthly ▶ **māhyūna**
 moon ▶ **ašma**
 moonlight ▶ **maftouī**
 Mordad (month name) ▶
mordār
 more ▶ **vēštar**

morning ▶ **sabā**
 morning star ▶ **gazōšāyīn**
 mortar (instrument) ▶ **yana**,
hāvan
 mortar (constr. material) ▶ **sāruj**
 mosque ▶ **māzga**
 mosquito ▶ **maš**¹, **pāša**
 mosquito-net ▶ **paša-bend**
 mother ▶ **dādā**¹, **duwā**, **mā**⁴
 mother of pearl ▶ **kavalā**, **kos-**
moljī
 mother-in-law ▶ **mamxesrī**
 mound ▶ **kura**²
 mountain ▶ **kū**
 mountain cleft ▶ **dārzā-kū**
 mountain pass ▶ **gardana**
 mountain relief ▶ **domayā**,
sāxdūn, **kemar**
 mountain thorn ▶ **taška**
 mountainous place ▶ **kovassō**
 mourning ▶ **šuye**²
 mourning flag ▶ **tūy**
 mouse ▶ **muš**¹, **mīškūr**
 mouse trap ▶ **muš-tela**
 moustache ▶ **sabēl**
 mouth ▶ **āyn**, **dahān**
 move ▶ **bejomovo**, **ār**³
 much ▶ **vīš**, **xelle**
 mucus of the nose ▶ **čolm**, **sok**,
ōdumāy
 mud ▶ **xara**
 mulberry ▶ **tu**¹
 mule ▶ **asdar**, **qātar**
 Mullah ▶ **āxond**, **sanzeyevā**,
māllō
 muscle ▶ **māhīča**
 mushroom ▶ **koryelā**
 music ▶ **kālālčak**
 musical instrument ▶ **sāj**¹,
kamōnča, **komō**
 Muslim ▶ **mosalmō**
 must ▶ **āgā**, **āy**, **bāyad**, **vaīs**,
vegī, **yay**, **veštā**
 must not ▶ **nay**²
 mustard ▶ **xardel**
 myself ▶ **xom**
 nail ▶ **mēx**, **konda**²
 nail (*anat.*) ▶ **nāxan**

naked► **barna**, **xaravā**, **rowt**, **lox(t)**
 name► **esm**, **nām**, **nūm**
 name of a river► **Sarīsa**
 nape of the neck► **mol**, **pašgorm**
 narrow► **vārik**, **tay**
 narrow gorge► **hanjan**
 narrow pass► **tanga**, **qanāt**
 narrow window► **bar-bačča**, **barinja**, **šavqa**
 narrow-minded► **kerč**
 nature► **mān**
 nausea► **bay**
 navel, umbilicus► **sūsulū**, **nāf**
 near► **nazdik**, **varyā**
 neat► **zaf**
 neck► **garda¹**, **gel²**, **mol**
 neck stick of a yoke► **owjen**, **vāgza**
 necklace► **tāvq/γ**, **garda-band**, **nāband**
 nectarine► **algay**
 neighbour► **hamsoa**
 nest► **lōna**, **šāxūna**, **ašiyūne**
 net for carrying straw► **tūr**
 never► **ačarā**, **ēšax(t)**, **hargez**
 new► **nōq**
 New Year► **nārū**
 new, fresh► **tāza**, **jaxd**, **nōq**
 news► **xabar**
 newspaper► **rūjnūma**
 next to► **da²**
 next year► **sābbī**
 nice-looking girl► **doče**
 niche► **rapak**, **rūjen**, **tāxče**
 niece► **det**
 night► **šav**, **ševdere**
 night before last night► **parašau**
 nightingale► **bəlbəl**
 nightly► **šebūna**
 nightmare► **bāxt**
 nimble► **čābok**
 nine► **noh**
 nineteen► **nohode**
 nipple, teat► **mama**, **čeje**
 no, not► **na¹**

noise► **ser-e-sedā**
 none► **ēškedom**, **hēšgīn**, **ēškī**
 noodle maker► **tīrāš**
 noodle soup► **tōve**
 noon► **sohr**, **pīšim**
 nose► **demāγ**, **vīnī**
 nosebag► **tūbre**, **galand**
 not any► **ēče**, **hēc**
 not juicy fruit► **soyyāla**
 nothing► **ēče**, **ičči**
 now, at present► **hāl**, **alānja**, **eteu**, **hā¹**, **hat**
 nowhere► **ēče**
 number► **daqar**
 nut► **kūya¹**, **gerdekūn**
 obedient, humble► **rēvō-γar**
 obey► **rēvō-karda**
 obstinate► **īpalī**
 obtain, acquire► **gervūnīd(-vōn-)**
 occupied► **gereytār**
 of four kinds► **čāryūne**
 of little capacity► **jīnī-jīnī**
 oh!► **āh**, **e**
 oil► **pī¹**, **pī²**, **barz¹**
 old► **patāl**, **pīr**, **kahna**, **kelata**
 old mother► **mōy-pīre**
 old woman► **pīrajan**
 oleaster► **pessōnak**
 olive► **zaytō**
 omelette► **xārdel**
 on, over► **ār³**, **bar⁴**, **dīm²**, **rā⁴**, **ru**, **gel²**
 on feet► **pīgāda**
 on that side► **ōnaga**
 once► **yagbōr**, **yara**
 one► **ē**, **yak**, **i**, **ja**
 one by one► **ajayjay**, **čīmī**, **īye-īye**
 one forth► **vīsebanjā**
 one moment► **yafout**, **yān**, **iōn**
 one thing► **ičē**
 one third► **sayāk**
 one time► **ivaxtī**
 one year old goat► **vahī**, **yakbor**
 one-eyed man or animal► **ičaš**
 onefold► **ilā**
 onion► **pīgāz**

open (*vb.*) ▶ **dāqnā**-(**dāqna**-),
hāopen
 (*adj.*) ▶ **tāq**, **vā²**, **doq**, **dāy²**
 opium pipe ▶ **bōfūr**
 opportet ▶ **gāhā**
 opposite ▶ **rāšt(a)**
 orange ▶ **nārenj**
 orangery ▶ **nāranjassō**
 order, command ▶ **farmū**
 origanum ▶ **āvīšun**
 ornament on doors ▶ **golbar**
 other ▶ **abī**, **dīgar**, **vədi**, **xīra**
 others ▶ **nōmbī**
 ourselves ▶ **xomūn**
 outside ▶ **abar²**
 oven ▶ **barkervenā**, **tunūr**,
kalak², **kar¹**, **kura¹**, **karūna**
 oven-cleaner ▶ **kermāla**
 oven covering ▶ **barkervenā**
 oven hole ▶ **domena**
 oven stick ▶ **kalī**
 overcoat made of felt ▶ **navay²**
 overflow of milk ▶ **sar¹**
 overturn ▶ **dar²**
 owl ▶ **bamene**, **buf**, **joyd**,
kakou, **haydūs-karā**
 owner ▶ **sāhob**
 owner of cattle ▶ **māldār**
 ox ▶ **gāhēš**
 packed oil ▶ **γūtī**, **halab**
 pain ▶ **da³**
 pair ▶ **bār-dūl**, **jof**
 palate ▶ **say**
 palm (*anat.*) ▶ **lap**
 palm grove ▶ **naxlessōn**
 paludal fever ▶ **tevnauba**
 pan ▶ **lagan¹**
 pan for baking bread ▶ **tāfto**,
varbela
 pan for kneading dough ▶
sowne
 paper ▶ **veraqa**
 paradise ▶ **vahešt**
 paralysis ▶ **koj**
 parasite ▶ **alayngal**, **rāšk**
 parasite found on goat's body ▶
ang¹
 parrot ▶ **tūtī**

part ▶ **dūng**
 part of grape clusters ▶
telengāla
 part of the door ▶ **langa**
 partition-wall ▶ **berīna**, **tēla**
 partridge ▶ **toyfi**, **γauy**, **kav**
 party ▶ **mehmūnī**, **dīyana**
 pass ▶ **bawdarī**, **veyāšt**-(**ver**-)
 passage ▶ **kojar**
 pasture (*vb. intrans.*) ▶ **bečerova**,
čerā (**čer**-)
 pasture (*trans.*) ▶ **bečernova**,
čāmā-(**čām**-)
 patch ▶ **pīna**
 patience ▶ **val**
 pea ▶ **nāxod**
 peach ▶ **šaftālū**, **algī**
 peacock ▶ **tōūs**
 peak ▶ **koduya**, **tok**
 pear ▶ **āmrūd**, **golābī**
 pearl ▶ **mirī**, **dor**, **gohar**
 peel ▶ **kāoula**
 pelvis ▶ **kaškak**
 penis ▶ **kor**
 pennyroyal ▶ **pīdūna**
 people ▶ **gal²**, **mārdom**
 pepper ▶ **felfel**
 Persian language ▶ **fōrsī**
 person ▶ **kas**, **axe**
 pessimistic ▶ **badvīn**
 pestle ▶ **hāvan**
 phalanx ▶ **gīr¹**, **ban-angoš**,
moza-angoš
 phlegm ▶ **xelt**
 phlegm sickness ▶ **āxetof**
 pickaxe ▶ **tortora**, **kalanj**
 picking up grapes ▶ **kollačen**
 picturesque ▶ **delvāz**
 piece ▶ **viyarda**, **tīka¹**, **qōna**
 piece of food ▶ **qōna**
 pieces of broken dishes ▶ **seyala**
 pig ▶ **xuk**
 pilaw ▶ **palāv**
 pile of grains ▶ **vāfā**
 pillar ▶ **rūp**, **setun**, **jenāy**
 pillow ▶ **bālaš**, **mālīn**, **motakā**
 pinch ▶ **vekena**
 pine ▶ **kōj**

pipe► sāqa, tūtūle, lūla
 pistachio► fessā
 pit for manure► čala-kūdgāh
 pitcher for keeping oil► dyez
 place (*noun*)► yā², gol, hegō
 place (*vb.*)► bāqāt- (bāqōv-),
 va², vaš- (varz-), haš- (harz-),
 nāya- (n-)
 place for keeping cereals►
 parga, dūlāb
 place of ibexes► kāza
 place of pilgrimage► ziyōragō
 placenta► homzāy
 plane tree► šeuš
 plant louse► šefta
 plant of which brooms are
 made► jāz²
 plant with flowers► gezīne
 plant with fragrance► āzrōbā
 plantain► bōrahang
 plastering► ando
 plate► bosqāl, daurī, pašqāb
 plate for salt► namakdūn
 play a game with ball► kou-
 kardan
 pleasant► xoš
 pledge► nāk
 pleiades► parm
 plough► esbar, osbār
 plough (*noun*)► čō¹, gōwāhen,
 tēqahēš, hēš
 plough (*vb.*)► āvorda
 pluck► ār³, bečīda, čī- (čīn-),
 dar²
 plum► gālī, halikašta
 plumage► bal, bālāša
 pocket► bij, jīf, kīsa
 poison► zāhr
 poisonous► zardār
 pomegranate► enār
 pond► āstar, sār, tārka, estal,
 sāla
 pool► āstar, sār, tārka, ossār,
 pulūna, havja
 poor► feqīr, oftāda
 popcorn► čosgorg
 poppy► koknār

porridge► šulī, āš, āš-e rešta,
 če¹, šefde, sūrvā, javdū, kōčī,
 āšval, ōgora
 porridge made of flour► ōrdīne
 porridge with meat► āvgūšt
 portico► ayyūn, pešgā,
 pešgam
 portion► bāxš, resad
 possess► dārdān (dār-)
 pot► yōblima, panja-mesī
 pot cover► bar-dīz
 pot for coal► ālās-dūna
 potato► sāv-zamīnī, māxulī
 pottage made of dough► āšval,
 āš, ōgora
 pottage (sort of)► sūrvā
 potter► kuzagār
 pour► berīta, rēja- (rēj-),
 rūvanga
 pour out► abar
 prayer► nāma²
 precious► fāxer
 pregnant► ābes, āvīra, teldār
 prepare thread► betōnova
 prepared► ferāham
 present given to the bride►
 kelzowōnē
 pressure► fešār
 pretext, excuse► sarsemō,
 feyoma, qiyūma
 pretty► qašāng
 prick► derafš
 prison► zēndō
 programme► handāt
 property► bāvo-nebā
 prostitute► jende
 provisions► ozāqa
 prunella► ālitče
 pubis► mīzohār
 pull► bar², bekešēnova
 pull down► ta²
 pump► tolomba
 pumpkin► kodī
 punch► zoloymī
 pupil of the eye► būbūjō
 purslane► xōlfa
 pussy blister on the neck►
 xuāzīl

put ▶ **va**², **haš-** (**harz-**), **nāya-** (**n-**)
 put a trap ▶ **tela**
 put into ▶ **dar**², **lānā'an**
 put out ▶ **abar**²
 put to sleep ▶ **xāsēnā-** (**xāsēn-**), **hā-**, **hosonā-** (**oson-**)
 putrefaction ▶ **vōy**⁴
 puttee ▶ **pāpēča**
 pyjamas ▶ **bīrjāma**
 Qazvin ▶ **Qazīn**
 Qohrud ▶ **Qāhrū**
 quail ▶ **γauy**, **γauyekare**, **jījike-sahrāi**
 quantity, number ▶ **daqar**
 quarrel ▶ **davā**², **morāfia**
 quarter ▶ **čōrah**, **say**¹, **vīsebanjā**
 quick ▶ **tonde**, **jald**, **dē**, **vūr-vūr** quickly, rapidly ▶ **gorr-o-gorr**, **vūr-vūr**
 quickness ▶ **tondē**
 quiet ▶ **xār**³, **xōmūš**
 quince ▶ **bāh**
 rabbit ▶ **xargūš**
 rabidness ▶ **hār**²
 race track ▶ **harangū**
 radish ▶ **torob**
 raft ▶ **kalak**¹
 rain (*noun*) ▶ **bārūn**, **vārō**, **vašan**
 rain (*vb.*) ▶ **vārā-** (**vār-**)
 rain with snow ▶ **helōva**
 rainbow ▶ **rangi-kemō**, **kamūn-rostam**, **ōšfayā**, **tāqsawz-** **o-sura**
 raise ▶ **ār**³
 raisin(s) ▶ **šovūš**
 rake ▶ **šankaš**
 ram ▶ **varā-γūč**, **qūč**
 ram leader of the flock ▶ **naxrāz**
 raspberry ▶ **rob**, **xārxešar**
 rather ▶ **bāikom**
 raving ▶ **edyūn**
 raw ▶ **xōm**, **negeda**, **napā'a**, **nepēčivōva**
 raw cotton ▶ **vēš**
 razor ▶ **tīq**
 reach ▶ **berasova**, **rasā-** (**ras-**)

read, learn ▶ **ār**³, **xand-** (**xōn-**)
 ready to stand ▶ **yākam**
 really ▶ **magar**
 really? ▶ **yōra**
 rear ▶ **dombāl**, **pa**
 rebel ▶ **yōyī**
 recognise ▶ **ešnāsā-** (**ešnās-**)
 red ▶ **sūr**¹, **γermez**
 reddish ▶ **zaysūza**
 relatives ▶ **xēšovend**, **xēšqam**
 release ▶ **rā ka-**, **var-dā-** (**d-**), **hēra** (**ka-**)
 remainder of drawn butter ▶ **dūvēj**
 remedy ▶ **čāra**
 removing porridge from the oven ▶ **abārbayrī**
 reproach ▶ **serāješ**, **xōrī**, **pezg**
 reputation ▶ **ābrou**
 reservoir ▶ **ō'anbār**
 resin, excretion of plants ▶ **zay**
 resolving difficulties ▶ **hendetomūn**
 return ▶ **vaylā-** (**vayl-**)
 reveal ▶ **barāvorda ka-** (**kar-**)
 rib ▶ **dānde**¹
 ribbon ▶ **keš**¹, **tēqa**
 rice ▶ **baray**
 rich ▶ **māldār**
 rifle, gun ▶ **tafang**
 right ▶ **ras**
 right now ▶ **hōn**, **darhel**
 ring ▶ **angoštar**, **hālqā**
 rise ▶ **ār**³, **pābeda**, **pāštā-** (**pāšta-**)
 rite of harvesting ▶ **gor**¹
 ritual ablution ▶ **dasnāmāz**
 rivalry ▶ **hamčašī**
 river ▶ **rūy**, **rāxūna**, **orāxūnā**
 riverbed ▶ **vālgū**
 road ▶ **rā**¹
 roar (*noun*) ▶ **γaran**, **qorre**
 roar (*vb.*) ▶ **boyorova**
 rock-candy ▶ **nebāt**
 roll ▶ **betornova**, **betorova**
 roller ▶ **būmyaltōn**, **sayāltūn**, **γāltak**

roof► **bō**, **peštebūn**, **bālābōn**,
dumbō, **molbō**, **pašbūn**
 roof beam► **rāsp**, **hammāl**,
šeuš, **tīr**²
 roof beams► **kīsm**
 roof hole► **rūne**
 room► **kā**²
 room with five doors► **payderī**
 rooster's beard► **alāla**
 root► **bunā**, **rīša**, **kūla**¹
 root of tobacco► **kīnyar**
 rope► **rasan**, **tanāf**, **kapīyāsa**,
vāvanda, **vūndā**, **bunda**, **raja**
 rot► **begandova**
 rotate► **zūyāyan**, **gelā-** (**gel-**),
gennā- (**genn-**), **čarxā'an**
 rough earth► **day**, **gaud-ū-**
goloudī
 rough fabric used in bedding►
jājom
 round► **gerd**², **tūtūle**
 royal falcon► **karkas**
 rub► **bosounova**, **bemōlida**,
mālā'an
 rubbing► **dayā-mōlida**
 rubbish► **ašyāl**, **jāz**¹, **hākrūbe**,
kūt
 rucksack► **kowlevār**, **pašta**
 rude fellow► **garda-kolof**
 rue► **asfand**, **sandal**
 rug► **palās**
 rug for prayer► **jūnemāz**
 ruins► **xarāba**, **āhar**
 rule (*noun*)► **qānō**
 run► **betata**, **tat-** (**tēj-**),
derezā- (**derez-**), **vaš(t-)** (**vuz-**)
 rush► **tāt-** (**tēj-**)
 rust► **yang**
 sable► **samūrā**
 sackcloth, cloth► **jol**, **palās**
 sacrifice oneself► **sar**¹
 sad► **deltay**, **āzādār**,
nādelgrūn
 saddle► **zīn**, **pālō(n)**
 sage► **čēšzūn**
 salary► **mezd**
 saliva► **tof**, **ū'āyn**, **vēg**, **gelīz**,
ōveyyn

salt► **namak**
 salty► **sūr**²
 samovar► **samāvār**
 sand► **rēz**, **šan**, **naxāla**, **māsā**²
 sandy area► **šanjōr**
 Saturday► **šama**²
 saucepan► **dālī**, **dēg**, **γazyūn**
 saucepan cover► **dēgbar**
 savings► **passendāj**
 saw► **ara**, **yassa**, **ūra**
 sawdust► **pu**
 say► **bevāta**, **vā-** (**vāj-**),
hangošt- (**hangār-**)
 scales, balance► **darāyza**, **tarāz**
 scarecrow► **dahūl**
 scarf► **šōl**
 scent► **bū**
 scolding► **dešmūn**, **nanga**
 scorpion► **āyrab**, **kažolom**
 scratch► **bekelāšēnova**,
bekelōšiva, **xārā'an**
 scratch (*noun*)► **xāš**
 scratch (*vb.*)► **xomā-** (**xom-**)
 scream► **avū**
 screamer► **jōrčī**
 scrofula► **xuāzīl**, **γelyelīse**,
honnāγ, **navūlūse**
 scurrilous► **bad-dava**, **bad-**
zeyō, **alayngāla**
 sea► **daryā**
 seal► **mor**¹
 seat► **abar**², **čōnā-** (**čōn-**), **hā-**
 seat of trousers► **nefa-šālvāl**,
miyūna, **būd-e-šālvār**
Sebesten (*bot.*)► **sapestān**
 sediment► **dorda**
 see► **bedīda**, **dī-** (**vun**, **yīn-**)
 seed► **čōšnī**, **deng**, **barz**²,
tom¹, **tom**², **xāx**, **pīša**²
 seeds of calamint► **vālengū**
 self► **ūj**, **xo**, **hūje**
 sell► **borūta**, **horūtt-** (**horūš-**),
rūt- (**rūš-**), **herūš**
 send► **bekīnova**, **rāsnādan**, **vas**
ka- (**ker-**), **kīnāda-** (**kīn-**)
 send out, expel► **bar**²
 separate (*vb.*)► **ār**³, **barvajī**,
vavjiyan, **barvajī**

separate (*adj.*) ▶ **seva**, **yadā**
 separately ▶ **yedāgūna**
 servant ▶ **pēšxedmat**, **naikar**
 sesame ▶ **kanji**
Setaria italica (*bot.*) ▶ **gārs**, **bəl**
 settlement ▶ **ābādī**
 seven ▶ **haf**
 seventy ▶ **hāftād**
 several ▶ **čan**, **čande**
 severe cold ▶ **yaxbandō**
 sew ▶ **āre-bāqāt-** (**bāqov-**),
dāst- (**dārz-**), **va²**, **vadāštan**,
hādašta
 sew together ▶ **yādaštan**
 sewerage ▶ **fāzelōw**
 sewing needle ▶ **darzan**
 shabby ▶ **fezertī**
 shade ▶ **sōya**
 shake (*caus.*) ▶ **bejomōnovo**
 shake, move ▶ **tekna-** (**tekn-**),
betekonova, **hōtūšenova**
 sharp ▶ **tīj²**
 sharp incline ▶ **rōk**
 shave ▶ **beterāšova**, **tarāšā-**
(tarāš-)
 Shaykh ▶ **āšeyx**
 sheath ▶ **pel**
 she-donkey ▶ **māxare**
 sheep ▶ **gasben**
 sheep (three years old) ▶ **ovgač**,
šišak
 sheep dung ▶ **peškal**
 sheep innards ▶ **vīra**, **yūre²**
 sheep stable ▶ **xas**
 sheep with big ears ▶ **dālgūš**
 shelf for keeping food ▶
čārčū(a)
 shelf for plates ▶ **kāsavarda**
 shell ▶ **kavalā**, **kos-molji**
 shepherd ▶ **čoppūn**, **gāčērūn**,
gōwgalōn
 shin bone ▶ **γūzak**
 shine ▶ **ār³**, **bederaxšova**
 shirt ▶ **šuye¹**, **paran**
 shiver (*noun*) ▶ **alarze**, **lāymā**
 shiver (*vb.*) ▶ **belarzova**,
larzā'an

shoe ▶ **pā'aujār**, **čamuš**, **kāfš**,
orosi
 shoe-lace ▶ **ban-kafš**
 shop ▶ **dokko**
 short ▶ **jūj**, **gurzā**
 short tail ▶ **dokola**
 shoulder ▶ **šōna**, **kaft**, **saršūna**,
šūna², **mol**
 shoulder blade ▶ **katta**
 shout (yell, cry) ▶ **šuya ka-**
(kar-), **dād**, **kāla**, **līlī**
 shovel ▶ **kanūča**
 shovel handle ▶ **dāsā**
 show ▶ **nemā'an**
 shrub ▶ **bana**, **bol²**, **veha**
 shutting the door ▶ **hākarda**
 shy ▶ **kamru**
 sick ▶ **nāčāq**, **nāčār**
 sick person's urine ▶ **čūrčūre**
 sick sheep ▶ **nāčēr**
 sickle ▶ **γāle**, **dāsyāla**
 side ▶ **āl**, **vāla**, **var**, **ōla**, **pāhlī**,
dam¹, **sadr**, **nāla¹**, **ovgā**
 side by side ▶ **varyā**
 sieve ▶ **ārdavējā**, **pārjan**, **alhāl**,
γalbāl, **ken**, **bārde**
 sift ▶ **vet-** (**věj-**), **hāvīta**
 siftings ▶ **naxāla**
 silent ▶ **sāken**, **čāšta**, **xōmūš**
 silent wind ▶ **čos**, **vōy⁴**
 silk ▶ **amrīšan**
 silk (purified) ▶ **gēs**
 silver ▶ **nāqra**
 similar ▶ **adā**, **rav**, **mōyūn**,
amūne, **nēza**, **ijūr**
 since ▶ **čon**
 sinew ▶ **solm**
 single ▶ **yagūna**, **vījen**, **langā**
 single child ▶ **yaqūnjā**
 sip, mouthful ▶ **bok**
 sister ▶ **ābjī**, **dādā²**, **xāka**, **fāk**
 sister-in-law ▶ **xāžena**,
dōdōšūy, **xāmīra**
Sisymbrium (*bot.*) ▶ **xākeje**, **šavje**
 sit ▶ **čāšt-** (**čīn-**), **hā-**,
hāčaštan, **āhā(d)** (**āh-**)
 six ▶ **šoš**
 six hundred ▶ **šaysād**

sixteen► šōnze
 sixty► šas¹
 skein► kalāfe
 skilful► ūstā, ossā
 skimmer► bahrā
 skin► pās
 skinny► edbār¹, tagārs²,
 mandemūr, nāsūlī
 skirt► šelīta, dūman
 skirt for sowing► kešūna
 skull► kālā², tuqula
 sky► āsamūn
 slander► čoyolī
 slanting wall► pēšband²
 slap► bēxgūši, rūgūši
 sledge► pēk
 sleep (*noun*)► xō²
 sleep (*vb.*)► xāt- (xās-), hā-,
 hōt- (hos-)
 sleeve► āsa, bandas
 slide► sarserīnou
 slit of dress► čak
 slope► šēv, qalb
 slow► āsā, āsfeja, hamvārya
 slowly► yāvāšja
 slow-witted► hālū
 slush► lā⁴, xara, gel¹
 slyness, guile► moqolī
 small► xord(e), hord, rīz,
 jurja, būjūla, ūrjūk, vejīj, xūd,
 jīj, jīj, kasla, kūčūra, naqaja
 small bell► zangōla
 small bird► hanī
 small boat► makū
 small bowl► qadele
 small bread► nūje
 small cauldron► dīzūle, dolī,
 dēg
 small closet► pasta
 small copper pan► tās
 small fragments of cloth►
 lašga, laka¹
 small glass game ball► xarmure
 small house► kayja
 small marketplace► bāzārča
 small reptile► māqz
 small room► gamīza, naxl
 small scythe► dāsyāla

small shovel► jīmbāl
 small store► pak²
 small street► kūča, pakuča, kō
 small tree► nouča
 small well► čālzou, čāke
 smaller► vejīštar
 smallpox► āval, koja
 smell of decay and humidity►
 pous
 smoke► dū²
 snake► mār
 snare (trap, pitfall)► dām, tala,
 galla
 sneeze (*noun*)► aččow, sabr,
 sneeze (*vb.*)► poza-(poz-),
 aččow
 snivel► ōdumāy, čolm, sok
 snivelling► čolmenā
 snout► lēve, pūja
 snow► fafr
 snow-shovel► vāfr, kat², pārū,
 wāz
 so► nēza
 so that► xālbi
 soap► sabī
 soap boiling► pozva
 sobbing, sob► engerua
 sock► gulua, jorōv
 soft► lams, narmā, da¹
 Sohrab► Zorāb
 solar eclipse► begerate-xoršīd
 sole of shoe► taxtgēva
 some► jarza
 some more► čandībī
 someone► folān
 something► čēy, čīmī
 sometimes► gā-vāxtī
 son, boy► kurra, pīra
 son's wife► janpīre
 son-in-law► zōmā
 sore skin► dāla
 sore-throat► nōdard
 sorrow► šuye²
 sort of cradle► ēštikerī
 sort, kind► jūr
 soul, life► jōn
 soul, spirit► raoun
 sound► susukra

soup ▶ āš, āš-e rešta, če¹, šefde, ōrdīne, šūlī, āvgūšt, sūrvā, javdū, kōči, āšval, ōgora
sour ▶ tār²
sour grapes ▶ γūrā
source ▶ mīrōwja
sour-sweet ▶ mayxōš
sow ▶ bekašta, kaš- (kar-)
spade ▶ bāl, esbar, bahra, kəvar, osbār
span ▶ vejā, vuyodās
span of time ▶ zart
sparrow ▶ marendezi
sparrow-hawk ▶ bāša
speak, talk ▶ dam bedova, eša-ka- (ker-)
speakers of the same language ▶ hamzeyō
spearmint, mint ▶ nanā²
special ▶ darbas
speech ▶ gaf
sperm ▶ āvīra
spherical object ▶ gulla
spicery ▶ ālat
spider ▶ šeytūn, xāgēza
spider's web ▶ karatena
spin ▶ reš- (rēs-)
spinach ▶ asfanāj
spinal cord ▶ solf
spindle ▶ čūrešta, čār³, douk, pīlī, čarxejā
spinner ▶ pelūk
spinous bush ▶ golja
spit ▶ sēx
spittle ▶ tof, ōveyne, ū'āyn, vēg, gelīz
spleen ▶ asparza, čosī, kunalk
split ▶ darz, vēzg, terāk
spoon ▶ čamča, kačā
spot of the eye ▶ sandesalom
spot on the clothes ▶ laka²
spot on the face ▶ pēs, lake-pīs, suzenak
spring ▶ bāhār, vahār
spring (source) ▶ čama
sprinkle ▶ bepāšenova, ār³, hā-, pāšna- (pāšn-)

spruce (*bot.*) ▶ senabbar
square ▶ harangū, maydon
squat ▶ keš³
squint-eyed ▶ kāčīz, qīč², lūč
stable ▶ āγ, sūl, tabīla, ōγōra, āhor, hās, xas
staircase ▶ sārda, nardevūn
stairs ▶ sārda, palakōn, pak¹, orčan, rā¹
stalk ▶ sāya, tana-bunā, sovāl
stand ▶ veštōyan, hovēštova
standing ▶ ēšte, čelay
star ▶ esrū, setāra
starling ▶ γōšoylenjū
state ▶ dāvlāt
stature ▶ yad
stay ▶ bemanda, mand- (mon-)
steal ▶ dozdā- (doz-), γōšoylenjū
steelyard ▶ γapūn
step ▶ gōm
stepchild ▶ nazād
stepfather ▶ amū¹, šūmame
stepmother ▶ janbābā
stern ▶ bolvəndā
stick (*noun*) ▶ asā
stick (*vb. intrans.*) ▶ bečavsova
stick (*trans.*) ▶ bečavsēnova, āre-čawsā- (čaws-)
stick for carpet washing ▶ nīmšūr
stick for milk measuring ▶ terāz
sting ▶ dargašta, nīš
stink ▶ gana
stinking water ▶ gandōu
stitch ▶ kok², kolī
stitch together ▶ yādaštan
stomach ▶ del², međa
stone ▶ san, kamar¹
stone board ▶ sāle
stone mortar ▶ sēr kū, yanja, yernā-sangī
stone of a fruit ▶ tanda
stone wall ▶ gadār
stool ▶ korsī, čār-pōva
stored wheat ▶ dējā
storm ▶ tīfūn, vāye-tūfān

stove► **baxarī**
 stove for baking bread► **tāxna**
 straight► **ras, īsera**
 straw► **kā³**
 street► **xeyābō**
 strength► **hena¹, bunja¹, zūr**
 strike► **ār³, bāqāt-(bāqōv-),**
bas- (band-)², ves-(vēs-), xos-
(xos-), hemard- (hmar-), jīd-
(jīn-), kōsta-(kōd-)
 string► **dāmbevātī**
 strong► **šaḡšaḡ**
 stubborn► **tāl-xonča**
 student► **šāger**
 stump of a tree► **gerda, kunda,**
konda¹
 stupid► **čel², xeng, hālū, bohl**
 sty► **sandesalom**
 subordinate► **šiv**
 such► **nēza**
 suck► **bemota, mot(a)-(mok-)**
 suddenly► **vēxay, īhō(w)**
 suffer► **ranjā'an**
 suffix ► **-žār► -jār**
 sugar► **γand**
 sugar breaker► **tēša**
 sugar-bowl► **γanddūn**
 suitcase► **čamadūn, yaxtūn**
 Summer► **tābessōn**
 summer house► **tāxūna**
 sun► **āftāv, xoršīd**
 Sunday► **yakšama**
 sunflower► **golmaftōu**
 sunrise► **tēγ-ōftōv**
 sunset► **dēγargove, sarešūm,**
γorāb, daršēda
 suppose► **gemūn ka-(ker-)**
 surreptitious► **šiv**
 surreptitious look► **sar¹**
 suspicious► **bad-gemō**
 swallow (bird) ► **γūrγūrje,**
paraske
 sweat, perspiration► **aray**
 sweep► **hōrūta, rot- (rōf-)**
 sweepings► **hāyrōva**
 sweetmeat► **halvā, tarak**
 swelling of testicles► **vāy**
 swimming► **šenōv**

swindler► **kulā**
 swing, twist► **tōv**
 switch► **gārōm, qārāz**
 sword► **šamšēr**
 sympathy► **kamīz**
 syrup of grapes► **dūšō**
 table► **mīz**
 tablecloth► **sofra, sobra**
 tablet► **hab**
 tail► **dom**
 take► **āre-grata- (gēr-), grata-**
(gēr-), hātake
 away► **bārd- (bar-), bebarda**
 take out► **abar²**
 taking of porridge from the
 oven► **abārbayrī**
 talisman► **koje, xarmure**
 talisman against the evil eye►
kos-gorba
 talkative► **ārvāj, samej, čosmēj**
 tamarisk► **gaz²**
 tambourine► **dab**
 tarantula► **bol¹, xāgeza, lotel**
 taste► **češnā'an, bečašta,**
češā'an, čāšt- (čāš-)
 tea► **čāy²**
 tea remainder► **tola**
 tea soucer► **nālbakī**
 teapot► **ketrī**
 tear► **beviyarda, fesess-**
(fesenj-), hevardan, viyard-
(viyar-), yā-vašernā'an,
beviyaruva
 tearing to pieces► **jer**
 tears► **areye**
 Tehran► **Terō**
 tell lies► **bevesta**
 ten► **dah**
 tent► **xēmā, čādāre, tejūr**
 tenth► **dehma**
 tenth day of Muharram► **ašūr,**
tīy
 tepid water► **melūl**
 terrestrial insect► **mārsomma**
 testicle► **tom², xōya**
 that (*demonstr. pronoun*) ► **ūn,**
ūnā, yōn, nā², nān, nō², nōnā
 that (*conjunction*) ► **ke, nāke**

that day► **nārūj**
 that girl► **nōndoče**
 that much► **nāndegar**
 that much► **nahma**
 that one► **nā-bī**
 that way► **nājūr¹**
 the highest place► **koduya**
 the way that► **nīzani**
 theft► **dozdī**
 themselves► **xayšī**
 then► **ūmahal, nōmvaxt, egar, pas**
 there► **ūniya, vā³, yōnaga, nīgde, nījeje**
 there is► **ha²**
 there is no► **naha**
 these► **nēm**
 they► **hamuš, nāhā, niyā, nūe, ašōn, ide, nēm, ōnā**
 thick bread► **nūn-gobūdayā**
 thief► **doz(d)**
 thigh► **rūn, kašal, kunal, ōla-kun**
 thin► **nāzok**
 thin metallic sheet► **kā¹**
 thin skin on the meat► **pūstāla**
 thin wood stick► **čīla**
 thing► **če²**
 think► **fekr ka- (ker-), mūnoya- (mūn-)**
 third► **semma**
 thirsty► **taina**
 thirty► **sī**
 thirty one► **yek-sī**
 this► **eyno, nē, nī, nēna, nēn, nōn, hamīn**
 this much► **nēndaqar**
 this night► **amšou**
 this small amount► **nēndaqarjele**
 this time► **ēmbar, ēmqarta**
 this way► **nōjūrī, nējūr**
 this year► **ēisāl**
 thorn► **soko, tē, taška, xār²**
 thorny place► **xārassō**
 thorny plant► **āloul, ašk², āhangay, zarrīn-gayāh, ōljum, kerefo**

thought► **xāza, mūn**
 thousand► **hazār**
 thread► **nāy, odū**
 three► **sa**
 three days ago► **paspare**
 three hundred► **sēsad**
 three nights ago► **pasparēšou**
 three years old goat► **qaher**
 three years old sheep► **šīšak, ovgač**
 thresh► **henjāyan**
 thresher► **kūmva, čō¹, xarmoukū**
 threshing► **ganamnūmšūy**
 threshing-floor► **āxūngāh, yovīngāh, xarme-yowe**
 threshold► **āsūna, dambargāh, galbar, ōsōna-bar**
 throat► **haly, xer, gal¹, nā¹**
 throw► **beparnova, pamā-(pam-), ār³**
 throw out, cast► **bar², abar², ārē-vain- (van-), bāqāt- (bāqōv-), buxussen, van- (van-), ves- (vēs-), xos- (xos-)**
 thumb► **šas², kalīč(a)**
 thunder► **qorre**
 thunderbolt► **gorombeš, yorombeš, bāry**
 Thursday► **paysama**
 tick (mite)► **kerenda**
 tickling► **gilgīlī, qalqalīče**
 tidy► **kīnūy**
 tiger► **babr**
 tight► **tay, sef**
 tight trousers► **mūsūre**
 till► **tā¹, yō²**
 till now► **baha, bat**
 time► **zamān, zart, vax**
 time (*numeral*)► **īpasa, karat, pasā, rā³, vōy¹**
 time interval► **zart**
 tin-plate► **tāl**
 tinsmith► **mesgra**
 tired► **halāk**
 to be caught► **gīr²**
 to me► **ma**

to the left/right► **ōla**
 to, towards► **ba¹, be¹, da¹, de²**
 tobacco► **tambikū, tūtun**
 today► **ārū**
 together► **verā², baja, bayā, varā**
 toilet► **āvṣūna², holā, kaurōu, xalālā, vōdestī**
 tomato► **goujū**
 tomorrow► **hayā**
 tomorrow night► **rāšav, hayāšou, būndešeyv**
 tongs► **ambor**
 tongue► **azmūn**
 too► **nēham**
 tools► **owzār**
 tooth► **dandō, jolovī**
 tooth of beast► **kal³**
 top of the mountain► **kāllā¹, qalla**
 topknot► **velāha**
 torment► **edbōrī, raddī, kota-(kūj-), tājā-(taj-)**
 tormenting► **zabīn**
 torn► **dernāya**
 torture► **ranj-o-bārīt**
 touching► **vešgīnī**
 tower► **borč**
 town► **šar**
 township► **šarassō**
 trader► **gerūnjūn**
 traffic► **ūmed-o-šod**
 trampled, trodden► **lāya, pāmāl**
 trap, snare► **tala, galla**
 tray for samovar► **pāšūr**
 treasure► **ganj**
 tree► **banā, dār², derax**
 tree (sort of)► **murđ, samarqan, van**
 tree plague► **šefta**
 tremble, chill, shiver► **čandeš, alarze**
 trembling of the body► **lāymā**
 tress, plait► **velāha**
 tribe► **ašdād, ūbā**
 trifle► **litār**
 trough► **sīlkeje, sīlča**

trousers► **šalvōla, pes**
 trousers' belt► **dūma-tammūn**
 trousers' leg► **pača-tammūn**
 trowel► **māla**
 true► **dača, doros**
 trunk of a tree► **kuna**
 trunk, body► **tana**
 Tuesday► **sašammay**
 tulip► **lāla**
 turban► **mandīl**
 turkey► **bōqolomō**
 turmeric► **ālat, zarčūva**
 turn (*vb. trans.*)► **begelnova**
 turn (*intrans.*)► **begelova**
 turn of the road► **pēč**
 turning sour of the stomach► **toršamka**
 turning the plate► **bolnova**
 turnip► **šālyam**
 turtle► **kāšova, lākpašte, low-pešta**
 twaddle► **laouda, valāde, baft, ličār**
 tweezers► **manyāš**
 twelve► **dāvāzze**
 twenty► **vīs**
 twenty one► **yek-bīst**
 twice► **do-passā**
 twilight► **wargamēš, tōrīk-rūšan**
 twins► **doyalī**
 twist► **pēč, tav**
 twist (*vb.*)► **dar²**
 twisting path► **rāčā, kurerā**
 two► **do**
 two hundred► **dovēs**
 two years ago► **perāre**
 two years old female goat► **kūlār**
 two years old goat► **čāppeš**
 two years old male goat► **dobor, toqolī**
 typhoid fever► **haspaq**
 udder► **gōn**
 ugly► **bāz, olla, bazlū, āgīm**
 uncle (maternal)► **dayī, xalū**
 uncle (paternal)► **āma, āmū²**
 uncle's wife► **jandōī, jenemū**

unconscious► **alpar**, **vêheš**
 uncultivated land► **kalā**
 under► **šēv**, **ta²**, **gīrōve**, **hēr**,
jēr, **pā²**
 underground pass► **qonāl**
 understand► **fahmā**-(**fahm**-)
 underwater► **hērāvī**
 underwear► **zērpūš**,
hērpērūnī, **jīrpīrūnī**, **zīrjūme**
 Underworld► **dūjax**,
jahandam
 unduly► **bēxod**
 undutiful son► **bābot**
 unit of length► **farsang**
 unit of weight► **sangešā**, **tīres**
 unkind► **nāmeħrebō**
 unlucky► **baxtekūrja**
 unripe► **nagad**, **nāras**
 unripe fruit► **tande**, **nagad**,
nāras
 unripe parts of the apple► **tīj¹**
 unwillingness► **vēmeylī**
 upper part of a shoe►
dumagēva
 upper storey► **bālākiya**,
bālāxōna, **māl-xuana**
 uproar► **hangāma**, **hayāhū**
 upturned► **varepe**
 upwards► **ār³**, **bālā**, **gal³**, **pal⁴**
 urinary bladder► **dordūn**,
čordūn
 urinate► **šāšīd**-(**šāš**-)
 urine► **čor**, **šāš**, **xālīje**, **jīč**,
jūjū, **jarāb**
 urine (itching)► **čorsūja**
 uterus► **vačadūn**, **zāyadū**
 uvula► **azmūn-kasle**, **say**,
gālgala, **kola**, **louza**, **qālqala**,
zebūna
 vagrant► **sargardō**
 valerian► **alaf-oškar**
 valley► **bāyere**, **darra**, **lā¹**
 vanity, futility► **goh¹**
 vapour► **horm**
 vast► **šīd**, **pahen**
 vault► **sardōu**, **hērzamīn**,
jīrzamīnī
 vegetable chopper► **henjanā**

vegetables► **sawzī**
 veil► **jola**
 vein► **rag¹**
 velvet► **māxmal**
 veranda► **peškam**
 verbal prefix► **va²**, **hā**-
 vertebral column► **solm**
 vessel for drawn butter► **dabba**
 vice versa► **sartākūn**, **varepe**
 village► **dah**
 vine► **sanjara**, **mā²**
 vine burgeon► **bār-yede**, **rūme**
 vinegar► **sotta¹**, **tār¹**
 vineyard► **moassōn**
 violet (*noun*)► **banafša**
 violet (*adj.*)► **lāhārā**
 virgin► **det**
 visit► **pādāyniva**, **sar¹**
 voice► **bāj**, **bāz**, **bon**, **būj**,
sadā, **vāj**
 vomit► **qesūn**
 vomiting► **qesūn**, **qosso**
 vulture► **alō**
 vulva► **kos**
 waist► **kamar²**, **pāšt**, **sebande-**
kamar
 waistcoat► **soxāba**, **jeleḡa**,
jīrēxta
 wait► **derāz vaka**
 walk► **zūyāyan**, **gardeš**,
jailūn, **rā¹**, **jovā'an**
 wall► **čīma**, **dūwal**, **kāl¹**, **pey¹**
 wall around the roof► **bašīl**
 walnut► **gerdekūn**
 want► **delgā**, **gat**-(**gā**-/**gō**-)
 war► **jang**
 warehouse► **ambār**
 warm► **dāy¹**, **valārm**, **garm**
 warm wind► **demāy**, **dema**
 wart► **γīr**, **gevēje**, **kol²**
 wash► **bešošta**, **šoš**-(**šūr**-)
 wash-tub► **sūnō**, **lagan¹**, **tāšta**
 wasp► **dānde²**, **zambar**, **vāž**
 watch (*vb.*)► **ru ka**-(**kar**-)
 watchman► **darbō**, **pāsbō**
 watchman guarding the crops►
daštīvōna
 water► **āv**

water (dirty) ▶ **lā⁴**
 water barrier ▶ **var⁴**
 water bucket ▶ **dalm, sälla**
 water container for poultry ▶
kasamali, lagan², kōsa
 water-cress ▶ **qodome**
 water distributor ▶ **mīrāw**
 water hole ▶ **gom¹**
 water remainder ▶ **pasāu**
 water wheel ▶ **čār^x**
 waterfall ▶ **šor-šor, ōvrēja**
 watering trough ▶ **now**
 watermelon ▶ **anduna**
 waterpipe ▶ **rāhōu**
 we ▶ **ama, īma**
 weak ▶ **hav, lās², nātevō, šol**
 weak child ▶ **jōra**
 wealth ▶ **če⁴, manāl**
 wear, put on ▶ **bepūšova, va²,
 pēš (pūš)**
 weather ▶ **hāva**
 weave ▶ **rāstan, vat-(vand-),
 beteda**
 weaver ▶ **bavah**
 weaving ▶ **abarhākatan**
 wedding ▶ **ārūsī**
 wedding gown ▶ **xūnčūin**
 wedge ▶ **gōva**
 Wednesday ▶ **čāršama**
 weeding ▶ **vežin, ničīn**
 week ▶ **hafta**
 weep ▶ **beraft-(b(e)ram-)**
 weeping, crying ▶ **šuyē², zār^{zār},**
abrome, berammā, beromba
 weigh ▶ **ār³**
 weighing ▶ **varāvard**
 well (*noun*) ▶ **čāla², čā**
 Well done! ▶ **šabā**
 wet ▶ **tar, nōkūr**
 wether (a castrated male sheep)
 ▶ **kalkan**
 what ▶ **če³**
 wheat ▶ **ganam**
 wheat grinder ▶ **ōslīyō, čūrn**
 wheat plague ▶ **šefta, kūla²,
 ālāsā**
 wheel ▶ **čār²**
 wheel for making cream ▶ **čara**

whelp ▶ **kelūse, kolāsa-espā,
 sagtūra, tula, večela, kotēra**
 when ▶ **kahe**
 where ▶ **kā²**
 whey ▶ **lir**
 which ▶ **kodom**
 whirligig ▶ **ārje**
 whirlpool ▶ **gerdōu**
 whirlwind ▶ **gerdvād, velvelū,
 gardālū**
 whistle ▶ **mūsaqāl**
 white ▶ **asbey, zaysefid**
 white beard ▶ **rīšespey**
 white earth ▶ **lāe**
 white poplar ▶ **tīr¹, dālesbīd**
 white-eared goat ▶ **xatte**
 who ▶ **ēta, kahe, ke**
 who knows? ▶ **ēša-kō**
 whoever ▶ **hār¹**
 whole, full, complete ▶ **tamām,
 pāk²**
 whooping cough ▶ **galadū**
 why ▶ **čorā, ōyō**
 wick ▶ **sīrif, pīlta, lanja**
 wide, broad ▶ **ferā, šīd, pahen**
 widow ▶ **bīva, vīga, jenbīva,
 žanewēye**
 widower ▶ **merdebīva**
 wife ▶ **jan**
 wife's mother ▶ **xasorū,
 mōyazan**
 wild boar ▶ **gākūyī**
 wild plant ▶ **asfarza,
 ostāyoddūs**
 wild plant used as fuel ▶
gūšexara
 wild sedative plant ▶ **alaf-oškar**
 willow ▶ **vēd, šeuš**
 wind ▶ **vād**
 wind (wrap) ▶ **bepīčonova,
 pēčā-(pēč-)**
 window ▶ **berna, darīja,
 panjara**
 window (small) ▶ **bar-bačča,
 barīnja, šavqa**
 windpipe ▶ **nā¹**
 windy ▶ **vōdī**
 wine ▶ **šerōw**

wink► **čāšmak**
 winnow► **bābujār, ābāddī, āxāren**
 winnowing spade► **vōyadanda, yayšen, rūšan**
 winter► **zamessō**
 wise man► **čēšzūn**
 with► **ba², xay²**
 with big stomach► **xardīza**
 with dirty nose► **čolmenā**
 with red tail► **domsure**
 withered► **čelezgā'a**
 without► **bī², vē**
 without eyelash► **vīmeža**
 witty► **bared, šūx**
 wolf► **varg**
 woman► **jan**
 woman (pejorative)► **zanje, zang**
 woman's coat► **jīlak**
 womb► **vačadūn, zāyadū**
 women's room► **rū³**
 wood► **vēšā**
 wood (timber)► **čū, kunda**
 wooden► **čū**
 wooden basket► **vīja**
 wooden box for yogurt► **gārmašq**
 wooden device► **dalangāl**
 wooden instrument for winnowing► **rūšan**
 wooden lock for a horse or a camel► **ēxēya**
 wooden lock for animals► **bexovl**
 wooden mortar► **yernā-čūī**
 wooden rim► **kalāke**
 wooden shoe► **som**
 wooden spoon► **čamča**
 wooden stick► **gezerū, bārpeša, čila**
 wooden trough► **lāvuka**
 wooden trough for animals► **now**
 wooden vessel for fruits► **lavl**
 woodpecker► **dallakū, dordorā, hole-forforā, velūna**
 wool► **paym, paš-verē, kolk**
 wool trimming scissors► **āvrīu, dokārt, nāxončīna**
 work► **kār**
 worker► **fala**
 worker's occupation► **falagī**

worm► **karm, lomja**
 worn-out► **fezertī**
 worse► **vatar**
 wound► **zaxm**
 wrapper for bedclothes► **čāččo, šemād**
 wrinkle► **yar, čīn-dum, čolūz**
 wrinkles of hand► **čelezg**
 wrist► **moč**
 wrist belt► **pātōve**
 write► **va², neve/ušt-(nevēs-)**
 written► **nevušta**
 wrong► **ālišī**
 yarrow (*bot.*)► **būmōdarān**
 yawning► **aynuvā, lounaya, daounā'a**
 year► **sāl¹**
 yell► **varan**
 yellow► **zard, zay³**
 yes► **are**
 yesterday► **ezze**
 yet► **hamū, hatebī**
 yogurt► **mās¹, qāteq**
 yogurt with water► **dū¹**
 yoke► **yō¹, jō**
 yoke belt► **owjen**
 yoke stick► **vāgza**
 you (*sg.*)► **ta¹**
 you (*pl.*)► **šama¹**
 young► **rūja¹, jāhal, jevūn**
 young tree► **tūla, nehāl, nouča**
 younger brother► **dada**
 younger brother-in-law► **borāyeši**
 younger sister► **dādā²**
 younger son► **purja**
 yourself (*sg.*)► **xot**
 yourself (*pl.*)► **xōdūn**

THEMATIC INDEX

2. Thematic Groups

2.1 APPELLATIVA

- 2.1.1 Physical World and Natural Phenomena
- 2.1.2 Human Body, Bodily Functions, Conditions, and Artefacts
- 2.1.3 Social and Kinship Terms
- 2.1.4 Wild Animals, Birds, Insects, Reptiles, etc.
- 2.1.5 Domestic Animals and their Artefacts
- 2.1.6 Agricultural Terms
- 2.1.7 Animal Husbandry
- 2.1.8 Dwelling, Settlement, House and Furniture
- 2.1.9 Food, Cooking, and Utensils
- 2.1.10 Technical Terms
- 2.1.11 Temporal and Spatial Notions
- 2.1.12 Commerce and Trade
- 2.1.13 Cult, Magic, Rites, and the Supernatural
- 2.1.14 Abstract Notions, Vocal Utterance, and Sense Perception
- 2.1.15 Plant Names
- 2.1.16 Clothing
- 2.1.17 Quantity and Number
- 2.1.18 Occupations, Crafts, with some Implements and Materials
- 2.1.19 Varia

2.2 VERBS

2.3 ADVERBS

2.4 ADJECTIVES

2.5 PRONOUNS, CONJUNCTIONS, EXCLAMATIONS, etc.

2.6 PLACE-NAMES

2.1. APPELLATIVA

2.1.1. Physical World and Natural Phenomena

area with warm climate	gārmsīr
arsenic	zanīy
ashes	xal ¹
boiling water	ōwjūš
breeze	šamāl
brook	jū ¹
cave	eškaff, yōr, hōla
cavity	čōla, gārdāl
cleft	darz, vēzg, terāk
cloud	aur
cloud-burst	gūrras

cobblestone
cold weather
constellation
cool wind
crack
dark part of the mountain
dawn
declivity
desert
dew
drizzling
dust
earth
earthquake
field
fire
flame
fog
foothill
gold
ford
forest
gypsum
hail

hill
hill of stone
hole
ice melting
ice dew
iron
lagoon
lightning

lump of earth, clod
lunar eclipse
marsh
meadow
Milky Way
moon
moonlight
morning star
mother of pearl
mound
mountain
mountain cleft
mountain pass
mountain relief
mountainous place
mud
narrow gorge
narrow pass
night
passage
pearl
Pleiades
pluck
pond

rēz, rēg, qalmesang
beča, sarmā
parm, kaškašōn
šamāl
darz, vēzg, terāk
nesāyeda
wargamēš, hangūr, sefidā
sarejērī, qalb
biyābō
čūzil, šonam, ziz
pūr-pūr
gārd, dūlāx
āk, zamīn
zelzala
daš¹, mazraza
adāš, alāv, gor³
alāv, gor³
mah², mēž, mēžōn
bāšna
telā, zar
geryā, gerivā
vēšā, jangal
gerāc
čūzil, sengak, tagārs¹, zormakka,
gelgelaka
kopā, mähūr, pala
sangliča
xōna, hōl, olok
hābeda
čūzil
āhen
pulūna
bāry, feray, yorombeš, gorombeš,
gūrras
kalū
begerate-mā
mandōw
barm, čōla, narjāriya
parm
ašma
maftouī
gazōšāyīn
kavalā, kos-molji
kūra²
kū
dārzā-kū
gardana
domayā, sāxdūn, kemar
kovassō
xara
hanjan
tanga, qanāt
šav, ševdere
kojar
mirī, dōr, gohar
parm
ār³, bečīda, čī- (čīn-), dar²
āstar, sār, tārka, estal, sāla, össār

pool
 rain
 rain with snow
 rainbow

 river
 riverbed
 road
 salt
 sand
 sandy area
 sea
 severe cold
 shade
 sharp incline
 shell
 silver
 sky
 slope
 slush
 small well
 smoke
 snow
 solar eclipse
 spring (source)
 star
 stinking water
 storm
 sun
 sunrise
 sunset
 tepid water
 thorny place
 thunder
 thunderbolt
 top of the mountain
 tree
 turn of the road
 twilight
 twisting path
 underground pass
 valley
 vapour
 warm wind
 water
 water (dirty)
 water remainder
 waterfall
 waterhole
 weather
 well (*noun*)
 whirlpool
 whirlwind
 white earth
 wind
 wood

āstar, sār, tārka, össār, pulūna
 bārūn, vārō, vašan
 helōva
 rangī-kemō, kamūn-rostam, öšfayā,
 tāq-sawz-o-sura
 rūy, rāxūna, orāxūnā
 vālgū
 rā¹
 namak
 rēz, šan, naxāla, māsā²
 šanjōr
 daryā
 yaxbandō
 sōya
 rōk
 kavalā, kos-molji
 nāqra
 āsamūn
 šēv, qalb
 lā⁴, xara, gel¹
 čālzou, čāke
 dū²
 fafr, zīz
 begerate-xōršīd
 čama
 esrū, setāra
 gandōu
 tūfūn, vāye-tūfān
 āftāv, xoršīd
 tēy-ōftōv
 dēyargove, sarešūm, yorāb, daršeda
 melūl
 xārassō
 qorre
 gorombeš, yorombeš, bāry
 kāllā¹, qalla
 bana, dār², derax
 pēč
 wargamēš, tōrīk-rūšan
 rāčā, kūrērā
 qonāl
 bāyere, darra, lā¹
 hōrm
 demāy, dema
 āv
 lā⁴
 pasāu
 šor-šor, övrēja
 gom¹
 hāva
 čāla², čā
 gerdōu
 gerdvād, velvelū, gardālū
 lāc
 vād
 vēšā

2.1.2 Human Body, Bodily Functions, Conditions, and Artefacts

abortion	tevā
abscess	dombal, sūzak
abscess on the neck	sūja
acidosis	varsūja
Adam's apple	xarxare, γoryoriča, nōylesī
ankle	γūzak, kaškak
anus	dare-kīn, kūn, dōkūna, kūnberena
apoplexy	fojja
appearance	rīxd
arm	bāfi
armpit	bāyāla, gala ² , hērbayal, keft
auricle	balīle, elāla, telāše-gūš, lāle-gūš, pelāla
back of the head	pasar, paysar
back, back part	mol, ōla, ovgā, paš ² , pēš ²
baldness	gar
beard	rīš
belch, eructation	wāt-noxoš, ār ¹
belly	ašgam, del ² , tel, zamba,
big stone	saygorda
birthmark	xōl
blister	dāval, tāval, γīr
blood	xō ¹
body	bada
bone	astaxūn, neydast, piša ¹
bosom	gala ²
brain	mayz, mox
breast	čeje, jeje, keš ² , pestūn, mama,
	ārpeštūn, sīna
breath	fūt, hanās, helādema
burn	basūtfa
buttocks	dōkūna, kapal, kunal
callosity of the toes	daqū
cartilage	kūnranj
cavity behind the ear	ērbāqā
cheek	bōγ, lāp
chill	sodda
chin	ālkana, bōγ, čōna, šokō, zalaqdūn,
	ēlazena
claw	bunja ² , čang, dāyya, panja
constipation	yovs
convulsion, spasm	mūrčakata
corpse	marda, lāš
coryza	zekām
cough	solfa, galadū, koke
diarrhea	dīndel, rēγ
dirt of the eyes	pelm, γay
dyspnoea	agīra, tangenafas, nafasgīra
ear	gūš
ear-wax	jerme-gūš
epilepsy	yašaša, anyeriša
esophagus	surū
excrement	ān ³ , gū ¹
exhalation	helādema
eye	čaim
eyeball	turke-čaš
eyebrow	avri

eyelash	mejja
eyelid	palk
face	bōγ, dīm ¹ , ru, sīrat, āgīm
faeces	ān ³ , gū ¹
fart	wōy, gūz, nōy
febrile labial herpes	teuxāl
female genital organ	kos
fever	to ³ , tav, tenlarz
finger	angōš, kalīč(a)
finger-nail	nāxan
fist	dasta, moš
flatulence	dam ² , γor
fontanelle	melāj
foot	pā ¹
foot pain	šit ²
footprint	yāpā
footstep	gōm
forearm	ārenj, avrūya, kūnbāfi, γūza, moč
forefinger	angōšta, šepoškoš
forehead	šayīya, pīsedūme
foreleg	garde-pā, nay ⁴
furuncle	qelqele
gland	došva
green eyes	zāqūl
gum of the teeth	verg ¹ , lahsa, mārī
guts	rūa, lūlālā, vira, yūre ¹
haemorrhoids	babāsīl, mavāsīl, pīzī
hair	mī ¹ , čatr, zolf, gēsa, īmī
hair of the privy parts	mīzohār, pāšm
hair on the body	mībune
hand	das
head	sar ¹ , kala ² , qalla
headache	kala ²
heart	dal, yālb
heel	hērpā, kūne-pāšnepā, pājina
hemicarney	šaḡīqa, gīžga, kalīj
hiccup	saksaka, zekzek, hayeje, lārz, ōγrevā,
	eskena
hip	rūn, kašāl, kūnal, ōla-kun
huge man	degena
human being	ādem, ādemēzāt, ensū(n)
human excrement	gū ¹ , ān ³
individual	nafar, tan, kas, axe
innards	rūa, lūlālā, vira, yūre ¹
itch	aklūšye, sawdā, kelāš
jaw	alvāra, fak
jump	poštak
kick	lāya, lapāča
kidney	vāk, γolva
kind of illness	sarbas, ašīna
kiss	vōz, māč, mūs
knee	jānū, kāšk
larynx	xer
laughter	xova
leprosy	pēs, xora
lip	lab, pot
little finger	angōšpēla, čelik, kalīč(a), māmāčelik,
	qalīč

liver
 loins
 long beard
 lower lip
 lung
 malaria
 male genital organ
 man
 massage
 measles
 menstruation
 middle finger
 miscarriage
 molar tooth
 moustache
 mouth
 mucus of the nose
 muscle
 nail
 nape of the neck
 nature
 nausea
 navel, umbilicus
 neck
 nipple, teat
 nose
 palate
 palm
 paludal fever
 paralysis
 pelvis
 penis
 phalanx
 phlegm
 phlegm sickness
 pinch
 placenta
 pregnant
 pubis
 punch
 pupil of the eye
 pussy blister on the neck
 rabidness
 rib
 saliva
 scratch (*noun*)
 scrofula
 shin bone
 shiver
 shoulder
 sick person's urine
 silent wind
 sinew
 skin
 skull
 sleep
 smallpox
 sneeze

siōu, jegar, rūa, yūre¹, lūlalā
 solm
 dabriša
 ločāla
 rīy², šoš
 tevnauba
 kor
 mard
 mošt-o-māl
 sūrije
 rag², sar-šūr
 angōšta-gōrde, kūreqor-ōxōne
 tevā
 ālk, dandō
 sabēl
 āyn, dahān
 čōlm, sok, ōdumāy
 māhiča
 nāxon
 mol, pašgorm
 mān
 bay
 sūsulū, nāf
 garda¹, gel², mol
 čeje, mama
 vīnī, demāy
 say
 lap
 tevnauba
 koj
 kaškak
 kor
 gīr¹, ban-angōš, moza-angoš
 xelt
 āxetof
 vekena
 homzāy
 ābes, āvīra, teldār
 mīzohār
 zoloymī
 būbūjō
 xuāzīl
 hār²
 dānde¹
 → spittle
 xāš
 xuāzīl, yelyelīse, honnāy, nayūlūse
 yūzak
 alarze, lāymā
 šōna, kaft, saršūna, šūna², mol
 čūrčūre
 čos, vōy⁴
 solm
 pās
 kāllā², tuqula
 xō²
 āval, koja
 aččow, sabr,

snivel	ōdumāγ, čolm, sok
snivelling	čölmenā
snout	lēve, pūja
sore skin	dāla
sore-throat	nōdard
sperm	āvīra
spinal cord	solf
spittle	tof, ōveyṇ, ū'āyn, vēg, geliz
spleen	asparza, čosī, kunalk
spot of the eye	sandesalom
spot on the face	suzenak, pēs, lake-pīs
squat	keš ³
stature	yad
step	gōm
stomach	deḷ ² , meda
stone	san, kamar ¹
sty	sandesalom
sweat, perspiration	aray
swelling of testicles	vāy, γor
tears	areye
testicle	tom ² , xōya
thigh	kašal, ōla-kun, rūn, kunal
throat	halγ, xer, gal ¹ , nā ¹
thumb	šas ² , kalič(a)
tongue	azmūn
tooth	dandō, jolovī
topknot	velāha
tremble, chill, shiver	alarze, čandeš
trembling of the body	lāymā
trellis, plait	velāha
trunk, body	tana
turning sour of the stomach	toršamka
typhoid fever	haspaq
urinary bladder	dordūn, čordūn
urine	čōr, šās, xālīje, jīč, jūjū, jarāb
urine (itching)	čōrsūja
uterus	vačadūn, zāyadū
uvula	azmūn-kasle, say, gālgala, kola, louza, qālqala, zebūna
vein	rag ¹
vertebral column	solm
voice	bāz, būj, bōn, bāj, vāj
vomiting	qesūn, qosso
vulva	kos
waist	kamar ² , pāšt, sebande-kamar
wart	γīr, elīgūjēlī, gevēje, kol ²
weeping	šūye ² , zārzār
whooping cough	galadū
windpipe	nā ¹
wink	čašmak
womb	vačadūn, zāyadū
wound	zaxm
wrinkle	γar, čīn-dūm, čolūz
wrinkles of hand	čelezg
wrist	moč
yawning	aynuvā, lounaya, daounā'a

2.1.3 Social and Kinship Terms

accomplice	hamdas
assembly	zati
aunt	xōla
aunt (paternal)	ame, ōma
beggar	gedā, masīn
bridegroom	tāza, zōmā
brother	āyā, barā, dada, orge
brother of son-in-law	mīra ²
brother's wife	jandadē
brother-in-law	berāžena, dayejen, hāl-ovlat, amū, berašūya, dadešū, barātjena, šidāya, bājonōy, hambāčč
child	vača, žūray, mača, rūja ¹
clan	ūbā, ašdād
close friend	xūnaxō
companion	verā, hāmrā
concubine	xava, havō
cousin	bībīāla, det
daughter	det
daughter-in-law, bride	ārūs, yanpūr, markerō
disciple	šāger, xaza
dowry	māhr
elder brother	dada, gāgā, āyā, orge
elder daughter	det
elder sister	ābjī, dādā ²
elder son	purja
enemy	desman
family	xōnavāda
father	bābā ¹ , bō, būgā, pe
father's wife	janbābā, jenbūgā
father-in-law (husband's father)	bōbešū, bāysūra, bōhešū, piyašūy
father-in-law (wife's father)	bābāje, bāysūra, mōy-pīre, pežena, piyazan
fiancee	marš
fiance	nōmzad
foster-child	toxčem
fourth generation	navandūl
friend	dūs, yār
frivolous girl	dōče, yehāhābede
games	alak, lākočū, vāji, kāda, tūlavāzī, tābūs-gā, pouč, sarbarvoze, kačālahey, pišbābā
game with stones	lāb-par
girl	det
good boy	purja
grandchild	nabīra, nawīra, nava
grandfather	bābā ²
grandmother	dādā ¹ , mājān, nāna
great-grandson	navandūl
group	börō, lūdar
guarantor	zāma
guest	mehmō
headman of a village	kadxodā
hooligan	lāt(a)
housemaid	kolfat, pešxedmat
housewife	kaynūq

husband	bəa, šow ¹ , mard, mēra, mēr
husband of wife's sister	hambāčč
husband's brother's wife	yāde, jōrī
husband's mother	zanāmū, mōyašū, mamxesrī
king	šā ¹
labourer	fala, mert
lad	jāhal
latest child	mače-āxarna, tābtoyālī
litigation	morāfia
little boy	purja
little girl	dōče, det
maiden	dōtvāla
maidservant	kolfat
mother	dādā ¹ , duwā, mā ⁴
mother-in-law	mamxesrī
name	esm, nām, nūm
neighbour	hamsoa
nice-looking girl	dōče
niece	det
old mother	mōy-pīre
old woman	pīrajan
party	mehmūnī, dīyana
people	gal ²
people	gal ² , mārdom
person	nafar, tan, axe, kas
prostitute	jende
rebel	yōyī
relatives	xēšovend, xēšqam
servant	naikar
Shaykh	āšeyx
single child	yaqūnjā
sister	ābji, dādā ² , xāka, fāk
sister-in-law	xāžena, dōdōšūy, xāmīra
son, boy	kurra, pīra
son's wife	janpīre
son-in-law	zōmā, tāza
state	dāvlat
stepchild	nazād
stepfather	āmū ¹ , šūmame
stepmother	janbābā
student	šāger
that girl	nōndoče
thief	dōz(d)
tribe	ašdād, ūbā
twins	doyalī
uncle	dayī, xalū
uncle paternal	āma, āmū ²
uncle's wife	jandōi, jenemū
undutiful son	bābōt
virgin	det
war	jang
weak child	jōra
wedding	ārūsī
widow	bīva, vīga, jenbīva, žanewēye
widower	merdebīva
wife	jan
wife's mother	xasorū, mōyazan
woman	jan

woman (*pejorative*)
 worker
 younger brother
 younger brother-in-law
 younger sister
 younger son

zanje, zang
 fala
 dada
 borāyeši
 dādā²
 pūrja

2.1.4 Wild Animals, Birds, Insects, Reptiles, etc.

animal
 ant
 bat
 beak
 bear
 beetle

 big ant
 big lizard
 big locust

 bird

 bird dung
 bug
 butterfly
 camel
 camel with hair around eyes
 cattle
 centipede
 claw
 claw of a crow
 crab
 cricket
 crocodile
 crow
 deer
 dove
 dragonfly
 duck
 eagle
 falcon
 feather
 female camel
 fish
 flea
 fly
 flying insect
 fox
 frog
 gadfly
 gizzard
 grasshopper
 greenfinch
 hedgehog

 hoopoe
 hyena
 ibex

jūnevar, čārvā, havūn
 mālūna, kopūle, morjūna
 xoffāš, miškūr, ševkūr, soupāra, ševkūr
 nok, nūj
 xers
 γūldōnda, sūsk, māslīs, čosane, sisk,
 kojil, xarje-xādā
 ōwranja, askar-mūrčā
 gōmoje
 kūnāvzana, kūdūmōubanda, malax-
 gorde
 pāranda, reγ, karg, marq, mor²,
 seyāmore
 karčīli
 ang²
 palpehe, parparče
 ōštōr
 zabbā
 māl
 čālpā, hazārpā
 čang, panja
 bunja-γalā
 čerečelang, xarčangal, karčayng
 zanjara
 nahang
 šeršere, γalā, γālāčke, kelā-čege
 āhū
 čāy¹, kabūtar, qaftar
 kīnāvanda, kūdūmōubanda
 ordak
 alō, fašā
 bāša, karkas
 pār²
 ārūne
 māhī, māsā
 kāk
 magas, pāša
 parparče, mūrd
 rū⁴, lōbā
 čayz, vaza, zāqa, γūrbāye
 bora, xarmayas, māsaxār
 čanārdūna, sandoyūna
 zanjara, kūnāvzana, holdarkera
 sanzeyevā
 sanyūra, xārmouš, bonja,
 kūltangērī, tik-peša, tīrtekene
 šūnasar, kūkūkere
 kāttār
 ūškār

insect (kind of)	gēra, šāša, yūldōnda, mārsomma
ivory	jolovī
jackal	šayāl, tūrā
ladybird	orūsjeje, orūse-xodā, pālūdūz, ārūsle
leech	zali
leopard	peleng
lion	šēr
little bird	čulū
little camel	hašīša
lizard	bōzmōč, karmalēr, māslīse, yālma, yālmeje, mojmojak, gāmoje
	kūdūmōubanda, mala ¹
	rāšk
	lūk ²
	delā
	ōudozdak
	antar, maymū
	maš ¹ , pāša
	muš ¹ , mīškūr
	lōna, šāxūna, ašiyūne
	bālbāl
	bamene, būf, joyd, kakou, haydūs-karā
	alayngal, rāšk
	ang ¹
	tūtī
	toyfi, yauy, kav
	tōūs
	kāza
	šefta
	bal, bālāša
	yauyekare, jījike-sahrāi
	xargūš
	karkas
	samūrā
	āyrab, kažolom
	hanī
	māqz
	mār
	marendezi
	bāša
	šeytūn, xāgēza
	karatena
	yōšoylenjū
	dargašta, nīš
	yūryūrje, paraske
	dom
	bol ¹ , xāgeza, lotel, šeytūn
	mārsomma
	kerenda
	babr
	kal ³
	kāšova, lākpašte, low-pešta
	alō
	dānde ² , zambar, vāž
	gākūyī
	varg
	dallakū, dordorā, hōle-forforā, velūna
	karm, lomja
locust	
louse	
male camel	
marten	
mole-cricket (gryllotalpa)	
monkey	
mosquito	
mouse	
nest	
nightingale	
owl	
parasite	
parasite found on goat's body	
parrot	
partridge	
peacock	
place of ibexes in mountains	
plant louse	
plumage	
quail	
rabbit	
royal falcon	
sable	
scorpion	
small bird	
small reptile	
snake	
sparrow	
sparrow-hawk	
spider	
spider's web	
starling	
sting	
swallow bird	
tail	
tarantula	
terrestrial insect	
tick (mite)	
tiger	
tooth of beast	
turtle	
vulture	
wasp	
wild boar	
wolf	
woodpecker	
worm	

2.1.5 Domestic Animals and their Artefacts

barking of a dog	dūla ¹ , hophop, arar
bitch	esba, lās ¹ , māča-esba
bird excrement	karčili
brooding	korok
buffalo	gāmiš
bull	māl, mella
bull for ploughing the land	varzā, gāhēš
calf	gūjā
calf of two years old	gūštere, veštar
call of a cow	aqāle, ārās
call for gathering birds	jāja
call for stopping donkeys	ša
camel bridle	egāl
camel's front leg	taws
castrated goat	šīykan, sabor, kalkan
cat	malī
chicken	vīxjū, jūja, tišk, tikenā, jījike, kargīe
cock	rūs, xorūs, hurūs
cock's crest	lala
cock's beard	alāla
colostrum	rō ² , āyūz
cow	gā, gōlōne, mōy-gā
crupper	pārdoma
dog	esba, kūa
dog barking	arar
donkey	xār ¹
dung	dappa, varz, pahīn, tappa, māmīza,
	sārā, seya, peškal, paqal
egg	tom ¹ , xāx, toma-karg, xākera
ewe	mēš ¹
excrements of animals	→ dung
female goat	bōzmōve
female horse	māyōn
five years old goat	paybor
five years old male kid	narboz
four years old goat	čārbōr
goat	beza
goat (black and white)	gāzor
goat (black and yellow)	rāš
goat (one year old)	vahī, yakbor
goat (six years old)	šošbor
goat (three years old)	qaher, sabor
goat (two years old)	dōbōr, čāppeš, kūlār, toqolī
goatling	bezila, kowre
greyhound	tajir
hatching hen	toxmdaha, qop
hoof	som
horn	šāx
horse	as
humps of a camel	kōfō
innards of sheep	vīrā, yūre ¹
kidney of sheep	vek
lamb	vara, barrū
leading sheep	naxrāz, vaferšekan

long-eared goat
 male calf
 male goat for copulation
 male horse
 mane
 mare
 milk
 mule
 ox
 pig
 ram
 ram leader of the flock
 rooster's beard
 saddle of a horse or a donkey
 she-donkey
 sheep
 sheep (three years old)
 sheep dung
 sheep innards
 sheep with big ears
 sick sheep
 testicle, egg
 turkey
 udder
 wether
 whelp

 white-eared goat
 wool

dālgūš
 jovōna, mala²
 dagga
 naryūn
 yāl
 mādayūn, māyon
 šet
 asdar, qātar
 gāhēš
 xuk
 varā-yūč, qūč
 naxrāz
 alāla
 pālō(n)
 māxare
 gasben
 ovgač, šīšak
 peškal
 vīra, yūre²
 dālgūš
 nāčēr
 xōya
 bōqolomō
 gōn
 kalkan
 kelūse, kolāsa-espā, sagtūra, tūla,
 večela, kotera
 xatte
 paym, pāzm, paš-verē

2.1.6 Agricultural Terms

agricultural land
 animal cleaning tool
 axe
 axe, hatchet
 bag for carrying manure
 bag for wheat
 baking instrument
 big scythe
 birdseed
 box for carrying load
 bran
 bunch of harvested grains
 cabin (hut) in summer camp
 castor oil
 chaff
 claylike earth
 cleaning a water stream
 cluster
 coal
 cord
 covering the sowed seeds
 crumbs of firewood
 cultivated area
 dam
 delimited land
 ditch

kač
 yašaul, xešoul
 ūra
 tēša, lasūn, čakoš, tavar
 gāla
 tā¹
 taftū
 dār¹
 čošnī, čīma
 laoul
 sūs, tāsa, moluša
 gor¹
 kazā
 barz¹
 sūs, tāsa, moluša
 lēč
 jūrū
 hašā, kolūza
 ālās, zāqol
 tanāf
 yallāy
 čūla
 kārđ¹
 ōwbanda
 kārđ²
 handay

enclosure
 end of irrigation
 fence of stable
 four-wheeled device
 freezing of trees
 furrow
 garden

 gardener
 grain

 grain heap, pile
 grape plague
 half-grinded barley
 half-milled wheat
 handbarrow
 hand-mill
 harvesting
 harvest (yield, crop)
 hayloft
 hut
 irrigate
 irrigating channel
 irrigation
 irrigation fee
 kind of sieve
 kitchen garden
 land for irrigation
 land near water
 leavings of grape
 leavings of stack
 leak garden
 left-over
 lines between the beds
 litter, horsecloth
 low land
 manure
 mill
 neck-stick of a yoke
 net for carrying straw
 orangery
 packed oil
 palm grove
 picking up grapes
 pile of grains
 pit for manure
 plough

 ploughshare
 root
 rough earth
 saw
 scarecrow
 seed
 shovel handle
 sickle
 siftings
 skirt for sowing

yāgā², āy, kanda¹
 dol, xerāz
 yāgā²
 čārčaxa
 delčā
 esbar, karbī, kolača
 bāqessōn, bōsō, raz, bussūne-esbe,
 bāxča
 razbūn, razjī
 čima, čōšnī, āle, zarra, jarra, jurja,
 koppa, pārtū
 āhūn, xama
 garda²
 āla²
 āla²
 zanbaq
 dāsar, ar/ār², sangehar
 derūn, dorō
 bār
 hōmvār, kādōna
 čapar, kayja, koloppa, kazā
 behanjēnova, henjōyan
 ālenjen
 ōvyārī, rāšn, tova, sereja
 nēmōv
 halbāl
 maryezār, pālīza
 ēvī
 sarvār
 sās, tole-angur
 kolū-vīsa
 kālājār
 zōč
 pōm
 jol
 čōla, gārdāl
 varz, kūt, peyar, qoloma
 ar/ār²
 owjen, vāgza
 tūr
 nāranjassō
 yūti, halab
 naxlessōn
 kollačēn
 vāfā
 čala-kūdgāh
 esbar, ōsbār, čō¹, gōwāhen, tēqahēš,
 hēš
 hēš
 bunā, rīša, kūla¹
 day, gaud-ū-goloudī
 ara, yassa
 dahūl
 čōšnī, deng
 dāsā
 yāle, dāsyāla
 naxāla
 kešūna

small shovel
 source
 spade
 stalk
 stick for milk measuring
 stored wheat
 straw
 string
 switch
 thresh
 thresher
 threshing
 threshing-floor
 tin-plate
 tree plague
 trunk of a tree
 uncultivated land
 vessel for drawn butter
 vineyard
 watchman guarding the crops
 water barrier
 water distributor
 water hole
 water wheel
 waterpipe
 weeding
 wheat grinder
 wheat pest
 wheat plague
 wheel for making cream
 winnow
 winnowing spade
 wood (timber)
 wooden instrument for winnowing
 wooden rim
 wooden stick
 yoke
 yoke stick

2.1.7 Animal Husbandry

beehive
 bludgeon
 bridle
 butter
 butter (making)
 call for the gathering birds
 call for stopping donkeys
 camel's resting place
 camel-litter
 cattle enclosure
 cattle-man
 churn
 colostrum
 colt
 cow dung
 cow's call

jimbāl
 mīrōwja
 bāl, esbar, bahrā, kəvar, ösbār
 sāya, tana-bunā, sovāl
 terāz
 dējā
 kã³
 dāmbevatī
 gārōm, qārāz
 henjāyan
 kūmva, čō¹, xarmoukū
 ganamnūšūy
 āxūngāh, yovīngāh, xarme-yowe
 tāl
 šefta
 kuna
 kalā
 dabba
 moassōn
 daštvoṇa
 var¹
 mīrāw
 gom¹
 čārḡ
 rāhōu
 vezīn, ničīn
 ösliyo, čūrn
 ālāsā
 šefta, kūla², ālāsā
 čara
 bābūjār, ābāddī, āxāren
 vōyadanda, yayšen, rūšan
 čū, kūnda
 rūšan, vōyadanda, yayšen
 kalāke
 gezerū, bārpeša
 yō¹, jō
 vāgza, owjen

kanda²
 čamoy
 āfsār, dahana
 kara, nīmešk
 bežan
 jāja
 ša
 bārban
 pōlikī
 āy, kanda¹, yāgā²
 galladār
 xēga, xēga-rūyan, mašk
 rō², āyūz
 korra
 → 2.1.5, s.v. dung
 aqāle, ārās, bārāsa

crupper
 currycomb
 dairy products
 dried curds
 fat tail
 fence of stable
 first milk
 flock
 foal
 fodder
 fodder made of flour
 fork for winnowing
 goatling's foot-band
 heap of manure
 hen's nest
 herdsman pasturing camel
 horseman
 horseshoe
 kind of sack
 making butter
 milk
 neck-stick of a yoke
 nosebag
 owner of cattle
 saddle
 sheep stable
 shepherd
 shoulder blade
 small bell
 stable
 stick
 switch
 water container for poultry
 watering trough
 wooden box for yogurt
 wooden device
 wooden lock for a horse or a camel
 wooden lock for animals
 wool
 wool trimming scissors
 yoke

pārdoma
 yašaul, xešoul
 šetī
 zōj
 donba
 yāgā²
 āyūz, rō²
 gala¹, halma, rama, gāgal
 koriči, kūrā, haouli
 xarzul
 masīs
 yayšen
 četār
 pōm
 kālgālūn
 ōštōrčērūn
 sovār
 nāl
 xorči, yorčīn, gowāl
 bežan
 šet
 owjen, vāgza
 tūbre, galand
 maldār
 zīn
 → stable
 čōppūn, gāčērūn, gōwgalōn
 katta
 zangōla
 āy, sūl, tabīla, ōyōra, xas, hās, āhor
 asā
 gārōm, qārāz
 kasamalī, lagan², kōsa
 now
 gārmašq
 dalangāl
 ēxēya
 bexovl
 kolk, paym, paš-verē
 āvriū, dokārt, nāxončina
 yō¹, jō

2.1.8 Dwelling, Settlement, House and Furniture

arch
 ark
 back alley
 baking instrument
 balcony
 basin
 bath towel
 bathhouse
 bed-clothes
 bedside
 beam
 bench
 big door

tay
 galbar, ōsōna-bar
 pakūča
 vārganā
 ayvūn, čār-peškema, pešga
 dasšūrī
 hazāra
 gārmāvā, hamūm
 rāqā, yāgā¹, jaga, lā², pūstaxt
 mālīn
 rāsp, hammāl, šeuš, tīr²
 taxta, salsakū
 bar-gōrda

big snow-shovel
big wooden vessel
blanket
bower
box
bridge
broom
broom handle
building
carousel for children
carpet
carpet fragment
ceiling
ceiling-cleaner
ceiling log
cellar
chair
chimney
clay
clay with straw
cleaning (sweeping)
closet
closet made of wood
cloth for cleaning the oven
coarse carpet
corner
corners of the house
corridor
cotton blanket
couch
cover for bedding
cover of the oven
covered passageway
cradle
crossroads
crumbs of besom
curtain
cushion
deadlock
dome
door
door bolt
door knocker
earthen stove
earthen vessel
earthen vessel for sweets
earthen vessel for vinegar
entrance to the yard
felt
floor
flower garden
flower vase
fold
fortress
frame of the door
furnace
grain store
gutter

wāz
lāvuka
patū
sāyebō, olos
jaba
pol
hasājēn, hegenze, jārū, zārjēna
pāenjēn
sāxtemō
tatelōujū
hērvōn, qālī, zīlū, handūxta, gelīm
rak
dōya
tāy-rūva
šeuš, tīr², rāsp, hammāl
hērzamīn, naqma, sardōu, jīrzamīnī
sendalī
dūdkaš, xōna-boxōrī
gel¹
kagel, bōdum
roftorū
gaudra
būdūna
narmelū
gelīm
čonba, sowk, keša
kešja
bālma, dālō, dolīj, sābāta, hašti
yāgā¹, jūmāxāv, loyōf
tax
dasteyā
barkervenā, barker
sābāta
gāhvorā, nanā¹, eštikerī
čāhārsū
čūlūfta
jola
bālaš, motakā, mālīn
xarand
dāq, gembaz
bar¹
qūlūm, kelūn(čūī)
haljā, barkūbā
čīl
dīz
ovdo
homjīla
barasta
navad
kefe-kah, kafyont
golassūn
goldū
sūle, γōš, hās
ark
čārčū
tu²
marr
sūl, noudūn

hall
handle
handle of the kitchen door
hearth

higher section of the yard
highway
hinge
hole in the ceiling
hole in the wall
house
house door
house foundation
hovel
hut
inn
key
kitchen
kitchen garden
kitchen glove
knocker
ladder
lamp

lantern
large portico
latch
lavatory
little house
little room
lock
log
long-handled besom
lower part of the village
main beam in the roof
mattress
mirror
mosquito-net
narrow window
niche
ornament on doors
oven

oven-cleaner
oven covering
oven hole
part of the door
partition-wall
peak
pillar
pillow
place for keeping cereals
pool
portico
pot for coal
prison
property
rake

dolij, sofa
dasgira
gūša
karūna, kar¹, barkervenā, kalak²,
barker, kūra¹
lūserā, pamiserā
jada
pāšne-bar
kōnāvājā, hōl, lav-serā
hōl
serā, kad, tejir, bālākiya
bargāh, barkayā
pey¹, hōrū
čapar
lūk³
kārmeserā, mehmō-xuna
avara, kel
motbax
pāliza
yōzūn-gira
barkūbā, halyā
orčan, pak¹, palakōn, sārda
lām, čārā, čarāy, mūši-gersūj, gerd-sūj,
čerā, mūši, gerd-sūj
fōnūs
čār-peškema
čeft¹
→ toilet
kayja
gamiza, naxl
kōlū(dō), kolle, yofl, qūlūm
tūr², šeuš, rāsp, hammāl
dāšeil
hērda
rāsp, hammāl
dōšak, sara, tošak, nāhālī
āhīna
paša-bend
bar-bačča, barinja, šavqa
rapak, rūjen, tāxče
golbar
barkervenā, tunūr, kalak², kar¹,
kura¹, karūna
kermāla
barkervenā, barker
domena
langa
berīna, tēla
kodūya
rūp, setūn, jenāy
bālaš, mālīn, motakā
parga, dūlāb
havja
ayvūn, peškam, pešgā, pešgam
ālās-dūna
zēndō
bāvo-nebā
šankaš

reservoir	ō'anbār
roller	būmyaltōn, sayāltūn, yāltak
roof	bō, peštebūn, bālābōn, dūmbō, mölbō, pašbūn
roof beam	rāsp, hammāl, šeuš, tīr ²
roof beams	kīsm
roof hole	rūne
room	kā ²
room with five doors	payderī
rope	rasan, tanāf, kapīyāsa, vāvanda, vūndā, bunda, rāja
rough fabric used in bedding	jājom
rug	palās
ruins	xarāba, āhar
settlement	ābādī
sewerage	fāzelōw
shelf for keeping food	čārčū(a)
shelf for plates	kāsavarda
slanting wall	pēšband ²
small closet	pasta
small store	pak ²
small street	kūča, pakūča, kō
snow shovel	vāfr, kat ² , pārū, wāz
sort of cradle	ēštikerī
square	harangū, maydōn
staircase	sārda, nardevūn
stairs	sārda, palakōn, pak ¹ , orčan, rā ¹
stone board	sāle
stone wall	gadār
stool	korsī, čār-pōva
stove	baxarī
stove for baking bread	tāxna
street	xeyābō
suitcase	čamadūn, yaxtūn
summer house	tāxūna
sweepings	hāyrōva
table	mīz
tablecloth	safrū, sofra, sobra
tent	xēmā
threshold	āsūna, dambargāh, galbar, ōsōna-bar
toilet	āvūna ² , holā, kaurōu, xalālā, vōdestī
tower	bōrč
town	šar
tweezers	manyāš
upper storey	bālākiya, bālāxōna, māl-xuana
vault	sardōu, hērzamīn, jīrzamīnī
veranda	peškam
village	dah
wall	čīma, dūwal, kāl ¹ , pey ¹
wall around the roof	basīl
warehouse	ambār
wick	sīrīf, pīlta, lanja
window	berna, darīja, panjara
window (small)	bar-bačča, barīnja, šavqa
women's room	rū ³
wooden vessel for fruits	lavl

2.1.9 Food, Cooking, and Utensils

- almond sweet
 barbecue
 barley soup
 barrel
 basket
 basket for bread
 basket of straw
 baskets (*pl.*)
 basket with handle
 become sour (yogurt)
 big barrel
 big bucket
 big copper tray
 big earthen trough
 big metal cauldron
 big saucepan
 big tray for wheat
 board for dough
 boiled curd
 bottle
 bottom of the pot
 bowl
 brazier
 bread

 bread fallen into the oven
 bread plate
 breakfast
 bucket
 burnt meat
 cauldron
 caviar
 cheese
 churn
 churning device
 cleaver
 cook
 cooked liver
 cooked partridge
 cooking instrument
 copper bowl
 copper container for oil
 copper jar
 copper pan
 copper saucepan
 cream
 crumbs of bread
 cup
 delicious food
 dinner
 dish sort of
 dish-cover, lid
 distiller
 dough
 drawn butter
 dried curd

 korča
 kabāb, pepūsa, šomī
 javdū
 bōška, hōmja, bülūka
 čarāg, laul, čargīna, čerge
 dūloma, yānūnī
 čolayala, sāvayā
 čolyāl
 čolale
 bezelova
 bülūka
 bōdiyā, dabla
 majīma
 sīlča, sūnō, tayār, gīlča, lānjīm
 manjel
 dēgbar
 pātīnī
 valgebarā, tīrtōve, pūtīnī, taxta
 kōljūš
 bātrī

 kalāša
 piyāla, kāsa
 mangal
 nō¹, nōtaftō, nūvanga, āudomī,
 tonoke
 karga
 āqār
 čašt
 dālī, doulače, dalm, bādīgā, laul, dūl
 čez
 dīgla, tūnča, pātīl, dīgbar
 gūšmōhī
 panīr
 xēga, mašk, xēga-dūžang, nēra, tolomb
 sapā'a
 vazane, satūr
 āšpāz
 rūdelī
 pūrt
 damkonī, lemkonī
 tās
 qalafī
 mašrefa
 tūšūr
 bādiyā, pātīl
 dūmšīr, saršet, tū¹
 tanāsa
 jōm, fenjū, tunja
 nabōt
 šūm¹
 fesenjō
 dar³, sarpūš
 aračči
 hamīr
 rūan
 kaš¹

dried fruit and seeds	ōjīl, šavčera
dried fruits	toršāla
earthen churn	nēra
earthen jug	bolū, kovā, kasū
earthen vessel	xām, dēr ² , hombe, kūjo
ewer	āftova
fan	vādzan
fat	pī ¹ , pī ² , barz ¹
ferment for plain yogurt	māyā
file	masyal, sollāb
firewood	čazda, heyma
flour	ārd
foam	kaf
food	deng
fork	konda ²
fried maize, popcorn	čosgorg
fruit eaten at night	šavčera
frying pan	tāva, mähitāva
funnel	rāhatī
glass	assakūn, estekān, piyāla, lēvān
glass jug	tong ²
grinding of dried yogurt	hāberda
hanging fork	čangak ¹
hatchet for firewood	nar-tavar
hatchet for meat	vazane
honey	asal
hot coal	sur
iron pan	sāj ²
jam	lītfal, ličal
jar	golowpāš
jug	dūla ² , kouza
juice	šira, dūšō
kind of soup with flour	ōrdīne
kitchen pot	dēza, dēg, bōrme
kitchen utensils	āre
kneading of dough	āradoune
knife	čayū, kārđ ¹
ladle	čamča, hākandāz, melāka
large axe	balta, dārjen, tavar
leavening of dough	āramda
little basket	čolaqal
little bucket	doulče
little saucepan (cauldron)	dīzūle, dolī, dēg
low-fat food	vējerga
luncheon	nehār
maize soup	kōči
manufacture vinegar	darvēsta
meat chopper	gūš-pēša
metallic mortar	yernā-āhanī
millet	arzan
mortar	yana, hāvan
mustard	xardel
noodle maker	tīrāš
noodle soup	tōve
oil	pī ¹ , pī ² , barz ¹
omelette	xārdel
oven stick	kali
overflow of milk	sar ¹

pan
 pan for baking bread
 pan for kneading dough
 peel
 piece of food
 pieces of broken dishes
 pilaw
 pitcher for keeping oil
 plate
 plate for salt
 popcorn
 porridge

 porridge made of flour
 porridge with meat
 pot
 pot cover
 pottage made of dough
 pottage (sort of)
 provisions
 raisin(s)
 remainder of drawn butter
 rock-candy
 samovar
 saucepan
 saucepan cover
 sediment
 sieve

 skimmer
 small bowl
 small bread
 small copper pan
 soup

 spicery
 spoon
 stone mortar
 sugar
 sugar breaker
 sugar-bowl
 sweetmeat
 syrup of grapes
 taking of porridge from the oven
 tea
 tea remainder
 tea soucer
 teapot
 thick bread
 thin skin of meat
 tray for samovar
 trough
 vegetable chopper
 vinegar
 wash-tub
 water bucket
 whey
 wine

lagan¹
 tāfto, varbela
 sowne
 kâoula
 qōna
 seyala
 palāv
 dyez
 bōsqāl, daurī, pašqāb
 namakdūn
 čosgorg
 šūli, āš, āš-e rešta, če¹, šefde, sūrvā,
 javdū, kōči, āšval, ōgora
 ōrdīne
 āvgūšt
 yōblima, panja-mesī
 bar-dīz
 āšval, āš, ōgora
 sūrvā
 ozāqa
 šovūš
 dūvēj
 nebāt
 samāvār
 dālī, dēg, yazγūn
 dēgbar
 dōrda
 ārdavējā, pārjan, alhāl, yalbāl, ken,
 bārde
 bahrā
 qadele
 nūje
 tās
 āš, āš-e rešta, če¹, šefde, ōrdīne, šūli,
 āvgūšt, sūrvā, javdū, kōči, āšval, ōgora
 alat
 čamča, kačā
 sērku, yanja, yernā-sangī
 yand
 tēša
 yanddūn
 halvā, tarak
 dūšō
 abārbayrī
 čāy²
 tola
 nālbakī
 ketrī
 nūn-gobūdayā
 pūstāla
 pāšūr
 sīlkeje, sīlča
 henjanā
 sotta¹, tār¹
 sūnō, tāška, lagan¹, tāšta
 dalm, sālla
 līr
 šerōw

wooden basket
 wooden mortar
 wooden spoon
 wooden trough
 yogurt
 yogurt with water

vīja
 yernā-čūī
 čamča
 lāvuka
 mās¹, qāteq
 dū¹

2.1.10 Technical Terms

aggregate
 axis
 bow and arrow
 brick
 car
 chain
 colander
 cutting tool
 dustpan
 enema
 filings
 handle of a pick
 lever
 lime
 lumpbreaker
 map
 matches
 mortar (constr. material)
 mouse trap
 nail
 pestle
 pickaxe
 pipe
 pump
 razor
 rifle, gun
 ring
 rust
 saw
 shovel
 shovel handle
 slide
 small glass game ball
 thin metallic sheet
 tongs
 tools
 trap, snare
 wheel
 whistle
 wick
 wooden stick

dasgū
 mīlpolos
 tīr-komō
 xeš, hešt
 mōši
 zanjīl
 kābōlayne, ōukeš, pālāst
 randa
 xākandāz, hākandāz, kofera
 amālā
 damtarešta, talāša, pū
 dāsā
 deylam, leylamī, qarāz
 āhak
 kalū
 naysa
 kelpīt
 sārūj
 muš-tela
 mēx
 hāvan
 tortora, kalanj
 sāqa, tūtūle, lūla
 tolomba
 tīq
 tafang
 hālqā
 yang
 ara, yassa, ūra
 kanūča
 dāsā
 sarserīnou
 xarmure
 kā¹
 ambōr
 owzār
 tala, galla
 čār²
 mūsaqāl
 pīlta, lanja
 čīla, gezerū, bārpeša

2.1.11 Temporal and Spatial Notions

address	nošūnī
afternoon	ba'd, dēyargove, šūm ² , pasī
autumn	pāyīj
border	marz
breakfast	čāšda
country	dah
dawn	sefidā
day	rū ¹
day-time	rū ¹
early morning	čāšda, čāšt, wargamēš
East	xāvar
Friday	ādīna
full moon	čārdiyom
last night	hečav
last year	pār ¹
left	čāp
midnight	nasbe-šev
moment	fūt, maja, ān ²
Monday	dōšama
month	sīrū
Mordad (month name)	mordār
morning	sabā
next year	sābbī
night before last night	parašau
noon	sohr, pīšīm
one moment	yafout, yān, iōn
right	ras
route	vāla
Saturday	šama ²
span	vejā, vūyōdās
spring	bāhār, vahār
summer	tābessōn
Sunday	yakšama
Thursday	payšama
time	zamān, zart, vax
time interval	zart
tomorrow	hayā
tomorrow night	rāšav, hayāšou, bündešeyv
township	šarassō
Tuesday	sašammay
unit of length	farsang
Wednesday	čāršama
week	hafta
winter	zamessō
year	sāl ¹
yesterday	ezze

2.1.12 Commerce and Trade

bargain stick	nay ³
coal seller	ālās-rūša
compensation	tāvō
contract	māftāyī
cost	xarč
counting instrument	čorta

gold	zar
gold coin	ašrefī
market	bāzār
money	pūl, sannār
salary	mezd
scales, balance	darāyza, tarāz
seal	mor ¹
shop	dōkkō
small marketplace	bāzārča
steelyard	yaḫpūn
trader	gerūnjūn
treasure	ganj

2.1.13 Cult, Magic, Rites, and Supernatural

Āl (a female demon)	hōl
bead against the evil eye	kos-gorba
bier, coffin	tōbūt
box for the Qur'an	jūmadūn
bugbear	lūlū
carol-singing	hūmbābā
cemetery	ḡabrasūn, ḡurassō
circumcision	xatena, hatanā
curse	nefrī
demon	lūlū, nehen
demoness	hōl
dervish	darvūš
devil	dēv, šaytō
dowry	jehāzya, māhr
evening party	šamšīnī, kernū
evil eye	bad-čaš
fairy	perī
fast (starvation)	rūja ²
feast	jašn
fortune telling	fāl
forty days	čala
genie	jenn ¹
God	xodā
grave	naqma, ḡabreja, ḡūr
grave clothes	xālatī, kafa
hell	dūjax, jahandam
imaginary being	hūmbābā
incense-burner	majma
mosque	māzga
mourning	šūye ²
mourning flag	tūy
Mullah	āxond, sanzeyevā, māllo
New Year	nārū
nightmare	bāxt
paradise	vahešt
place of pilgrimage	ziyōragō
prayer	nāma ²
present given to bride	kelzōwōnē
ritual ablution	dasnāmāz
rug for prayer	jūnemāz
soul (life, spirit)	jōn, raoun
talisman	koje, xarmure

talisman against the evil eye
tenth day of Muharram
Underworld

kos-gorba
ašūr, tīy
dūjax, jahandam

2.1.14 Abstract Notions, Vocal Utterance, and Sense Perception

abundance
abuse
anger
anguish
answer
arrangement
assumption
aversion
be full (of smth.)
becoming split
believing
blessing
boiling
Bravo!
brotherhood
burning
cackle
calamity
call for gathering birds
call of birds
chance
chatter
childhood
complaint
connection, union
conscience
continuation
coquetry
courage
cow's call
cry
cure
damage
death
deception
decision
delight
desire
difficulty
discovery
disorder
dumbness
essence, nature
everyday life
fainting (away) of a child
falsehood
fear
fetid smell
form
fortune
freezing

adema
dešmūn, nanga
xešm, hezm
sūz
javāv
handāt
gemū
malešt
madā
rīš-rīš
bavar
ūm
yūš
šabōw
berārī
sūz
qed-qed
olūma
jājā
baqūr
helovvat
laouda, gaf
žūregī
čoyolī, zārzār, abrome
peyvand
hūš
dūa
nāz
jorat
aqāle, ārās, bārnāsa
vāj
šofā
lat
mārg
gūl²
handāt
hazd, češd
melešt
gīr²
kāšova
nāsāzī
begerate-zeyō
jowar
rūzegār
līsa
dārū, gūl²
tārs, bāyā
gana
sān
baxt
kolūz

generosity	āmerz
genius	jenn ²
getting hold of	gīr ²
glitter	varaxš
grief	yūš
grudge	ney
hard drinking	šorōwxora
harm	lama, lat
heat	garmā
height	pal ⁴ , pala
honour, reputation	ābrou
hope	omīd
hurry	variyaū
imagination	xoyāl
inclination	melešt
inner part	rūg
intemperance	nāparzī
interrogation	bāz-ō-xās
joke	bārdī, šōx, tiyārt, tūserī, kāda
joy	šōdī, xašīya
justice	dād
kind of song	kālālčak
length	yad
licentiousness	harzegī
life	zendegī
madness, insanity	liwūna
meddling	kōja
meeting, gathering	jālsā
melancholy	rūxāštara
memory	vīr, yād, xāza
misfortune	dādebīdād, olūma
moan	nāla ²
mockery	rīxšan
mourning	šūye ²
music	kālālčak
name	esm, nām
news	xabar
noise	ser-e-sedā
order, command	farmū
pain	da ³
patience	val
Persian language	fōrsī
portion	resad
pressure	fešār
putrefaction	vōy ⁴
quarrel	davā ² , morāfia
quickness	tondē
raving	edyūn
reproach	serāješ, xōrī, pezg
reputation	ābrou
resolving difficulties	hendetomūn
rivalry	hamčaši
roar	γaran, qorre
rule	qānō
scent	bū
scolding	dešmūn, nanga
scream	avū
shout, cry	dād, kāla, līlī

slander
 slyness, guile
 smell of decay and humidity
 sobbing, sob
 sorrow
 sound
 speech
 strength
 swimming
 sympathy
 tearing to pieces (paper or cloth)
 theft
 thought
 tickling
 time
 torment
 torture
 touching
 twaddle
 unwillingness
 uproar
 vanity, futility
 voice
 walk
 wealth
 weeping, crying
 weighing
 work
 yawning
 yell

2.1.15 Plant Names

acorn
 algae, water-plant
Alium akaka
 almond
 almond (bitter)
 almond (mountain)
 anise
 apple
 apple stone
 apricot
 ash-tree
Asa foetida
 balls of opium
 barberry
 bark
 barley
 basil
 bean
 beet
 bistort
 blackthorn
 bramble

 branch
 branch of pomegranate

čoyolī
 moqolī
 pous
 engerua
 šüye²
 süsükra
 gaf
 hena¹, bunja¹, zūr
 šenōv
 kamīz
 jer
 dōzdī
 mūn, xāza
 gūlgīlī, qalqalīče
 zamān, zart, vax
 edbōrī, raddī
 ranj-o-bārīt
 vešgīnī
 laouda, valāde, baft, ličār
 vēmeylī
 hangāma, hayāhū
 goh¹
 bāj, bāz, bōn, būj, sadā, vāj
 zūyāyan, gardeš, jailūn
 če⁴, manāl
 abrome, berammā, beromba
 varāvārd
 kār
 aynuvā, lounaya, daounā'a
 yaran

belūt
 baža
 vālek
 bādōm, ende²
 bādūm-tel
 tanges
 bāyona
 sōw
 korjūna, hassa
 zardōlū
 van
 zay¹
 gorz
 aškejā
 hārsā
 yā¹, xasīl, hīye, ije, jū³
 rayhūn, sārsām
 bāyli, lūbigā
 čayūndar
 enjbar
 taška
 beremba, tēassōn, deremba¹, čaz,
 ēšū
 šāxe
 enār-xora

brushwood	atöšyāl
bud	mošgū, yonča
cabbage	kala ¹
camphor	kōfūr
cane	nay ¹
carrot	gazar ¹
castor beans	kalčak
clove	mēxak
clover	čawdār, šövdar
cocoon	pīla
coriander	gāšnij
cotton	čola, lūka
cotton cocoon	kaškala
cotton seed	vēždāna
cotton-pod	kaškala, qulūza
cress	qodome
crude fruit	bāmjo, kūwānda
cucumber	bōlang, xeyāl
cumin	žire
cypress	sārv
damson	ālītče, helūke
date	xormā, hormā
desert bush	dōrōmā
desert thorn	xār ²
dill	sūvī
dried wood of vine	mājīla
egg-plant	bādanjū
elm tree	bīz
endive	kāsni
English hawthorn	geveje, qič ¹
fennel, anise	vāyom-zamīn
fenugreek	šambelīle
fig	anjīl
flax	ketūn
fleabane, fleawort	asfarza
flower	gol(a)
flower of ox-tongue	gol-gōv-zebō
fruit	mēva
fumitory	šātera
ginger	zenjafil
gourd	līčar
grape	angur
grape seed	tourk, kol ¹
grape tree	sanjara, mā ²
gum	zay ¹ , jat
<i>gum tragacanth</i>	zay-gūnā, ketirā
half of a plum or peach	halgāla
half of an apricot	ergāla
hazelnut	fandoq
hemp-seed	šādūna
henna	hena ²
indigo	nīl
iris (kind of)	zanbaq
ivy, bindweed	pēča
jujube	onnāb
kind of pea	hollari
kind of wild plant	xarzūl, mandāv, mārenjīle, ordolok, parpilūk, pālum-pošte, salma, daqū,

- leaf
 leek (kind of)
 legumes
 lemon
 lentil
 lettuce
 little tree
 lucerne
 madder
 maidenhair
 maize
 manna
 manna of hedysarum
 marble-flower
 mashroom
 matricaria
 medical herb
 medlar
 melon
 mint
 mirabelle
 mountain thorn
 mulberry
 nectarine
 not juicy fruit
 nut
 nut tree
 oleaster
 olive
 onion
 orange
 origan
 part of grape clusters
 pea
 peach
 pear
 pennyroyal
 pepper
 pine
 pistachio
 plant of which brooms are made
 plant with flowers
 plant with fragrance
 plantain
 plum
 pomegranate
 poppy
 potato
 prunella
 pumpkin
 purslane
 quince
 radish
 raspberry
 raw cotton
 resin (excretion of plants)
 rice
 gazar²
 balg, valg, malq
 tara, kāl²
 olvar
 lēmō
 vēmō, nēzg, nījga, māšak
 kāhū
 nouča
 asbas, yonja
 lornās
 parsyāvoš
 zora, jorrat
 gazangebī
 terenjebīn
 xāšxōš
 koryelā
 pīdūna
 pūš, vālek
 elīgūjēli
 xarbeja, arbeza, harbeza
 nanā², mandāv
 gūli
 taška
 tū¹
 algay
 soyyāla
 kūya¹
 gerdekūn
 pessōnak
 zaytō
 pīgāz
 nārenj
 āvīšun
 telengāla
 nāxod, hollarī
 šaftālū, algī
 āmrūd, golābī
 pīdūna
 felfel
 kōj
 fessā
 jāz²
 gezīne
 āzrōbā
 bōrahang
 gālī, halikašta
 enār
 koknār
 sāv-zamīnī, māxulī
 ālītče
 kodī
 xolfa
 bāh
 torob
 rob, xārxešar
 vēš
 zay¹
 baray

root
 root of tobacco
 rue
 Sebesten
 seed
 seeds of calamint
 sesame
Setaria italica
 shrub
 Sisymbrium
 sour grapes
 spearmint, mint
 spinach
 spinous bush
 spruce
 stone of a fruit
 stump of a tree
 sunflower
 tamarisk
 thorn
 thorny plant

 tobacco
 tomato
 tree
 tree (sort of)
 tulip
 turmeric
 turnip
 unripe fruit
 unripe parts of the apple
 valerian
 vegetables
 vine
 vine burgeon
 violet
 walnut
 water-cress
 water-melon
 wheat
 white poplar
 wild plant

wild plant used as fuel
 wild sedative plant
 willow
 yarrow
 young tree

2.1.16 Clothing

apron, pinafore
 bag
 bangle
 bead
 belt
 big leather bag

bunā, rīša, kūla¹
 kīnyar
 asfand, sandal
 sapestān
 barz², tom¹, tom², xāx, piša²
 vālēngū
 kanjī
 gārs, bəl
 bana, bōl², vaha
 xākeje, šavje
 yūrā
 nanā²
 asfanāj
 gōlja
 senabbar
 tanda
 gerda, kūnda, konda¹
 golmāftōu
 gaz²
 soko, tē, xār², taška
 āloul, ašk², āhangay, zarrīn-gayāh,
 ōljum, kerefo
 tambikū, tūtūn
 goujū
 bana, dār², derax
 mūrd, samarqan, van
 lāla
 ālat, zarčūva
 šālyam
 tande, nagad, nāras
 tīj¹
 alaf-oškar
 sawzī
 sanjara, mā²
 bār-yede, rūme
 banafša
 gerdekūn
 qodome
 andūna
 ganam
 tūr¹, dālesbīd
 asfarza, ostāyoddūs (→ kind of wild
 plant)
 gūšexara
 alaf-oškar
 vēd
 būmōdarān
 tūla, nehāl, nouča

varband, pēšband¹
 kisa, gāle, tāča, tūja
 alangū, dasband, mangali
 mūre
 tāsmakamar, kamar²
 qarāra

brassiere
 broadcloth
 buckle
 bundle
 button
 cloth cut
 cloth width
 cloth, stuff
 clothes
 clothing
 collar
 cord
 corner of a headscarf
 corset
 denim cloth
 earring
 face cover
 felt
 felt hat
 folded skirt for women
 garment for men
 garters
 glove
 grave clothes
 handkerchief
 hat
 head kerchief
 kerchief for old women
 kind of footwear
 lace
 leather bag
 leggings
 loincloth
 long dress
 loose trousers
 man's cloak
 necklace
 overcoat made of felt
 pocket
 puttee
 pyjamas
 ribbon
 ring
 rucksack
 sackcloth, cloth
 scarf
 seat of trousers
 shirt
 shoe
 shoe-lace
 skirt
 sleeve
 slit of dress
 small fragments of cloth
 sock
 sole of shoe
 spot on the clothes
 tent

čiče-ban, pessū-band, jeje-band
 mövūt
 sagak
 bastena, boγča, sobra
 čeft², dōgma, tuma
 adresā
 adresā
 sarang, kašk², pārča
 rax, šüye¹
 rax
 jaya², yāyā
 tōna
 čok
 aškam
 varekārī
 gūšvāra
 rūbanda
 navad
 kelāneveyī
 pāčīn
 yabā
 ban-girove, vande-gulva
 haljak
 xālatī, kafa
 dāsmāl, čaparī
 kelā, kolā, šābgā, kalāšangōhī
 čaryat, lačak
 pūta
 gēva
 gēs
 hamyān
 pātōve
 dās²
 pāčīn
 tammōn
 ebā
 tāvq/γ, garda-band, nāband
 navay²
 bīj, jīf, kīsa
 pāpēča
 bīrjāma
 keš¹
 angōštar
 kowlevār, pašta
 jol, palās
 šōl
 nefa-šālvāl, mīyūna, būd-e šālvār
 šüye¹, paran
 čamūš, kāfš, orosī, pā'aujār
 ban-kafš
 šelīta, dūman
 āsa, bandas
 čak
 lašga, laka¹
 gulua, jorōv
 taxtgēva
 laka²
 čādāre, te īr

thread
tight trousers
trousers
trousers' belt
trousers' leg
turban
underwear
upper part of a shoe
veil
velvet
waistcoat
wedding gown
woman's coat
wooden shoe
wrapper for bedclothes
wrist belt

nāy, odū
mūsūre
šālvōla, pes
dūma-tammūn
pača-tammūn
mandīl
zērpūš, hērpērūnī, jīrpīrūnī, zīrjūme
dūmagēva
jola
māxmal
soxāba, jeleḡa, jirēxta
xūnčūin
jīlak
som
čāččō, šemad
pātōve

2.1.17 Quantity and Number

counting unit for gardens
counting unit for rooms
eight
eighteen
eighty
eleven
few
fifteen
fifty
fourteen
fortieth
forty
four
fourth
hundred
measure of length
nineteen
measure of weight
nine
number
one forth
one third
part
quantity, number
quarter
seven
seventy
six
six hundred
sixteen
sixty
ten
tenth
third
thirty
thirty one
thousand
three

gerī, īraz
yort
haš
hajda
haštād
yazde
derazdena, lek, yarzēi
pōnze
banjā
čārde
čēlmā
čāl
čāhār
čarma
sad
gaz¹
nihode
xārvār, dōhōs
noh
daqar
vīsebanjā
sayāk
dūng
daqar
čōrah, say¹, vīsebanjā
haf
hāftād
šoš
šaysād
šōnze
šas¹
dah
dehma
semma
sī
yek-sī
hazār
sa

three hundred
twelve
twenty
twenty one
two
two hundred
unit of weight

sēsad
dāvāzze
vīs
yek-bīst
do
dōvēs
sangešā, tīres

2.1.18 Occupations, Crafts, with some Implements and Materials

anvil
awl
baker
barber
big copper
big needle
blacksmith
board
brick
butcher's hook
camel driver
carpenter
carpet comb
carpet ornamentation
carpet weaving machine
carpet weaving tools
chip
cobbler
cotton beater's bow
curling of thread
dagger
device for weaving
drum
dyer
file
fisherman
flute
glaze
gold
gunsmith
hammer
hank
hat maker
hunting
jewel
jeweller
kettledrum
kind of oboe
knot of a carpet
locksmith
master
measuring stick
medicine
midwife
miller
musical instrument
patch

sendō
derafš
nōnvō
dallak
teyō
gandūj, sejena
āhangra
taxta
ājor, čōrika, xotōyī
čangak², yollāb
sārevō, sāravūn
nājjār
šūne-yōlī
melīla
dāryōlī
ostora
damtarešta, talāša
pīnadūj
kevō-halāji
tōv
xanjar, kōrdā
āsū
dōhōl, tāvl
rangerēj
sōfō
māhigēr
nay¹
lozm
telā, zar
aslehesāj
čakōš
yerna, yaryara, gondale, gandela, qobal
kolā
ēšgār
nayīm
zargra
nayāra
sornā
čella
yolfsāj
ūstā, ossā
čūxat
davā¹, dovā, borme
māmāče
āravūn
sāj¹, kamōnča, komō
pīna

plastering
 potter
 prick
 rope
 sawdust
 servant
 sewing needle
 silk
 silk (purified)
 silver
 skein
 sledge
 snare, trap, pitfall
 soap boiling
 spindle
 spinner
 spit
 stick for carpet washing
 stitch
 tambourine
 thief
 tinsmith
 trowel
 watchman
 watchman guarding the crops
 weaver
 weaving
 whirligig
 worker's occupation

andö
 küzagār
 derafs
 rasan
 pū
 pēšxedmat
 darzan
 amrišan
 gēs
 nāqra
 kalāfe
 pek
 dām, tala, galla
 pōzva
 čarxejā, čürešta, čār³, douk, pili
 pelūk
 sēx
 nīmšūr
 kok², kolī
 dab
 dōz(d)
 mesgra
 māla
 darbō, pāsbō
 daštvoṇa
 bavah
 abarhākatan
 ārje
 falagī

2.1.19 Varia

armour
 army
 bag
 basis
 beating
 birth place
 blow, shock, stroke
 boat
 bottom
 bow
 box
 bullet
 capital
 captive
 card game
 cart
 clown
 clowning around
 colour
 cord
 crumb
 cure
 dirt
 district
 doll

āvzor
 laškar
 tūja, γarōrā
 bēx
 dax, lōs
 āvxūna¹
 damb
 makū
 ta²
 kemūn
 sandīq, mejrī
 fašan
 pātaxī
 ēsīr
 ganjafa
 gōrī
 tāzī
 antargardūna
 ran
 band, pāpēča
 baryeje, xord(e)
 darmū
 votūrā, čark, selle
 māhlā
 ārūsje, orūsak

drop
 envelope, packet
 filth
 fitting of cloth
 fold
 follower, disciple
 footprint, track
 form
 foundation
 gift
 glue
 half
 handwriting
 harm
 heap, pile
 highest place
 hookah
 inkpot
 knot
 lesson
 letter
 make-up
 manner
 mark
 message
 mistake
 newspaper
 opium pipe
 owner
 pair
 paper
 peak
 piece
 place, position
 poison
 portion
 pretext, excuse
 programme
 race track
 raft
 remedy
 ribbon
 rubbish
 savings
 sheath
 sip, mouthful
 slap
 slap in the face
 small boat
 soap
 sort, kind
 spherical object
 stink
 sword
 tablet
 thing
 traffic
 treasure

čekā, lak
 gelūna
 votūrā, čark, selle
 orikata
 ɣar
 peyrav
 yaga-pā
 rīxd
 bēx
 tohva, čam-rōšanī
 sereš
 āla¹, nesf, nīm²
 dāsxāt
 hef
 qoloma
 kodūya
 deremba², ɣalyūn, qeylō
 dōvet
 gerah, morg, bōlyešū
 dārs
 nāma¹
 rēščāra
 sān, tāvr
 nešō
 pāygūm
 ālišī
 rūjnūma
 bōfūr
 sāhob
 bār-dūl, jof
 veraqa
 tok
 viyarda, tika¹, qōna
 yā², gol, hegō
 zāhr
 bāxš, resad
 sarsemō, feyoma, qiyūma
 handāt
 harangū
 kalak¹
 čāra
 tēqa
 ašɣāl, jāz¹, hākrūbe, kūt
 passendāj
 pel
 bok
 bēxgūšī, rūgūšī
 rūgūšī
 makū
 sabī
 jūr
 gulla
 gana
 šamšēr
 hab
 če²
 ūmed-o-šod
 ganj

trifle
twist
wedge

lītār
pēč, tav
gōva

2.2 Verbs

akimbo
applaud
approach
ask
ask for one's hand
be
be able
be afraid of
be alike
be confused
be cooked
be finished
be frightened
be grinded
be located
be ruined
be shocked
beat
become

become bankrupt
become sour
become sour (yogurt)
become visible
befit
being married
believe
bite
biting
block the water-bed
blow
boil (*intrans.*)
boil (*trans.*)
break

breakable
bring

bring down
broken
burn
burn trotter hair
burning without flame
burnt
burst, explode
bury
buy
cacare
call
carpet weaving
carry
catch

lam
dasbajī
ājayā- (āje-y-)
bepörsova, va², pārsā- (pārs-)
xāš- (xāš-)
ay¹, bā- (h)-, bābā- (bā(h)-)
šā- (š-)
betarsova, tārsā- (tārs-)
münd- (mün-)
čälavaš- (vuz-)
dam bekešova
abarhākatan
tārhävdan
pešta
dištan, išā- (išt-)
horijova
hāgandova
büxüssen
bābā- (bā(h)-), vabōyan, gelā- (gel-),
gennā- (genn-), išā- (išt-)
āre-maryan
beterošīva
bezelova
gīnā- (gīn-)
gat- (gā/gō-)
šu
mūnoya- (mūn-)
gaza, lavazga, bīhādāyan
dargašta
varnā- (varna-)
vāšt- (vāz-)³
beyūšova
beyūšenova, vūšūnā- (vūšūn-)
baxmarda, fesess- (fesenj-), hemard-
(hmar-)
šekassenī
ārd- (tōr-), ūniya- (tūn-), hār- (tār-),
hūnīd- (hūn-)
ta²
bamarīya, behmerīya
bosūjova, sot- (sūj-), sottan
bepelānova
payīsā- (payīsa-)
bosota, sotta²
beterakova, tarakā- (tarak-)
hāy ka- (kar-)
berīda, rīd- (rēn-), hernī- (hrīn-)
mēšt- (mēz-), dermēšta
vāj ka- (kar-)
bevata
bekešova, keššā- (kešš-)
gīr²

catch a cold
 cause to burn
 cause to explode
 cause to run
 chew
 chill
 chop the bread
 clash
 cleave
 closed
 clothe, cover
 come
 come back
 come into existence
 connect
 construct
 cook
 cooked
 copulate
 cost
 count
 create
 crossing
 cry
 cut
 dance
 decay
 deceive
 defecate
 deliver
 die
 dig

 disagree
 do
 draw out, unsheathe
 drink
 drip
 drive a nail
 drive into
 dry up
 eat
 encounter
 escape
 explain
 exterminate
 fade, wither
 fall
 fall back
 fall down
 fall on the ground
 fall out
 fasten

 filter
 find, discover
 flaking off of the plaster
 flee

bečāda
 bosūjonova
 ār-feseta, beterakēnova
 tājā- (taj-)
 jovīd- (jov-), kōta- (kūj-), kūjīdan
 bečāda
 darpaynova
 deyā-beyāta, dayā-gandova
 veškaftan, hoškōvida
 bassa, hambasta
 ār³, bepūšenova, va²
 ammayan, bamda, madan
 vaylā- (vayl-)
 dar²
 band kīšā- (kīš-), bas- (band-)²
 besāta, sāt- (sāj-)
 bepova, pā- (pač-, pēč-, poč-)
 bepeta, pata
 gāyīnā- (gāyīn-)
 harzā- (harz-)
 ārē-jmārd- (jmar-), ōzmard-(ōzmar-)
 xalq ka- (kar-)
 bawdarī
 beraft- (b(e)ram-)
 barrīyan, beberīda, verī- (vrīn-)
 rāxsā- (rāxs-)
 pusōya- (pus-)
 bevesta
 mēšt- (mēz-), darmēšta
 berasēnova, rasnā'an
 boltovsenā, bemarda, mardan
 kōvnō'an, ār³, barvajī, xāvid- (xāv-),
 hā-, hāvata, kan- (kīn-)
 kalanjār šō- (š-)
 hā-, ka- (ker-)
 abar
 hā-
 bečekova
 dar²
 derī-xovīda, ferū šeda
 behōškēnova
 beordan, xarda- (xor-), hā-
 dayā-gandova, dayā-berasva
 bevereta
 ēša-ka- (ker-)
 ār³
 hāmarda
 dar², kat- (k-)
 ōla
 takata
 bun-kat
 bar², abar
 ārē-bāqāt-(bāqov-), ārē-čawsā- (čaws-),
 bas- (band-)², va²
 sāva- (sāv-)
 beyōšta, vīšt- (vīz-), vīštan
 ārhašta
 bevereta

flow	rā ¹
fly (<i>intrans.</i>)	ār ³ , beparnova, parā (par-)
fly (<i>trans.</i>)	pārnā- (pārn-)
forget	vīr, hāpūšengāyan
form	rā-vas- (vēs-)
frighten	betarsēnova, tārsnā- (tārsn-)
fry	tōv
futuere	gāyīnā- (gāyīn-)
gallop for horse	vāšt- (vaz-)
gather	ār ³ , dar ² , gerā ka- (kar-)
get dry	ārḥōškā, bečölözova, behōškova
get lost	heya, māk
get married	šu
get released	rahā- (rah-)
get under way	rā ¹
get up, rise	pōbōyan, pāštā'an
give	dā(d)- (da-), hā-, dādova
give birth	bezāda, zā- (zōn-)
give out	abar
go	būšta, rā ¹ , šā- (š-) ¹
go down	ta ²
go mad	hār ²
go out	abar ² , bar ²
God forbid!	nabada
gradual burning	payīsā- (payīsa-)
grind	pešt- (peš-)
grow fat	čāyābeda
grub up a bush	bevata
hang (<i>trans.</i>)	dar ² , āyūt- (āyūj-)
hanging	delengōn, dar ² , ōngōn
hear	enō-(enah-, tenah-)
hide, conceal	veret- (verej-)
hung	darhōvta, darhovjova
hunt	bar ²
irrigate	behanjēnova, henjōyan
it behooves	gāhā
it is possible!	gāhā
it was about to....	īdambā
keep outside	abar
kill	bokōšta, košt- (koš-)
kiss	būsā- (būs-)
know	zōnā- (zōn-), īnāsā- (īnās-)
laugh	xandā- (xand-)
learn	hōmmōtan
leave	var-dā- (d-)
lick	belēštova, leštan
lie down	derā-hāxoten
lift	ārdārdan
light up a fire	gandā- (gandov-), va-grāt- (-grā-)
like, admire	pesandā- (pesand-)
limp	belangova, šālā- (šāl-)
live	jūn dārd- (dār-), gozarūn ka- (kar-)
look	angāšt- (angaš-)
look for, seek	zūyāyan, ār ³ , derezā- (derez-), ār ³ , jūgāda- (jūg-)
lose	vāšt- (vāz-) ¹ , dar ²
lose a game	darvāstan
make silent	čūnā'an

make the bed
make understand
meet, face
milk
mix
moan
moisten
move
must not
obey
obtain, acquire, gain
open
opportet
overturn
pass
pasture (*intrans.*)
pasture (*trans.*)
place

play a game with ball
plough
pluck
possess
pour
pour out
prepare thread
pull
pull down
put
put a trap
put into
put out
put to sleep
rain
raise
reach
read, learn
recognise
release
return
reveal
rise
roar
roll
rot
rotate

rub
rubbing
run

rush
sacrifice oneself
say

scratch

seat

yā²
fahmēnā'an
ār-gandova
dōt-(dūš), tūšt- (tūš-), hā-, hādota
yārītan
banālova
tāznā- (tāzn-)
bejōmovō, ār³
nay²
rēvō-karda
gērvūnīd- (vōn-)
dāqnā- (dāqna-), hā
gāhā
dar²
bawdarī, veyāšt- (ver-)
bečeroval, čerā (čer-)
bečernova, čāmā- (čām-)
bāqāt- (bāqōv-), va², vaš-
(varz-), haš- (harz-), nāya- (n-)
kou-kardan
āvōrda
abar
dārdān (dār-)
berīta, rēja- (rēj-), rūvanga
abar
betōnova
bar², bekešēnova
ta²
va², haš- (harz-), nāya- (n-)
tela
lānā'an, dar²
abar²
xāsēnā- (xāsēn-), hā-, hōsōnā- (ōsōn-)
vārā- (vār-)
ār³
berasova, rasā- (ras-)
ār³, xand- (xōn-)
ešnāsā- (ešnās-)
rā ka-, var-dā- (d-), hēra (ka-)
vaylā- (vayl-)
barāvorda ka- (kar-)
ār³, pābeda, pāštā- (pāšta-)
bōyōrova
betōrnova, betorova
begandova
čarxā'an, zūyāyan, gelā- (gel-), gennā-
(genn-)
bosounova, bemōlīda, mālā'an
dayā-mōlīda
betata, tat- (tēj-), derezā- (derez-),
vaš(t-) (vuz-)
tāt- (tēj-)
sar¹
bevāta, vā- (vāj-), hangošt- (hangār-)
bekelāšēnova, bekelōšīva, xārā'an,
xomā- (xom-)
abar², čōnā- (čōn-), hā

see	bedīda, dī- (vun, yīn-)
sell	borūta, hōrūt- (horūš-), rūt- (rūš-), herūš
send	bekīnova, rāsnādan, vas ka- (ker-), kīnāda- (kīn-)
send out, expel	bar ²
separate	ār ³ , barvajī, vavjiyan
sew	āre-bāqāt- (bāqov-), dāst- (dārz-), va ² , vadāštan, hā-, hādašta
sew together	yādaštan
shake (<i>caus.</i>)	bejōmōnova
shake, move	tekna- (tekn-), betekonova, hōtūšenova
shave	beterāšova, tarāšā- (tarāš-)
shine	ār ³ , bederaxšova
shiver	belarzova, larzā'an
shout	šūya ka- (kar-)
show	nemā'an
shutting the door	hākarda
sift	vet- (vēj-), hāvīta
sit	čāšt- (čīn-), hā-, hāčaštan, āhā(d)- (āh-)
sleep	xāt- (xās-), hā-, hōt- (hos-)
slide	hā-
smearing	gel ¹
sneeze	pōza- (pōz-), aččow
sow	bekašta, kaš- (kar-)
speak, talk	dam bedova, eša-ka- (ker-)
spin	rēš- (rēs-)
sprinkle	bepāšenova, ār ³ , hā-, pāšna- (pāšn-)
stand	veštōyan, hověštova
standing	ēšte
stay	bemanda, mand- (mōn-)
steal	dōzdā-(dōz-), γōšoylenjū
stick (<i>intrans.</i>)	bečavsova
stick (<i>trans.</i>)	bečavsēnova, āre-čawsā- (čaws-)
stitch together	yādaštan
strike	ār ³ , bāqāt- (bāqōv-), bas- (band-) ² , ves- (vēs-), xos- (xos-), hemard- (hmar-), jīd- (jīn-), kōsta- (kōd-)
suck	bemōta, mot(a)- (mok-)
suffer	ranjā'an
suppose	gemūn ka- (ker-)
surreptitious look	sar ¹
sweep	hōrūta, rot- (rōf-)
swing, twist	tōv
take	āre-grata- (gēr-), grata- (gēr-), hātake
away	bārd- (bar-), bebarda
take out	abar ²
taste	češnā'an, bečašta, češā'an, čāšt- (čāš-)
tear	beviyarda, fesess- (fesenj-), hevardan, viyard- (viyar-)
tear to pieces	yā-vašernā'an, beviyaruva
tell lies	bevesta
there is	ha ²
there is no	naha
think	fekr ka- (ker-), mūnoya- (mūn-)
thresh	henjāyan
throw	beparnova, pamā- (pam-), ār ³
throw, cast	ārē-vain- (van-), bāqāt- (bāqōv-),

throw out
to be caught
torment
torn
turn (*trans.*)
turn (*intrans.*)
turning the plate
twist
understand
urinate
visit
wait
walk
want
wash
watch
wear, put on
weave
weep
weigh
wind, wrap
winnow
write
written
yawn

2.3 Adverbs

a little
after
afternoon
again
alone
also
altogether
always
another place
apparent
as if
at once
at that time
at times
before
behind
close together
constantly
day after tomorrow
day before yesterday
few
forced
forenoon
forward
free of charge
gradually
immediately

büxüssen, van- (van-), ves- (vēs-), xös- (xös-)
bar², abar
gīr²
kōta- (kūj-), tājā- (taj-)
dernāya
begelnova
begelova
bōlnova
dar²
fahmā- (fahm-)
šāšid- (šāš-)
pādāyniva, sar¹
derāz vaka
rā¹, jovā'an
delgā, gat- (gā-/gō-)
bešōšta, šoš- (šūr-)
ru ka- (kar-)
bepūšova, va², pēš (pūš)
rāstan, vat- (vand-), beteda
beraft- (b(e)ram-)
ār³
bepīconova, pēčā- (pēč-)
bābūjār, ābāddi, āxāren
va², neve/ušt- (nevēs-)
nevūšta
aččow

barqē, derazdena, ēlečī, ūrda, kem,
pūrījā
pasar, ba'd, da², nahmal
ba'd, pasī, dēyargove, šūm
am
ītena
am, ham, jī, hamčenīn
dummyāda
hamē, hamēšā, olōnīya
yōgōbī
mālūm
mozēnna
ījā
nahmal, nāvax
gāhē, gā-vāxtī
da², var, pēš¹
pese, pēš²
tangīā
hey, olōnīya
pahara, payhā
pare
ēpartūjā, barqē
azzā
pēšapīšim
da², var, pēš¹
mof
āle-āle
fāvri

in a little while
 in assembly
 in front of
 in pieces
 in that direction
 in turn
 in, inside
 last night
 last year
 late
 like
 midnight
 mistakenly
 monthly
 never
 night before last night
 nightly
 now
 now (at present)
 nowhere
 on that side
 once
 one by one
 one time
 out
 outside
 quickly, rapidly
 right now
 separately
 side by side
 similar
 slowly
 sometimes
 suddenly
 surreptitious
 that day
 that much
 that way
 then
 this night
 this year
 three days ago
 three nights ago
 till now
 to the left/right
 today
 tomorrow
 tomorrow night
 twice
 two years ago
 underwater
 yesterday
 yet

2.4 Adjectives

absent-minded

idambī
 davreyā
 rāšt(a)
 anji-anjī, lam-lam
 nāla¹
 dampašā
 rū²
 hečav
 pār¹
 dēr¹
 adā, rav, mōyūn, nēza, amūne
 nasbe-šev
 tābetā
 māhyūna
 ačarā, ēšax(t), hargez
 parašan
 šebūna
 hat
 hāl, alānja, eteu, ha¹
 ēče
 ōnaga
 yagbōr, yara
 ajayjay, čīmī, iye-īye
 ivaxtī
 abar²
 abar²
 vur-vur
 hōn, darhel
 yedāgūna
 varyā
 adā, rav, mōyūn, amūne, nēza
 yāvāšja
 gā-vāxtī
 vēxay, īhō(w)
 šiv
 nārūj
 nāndegar, nahma
 nājūr¹
 ūmahal, nōmvaxt, egar, pas
 amšou
 ēisāl
 paspare
 pasparēšou
 baha, bat
 ōla
 ārū
 hayā
 rāšav, hayāšou, bündešeyv
 dō-passā
 perāre
 hērāvī
 ezze
 hamū, hatebī

gēj

abstemious
 abundant
 acaudal
 accurate
 alone, only
 amusing
 annual
 another
 anxious
 astringent
 auspicious
 awake
 bad
 bald
 bare
 barefoot
 bare-headed
 baseless
 bastard
 beautiful
 better
 big

 bilayer
 bitter
 black
 blind
 blue
 blunt
 boaster
 bobtail
 bootlicker
 bowed
 bright
 broad-shouldered
 brown
 capricious woman
 careless
 castrate
 chatterer (chatterbox)
 cheap
 childish
 clandestine
 clean, neat
 cloudy
 coarse
 coated
 cold
 collective
 compelled
 cool
 coquettish girl
 correct
 covered with flour
 coward
 cowardly
 cripple
 crooked

madāqā
 fal¹, ferāvō
 vēdom, kol³
 dača, dōrōs
 ved, yakkā, idā, jeda, langā
 maxzare
 isāle
 ajaynya, ibī
 delvāpey, nādelgrün, negarān
 sōra, gas
 šekūm
 bīdār, vīdār
 bad, baz, edbār², vad
 kačal
 barna, xaravā, rowt, lox(t)
 pāberena, pāxārā
 sar¹
 elāha
 večela
 xoškel, šūx, hūrvārī, māštī, qašang
 vetar², naštar
 bōzōrg, gerd¹, happol, mas, massar,
 našoq, dūrūšt
 dōlā
 tal
 sīva
 kur
 ābī, kowr
 kol⁴
 čāpčī, čosmēj
 dōmkola
 lame-līs
 sīlča
 rūšā
 čāršūna
 teryākī
 lekāte
 sarsangī
 axta
 čosmēj
 erzō
 hojm
 lāpūšt
 pāk¹
 āurā
 zevr, kolof
 andou
 beča, sart, hunek
 verā²
 nāčār
 hunek
 yehāhābede
 dača
 ārtī
 nagovār
 nāmerdūna
 lay
 ečem, tāv, xal², kaj, xal², orīb

crowded	börö
crumpled	lahar, leh-o-lah
cultivated	ābād
cunning	ōw-šiv-kā, pasalexūn, zabīn
curved	tāv, orīb
daily	harrūa
dangerous	nāemn
dark	tōrikā
dark blue	sūrmaī
dark-coloured	zaysīva
dead	marda
decorated	ārpeštūn
deep	taydār, gūl ¹
desirable	deḡā
difficult	dōšvār, sāxt
dirty	bēlāgo, čerkūnd, xākī, gāl ² , patāl,
	ārmēšta
disgusting	ārmēšta
disrepute (to be in)	čaimkata
domelike	qolombozī
double	dōye
doubtful	deḡdel
dribbling	geliz
drunken	mastā
dry	xošk, hošg
early	zū, jald
easy	āsō, xār ³
empty	rūvanga, rūdgāv, vay ¹ , xālī
entire	īdas
envious	čensūr, hōsūd
epileptic	yašaša
evil	ārgendā
evil-doer	ārgendā
evil-eye (possessing)	bad-čaš
excellent	nūhūrā, čāyā
expensive	gorō
extinct	čašta
false	elāha
familiar, known	āšnā
far	dur
fat, corpulent	čak
feminine	mā ³
few	nanja, baryeje, kam ¹
flat person	xonok
foolish	hālū
foreign	vēgūna, xīra
forgetful	ārangīnova
foul-mouthed	zevera
full	por, sēr ²
glad	xošāl, hedūr
gluttonous, voracious	xardīza, lame-lis, aškam, porxor
good	xāp, vah, hāp, nač, nūhūrā
gossipy	pasalexūn
greedy	kānes, kerč, dandō
green	sawz
grey	xākayn, kapūt, halirō
ground	qenjeqenje
half-cooked	badpita

handicapped
 hard
 heedless
 helpless
 high
 hollow, empty
 hooligan
 hopeless
 humpback
 hungry
 idle
 idle talker
 ignorant
 ill-humoured
 ill-mannered
 ill-sorted
 imbecile
 impudent
 incomplete
 innocent, sinless
 insipid, tasteless
 interchanged
 intricate
 inversed
 inverted
 joint
 joyful
 juggler
 knave
 lame
 large
 last
 lasting
 lasting one-day
 lazy
 lenient, flexible
 liar
 licentious
 light
 long
 loose
 loving
 low, lower
 lucky
 mad
 malicious
 many
 masculine
 mixed
 moist
 molly-coddle
 monochrome
 more
 much
 Muslim
 naked
 narrow
 narrow-minded

hav
 šaqšaq
 sarsangī
 bičāra
 böland, massar
 vay¹, pūk
 lāt(a)
 nā'amīd
 kalū
 veša, nāk
 vəkār(a)
 čosmēj, čāpči
 vëxojāb, xeng, nādō
 zevera
 āliši
 nājūr²
 čel², tāl-xonča
 vëheyā
 nātemōm
 biḡonā
 vënemek
 tābetā
 gelyā
 orīb
 orīb
 bār-dūl
 bared
 bambūlbāz
 pe-bosota
 šal, lay
 ferā
 egar, darpa
 āzegār
 irūja
 alayngal, tambal
 lams
 derūvājen
 lekāte, ārmešta
 savok
 darāz, derāj, dorāz
 šal, laq, šol
 mehravūn
 čāla¹, ta², gīrōve
 xošbax
 dëvōna, gēj, kūnxar
 vatjens, bajiens
 jūi, nahma, sër¹, zeyād, fal¹, por
 nar
 rū-vō-bar, gelyā
 tar, nam
 lef
 iray
 vëštar
 viš, xelle
 mosalmō
 barna, xaravā, rowt, lox(t)
 vārik, tay
 kerč

near
 neat
 new, fresh
 nimble
 obedient, humble
 obstinate
 occupied
 of four kinds
 of little capacity
 old
 on feet
 one-eyed man or animal
 onefold
 open
 opposite
 owner of cattle
 Persian
 pessimistic
 picturesque
 pleasant
 poisonous
 poor
 precious
 pregnant
 prepared
 pretty
 quick
 quiet
 quiet (silent)
 raw
 ready to stand
 red
 reddish
 rich
 round
 rude fellow
 sad
 sage
 salty
 screamer
 scurrilous
 separate
 shabby
 sharp
 short
 short tail
 shy
 sick
 silent
 similar
 single
 skilful
 skinny
 slow
 slow-witted
 small

nazdik
 zaf
 nōq, tāza, jaxd
 čābōk
 rēvō-γar
 ipali
 gereytār
 čaryūne
 jīnī-jīnī
 patāl, pīr, kahna, kelata
 pīgāda
 ičaš
 ilā
 tāq, vā², dōq, dāy²
 rāšt(a)
 maldār
 fōrsī
 badvīn
 delvāz
 xoš
 zardār
 feqīr, oftāda
 fāxer
 ābes, āvīra, teldār
 ferāham
 qašang
 tonde, jald, dē, vūr-vūr
 xār³
 čāšta, xōmūš, sāken
 xōm, negeda, napā'a, nepēčivōva
 yākam
 sūr¹, yermēz
 zaysūza
 maldār
 gerd², tūtūle
 garda-kolof
 deltay, āzādār, nadelgrūn
 čēšzūn
 sūr²
 jōrčī
 bad-dava, bad-zeyō, alayngāla
 seva, yadā
 fezertī
 tīj²
 jūj, gurzā
 dōkola
 kamrū
 nāčāq, nāčār
 sāken, čāšta, xōmūš
 ijūr
 yagūna, vījen, langā
 ūstā, ossā
 edbār¹, tagārs², mandemūr, nāsūlī
 āsā, āsfeja, hamvārya
 hālū
 xord(e), hourd, rīz, jurja, būjūla,
 ūrjūk, vejīj, xūd, jīj, jūj, kasla, kūčūra,
 naqaja

- smaller
 soft
 sour
 sour-sweet
 speakers of the same language
 special
 squint-eyed
 standing
 stern
 straight
 strong
 stubborn
 stupid
 subordinate
 suspicious
 swindler
 talkative
 thin
 thirsty
 tidy
 tight
 tired
 tormenting
 trampled, trodden
 true
 ugly
 unconscious
 unduly
 unkind
 unlucky
 unripe
 upturned
 vagrant
 vast
 violet
 warm
 weak
 wet
 white
 white beard
 whole, full, complete
 wide
 wide (broad)
 windy
 wise man
 with big stomach
 with dirty nose
 with red tail
 withered
 without eyelash
 witty
 wooden
 worn-out
 worse
 wrong
 yellow
 young

 vejštar
 lams, narmā, da¹
 tār²
 mayxōš
 hamzeyō
 darbas
 kāčīz, qīč², lūč
 čēlay
 bölvəndā
 ras, īsera
 šaqšaq
 tāl-xonča
 čel², xeng, hālū, bohl
 šiv
 bad-gemō
 kūlā
 ārvāj, samej, čosmēj
 nāzok
 taina
 kīnūy
 tay, sef
 halāk
 zabīn
 lāya, pāmāl
 dača, dōrōs
 baz, olla, bazlū, āgīm
 alpar, vēheš
 bēxod
 nāmehrebō
 baxtekūrja
 nagad, nāras
 varepe
 sargardō
 šīd, pahen
 lāhārā
 dāy¹, valārm, garm
 hav, lās², nātevō, šol
 tar, nōkūr
 asbey, zaysefid
 rīšespey
 tamām, pāk²
 ferā
 šīd, pahen
 vōdī
 čēšzūn
 xardīza
 čölmenā
 dōmsüre
 čelezgā'a
 vīmeža
 bared, šūx
 čū
 fezertī
 vatar
 ālišī
 zard, zay³
 rūja¹, jāhal, jevūn

2.5 Pronouns, Conjunctions, Exclamations, etc.

about	sar ²
after	ba ⁴ d, da ² , nahmal, pasar
all	serāj, hama ²
although	xaynēnko
altogether	ipārča
among	gel ² , mī ²
and	va ¹
another	abī, ēvdī
another person	ēške
another thing	čībī
Be happy!	šabā
because	berāye-nō-kō
behind	pa, dōmbāl
between, among	da ¹ , gel ² , lā ³
both	hörde
but	hemā, velī, zorak ²
certain	ajay, ēta
Did you see?!	dagā
diminutive suffix	-ja
each	hār ¹
each one	ikayka
each other	yōbī
enough	bas, vas
every	hār ¹
everything	hār ¹
everywhere	haryā
except	joz
exclamation: <i>won!</i>	bah
fast	gorr-o-gorr
feminine suffix	-je
first	āvval
for the purpose of	bāren, berāye-nō-kō
for the sake of	bāšde, bala, be ² , berāye, bura, da ¹ , dar ¹ , rā ² , vera ²
for this purpose	balkō
for this reason	nazarā
from	az ² , ba ³ , bērō, da ² , de ¹ , vā ¹
from here	anbī
from there	nībī
front	da ¹ , jalav
he/ she	ay ² , ū ¹ , vay ³ , īd, nōna, nān, nōn
here	ēnde, andar, yaga, īnda, nēan, nīdēja
herself/himself	xovē, nīxo
hey!	ey
how	četau, sayīn, čojūrē
how much	čendeqar
how much (many)	čandagar
I (1 <i>sg. pers. pron.</i>)	az ¹ , yaman, ma
if	agar, qeya
in	da ¹ , dar ² , rū ² , lā ³ , ba ⁴ , bā ² , bar ¹
in front of	da ¹
in this direction	nēla, nēvar
inner	to ¹ , yūre ²
inside	rūda, yūre ²
middle	rūwe, mī ²

must
 myself
 near
 next to
 no, not
 none
 not any
 nothing
 oh!
 on, over
 one thing
 other
 others
 ourselves
 out
 person
 rather
 really
 really?
 rear
 self
 several
 side

 side (direction)
 since
 so
 so that
 some
 some more
 someone
 something
 such
 suffix
 that
 that (*conjunct.*)
 that one
 the way that
 themselves
 there
 these
 they

 this
 this much
 this small amount
 this time
 this way
 till
 time (*numeral*)
 to me
 to, towards
 together
 too
 under
 upwards
 verbal prefix
 vice versa

āgā, āy, bāyad, vaīs, vegī, yay, veštā
 xom
 varyā
 da²
 na¹
 ēškedom, hēšgīn, ēškī
 ēče, hēč
 ēče, ičči
 āh, e
 ār³, bar⁴, dīm², rā⁴, rū, gel²
 ičē
 abī, dīgar, vādī, xīra
 nōmbī
 xomūn
 abar²
 nafar, tan, kas, axe
 bālkom
 magari
 yōra
 dōmbāl, pa
 ūj, xo, hūje
 čan, čande
 pāhli, āl, var, dam¹, sadr, nāla¹,
 ōla, ovgā, vāla
 var
 čon
 nēza
 xālbī
 jarza
 čandībī
 folān
 čēy, čīmī
 nēza
 -zar-jār
 ūn, ūnā, yōn, nā², nān, nō², nōnā
 ke, nāke
 nā-bī
 nīzani
 xayši
 ūniya, vā³, yōnaga, nīgde, nījeje
 nēm
 hamūš, nāhā, nīyā, nūe, ašōn, īde, nēm,
 ōnā
 eyno, nē, nī, nēna, nēn, nōn, hamīn
 nēndaqar
 nēndaqarjele
 ěmbar, ěmqarta
 nōjūrī, nējūr
 tā¹, yō²
 ipasa, karat, pasā
 ma
 ba¹, be¹, da¹, de²
 verā², baja, bayā, varā
 nēham
 pā², šēv, ta², gīrōve, hēr, jēr
 ār³, bālā, gal³, pal⁴
 va², hā
 sartākūn, varepe

we	ama, īma
Well done!	šabā
what	če ³
when	kahe
where	kā ²
which	kodom
who	ēta, kahe, ke
Who knows?!	ēša-kō
whoever	hār ¹
why	čōrā, ōyō
with	ba ² , xay ²
without	bī ² , vē
yes	are
you (sg.)	ta ¹
you (pl.)	šama ¹
yourself (pl.)	xōdūn
yourself (sg.)	xot

2.6 Place Names

Abuzeydabad	Bīzōvōy
Abyane	Viyōna, ōvyona
Bīdgol	Vīgol
Bīdhend	Viyēn
Hanjan	hanjan, henjōyan
Iran	Īrō
Kashan	Kāšūn
name of a river	Sarīsa
Qohrud	Qāhrū
Qazvin	Qazīn
Siyalk (archaeological site)	seyala
Tehran Terō	

2.7 Ethnonyms and Proper Names

Gypsy	qorbetī
inhabitant of Abuzeydabad	bīzōvōyja
inhabitant of Kashan	kāši
Sohrab	Zorāb

PERSIAN INDEX

āv	آب	tevā	آبکانه
ābād	آباد	kābōlayne	آبکش
ābādī	آبادی	ōukeš	~
ō'anbār	آب‌انبار	pālāst	~
pulūna	آب‌ایستاده	owjen	آبکی
čolm	آب‌بینی	lā ⁴	آب‌گل‌دار
sok	~	mandōw	آب‌گلی
ōdumāy	~	āvgūšt	آبگوشت
līr	آب‌پنیر	āstar	آبگیر
ōwjūš	آب‌جوش	sār	~
ābji	آبچی	tārka	~
ōudozdak	آب‌دزدک	čel ²	آبله
ōdumāy	آب‌دماغ	xeng	~
čolm	~	āval	آبله
sok	~	koja	~
tof	آب‌دهان	mandōw	آب‌مانده
ū'āyn	~	Bīzōvōy	ابوزیدآباد
vēg	~	Bīzōvōyja	ابوزیدآبادی
gelīz	~	melūl	آب‌ولرم
ōveyñ	~	ābī	آبی
aur	ابر	ōvyārī	آبیاری
avri	ابرو	rāšn	آبیاری ۲۴ ساعته
ābrou	آبرو	behanjēnova	آبیاری کردن
āurā	ابری (هوا)	henjōyan	~
amrīšan	ابریشم	sereja	آبیاری کوتاه‌مدت
gēs	ابریشم پاک شده	tova	آبیاری نیمروزه
owzār	ابزار	Vīyōna	ایبانه (نام روستا)
yašaul	ابزار پاک کردن	gamīza	اتاق کوچک
	حیوانات	adāš	آتش
čorta	ابزار حساب دستی	alāv	~
ostora	ابزار قالبیافی	gor ³	~
ālenjen	آبزه باغ	ādāš	آتشکده‌های ایبانه
ōw-šiv-kā	آب‌زیرگاه	abārbayrī	برداشتن غذا (از روی آتش)
pasalaxūn	~		
ābes	آبستن	karūna	اجاق
āvīra	~	kar ¹	~
Teldār	~	barkervenā	~
šor-šor	آبشار	kalak ²	~
ōvrēja	~	barker	~
now	آبشخور چوبی	kūra ¹	~
hābeda	آب‌شدن یخ	ājor	آجر
		čōrīka	نیمه‌آجر (آجر)

xotōyī	آجر مربع شکل	γūza	~
ōjil	آجیل	ālvāra	آرواره
šavčera	شب چره	fak	~
hālū	احمق	wāt-noxoš	آروغ
axta	اخته	ār ¹	~
egar	آخر	ara	اره
darpa	~	yassa	~
darpa	آخرین (آخر)	are	آری
āγ	آخور	az ²	از
sūl	آخور بزرگ	ba ³	~
tabīla	~	bērō	~
ōγōra	~	da ²	~
āxond	آخوند	de ¹	~
dūa	ادامه	vā ¹	~
čōr	ادار	nībī	از آنجا
jīč	~	anbī	از اینجا
lūjū	~	čaimkata	از چشم افتادن
čōrsūja	ادار با سوزش	lisa	از حال رفتن
ādem	آدم		کودک
čosmēj	آدم بوج	ēša-kō	از کجا که
kīnūy	آدم تمیز کار	edbōrī	آزار
lāt(a)	آدم لابیالی	elīgūjēlī	از گیل
ādemēzāt	آدمیزاد	γīr	آرخ
ālat	ادویه	āsō	آسان
ādīna	آدینه	xār ³	~
bāry	آذرخش	as	اسب
gorombeš	~	māyōn	اسب ماده
ozāqa	آذوقه	naryūn	اسب نر
edbōr	اذیت	harangū	اسبیرس
raddī	~	asbas	اسبست (گیاه)
kōta- (kūj-)	اذیت کردن	asfarza S	اسبغول
zabīn	اذیت کننده	asparza	اسپیل
ārpeštūn	آراسته	asfand	اسپند
rēščāra	آرایش صورت زنان	sandal	~
ārd	آرد	ūstā	استاد
ārtī	آرد آلود	ossā	~
ārdavējā	آردبیز	āsūna	آستانه در
pārjan	~	dambargāh	~
ordak	اردک	galbar	~
ōrdīne	آردینه	ōsōna-bar	~
erzō	ارزان	estal	استخر
arzan	ارزیدن	sāla	~
harzā- (harz-)	ارغنده	astaxūn	~
ārgendā	ارگ	neydast	~
ark	ارگ	pīša ¹	~
ārenj	آرنج	kūnbāfi	استخوان زانو
avruya	~	γūzak	استخوان ساق پا
kūnbāfi	~	ostāyoddūs Y	اسخودوس
		Qesūn	استفراغ
		qosso	~

assakūn	استکان	mūnoya- (mūn-)	دارد
eštekan	~	koryelā	اعتقاد داشتن
piyāla	~	sūle	آغاریقون
āša bandas	~	γōš	آغل
asfarza	اسفرزه (گیاه)	āy	~
asfanāj	اسفناج	hās	~
aslehesāj	اسلحه‌ساز	rō ²	آغوز
esm	اسم	gala ²	آغوش
nām	~	āftāv	آفتاب
āsamūn	آسمان		
dīndel	اسهال	xoršīd	~
rēy	~	golmaftōu	آفتابگردان
ar/ār ²	آسیاب	āftova	آفتابه
ālk	آسیاب (دندان)	dar ²	افتادن
āravūn	آسیابان	kat- (k-)	~
lat	آسیب	būn-kat	افتادن بر زمین
ēsīr	اسیر	ōla	افتادن به پشت
āš	آش	Garda	آفت انگور
če ¹	~	šefta	آفت درخت
sūrvā	~	šefta	آفت سیاهی گندم
šefde	آش با گوشت و	kūla ²	~
	آرد نخودچی	ālāsā	آفت گندم
āšpāz	آشپز	rō ²	افروشه
motbax	آشپزخانه	Āfsār	افسار
āliši	اشتباه	rūšan	افشاندن
javdū	آش‌جو	mār	افعی
kōči	آش‌ذرت	Axe	آقا
āšval	آش‌رشته	Koryelā	اکارج
āš	~	hat	اکنون
ōgora	~	agar	اگر
ašrefī	اشرفی	qeya	~
ašyāl	آشغال	kali	آگیش
jāz ¹	~	hōl	(آل)
areye	اشک	Alāw	آلاو
ašk ²	(نوعی درخت) ~	kos	آلت تناسلی زن
barāvarda ka- (kar-)	آشکار کردن	Kor	آلت تناسلی مرد
šūli	آش‌شله	alhāl	الک
āšnā	آشنا	ārdavējā	~
aččow	اشنوشه	pārjan	~
šāxūna	آشیان	Alak	الک دولک
ašiyūne	آشیانه	lākočū	~
āy	اصطبل	elāha	الکی
īderaxt	اصلة درخت	alangū	النگو
rēvō-karda	اطاعت کردن	Disband	~
kā ²	اطاق	mangali	~
rū ³	اطاق زنانه	gālī	آلو
naxl	اطاق کوچک	halīkašta	~
payderī	اطاقی که پنج در	alāw	الو

ālītče	آلوچه	xōs- (xōs-)	~
helūke	~	darvēsta	انداختن سرکه و
helūke	آلوچه ترش		شراب
gūlī	آلو زرد	Nōndoče	آن دختر
čapar	آلونک	Da	اندر
alō ²	آله	dar ²	~
hemā	اما	rū ²	~
yākam	آماده بلند شدن	lā ³	~
hōl	ام الصبیان	nanja	اندک
ammayan	آمدن	Andou	اندوده
bamda ~		nārūj	آن روز
madan ~		Ādem	انسان
ūmed-o-šod	آمد و شد	ensū(n)	~
āmrūd	امروء	ičaš	انسان یا جانور یک
Ārū	امروز		چشم
ēisāl	امسال	nāla	آن سو
amšou	امشب	nāla	آن طرف
xārdel	املت	ōnaga	~
hōmmōtan	آموختن	nājūr	آن طور
havō	اموسنی	lams	انعطاف پذیر
omīd	امید	zay ¹	انغوزه
ūn	آن	Nāndegar	آن قدر
ūnā	~	nāke	آن که
yōn	~	ūmahal	آنگاه
nā ²	~	nōmvaxt	~
nān	~	vāgza	انگژ
nō ²	~	zay ¹	انگژد
nōnā	~	angōš	انگشت
ān ³	ان (مدفوع)		
enār	انار	kalīč(a)	انگشت پا و دست
ambār	انبار	angōšta	انگشت سبابه
pak ²	انبار کوچک	šepoškoš	~
marr	انبار گندم	šas ²	انگشت شست
hamyān	انبیان	kalīč(a)	~
ambōr	انبر	Angōšpēla	انگشت کوچک
bōrō	انبوه	čelik	~
ūniya	آنجا	kalīč(a)	~
vā ³	~	māmāčelik	~
yōnaga	~	qalič	~
nīgde	~	angōšta-görde	انگشت میانه
nījeje	~	kūreqor-ōxōne	~
enjbār	انجبار	Angōstar	انگشتی
zati	انجمن	alayngal	انگل
kōta- (kūj-)	انجوغ	rāšk	~
anjil	انجیر	ang ¹	انگل بدن بز
āre-vain- (van-)	انداختن	angūr	انگور
bāqāt- (bāqōv-)	~	tourk	~
būxūssen	~	šovūš	انگور کشمش شده
van- (van-)	~	Nahma	آن مقدار
ves- (vēs-)	~	nahmal	آن موقع

nahmal	آن وقت	aynuvā	آهن بایه
nāvax	~	āyn	~
hamūš	آنها	āhangra	آهنگر
nāhā	~	āhū	آهو
nīyā	~	ey	ای
nūe	~	yōra	آیا
nā-bī	آن یکی	Īrō	ایران
ay ²	او	Mīzohār	ایزار
ū ¹	~	Veštōyan	~
vay ³	~	~	~
īd	~	hā-	~
nān	~	Hōveštova	ایستادن
nōna	~	ēšte	ایستاده
nōn	~	ēšte	~
bāj	آوا	ašōn	ایشان
āhar	آوار	Īde	~
viyard- (viyar-)	~	nāhā	~
bāz	آواز	nēm	~
būj	~	ōnā	~
bon	~	Eyno	این
bāj	~	nē	~
vāj	~	nī	~
jājā	آواز جمع آوری	nēna	~
~	مرغان	nēn	~
šabōw	آواز شادباش	nōn	~
ārd- (tōr-)	آوردن	Ēmbar	این بار
ūniya- (tūn-)	~	ēnde	اینجا
hār- (tār-)	~	andar	~
hūnīd- (hūn-)	~	yaga	~
ōwranja	اورنج	īnda	~
ūstā	اوستا	nēan	~
ossā	~	nīdēja	~
āvval	اول	nōjūrī	این جوری
čangak ¹	آونگ	nēza	این چنین
ōngōn	آونگان	ēmbar	این دفعه
dar	آویختن	ēmqarta	~
āyūt- (āyūj-)	~	nēla	این سو
dārhōvta	آویخته	nēla	این طرف
delengōn	آویزان	nēvar	~
dar ²	~	Nējūr	این طور
ōngōn	~	nēza	این طور
dārhōvjova	آویزان شدن	nīzani	این طوری که
āvišun	آویشن	Nēndaqar	این قدر
āh	آه	Nēndaqarjele	این مقدار کم
e	~	nēm	اینها
deylam	اهرم	nēham	این هم
leylamī	~	Deyargove	ایوار
qārāz	~	ayvūn	ایوان
āsā	آهسته	pešgā	~
āsfeja	~	čār-peškema	ایوان بزرگ
hamvārya	~	āhina	آینه
āhak	آهک		
āhen	آهن		

ba ²	با	bāzār	بازار
xay ²	~	bāzārča	بازارچه
xaynēnko	با اینکه	Bāfi	بازو
bābā	بابا	vājī	بازی
pīdūna	بابونه	kāda	~
bājonōy	باجناق	lākočū	بازی الک دولک
hambāčč	~	tūlavāzī	~
vāšt- (vāz-) ¹	باختن	tābūsḡā	بازی با توپ
darvāštan	باختن در بازی	aynuvā	باسه
vād	باد	bīrjāma	باشامه
šamāl	باد خنک	bāša	(باشه) بازار
wōy	بادشکم (گوز)	aynuvā	باشه (خمیازه)
demāy	باد گرم	Bāqessōn	باغ
dema	~	bōsō	~
bādōm	بادام	raz	~
ende ²	~	bussūne-esbe	باغ سگ
bādūm-tel	بادام تلخ	razbūn	باغبان
tanges	بادام کوهی	razjī	~
vādzan	بادبزن	bāxča	باغچه
bādanjū	بادنجان	rāstan	بافتن
		vat- (vand-)	~
		bevata	بافتن قالی
		Abarhākatan	(پایان یافتن کار)
vōdī	بادی		بافتندگی
īpasa	بار (دفعه)	bavah	بافته
karat	~	vāfā	بافه
pasā	~	bāylī	باقلا
rā ³	~	pasāu	باقی مانده آب
vōy ¹	~	ār ³	بالا
bār	بار (محصول)	bālā	~
bārūn	باران	gal ³	~
vārō	~	pal ⁴	~
vašan	~	ār ³	بالا بردن
helōva	باران همراه برف	kodūya	بالا ترین جا
bōrahang	بارهنگ	bālākīya	بالاخانه
vārā- (vār-)	باریدن	bālāxōna	~
vārīk	باریک	māl-xuana	~
bāša	باز (پرنده)	ār	بالا کشیدن
tāq	باز (در مقابل)	bālna	بالانه
	~	bālaš	بالش
vā ²	~	mālīn	~
dōq	~	motakā ~	~
dāy ²	باز شده	Peškam	بالکن (ایوان)
dāqnā- (dāqna-)	باز کردن		
hā-	~		

bōlang	بالنگ	olūma	~
vālēngū	بالنگو	badvīn	بدبین
mālīn	بالین	vatar	بدتر
bō	بام	baz	بدترکیب
peštebūn	~	olla	~
vāj	بانگ	vatjens	بدجنس
bavar	باور	bajjens	~
mūnoya- (mūn-)	باور کردن	bad-čaš	بدچشم
verā	باهم	zevera	بدخلق
baja	~	bad-dava	بددهن
bayā	~	vöyödas	بدست
varā	~	bad-zeyō	~
āgā	باید	alayngāla	~
āy	~	bad-gemō	بدگمان
bāyad	~	bada	بدن
vai	~	bī	بدون
vegī	~	Vē	بدون
yay	~	barz ²	بذر
āgā	بایست	tom ¹	~
veštā	بایستی	tom ²	~
babr	بیر (حیوان درنده)	xāx	~
joz	بجز	ār ³	بر
žūregī	بجگی	bar ⁴	~
vača	بچه	dīm ²	~
žūray	~	rā ⁴	~
mača	~	gel ²	~
hojm	بچه صفت	Āyā	برادر
jeqel	بچه کوچک	barā	~
horm	بخار آب	dada	~
baxarī	بخاری	orge	~
baxt	بخت	dada	برادر بزرگ
bāxš	بخش	gāgā	~
resad	~	mīra ²	برادر داماد
āmerz	بخشایش	Barātjena	برادرزن
lexovl	بخو (بخاور)	dayejen	~
kok ²	بخیه	hāl-ovlat	~
koli	~	amū	~
bad	بد	Berūšāya	برادرشوهر
baz	~	dadešū	~
edbār ²	~	borāyešī	برادرشوهر
vad	~	dada	کوچک
baxtekūrja	بدبخت	berārī	برادر کوچک
dādebīdād	بدبختی	Damtarešta	برادری
		talāša	براده
			~

pu	~	barrū	~
orīkata	برازنده بودن	barna	برهنه
	لباس	xaravā	~
qelqele	برآمدگی حلقوم	rowt	~
bala	برای	lox(t)	~
be ²	~	barriyan	بریدن
berāye	~	beberīda	~
bura	~	verī- (vrīn-)	~
da ¹	~	beza	بز
dar ¹	~	Šīykan	بز اخته شده
rā ²	~	sabor	~
vera ²	~	Paybor	بز پنج ساله
bāren	برای آنکه	naxrāz	بز پیشرو گلّه
berāye-nö-kö	~	Čārbör	بز چهارساله
balkö	برای اینکه	bozorg	بزرگ
börč	برج	gerd ¹	~
pöböyan	برخاستن	happol	~
ār-gandova	برخورد کردن	mas	~
ar ³	برداشتن	massar	~
bārd- (bar-)	بردن	našoq	~
bebarda	~	gāzor	بز سفید و سیاه
bōrdan	~	Sabor	بز سه ساله
sartākūn	برعکس	rāš	بز سیاه و زرد
varepe	~	šošbor	بز شش ساله
vālgū	برغ	bezīla	بزغاله
fafr	برف	kowre	~
feray	برق (صاعقه)	narboz	بزغاله پنج ساله
yorombeš	~		نر
ūm	برکت	Čāppeš	بزغاله دوساله
bar	برکشیدن		ماده
ār	برکندن	kulār	~
balg	برگ	döbör	بزغاله دوساله نر
valg	~	toqolī	~
malq	~	qaher	بزغاله سه ساله
hā-	برگرداندن	vahī	بزغاله یک ساله
vaylā- (vayl-)	~	yakbor	~
bölnova	برگرداندن ظرف	üşkār	بز کوهی
		dālgūš	بز گوش بزرگ
hā-	برگشتن	xatte	بز گوش سفید
vaylā- (vayl-)	~	Bözmöve	بز ماده
halgāla	برگه آلو و هلو	bözmöč	بز مچه
ergāla	برگه زردآلو	Karmalēr	~
handāt	برنامه	māslise	~
baray	برنج	dagga	بز نر برای
vara	بره		جفت گیری

kalkan	بزی که در پیری اخته شده	ā ³	بلندن کردن
bas	بس	ārdārdan	~
vas	~	pal ⁴	بلندی
āre-bāqāt- (bāqov-)	بستن	pala	~
āre-čawsā- (čaws-)	~	belūt	بلوط
bas- (band-) ²	~	are	بلی
va ²	~	havō	بناغ
hā-	~	ērbāqā	بناگوش
dōl	بستن آب	havō	بنانچ
hākarda	بستن در	xarand	بن بست
bassa	بسته	band	بند
hambasta	~	pāpēča	~
jūi	بسیار	Ōwbanda	بند آب
nahma	~	gīr ¹	بند انگشت
bosqāl	بشقاب	ban-angoš	~
daurī	~	moza-angoš	~
pašqāb	~	četār	بند پای بزغاله
mošgū	بشکوفه	dūma-tammūn	بند تنبان
bōška	بشکه	ban-girove	بند جوراب
hōmja	~	vande-gulva	~
būlūka	بشکه بزرگ	ēxēya	بند چوبی اسب
bātrī	بطری		یا شتر
ba'd	بعد	bunā	بن درخت
da ²	~	egāl	بند شتر
ba'd	بعد از ظهر	Keš	بند شلوار
pasī	~	ban-kafš	بند کفش
bāyāla	بغل	lāhārā	بنفش
gala ²	~	banafša	بنفشه
bastena	بقچه	lā ¹	بنلاد
boyča	~	āy	~
sobra	~	vēnō	بنو (عدس)
vaza, baža	بک (وزغ)	Bēx	بنیاد
haš- (harz)	بگذار	babāsīl	بواسیر
fāvri	بلافاصله	mavāsīl	~
bəlbəl	بلبل	pīzī	~
γauyekare	بلدرچین	bana	بوته
jijike-sahrāi	~	bōl ²	~
xelt	بلغم	veha	~
bālkom	بلکه	Gölja	بوته ای خاردار
boland	بلند	Beremba	بوته خار
massar	~	tēassōn	بوته خار
ār	بلند شدن	deremba ¹	~
pābeda	~	čaz	~
pāštā- (pāšta-)	~		~

ēšū	~	Dampašā	به نوبت
dōrōmā	بوته صحرایی	dar	به وجود آمدن
ay ¹	بودن	Bāhār	بهار
bābā- (bāb-, b-)	~	vahār	~
bāvo-nebā	بود و نبود	sarsemō	بهانه
dānde ²	بوز (زنبور)	feyoma	~
vāž	~	qiyūma	~
bōsō	بوستان	Vetar	بهتر
vōz	بوسه	naštar	~
māč	~	vahešt	بهشت
mūs	~	deyā-beyāta	به هم خوردن
būsā- (būs-)	بوسیدن	dayā-gandova	~
būf	بوف	yādaštan	به هم دوختن
bōqolomō	بو قلمون	yārītan	به هم ریختن
pōm	بوم (زمین کاشته)	vahī	بهی
zelzala	بومهن	bī ²	بی
pamā- (pam-)	~	vē	~
bū	بوی	Biyābō	بیابان
gana	بوی گند	aynuvā	بیاستو
pous	بوی نسیم و رسیدگی	sarsangī	بی اعتنا به مردم
ba ¹	به	bīčāra	بی چاره
be ¹	~	vēheyā	بی حیا
da ¹	~	bēx	بیخ
de ²	~	vēxojāb	بی خبر
va	به (پیشوند فعل)	vet- (vēj-)	بیختن
bah	به (حرف صوت)	hāvīta	~
nazarā	به این جهت	bēxod	بی خود
šabā	به به!	vēxay	بی خودی
bāšde	به خاطر	vēd	بید
gērvūnīd- (vōn-)	به دست آوردن	šeuš	~
pasar	به دنبال	Bīdār	بیدار
rā ¹	به راه کشاندن	vīdār	~
ōla	به طرف چپ	vēdom	بی دم
ōla	به طرف راست	kol ³	~
davreyā	به گرد هم	vīgol	بی دگل (نام روستا)
ma	به من	vīyēn	بیدهند (نام روستا)
bāh	به (میوه)	vīr	بیر (خاطره)
		bīrjāma	بیرجامه
		Abar	بیرون
		bar ²	بیرون افتادن

abar	~	bāl	بیل
bar ²	بیرون آمدن	esbar	~
bar	بیرون انداختن	bahrā	~
abar	~	kəvar	~
abar	بیرون بردن	ōsbār	~
abar	بیرون پریدن آب	rūšan	بیل چوبی برای باد دادن گندم
	هنگام جوش	jimbāl	بیلچه
abar	بیرون چیدن	kanūča	بیلچه بنایی
abar	بیرون دادن	Sarbas	بیماری سردی مزاج
abar	بیرون رفتن	Ašīna	بیماری (نوعی)
abar	بیرون ریختن	xonok	بی مزه (دربارۀ شخص)
bar	بیرون شدن	vīmeža	بی مزه
bar	بیرون کردن	Vēmeyli	بی میلی
abar	بیرون گرفتن	nāk	بی نوا
abar	بیرون نشاندن	da (1)	بین
abar	بیرون نگهداشتن	gel ²	~
abar	بیرون نهادن	lā ³	~
vīs	بیست	vēnemek	بی نمک
yek-bīst	بیست و یک	vīnī	بینی
vīš	بیش	čölmēnā	بینی چرکین
vēštar	بیشتر	Bīva	بیوه
vēšā	بیشمه	vīga	~
xōya	بیضه (تخم)	jenbīva	~
vēkār(a)	بیکار	goh	بیهودگی
vēkār(a)	بیکاره	Alpar	بیهوش
vēgūna	بیگانه	vēheš	~
xīra	~		
bīgonā	بی گناه		
Pā	پا	šīt	پادرد
pāberena	پابرهنه	Tong	پارچ شیشه‌ای
pāxārā	~	Mašrefa	پارچ مسی
pāpēča	پاپیچ	sarang	پارچه
pātōve	پاتابه	kašk ²	~
dīgla	پانیل	pārča	~
tūnča	~	narmelū	پارچه تنورپاک‌کنی
pātīl	~	Pārdoma	پاردم
kašal	پاچه	dūla	پارس سگ
ōla-kūn	~	hophop	~
pača-tammūn	پاچه شلوار	Pār	پارسال

vāfr	پارو
kat ²	~
pārū	~
wāz	پاروی بزرگ
viyarda	پاره
yā-vašernā'an	پاره‌پاره کردن
fezertī	پاره پوره
beviyaruva	پاره شدن
jer	پاره شدن پارچه یا کاغذ
beviyarda	پاره کردن
fesess- (fesenj-)	~
hevardan	~
viyard- (viyar-)	~
pāsbō	پاسبان
pōbōyan	پا شدن
pāštā'an	~
hērpā	پاشنه
kūne-pāšnepā	پاشنه پا
pājina	~
pāšne-bar	پاشنه در
bepāšēnova	پاشیدن
ār ³	~
hā-	~
pāšna- (pāšn-)	~
pāk	پاک
gelūna	پاکت
pālō(n)	پالان خر یا اسب
navay ²	پالتو آستین‌دار نمدی
pāliza	پالیز
pāmāl	پامال
pōnze	پانزده
pā'aujār	پای‌افزار
xerāz	پایان آبیاری
abarrhākī	پایان یافتن
abarrhākatan	~
pātaxī	پایتخت
taws	پای جلویی شتر
pādāyniva	پای کسی به خانه‌ای باز شدن
pāyīj	پاییز
čāla	پایین
ta ²	~
gīrōve	~

takata	پایین افتادن
bēr-kārd- (bēr-ka/e-)	پایین انداختن
ta ²	پایین آوردن
ta ²	پایین بردن
hērda	پایین ده
ta ²	پایین رفتن
ta ²	پایین کشیدن
pek	پتک
patū	پتو
bepova	پختن
pā- (pač-, pēč, poč-)	~
bepeta	پخته
pata	~
bābā ¹	پدر
bō	~
būgā	~
pe	~
bābā ²	پدربزرگ
Bābāje	پدرزن
bāysūra	~
mōy-pīre	~
pežena	~
piyazan	~
pe-bosota	پدرسوخته
bōbešū	پدرشوهر
bāysūra	~
bōhešū	~
piyašūy	~
por	پر
madā	پر بودن
pār	پر (پرندگان)
pārnā- (pārn-)	پراندن
Palpehe	پرپهن
beparnova	پرت کردن
pamā- (pam-)	پرت کردن
ār ³	پرت کردن به بالا
yāgā ²	پرچین
ārvāj	پر حرف
samej	~
čosmēj	~
ličār	پر خاش
Aškam	پر خور
xardīza	~

lame-līs	~	jeje-band	~
porxor	~	fessā	پسته
jola	پرده	gaudra	پستو
γūryūrje	پرستو	lītār	پستی
paraske	~	kūrra	پسر
bāz-ō- xās	پرسش و پاسخ	pīra	~
bepörsova	پرسیدن	pūrja	پسر بزرگ
va ²	~	pūrja	پسر خوب
pārsā- (pārs-)	~	pūrja	پسر کوچک
pāranda	پرنده	pūrja	پسرک
mor ²	پرنده انگورخوار	pahara	پس فردا
šūnasar	پرنده شانه به سر	payhā	~
čülū	پرنده کوچک	pakūča	پس کوچه
palpehe	پروانه	pesandā-	پسندیدن
parparče	~	(pesand-)	~
bal	پر و بال	-je	پسوند تحبیب و مؤنث
bālāša	~	-jār	پسوند - زار
parm	پرویزان	-ja	پسوند مصغر
parm	پروین	mol	پشت
madāqā	پرهیزکار	ōla	~
perī	بری	ovgā	~
ār	پریدن	paš ²	~
beparnova	~	pēš ²	~
ār ³	~	bālābōn	پشت بام
parā (par-)	~	dūmbō	~
pare	پریروز	mōlbō	~
parašan	پریشب	pašbūn	~
čelezgā'a	پژمرده	peštebūn	~
hāmarda	پژمرده شدن	Pasar	پشت سر
egar	پس	paysar	~
pas	~	mōl	پشت گردن
nahmal	پس از	pašgorm	~
passendāj	پس انداز	kūra ²	پشته
paspare	پس پریروز	Peškal	پشکل
pasparēšou	پس پریشب	čār-peškema	پشکم
čeje	پستان	pešga	~
jeje	~	paym	پشم
keš ²	~	paš-verē	پشم بره
ārpeštūn	~	Henjōyan	پشنجیدن
pestūn	~	maš ¹	پشه
mama	~	pāša	~
gōn	پستان گاو و گوسفند	paša-bend	پشه بند
čiče-ban	پستان بند	pol	پل
pessū-band	~	jol	پلاس

palās	~	pūsōya- (pūs-)	پوسیدن
palpehe	پلپیک (گیاه)	Pūš	پوش (خار)
sārda	پلکان	ār	پوشاندن
palakōn	~	bepūšēnova	~
palk	پلک چشم	va ²	~
peleng	پلنگ	Yallāy	پوشاندن بذرها با خاک
palāv	پلو	Barkervenā	پوشش تنور
orčan	پله	bepūšova	پوشیدن
pak ¹	~	va ²	~
palakōn	~	pēš (pūš)	~
sārda	~	vay ¹	پوک
čola	پنبه	pūk	~
lūka	~	pul	پول
vēš	پنبه خام	pīdūna	پونه
banjā	پنجاه	pāhlī	پهلوی
berna	پنجره	šīd	پهن (گسترده)
darīja	~	pahen	~
panjara	~	peyar	پهن (تپاله)
bar-bačča	پنجره کوچک	varz	~
barīnja	~	pahīn	~
šavqa	~	dappa	~
payšama	پنجشنبه	adresā	پهنای پارچه
bunja ²	پنجه	pey ¹	پی خانه
čang	~	hōrū	پی ساختمان
panja	~	Pīgāda	پیاده
bunja-yaḷā	پنجه کلاغ	pīgāz	پياز
veret- (verēj-)	پنهان کردن	piyāla	پياله
panīr	پنیر	pēč	پیچ
pūš	پودر گیاه دارویی برای ختنه	dar ²	پیچاندن
pīdūna	پودنه	pēč	پیچ جاده
lēve	پوزه	pēča	پیچک
pūja	~	Bepičonova	پیچیدن
domayā	پوزه کوچک	pēčā- (pēč-)	~
sāxdūn	~	gīnā- (gīn-)	پیدا شدن
kemar	~	Vištan	پیدا کردن
pās	پوست بدن	patāl	پیر
hārsā	پوست درخت	pīr	~
dāla	پوست روی زخم	šūye ¹	پیراهن
pūstāla	پوست نازک روی گوشت	paran	~
kāoula	پوسته تخمه	pīrajan	پیرزن
vōy ⁴	پوسیدگی	Peyrav	پیرو
		pīzī	پیزی
		bīrjāma	پیژامه

pēs	پیس	hā-	پیشوند فعلی
da ²	~	varyā	پیش هم
var	~	Pāygūm	پیغام
pēš (1)	~	pīla	پيله
jarāb	پیشاب	pīna, dayya	پینه
šāš	~	daqū	پینه انگشتان پا
pēšapīšim	پیش از ظهر	pīnadūj	پینه دوز
šayīya	پیشانی	peyvand	پیوند
pīsedūme	~	band kīšā- (kīš-)	پیوند داد دادن
varband	پیش بند	pī (2)	پیه
pēšband (1)	~	tāča	تاز یانه
pēšxedmat	پیش خدمت	tās	تاس
tā ¹	تا	Taftū	تافتون
yō ²	~	Moassōn	تاکستان
xālbī	تا اینکه	Āstar	تالاب
tāv	تاب	sār	~
pouč	تاب بازی	tārka	~
tatelōujū	تاب برای بازی کودکان	össār	~
tōv	تاب دادن	pūlūna	~
betōnova	تاب دادن نخ	Tōna	تانه (تار)
tōv	~	tāvō	تاوان
tābessōn	تابستان	dāval	تاول
tōbūt	تابوت	tāval	~
tāva	تابه	γīr	~
āftova	~	xuāzīl	تاول های چرکی روی
baha	تابه حال		گردن
tāfto	تابه نان پزی	tāča	تای
varbela	~	to ³	تب
lala	تاج خروس	tav	~
bat	تا حالا	teuxāl	تبخال
tat- (tēj-)	تاختن	balta	تبر
tōna	تار	dārjen	~
šeytūn	تارتنه	tavar	~
šeytūn	تارتنک	vazane	تبر گوشت
karatena	تار عنکبوت	nar-tavar	تبر هیزم شکنی
mī ¹	تار مو	tevnauba	تب نوبه
tōrīkā	تاریک	Tenlarz	تب و لرز
tājā- (tāj-)	تازاندن	dappa	تپاله
tāza	تازه	varz	~
jaxd	~	pahīn	~
nōq	~	sārā	~
tāza	تازه داماد	seyā	~
		peškal	~

paqal	~	tār ²	ترش
mamīza	~	Bezelova	ترش شدن ماست
tappa	تپاله گاو	Toršamka	ترش شدن معده
tambal	تپل میل	varsūja	~
kopā	تپه	zay	ترشح گیاه
māhūr	~	Beterošīva	ترشیدن
pala	~	ār-feseta	ترکاندن
sangliča	تپه سنگی	Beterakēnova	~
tejīr	تجر	tāznā- (tāzn-)	تر کردن
tohva	تحفه	derezā- (derez-)	ترکنده
tax	تخت	beterakova	ترکیدن
taxtgēva	تخت گیوه	tarakā- (tarak-)	~
taxta	تخته	terenjebīn	ترنجبین
pīša ²	~	tara	تره
taxta	تخته چوبی رشته‌بری	kāl ²	~
valgebarā	تخته خمیر	qodome	تره تیزک
tīrtōve	~	Kālājār	تره زار
pūtīnī	~	sūnō	تشت
sāle	تخته سنگی	tāška	~
kīsm	تخته‌های سقف	lagan ¹	~
tom ¹	تخم (بیضه)	tāšta	~
xāx	~	sowne	تشت خمیر
pīša ²	~	silkeje	تشت سابیدن کشک
vēždāna	تخم پنبه	dōšak	تشک
turke-čas	تخم چشم	sara	~
večela	تخم سگ	tošak	~
toma-karg	تخم مرغ	nāhālī	~
xākera	~	rā-vas-(vēs-)	تشکیل دادن
tar	تر	qorbetī	تشمال
darāyza	ترازو	Mūrčakata	تشنج
tarāz	~	taina	تشنه
damtarešta	تراشه	sāva- (sāv-)	تصفیه کردن
talāša	~	handāt	تصمیم کردن
beterāšova	تراشیدن	Daqar	تصمیم
tarāšā- (tarāš-)	~	koje	تعداد
torob	تریچه	sīlča	تعویض
qorbetī	ترتیب	sūnō	~
tārs	ترس	tayār	~
bāyā	~	gīlča	~
betarsēnova	ترساندن	lānjīn	~
tārsnā- (tārsn-)	~	Lāvuka	تغار چوبی
nagovār	ترسو	tof	تف
betarsova	ترسیدن	ōveyñ	~
tārsā- (tārs-)	~	ū'āyn	~

vēg	~	tammōn	تنبان
gelīz	~	alayngal	تنبل
zōč	تقاله	tambal	~
sās	تقاله انگور	tonde	تند
tole-angur	~	jald	~
tola	تقاله چای	vur-vur	تندتند
nōtaftō	تفتان	šeytūn	تندو
mūn	تفکر	Tondē	تندی
tafang	تفنگ	malešt	تفر
yagūna	تک	amālā	تقیه
tekna- (tekn-)	تکان دادن	tay	تنگ
betekōnova	تکاندن	Golowpāš	تنگ
hōtūšēnova	~	Tenges	تنگرس
tika	تکه	kerč	تنگ نظر
qōna	~	tanga	تنگه
laka	تکه پارچه	qanāt	~
anji-anji	تکه تکه	qonāl	تنگه زیرزمینی
lašga	تکه های خرد شده پارچه	barkervenā	تنور
seyala	تکه های شکسته ظروف	tunūr	~
	سفالی	kalak ²	~
čūzīl	تگرگ	kar ¹	~
sengak	~	kūra ¹	~
tagārs ¹	~	karūna	~
zormakka	~	Barkervenā	پوشش (تنور)
gelgelaka	~	barker	~
tagārs ²	تگژ	kermāla	تنور پاک کنی
tagārs ²	تگس	Barker	تنور (روی)
tal	تلخ	čīl	تنور گلی
pōm	تل کود و سرگین	tāxna	تنور نان پزی
tolomba	تلمبه	tana	تنه
tala	تله	ved	تنها
galla	~	yakkā	~
tela	تله گذاشتن	īdā	~
mūš-tela	تله موش	jeda	~
darpaynova	تلیت کردن	langā	~
tamām	تمام	kūna	تنه بریده درخت
pāk ²	~	beteda	تیدن
melešt	تمایل	rū ²	تو (درون)
rob	تمشک	ta ¹	ضمیر دوم شخص مفرد (تو)
xārxešar	~	šā- (š-) ²	توانستن
pāk ²	تمیز	tūbre	توبره
jūrū	تمیز کردن جوی آب	galand	~
tambikū	تنباکو		

kou-kardan	توپ بازی	teyō	تیان (دیگ)
tū ¹	توت	tīz	تیج
tūtūn	توتون	tīr	تیر
qoloma	توده	rāsp	تیر اصلی سقف خانه
tūr	تور حمل کاه	tīres	تیرست (سیصد)
qorbetī	توشمال	šeuš	تیر سقف
ēša-ka- (ker-)	توضیح دادن	tīr-komō	تیرکمان
tīfūn	توفان	vāznanā	تیر نان پزی
kolūz	تو کشیدن بدن هنگام سرما	ūbā	تیره (خانندان)
kelūse	توله	solm	تیره پشت
kolāsa-espa	~	tīj ²	تیز
tūla	~	tēša	تیشه
sagtūra	توله سگ	lasūn	~
tūla	~	čakoš	تیشه خارکنی
večela	~	tavar	~
kotera	~	tīq	تیغ
tū ²	تون حمام	lam-lam	~
ta ²	ته	xarmure	تبله
kalāša	ته دیگ	xarmure	تیلی
Terō	تهران	toyfi	تیهو
kolū-vīsa	تهمانده خرمن	Če	ثروت
bay	تهوع	sayāk	ثلت
yā ²	جا	jōn	جان
gol	~	jūn dārd- (dār-)	جان داشتن
yā ²	جا انداختن	jūnemāz	جانماز
tābetā	جایجا	Jūnevar	جانور
jājom	جاجیم	kāza	جای بز کوهی در کوه
jada	جاده	yaga-pā	جای پا
hasājēn	جارو	yōgōbī	جای دیگر
hegenze	~	kāsavarda	جای ظرف
jārū	~	sīrīt	جای فتیله
zārjēna	~	hegō	جایگاه
hōrūta	جارو کردن	parga	جای نگهداری گندم و جو
rot- (rōf-)	~	dūlāb	~
dāšeil	جاروی دسته بلند	qorbetī	جت
tāy-rūva	جاروی سقف	seva	جدا
yāde	جاری (زن برادرشوهر)	yadā	~
rā	جاری شدن	ār	جدا شدن
maryezār	جالیز	barvajī	جدا کردن
pāliza	~		
jōm	جام		

vavjiyan	~	zūyā- (zūy-)	جستن
yedāgūna	جداگانه	zati	جمع
jorat	جرات	ār ³	جمع کردن
bok	جرعه آب	dar ²	~
joz	جز	gerā ka- (kar-)	~
zūyāyan	جستجو	Žaf	جمع و جور
zūyāyan	جستجو کردن	ādina	جمعه
ār ³	جستن	jenn ¹	جن
derezā- (derez-)	~	Bejōmōnovō	جنباندن
ār ³	~	Bejōmovō	جنبیدن
jūgāda- (jūg-)	~		
marda	جسد	Jende	جنده
jašn	جشن	jang	جنگ
jaba	جعبه	vēšā	جنگل
laoul	جعبه چوبی برای حمل	jangal	~
	بار	yā	جو
gārmašq	جعبه چوبی برای نگهداری ماست	xasīl	~
jūmadūn	جعبه قرآن	hiye	~
jō	جغ (یوغ)	īje	~
bamene	جغد	jū ³	~
būf	~	Javāv	جواب
haydūs-karā	~	rūja ¹	جوان
joyd	~	jāhal	~
kakou	~	jevūn	~
hōmzāy	جفت (کودک نوزاد)	bār-yede	جوانه درخت مو
bār-dūl	جفت (متصل)	rūme	~
jof	جفت (مقابل تک)	vīxjū	جوجه
siōu	جگر	jūja	~
jegar	~	sanyūra	جوجه تیغی
rūdeli	جگر پخته گوسفند	xārmouš	~
jol	جل	kūltangērī	~
baža	جلیک	Tīšk	جوجه مرغ
jālsā	جلسه	tīkena	~
bāyere	جلگه	Jījike	جوجه مرغ و پرند
da ¹	جلو	jūr	جور
jalav	~	Gulua	جوراب
varnā- (varna-)	جلو آب را گرفتن	jorōv	~
soxāba	جلیقه	Yūš	جوش
jeleṽa	~	Beyūšēnova	جوشاندن
jirēxta	~	vūšūnā- (vūšūn-)	~
kāllā ²	جمجمه	sandesalom	جوش چشم
tuqula	~	sūzenak	جوش صورت
		Beyūšova	جوشیدن
		qorbeti	جوکی

āla	جو نیمه کوبیده	čālzou	چاهک
jowar	جوهر	čāke	چاه کوچک
jū	جوی	čāy	چای
jovīd- (jov-)	جویدن	bečāda	چاییدن
kōta- (kūj-)	~	čāp	چپ
kūjīdan	~	kāčīz	چپ چشم
var	جهت	qič ²	~
dūjax	جهنم	lūč	چپ چشمی
jahandam	~	čāppeš	چپش
jehāzya	جهیزیه	čeje	چچوله
māhr	~	čōrā	چرا (حرف پرسش)
bīj	جیب	ōyō	~
jīf	~	lām	چراغ
kīsa	~	čārā	~
zanjara	جیرجیرک	čarāy	چراغ زنبوری
jōrcī	جیغو	mūšī-gersūj	~
čābōk	چابک	gerd-sūj	چراغ گردسوز
čādāre	چادر	čerā	چراغ موشی
tejīr	~	mūšī	~
čāččō	چادرشب	gerd-sūj	چراغ نفتی
šemad	چادرشب نازک	Bečernova	چراندن
korsī	چارپایه	~	~
pūta	چارقد پیرزان	čāmā- (čām-)	چربی
čōrah	چارک	pī ¹	~
say ¹	~	barz ¹	چرت و پرت
vīsebanjā	~	līčār	چرخ
čāra	چاره	čār ²	چرخاندن
čāšda	چاشت	čarxā'an	چرخ پشم ریزی
čāšt	~	čarxejā	چرخ چاه
čak	چاق	Čārx	چرخ خامه گیری
čayū	چاقو	čara	چرخ نخ ریزی
kārd ¹	~	čār	چرخیدن
masyal	چاقو تیزکنی	Bečarxova	~
sollāb	~	čarxā'an	چرک
čāk	چاک لباس	Votūrā	~
čāla	چالۀ لباس	čark	چرک زخم
čāla-kūdgāh	چالۀ آب	selle	~
ālkana	چالۀ کود	jerme-gūš	چرک گوش
bōy	~	pelm	چرک گوشۀ چشم
čōna	~	yay	~
šokō	~	Pārdoma	چرمی که زین را به اسب
čawdār	چاودار		می بندد
čā	چاه		

līčār	چرند و پرند	čala	چله
bečeroṽa	چریدن	qorbetī	چللی
čerā- (čer-)	~	ečem	چم
čaz	چزه	čamoy	چماق
čos	چس	keš	چمباتمه
vōy ⁴	~	čamča	چمچمه
sereš	چسب	hākandāz	~
bečavsēnova	چسباندن	melāka	~
āre-čawsā- (čaws-)	~	Čamadūn	چمدان
zay	چسب گیاه	yaxtūn	~
bečavsoṽa	چسبیدن	barm	چمن
čosgorg	چس فیل	čōla	~
češnā'an	چشانندن	Narjāriya	چمن زار
		šeuš	چنار
		čan	چند
čaim	چشم	čandibī	چند تای دیگر
čam-rōšanī	چشم روشنی	čandeš	چندش
zāqūl	چشم سبز	čande	چندین
čāšmak	چشمک	čang	چنگ
čama	چشمه	panja	چنگ
bečašta	چشیدن	konda ²	چنگال
češā'an	~	čangak ²	چنگک قصابی
čāšt- (čāš-)	~	γollāb	~
bāmjo	چغاله	nēza	چنین
kūwānda	~	Čū	چوب
čayz	چغز	~	~
čoyolī	چغلی	kūnda	چوب راندن گاو و خر
čayūndar	چغندر	gārōm	~
marendezi	چغوک	qārāz	چوب باریک و بلند
čeft	چفت در	gezerū	چوب جارو
čandagar	چقدر	pāenjēn	چوب حمل آب
marendezi	چکاوک	Bārpeša	چوب خشک شده
čakōš	چکش	mājila	درخت مو
marendezi	چکوک	nay ³	چوب خط معاملات
čekā	چکه	tīrāš	چوب رشته درست کنی
bečekova	چکیدن	Nīmšūr	چوب قالی شویی
četaw	چگونه	terāz	چوب مقیاس برای شیر
sayīn	~	čūxat	چوب معیار
čojūrē	~	čila	چوب نازک
lay	چلاق	čū	چوبی
qorbetī	چلنگر	vāgza	چوب یوغ

čöppün	چوپان	alānja	
gāčērūn	~	eteu	
gōwgalōn	چوپان گاو	ha ¹	
čon	چون	hat	
berāye-nō-kō	چون که	līwūna	حالت دیوانگی
če ³	چه	engerua	حالت گریستن
čāhār	چهار	olvar	حبوبات
māl	چهارپا	garmā	حرارت
čār-pōva	چهارپایه	čosmēj	حرفا
čārčaxa	چهارچرخه	čāpčī	
dalangāl	چهارچوب الاغ	kūlā	حرامزاده
čārčū	چهارچوب در	gaf	حرف
čārde	چهارده	dam bedova	حرف زدن
čāhārsū	چهار راه	rēvō-γar	حرف‌شنو
čāršūna	چهارشانه	laouda	حرف مفت
čāršama	چهارشنبه	līčār	
čāryūne	چهارگانه	valāde	حرف‌های بی‌هوده
čarma	چهارمین	ār ³	حرکت کردن
čendeqar	چهاراندازه	Čensūr	حسود
čāl	چهل	hösüd	
čēlmā	چهل‌مین	Parparče	حشره دور چراغ
kahe	چه وقت	Orūsjeje	حشره کفش‌دوز
ār (3)	چیدن	orūse-xodā	
bečīda	~	pālundūz	
čī- (čīn-)	~	gēra	حشره لای دنبه
ār (3)	~		گوسفندان
dar (2)	~	šāša	حشره‌ای که در غلات
kollačen	چیدن انگور		می‌زیبد
če (2)	چیز	yāgā ²	حصار طویله
čībī	چیز دیگر	haspaq	حصه
lītār	چیز کم‌ارزش	lasūn	حصون
čēy	چیزی	Bambūlbāz	حقه‌باز
čīmī	~	čēšzūn	حکیم
γar	چین	γūtī	حلب روغن
čīn-dūm	چین صورت	halab	
čolūz	چین و چروک	tāl	حلبی
čelezg	چین و چروک دست	halγ	حلق
čīma	چینه	xer	حلقوم
čanārdūna	چینه‌دان	hālqā	حلقه
čōšnī	چینه (دانه)	kalāke	حلقه چوبی برای
hāl	حال (حالا)		حمل هیزم

halvā	حلوا	halirō	~
tarak	حلوا با شیرۀ انگور	Lāe	خاک سفید
gārmāvā	حمام	xākeje	خاکشیر
hamūm	~	šavje	~
hena ²	حنا	borme	خاکی که روی زخم
xer	حنجره		ختنه می‌ریزند
val	حوصله	xārdel	خاگینه
dasšūrī	حوض	xōl	خال
havja	حوض کوچک	xōla	خاله
hazāra	حوله حمام	rūvanga	خالی
moqolī	حیله‌گری	rūdgāv	~
čārvā	حيوان	vay ¹	~
havūn	~	xālī	~
soko	خار	xōm	خام
tē, taška	~	negeda	~
bekelāšēnova	خاراندن	čāšta	خاموش
xār ²	خاربیابان	xōmūš	~
sanyūra	خارپشت	čūnā'an	خاموش کردن
tik-peša	~	ūbā	خاندان
tirtekene	~	Xōnavāda	خانواده
kūltangērī	~	serā	خانه
abar	خارج از حیطه معین	hāla	~
xārxešar	خار خشر	kad	~
xārassō	خارزار	tāxūna	خانه تابستانی
aklūšye	خارش	kayja	خانه کوچک
sawdā	~	Tejir	خانه موقتی در
kelāš	~		کوهستان
taška	خار کوهی	Xāvar	خاور
atōšyāl	خار و خاشاک	Gūšmōhī	خاویار
ūra	خاره	tom	خایه
bekelōšīva	خاریدن	xōya	~
xārā'an	~	xāx	~
xāza	خاطر	xabar	خبر
vīr	خاطره	Ġūldōnda	خبردوک
āk	خاک	xatena	ختنه
pū	خاک ارّه	hatanā	~
xākandāz	خاک انداز	čālavaš- (vüz-)	خیجالت کشیدن
hākandāz	~	Kamrū	خیجالتی
kofera	~	xodā	خدا
hāyrōva	خاکرویه	Kolfat	خدمتکار زن
šavje	خاکستر	Vēg	خدو
xal	خاکستر اجاق	xār ¹	خر
kapūt	~	xarāba	خرابه

ar/ār	خرآس	xārvār	خروار
xāš	خراش	rūs	خروس
xomā- (xom-)	خراشیدن	xorūs	~
arbeza	خرنزه	hurūs	~
xarbeja	~	Alāla	خروس (ریش)
arbeza	~	berīda	خریدن
harbeza	~	rīd- (rēn-)	~
bonja	خرپشته	hernī- (hrīn-)	~
xarč	خرج	Γūldōnda	خزوک
čerečelang	خرچنگ	halāk	خسته
xarčangal	~	Xāsār	خسر (بخ)
karčayng	~	xasorū	خسرو
xord(e)	خرد	Bāysūra	خسور
hourd	~	kaneš	خسپس
pešta	خرد شدن	kerč	~
pešt- (peš-)	خرد کردن	xeš	خشت
henjāyan	خرد کردن گندم و جو	hešt	~
	در خرمگاه	nefa-šalvāl	خشتک شلوار
xardel	خردل	mīyūna	~
baryeje	خرده	būd-e-šalvār	~
xord(e)	~	xāšxōš	خشخاش
tanāsa	خرده نان	koknār	خشخاش سیاه
čūla	خرده هیزم	xošk	خشک
xers	خرس	hošg	~
xolfa	خرفه	Behōškēnova	خشکاندن
xargūš	خرگوش	Toršāla	خشکبار
xormā	خرما	ārhoškā	خشک شدن
hōrmā	~	Bečōlōzova	خشک شدن پوست
bora	خرمگس	Behōškova	خشکیدن
xarmayas	~	xešm	خشم
māsaxār	~	hezm	~
āhūn	خرمن	Yehāhābede	خصلت نامشروع برای
xama	~		دختر
bābūjār	خرمن باد دادن	Nāemn	خطرناک
ābāddī	~	xoffāš	خفّاش
āxāren	خرمن کردن	mīškūr	~
kūmvā	خرمن کوب	ševkūr	~
čō ¹	~	xāt- (xās-)	خفتن (خوابیدن)
xarmoukū	~	Hōl	خفج
ganamnūmšūy	خرمن کوبی	čel ²	خل
āxūngāh	خرمنگاه	tāl-xonča	~
yovīngāh	~	kunxar	~
xarme-yowe	خرمنگاه ذرت	enār-xora	~
xarmure	خرمهره	xal ²	~

xelt	خايط	ār ³	~
gal ²	خلق (مردم)	xand- (xōn-)	~
xalq ka- (kar-)	خلق کردن	dādā ²	خواهر
hezm	خلم	xāka	~
sīlča	خم	fāk	~
xām	خمیره	ābjī	خواهر بزرگ
dēr	خمیره آب	dādā ²	~
hombe	~	xāžena	خواهرزن
kūjo	خمیره سرکه	dōdōšūy	خواهرشوهر
aynuvā	خمیازه	xāmīra	~
dehanowe	~	dādā	خواهر کوچک
āyn	~	Xāp	خوب
hamīr	خمیر	vah	~
āradoune	خمیر (پهن کردن)	həp	~
āramda	خمیر (ورآمدن، رسیدن)	nač	~
		nūhūrā	~
		Cāyā	خوب است!
		ūj	خود
xuāzīl	خنازیر	xo	~
yelyelise	~	hūje	~
honnāy	~	xot	خودت
naṣūlūse	~	Xōdūn	خودتان
xanjar	خنجر	xovē	خودش
kōrdā	~	nīxo	~
handay	خندق	Xayšī	خودشان
xova	خنده	xom	خودم
maxzare	خنده دار	xomūn	خودمان
xandā- (xand-)	خندیدن	Xarzūl	خوراک حیوانات
hunek	خنک	nabōt	خوراک لذیذ
xonok	خنک (احمق)	masīs	خوراکی از آرد و کاه
xonok	خنک		برای حیوانات
xō ²	خواب	xorčī	خورجین
xāsēnā- (xāsēn-)	خواباندن	ṣorčīn	~
hā-	~	gowāl	خورجینی که بر ستوران نهند
hōsōnā- (ōsōn-)	~		خوردن
xāt- (xās-)	خوابیدن	beordan	~
hā-	~	xarda- (xor-)	~
hōt- (hos-)	~	hā-	~
xār ³	خوار	dayā-gandova	خوردن به هم
xāš- (xāš-)	خواستگاری رفتن	xarand	~
delgā	خواستن (دلخواه)	Āftāv	خورشید
gat- (gā-/gō-)	~	xoršīd	~
xal	خوال	xora	خوره
māxulī	~	xoš	خوش
ār	خواندن		

xošbax	خوشبخت	γāle	داس
xošāl	خوشحال	dār ¹	داس بزرگ
xoškel	خوشگل	Dāsγāla	داس کوچک
hašā	خوشه	dārdān (dār-)	داشتن
kolūza	~	Bālna	دالان
xašiya	خوشی	dālō	~
xūk	خوک	dolīj	~
xō ¹	خون	haštī	دالان سر پوشیده
aray	خوی (عرق)	sābāta	~
xo	خویش	dām	دام
xēšovend	خوشیاوند	tala	~
xeyābō	خیابان	galla	~
xeyāl	خیار	zōmā	داماد
xoyāl	خیال	kešūna	دامن بذریاشی
na ¹	خیر	Pāčīn	دامن چین دار زنان
tar	خیس	šelīta	دامن زنانه
nōkūr	~	dūman	~
tāzna- (tāzn-)	خیس کردن	Bāšna	دامنه کوتاه
hēš	خیش	čēšzūn	دانا
xēga	خیک	zōnā- (zōn-)	دانستن
xēga-rūyan	خیک روغن	īnāsā- (īnās-)	~
mašk	~	šāger	دانش آموز
xelle	خیلی	dūng	دانگ
gorr-o-gorr	خیلی سریع	čōšnī	دانه
xēmā	خیمه	deng	~
vēg	خیو	Tourk	دانه انگور
rūda	داخل	kol ¹	~
yūre ²	~	dayī	دایی
dād	داد	xalū	~
āγā	داداش	dabba	دبه روغن
orge	~	det	دختر
šūya ka- (kar-)	داد کشیدن	dōče	دختر بچه
dā(d)- (da-)	دادن	Det	دختر بزرگ
hā-	~	bībīāla	دختر خاله
dādova	~	det	~
māldār	دارای گاو و گوسفند	det	دختر خواهر
dallakū	دارکوب	det	~
dordorā	~	Dōče	دختر خوشگل
ole-forforā	~	bībīāla	دختر دایی
velūna	دارکوب سبز	bībīāla	دختر عمو
davā ¹	دارو	det	~
dovā	~	det	دختر کوچک
		doče	دختر هرزه

Naqma	دخمه	vēzg	~
bar ¹	در (دروازه)	pā ²	در زیر
ba ⁴	در (اندر)	Dārs	درس
bā ²	~	Dača	درست
bar ⁴	~	dörös	~
rū ²	~	dürüş	درشت
lā ³	~	massar	~
darāz	دراز	Darvūš	درغوش
derāj	~	derafš	درفش (سوزن بزرگ)
yad	درازا	da ²	در کنار
derā-hāxoten	دراز کشیدن	galbar	درگاهی
darbō	دریان	ōsōna-bar	~
bar-görda	در بزرگ	darmū	درمان
pā ²	در (پای)	da ¹	در مقابل
barkervenā	در تنور	dörōma	درمنه
bargāh	در خانه	sar ²	در مورد
barkayā	~	derūn	درو
bana	درخت	dorō	~
dār ²	~	barasta	در ورودی حیاط
derax	~	dorū	دروغ
mürd	درخت آس دانه	gūl ²	~
sanjara	درخت انگور	hošā ka- (ker-)	~
mā ²	~	Derūvājen	دروغ زن
nouča	درختچه	bevesta	دروغ گفتن
van	درخت زبان گنجشک	Derūvājen	دروغگو
tīr ¹	درخت سپیدار	elāha	دروغی
Pessōnak	درخت سنجید	to ¹	درون
Pessōnak	درخت غبیرا	yūre ²	~
nouča	درخت کوچک	Darvūš	درویش
Gerdekūn	درخت گردو	Sār	دریا
bīz	درخت گز	Darra	دره
samarqan	درخت (نوعی)	lā ¹	~
varaxš	درخشش	hanjan	دره کوچک
ār ⁴	درخشیدن	gelyā	درهم
bederaxšova	~	daryā	دریا
da ³ , dōrda	درد	viyard- (viyar-)	دریدن
dorda, da	درد، ته مانده	dernāya	دریده شده
dūvēj	درد روغن	dōz(d)	دزد
bar-dīz	در دیزی	sar ¹	دزدکی نگاه کردن
dīgbar	در دیگ	dōzdī	دزدی
barker	در روی تنور		
darz	دزد		

dözdā-(döz-)	دزدیدن	čeft	دکمه
das	دست	dögma	~
dāsar	دست آس	tuma	~
ar/ār ²	~	degena	گل
sangehar	~	dal	دل
Toxčem	دست پرورده	dallak	دلاک
dāsyāla	دستغاله	delvāz	دلباز
dāsxāt	دست خط	deltay	دلتنگ
kaurōu	دست شویی	Delgā	دلخواه
haljak	دستکش	tāzī	دلک
dasgū	دستگاه	dalm	دلو آب
āsū	دستگاه زیلوبافی	sālla	~
dasgīra	دستگیره	Delvāpey	دلواپس
gūša	دستگیره آشپزخانه	dela	دله
γōzūn-gīra	~	Helādema	دم
dāsmāl	دستمال	dom	دم
čaparī	دستمال نوزاد	Dömkola	دم بریده
dāsā	دسته	Dömsüre	دم قرمز
dāsā	دسته بیل		
vāfā	دسته غله دروشده	Damkonī	دم کش
gor ¹	~	lemkonī	دم کش دیگ پلو
dāsā	دسته کلنگ	dam bekešova	دم کشیدن
dāsā	دسته هاون	dökola	دم کوتاه
hāvan	~	demāy	دماغ
daš ¹	دشت	vīnī	~
daštvōna	دشتبان	čölmenā	دماغ چرکین
desman	دشمن	Dombal	دمل
dešmūn	دشنام	sūzak	~
nanga	~	sūja	دمل روی گردن
ličār	~	dömbāl	دنبال
dōšvār	دشوار	pa	~
davā ²	دعوا	Donba	دنبه
morāfia	~	dandō	دندان
kalanjār šō- (š-)	دعوا کردن	jolovī	~
dab	دف	Ālk	دندان آسیاب
īpasa	دفعه	dandō	~
karat	~	dandō	دندان بزرگ
pasā	~	dandō	دندان پیشین
hāy ka- (kar-)	دفن کردن	kal ³	دندان حیوان درنده
barkūbā	دق الباب	dandō	دندان خای
halyā	~	dandō	دندان کرسی
dökkō	دکان	Dandō	دندان گرد (طمعکار)

dənde ¹	دنده	douk	~
dō	دو (شماره)	pīlī	~
dovā	دوا	dəlī	دول
dövet	دوات	doulače	~
dāvāzze	دوازده	dōlā	دولا
tājā- (taj-)	دواندن	Būdūna	دولا بچه چوبی
dō-passā	دو بار	dāvlat	دولت
am	دوباره	qorbetī	دوّم
dōye	دوتایی	qorbetī	دوّمکی
āre-bāqāt- (bāqov-)	دوختن	qorbetī	دومی
dāst- (dārz-)	~	betata	دویدن
va ²	~	tat- (tēj-)	~
vadāštan	~	derezā- (derez-)	~
hā-	~	vaš(t-) (vuz-)	~
hādašta	~	vāšt- (vaz-)	دویدن اسب
yādaštan	دوختن به هم	döves	دویست
dū ²	دود	āyn	دهان
dō-passā	دو دفعه	dahān	~
dūdkaš	دودکش	Dah	دهکده
xōna-boxōrī	~	dōhōl	دهل
dūr	دور	dolīj	دهلیز
daurī	دوری (بشقاب)	dehma	دهمین
dūjax	دوزخ	aynuvā	دهن درّه
jahandam	~	lounaya	~
perāre	دو سال پیش	āfsār	دهنه اسب
dūs	دوست	Bedīda	دیدن
yār	~	dī- (vūn, yīn-)	~
estekān	دوستگان	dagā	دیدنی؟!
xūnaxō	دوست نزدیک	dēr ¹	دیر
šōna	دوش	ezze	دیزوز
kaft	~	Dēg	دیز
dūšō	دوشاب	dēza	دیزی
dōšama	دوشنبه	dēg	~
dōt-(dūš)	دوشیدن	börme	دیزی سنگی
tūšt- (tūš-)	~	hečav	دیشب
hā-	~	dəlī	دیگ
hādotā	~	dēg	~
det	دوشیزه	γazyūn	~
dōtvāla	~	teyō	دیگ بزرگ رنگریزی
dū ¹	دوغ	teyō	دیگ بزرگ سرگشاده
doyālī	دوقلو	Manjel	دیگ بزرگ فلزی
čūrešta	دوک ریسندگی	dēgbar	دیگ بزرگ مسی
čār ³	دوک نخ	dīzūle	دیگ کوچک

dolī	دیگ کوچک	bālna	راهرو
bādiyā	دیگ مسی	dālō	~
pātīl	دیگ مسی دهان	dolīj	~
	گشاد	sābāta	~
dēg	دیگچه	čōrah	ربیع
abī	دیگر	bōl ¹	رتیل
dīgar	~	xāgeza	~
vādī	~	lotel	~
xīra	~	rak	رج قالی
nōmbī	دیگران	lītfal	رچال
abī	دیگری	vačadūn	رحم (زهدان)
ēvdī	~	zāyadū	~
leylamī	دیلیم	rax	رخت
qarāz	دیلیم آهنی	rāqā	رختخواب
dēv	دیو	yāgā ¹	~
nehen	~	jaga	~
čīma	دیوار	lā ²	~
dūwal	~	pūstaxt	رختخواب از پوست
kāl ¹	~	yā ²	رختخواب انداختن
pey ¹	~	dasteyā	رختخواب پیچ
berīna	دیوار تیغهای	Bōy	رخسار
tēla	~	dīm ¹	~
basīl	دیورا دور بام	varaxš	رخش
pēšband (2)	دیوار شیبدار	Yāpā	ردپا
gadār	دیواره سنگی	raz	رز
dēvōna	دیوانه	varaxš	رزیدن
gēj	~	Berasēnova	رساندن
kūnxar	~	rasnā'an	~
xār	راحت	Gor	رسم گُرضلواتی
vāyom-zamīn	رازیانه	rasan	رسن
kodūya	رأس	Berasova	رسیدن
ras	راست	rasā- (ras-)	~
rūn	ران	dayā-berasva	رسیدن به هم
kašal	~	rešt- (rēs-)	رشتن
kūnal	~	Reščāra	رشتن (رنگ کردن)
ōla-kūn	~	tōve	رشته آتش
rā ¹	راه	rīš-rīš	رشته رشته شدن
rāhōu	راه آب	rāšk	رشک (تخم شپش)
rā ¹	راه افتادن	qorre	رعد
rā ¹	راه انداختن	Gorombeš	رعد و برق
rā ¹	راه پله	gurras	~
rā ¹	راه رفتن	yorombeš	~
jovā'an	~		

alarze	ریشه	rūjnūma	روزنامه
lāymā	~	Rūne	روزنه
rapak	رف	rūja ²	روزه
rūjen	~	jende	روسپی
roftorū	رفت و روب	Dah	روستای
bušta	رفتن	Hanjan	روستای هنجن
rā ¹	~	rūšā	روشن
šā- (š-) ¹	~	gandā-	روشن کردن
mēšt- (mēz-)	رفع حاجت کردن	(gandov-)	روشن کردن آتش
rāxsā- (rāxs-)	رقصیدن	va-grāt- (-grā-)	روغن
rag ¹	رگ	rūan	~
gurras	رگبار	pī ¹	روغن بادام
tārhāvdan	رمیدن	Rūan	روغن پیه‌سوز
tājā- (taj-)	رنجاندن	rūan	روغن کرچک
ranj-o-bārīt	رنج و زجر	barz ¹	روی
ranjā'an	رنجیدن	ār ³	~
randa	رنده	bar ⁴	~
ran	رنگ	dīm ²	~
rangerēj	رنگرز	rā ⁴	~
teryāki	رنگ قهوه‌ای	rū	~
rangī-kemō	رنگین کمان	gel ²	~
kamūn-rostam	~	korok	روی تخم نشستن
ōšfayā	~	Dūmagēva	رویه گیوه
tāq-sawz-o-	~	dūmyāda	روی هم
sura	~	rā ka-	رها کردن
raoun	روان	var-dā- (d-)	~
rū ⁴	روباه	hēra (ka-)	~
lōbā	~	rahā- (rah-)	رهیدن
rāšt(a)	روبرو	Rayhūn	ریحان
rūbanda	روبند	sārsām	~
jola	روپوش	rīxd	ریخت
rout	روت	berīta	ریختن
rūy	رود	rēja- (rēj-)	~
rūja ¹	رود (کودک)	rūvanga	~
rāxūna	رودخانه	mēšt- (mēz-)	ریدن
orāxūnā	~	dermēšta	ریدن در شلوار
rūa	روده	rīz	ریز
yūre ¹	~	jurja	~
lūlalā	~	qenjeqenje	ریزریز شده
vīra	~	čūlūfta	ریزه‌های جارو
rū ¹	روز	dāmbevati	ریسمان
rūne	روزانه	tanāf	~
rūzegār	روزگار	rēš- (rēs-)	ریسیدن

rīš	ریش	kūla ¹	~
dabriša	ریش بلند	kīnyar	ریشه تنباکو
alāla	ریش خروس	rēg	ریگ
rīxšan	ریشخند	mēšt- (mēz-)	ریم
rīšespey	ریش سفید	rīy ²	ریه
rīša	ریشه	šoš	~
āvxūna ¹	زادگاه	zard	زرد
zā- (zōn-)	زادن	zay ³	~
šūye ²	زاری	zardōlū	زردآلو
zār-zār	~	ālat	زردچوبه
šeršere	زاغ	zarčūva	~
yalā	~	gazar ¹	زردک
yalāčke	~	aškejā	زرشک
kelā-čege	~	zargra	زرگر
āy	زاغه	žanīy	زرنیخ
kanda ¹	~	baz	زشت
zart	زال	bazlū	زشت روی
geveje	زالزالک	āgīm	~
qīč ¹	~	ārgendā	زشت کار
zalī	زالو	zekām	زکام
jānū	زانو	kol ²	زگیل
bezāda	زاییدن	zelzala	زلزله
zā- (zōn-)	~	čatr	زلف
hākrūbe	زبانه	zolf	~
kūt	~	zamān	زمان
azmūn	زبان	zart	~
azmūn-kasle	زبان کوچک	čāšt	زمان چاشت
say	~	zamešsō	زمستان
gālgala	~	zamīn	زمین
kola	~	kalā	زمین بایر
louza	~	day	زمین سفت
qālqala	~	kač	زمین کشاورزی
zebūna	زیانه	kārd ²	زمین کشت شده
zevr	زبر	lēč	زمین گل مانند
zaxm	زخم	čōla	زمین گود
ār ³	زدن	gārdāl	~
bāqāt- (bāqōv-)	~	zelzala	زمین لرزه
bas- (band-) ²	~	kārd ²	زمین مرزبندی
ves- (vēs-)	~		شده
xös- (xös-)	~	gaud-ū-goloudī	زمین ناهموار
hemard- (hmar-)	~	sarvār	زمین نزدیک آب
jīd- (jīn-)	~		
bežan	زدن ماست برای		
	کره گیری		
zar	زر		

jan	زن	zardār	زهر آلود
janbābā	زن بابا	sēr ¹	زیاد
jandadē	زن برادر	zeyād	~
yāde	زن برادر شوهر	fa ¹	~
jōrī	~	jūi	~
žanewēye	زن بیوه	nahma	~
jenbīva	~	por	~
jenbūgā	زن پدر	ziyōragō	زیارتگاه
janpīre	زن پسر	šūx	زیبا
zanjara	زنجیره	hūrvārī	~
jandōi	زن دایی	māštī	~
baft	زندان	qašang	~
jenemū	زن عمو	zaytō	زیتون
zanbaq	زنبق	šēv ²	زیر
dānde ²	زنبور	ta ²	~
zambar	~	gīrōve	~
vāž	زنبور قرمز	hēr	~
vāž	زنبور وحشی	jēr	~
zanbaq	زنبه	pā (2)	~
zanjara	زنجیره	hērāvī	زیر آبی
zenjafil	زنجفیل	hērbayal	زیر بغل
zanjil	زنجیر	keft	~
zalaqdūn	زندان	zērpūš	زیر پوش
zēndō	زنداد	hērpērūnī	~
zendegī	زندگی	jīrpīrūnī	~
gozarūn ka- (kar-)	زندگی کردن	hērpērūnī	زیر پیراهن
zanje	زنک	jīrpīrūnī	~
zang	~	zīrjūme	زیر جامه
yang	زنگ آهن	šiv	زیر چشمی
zangōla	زنگوله	šiv	زیر دست
zū	زود	hērzamīn	زیر زمین
jald	~	naqma	~
hena ¹	زور	sardōu	~
makū	زورق	jīrzamīnī	~
avū	زوزه	rū-vō-bar	زیر و رو
mīzohār	زه (بچه)	žire	زیره
mīzohār	زهار	zīz	زیز (زیز)
vačadūn	زهدان (رحم)	zīlū	زیلو
zāyadū	~	handūxta	~
zāhr	زهر	zīn	زین
sāj ²	ساج	čūzil	ژاله
		zay	ژد
		fezertī	ژنده
		sāxtemō	ساختمان

besāta	ساختن	čolyāl	سبدها
sāt- (sāj-)	~	sawz	سبز
γōšoylenjū	سار	sanzeyevā	سبزه‌قبا
Sārevō	ساریان	sawzī	سبزی
sāravūn	~	henjanā	سبزی خردکن
sārūj	ساروج	savok	سبک
sāj	ساز	sūs	سبوس
ang	ساس	~	~
vazane	ساطور	tāsa	سبوس گندم و جو
satūr	ساطور قصابی	molūša	سبیل
moč	ساعد	sabēl	سپار
garde-pā	ساق پا	ōsbār	سپرز
nay ⁴	~	kūnalk	~
sāya	ساقه	asparza	~
tana-bunā	ساقه	sapestān	سپستان
sovāl	ساقه گندم	dālesbīd	سپیدار
sāken	ساکت	esrū	ستاره
kāšī	ساکن شهر کاشان	~	~
sāl ¹	سال	setāra	ستاره سحر
sābbī	سال آینده	gazōšāyīn	ستور
madāqā	سالک	veštar	ستون
sofa	سالن	rūp	~
sān	سان	setūn	~
sāyebō	سایان	jenāy	سحرگاه
olos	~	sefidā	سخت
sōya	سایه	sāxt	~
bosounova	ساییدن	šaqšaq	~
hāberda	ساییدن کشک در	gaf	سختن
čarāg	تشت سفالی	eša-ka- (ker-)	~
laul	سبد	laouda	سختن بیهوده
čargīna	~	var ⁴	سد آب
vīja	سبد بزرگ	sar ¹	سر
čolayala	سبد چوبی	kala ²	~
sāvayā	~	qalla	~
čolāle	سبد دسته‌دار	sarejērī	سرازیری
čolaqal	سبد کوچک	qalb	~
dūloma	سبد نان	serā	سرای
yānūnī	~	~sar ¹	سر برهنه
čerge	سبد	čēlay	سرپا
		dar ³	سرپوش
		~	~
		sarpūš	~
		sūr ¹	سرخ
		čensūr	سرخ چشم
		sūrīje	سرخک

tōv	سرخ کردن غذا	dē	سریع
beča	سرد	vūr-vūr	~
sart	~	jald	~
hunek	~	dōkūna	سرین
sardōu	سرداب	šol	سست
hērzamīn	~	dalm	سطل
jīrzamīnī	~	bādīgā	~
sar ¹	سر دادن	sālla	~
kala ²	سردرد	laul	~
sar ¹	سر رفتن شیر یا غذا	dūl	سطل آب
sar ¹	سر زدن به جایی یا	bōdiyā	سطل بزرگ
	کسی	dabla	~
serāješ	سرزنش	doulče	سطل کوچک
xōrī	~	sayāltūn	سغ (سنگ)
pezg	~	gel	سفال
sarserīnou	سرسره	sef	سفت
areye	سرشک	Safrū	سفره
sar	سر شکستن	sofra	~
dūmšīr	سرشیر	sohla	~
saršet	~	asbey	سفید
tū ¹	~	zaysefid	سفیدگون
solfa	سرفه	saγ	سق (کام)
galadū	~	tevā	سقط جنین
koke	~	dōya	سقف اطاق
sar ¹	سرکشیدن	sotta	سک
sotta ¹	سرکه	fojja	سکته
tār ¹	~	saksaka	سکسکه
sargardō	سرگردان	zekzek	~
sārā	سرگین	hayeye	~
seya	~	lārz	~
peškal	~	ōyrevā	~
paqal	سرگین خر	eskena	~
γūldōnda	سرگین گردانک	taxta	سکو
beča	سرما	salsakū	~
sarmā	~	esba	سگ
sodda	سرماخوردگی شدید	kūa	~
bečāda	سرما خوردن	tajir	سگ تازی
delčā	سرمازدگی درختان	esba	سگ چهارچشم
salma	سرمه (اسفناج)	sanyūra	سگره
sūrmaī	سرماه	sagak	سگک
sornā	سرنا	espeja	سگ کوچک
sārv	سرو	esba	سگ ماده
ser-e-sedā	سروصدا	lās ¹	~
		māča-esba	~

āvzor	سلاح	höl	سوراخ دیوار
som	سم	kōnāvājā	سوراخ سقف
samāvār	سماور	höl	سوراخ سقف بجای پنجره
āl	سمت	kešja	سوراخ سمبه
samūrā	سمور	lav-serā	سوراخ وسط سقف
owjen	سمیق	surmay	سورمه‌ای
alaf-oškar	سنبل الطیب	sūz	سوز
kīnāvanda	سنجاقک	bosūjōnova	سوزاندن
kūndūmōubanda	~	bepelānova	سوزاندن موی کله و پاچه گوسفند
varāvard	سنجش	qorbeti	سوزمانی
ār ³	سنجیدن	gandūj	سوزن پالاندوز
sendō	سندان	sejena	سوزن جوالدوز
sandesalōm	سند	gandūj	~
san	سنگ	darzan	سوزن خیاطی
kamar ¹	~	darzan	سوزن قفلی
sangāb	سنگ آب	sūsik	سوسک
saygorda	سنگ بزرگ	māslis	~
sengak	سنگچه (تگرگ)	čosane	سوسک سیاه
sandoyūna	سنگدان	sīsk	~
čanārdūna	سنگدان پرندگان	kojīl	سوسک صحرایی
sangliča	سنگلج	xarje-xādā	سوسک (نوعی)
sengak	سنگک (تگرگ)	γālma	سوسمار
var	سو	sūl	سول (سوله)
seva	سوا	sūl	سولدوفی
sovār	سوار	semma	سوم
če ¹	سوپ	sōfō	سوهان
mūsaqāl	سوت گلی	sapā'a	سه پایۀ مشک
basūtfa	سوختگی	Zorāb	دوغ زنی
bosūjova	سوختن	sašammay	سهراب
sōt- (sūj-)	~	sīva	سه شنبه
sottan	~	galadū	سیاه
payīsā- (payīsa-)	سوختن بی شعله	zaysīva	سیاه سرفه
payīsā- (payīsa-)	سوختن تدریجی	seyāmore	سیاه فام
bōsōta	سوخته	sōw	سیاه مرغ
sotta ²	~	xarxare	سیب
sawdā	سودن	γoryoriča	سیب آدم
xōna	سوراخ	nōylesī	~
höl	~		~
olok	~		~
gom ¹	سوراخ آب		~
domena	سوراخ تنور		~

sāv-zamīnī	سیبزمینی	saršūna	شانه
māxulī	~	šūna ²	~
sēx	سیخ	kūkūkere	شانه به سر
sēr ²	سیر (مقابل گرسنه)	šūne-γōlī	شانه قالی
sēsad	سیصد	šā	شاه
seyala	سیلک (تپه)	šātera	شاه تره
bēxgūšī	سیلی	šādūna	شاهدانه
rūgūšī	~	qodome	شاهی
sīna	سینه	karkas	شاهین
jeje-band	سینه بند	gāhā	شاید
čīče-ban	~	gat- (gā/gō-)	شایستن
pessūn-band	~	šā- (š-) ²	~
pātīnī	سینی بزرگ برای	šav	شب
	پاک کردن گندم	šebūna	شبهانه
majīma	سینی بزرگ مسی	soupara	شب پره
pāšūr	سینی جلو سماور	čārdiyom	شب چهاردهم
yek-sī	سی و یک	čawdār	شبدار
šābgā	شایگا (کلاه)	šōvdar	~
šāx	شاخ	ševkūr	شب کور
šāxe	شاخه بی بار انار	šamšīnī	شب نشینی
enār-xora	شاخه خشکیده	kernū	~
šāxe	شاخه شکسته	šonam	شبنم
šāxe	شاخه شکسته	zīz	~
hedūr	شاد	čūzīl	شبنم یخ بسته
bared	شادمنش	ševdere	شب هنگام
šōdī	شادی	mūnd- (mūn-)	شبهه بودن
xašīya	~	rāšk	شپش (تخم)
ōvrēja	شاریدن	variyaū	شتاب
čōr	شاش	ōštōr	شتر
šāš	~	ōštōrčerūn	شترچران
xālīje	~	ōštōrčerūn	شترچی
jīč	~	hašīša	شتر کوچک
jūjū	~	ārūne	شتر ماده
čūrčūre	شاش شخص مریض	kūnāvzana	شتر ملخ
šāšīd- (šāš-)	شاشیدن	kūndumōubanda	~
šāger	شاگرد	malax-gorde	~
xaza	شاگرد ملوان	lūk ²	شتر نر
šōl	شال	zabbā	شتری که دور
šūm ¹	شام		چشم هایش مو دارد
yayšen	شانندن	šefta	شته
rūšan	~	axe	شخص (نفر)
šōnze	شانزده		

tagārs ²	شخکاسه	rīxd	شکل
zormakka	~	ašgam	شکم
esbar	شخم	del ²	~
ösbār	~	tel	~
āvōrda	شخم زدن	zamba	~
bābā- (bā(h)-)	شدن	xardīza	شکم بزرگ
vabōyan	~	aškam	شکم بند
gelā- (gel-)	~	vīra	شکمبه گوسفند
gennā- (genn-)	~	xardīza	شکمو
išā- (išt-)	~	lame-līs	~
šerōw	شراب	γar	شکن
šorōwxora	شرابیخواری	mošgū	شکوفه
xāvar	شرق	šal	شل
bešōšta	شستن	laq	~
šoš- (šūr-)	~	šol	~
šoš	شش	šālyam	شلغم
šaysād	ششصد	šālvōla	شلوار
šas	شصت	mūsūre	شلوار تنگ
alāw	شعله	algay	شلیل
gor ³	~	šama ¹	شما
šayāl	شغال	āre-jmārd- (jmar-)	شمردن
tūrā	~	ōzmard-(ōzmar-)	~
šofā	شفا	šamšēr	شمشیر
štaftālū	شفتالو	rēz	شن
šefde	شفته	šan	~
šeuš	شفشه	naxāla	~
šaqīqa	شقیقه	šenōv	شنا
gīžga	~	ešnāsā- (ešnās-)	شناختن
kaliḡ	~	šambelīle	شنبليله
ešgār	شکار	šama ²	شنبه
bar	شکار کردن	šanjōr	شنزار
darz	شکاف	šankaš	شنکش
vēzg	~	enō-(enah-,	شنیدن
terāk	~	tenah-)	~
veškaftan	شکافتن	bared	شوخ
hoškōvida	شکافتن	šūx	~
dārzā-kū	شکاف کوه	bārdī	شوخی
čoyolī	شکایت	šōx	~
baxmarda	شکستن	tiyārt	~
fess- (fesenj-)	~	tūserī	~
hemard- (hmar-)	~	kāda	~
šekassenī	شکستنی	sūr ²	شور
bamariya	شکسته	sūrvā	شوربا
behmeriya	~	hangāma	شور و غوغا

bəa	شوهر	sabā	صبح
šow ¹	~	čāšda	صبحانه
mard	~	wargamēš	صبح زود
mēra	~	sad	صد
mēr	~	derāz vaka-	صبر کردن
šīdāya	شوهر خواهر	dača	صحیح
šū	شوهر داشتن	bāj	صدا
šū	شوهر کردن	bāz	~
sūvī	شوید	bōn	~
rāsp	شه تیر	būj	~
hammāl	شه تیر سقف	sadā	~
šar	شهر	vāj	~
Qazīn	شهر قزوین	vāj ka- (kar-)	صدا کردن
šarassō	شهرستان	baqūr	صدای پرندگان
esbar	شیار	ša	صدای توقف خر
šēv	شیب	aqāle	صدای گاو
qalb	~	ārās	~
rok	شیب تند	bārnāsa	~
geryā	شیب گذار	kavalā	صدف
āšeyx	شیخ	kos-moljī	~
poštak	شیرجه	kos-gorba	صدف دفع چشم زخم
šēr	شیر (حیوان)	γašaša	صرع
āyūz	نخستین شیر پس از زایمان	solm	صمغ
šet	شیر مایع	zay ¹	صمغ گیاهان
šīra	شیره	jat	صنار
dūšō	~	sannār	صنالی
šīšak	شیشک	sendalī	صندوق
šaytō	شیطان	sandīq	صندوقچه
šūye ²	شیون	mejri	صندوقخانه کوچک
sabī	صابون	pasta	صنوبر
pōzva	صابون پزی	senabbar	صوت
sāhob	صاحب	sūsūkra	صورت
gorombeš	صاعقه (برق)	đīm	~
γorombeš	~	rū	~
bāry	~	sīrat	~
zāma	ضامن	āgīm	~
damb	ضربه	āftova	طابق
zoloymī	ضربه مشت	tay	طاق
hef	ضرر	rapak	طاقچه
lās (2)	ضعیف	tāxče	~
		tāyrūva	طاقروب
		tōūs	طاووس

ašdād	طایفه	jolovī	عاج
tāvl	طبل	rag ²	عادت ماهانه
asparza	طحال	sar-šūr	~
čosī	~	qorbetī	عاشق
kunalk	~	ašūr	عاشورا
tāvr	طرز	tīy	~
āl	طرف	nūhūrā	عالی
vāla	~	ebā	عبا
var	~	bawdarī	عبور کردن
ōla	~	bōlvandā	عبوس
velāha	طره	variyaū	عجله
deng	طعمه	dō	عدد دو
telā	طلا	dāvāzze	عدد دوازده
zar	~	dōvēs	عدد دویست
tēy-ōftōv	طلوع خورشید	dah	عدد ده
rasan	طناب	sa	عدد سه
tanāf	~	sī	عدد سی
kapiyāsa	~	sad	عدد صد
vāvanda	طناب بافه‌های گندم	noh	عدد نه
vūndā	طناب خرمن	vēnō	عدس
bunda	طناب ضخیم	nēzg	~
raja	طناب لباس	nījga	~
sān	طور	adresā	عرض پارچه
tāvr	~	~aray	عرق (بد)
tūtī	طوطی	araqčī	عرقگیر
vāye-tūfān	طوفان	ārūs	عروس
āzegār	طولانی	yanpūr	~
zart	طول زمان	janpīre	~
āhor	طویله	markerō	~
xas	طویله گوسفندان	orūse-xodā	عروس خدا
kasamali	ظرف آب مرغ و خروس	pālūdūz	~
lagan ²	~	ārūsī	عروسی
lāvuka	ظرف بزرگ چوبی	asal	عسل
lavl	ظرف چوبی برای میوه	asā	عصا
dīz	ظرف سفالی	ba‘d	عصر
ovdo	ظرف سفالی برای لوزه	deyargove	~
homjīla	ظرف سفالی برای سرکه	šūm ²	~
nēra	ظرف سفالی کره‌کشی	pasī	~
āre	ظروف آشپزخانه	aččow	عطسه
sohr	~	sabr	~
pīšīm	ظهر	pīhī	~
	~	pōza- (pōz-)	عطسه کردن
		alō	عقاب

fašā	~	yašaša	غشی
pese	عقب	hezm	غضب
pēš ²	~	künranj	غضروف
āyrah	عقرب	pel	غلاف
kažolom	~	betörnova	غلانادن
kamīz	علاقه	betorova	غلنیدن
tūy	علم عزاداری	būmyaltōn	غلطک پشت‌بام
hav	علیل	sayāltūn	~
mandīl	عمامه	yāltak	~
fala	عمله	gīlgīlī	غلغلک
mert	~	qalqaliče	~
āma	عمو	āzādār	غمگین
āmū ²	~	nādelgrūn	~
ame	عمه	yūš ¹	غم و غصه
ōma	~	yonča	غنچه
taydār	عمیق	qorbetī	غوباز
onnāb	عناب	yūrā	غوره
šeytūn	عنکبوت	gat- (gā-/gō-)	~
xāgeza	~	kaškala	غوزه
tābetā	عوض	qulūza	غوزه باز نشده پنبه
āliši	عوضی	γōš	غوشا (د)
arar	عوعو سگ	čayz	غوک
eškaff	غار	vaza	~
yōr	~	lūlū	غول
hōla	~	nehen	~
qorbetī	غار شمال	pasalaxūn	غیبت‌گو
gārd	غبار	olūma	فاجعه
qorbetī	غدر	jende	فاحشه
došva	غده	fōrsī	فارسی
vējerga	غذای بی‌چربی	zart	فاصله زمانی
alhāl	غربال	fāzelōw	فاضلاب
yālbāl	~	fāl	فال
ken	~	fōnūs	فانوس
hāvīta	غربال کردن	navad	فتر
bārde	غربال گندم	pīlta	فتیله
γaran	غرش	lanja	فتیله چراغ
qorre	~	zevera	فخاش
qorbetī	غرشمال	dešmūn	فحش
deyargove	غروب	nanga	~
sarešūm	~	ferā	فراخ
γorāb	~	bevereta	فرار کردن
daršeda	غروب آفتاب		
bōγōrova	غریدن		

ārangīnova	فراموشکار	līlī	فریاد شادی
vīr	فراموش کردن	šūya ka- (kar-)	فریاد کشیدن
hāpūšengāyan	~	bevesta	فریب دادن
fal ¹	فراوان	fesenjō	فسنجان
ferāvō	~	fešār	فشار
adema	فراوانی	fašan	فشنگ
šetī	فراورده شیری	ān	فضله
ferāham	فراهم	sārā	فضله الاغ و
čāyābeda	فربه شدن		حیوانات
hayā	فردا	gū	فضله انسان
rāšav	فردا شب	karčīlī	فضله پرندگان
hayāšou	~	kāija	فضولی
būndešeyv	~	feqīr	فقیر
vača	فرزند	oftāda	~
rūja ¹	~	ēlazena	فک پایین
mače-āxarna	فرزند آخر	mūn	فکر
tābtōyālī	~	fekr ka- (ker-)	فکر کردن
bābōt	فرزند ناخلف	mūnoya- (mūn-)	~
navandūl	فرزنده نوه	folān	فلان
rāsp	فرسپ	koj	فلیج
hammāl	~	felfel	فلفل
bekīnova	فرستادن	nay	فلوت
rāsnādan	~	fenjū	فنجان
	~	tūnja	فنجان چای
vas ka- (ker-)	~	fandoq	فندق
kīnāda- (kīn-)	~	fāvri ¹	فوراً
farsang	فرسنگ	fahmēnā'an	فهماندن
hērvōn	فرش (زیلو)	fahmā- (fahm-)	فهمیدن
rō ²	فرش (فرآورده شیری)	alō	فیسا
	~	γōblima	قابلمه
helovvat	فرصت	panja-mesī	~
ārje	فرفره	qalafi	قابلمه مسی برای روغن
farmū	فرمان	māmāče	قابله
dar ²	فرو بردن	qorbetī	قاجار
borūta	فروختن	koryelā	قارچ
hōrūt- (hōrūš-)	~	čamča	قاشق
rūt- (rūš-)	~	γōšoylenjū	~
	~	kačā	~
hōrijova	فرو ریختن	čamča	قاشق چوبی
herūš	فروش	asdar	قاطر
derī-xōvīda	فرو کردن	qātar	~
ferū šeda	~		
dād	فریاد		
kāla	~		

hērvōn	قالی	lak	~
qālī	~	asfarza	قطونا
dāryōlī	قالی بافی (دستگاه)	čārčū(a)	قفسه‌ی خوراک
palās	قالیچه	kolu(dō)	قفل
qānō	قانون	kolle	~
makū	قایق	yoŋl	قفل چوبی
ɣabā	قبا	qūlūm	~
ɣabreja	قبر	bexovl	قفل چوبی برای حیوانات
ɣabrasūn	قبرستان	ɣolfsāj	قفل ساز
ašdād	قبیله	dal	قلب
ɣapūn	قپان	ɣālb	~
yad	قد	ark	قلعه
jarza	قدری	ūra	قلم هیزمشکن
qed-qed	قد قد مرغان	vāk	قلوه
gōm	قدم	ɣolva	~
kahna	قدیمی	rēz	قلوه سنگ
handāt	قرار	qalmesang	~
dīštan	قرار داشتن	vek	قلوه گوسفند
išā- (išt-)	~	kāllā	قله کوه
zōj	قراقوروت	qalla	~
hab	قرص	deremba ²	قلیان
ɣerna	قرقره	ɣalyūn	~
ɣaryara	قرقره نخ	qeylō	~
bāša	قرقی	tambal	قنبل
sūr	قرمز	ɣand	قند
ɣermez	~	ɣanddūn	قندان
zaysūza	قرمزگون	tēša	قندشکن
qorbetī	قره چی	varā-ɣūč	قوچ
resad	قسمت	qūč	~
lūserā	قسمت بالای حیاط	kalkan	قوچ اخته
	خانه	čayz	قورباغه
pamīserā	قسمت پایین حیاط	vaza	~
nesāyeda	قسمت تاریک کوهپایه	zāqa	~
rūg	قسمت داخلی	ɣūrbāye	~
tij ¹	قسمت نرسیده	ketri	قوری
	سبب زمینی	ɣūzak	قوزک پا
telengāla	قسمتی از خوشه انگور	kaškak	~
qašang	قشنگ	rangī-kemō	قوس قزح
ɣašaul, xešoul	قشو	kamūn-rostam	~
čekā	قطره	ōšfayā	~
		tāq-sawz-o-sūra	~
		xēšqam	قوم و خویش
		bunja	قوه

Qāhrū	قهرود
qosso	قی
rixd	قیافه
āvrīu	قیچی پشم‌چینی
dokārt	~
nāxončīna	~
rāhatī	قیف

bāxt	کابوس	katta	کتف گوسفند
kōj	کاج	dax	کتک
Kār	کار	lōs	~
šeytūn	کارتنک	būxūssen	کتک زدن
kārd	کارد	zay-gūnā	کتیرا
fala	کارگر	ketīrā	~
falagī	کاروانسرا	votūrā	کثافت
kārmeserā	کارز	bēlāgo	کتیف
koryelā	کازه	čerkūnd	~
kāza kāsni	کاسنی	xākī	~
kāsa	کاسه	gāl ²	~
kōsa	کاسهٔ آب مرغ و	patāl	~
		ārmēšta	~
		ečēm	کچ
		orīb	~
		tāv	~
kāšk	خروس	xal ²	~
qadele	کاسهٔ زانو	kaj	~
Kāšūn	کاسهٔ کوچک	kā ²	کجا
bekašta	کاشان	pōlikī	کجاوهٔ چوبی
kaš- (kar-)	کاشتن	kačal	کچل
kōfūr	~	gar	کچلی
velāha	کافور	kodom	کدام
kāl	کاکل	kaynūq	کدبانو
kāl ²	کال (گسل)	kadxodā	کدخدا
say	کال (خام)	hālū	کدن
kōvnō'an	کام	kodī	کدو
kā ³	کاویدن	bālākiya	کده
hōmvār	کاه	bālākiya	کدیور
kādōna	کاهدان	nēmōv	کرایهٔ آب برای آبیاری
kagel	~	varekārī	کرباس
bōdūm	کاهگل	kerefo	کرپو (گیاه)
kāhū	کاه گل برای پشت‌بام	karbī	کرت
kabāb	کاهو	kūltangērī	کرتن کله
pepūsa	کباب	kolača	کرته
jegar	~	kalčak	کرچک
kelpīt	کبد	hā-	کردن
yauy	کبریت	ka- (ker-)	~
kav	کبک	kolk	کری
pūrt	~	karkas	کرکس
čāy	کبک پخته	karm	کرم
kabūtar	کبوتر	kāčīz	کرو
qaftar	~	kačal	~
kōwr	~	kara	کره
koppa	کبود	nīmešk	~
maymū	کپه	korra	کرهٔ اسب
ketūn	کپی	korīčī	کرهٔ الاغ (خر)
šōna	کتان	kūrā	~
kaft	کتف	haoulī	~
mol	~		

olla	کریه‌المنظر	kolā	~
kažolom	کزدم	šābgā	کلاه دوره‌دار
kas	کس	kalāšangōhī	~
kos	کُس	kolā	کلاه‌دوز
ēške	کس دیگر	kelāneveyī	کلاه نمدی
gelīz	کسی که آب دهانش همواره می‌ریزد	kolā	~
kašāl	کش	lūk ³ , koloppa	کلبه
kašāl	کشال	koloppa	کلپک
bekešēnova	کشاندن	zevr	کلفت
ēvī	کشت آبی	kolof	~
bokōšta	کشتن	kolfat	کلفت
košt- (koš-)	~	pešxedmat	~
kāšova	کشف	kalak ¹	کلک (نوعی قایق)
kaš ¹	کشک	kalak ¹ ~ (آتشدان)	~
kōljūš	کشک جوشیده	barkervenā	(تنور) ~
bekešova	کشیدن	kala ¹	کلم
keššā- (kešš-)	~	tortora	کلنگ
rūgūšī	کشیده	kalanj	~
kefe-kah	کف اتاق	kalanj	کنند
kafyont	~	kalū	کلوخ
kāttār	کفتار	kalū	کلوخ پشت
lap	کف دست	kalū	کلوخ شکن
kaf	کف روی غذا	qūlūm	کلون
dasbajī	کف زدن	kelūn(čūī)	کلون در
čamūš	کفش	kala ²	کله
kāfš	~	barkevenā	کُله (اجاق)
orošī	~	tāl-xonča	کله شق
pā'aujār	~	avara	کلید
som	کفش چوبی	kel	~
orūs-e-xodā	کفش‌دوزک (حشره)	vāk	کلیه
ārūsle	~	γolva	~
pālūdūz	~	baryeje	کم
bahrā	کفگیر	kam ¹	~
dōkūna	کفل	jīnī-jīnī	کم ظرفیت
kapal	~	kemūn	کمان
kūnal	~	kamōnča	کمانچه
xālatī	کفن	kevō-halājī	کمان حلاجی
kafa	~	komō	کمان موسیقی
kāk	کک	kamar ²	کمر
kačal	کل (کچل)	pāšt	~
kalkan	کل (آلت تناسلی حیوان نر)	kamar ¹	کمر (سنگ)
γalā	کلاغ	tāsmakamar	کمر بند
γālāčke	~	kamar ²	~
kalāfe	کلاف نخ	kamrū	کم روی
kelā	کلاه	barqē	کمی
		derazdena	~
		ēlēčī	~
		ūrda	~

kem	~	varz	کود
pūrijā	~	kūt	~
idambī	کمی بعد	peyar	~
āl	کنار	qoloma	کود انباشته
dam ¹	~	žūray	کودک
sadr	~	xūd	~
nāla ¹	~	kūt	کود کش
ōla	~	jōra	کودک ضعیف
ovgā	~	jōra	کودک کم‌جثه
pāhlī	~	kūr	کور
varyā	کنار هم	baxtekūrja	کوربخت
māftāyī	کنترات	kūra ¹	کوره
keša	کنج	karūna	~
kanjī	کنجد	rāčā	کوره راه
kol ⁴	کند (مقابل تیز)	kūrerā	~
bōhl	کندذهن	dūla ²	کوزه
ār ³	کندن	kouza	~
barvajī	~	dyez	کوزه روغن
xāvid- (xāv-)	~	bolū	کوزه سفالی
hā-	~	kovā	~
hāvata	~	kasū	کوزه سفالی کوچک
kan- (kīn-)	~	kuzagār	کوزه‌گر
bevata	کندن بوته	koknār	کوکنار
kanda ²	کندو	kavalā	کول
gerda	کندۀ درخت	höl	کولاب
kūnda	~	gūl ¹	~
konda ¹	~	kowlevār	کوله‌بار
ārhašta	کندۀ شدن گچ دیوار	pašta	~
kerenda	کنه	qorbetī	کولی دوره‌گرد
horyelā	کواره	čapar	کومه
halṽā	کوبۀ در برای زنان	kayja	~
barkūbā	کوبۀ در برای مردان	kolōppa	~
kōsta- (kōd-)	کوبیدن	dare-kīn	کون
dar ²	کوبیدن میخ	kūn	~
jūj	کوتاه	dōkūna	~
gurzā	کوتاه‌قد	kūnberena	کونه برهنه
gīč	کُوچ	kū	کوه
gīč	کوچ (احول)	kōfō	کوهان شتر
būjūla	کوچک	kovassō	کوهستان
ūrjūk	~	kō	کوی
vejīj	~	ke	که
xūd	~	parm	کهکشان
hourd	~	kaškašōn	~
jīj	~	kahna	کهنه
kasla	~	kelata	~
kūčūra	~	ēta	کی
naqaja	~	kahe	~
vejištar	کوچک‌تر	ke	~
kūča	کوچه		
pakūča	~		

kor	کیر	haš- (harz-)	~
kīsa	کیسه	nāya- (n-)	~
gāle	کیسه از موی بز	kojar	گذر
tāča	کیسه بزرگ	sābāta	گذرگاه سرپوشیده
tūja	~	veyāšt- (ver-)	~
hōmzāy	کیسه جفت	bawdarī	گراز
gāla	کیسه حمل کود	gākūyī	گران
tā ¹	کیسه گندم	gorō	گرانها
qarāra	کیف بزرگ چرمی	fāxer	گران شدن
gāyīnā- (gāyīn-)	گادن	gorō	گران فروش
gōrī	گاری	gerūnjūn	گره
dargašta	گاز	malī	گرد
gaza	گاز گرفتن	gārd	گرد
lavazga	گاز گرفتن لب	gerd ²	~
hōl	گالش	tūtūle	گرداب
gōm	گام	gerdōu	گرداندن
gā	گاو	begelnova	گردباد
ar/ār ²	گاو آس	gerdvād	~
čō ¹	گاو آهن	velvelū	~
gōwāhen	~	gardālū	گردش
tēqahēš	~	zūyāyan	~
hēš	~	gardeš	~
aqāle	گاو (صدای)	jailūn	~
ārās	~	gerdekūn	گردکان
māl	گاونر	garda ¹	گردن
mella	~	gel ²	~
varzā	گاو نر برای	mol	~
gācerūn	شخم زنی	tāvq/γ	گردن بند
gārs	گاو چران	garda-band	~
bəl	گاورس (گیاه)	nāband	~
gōlōne	~	garda-kolof	گردن کلفت
gāmiš	گاو ماده	gardana	گردنه کوه
gāhēš	گاو میش	gerdekūn	گردو
gā-vāxtī	گاو وزرا	dūlāx	گرد و غبار
gāhē	گه گاه	vāk	گرده
gā-vāxtī	گاهی	begelova	گردیدن
gāyīnā- (gāyīn-)	گاهی وقتها	veša	گرسنگی
gaf	گاییدن	veša	گرسنه
gerač	گپ	nāk	~
andō	گج	gereytār	گرفتار
gedā	گجکاری	āre-grata- (gēr-)	گرفتن
gerivā	گدا	grata- (gēr-)	~
āwdaš- (redwa-)	گدار	hā-	~
bāqāt- (bāqōv-)	~	begerate-xōršīd	گرفتن خورشید
va ²	گذاشتن	begerate-zeyō	گرفتن زبان
vaš- (varz-)	~	begerate-mā	گرفتن ماه

varg	گرگ	dāqnā- (dāqna-)	گشودن
wargamēš, hangūr	گرگ و میش	hendetomūn	گشودن مشکل
tōrīk-rūšan	~	bevāta	گفتن
dāy ¹	گرم	vā- (vāj-)	~
valārm	~	hangōšt- (hangār-)	~
garm	~	gol(a)	گل
garmā	گرما	gēs	گلایتون
gārmāvā	گرمابه	āmrūd	گلایبی
gārmsīr	گرمسیر	golābī	~
bōrō	گروه	goldū	گلدان
lūdar	~	golassūn	گلستان
parm	گروه ستارگان	vālek	گل عرقچین
verā	گروهی	gol-gōv-zebō	گل گاوزبان
gerah	گره	sandesalom	گل مژه
morg	~	golbar	گل میخ
gere	گره باز کردن	gal ¹	گلو
čella	گره قالی	nā ¹	~
bōlṣešū	گره (نوعی)	nōdard	گلودرد
jāya	گریبان	lā ⁴	گل و لای
bevereta	گریختن	xara	~
beraft- (b(e)ram-)	گریستن	gel ¹	~
abrome	گریه	gulla	گلوله
berammā	~	gondale	گلوله پشم یا نخ
beromba	~	gorz	گلوله تریاک
beraft- (b(e)ram-)	گریه کردن	gandela	گلوله نخ
gaz ¹	گز (واحد طول)	qobal	گلوله نخ های قالی
gīz	گز (نوعی درخت)	zārzār	گله
čāpči	گزافه گو	gala	گله
baft	گزافه گویی	gāčērūn	گله بان
gazangebī	گزانگبین	halma	گله بز و بزغاله
āyrah	گزدم	galladār	گله دار
gazar ¹	گزَر	rama	گله کوچک
bīhādāyan	گزیدن	gāgal	گله گاو
sōra	گس	gelīm	گلیم
gas	~	gemū	گمان
šīd	گسترده	gemūn ka- (ker-)	گمان کردن
pahen	~	heya	گم شدن
ferā	گشاد	māk	~
zūyāyan	گشتن	dar ²	گم کردن
gelā- (gel-)	~	dāq	گنبد
gennā- (genn-)	~	gembaz	~
gāšnīj	گشنیز		

qolombozī	گنبدی شکل	gūš	گوش
ganj	گنج	čez	گوشت سوخته
marendezi	گنجشک	šōmī	گوشت کباب شده
gana	گند	gūš-pēša	گوشت کوب
gandōu	گنداب	gūšvāra	گوشواره
gīna- (gīn-)	گندادن	čonba	گوشه
ganam	گندم	sowk	~
ālāsā	گندم (آفت)	keša	~
šōvdar	گندم در	čok	گوشه روسری
āla ²	گندم نیمه کوبیده	gūl ² , kol ⁴	گول
āla ²	گندم نیمه کوبیده	gūnā	گون
mas	گنده	bōy	گونه
begandova	گندیدن	tūja	گونی
goujū	گوجه فرنگی	γarōrā	~
gavāz	گواز	gōva	گوه
taydār	گود	dōr	گوهر
gūl ¹	~	gohar	~
čōla	گودال	ān ³	گه
gārdāl	~	gū ¹	~
gūr	گور	gāhvorā	گهواره
γabreja	~	nanā ¹	~
qorbetī	گورانی	bāyona	گیاه بادبان
bōltovsenā	گوربه گور شد!	būmōdarān	گیاه بومادران
gūrassō	گورستان	parsyāvoš	گیاه پرسپاوشان
wōy	گوز	āloul	گیاه خاردار
gūz	~	salma	گیاه خودرو
nōy	~		(نوعی)
kalū	گوژپشت	āzrōbā	گیاه خوشبو
gūjā	گوساله	lornās	گیاه روناس
gūštere	گوساله دو ساله	daqū	گیاه (نوعی)
veštar	گوساله ماده	ašk ²	گیاه (نوعی)
	دوساله		خاردار)
jovōna	گوساله نر	āhangay	گیاه (نوعی)
mala	گوساله نر یک		وحشی)
	سال به بالا	alaf-oškar	گیاه وحشی
gasben	گوسفند		مسکن
ovgač	گوسفند سه ساله	jāz ²	گیاهی بلند که از
dālgūš	گوسفند گوش		آن جارو می سازند
	بزرگ	zarrīn-gayāh	گیاهی وحشی
nāčer	گوسفند مریض	ōljum	~
		gūšexara	گیاهی وحشی

gēj	برای سوخت	rax	لباس
gīr ²	گیج	šūye ¹	~
gīr ²	گیر	pāčīn	لباس بلند زنانه
gīr ²	گیر افتادن	xūnčūīn	لباس نوعروس
gīr ²	گیر آوردن	ločāla	لب پایین
gēsa	گیر داشتن	lāp	لب
gēva	گیسو	verg	لته
lā ¹	گیوه	lahsa	~
sarsangī	لا	mārī	~
abrome	لاابالی	xara	لجن
lāt(a)	لابه	čaryat	لچک
lās ¹	لات	lačak	~
lās ¹	لاج	yāgā ¹	لحاف
lā ¹	لاج	jūmāxāv	~
lā ¹	لاد	loṟōf	~
lās ¹	لاده	fūt	لحظه
lās ¹	لاس	maja	~
alō	لاشخور	ān ²	~
lāš	لاشه	barna	لخت
edbār ¹	لاغر	xaravā	~
tagārs ²	~	rowt	~
mandemūr	~	lox(t)	~
nāsūlī	~	hazd	لذت
baft	لاف	češd	~
čāpčī	لاف زدن	dōrda	لرت
kāšova	لاک پشت	dōrda	لرد
lākpašte	~	alarze	لرزش
pālūdūz	~	čandeš	~
lānjīn	لانجین	lāymā	لرزش دست و پا
lāla	لاله	belarzova	لرزیدن
balīle	لاله گوش	larzā'an	~
elāla	~	laškar	لشکر
telāše-gūš	~	lama	لطمه
lāle-gūš	~	lat	~
pelāla	~	lozm	لعاب
lām	لامپ	hā-	لغزیدن
lōna	لانه	qōna	لقمه
lōna	لانه پرستو	lame-līs	لقمه لیس
lās ¹	لاه	lekāte	لکاته
lab	لب	pēs	لک صورت
pot	~	pēs	لک و پیس
lavgaza	لب گزیدن	laka ²	لکه
		lake-pīs	لکه بر روی پوست

dahana	لگام	lēmō	لیمو
lāya	لگد	lēvān	لیوان
lapāča	~	ama	ما
lāya	لگدپرانی	īma	~
lāya	لگدمال	gel ²	مایین
lagan ¹	لگن	mī ²	~
kaškak	لگن خاصره	māč	ماچ
tūšūr	لگن مسی	māxare	ماچه خر
tās	لگن مسی کوچک	māča-esba	~
lam	لم	dādā	مادر
γōšoylenjū	لنجه	duwā	~
γōšoylenjū	لنجیدن	mā ⁴	~
šal	لنگ	dādā ¹	مادربزرگ
lay	~	mājān	~
dās ²	لنگ حمام	nāna	~
langa	لنگ در	mōy-pīre	مادر پیر
belangova	لنگیدن	mamxesrī	مادر داماد
šālā- (šāl-)	~	xasorū	مادرزن
bāylī	لوبیا	mōyazan	~
lūbigā	~	zanāmū	مادرشوهر
rout	لوت	mōyašū	~
qorbetī	لوتی	mamxesrī	~
kāčīz, lūč	لوچ	mā ³	ماده
qīč ²	~	mōy-gā	ماده گاو
lūk ³	لوخ	mādayūn	مادیان
laoul	لوده	māyon	~
līr	لور	mār	مار
qorbetī	لوری	γālmeje	مارمولک
korča	لوزه	mojmojak	~
lef	لوس	gōmoje	مارمولک بزرگ
lōs	~	mās ¹	ماست
lūka	لوکه	qāteq	~
lūlū	لولو	māsā ²	ماسه
sāqa	لوله	māšak	ماش
tūtūle	~	mōšī	ماشین
lūla	~	tevnauba	مالاریا
qorbetī	لولی	māldār	مال دار
lahar	له شده	če ⁴	مال و منال
leh-o-lah	~	manāl	~
belēštova	لیسیدن	māla	ماله
leštan	~	rūxāštara	مالیخولیا
pes	لیفه شلوار	bemōlida	مالیدن
		mālā'an	~
		dayā-mōlida	مالیدن به هم

gel ¹		šaqšaq	محکم
māmāče	ماما	māhlā	محلّه
bemanda	ماندن	mīlpolos	محور
mand- (mon-)	~	mayz	مخ
münd- (mün-)	مانستن	lāpūšt	مخفی کاری
adā	مانند	gelyā m	مخلوط
rav	~	māxmal	مخمل
mōyūn	~	makū	مخیدن
amūne	مانند (همانا)	gū	مدفوع
ašma	ماه (جسم سماوی)	ān	~
sīrū	ماه (سی روز)	māmīza	مدفوع گوساله
mordār	ماه مرداد	ma	مرا
mōvūt	ماهوت	morāfia	مرافعه
māhī	ماهی	rū ka- (kar-)	مراقبت کردن
māsā	~	lītfal	مرّبا
māhyūna	ماهیانه	līčal	مرّباي کدو و شیرۀ انگور
tāva	ماهی تابه	nēzg	مرجمک
māhitāva	~	mard	مرد
māhīča	ماهیچه	merdebīva	مرد بیوه
māhigēr	ماهی گیر	deldel	مردد
māyā	مایۀ ماست	degena	مرد قوی هیکل
nabada	مبادا	gal ²	مردم
šekūm	مبارک	mārdom	~
dahūl	مترسک	būbūjō	مردمک چشم
bār-dūl	متصل	bemarda	مردن
bālaš	متکّا	mardan	~
motakā	~	marda	مرده
dordūn	مثانه	marz	مرز
čordūn	~	pōm	مرز میان دو کرت
adā	مثل	marš	مُرشَح
rav	~	āxetof	مرض بلغم
mōyūn	~	anyeriša	مرض صرع
nēza	~	gar	مرض گری
mozēnna	مثل اینکه	hār ²	مرض هاری
azzā	مجبور	rey	مرغ
vālgū	مجرای آب	karg	~
vījen	مجرد	marq	~
langā	~	toxmdaha	مرغ تخم ده
barvajī	مجزا نمودن	qop	مرغ جوجه کشی
majma	مجمر		
parm	مجمع الکواکب		
moč	مچ		
pātōve	مچ پیچ		

kālgālūn	مرغدانی	rāšt(a)	مقابل
kargē	مرغ کوچک	daqar	مقدار
mārg	مرگ	derazdena	مقدار کم
mirī	مروارید	lek	~
surū	مری	yarzēi	مقدار کمی
nāčāq	مریض	dare-kīn	مقعد
nāčār	~	kūn	~
mezđ	مزد	dōkūna	~
mazraza	مزرعه	makū	مکوک
māzge	مزگت	bemōta	مکیدن
mot(a)- (mok-)	مزیدن	mot(a)- (mok-)	~
mejja	مژه	magar	مگر
mastā	مست	ačarā	~
āvxūna ²	مستراح	magas	مگس
holā	~	pāša	~
kaurōu	~	mol	مُل
xalālā	~	māllō	مَلَا
vōdestī	~	melāj	ملاج
māzge	مسجد	sārūj	ملاط
nimēšk	مسکه	melāka	ملاقه
masīn	مسکین	xōrī	ملامت
mosalmō	مسلمان	kūndūmōubanda	ملخ
vāla	مسیر	mala ¹	~
dasta	مشت	zanjara	ملخ باغی
moš	~	kūnāvzana	~
mošt-o-māl	مشت و مال	kūnāvzana	ملخ بزرگ
xēga	مشک	mayxōš	ملس
mašk	~	gāhā	ممکن است
xēga-dūžang	مشک دوغزنی	mama	ممه
nēra	~	az ¹	من
tolomb	~	yaman	~
maxzare	مضحک	ma	~
rēvō-yar	مطیع	dōhōs	من (معیار وزن)
mīrōwja	مظهر قنات	tāv	منجنی
del	معدده	orīb	~
meda	~	mandīl	مندیل
mālūm	معلوم	mān	منش
mayz	مغز	nok	منقار
mox	~	nūj	~
kūya ¹	مغز گردو	manyāš	منقاش
bārban	مغلگاه شتران	mangal	منقل
mof	مفت	āvīra	منی
		sanjara	مو (درخت)

mā ²	~	harangū	میدان
mī ¹	مو (موی سر)	maydōn	~
nehen	موجود و همی	mīrāw	میراب
pasalaxūn	موذی	mīz	میز
zabīn	~	mēš ¹	میش
mālūna	مورچه	šīšak	میش بین دو تا سه ساله
morjūna	~	naxrāz	میش پیش آهنگ
ōwranja	~	vaferšekan	~
askar-mūrčā	مورچه بزرگ	mēž	میخ
kopūle	~	kūnāvzana	میگ
murd	مورد (درخت)	mala ¹	~
mālūna	موریانه	melešt	میل
morjūna	~	kali	میله آهنی برای به هم زدن آتش
ōwranja	~	antar	میمون
kālālčak	موسیقی	maymū	~
mūš ¹	موش	šekūm	میمون (مبارک)
mīškūr	موش کور	antargardūna	میمون بازی
mībune	موهای بدن	mēva	میوه
mīzohār	موی زهار	ālītče	میوه آلوچه
pāšm	~	šavčera	میوه ای که هنگام شب خورند
māh	مه	arbeza	میوه خربزه
mēž	~	algay	میوه شلیل
māh ²	مه آلودگی	soyyāla	میوه کم آب
mēžōn	~	tande	میوه نارس
maftouī	مهتاب	nagad	~
qorbetī	مهتر	nāras	~
mor ¹	مهر	kaškala	میوه ناشکفته پنبه
mehravūn	مهربان	algī	میوه هلو
müre	مهره	nā'amīd	ناامید
kos-gorba	مهره دفع چشم زخم	āmū ¹	ناپدری
sebande-kamar	مهره کمر	šūmame	~
māhr	مهریه	nāparzī	ناپرهیزی
mehmō	مهمان	nātemōm	ناتمام
mehmō-xuna	مهمان خانه	hav	ناتوان
mehmūnī	مهمانی	lās ²	~
dīyana	~	nātevō	~
rūwe	میان	nājūr ²	ناجور
mī ²	~		
mēx	میخ		
mēšt- (mēz-)	میختن		
mēxak	میخک		
mayxōš	میخوش		

nāčār	ناچار	nūje	نان کوچک
nāxan	ناخن	nōnvō	نانوا
vešgīnī	ناخن زدن	āudomī	نان (نوعی)
nāčāq	ناخوش	tonoke	~
xeng	نادان	karga	نانی که در تنور افتد
nādō	~	sūl	ناودان
ālīšī	نادرست	noudūn	~
nādelgrūn	ناراحت	nehār	ناهار
nagad	نارس	nā	نای
nāras	~	nebāt	نیات
nāk	نا(رمق)	nay ²	نباید
nārenj	نارنج	jenn ²	نبوغ
nāranjassō	نارنجستان	nabīra	نبیره
nāz	ناز	nawīra	~
nāzok	نازک	xōm	نیخته
nāsāzī	ناسازی	~	~
sūsūlū	ناف	napā'a	~
nāf	~	nepēčivōva	~
nazād	نافرزدی	najjār	نچار
nōkūr	ناکش	nāy	نخ
īhō(w)	ناگهان	odū	~
nāla ²	ناله	sof	نخاع
banālova	نالیدن	naxāla	نخاله
esm	نام	pelūk	نخ تاب
nām	~	naxlessōn	نخلستان
nūm	~	nāxod	نخود
janbābā	نامادری	nar	نر
nāmerdūna	نامردانه	sārda	نردبان
		nardevūn	~
		lams	نرم
		narmā	~
		da ¹	~
		naryūn	نریان
		nazdīk	نزدیک
sarīsa	نام رودخانه ابیانه	īdambā	نزدیک بود که...
marš	نامزد	ājayā- (āje-)	نزدیک شدن
nōmzad	~	tangiā	نزدیک هم
ābrou	ناموس	nēzg	نزگ
nāma ¹	نامه	nesāyeda	نसार (نسر)
nāmehrebō	نامهربان	nēzg	نسک
nō ¹	نان	navandūl	نسل چهارم
nōtaftō	نان تافتون	šamāl	نسیم
nūvanga	نان خالی	nešō	نشان
āqār	ناندانی	nemā'an	نشان دادن
nūn-gobūdayā	نان زمخت	čōnā- (čōn-) hā-	~
nūn-gobūdayā	نان کلفت	nošūnī	نشانی
		čāšt- (čīn-)	نشستن

hā-	~	namak	نمک
hāčaštan	~	namakdūn	نمکدان
āhā(d)- (āh-)	~	pūr-pūr	نم نم باران
vekena	نشگون	nōkūr	نمور
dōkūna	نشیمگاه	nōkūr	نموک
āla ¹	نصف	nāna	ننه
nesf	~	nōq	نو
nīm ²	~	nāk	نوا(دارایی)
nasbe-šev	نصف شب	tēqa	نوار
āla ¹	نصفه	jāhal	نوجوان
bad-čaš	نظر بد	nārū	نوروز
γaran	نعره	nohode	نوزده
nāl	نعل	va ²	نوشتن
nālbakī	نعلبکی	neve/ušt- (nevēs-)	~
nanā ²	نعنا	nevūšta	نوشته
nač	نغز	hā-	نوشیدن
āγ	نغل	ōrdīne	نوعی آش با آرد
dam ²	نفخ شکم	kālālčak	نوعی آواز
γor	~	lāb-par	نوعی بازی با سنگ
nafar	نفر		پهن
tan	~	sarbarvoze	نوعی بازی پسران
nefrī	نفرین	pišbābā	نوعی بازی دخترانه
fūt	نفس	Kačalahey	نوعی بازی کودکان
hanās	~	hanī	نوعی پرندۀ کوچک
helādema	~	xasīl	نوعی جو
agīra	نفس تنگی	mūrd	نوعی حشرۀ پرندۀ
tangenafas	~	mārsomma	نوعی حشرۀ خاکی
nafāsgira	~	taška	نوعی خار
hālū	نفهم		کوهستانی
ney	نق	māqz	نوعی خزنندۀ
naγāra	نقاره		کوچک
nāqra	نقره	gaz ²	نوعی درخت
melīla	نقش کاری روی		کوچک
	قالی	gazar ²	نوعی علف
naγsa	نقشه	halbāl	نوعی غربال
olūma	نکبت	xasīl	نوعی غله
pezg	نکوهش	līčar	نوعی کدو
zāqol	نگال (ذغال)	lomja	نوعی کرم
angāšt- (angaš-)	نگاه کردن	kerefo	نوعی گیاه خاردار
negarān	نگران	vālek	نوعی گیاه دارویی
naγīm	نگین	gezīne	نوعی گیاه گل دار
nam	نم	xarzūl	نوعی گیاه وحشی
nāma ²	نماز	mandāv	~
nāma ²	نماز شب	mārenjile	~
nāma ²	نماز ظهر	ordolok	~
nāma ²	نماز عصر		
navad	نمد		
navay ¹	~		

parpīlūk	~	vālek	والک
pālūm-pošte	~	vejā	وجب
holdarkera	نوعی ملخ	vuyodās	~
kālālčak	نوعی موسیقی	hūš	وجدان
hollarī	نوعی نخود	vežīn, ničīn	وجین
jīlak	نوعی نیم تنه زنانه	vārganā	وردنه
tok	نوک	āre-maryan	ورشکست شدن
nok	~	vālgū	ورغ
nūj	~	veraqa	ورق
čeje	نوک پستان	ganjafa	ورق بازی
naikar	نوکر	kā ¹	ورقه نازک فلزی
navandūl	نوندول	ār ³	ور کشیدن
nava	نوه	vāy	ورم بیضه
na ¹	نه (علامت نفی)	γor	~
noh	نه (عدد)	wāz	وز (پارو)
va ²	نهادن	barz ¹	وز (چربی)
haš- (harz-)	~	čayz	وزغ
nāya- (n-)	~	vaza	~
lānā'an	نهادن در...	ār ³	وزن کردن
naxrāz	نهاز	vāšt- (vāz-) ³	وزیدن
tūla	نهل	xava	وسنی
nehāl	~	havō	~
nāhālī	نهالی (تشک)	vōyadanda	وسيله باد دادن خرمن
nahang	نهنگ	yayšen	~
nehen	~	xešoul, γašaul	وسيله پاک کردن حیوانات
nay ¹	نی	taftū	وسيله چسباندن خمیر به دیوار تنور
zūr	نیرو	ēštikerī	وسيله چوبی برای کودک نوپا
nēra	نیره	ōslīyō	وسيله خرد کردن حبوبات
naha	نیست	čūrn	وسيله خرد کردن گندم
dargašta	نیش	xarāz	وسيله راندن خر
nīš	~	owjen	وسيله وصل خیش به یوغ
māštī	نیکو	vārō	وشن (بارش)
nīl	نیل	vekena	وشگون
āla ¹	نیم	bas- (band-) ²	وصل کردن
xārdel	نیمرو	dasnāmāz	وضو
badpita	نیمه پز	adema	وفور
va ¹	و (حرف ربط)	vax	وقت
hāgandova	وا خوردن	valārm	ولرم
yort	واحد اطاق		
gerī	واحد باغ		
īraz	~		
sangešā	واحد وزن		
tīres	~		
varepe	وارونه		
dar ²	وارونه کردن		
bāša	واشک		
bāša	واشه		
bōfūr	وافور		

var-dā- (d-)	ول کردن	am	هم
velī	ولی	ham	~
zorāk ²	~	ji	~
vay ³	وی	hambāčč	همپاچه
darbas	ویژه	hamčaši	همچشمی
		hamčēnīn	همچنین
hār ²	هار شدن	hamdas	همداست
aynuvā	هاک	yōbī	همدیگر
yana	هاون	verā	همراه
hāvan	~	xay ²	~
yernā-čūī	هاون چوبی	hāmra	~
sērkū	هاون سنگی	hamzeyō	همزبان
yanja	~	hamsoa	همسایه
yernā-sangī	~	hamdas	همکار
yernā-āhanī	هاون فلزی	hey	همواره
hajda	هجده	olōnīya	~
haydūs-karā	هدهد	serāj	همه
kelzōwōnē	هدیه برای شکستن رسم	hama ²	~
	سکوت	hamē	همه وقت
edyūn	هذیان	paran	همیان
hār ¹	هر	hamēšā	همیشه
haryā	هر جا	olōnīya	~
hār ¹	هرچه	hamīn	همین
hörde	هردو	hōn	همین حالا
harrūa	هر روزه	darhel	همین لحظه
harzegī	هرزگی	hanās	هناسه
lekāte	هرزه	henjōyan	هنجیدن
ārmešta	~	andūna	هندوانه
rō ²	هرشه	rū ¹	هنگام روز
hār ¹	هر کدام	hamū	هنوز
hār ¹	هرکه	hatebī	~
hār ¹	هرکی	hāva	هوا
ačarā	هرگز	xava	هوو
ēšax(t)	~	havō	~
hargez	~	gazar	هویج
hazār	هزار	hey	هی
čālpā	هزارپا	hayāhū	هیاهو
hazārpā	~	ēče	هیچ
ha	هست	hēc	~
tanda	هسته	ēče	هیچ جا
korjūna	هسته سیب	ēče	هیچ چیز
hassa	~	ēče	~
haš	هشت	ičči	~
haštād	هشتاد	ēče	هیچ کار
haf	هفت	ēče	هیچ کاری
hāftād	هفتاد	ēškedom	هیچ کدام
hafta	هفته	hēšgīn	هیچ کس
algī	هلو		

ēškī	هیچ کی	yakšama	یکشنبه
ačarā	هیچ وقت	barqē	یک کمی
ēče	~	ilā	یک لا
ārmēšta	هیز	yafout	یک لحظه
čazda	هیزم	yān	~
heyma	~	iōn	~
heyma	همه	ivaxtī	یک وقت
vīr	یاد	ajay	یکی
yād	~	ēta	~
xāza	~	yaqūnjā	یکی دردانه
vīr	یاد رفتن	ajaynya	یکی دیگر
yār	یار	ibī	~
yazde	یازده	ajayjay	یکی یکی
yōyī	یاغی	čimī	~
beyōšta	یافتن	iye-iye	~
vīšt- (vīz)	~	yagūna	یگانه
yāl	یال	yaqūnjā	~
yana	یانه (هاون)	yāvāšja	یواشکی
yovs	یپوست	yō (1)	یوغ
yaxbandō	یخبندان	jō	~
yāyā	یقه	yonja	یونجه
ē	یک		
yak	~		
ī	~		
ja ¹	~		
iōn	یک آن		
īkayka	یکایک		
yagbōr	یکبار		
yara	~		
ījā	یکباره		
īpārča	یک پارچه		
īpalī	یک پهلوی		
īmī	یک تار مو		
ītena	یک تنه		
ījūr	یک جور		
vīsebanjā	یک چهارم		
īčē	یک چیز		
īdas	یک دست		
gor	یک دسته غله		
	دروشه		
ēpartūjā	یک ذره		
īray	یک رنگ		
īrūja	یک روزه		
īsāle	یک ساله		
īsera	یکسره		
sayāk	یک سوم		